

زیر نظر: استاد محقق  
آیة اللہ مکارم شیرازی

برگزیده  
تفسیر نمونه

جلد سوم

تحقیق و تنظیم:  
احمد - علی بابائی

تفسیر سوره‌های: کهف - مریم - طه - انبیاء - حجّ - مؤمنون - نور  
- فرقان - شعراء - نمل - قصص - عنکبوت - روم - لقمان - سجده  
- احزاب.

چاپخانه مروی چاپخانه حیدری

نام کتاب : ..... برگزیده تفسیر نمونه - جلد سوم  
تحقیق و تنظیم : ..... احمد - علی بابائی  
ناشر : ..... دارالکتب الاسلامیه  
تاریخ انتشار : ..... ۱۳۷۴  
تیراژ : ..... ۵۰۰۰ جلد  
نوبت چاپ : ..... اوّل  
صفحه و قطع : ..... ۶۴۰ / وزیری  
حروفچینی : ..... قم - فَرانشر ۷۳۵۷۱۲  
چاپ : ..... چاپخانه خورشید

تهران - بازار سلطانی - دارالکتب الاسلامیه

تلفن ۰۴۱۰۵۶۲۰ فاکس ۳۰۶۹۴۴

## فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۲۳	سوره کَهِف [۱۸]
۲۳	محتوای سوره
۲۳	فضیلت تلاوت سوره
۲۴	آغاز با حمد و ستایش خدا
۲۵	غصه مخور جهان میدان آزمایش است
۲۷	آغاز ماجرای اصحاب کَهِف
۲۸	سرگذشت مشروح اصحاب کَهِف
۳۰	موقعیت دقیق اصحاب کَهِف
۳۱	بیداری بعد از یک خواب طولانی!
۳۲	پایان ماجرای اصحاب کَهِف
۳۶	خواب اصحاب کَهِف
۳۷	* جنبه‌های آموزنده این داستان
۳۹	پاکدلان پابره‌نه!
۴۱	ترسیمی از موضع مستکبران در برابر مستضعفان
۴۲	این هم پاسخ مستضعفان
۴۳	و این هم پایان کارشان
۴۵	آغاز و پایان زندگی دنیا در یک تابلو زنده
۴۷	وای بر ما این چه کتابی است؟

- ۴۹ ..... شیاطین را اولیای خود قرار ندهید!
- ۵۱ ..... گویی تنها منتظر مجازاتند!
- ۵۲ ..... در مجازات الهی عجله نمی شود
- ۵۴ ..... سرگذشت شگفت انگیز خضر و موسی
- ۵۶ ..... دیدار یک معلم بزرگ
- ۵۷ ..... معلم الهی و این اعمال زنده!
- ۵۸ ..... آغاز جزء شانزدهم قرآن مجید
- ۶۰ ..... اسرار درونی این حوادث
- ۶۱ ..... \* درسهای داستان خضر و موسی علیهما السلام
- ۶۳ ..... سرگذشت عجیب ذوالقرنین
- ۶۵ ..... سدّ ذوالقرنین چگونه ساخته شد؟
- ۶۷ ..... \* نکات آموزنده این داستان تاریخی
- ۶۹ ..... \* یا جوج و مأجوج کیانند؟
- ۶۹ ..... منزلگاه افراد بی ایمان
- ۷۱ ..... زیانکارترین مردم
- ۷۴ ..... آنها که امید لقای خدا را دارند!



- ۷۷ ..... سورهٔ مریم [۱۹]
- ۷۷ ..... محتوای سوره
- ۷۷ ..... فضیلت تلاوت سوره
- ۷۸ ..... دعای گیرای زکریّا
- ۷۹ ..... زکریّا به آرزوی خود رسید
- ۸۱ ..... صفات برجستهٔ یحیی
- ۸۲ ..... \* شهادت یحیی
- ۸۲ ..... سرآغاز تولد مسیح (ع)
- ۸۵ ..... مریم در کشاکش سخت ترین توفانهای زندگی
- ۸۷ ..... مسیح در گاهواره سخن می گوید
- ۸۸ ..... مگر فرزند برای خدا ممکن است؟

- ۹۲ ..... نتیجه دوری از شرک و مشرکان
- ۹۴ ..... موسی پیامبری مخلص و برگزیده
- ۹۵ ..... اسماعیل پیامبر صادق الوعد
- ۹۵ ..... اینها پیامبران راستین بودند، اما...
- ۹۷ ..... توصیفی از بهشت!
- ۹۸ ..... بندگانیم جان و دل برکف!
- ۱۰۰ ..... همه وارد جهنم می شوند!
- ۱۰۳ ..... یک تفکر خرافی و انحرافی!
- ۱۰۶ ..... خدا و فرزندداشتن!
- ۱۰۷ ..... ایمان سرچشمه محبوبیت!



- ۱۰۹ ..... **سوره طه [۲۰]**
- ۱۰۹ ..... محتوای سوره
- ۱۰۹ ..... فضیلت تلاوت سوره
- ۱۱۲ ..... آتشی در آن سوی بیابان!
- ۱۱۴ ..... عصای موسی و ید بیضا!
- ۱۱۵ ..... خواسته‌های حساب شده موسی
- ۱۱۷ ..... چه خدای مهربانی!
- ۱۲۱ ..... نخستین برخورد با فرعون جبار
- ۱۲۵ ..... فرعون خود را برای مبارزه نهایی آماده می کند
- ۱۲۸ ..... موسی (ع) نیز به میدان می آید
- ۱۳۰ ..... پیروزی عظیم موسی (ع)
- ۱۳۲ ..... نجات بنی اسرائیل و غرق فرعونیان
- ۱۳۴ ..... تنها راه نجات
- ۱۳۵ ..... غوغای سامری!
- ۱۳۹ ..... سرنوشت دردناک سامری!
- ۱۴۲ ..... صحنه هول‌انگیز قیامت
- ۱۴۵ ..... آدم و فریبکاری شیطان!

- از تاریخ گذشتگان عبرت بگیرید ..... ۱۴۸
- □   □
- آغاز جزء هفدهم قرآن مجید ..... ۱۵۳
- سوره انبیاء [۲۱] ..... ۱۵۳
- محتوای سوره ..... ۱۵۳
- فضیلت تلاوت سوره ..... ۱۵۳
- پیامبران همه از نوع بشر بودند ..... ۱۵۶
- چگونه ستمگران در چنگال عذاب گرفتار شدند؟ ..... ۱۵۸
- آفرینش آسمان و زمین بازیچه نیست ..... ۱۵۹
- فرشتگان بندگان شایسته و فرمانبردار ..... ۱۶۳
- بازهم نشانه‌های خدا در جهان هستی ..... ۱۶۵
- همه می‌میرند! ..... ۱۶۷
- شمه‌ای از داستان پیامبران ..... ۱۷۲
- برهان دندان‌شکن ابراهیم ..... ۱۷۶
- آنجا که آتش گلستان می‌شود! ..... ۱۷۸
- هجرت ابراهیم از سرزمین بت‌پرستان ..... ۱۷۹
- نجات نوح از چنگال متعصبان لجوج ..... ۱۸۱
- قضاوت داوود و سلیمان ..... ۱۸۲
- بادها در فرمان سلیمان! ..... ۱۸۳
- ایوب را از گرداب مشکلات رهایی بخشیدیم ..... ۱۸۴
- اسماعیل و ادريس و ذالکفل ..... ۱۸۵
- نجات یوسف از آن زندان وحشتناک ..... ۱۸۵
- نجات زکریّا از تنهایی ..... ۱۸۶
- مریم بانوی پاکدامن ..... ۱۸۷
- امت واحده! ..... ۱۸۷
- کافران در آستانه رستاخیز ..... ۱۸۸
- هیزم جهنّم! ..... ۱۹۰
- آن روز که آسمانها درهم پیچیده می‌شود! ..... ۱۹۲

- ۱۹۲ ..... حکومت زمین از آن صالحان خواهد بود
- ۱۹۳ ..... پیامبر رحمت برای جهانیان



- ۱۹۷ ..... **سوره حج [۲۲]**
- ۱۹۷ ..... محتوای سوره
- ۱۹۷ ..... فضیلت تلاوت سوره
- ۱۹۸ ..... زلزله عظیم رستاخیز
- ۱۹۹ ..... پیروان شیطان!
- ۱۹۹ ..... دلایل معاد در عالم جنین و گیاهان
- ۲۰۲ ..... بازهم مجادله به باطل
- ۲۰۳ ..... آنها که بر لب پرتگاه کفرند
- ۲۰۵ ..... رستاخیز پایان همه اختلافات!
- ۲۰۶ ..... همه موجودات جهان در پیشگاه او سجده می‌کنند
- ۲۰۷ ..... دو گروه متخاصم در برابر هم!
- ۲۰۹ ..... مانعان خانه خدا!
- ۲۱۰ ..... دعوت عام برای حج!
- ۲۱۲ ..... بخش مهم دیگری از مناسک حج
- ۲۱۴ ..... مُخبّتان را بشارت ده!
- ۲۱۶ ..... قربانی برای چیست؟
- ۲۱۸ ..... نخستین فرمان جهاد
- ۲۱۹ ..... فلسفه تشریح جهاد
- ۲۲۲ ..... سیر در ارض و بیداری دلها
- ۲۲۴ ..... وسوسه‌های شیاطین در تلاشهای انبیا
- ۲۲۸ ..... پیروزمندان کیانند؟
- ۲۲۹ ..... نشانه‌های خدا در صحنه هستی
- ۲۳۱ ..... هر امتی عبادتی دارد
- ۲۳۴ ..... معبودانی ضعیفتر از یک مگس!
- ۲۳۶ ..... پنج دستور سازنده و مهم

- ۲۳۹ ..... آغاز جزء هجدهم قرآن مجید
- ۲۳۹ ..... سوره مؤمنون [۲۳]
- ۲۳۹ ..... محتوای سوره
- ۲۴۰ ..... فضیلت تلاوت سوره
- ۲۴۰ ..... صفات برجسته مؤمنان!
- ۲۴۲ ..... مراحل تکامل جنین در رحم مادر
- ۲۴۴ ..... بازهم نشانه‌های توحید
- ۲۴۷ ..... منطق کوردلان مغرور
- ۲۴۸ ..... پایان عمر یک قوم سرکش
- ۲۴۹ ..... سرنوشت غم‌انگیز یک قوم دیگر (قوم ثمود)
- ۲۵۲ ..... اقوام سرکش یکی بعد از دیگری هلاک شدند
- ۲۵۳ ..... قیام موسی و نابودی فرعونیان فرا می‌رسد
- ۲۵۴ ..... آیتی دیگر از آیات خدا
- ۲۵۴ ..... همگی امت واحدید
- ۲۵۹ ..... بهانه‌های رنگارنگ منکران
- ۲۶۱ ..... طرق مختلف بیدارسازی الهی
- ۲۶۴ ..... شرک جهان را به تباهی می‌کشد
- ۲۶۷ ..... تقاضای ناممکن!
- ۲۶۸ ..... گوشه‌ای از مجازات بدکاران
- ۲۷۱ ..... کوتاهی عمر این جهان
- ۲۷۲ ..... رستگاران و نارستگاران



- ۲۷۳ ..... سوره نور [۲۴]
- ۲۷۳ ..... محتوای سوره
- ۲۷۴ ..... فضیلت تلاوت سوره
- ۲۷۶ ..... مجازات تهمت
- ۲۷۷ ..... مجازات تهمت به همسر!
- ۲۷۹ ..... داستان پرماجرای افک (تهمت عظیم)



- ۲۸۲ ..... اشاعهٔ فحشاء ممنوع است
- ۲۸۴ ..... مجازات هم حسابی دارد!
- ۲۸۶ ..... نوریان مرنوریان را طالبند! ...
- ۲۸۷ ..... بدون اذن به خانهٔ مردم وارد نشوید
- ۲۸۹ ..... مبارزه با چشم چرانی و ترک حجاب
- ۲۹۱ ..... \* فلسفهٔ حجاب
- ۲۹۳ ..... ترغیب به ازدواج آسان
- ۲۹۶ ..... آیهٔ نور!
- ۳۰۰ ..... اعمالی همچون سراب!
- ۳۰۱ ..... همه تسبیح‌گوی او هستند
- ۳۰۲ ..... گوشه‌ای دیگر از شگفتیهای آفرینش
- ۳۰۴ ..... ایمان و پذیرش داوری خدا
- ۳۰۶ ..... ایمان و تسلیم مطلق در برابر حق
- ۳۰۸ ..... حکومت جهانی مستضعفان!
- ۳۰۹ ..... \* این وعدهٔ الهی از آن کیست؟
- ۳۱۰ ..... فرار از چنگال مجازات او ممکن نیست!
- ۳۱۱ ..... آداب ورود به جایگاه خصوصی پدر و مادر
- ۳۱۳ ..... خانه‌هایی که غذا خوردن از آنها مجاز است
- ۳۱۵ ..... پیامبر را تنها نگذارید!



- ۳۱۹ ..... سورهٔ فرقان [۲۵]
- ۳۱۹ ..... محتوای سوره
- ۳۱۹ ..... فضیلت تلاوت سوره
- ۳۲۰ ..... برترین معیار شناخت
- ۳۲۳ ..... چرا این پیامبر گنجها و باغها ندارد؟
- ۳۲۷ ..... محاکمهٔ معبودان و عابدان گمراه
- ۳۲۸ ..... همهٔ پیامبران چنین بودند!

- ۳۲۹ ..... آغاز جزء نوزدهم قرآن مجید
- ۳۲۹ ..... ادعاهای بزرگ
- ۳۳۱ ..... آسمان با ابرها شکافته می شود!
- ۳۳۳ ..... خدایا، مردم قرآن را ترک کردند!
- ۳۳۶ ..... این همه درس عبرت و این همه بی خبری!
- ۳۳۹ ..... حرکت سایه ها!
- ۳۴۳ ..... دو دریای آب شیرین و شور در کنار هم!
- ۳۴۴ ..... پاداش من هدایت شماست!
- ۳۴۷ ..... صفات ویژه بندگان خاص خدا
- ۳۵۱ ..... \* تبدیل سیئات به حسنات
- ۳۵۳ ..... اگر دعای شما نبود ارزشی نداشتید!



- ۳۵۵ ..... سوره شعراء [۲۶]
- ۳۵۵ ..... محتوای سوره
- ۳۵۶ ..... فضیلت تلاوت سوره
- ۳۵۸ ..... زوجیت در گیاهان
- ۳۵۹ ..... آغاز رسالت موسی (ع)
- ۳۶۱ ..... برخورد منطقی و قاطع با فرعون
- ۳۶۷ ..... ساحران از همه جا گرد آمدند!
- ۳۷۲ ..... عاقبت دردناک فرعونیان!
- ۳۷۷ ..... دعاهای پربار ابراهیم (ع)
- ۳۸۳ ..... نجات نوح و غرق مشرکان خودخواه
- ۳۸۴ ..... جنایات و اعمال بی رویه قوم عاد
- ۳۸۷ ..... ما را اندرز مده که در ما اثر نمی کند!
- ۳۹۰ ..... لجاجت و سرسختی قوم صالح
- ۳۹۱ ..... قوم ننگین و متجاوز!
- ۳۹۳ ..... سرانجام قوم لوط
- ۳۹۵ ..... شعیب و اصحاب ایکه

- ۳۹۶ ..... سرنوشت این قوم خیره‌سرا!
- ۳۹۸ ..... عظمت قرآن در کتب پیشین
- ۳۹۹ ..... اگر قرآن بر عجم نازل شده بود...!
- ۴۰۰ ..... تهمت‌ی دیگر بر قرآن!
- ۴۰۲ ..... اقوام نزدیکت را به اسلام دعوت کن
- ۴۰۳ ..... \* انذار بستگان نزدیک (حدیث یوم الدار)



- ۴۰۷ ..... سوره نمل [۲۷]
- ۴۰۷ ..... محتوای سوره
- ۴۰۸ ..... فضیلت تلاوت این سوره
- ۴۰۸ ..... قرآن از سوی حکیم دانایی است
- ۴۱۰ ..... موسی اینجا به امید قیسی می‌آید!
- ۴۱۳ ..... حکومت داوود و سلیمان
- ۴۱۴ ..... سلیمان در وادی مورچگان!
- ۴۱۵ ..... داستان هدهد و ملکه سبا
- ۴۲۰ ..... مرا با مال نفریبید!
- ۴۲۰ ..... در یک چشم بر هم زدن تخت او حاضر است!
- ۴۲۲ ..... \* تفاوت «عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ» و «عِلْمُ الْكِتَابِ»
- ۴۲۲ ..... نور ایمان در دل ملکه سبا
- ۴۲۴ ..... صالح در برابر قوم ثمود
- ۴۲۶ ..... توطئه‌ی نه گروهک مفسد در وادی القری
- ۴۲۷ ..... انحراف قوم لوط
- ۴۲۸ ..... آغاز جزء بیستم قرآن مجید
- ۴۲۸ ..... آنجا که پاکدامنی عیب بزرگی است!
- ۴۲۹ ..... با این همه باز مشرک می‌شوید!
- ۴۳۴ ..... از توطئه‌های آنها نگران مباش!
- ۴۳۸ ..... حرکت زمین یک معجزه علمی قرآن!
- ۴۴۰ ..... آخرین مأموریت پیامبر (ص)

۴۴۳	.....	سوره قصص [۲۸]
۴۴۳	.....	محتوای سوره
۴۴۴	.....	فضیلت تلاوت سوره
۴۴۷	.....	در آغوش فرعون!
۴۵۰	.....	بازگشت موسی به آغوش مادر
۴۵۲	.....	موسی در طریق حمایت از مظلومان
۴۵۳	.....	موسی مخفیانه به سوی مدین حرکت می‌کند!
۴۵۵	.....	یک کارنیک درهای خیرات را به روی موسی گشود!
۴۵۷	.....	موسی در خانه شعیب
۴۵۸	.....	نخستین جرقه وحی!
۴۶۱	.....	موسی در برابر فرعون
۴۶۵	.....	هر روز به بهانه‌ای از حق می‌گریزند!
۴۶۷	.....	حق طلبان اهل کتاب به قرآن تو ایمان می‌آورند!
۴۶۹	.....	هدایت تنها به دست خداست!
۴۷۰	.....	دلبستگیهای دنیا شما را نفریبد!
۴۷۵	.....	نعمت بزرگ روز و شب
۴۷۷	.....	ثروتمند خودخواه بنی اسرائیل
۴۷۹	.....	جنون نمایش ثروت!
۴۸۳	.....	نتیجه سلطه جویی و فساد در ارض
۴۸۴	.....	وعده بازگشت به حرم امن خدا



۴۸۷	.....	سوره عنکبوت [۲۹]
۴۸۷	.....	محتوای سوره
۴۸۸	.....	فضیلت تلاوت سوره
۴۸۸	.....	آزمایش الهی یک سنت جاویدان
۴۸۹	.....	فرار از حوزه قدرت خدا ممکن نیست!
۴۹۱	.....	برترین توصیه نسبت به پدر و مادر
۴۹۲	.....	در پیروزیها شریکند اما در مشکلات نه!

- ۴۹۳ ..... اشاره‌ای به سرگذشت نوح و ابراهیم
- ۴۹۷ ..... طرز پاسخ مستکبران به ابراهیم (ع)
- ۴۹۹ ..... آلوده‌دامنان خیره‌سرا!
- ۵۰۰ ..... و این هم سرنوشت آلودگان!
- ۵۰۲ ..... هر گروه ستمگر به نوعی مجازات شدند
- ۵۰۴ ..... تکیه‌گاههای سست همچون لانه عنکبوت!
- ۵۰۶ ..... نماز بازدارنده از زشتیها و بدیها
- ۵۰۷ ..... آغاز جزء ۲۱ قرآن مجید
- ۵۰۷ ..... برای بحث بهترین روش را برگزینید
- ۵۰۹ ..... آیا معجزه قرآن کافی نیست؟
- ۵۱۲ ..... هجرتی باید کرد!
- ۵۱۴ ..... در دل، خدا می‌گویند و با زبان، بت!



- ۵۱۹ ..... سوره روم [۳۰]
- ۵۱۹ ..... محتوای سوره
- ۵۱۹ ..... فضیلت تلاوت سوره
- ۵۲۰ ..... یک پیشگویی عجیب!
- ۵۲۳ ..... \* اعجاز قرآن از دریچه غیب!
- ۵۲۴ ..... عاقبت بدکاران!
- ۵۲۴ ..... سرنوشت مجرمان در قیامت
- ۵۲۶ ..... تسبیح و حمد در همه حال برای خداست
- ۵۲۷ ..... آیات خدا در آفاق و انفس!
- ۵۲۹ ..... باز هم نشانه‌های عظمت او در برون و درون
- ۵۳۰ ..... توحید مالکیت خداوند
- ۵۳۴ ..... \* توحید یک جاذبه نیرومند درونی!
- ۵۳۹ ..... سرچشمه فساد، اعمال خود مردم است!



- سوره لقمان [۳۱] ..... ۵۴۹
- محتوای سوره ..... ۵۴۹
- فضیلت تلاوت سوره ..... ۵۵۰
- غنا یکی از دامهای بزرگ شیاطین! ..... ۵۵۲
- \* تحریم غنا ..... ۵۵۲
- این آفرینش خداست، دیگران چه آفریده‌اند؟ ..... ۵۵۳
- احترام پدر و مادر ..... ۵۵۶
- تکیه‌گاه مطمئن! ..... ۵۶۱
- ده وصف از اوصاف پروردگار ..... ۵۶۴
- در گرداب بلا! ..... ۵۶۶
- وسعت علم خداوند ..... ۵۶۸



- سوره سجده [۳۲] ..... ۵۶۹
- نامهای این سوره ..... ۵۶۹
- محتوای سوره ..... ۵۶۹
- فضیلت تلاوت سوره ..... ۵۷۰
- عظمت قرآن، و مبدأ و معاد ..... ۵۷۰
- مراحل شگفت‌انگیز آفرینش انسان ..... ۵۷۲
- ندامت و تقاضای بازگشت! ..... ۵۷۴
- پادشاهای عظیمی که هیچ‌کس از آن آگاه نیست! ..... ۵۷۶
- مجازاتهای تربیتی ..... ۵۷۹



- سوره احزاب [۳۳] ..... ۵۸۳
- محتوای سوره ..... ۵۸۳
- فضیلت تلاوت سوره ..... ۵۸۴
- تنها از وحی الهی پیروی کن! ..... ۵۸۵
- ادعاهای بیهوده! ..... ۵۸۶
- پیمان محکم الهی ..... ۵۹۱

- ۵۹۲ ..... آزمایش بزرگ الهی در میدان احزاب
- ۵۹۴ ..... منافقان و ضعیف‌الایمانها در صحنه احزاب
- ۵۹۹ ..... نقش مؤمنان راستین در جنگ احزاب
- ۶۰۲ ..... \* پیامدهای جنگ احزاب
- ۶۰۳ ..... غزوه بنی قریظه یک پیروزی بزرگ دیگر!
- ۶۰۴ ..... \* پیامدهای غزوه بنی قریظه
- ۶۰۵ ..... یا سعادت جاودان یا زرق و برق دنیا
- ۶۰۷ ..... آغاز جزء ۲۲ قرآن مجید
- ۶۰۷ ..... همسران پیامبر باید چنین باشند!
- ۶۰۹ ..... \* جاهلیت قرن بیستم!
- ۶۱۱ ..... شخصیت و ارزش مقام زن در اسلام
- ۶۱۶ ..... مبلغان راستین کیانند؟
- ۶۱۶ ..... مسأله خاتمیت
- ۶۱۷ ..... رحمت و درود خدا و فرشتگان راهگشای مؤمنان
- ۶۱۸ ..... تو چراغ فروزانی!
- ۶۲۰ ..... گوشه‌ای از احکام طلاق و جدایی شایسته
- ۶۲۱ ..... با این زنان می‌توانی ازدواج کنی!
- ۶۲۳ ..... رفع یک مشکل دیگر از زندگی پیامبر(ص)
- ۶۲۵ ..... یک حکم مهم دیگر در ارتباط با همسران پیامبر
- ۶۲۸ ..... مواردی که از قانون حجاب مستثناست
- ۶۲۸ ..... سلام و درود بر پیامبر(ص)
- ۶۳۰ ..... اخطار شدید به مزاحمان و شایعه‌پراکنان!
- ۶۳۲ ..... می‌پرسند: قیامت کی بر پا می‌شود؟
- ۶۳۴ ..... چه نسبت‌های ناروا به موسی(ع) دادند؟
- ۶۳۵ ..... سخن حق بگوئید تا اعمالتان اصلاح شود
- ۶۳۵ ..... حمل امانت الهی بزرگترین افتخار بشر

## پیشگفتار

### گزیده تفسیر نمونه!

بزرگترین سرمایه ما مسلمانان قرآن مجید است. معارف، احکام، برنامه زندگی، سیاست اسلامی، راه به سوی قرب خدا، همه و همه را در این کتاب بزرگ آسمانی می‌یابیم.

بنابراین، وظیفه هر مسلمان این است که با این کتاب بزرگ دینی خود روز به روز آشناتر شود این از یکسو.

از سوی دیگر آوازه اسلام که بر اثر بیداری مسلمین در عصر ما، و بخصوص بعد از انقلاب اسلامی در سراسر جهان پیچیده است، حس کنجکاوی مردم غیرمسلمان جهان را برای آشنایی بیشتر به این کتاب آسمانی برانگیخته است، به همین دلیل در حال حاضر از همه جا تقاضای ترجمه و تفسیر قرآن به زبانهای زنده دنیا می‌رسد، هر چند متأسفانه جوابگویی کافی برای این تقاضاها نیست، ولی به هر حال باید تلاش کرد و خود را آماده برای پاسخگویی به این تقاضاهای مطلوب کنیم. خوشبختانه حضور قرآن در زندگی مسلمانان جهان و بخصوص در محیط کشور ما روز به روز افزایش پیدا می‌کند، قاریان بزرگ، حافظان ارجمند، مفسران آگاه



در جامعه امروز ما بحمدالله کم نیستند، رشته تخصصی تفسیر در حوزه علمیه قم به صورت یکی از رشته‌های تخصصی مهم درآمده و متقاضیان بسیاری دارد، درس تفسیر نیز از دروس رسمی حوزه‌ها و از مواد امتحانی است، و در همین راستا «تفسیرنمونه» نوشته شد، که تفسیری است سلیس و روان و در عین حال پرمحتوا و ناظر به مسائل روز و نیازهای زمان، و شاید یکی از دلایل گسترش سریع آن همین اقبال عمومی مردم به قرآن مجید است.

گرچه برای تهیه این تفسیر به اتفاق گروهی از فضلاء گرامی حوزه علمیه قم (دانشمندان و حجج اسلام آقایان: محمدرضا آشتیانی - محمد جعفر امامی - داود الهامی - اسدالله ایمانی - عبدالرسول حسنی - سید حسن شجاعی - سید نورالله طباطبائی - محمود عبداللهی - محسن قرائتی و محمد محمدی اشتهدادی) در مدت پانزده سال زحمات زیادی کشیده شد، ولی با توجه به استقبال فوق‌العاده‌ای که از سوی تمام قشرها و حتی برادران اهل تسنن از آن به عمل آمد، تمام خستگی تهیه آن برطرف گشت و این امید در دل دوستان بوجود آمد که انشاءالله اثری است مقبول در پیشگاه خدا.

متن فارسی این تفسیر دهها بار چاپ و منتشر شده، و ترجمه کامل آن به زبان «اردو» در (۲۷) جلد نیز بارها به چاپ رسیده است، و ترجمه کامل آن به زبان «عربی» نیز به نام تفسیر «الأمثل» اخیراً در بیروت به چاپ رسید و در نقاط مختلف کشورهای اسلامی انتشار یافت.

ترجمه آن به زبان «انگلیسی» هم اکنون در دست تهیه است که امیدواریم آن هم به زودی در افق مطبوعات اسلامی ظاهر گردد.



بعد از انتشار تفسیرنمونه گروه کثیری خواهان نشر «خلاصه» آن شدند. چرا که مایل بودند بتوانند در وقت کوتاه‌تر و با هزینه کمتر به محتوای اجمالی آیات، و شرح فشرده‌ای آشنا شوند، و در بعضی از کلاسهای درسی که تفسیرقرآن مورد توجه است به عنوان متن درسی از آن بهره‌گیری شود.

این درخواست مکرر، ما را بر آن داشت که به فکر تلخیص تمام دوره (۲۷) جلدی تفسیر نمونه، در پنج جلد بیفتیم ولی این کار آسانی نبود، مدتی در باره آن مطالعه و برنامه‌ریزی شد و بررسی‌های لازم به عمل آمد تا این‌که فاضل محترم جناب مستطاب آقای احمد - علی بابائی که سابقه فعالیت و پشتکار و حسن سلیقه ایشان در تهیه «فهرست موضوعی تفسیر نمونه» بر ما روشن و مسلم بود عهده‌دار انجام این مهم گردید و در مدت سه سال کار مستمر شبانه‌روزی این مهم به وسیله ایشان انجام گردید.

اینجانب نیز با فکر قاصر خود کراراً بر نوشته‌های ایشان نظارت کردم و در مواردی که نیاز به راهنمایی بود به اندازه توانایی مسائل لازم را تذکر دادم، و در مجموع فکر می‌کنم بحمدالله اثری ارزنده و پر بار به وجود آمده که هم قرآن با ترجمه سلیس را در بر دارد و هم تفسیر فشرده و گویایی، برای کسانی که می‌خواهند با یک مراجعه سریع از تفسیر آیات آگاه شوند، می‌باشد.

و نام آن برگزیده تفسیر نمونه نهاده شد.

و من به نوبه خود از زحمات بی دریغ ایشان تشکر و قدردانی می‌کنم، امیدوارم این خلاصه و فشرده که گزیده‌ای است از قسمت‌های حساس، و حدیث مجملی از آن مفصل، نیز مورد قبول اهل نظر و عموم قشرهای علاقه‌مند به قرآن گردد و ذخیره‌ای برای همه ما در «یوم‌الجزاء» باشد.

قم - حوزه علمیه

ناصر مکارم شیرازی

۱۳ رجب ۱۴۱۴ روز میلاد مسعود امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام

مطابق با ۱۳۷۲/۱۰/۶

## سوره کَهِف [۱۸]

این سوره ۱۱۰ آیه دارد و تمام آن - بجز آیه ۲۸ - در «مکه» نازل شده است

**محتوای سوره:** این سوره با حمد و ستایش خداوند آغاز می‌شود، و با توحید و ایمان و عمل صالح پایان می‌یابد.

محتوای این سوره همچون سایر سوره‌های «مکی» بیشتر بیان مبدأ و معاد و بشارت و انذار است.

مسئله مهم دیگر این که مسلمانان تا آن روز که توانایی دارند به مبارزه ادامه دهند و در صورت عدم توانایی، همچون «اصحاب کَهِف» هجرت نمایند.

جالب این که در این سوره به سه داستان اشاره شده (داستان اصحاب کَهِف، داستان موسی و خضر و داستان ذوالقرنین) که بر خلاف غالب داستانهای قرآن در هیچ جای دیگر از قرآن سخنی از اینها به میان نیامده است و این یکی از ویژگیهای این سوره است.

**فضیلت تلاوت سوره:** در حدیثی می‌خوانیم که پیامبر ﷺ فرمود: «آیا سوره‌ای را به شما معرفی کنم که هفتاد هزار فرشته به هنگام نزولش آن را بدرقه کردند و عظمتش آسمان و زمین را پر کرد؟

یاران عرض کردند: آری؟

فرمود: آن سوره کَهِف است هر کس آن را روز جمعه بخواند خداوند تا جمعه دیگر او را می‌آمزد (و طبق روایتی او را از گناه حفظ می‌کند)... و به او نوری می‌بخشد که به آسمان می‌تابد و از فتنه دجال محفوظ خواهد ماند.»

و در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: کسی که در هر شب جمعه سوره کَهِف را بخواند شهید از دنیا می رود، و با شهدا مبعوث می شود و در روز قیامت در صف شهدا قرار می گیرد.

بارها گفته ایم عظمت سوره های قرآن و آثار معنوی و برکات اخلاقیش به خاطر محتوای آن یعنی ایمان و عمل به آن است.

### به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

(آیه ۱) - آغاز با حمد و ستایش خدا: سوره کَهِف همچون بعضی دیگر از سوره های قرآن با حمد و ستایش خداوند آغاز شده است، و از آنجا که حمد و ستایش بخاطر کار یا صفت مهم و شایسته ای است در اینجا ستایش را در برابر نزول قرآن که خالی از هرگونه اعوجاج و کثری است بیان کرده، می گوید: «حمد خدائی را که این کتاب آسمانی را بر بنده (برگزیده) اش نازل کرد، و هیچ گونه کثری در آن قرار نداد» (الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا).

(آیه ۲) - «در حالی که ثابت و مستقیم و نگاهبان (کتابهای آسمانی دیگر) است» (قِيَمًا).

این کلمه که به عنوان وصفی برای قرآن آمده، هم تأکیدی است بر استقامت و اعتدال قرآن و خالی بودن از هرگونه ضد و نقیض، و هم اشاره ای است به جاودانی بودن این کتاب بزرگ آسمانی و هم الگو بودن برای حفظ اصالتها و اصلاح کژیها و پاسداری از احکام خداوند و عدالت و فضیلت بشر.

این صفت «قیم» در واقع اشتقاقی است از صفت قیومیت پروردگار که به مقتضای آن خداوند حافظ و نگاهبان همه موجودات و اشیاء جهان است.

سپس می افزاید: «تا (بدکاران را) از عذاب او بترساند» (لِيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِّنْ لَّدُنْهُ).

«و مؤمنانی را که (پیوسته) کارهای شایسته انجام می دهند بشارت دهد که پاداش نیکویی برای آنهاست» (وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا).

(آیه ۳) - همان بهشت برین «که جاودانه در آن خواهند ماند» (مَا كَيْشِنَ فِيهِ أَبَدًا).

(آیه ۴) - سپس به یکی از انحرافات عمومی مخالفان، اعم از انصاری و یهود و مشرکان، اشاره کرده، می‌گوید: «و (نیز) آنها را که گفتند: خداوند، فرزندی (برای خود) انتخاب کرده است، بیم دهد» (وَيُنذِرَ الَّذِينَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا). هم مسیحیان را به خاطر اعتقاد به این که «مسیح» فرزند خداست، و هم یهود را به خاطر اعتقاد به فرزندی «عزیر» و هم مشرکان را به خاطر این که فرشتگان را دختران خدا می‌پنداشتند هشدار دهد.

(آیه ۵) - سپس به یک اصل اساسی برای ابطال این‌گونه ادعاهای پوچ و بی‌اساس پرداخته، می‌گوید: «نه آنها (هرگز) به این سخن یقین دارند، و نه پدرانشان!» (مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَلَا لِآبَائِهِمْ). اما «سخن بسیار بزرگی از دهانشان خارج می‌شود» (كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ).

خدا و جسم بودن؟ خدا و فرزند داشتن؟ خدا و نیازهای مادی؟ و بالاخره خدا و محدود بودن؟ چه سخنان وحشتناکی؟!....  
آری! «آنها فقط دروغ می‌گویند» (إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا).

(آیه ۶) - غصه مخور جهان میدان آزمایش است: از آنجا که در آیات گذشته سخن از رسالت و رهبری پیامبر ﷺ بود، در این آیه به یکی از مهمترین شرایط رهبری که همان دلسوزی نسبت به امت است اشاره کرده، می‌گوید: «گویی می‌خواهی به خاطر اعمال آنان خود را از غم و اندوه هلاک کنی اگر به این گفتار ایمان نیاورند» (فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ عَلَىٰ آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا).  
(آیه ۷) - این آیه ترسیمی از وضع این جهان به عنوان یک میدان آزمایش برای انسانها، و توضیحی برای خط سیر انسان در این مسیر است.

نخست می‌گوید: «ما آنچه را روی زمین است زینت آن قرار دادیم» (إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا).

جهانی پر زرق و برق ساختیم که هر گوشه‌ای از آن دل را می‌برد، دیدگان را به خود مشغول می‌دارد، و انگیزه‌های مختلف را در درون آدمی بیدار می‌کند، تا در کشاکش این انگیزه‌ها و درخشش این زرق و برقها و چهره‌های دل‌انگیز و دلربا، انسان بر کرسی آزمایش قرار گیرد و میزان قدرت ایمان و نیروی اراده و معنویت و فضیلت خود را به نمایش بگذارد.

لذا بلافاصله اضافه می‌کند: «تا آنها را بیازماییم کدامینشان بهتر عمل می‌کنند؟» (لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا).

این هشدار است به همه انسانها و همه مسلمانها که در این میدان آزمایش الهی فریب زرق و برقها و کثرت عمل را نخورند بلکه بیشتر به حسن عمل بیندیشند. (آیه ۸) - سپس می‌گوید: ولی این زرق و برقها پایدار نیست «وما (سرانجام) قشر روی زمین را خاک بی‌گیاهی قرار می‌دهیم!» (وَأَنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا جُرُزًا). آری! این منظره زیبا که در فصل بهار در دامان صحرا و کوهسار می‌بینیم به همین حال باقی نمی‌ماند، فصل خزان فرا می‌رسد برگها پژمرده می‌شوند، شاخه‌ها عریان می‌شوند، و آوای حیات به خاموشی می‌گراید.

زندگی پر زرق و برق انسانها نیز همین‌گونه است. این نعمتهای گوناگون، این پسته‌ها و مقامها و مانند آن نیز جاودانی نیستند، روزی فرا می‌رسد که به جز یک قبرستان خشک و خاموش از این جامعه‌ها چیزی باقی نمی‌ماند و این درس عبرت بزرگی است.

آیه ۹ - شأن نزول: جمعی از سران قریش، دو نفر از یاران خود را برای تحقیق در باره دعوت پیامبر اسلام ﷺ به سوی دانشمندان یهود در مدینه فرستادند، تا ببینند آیا در کتب پیشین چیزی در این زمینه یافت می‌شود؟

آنها به مدینه آمدند و با علمای یهود تماس گرفتند؛ علماء یهود به آنها گفتند: شما سه مسأله را از محمد ﷺ سؤال کنید، اگر همه را پاسخ کافی گفت پیامبری است از سوی خدا وگرنه مرد کذابی است که شما هر تصمیمی درباره او می‌توانید بگیرید. نخست از او سؤال کنید: داستان آن گروهی از جوانان که در گذشته دور، از

قوم خود جدا شدند چه بود؟ زیرا آنها سرگذشت عجیبی داشتند!  
و نیز از او سؤال کنید: مردی که زمین را طواف کرد و به شرق و غرب جهان  
رسید که بود و داستانش چه بود؟

و نیز سؤال کنید: حقیقت روح چیست؟

آنها خدمت پیامبر رسیدند و سؤالات خود را مطرح کردند.

پیامبر ﷺ فرمود: فردا به شما پاسخ خواهم گفت - ولی انشاءالله نفرمود -  
پانزده شبانه روز گذشت که وحی از ناحیه خدا بر پیامبر نازل نشد، این امر بر  
پیامبر ﷺ گران آمد، ولی سرانجام جبرئیل فرا رسید و سوره کهف را از سوی  
خداوند آورد که در آن داستان آن گروه از جوانان و همچنین آن مرد دنیاگرد بود، به  
علاوه آیه «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ...» را نیز بر پیامبر نازل کرد.

**تفسیر: آغاز ماجرای اصحاب کهف:** در آیات گذشته ترسیمی از زندگی این  
جهان، و چگونگی این میدان آزمایش انسانها و مسیر زندگی آنان، از نظر گذشت، از  
آنجا که قرآن مسائل کلی حساس را غالباً در ضمن مثال و یا مثالها و یا نمونه‌هایی از  
تاریخ گذشته مجسم می‌سازد، در اینجا نیز نخست به بیان داستان اصحاب کهف  
پرداخته و از آنها به عنوان یک «الگو» و «اسوه» یاد می‌کند.

گروهی از جوانان باهوش و با ایمان که در یک زندگی پرزرق و برق در میان  
انواع ناز و نعمت به سر می‌بردند، برای حفظ عقیده خود و مبارزه با طاغوت عصر  
خویش به همه اینها پشت پا زدند، و به غاری از کوه که از همه چیز تهی بود پناه  
بردند، و از این راه استقامت و پایداری خود را در راه ایمان نشان دادند.

نخست می‌گوید: «آیا گمان کردی اصحاب کهف و رقیم از آیات عجیب ما  
بودند؟! (أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا).

ما آیات عجیبتری در آسمان و زمین داریم که هر یک از آنها نمونه‌ای است از  
عظمت و بزرگی آفرینش، و همچنین در این کتاب بزرگ آسمانی تو آیات عجیب  
فراوان است، و مسلماً داستان اصحاب کهف از آنها شگفت‌انگیزتر نیست.

(آیه ۱۰) - سپس می‌گوید: «زمانی را به خاطر بیاور که آن جوانان به غار پناه

بردند» (إِذْ أَوَى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ).

دستشان از همه جاکوتاه شده، روبه درگاه خدا آوردند: «وگفتند: پروردگارا! ما را از سوی خودت رحمتی عطا کن» (فَقَالُوا رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً).  
«وراه نجاتی برای ما فراهم ساز» (وَهَبْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا).  
راهی که ما را از این تنگنا برهاند، به رضایت و خشنودی تو نزدیک سازد، راهی که در آن خیر و سعادت و انجام وظیفه بوده باشد.

(آیه ۱۱) - ما دعای آنها را به اجابت رساندیم «پس پرده خواب را) در غار برگوششان زدیم و سالها در خواب فرو رفتند» (فَضْرَبْنَا عَلَى آذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِنِينَ عَدَدًا).

(آیه ۱۲) - «سپس آنها را برانگیختیم تا بدانیم (و این امر آشکار گردد که) کدام یک از آن دو گروه، مدت خواب خود را بهتر حساب کرده اند» (ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ لِنَعْلَمَ أَيُّ الْحِزْبَيْنِ أَحْصَى لِمَا لَبِثُوا أَمَدًا).

(آیه ۱۳) - سرگذشت مشروح اصحاب کُف: بعد از بیان اجمالی این داستان، قرآن مجید به شرح تفصیلی آن ضمن چهارده آیه پرداخته و سخن را در این زمینه چنین آغاز می کند: «ما داستان آنها را بحق برای تو بازگو می کنیم» (نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُمْ بِالْحَقِّ).

«آنها جوانانی بودند که به پروردگارشان ایمان آوردند و ما بر هدایتشان افزودیم» (إِنَّهُمْ فَتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى).

از آیات قرآن بطور اشاره و از تواریخ به صورت مشروح این حقیقت استفاده می شود که اصحاب کُف در محیط و زمانی می زیستند که بت پرستی و کفر، آنها را احاطه کرده بود و یک حکومت جبار و ستمگر که معمولاً حافظ و پاسدار شرک و کفر و جهل و غارتگری و جنایت است بر سر آنها سایه شوم افکنده بود.

اما این گروه از جوانمردان که از هوش و صداقت کافی برخوردار بودند به فساد این آیین پی بردند و تصمیم بر قیام گرفتند و در صورت عدم توانایی مهاجرت کردن از آن محیط آلوده.



(آیه ۱۴) - لذا قرآن به دنبال بحث گذشته می گوید: «و دلهایشان را محکم ساختیم، در آن هنگام که قیام کردند و گفتند: پروردگار ما پروردگار آسمانها و زمین است» (وَرَبُّنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ).

«هرگز غیر او معبودی را نمی خوانیم» (لَنْ نَدْعُوا مِنْ دُونِهِ إِلَهًا).

که «اگر چنین کنیم سخنی به گزاف گفته ایم» (لَقَدْ قُلْنَا إِذَا شَطَطًا).

در واقع این جوانمردان با ایمان برای اثبات توحید و نفی (آلهه) به دلیل روشنی دست زدند، و آن این که ما به وضوح می بینیم که این آسمان و زمین پروردگاری دارد که وجود نظام آفرینش دلیل بر هستی اوست، ما هم بخشی از این مجموعه هستی می باشیم، بنابراین پروردگار ما نیز همان پروردگار آسمانها و زمین است.

(آیه ۱۵) - سپس به دلیل دیگری نیز توسل جستند و آن این که: «این قوم ما

معبودهایی جز خدا انتخاب کرده اند» (هُؤُلَاءِ قَوْمُنَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً).

آخر مگر اعتقاد بدون دلیل و برهان ممکن است «چرا آنان دلیل آشکاری

برای الوهیت آنها نمی آورند؟» (لَوْلَا يَأْتُونَ عَلَيْهِمْ بِسُلْطَانٍ بَيِّنٍ).

آیا پندار و خیال یا تقلید کورکورانه می تواند دلیلی بر چنین اعتقادی باشد؟

این چه ظلم فاحش و انحراف بزرگی است.

«پس چه کسی ظالمتر است از آن کس که به خدا دروغ ببندد» (فَمَنْ أَظْلَمُ

مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا).

این «افترا» هم ستمی است بر خویشتن، چرا که انسان سرنوشت خود را به

دست عوامل بدبختی و سقوط سپرده، و هم ظلمی است بر جامعه ای که این نغمه

را در آن سر می دهد و به انحراف می کشاند، و هم ظلمی است به ساحت قدس

پروردگار و اهانتی است به مقام بزرگ او.

(آیه ۱۶) - این جوانمردان موحد تا آنجا که در توان داشتند برای زدودن

زنگار شرک از دلها، و نشانیدن نهال توحید در قلبها، تلاش و کوشش کردند، اما آنقدر

غوغای بت و بت پرستی در آن محیط بلند بود که نغمه های توحیدی آنها در

گلویشان گم شد.

ناچار برای نجات خویشتن و یافتن محیطی آماده‌تر تصمیمی به «هجرت» گرفتند، و لذا در میان خود به مشورت پرداخته با یکدیگر چنین گفتند: «هنگامی که از این قوم بت پرست و آنچه را جز خدا می پرستند کناره گیری کردید (و حساب خود را از آنها جدا نمودید) به غار پناهنده شوید» (وَإِذَا عَتَرْتُمُوهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ فَأْوُوا إِلَى الْكَهْفِ).

«تا پروردگارتان رحمتش را بر شما بگستراند و راهی به سوی آرامش و آسایش و نجات از این مشکل به رویتان بگشاید» (يُنشِرْ لَكُمْ رُبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيُهَيِّبَ مِنْ أَمْرِكُمْ مِرْفَقًا).

(آیه ۱۷) - موقعیت دقیق اصحاب کُف: در این آیه و آیه بعد قرآن به ریزه کاریهای مربوط به زندگی عجیب اصحاب کُف در آن غار پرداخته و به شش خصوصیت اشاره کرده است:

۱- دهانه غار رو به شمال گشوده می شد و چون قطعاً در نیمکره شمالی زمین بوده است نور آفتاب به درون آن مستقیماً نمی تابید چنانکه قرآن می گوید: «و (اگر در آنجا بودی) خورشید را می دیدی که به هنگام طلوع به سمت راست غارشان متمایل می گردد و به هنگام غروب به سمت چپ (و تَرَى الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَتْ تَزَاوَرُ عَنْ كَهْفِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَإِذَا غَرَبَتْ تَقْرِضُهُمْ ذَاتَ الشَّمَالِ).

و به این ترتیب نور مستقیم آفتاب که تداوم آن ممکن است موجب پوسیدگی و فرسودگی شود به بدن آنها نمی تابید، ولی نور غیر مستقیم به قدر کافی وجود داشت.

۲- «و آنها در محل وسیعی از (آن غار) قرار داشتند» (وَهُمْ فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ). اشاره به این که دهانه غار که معمولاً تنگ است جایگاه آنها نبود، بلکه قسمتهای وسط غار را انتخاب کرده بودند که هم از چشم بینندگان دور بود، و هم از تابش مستقیم آفتاب.

در اینجا قرآن رشته سخن را قطع می کند، و به یک نتیجه گیری معنوی می پردازد، چرا که ذکر همه این داستانها برای همین منظور است.

می گوید: «این از آیات خداست، هرکس را خدا هدایت کند، هدایت یافته

واقعی اوست، وهرکس را گمراه نماید هرگز ولی و راهنمایی برای او نخواهی یافت»  
 (ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلِّ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْسِدًا).

آری! آنها که در راه خدا گام بگذارند و برای او به جهاد برخیزند در هر قدمی آنان را مشمول لطف خود می‌سازد، نه فقط در اساس کار، که در جزئیات هم لطفش شامل حال آنهاست.

(آیه ۱۸) - سوم: خواب آنها یک خواب عادی و معمولی نبود، اگر به آنها نگاه می‌کردی، «خیال می‌کردی آنها بیدارند، در حالی که در خواب فرو رفته بودند!»  
 (وَتَحْسَبُهُمْ أَيْقَاظًا وَهُمْ رُقُودٌ).

این حالت استثنایی شاید برای آن بوده که حیوانات موزی به آنان نزدیک نشوند چرا که از انسان بیدار می‌ترسند و یا به خاطر این که منظره رعب‌انگیزی پیدا کنند که هیچ انسانی جرئت ننماید به آنها نزدیک شود، و این خود یک سپر حافظتی برای آنها بوده باشد.

۴- برای این که بر اثر گذشت سالیان دراز از این خواب طولانی، اندام آنها نیوسد: «آنها را به سمت راست و چپ می‌گردانیم» تا بدنشان سالم بماند (وَنُقَلِّبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَذَاتَ الشَّمَالِ).

تا خون بدنشان در یکجا متمرکز نشود، و فشار و سنگینی در یک زمان طولانی روی عضلاتی که بر زمین قرار داشت اثر زیانبار نگذارد.

۵- «و سگ آنها دستهای خود را بر دهانه غار گشوده بود» و نگهبانی می‌کرد  
 (وَكَلَّبُهُمْ بِأَسْطُ ذِرَاعِيهِ بِالْوَصِيدِ).

۶- منظره آنها چنان رعب‌انگیز بود که «اگر نگاهشان می‌کردی از آنان می‌گریختی و سر تا پای تو از ترس و وحشت پر می‌شد» (لَوْ أَطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا وَ لَمَلَّتْ مِنْهُمْ رُعْبًا).

(آیه ۱۹) - بیداری بعد از یک خواب طولانی! به خواست خدا در آیات آینده می‌خوانیم که خواب اصحاب کهف آنقدر طولانی شد که به ۳۰۹ سال بالغ گردید، و به این ترتیب خوابی بود شبیه به مرگ، و بیداریش همانند رستاخیز، لذا در

این آیه قرآن می‌گوید: «واین‌گونه آنها را برانگیختیم» (وَكَذَلِكَ بَعَثْنَاهُمْ).

یعنی همان‌گونه که قادر بودیم آنها را در چنین خواب طولانی فرو بریم آنها را به بیداری بازگردانیم.

ما آنها را از خواب برانگیختیم: «تا از یکدیگر سؤال کنند، یکی از آنها پرسید: فکر می‌کنید چه مدت خوابیده‌اید؟» (لَيْتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ كَمْ لَبِثْنَا؟) «آنها گفتند: یک روز یا بخشی از یک روز خوابیده‌ایم» (قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ).

ولی سرانجام چون نتوانستند دقیقاً بدانند مدت خوابشان چقدر بوده «گفتند: پروردگار شما از مدت خوابتان آگاهتر است» (قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْنَا).

ولی به هر حال سخت احساس گرسنگی و نیاز به غذا می‌کردند چون ذخیره‌های بدن آنها تمام شده بود، لذا نخستین پیشنهادشان این بود: «سکه نقره‌ای را که با خود دارید به دست یکی از نفرات خود بدهید و او را به شهر بفرستید، تا برود و ببیند کدامین فروشنده غذای پاکتری دارد، به مقدار روزی و نیاز از آن برای شما بیاورد» (فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرْ أَيُّهَا أَزْكَى طَعَامًا فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ).

«اما باید دقت کند و هیچ‌کس را از وضع شما آگاه نسازد» (وَلْيَتَلَطَّفْ وَلَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا).

(آیه ۲۰) - «چرا که اگر آنها از وضع شما آگاه شوند و بر شما دست یابند یا سنگسارتان می‌کنند یا به آیین خویش (آیین بت پرستی) باز می‌گردانند» (إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ).

«و در آن صورت هرگز روی نجات و رستگاری را نخواهید دید» (وَلَنْ تُنْفَلِحُوا إِذَا أَبَدًا).

(آیه ۲۱) - پایان ماجرای اصحاب کُهِف: به زودی داستان هجرت این گروه از مردان با شخصیت در آن محیط، در همه جا پیچید، و شاه جبار سخت برآشفت، لذا دستور داد مأموران مخصوص همه جا را به جستجوی آنها بپردازند، و اگر

ردپایی یافتند آنان را تا دستگیریشان تعقیب کنند، و به مجازات برسانند؛ اما هرچه بیشتر جستند کمتر یافتند.

اکنون به سراغ مأمور خرید غذا برویم و ببینیم بر سر او چه آمد، او وارد شهر شد ولی دهانش از تعجب بازماند، شکل ساختمانها بکلی دگرگون شده، قیافه‌ها همه ناشناس، لباسها طرز جدیدی پیدا کرده، و حتی طرز سخن گفتن و آداب و رسوم مردم عوض شده است، ویرانه‌های دیروز تبدیل به قصرها و قصرهای دیروز به ویرانه‌ها مبدل گردیده!

او هنوز فکر می‌کند خوابشان در غار یک روز یا یک نیمه روز بوده است پس این همه دگرگونی چرا!

تعجب او هنگامی به نهایت رسید که دست در جیب کرد تا بهای غذایی را که خریده بود بپردازد، فروشنده چشمش به سکه‌ای افتاد که به ۳۰۰ سال قبل و بیشتر تعلق داشت، و شاید نام «دقیانوس» شاه جبار آن زمان بر آن نقش بسته بود، هنگامی که توضیح خواست، او در جواب گفت تازگی این سکه‌را به دست آورده‌ام! و خود او نیز متوجه شد که او و یارانش در چه خواب عمیق و طولانی فرو رفته بودند.

این مسأله مثل بمب در شهر صدا کرد، و زبان به زبان در همه جا پیچید. جمعی از آنها نمی‌توانستند باور کنند که انسان بعد از مردن به زندگی باز می‌گردد، اما ماجرای خواب اصحاب کهف دلیل دندان‌شکنی شد برای آنها که طرفدار معاد جسمانی بودند.

لذا قرآن در این آیه می‌گوید: «و این چنین مردم را متوجه حال آنها کردیم، تا بدانند که وعده خداوند (در مورد رستاخیز) حق است» (وَكَذَلِكَ أَعْتَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيُعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ).

«و در پایان جهان و قیام قیامت شکی نیست» (وَ أَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا). این خواب و بیداری از پاره‌ای جهات از مردن و بازگشتن به حیات، عجیب‌تر بود، زیرا صدها سال بر آنها گذشت و بدنشان نپوسید، در حالی که نه غذایی

خوردند و نه آبی نوشیدند.

آیا این دلیل بر قدرت خدا بر هر چیز و هر کار نیست؟ حیات بعد از مرگ با توجه به چنین صحنه‌ای مسلماً امکان‌پذیر است.

مأمور خرید غذا به سرعت به غار بازگشت و دوستان خود را از ماجرا آگاه ساخت، همگی در تعجب عمیق فرو رفتند، تحمل این زندگی برای آنها سخت و ناگوار بود، از خدا خواستند که چشم از این جهان بپوشند و به جوار رحمت حق منتقل شوند و چنین شد.

آنها چشم از جهان پوشیدند و جسد‌های آنها در غار مانده بود که مردم به سراغشان آمدند.

در اینجا نزاع و کشمکش بین طرفداران مسأله معاد جسمانی و مخالفان آنها در گرفت، مخالفان سعی داشتند که مسأله خواب و بیداری اصحاب کُهِف به زودی به دست فراموشی سپرده شود، و این دلیل دندان‌شکن را از دست موافقان بگیرند. قرآن چنین می‌گوید: «در آن هنگام که میان خود در باره کار خویش نزاع داشتند گروهی می‌گفتند: بنایی بر آنان بسازید (تا برای همیشه از نظر پنهان شوند و از آنها سخن نگویید که) پروردگارشان از وضع آنها آگاهتر است!» (إِذْ يَتَنَازَعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْ فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِمْ بُيُوتًا رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ).

«ولی آنها که از رازشان آگاهی یافتند (و آن را دلیلی بر رستاخیز دیدند) گفتند: ما مسجدی در کنار (مدفن) آنها می‌سازیم» تا خاطرۀ آنان فراموش نشود (قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِدًا).

این آیه نشان می‌دهد که ساختن معبد به احترام قبور بزرگان دین نه تنها حرام نیست، بلکه کار خوب و شایسته‌ای است.

(آیه ۲۲) - این آیه به پاره‌ای از اختلافات اشاره می‌کند که در میان مردم در مورد اصحاب کُهِف وجود دارد، از جمله: درباره تعداد آنها می‌گوید: گروهی از مردم «خواهند گفت: آنها سه نفر بودند که چهارمینشان سگشان بود» (سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ).

«و (گروهی) می‌گویند: پنج نفر بودند که ششمین آنها سگ آنها بود»  
 «وَيَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ».

همه اینها سخنانی بدون دلیل و «انداختن تیر در تاریکی است» (رَجْمًا بِالْغَيْبِ).

«و (گروهی) می‌گویند: آن‌ها هفت نفر بودند و هشتمین آنها سگ آنها بود»  
 «وَيَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ».

«بگو: پروردگار من از تعداد آنها آگاهتر است» (قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ بِعَدَّتِهِمْ).  
 «جز گروه کمی تعداد آنها را نمی‌دانند» (مَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ).

در پایان آیه اضافه می‌کند: «پس درباره آنها جز با دلیل سخن مگو» (فَلَا تُمَارِ فِيهِمُ إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا).

یعنی آن‌چنان با آنها منطقی و مستدل سخن بگو که برتری منطقی تو آشکار گردد «و از هیچ‌کس درباره (تعداد اصحاب کهف) سؤال مکن» (وَلَا تَسْتَفْتِ فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَدًا).

(آیه ۲۳) - این آیه یک دستور کلی به پیامبر ﷺ می‌دهد که: «و هرگز در مورد کاری نگو: من فردا آن را انجام می‌دهم» (وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكُ غَدًا).

(آیه ۲۴) - «مگر این که خدا بخواهد» (إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ).

یعنی در رابطه با اخبار آینده و تصمیم برانجام کارها، حتماً جمله «انشاءالله» را اضافه کن، چرا که تو هرگز مستقل در تصمیم‌گیری نیستی و اگر خدا نخواهد هیچ‌کس توانایی بر هیچ‌کار را ندارد.

دیگر این که خبر دادن قطعی برای انسان که قدرتش محدود است و احتمال ظهور موانع مختلف می‌رود صحیح و منطقی نیست، و چه بسا دروغ از آب درآید، مگر این که با جمله «انشاءالله» همراه باشد.

سپس در تعقیب این جمله، قرآن می‌گوید: «هنگامی که یاد خدا را فراموش کردی (بعد که متوجه شدی) پروردگارت را به خاطر بیاور» (وَاذْكُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ).  
 اشاره به این که اگر به خاطر فراموشی جمله انشاءالله را به سخنانی که از آینده

خبر می دهی نیفزایی هر موقع به یادت آمد فوراً جبران کن و بگو انشاءالله، که این کار گذشته را جبران خواهد کرد.

«و بگو: امیدوارم که پروردگارم مرا به راهی روشنتر از این هدایت کند» (وَقُلْ عَسَىٰ أَنْ يَهْدِيَنَّ رَبِّي لِأَقْرَبَ مِنْ هَذَا رَشَدًا).

(آیه ۲۵) - خواب اصحاب کُهِف: از قرائن موجود در آیات گذشته اجمالاً به دست آمد که خواب اصحاب کُهِف یک خواب بسیار طولانی بود، این موضوع حس کنجکاوای هر شنونده‌ای را برمی‌انگیزد و می‌خواهد دقیقاً بداند آنها چند سال در این خواب طولانی بوده‌اند؟

این آیه شنونده را از تردید بیرون می‌آورد و می‌گوید: «آنها در غار خود سیصد سال درنگ کردند و نه سال نیز بر آن افزودند!» (وَلَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَازْدَادُوا تَسْعًا).

بنابراین مجموع مدت توقف و خواب آنها در غار سیصد و نه سال بود. (آیه ۲۶) - سپس برای این‌که به گفتگوهای مختلف مردم در این باره پایان دهد می‌گوید: «بگو: خداوند از مدت توقف آنها آگاهتر است» (قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا). چرا که: «غیب آسمانها و زمین از آن اوست» (لَهُ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ). کسی که از پنهان و آشکار، در مجموعه جهان هستی باخبر است چگونه ممکن است از مدت توقف اصحاب کُهِف آگاه نباشد.

«راستی او چه بینا و چه شنواست» (أَبْصِرْ بِهِ وَاسْمِعْ). به همین دلیل «آنها (ساکنان آسمانها و زمین) هیچ ولی و سرپرستی جز او ندارند» (مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ).

و در پایان آیه اضافه می‌کند: «و او هیچ‌کس را در حکم خود شرکت نمی‌دهد» (وَلَا يُشْرِكْ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا). در حقیقت این تأکیدی است بر ولایت مطلقه خداوند. (آیه ۲۷) - در این آیه روی سخن را به پیامبر ﷺ کرده، می‌گوید: «آنچه را از کتاب پروردگارت به تو وحی شده تلاوت کن» (وَأَتْلُ مَا أُوْحِيَ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ). و اعتنا به گفته‌های این و آن که آمیخته به دروغ و خرافات و مطالب بی‌اساس



است مکن، تکیه‌گاه بحث تو در این امور تنها باید وحی الهی باشد.  
چرا که «هیچ چیز سخنان او را دگرگون نمی‌کند» و در گفتار و معلومات او  
تغییر و تبدیل راه ندارد (لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ).

کلام و علم او همچون علم و کلام بندگان نیست که هر روز بر اثر کشف  
و آگاهی تازه‌ای دستخوش تغییر و تبدیل شود.

روی همین جهات در پایان آیه می‌فرماید: «وهرگز پناهاگاهی جز او  
نمی‌یابی» (وَلَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا).

\* جنبه‌های آموزنده این داستان - این ماجرای عجیب تاریخی که قرآن آن  
را خالی از هرگونه خرافه و مطالب بی‌اساس و ساختگی آورده است، مانند همه  
داستانهای قرآن مملو از نکات سازنده تربیتی است.

**الف)** نخستین درس این داستان همان شکستن سد تقلید و جدا شدن از  
هم‌رنگی با محیط فاسد است. اصولاً انسان باید «سازنده محیط» باشد نه  
«سازش‌کار با محیط» و به عکس آنچه سست عنصران فاقد شخصیت می‌گویند:  
«خواهی نشوی رسوا هم‌رنگ جماعت شو» افراد با ایمان و صاحبان افکار مستقل  
می‌گویند: «هم‌رنگ جماعت شدن رسوایی است»!

**ب)** «هجرت» از محیطهای آلوده، درس دیگری از این ماجرای عبرت‌انگیز  
است.

**ج)** «تقیه» به معنی سازنده‌اش درس دیگر این داستان است، و می‌دانیم تقیه  
چیزی جز این نیست که انسان موضع واقعی خود را در جایی که افشاگری بی‌نتیجه  
است مکتوم دارد تا نیروی خود را برای موقع مبارزه و ضربه زدن بر دشمن حفظ کند.

**د)** عدم تفاوت در میان انسانها در مسیر الله و قرار گرفتن «وزیر» در کنار  
«چوپان» و حتی سگ پاسبانی که راه آنها را می‌سپرد، درس دیگری در این زمینه  
است، تا روشن شود امتیازات دنیای مادی، و مقامات مختلف آن کمترین تأثیری در  
جدا کردن صفوف رهروان راه حق ندارد که راه حق را توحید است و راه توحید راه  
یگانگی همه انسانهاست.

ه) امدادهای شگفت آور الهی به هنگام بروز بحرانها نتیجه دیگری است که به ما می آموزد.

و) آنها در این داستان درس «پاکی تغذیه» حتی در سخت ترین شرایط را به ما آموختند، چراکه غذای جسم انسان اثر عمیقی در روح و فکر و قلب او دارد، و آلوده شدن به غذای حرام و ناپاک انسان را از راه خدا و تقوا دور می سازد.

ز) لزوم تکیه بر مشیت خدا، و استمداد از لطف او، گفتن «انشاءالله» در خبرهایی که از آینده می دهیم، درس دیگری بود.

ح) لزوم بحث منطقی در برخورد با مخالفان درس آموزنده دیگر این داستان است.

ط) بالاخره مسأله امکان معاد جسمانی و بازگشت انسانها به زندگی مجدد به هنگام رستاخیز درس دیگری است که این ماجرا به ما می دهد.

به هر حال، هدف سرگرمی و داستان سرایی نیست، هدف ساختن انسانهای مقاوم، با ایمان، آگاه و شجاع است، که یکی از طرق آن نشان دادن الگوهای اصیل در طول تاریخ پرماجرای بشری است.

آیه ۲۸ - شأن نزول: جمعی از ثروتمندان مستکبر و اشراف از خود راضی عرب به حضور پیامبر ﷺ رسیدند، و در حالی که اشاره به مردان با ایمانی همچون سلمان، ابوذر، صهیب، و خباب و مانند آنها می کردند، گفتند: ای محمد! اگر تو در صدر مجلس بنشینی، و این گونه افراد را از خود دور سازی (و خلاصه مجلس تو مجلسی درخور اشراف و شخصیتها! بشود) ما نزد تو خواهیم آمد؛ ولی چه کنیم که با وجود این گروه جای ما نیست!

در این هنگام آیه نازل شد و به پیامبر ﷺ دستور داد که هرگز تسلیم این سخنان فریبنده تو خالی نشود و همواره با افراد با ایمان و پاکدلی چون سلمانها و ابوذرها باشد.

به آنان فرمود: حمد خدا را که نمردم تا این که او چنین دستوری به من داد که با امثال شما باشم، «آری! زندگی با شما، و مرگ هم با شما خوش است»!

**تفسیر: پاکدلان پابرهنه!** از جمله درسهایی که داستان اصحاب کهف به ما آموخت این بود که معیار ارزش انسانها پست و مقام ظاهری و ثروتشان نیست. این آیه در حقیقت همین مسأله مهم را تعقیب می‌کند و به پیامبر ﷺ چنین دستور می‌دهد: «با کسانی باش که پروردگار خود را صبح و عصر می‌خوانند و تنها رضای او را می‌طلبند» (وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدْوَةِ وَالْعِشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ). سپس به عنوان تأکید ادامه می‌دهد: «و هرگز به خاطر زیورهای دنیا، چشمان خود را از آنها بر مگیر!» (وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا).

باز برای تأکید افزونتر اضافه می‌کند: «و از کسانی که قلبشان را از یاد خود غافل ساختیم اطاعت مکن» (وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا). «همانها که از هوای نفس پیروی کردند» (وَاتَّبَعَ هَوَاهُ).

«و (همانها که همه) کارهایشان افراطی است» و خارج از رویه و توأم با اسرافکاری (وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا). از آنجا که طبع آدمی در لذتهای مادی همیشه رو به افزون‌طلبی است، در همه شاخه‌های هوی و هوس، دائماً رو به افراط گام برمی‌دارد تا خود را هلاک و نابود سازد.

**(آیه ۲۹) -** اهمیت موضوع فوق به قدری است که قرآن در این آیه با صراحت به پیامبر ﷺ چنین می‌گوید: «بگو: (این برنامه من است و) این حقیقتی است از سوی پروردگارتان، پس هر کس می‌خواهد ایمان بیاورد (و این حقیقت را پذیرا شود) و هر کس می‌خواهد کافر گردد» (وَقُلِ الْحَقُّ مِن رَّبِّكُمْ فَمَن شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَن شَاءَ فَلْيُكْفُرْ).

اما بدانید این ظالمان دنیاپرست که با زندگی مرفه و پرزرق و برق و زینت‌هایشان لبخند تمسخر به لباس پشمینه سلیمانها و بوذرها می‌زنند عاقبت شوم و تاریکی دارند چرا که: «ما برای این ستمگران آتشی فراهم کرده‌ایم که سراپرده‌اش آنها را از هر سو احاطه کرده است» (إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا). آری! آنها در این زندگی دنیا هرگاه تشنه می‌شدند صدا می‌زدند، و خدمتکاران انواع نوشابه‌ها را در برابرشان حاضر می‌کردند «ولی در جهنم هنگامی که تقاضای

آب می‌کنند آبی برای آنها می‌آورند همچون فلز گداخته! که (اگر نزدیک صورت شود) صورتها را بریان می‌کند! «وَأَنْ يَسْتَعِثُوا يُعَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ». «چه بد نوشیدنی است؟! (يُسِّسُ الشَّرَابُ)!»

«و (دوزخ چه بد جایگاه و محل اجتماعی است؟! (وَسَاءَتْ مُرْتَقًا)).»

در اینجا در سراپرده‌هایشان انواع مشروبات وجود دارد، همین که ساقی را صدا می‌کنند جامه‌هایی از شرابه‌های رنگارنگ پیش روی آنها حاضر می‌نمایند، در دوزخ نیز ساقی و آورنده نوشیدنی دارند، اما چه آبی؟ آبی همچون فلز گداخته! آبی به داغی اشک سوزان یتیمان و آه آتشین مستمندان! آری هر چه آنجاست تجسمی از است از آنچه اینجاست! (پناه بر خدا).

(آیه ۳۰) - و از آنجا که روش قرآن یک روش آموزنده تطبیقی است پس از بیان اوصاف و کیف‌دنیای پرستان خودخواه، به بیان حال مؤمنان راستین و پاداشهای فوق‌العاده ارزنده آنها می‌پردازد نخست: بصورت مختصر می‌گوید: «آنها که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، ما پاداش نیکوکاران را ضایع نخواهیم کرد» کم باشد یا زیاد، کلی باشد یا جزئی، از هر کس، در هر سن و سال، و در هر شرایط (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا).

(آیه ۳۱) - سپس پاداشهای آنها را شرح داده، می‌فرماید: «آنان کسانی هستند که بهشت‌های جاویدان از آن آنهاست» (أُولَئِكَ لَهُمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ).

باغهایی از بهشت «که نه‌ها از زیر درختان و قصرهایش جاری است» (تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ).

«آنها در آنجا با دستبندهایی از طلا آراسته‌اند» (يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ).

«و لباسهایی فاخر به رنگ سبز از حریر نازک و ضخیم در بر می‌کنند» (وَيَلْبَسُونَ ثِيَابًا خَضْرَاءَ مِنْ سُنْدُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ).

«در حالی که بر تختها تکیه کرده‌اند» (مُتَّكِنِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ).

«چه پاداش خوبی است؟! (نِعْمَ الثَّوَابُ).

«و چه جمع نیکویی از دوستان» (وَحَسُنَتْ مُرْتَقًا).

(آیه ۳۲) - ترسیمی از موضع مستکبران در برابر مستضعفان: در آیات گذشته دیدیم که چگونه دنیاپرستان سعی دارند در همه چیز از آن مردان حق که تهی دستند فاصله بگیرند، و سرانجام کارشان را در جهان دیگر نیز خواندیم. در اینجا با اشاره به سرگذشت دو دوست یا دو برادر که هر کدام الگویی برای یکی از این دو گروه بوده‌اند طرز تفکر و گفتار و کردار و موضع این دو گروه را مشخص می‌کند.

نخست می‌گوید: ای پیامبر! «برای آنها مثالی بزن: آن دو مرد، که برای یکی از آنان دو باغ از انواع انگورها قرار دادیم، و گرداگرد آن دو (باغ) را با درختان نخل پوشاندیم و در میانشان زراعت پربرکتی قرار دادیم» (وَاضْرِبْ لَهُم مَّثَلًا رَجُلَيْنِ جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا جَنَّتَيْنِ مِنْ أَعْنَابٍ وَحَفَفْنَاهُمَا بِنَخْلٍ وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمَا زَرْعًا).

(آیه ۳۳) - «هر دو باغ میوه آورده بود (میوه‌های فراوان) و چیزی فروگذار نکرده بود» (كِلْتَا الْجَنَّتَيْنِ آتَتْ أُكُلَهَا وَلَمْ تَظْلِمْ مِنْهُ شَيْئًا).

از همه مهمتر آب که مایه حیات همه چیز مخصوصاً باغ و زراعت است، به حد کافی در دسترس آنها بود چراکه: «میان آن دو (باغ) نهر بزرگی جاری ساخته بودیم» (وَفَجَّرْنَا خِلَالَهُمَا نَهْرًا).

(آیه ۳۴) - به این ترتیب «صاحب این باغ درآمد فراوانی داشت» (وَكَانَ لَهُ ثَمْرٌ).

ولی از آنجا که انسان کم‌ظرفیت و فاقد شخصیت هنگامی که همه چیز بر وفق مراد او بشود غرور او را می‌گیرد، و طغیان و سرکشی آغاز می‌کند که نخستین مرحله‌اش مرحله برتری جویی و استکبار بر دیگران است «به همین جهت (صاحب این دو باغ) به دوستش - در حالی که با او گفتگو می‌کرد - چنین گفت: من از نظر ثروت از تو برتر، و از نظر نفرت نیرومندترم» (فَقَالَ لِصَاحِبِهِ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَأَعَزُّ نَفَرًا).

(آیه ۳۵) - کم‌کم این افکار - همان‌گونه که معمولی است - در او اوج گرفت،

و به جایی رسید که دنیا را جاودان و مال و ثروت و حشمتش را ابدی پنداشت: «و در حالی که نسبت به خود ستمکار بود در باغ خویش گام نهاد، و (نگاهی به درختان سرسبز که شاخه‌هایش از سنگینی میوه خم شده بود، و خوشه‌های پرده‌ای که به هر طرف مایل گشته بود انداخت و به زمزمه نه‌ری که می‌غرید و پیش می‌رفت و درختان را مشروب می‌کرد گوش فرا داد، و از روی غفلت و بی‌خبری) گفت: من گمان نمی‌کنم هرگز این باغ نابود شود» (وَدَخَلَ جَنَّتَهُ وَهُوَ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ قَالَ مَا أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا).

(آیه ۳۶) - بازهم از این فراتر رفت، و از آنجا که جاودانی بودن این جهان با قیام رستاخیز تضاد دارد به فکر انکار قیامت افتاد و گفت: «و باور نمی‌کنم قیامت برپا گردد» (وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً).

اینها سخنانی است که گروهی برای دلخوش کردن خود به هم بافته‌اند. سپس اضافه کرد: گیرم که قیامتی در کار باشد، من با این همه شخصیت و مقام «اگر به سراغ پروردگارم بازگردانده شوم (و قیامتی در کار باشد) جایگاهی بهتر از اینجا خواهم یافت» (وَلَئِنْ رُدِدْتُ إِلَىٰ رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا). او در این خیالات خام غوطه‌ور بود و هر زمان سخنان نامربوط تازه‌ای بر نامربوطهای گذشته می‌افزود که رفیق با ایمانش به سخن درآمد و گفتنیها را که در آیات بعد می‌خوانیم گفت.

(آیه ۳۷) - این هم پاسخ مستضعفان! در اینجا ردّ بافته‌های بی‌اساس آن ثروتمند مغرور و از خود راضی را از زبان دوست مؤمنش می‌شنویم: او که تا آن موقع دم فرو بسته بود و به سخنان این مرد سبک‌مغز گوش فرا می‌داد تا هرچه در درون دارد برون ریزد، سپس یکجا پاسخ دهد، وارد گفتگو شد چنانکه آیه می‌گوید: «دوست (با ایمان) وی - در حالی که با او گفتگو می‌کرد - گفت: آیا به خدایی که تو را از خاک، و سپس از نطفه آفرید، و پس از آن تو را مرد کاملی قرار داد، کافر شدی» (قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّيَكَ رَجُلًا).

(آیه ۳۸) - سپس این مرد با ایمان برای درهم شکستن کفر و غرور او گفت: «ولی من کسی هستم که الله پروردگار من است» (لَكِنَّا هُوَ اللَّهُ رَبِّي).

«و من هیچ کس را شریک پروردگارم قرار نمی دهم» (وَلَا أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَدًا).  
(آیه ۳۹) - بعد از اشاره به مسأله توحید و شرک که مهمترین مسأله سرنوشت ساز است، مجدداً او را مورد سرزنش قرار داده، می گوید: «چرا هنگامی که وارد باغ شدی نگفتی این نعمتی است که خدا خواسته است» چرا همه اینها را از ناحیه خدا ندانستی و شکر نعمت او را بجا نیاوردی؟! (وَلَوْلَا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتِكَ قُلْتَ مَا شَاءَ اللَّهُ).

چرا نگفتی «هیچ قوت (و نیرویی) جز از ناحیه خدا نیست» (لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ). اینها امکانات و وسائلی است که خدا در اختیار تو قرار داده، تو از خود هیچ نداری و بدون او هیچ هستی!

سپس اضافه کرد: «اگر می بینی من از نظر مال و فرزند از تو کمترم» مطلب مهمی نیست (إِنْ تَرَىٰ أَنَا أَقَلُّ مَنكُمَا وَلَا وَوَلَدًا).

(آیه ۴۰) - «شاید پروردگارم بهتر از باغ تو، به من بدهد» (فَعَسَىٰ رَبِّي أَنْ يُؤْتِيَنِي خَيْرًا مِّنْ جَنَّتِكَ).

نه تنها بهتر از آن چه تو داری به من بدهد بلکه: «و مجازات حساب شده ای (صاعقه) از آسمان بر باغ تو فرو فرستد، به گونه ای که آن را به زمین بی گیاه لغزنده ای مبدل کند» (وَيُرْسِلَ عَلَيْهَا حُسْبَانًا مِّنَ السَّمَاءِ فَتُصْبِحَ صَعِيدًا زَلَقًا).

(آیه ۴۱) - یا به زمین فرمان دهد تکانی بخورد «و این چشمه و نهر جوشان در اعماق آن فرو برود، آن چنان که هرگز قدرت جستجوی آن را نداشته باشی» (أَوْ يُصْبِحَ مَأْوَاهَا غَوْرًا فَلَنْ تَسْتَطِيعَ لَهُ طَلَبًا).

در واقع آن مرد با ایمان و موحد رفیق مغرور خود را هشدار داد که بر این نعمتها دل نبندد چرا که هیچ کدام قابل اعتماد نیست.

(آیه ۴۲) - و این هم پایان کارشان: سرانجام گفتگوی این دو نفر پایان گرفت بی آنکه مرد موحد توانسته باشد در اعماق جان آن ثروتمند مغرور و بی ایمان نفوذ

کند، و با همین روحیه و طرز فکر به خانه خود بازگشت؛ غافل از این که فرمان الهی دائر به نابودی باغها و زراعتهای سرسبزش صادر شده است، و باید کیفر غرور و شرک خود را در همین جهان ببیند و سرنوشتش درس عبرتی برای دیگران شود. عذاب الهی نازل شد، به صورت صاعقه‌ای مرگبار، و یا توفانی کوبنده و وحشتناک، و یا زلزله‌ای ویرانگر و هول‌انگیز، هر چه بود در لحظاتی کوتاه این باغهای پطرأوت، و درختان سر به فلک کشیده، و زراعت به ثمر نشسته را درهم کوبید و ویران کرد و عذاب الهی به فرمان خدا از هر سو محصولات آن مرد را احاطه کرد «و تمام میوه‌های آن نابود شد» (وَأَحِيطَ بِثَمَرِهِ).

صبحگاهان که صاحب باغ به منظور سرکشی و بهره‌گیری از محصولات باغ به سوی آن حرکت کرد، همین که نزدیک شد با منظره وحشتناکی روبرو گشت، آب دردهانش خشکید، و آنچه از کبر و غرور بر دل و مغز او سنگینی می‌کرد یکباره فرو ریخت!

گویی از یک خواب عمیق و طولانی بیدار شده است: «او مرتباً دستها را به هم می‌مالید و در فکر هزینه‌های سنگینی بود که (در یک عمر از هر طرف فراهم نموده و) در آن خرج کرده بود، در حالی که همه بر باد رفته و بر پایه‌ها فرو ریخته بود» (فَأَصْبَحَ يَقْلُبُ عَلَىٰ مَا أَنْفَقَ فِيهَا وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا).

درست در این هنگام بود که از گفته‌ها و اندیشه‌های پوچ و باطل خود پشیمان گشت «و می‌گفت: ای کاش احدی را شریک پروردگارم نمی‌دانستم» و ای کاش هرگز راه شرک را نمی‌پویدم (وَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّي أَحَدًا).

(آیه ۴۳) - اسف‌انگیزترین این که او در برابر این همه مصیبت و بلا، تنهای تنها بود «کسانی را جز خدا نداشت که او را (در برابر این بلای عظیم و خسارت بزرگ) یاری دهند» (وَلَمْ تَكُنْ لَهُ فِئَةٌ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ) و دوستانی که به عشق بهره‌گیری مادی دور او جمع شده بودند همگی او را رها کردند.

و از آنجا که تمام سرمایه او همین بود چیز دیگری نداشت که به جای آن بنشانند، «و نمی‌توانست از خویشتن یاری گیرد» (وَمَا كَانَ مُنْتَصِرًا).



ولی هر چه بود دیر شده بود، و این گونه بیداری اضطراری که به هنگام نزول بلاهای سنگین، حتی برای فرعونها و نمرودها پیدا می‌شود، بی ارزش است، و به همین دلیل نتیجه‌ای به حال او نداشت.

(آیه ۴۴) - «و در این هنگام (بود که این حقیقت بار دیگر به ثبوت پیوست (که) ولایت و سرپرستی و قدرت از آن خداست خداوندی که عین حق است» (هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ).

آری! در اینجا کاملاً روشن گشت که همه نعمتها از اوست و هر چه اراده او باشد همان می‌شود، و جز به اتکاء لطف او کاری ساخته نیست.

آری! «اوست که برترین ثواب و بهترین عاقبت را (برای مطیعان) دارد» (هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَخَيْرٌ عُقْبًا).

پس اگر انسان می‌خواهد به کسی دل ببندد و بر چیزی تکیه کند و امید به پاداش کسی داشته باشد چه بهتر که تکیه گاهش خدا و دلبستگی، و امیدش به لطف و احسان پروردگار باشد.

(آیه ۴۵) - آغاز و پایان زندگی دنیا در یک تابلو زنده: در آیات گذشته سخن از ناپایداری نعمتهای جهان ماده بود، و از آنجا که درک این واقعیت برای یک عمر طولانی به مدت شصت یا هشتاد سال برای افراد عادی کار آسانی نیست، قرآن در ضمن یک مثال بسیار زنده و گویا این صحنه را کاملاً مجسم می‌کند، تا غافلان مغرور با مشاهده آن - که در عمرشان بارها و بارها تکرار شده و می‌شود - از این غرور و غفلت بیدار شوند، می‌گوید: ای پیامبر! «زندگی دنیا را برای آنان به آبی تشبیه کن که از آسمان فرو می‌فرستیم» (وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنْ السَّمَاءِ).

این قطره‌های حیات بخش بر کوه و صحرا می‌ریزد «و به وسیله آن گیاهان زمین (سرسبز می‌شود و) درهم فرو می‌رود» (فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ).

پوست سخت و پرمقاومت دانه در برابر نرمش باران نرم می‌شود، و به جوانه گیاه اجازه عبور می‌دهد، سرانجام جوانه نارس از دل خاک سر بر می‌آید. آفتاب

می درخشد نسیم می وزد، مواد غذایی زمین کمک می کند، و این جوانه نوریس با نیرو گرفتن از همه این عوامل حیات به رشد و نمو خود ادامه می دهند آن چنانکه بعد از مدت کوتاهی گیاهان زمین سر بر سرهم می گذارند و در هم فرو می روند.

صفحه کوه و صحرا یک پارچه جنبش و حیات می شود، شکوفه ها و گلها و میوه ها یکی بعد از دیگری زینت بخش شاخه ها می شوند، گویی همه می خندند، فریاد شادی می کشند، به وجد و رقص در آمده اند.

ولی این صحنه دل انگیز دیری نمی پاید، بادهای خزان شروع می شود و گرد و غبار مرگ بر سر آنها می باشد هوا به سردی می گراید، آنها کم می شود «و بعد از مدتی (آن گیاه خرم و سرسبز) می خشکد» (فَأَصْبَحَ هَيْئًا).

آن برگهایی که در فصل بهار آن چنان شاخه ها را چسبیده بودند که قدرت هیچ توفانی نمی توانست آنها را جدا کند آن قدر سست و بی جان می شوند که «بادها آن را به هر سو پراکنده می کند» (تَذْرُوهُ الرِّيحُ).

«آری خداوند بر هر چیزی توانا بوده و هست» (وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ

مُقْتَدِرًا).

(آیه ۴۶) - این آیه موقعیت مال و ثروت و نیروی انسانی را که دو رکن اصلی حیات دنیاست در این میان مشخص کرده، می گوید: «اموال و فرزندان زینت حیات دنیا هستند» (الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا).

شکوفه ها و گلهایی می باشند که بر شاخه های این درخت آشکار می شوند، زود گذرند، کم دوامند و اگر از طریق قرار گرفتن در مسیر «الله» رنگ جاودانگی نگیرند بسیار بی اعتبارند.

در حقیقت در این آیه انگشت روی دو قسمت از مهمترین سرمایه های زندگی دنیا گذارده شده است که بقیه به آن وابسته است، «نیروی اقتصادی» و «نیروی انسانی».

سپس اضافه می کند: «باقیات صالحات (یعنی ارزشهای پایدار و شایسته) نزد پروردگارت ثوابش بهتر و امیدبخش تر است» (وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ

## رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمَلًا).

مفهوم «باقیات صالحات» آن چنان وسیع و گسترده است که هر فکر و ایده و گفتار و کردار صالح و شایسته‌ای که طبعاً باقی می‌ماند و اثرات و برکاتش در اختیار افراد و جوامع قرار می‌گیرد شامل می‌شود.

(آیه ۴۷) - وای بر ما این چه کتابی است! از آنجا که در آیات گذشته سخن از انسان خودخواه و مغروری به میان آمد که به خاطر غرورش معاد و رستاخیز را انکار کرد به دنبال آن، در اینجا مشروحی از چگونگی قیامت را در سه مرحله مطرح می‌کند: مرحله قبل از رستاخیز انسانها، و مرحله رستاخیز، و قسمتی از مرحله بعد. نخست می‌گوید: به خاطر بیاورید «روزی را که (نظام جهان هستی به عنوان مقدمه‌ای برای نظام نوین درهم فرو می‌ریزد) کوهها را به حرکت در می‌آوریم، و (همه موانع سطح زمین از میان می‌رود، به گونه‌ای که) زمین را صاف و همه چیز را در آن نمایان می‌بینی» (وَيَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالَ وَتَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً).

این قسمت از آیات به حوادثی که در آستانه رستاخیز رخ می‌دهد اشاره می‌کند، این حوادث بسیار زیاد است که مخصوصاً در سوره‌های کوتاه آخر قرآن فراوان به چشم می‌خورد، و به عنوان «أَشْرَاطُ السَّاعَةِ» (نشانه‌های قیامت) نامیده می‌شود.

بعد اضافه می‌کند: «ما همه آنها را در این هنگام محشور می‌کنیم به گونه‌ای که حتی یک نفر را ترک نخواهیم گفت» (وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا).

جمله فوق تأکیدی است بر این حقیقت که «معاد» یک حکم عمومی و همگانی است و هیچ‌کس از آن مستثنی نخواهد بود.

(آیه ۴۸) - این آیه درباره چگونگی رستاخیز انسانها می‌گوید: «آنها همه در یک صف به پروردگارت عرضه می‌شوند» (وَعُرْضُوا عَلَى رَبِّكَ صَفًّا).

این تعبیر ممکن است اشاره به آن باشد که هر گروهی از مردم که عقیده واحد یا عمل مشابهی دارند در یک صف قرار می‌گیرند، و یا این که همگی بدون هیچ‌گونه تفاوت و امتیاز در یک صف قرار خواهند گرفت.

و به آنها گفته می‌شود: «شما همگی نزد ما آمدید، همان‌گونه که در آغاز شما را آفریدیم» (لَقَدْ جِئْتُمُونَا كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ).

نه خیری از اموال و ثروتهاست، نه امتیازات و مقامات مادی، و نه یار و یاور، درست همان‌گونه که در آغاز آفرینش بودید، به همان حالت اول!  
 «اما شما گمان گردید که ما موعدی برایتان قرار نخواهیم داد» (بَلْ زَعَمْتُمْ أَنْ لَنْ نَجْعَلَ لَكُمْ مَوْعِدًا).

و این هنگامی بود که غرور امکانات مادی شما را فرا می‌گرفت و تمایل به جاودانگی دنیا شما را از فکر آخرت که در فطرت هر انسانی نهفته است غافل می‌کرد.

(آیه ۴۹) - سپس به مراحل دیگر از این رستاخیز بزرگ پرداخته، می‌گوید:  
 «و کتاب [= کتابی که نامه اعمال همه انسانهاست] در آنجا گذارده می‌شود» (وَوُضِعَ الْكِتَابُ).

«پس گنهکاران را می‌بینی که از آنچه در آن است ترسان و هراسانند» (فَتَرَى الْمَجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ).

در این هنگام فریاد برمی‌آورند «و می‌گویند: ای وای بر ما! این چه کتابی است که هیچ عمل کوچک و بزرگی را فرو نگذاشته مگر این که آن را به شمار آورده است» (وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَا لِ هَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا).  
 علاوه بر این سند کتبی اصولاً «همه اعمال خود را حاضر می‌بینند!» (وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا). خوبیها و بدیها، ظلمها و عدلها، هرزگیها و خیانتها، همه و همه در برابر آنها تجسم می‌یابد!

در واقع آنها گرفتار اعمال خودشان هستند: «و پروردگارت به هیچ کس ستم نمی‌کند» (وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا).

آنچه دامن آنها را می‌گیرد کارهایی است که در این جهان انجام داده‌اند بنابراین از چه کسی می‌توانند گله کنند جز از خودشان.

راستی ایمان به چنین دادگاهی چقدر در تربیت انسان و کنترل شهوات او

مؤثر است؟ و چقدر آگاهی و بیداری و توجه به مسؤولیتها به انسان می‌بخشد؟  
 آیا ممکن است انسان به چنین صحنه‌ای ایمان قاطع داشته باشد باز هم  
 گناه کند؟!

(آیه ۵۰) - شیاطین را اولیای خود قرار ندهید! در آیات مختلف قرآن کراراً  
 از داستان آفرینش آدم و سجده فرشتگان برای او و سرپیچی ابلیس، سخن به میان  
 آمده است، ولی همان‌گونه که قبلاً هم اشاره کرده‌ایم این تکرارها همواره نکته‌هایی  
 دارد و در هر مورد نکته‌ای در نظر بوده است.  
 و از آنجا که در بحثهای گذشته چگونگی موضع‌گیری ثروتمندان مستکبر  
 و مغرور، در مقابل تهی‌دستان مستضعف، و عاقبت کار آنها تجسم یافته بود، در  
 اینج از مسأله ابلیس و سرپیچی او از سجده بر آدم سخن به میان می‌آورد تا بدانیم از  
 آغاز، غرور سرچشمه کفر و طغیان بوده است.  
 به‌علاوه این داستان مشخص می‌کند که انحرافات از وسوسه‌های شیطانی  
 سرچشمه می‌گیرد.

نخست می‌گوید: به یاد آرید «زمانی را که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده  
 کنید، آنها همگی سجده کردند جز ابلیس» (وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ  
 فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ).

این استثناء ممکن است این توهم را به وجود آورد که ابلیس از جنس فرشتگان  
 بود، در حالی که فرشتگان معصومند، پس چگونه او راه طغیان و کفر را پوئید؟!  
 لذا بلافاصله اضافه می‌کند: «او از جن بود، سپس از فرمان پروردگارش خارج  
 شد» (كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ).

او از فرشتگان نبود، ولی به خاطر بندگی و اطاعت و قرب به پروردگار در  
 صف فرشتگان جای گرفت، و حتی شاید معلم آنان بود، اما به خاطر کبر و غرور  
 رانده‌ترین و منفورترین موجود در درگاه خدا شد.

سپس می‌گوید: «آیا با این حال او و فرزندانش را به جای من اولیای خود  
 انتخاب می‌کنید؟! (افْتَخِدُوهُ وَ ذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي).

«در حالی که آنها دشمن شما هستند» (وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ). دشمنانی سرسخت و قسم خورده که تصمیم به گمراهی و بدبختی همه شما گرفته‌اند. فرمانبرداری از شیطان و فرزندانش به جای اطاعت خدا «چه جایگزین بدی است برای ستمکاران!» (بئس للظالمین بدلًا).

کدام عاقل دشمن را که از روز نخست، کمر به نابودیش بسته، و بر این دشمنی سوگند یاد کرده، به عنوان ولیّ و رهبر و راهنما و تکیه گاه می پذیرد؟! (آیه ۵۱) - این آیه دلیل دیگری بر ابطال این پندار غلط اقامه کرده، می گوید: «من هرگز آنها [=ابلیس و فرزندانش] را به هنگام آفرینش آسمانها و زمین، و نه به هنگام آفرینش خودشان حاضر نساختم» (مَا أَشْهَدْتُهُمْ خَلْقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَا خَلْقَ أَنْفُسِهِمْ). تا از آنها در آفرینش جهان کمک بگیریم یا از اسرار خلقت آگاه و مطلع شوند.

بنابراین کسی که هیچ‌گونه دخالتی در آفرینش جهان و حتی نوع خود نداشته و از اسرار و رموز خلقت به هیچ وجه آگاه نیست چگونه قابل ولایت یا پرستش است و در پایان اضافه می کند: «و من هیچ‌گاه گمراه کنندگان را دستیار خود قرار نمی دهم» (وَمَا كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا).

یعنی آفرینش بر پایه راستی و درستی و هدایت است، موجودی که برنامه اش اضلال و افساد است در اداره این نظام، جایی نمی تواند داشته باشد.

(آیه ۵۲) - این آیه مجدداً هشدار می دهد که به خاطر بیاورید «روزی را که (خداوند) می گوید: همتایانی را که برای من می پنداشتید صدا بزنید» تا به کمک شما بشتابند (وَيَوْمَ يَقُولُ نَادُوا شُرَكَائِيَ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ).

یک عمر از آنها دم می زدید، و در آستانشان سجده می نمودید، اکنون که امواج عذاب و کیفر اطراف شما را احاطه کرده فریاد بزنید لا اقل ساعتی به کمکتان بشتابند.

آنها که گویا هنوز رسوبات افکار این دنیا را در مغز دارند فریاد می زنند و «آنها را می خوانند، ولی (این معبودهای پنداری حتی) پاسخ به ندای آنها نمی دهند» تا

چه رسد به این که به کمکشان بشتابند (فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ).

«و در میان این دو گروه کانونِ هلاکتی قرار دادیم» (وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ مَوْبِقًا).

(آیه ۵۳) - و این آیه سرانجام کار پیروان شیطان و مشرکان را چنین بیان می‌کند: «و (در آن روز) گنهکاران آتش (دروغ) را می‌بینند» (وَرَأَى الْمَجْرُمُونَ النَّارَ). و آتشی که هرگز آن را باور نکرده بودند در برابر چشمان آنها آشکار می‌شود. در اینجا به اشتباهات گذشته خود پی می‌برند: «و یقین می‌کنند که با آن در می‌آمیزند» (فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُوَاقِعُهَا).

«و (نیز به یقین می‌فهمند که) هیچ‌گونه راه‌گریزی از آن نخواهند یافت» (وَلَمْ يَجِدُوا عَنْهَا مَصْرَفًا).

نه معبوه‌های ساختگیشان به فریادشان می‌رسند، نه شفاعت شفیعان در باره آنها مؤثر است، و نه با کذب و دروغ و یا توسل به «زر» و «زور» می‌توانند از چنگال آتش روزخ، آتشی که اعمالشان آن را شعله‌ور ساخته رهایی یابند.

(آیه ۵۴) - گویی تنها منتظر مجازاتند! در اینجا یک نوع نتیجه‌گیری از مجموع بحثهای گذشته و نیز اشاره‌ای به بحثهای آینده می‌کند.

نخست می‌گوید: «و در این قرآن برای مردم هرگونه مثلی را بیان کردیم» (وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ).

از تاریخ تکان‌دهنده‌گذشتگان و از حوادث دردناک زندگی آنها و خاطره‌های تلخ و شیرین تاریخ، در گوش مردم فرو خواندیم و آن قدر مسائل را زیر و رو کردیم تا دل‌هایی که آماده پذیرش است پذیرای حق گردد، و بر سایرین نیز اتمام حجت شود، و جایی برای ابهام باقی نماند.

ولی با این حال گروهی طغیانگر و سرکش هرگز ایمان نیاوردند، چرا که «انسان بیش از هر چیز به مجادله می‌پردازد» (وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا).

(آیه ۵۵) - این آیه می‌گوید با این همه مثالهای گوناگون و بیانات تکان‌دهنده و منطقهای متفاوت که باید در هر انسان آماده‌ای نفوذ کند باز گروه کثیری ایمان نیاوردند: «و چیزی مردم را باز نداشت از این که - وقتی هدایت به سراغشان آمد -

ایمان بیاورند و از پروردگارش طلب آمرزش کنند، جز این که (خیره سری کردند، گویی می خواستند) سرنوشت پیشینیان برای آنان بیاید» (وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ وَيَسْتَغْفِرُوا رَبَّهُمْ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ).

«یا عذاب الهی در برابرشان قرار گیرد» و با چشم خود آن را ببینند (أَوْ يَأْتِيَهُمُ

الْعَذَابُ قُبُلًا).

در حقیقت، این آیه اشاره به آن است که این گروه لجوج و مغرور با میل و اراده خود هرگز ایمان نخواهند آورد، تنها در دو حالت ایمان می آورند: نخست زمانی که عذابهای دردناکی که اقوام پیشین را در برگرفت آنها را فرو گیرد، دوم آنکه عذاب الهی را با چشم خود مشاهده کنند، که این ایمان اضطراری البته بی ارزش خواهد بود.

(آیه ۵۶) - سپس برای دلداری پیامبر ﷺ در برابر سماجت و لجاجت

مخالفتان می فرماید: وظیفه تو تنها بشارت و انذار است «ما پیامبران را جز به عنوان بشارت دهنده و انذارکننده نمی فرستیم» (وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ).

سپس اضافه می کند این مسأله تازه ای نیست که این گونه افراد به مخالفت

و استهزاء برخیزند، بلکه: «کافران همواره مجادله به باطل می کنند، تا (به گمان خود) حق را به وسیله آن از میان بردارند و آیات ما و مجازاتهایی را که به آنان وعده داده شده است، به باد مسخره گرفتند» (وَيُجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَمَا أُنذِرُوا هُزُوًا).

در حقیقت این آیه شبیه آیه ۴۲ تا ۴۵ سوره حج است که می گوید: «اگر

آنها تو را تکذیب کنند پیش از تو نیز قوم نوح و عاد و ثمود... پیامبرانشان را تکذیب کردند».

(آیه ۵۷) - در مجازات الهی عجله نمی شود: از آنجا که در آیات پیشین

سخن از گروهی از کافران تاریک دل و متعصب در میان بود، در اینجا همان بحث را تعقیب می کند.

نخست می گوید، «چه کسی ستمکارتر است از آنها که به هنگام تذکر آیات



پروردگارشان از آن روی می‌گردانند و کارهای گذشته خود را به دست فراموشی می‌سپارند» (وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْهَا وَنَسِيَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ).  
تعبیر به «تذکر» (یادآوری) گویا اشاره به این است که تعلیمات انبیاء از قبیل یادآوری حقایقی است که بطور فطری در اعماق روح انسان وجود دارد و کار پیامبران پرده برداشتن از روی آن است.

جالب این که در این آیه از سه طریق به این کوردلان درس بیداری می‌دهد: نخست این که: این حقایق با فطرت و وجدان و جان شما کاملاً آشناست، دیگر این که از سوی پروردگار خودتان آمده و سوم این که: فراموش نکنید شما خطاهایی انجام داده‌اید که برنامه انبیاء برای شستشوی آنهاست.

ولی این عده با همه اینها هرگز ایمان نمی‌آورند، «چرا که ما بر دل‌هایشان پرده افکنده‌ایم تا نفهمند! و در گوش‌هایشان سنگینی قرار داده‌ایم» تا صدای حق را نشنوند (إِنَّا جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا).  
«ولذا اگر آنها را به سوی هدایت بخوانی هرگز هدایت را پذیرا نخواهند شد»  
(وَإِنْ تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدَى فَلَنْ يَهْتَدُوا إِذًا أَبَدًا).

(آیه ۵۸) - و از آنجا که برنامه تربیتی خداوند نسبت به بندگان چنین است که تا آخرین مرحله به آنها فرصت می‌دهد و هرگز مانند جباران روزگار فوراً اقدام به مجازات نمی‌کند - بلکه «رحمت واسعة» او همیشه ایجاب می‌کند که حداکثر فرصت را به گناهکاران بدهد - در این آیه می‌گوید: «پروردگار تو آمرزنده و صاحب رحمت است» (وَرَبُّكَ الْغَفُورُ ذُو الرَّحْمَةِ).

«اگر می‌خواست آنها را به اعمالشان مجازات کند هر چه زودتر عذاب را بر آنها می‌فرستاد» (لَوْ يُؤَاخِذُهُمْ بِمَا كَسَبُوا لَعَجَّلَ لَهُمُ الْعَذَابَ).  
«ولی برای آنها موعدی است که با فرارسیدن آن راه فراری نخواهند داشت»  
(بَلْ لَهُمْ مَوْعِدٌ لَنْ يَجِدُوا مِنْ دُونِهِ مَوْئِلًا).

غفران او ایجاب می‌کند که توبه‌کاران را بیامرزد و رحمت او اقتضا می‌کند که در عذاب غیر آنها نیز تعجیل نکند شاید به صفوف توبه‌کاران بپیوندند ولی

عدالت او هم اقتضا می‌کند وقتی طغیان و سرکشی به آخرین درجه رسید حسابشان را صاف کند.

(آیه ۵۹) - و سرانجام برای آخرین تذکر و هشدار در این سلسله آیات، سرنوشت تلخ و دردناک ستمکاران پیشین را یادآوری کرده، می‌گوید: «و اینها شهرها و آبادیهایی است که (ویرانه‌های آنها در برابر چشم شما قرار دارد، و) ما آنها را به هنگامی که مرتکب ظلم و ستم شدند هلاک کردیم، و (در عین حال در عذابشان تعجیل ننمودیم، بلکه) موعدی برای هلاکشان قرار دادیم» (وَتِلْكَ الْقُرَىٰ أَهْلَكْنَاهُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِمْ مَوْعِدًا).

(آیه ۶۰) - سرگذشت شگفت‌انگیز خضر و موسی: جمعی از قریش خدمت پیامبر ﷺ رسیدند و از عالمی که موسی عَلَيْهِ السَّلَام مأمور به پیروی از او شد سؤال کردند، این آیه و چهار آیه بعد از آن نازل شد.

اصولاً سه ماجرا در این سوره آمده که هر سه از یک نظر هماهنگ است: ماجرای اصحاب کُهِف که قبل از این گفته شد، داستان موسی و خضر، و داستان «ذوالقرنین» که بعد از این می‌آید.

این هر سه ماجرا ما را از افق زندگی محدودمان بیرون می‌برد و نشان می‌دهد که نه عالم محدود به آن است که ما می‌بینیم، و نه چهره اصلی حوادث همیشه آن است که ما در برخورد اول درمی‌یابیم.

در ماجرای موسی و خضر، یا به تعبیر دیگر عالم و دانشمند زمانش، به صحنه شگفت‌انگیزی برخورد می‌کنیم که نشان می‌دهد: حتی یک پیغمبر اولوالعزم که آگاهترین افراد محیط خویش است باز دامنه علم و دانشش در بعضی از جهات محدود است و به سراغ معلمی می‌رود که به او درس پیامورد.

آیه می‌گوید: «بخاطر بیاور هنگامی را که موسی به دوست خود گفت: من دست از جستجو بر نمی‌دارم تا به محل تلاقی دو دریا برسم هر چند مدت طولانی به راه خود ادامه دهم» (وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَتِيهِ لَا أَبْرَحُ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا).

منظور از «فَتِيَّةٌ» در اینجا «یوشع بن نون» مرد رشید و شجاع و با ایمان بنی اسرائیل است، «مجمع البحرين» به معنی محل پیوند دو دریاست و منظور محل اتصال خلیج «عقبه» با خلیج «سوئز» است که این دو خلیج به دریای احمر متصل می‌شوند.

(آیه ۶۱) - «به هر حال هنگامی که به محل تلاقی آن دو دریا رسیدند ماهی خود را (که برای تغذیه همراه داشتند) فراموش کردند» **فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنِهِمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا**.

اما عجب این که: «ماهی راه خود را در دریا پیش گرفت» و روان شد **فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا**.

این ماهی که ظاهراً به عنوان غذا تهیه کرده بودند ماهی تازه‌ای بوده که زنده شد و در آب پرید و حرکت کرد.

زیرا هستند ماهیانی که بعد از خارج شدن از آب مدت قابل ملاحظه‌ای به صورت نیمه جان باقی می‌مانند و اگر در این مدت در آب بیفتند حیات عادی خود را از سر می‌گیرند.

(آیه ۶۲) - «هنگامی که (موسی و همسفرش) از آنجا گذشتند (طول سفر و خستگی راه، گرسنگی را بر آنها چیره کرد، موسی به خاطرش آمد که غذایی به همراه آورده‌اند) به یار همسفرش گفت: غذای ما را بیاور که از این سفر، خسته شده‌ایم» **فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتِيئِهِ آتِنَا غَدَاءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا**.

(آیه ۶۳) - در این هنگام همسفرش به او «گفت: به خاطر داری هنگامی که ما (برای استراحت) به کنار آن صخره پناه بردیم من (در آنجا) فراموش کردم جریان ماهی را بازگو کنم - و این فقط شیطان بود که آن را از خاطر من برد - و ماهی راهش را به طرز شگفت‌انگیزی در دریا پیش گرفت» **فَقَالَ آرَاءَيْتَ إِذْ أَوْينَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ وَمَا أَنسِينِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا**.

(آیه ۶۴) - و از آنجا که این موضوع، به صورت نشانه‌ای برای موسی در رابطه با پیدا کردن آن عالم بزرگ بود: «موسی گفت: این همان چیزی است که ما

می خواستیم» و به دنبال آن می گردیم (قَالَ ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبِغُ).

«و در این هنگام آنها از همان راه بازگشتند در حالی که پی جوئی می کردند»  
(فَارْتَدَّا عَلَىٰ آثَارِهِمَا قَصَصًا).

در اینجا یک سؤال پیش می آید که مگر پیامبری همچون موسی ممکن است گرفتار نسیان و فراموشی شود که قرآن می گوید: «نَسِيَا حَوْتَهُمَا» (ماهی شان را فراموش کردند).

پاسخ این است که مانعی ندارد در مسائلی که هیچ ارتباطی به احکام الهی و امور تبلیغی نداشته باشد یعنی در مسائل عادی در زندگی روزمره گرفتار نسیان شود و این نه از یک پیامبر بعید است، و نه با مقام عصمت منافات دارد.

(آیه ۶۵) - دیدار معلم بزرگ: هنگامی که موسی و یار همسفرش به جای اول، یعنی در کنار صخره و نزدیک «مجمع البحرین» بازگشتند گمشده خود را یافتند «ناگهان بنده ای از بندگان ما را یافتند که او را مشمول رحمت خود ساخته، و علم و دانش فراوانی از نزد خود تعلیمش کرده بودیم» (فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا).

(آیه ۶۶) - در این هنگام «موسی (بانهایت ادب و به صورت استفهام) به آن مرد عالم گفت: آیا از تو پیروی کنم تا از آنچه به تو تعلیم داده شده، و مایه رشد و صلاح است به من بیاموزی؟» (قَالَ لَهُ مُوسَىٰ هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا).

(آیه ۶۷) - ولی باکمال تعجب آن مرد عالم به موسی گفت: تو هرگز توانایی نداری با من شکیبایی کنی» (قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا).

(آیه ۶۸) - و بلافاصله دلیل آن را بیان کرد و گفت: «تو چگونه می توانی در برابر چیزی که از رموزش آگاه نیستی شکیبیا باشی؟» (وَكَيفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا).

این مرد عالم به ابوابی از علوم احاطه داشته که مربوط به اسرار باطن و عمق حوادث و پدیده ها بوده، در حالی که موسی نه مأمور به باطن بود و نه از آن آگاهی

چندانای داشت. در چنین موردی آن کس که ظاهر را می بیند عنان صبر و اختیار را از کف می دهد، و به اعتراض و گاهی به پرخاش برمی خیزد.

(آیه ۶۹) - موسی از شنیدن این سخن شاید نگران شد و از این بیم داشت که فیض محضر این عالم بزرگ از او قطع شود، لذا به او تعهد سپرد که در برابر همه رویدادها صبر کند و «گفت: بخواست خدا مرا شکیبای خواهی یافت و قول می دهم که در هیچ کاری با تو مخالفت نکنم» (قَالَ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا).

باز موسی در این عبارت نهایت ادب خود را آشکار می سازد، تکیه برخواست خدا می کند، به آن مرد عالم نمی گوید من صابرم بلکه می گوید انشاءالله مرا صابر خواهی یافت.

(آیه ۷۰) - ولی از آنجا که شکیبایی در برابر حوادث ظاهراً زنده‌ای که انسان از اسرارش آگاه نیست کار آسانی نمی باشد بار دیگر آن مرد عالم از موسی تعهد گرفت و به او اخطار کرد و «گفت: پس اگر می خواهی به دنبال من بیایی (سکوت محض باش) از هیچ چیز سؤال مکن تا خودم به موقع آن را برای تو بازگو کنم!» (قَالَ فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّى أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا).

موسی این تعهد مجدد را سپرد و در معیت این استاد به راه افتاد.

(آیه ۷۱) - معلم الهی و این اعمال زنده؟! «آن دو (موسی و مرد عالم الهی) به راه افتادند تا آنکه سوار کشتی شدند» (فَانظَلَقَا حَتَّى إِذَا رَكِبَا فِي السَّفِينَةِ).

هنگامی که آن دو سوار کشتی شدند خضر «کشتی را سوراخ کرد!» (خَرَقَهَا). از آنجا که موسی از یک سو پیامبر بزرگ الهی بود و باید حافظ جان و مال مردم باشد، و امر به معروف و نهی از منکر کند، و از سوی دیگر وجدان انسانی او اجازه نمی داد در برابر چنین کار خلافی سکوت اختیار کند تعهدی را که با خضر داشت به دست فراموشی سپرد، و زبان به اعتراض گشود و «گفت: آیا آن را سوراخ کردی که اهلش را غرق کنی؟ راستی چه کار بدی انجام دادی!» (قَالَ أَخَرَقْتَهَا لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا إِمْرًا).

(آیه ۷۲) - در این هنگام مرد عالم الهی با متانت خاص خود نظری به موسی افکند و «گفت: نگفتم تو هرگز نمی توانی با من شکیبایی کن؟! (قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا)».

(آیه ۷۳) - موسی که از عجله و شتابزدگی خود که طبعاً به خاطر اهمیت حادثه بود پشیمان گشت و به یاد تعهد خود افتاد در مقام عذرخواهی برآمده رو به استاد کرد و چنین «گفت: مرا در برابر فراموشکاری که داشتم مؤاخذه مکن و بر من به خاطر این کار سخت مگیر» (قَالَ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُزِهِنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا) یعنی اشتباهی بود و هرچه بود گذشت تو با بزرگواری خود صرف نظر فرما.

(آیه ۷۴) - سفر دریایی آنها تمام شد از کشتی پیاده شدند، «و به راه خود ادامه دادند، در اثناء راه به کودکی رسیدند ولی (آن مرد عالم بی مقدمه) اقدام به قتل آن کودک کرد!» (فَانْطَلَقَا حَتَّى إِذَا لَقِيَا غُلَامًا فَذَبَحْتُهُ).

در اینجا بار دیگر موسی از کوره در رفت، منظره وحشتناک کشتن یک کودک بی گناه، آن هم بدون هیچ مجوز؛ گویی غباری از اندوه و نارضائی چشمان او را پوشانید، آن چنان که بار دیگر تعهد خود را فراموش کرد، زبان به اعتراض گشود، و «گفت: آیا انسان بی گناه و پاکی را بی آنکه قتلی کرده باشد کشتی؟! (قَالَ أَقْتَلْتَنَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ)».

«به راستی که چه کار منکر و زشتی انجام دادی» (لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُكْرًا).

### آغاز جزء شانزدهم قرآن مجید

(آیه ۷۵) - باز آن عالم بزرگوار با همان خونسردی مخصوص به خود جمله سابق را تکرار کرد «گفت: آیا به تو نگفتم تو هرگز توانایی نداری با من صبر کنی» (قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا).

(آیه ۷۶) - موسی (ع) به یاد پیمان خود افتاد، توجهی توأم با شرمساری، چرا که دو بار پیمان خود را - هرچند از روی فراموشی - شکسته بود، و کم کم احساس می کرد که گفته استاد ممکن است راست باشد و کارهای او برای موسی در

آغاز غیرقابل تحمل است، لذا بار دیگر زبان به عذرخواهی گشود و چنین گفت: (این بار نیز از من صرفنظر کن، و فراموشی مرا نادیده بگیر، اما) اگر بعد از این از تو تقاضای توضیحی در کارهایت کردم (و بر تو ایراد گرفتم) دیگر با من مصاحبت نکن چراکه تو از ناحیه من دیگر معذور خواهی بود» (قَالَ إِنَّ سَأَلْتَكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَاحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا).

این جمله حکایت از نهایت انصاف و دورنگری موسی می‌کند، و نشان می‌دهد که او در برابر یک واقعیت، هرچند تلخ، تسلیم بود.

(آیه ۷۷) - بعد از این گفتگو و تعهد مجدد «موسی با استاد به‌راه افتاد، تا به قریه‌ای رسیدند و از اهالی آن قریه غذا خواستند، ولی آنها از میهمان کردن این دو مسافر خودداری کردند» (فَانْطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا أَتَيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَطْعَمَا أَهْلُهَا فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّفُوهُمَا).

منظور از «قریه» در اینجا شهر «ناصره» یا بندر «ایله» است.

و در هر صورت از آنچه بر سر موسی و استادش در این قریه آمد می‌فهمیم که اهالی آن خسیس و دون‌همت بوده‌اند، لذا در روایتی از پیامبر ﷺ می‌خوانیم که درباره آنها فرمود: «آنها مردم لئیم و پستی بودند».

سپس قرآن اضافه می‌کند: «با این حال آنها در آن آبادی دیواری یافتند که می‌خواست فرود آید، آن مرد عالم دست به کار شد تا آن را بر پا دارد» و مانع ویرایش شود (فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ أَنْ يَنْقَضَ فَأَقَامَهُ).

موسی - که مشاهده کرد خضر در برابر این بی‌حرمتی به تعمیر دیواری که در حال سقوط است پرداخته مثل این که می‌خواهد مزد کار بد آنها را به آنها بدهد، و فکر می‌کرد حداقل خوب بود استاد این کار را در برابر اجرتی انجام می‌داد تا وسیله غذایی فراهم گردد - تعهد خود را بار دیگر بکلی فراموش کرد، و زبان به اعتراض گشود اما اعتراضی ملامت‌ر و خفیفتر از گذشته، و گفت: می‌خواستی در مقابل این کار اجرتی بگیری! (قَالَ لَوْ شِئْتَ لَتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا).

در واقع موسی فکر می‌کرد این عمل دور از عدالت است که انسان در برابر

مردمی که این قدر فرومایه باشند این چنین فداکاری کند.

(آیه ۷۸) - اینجا بود که مرد عالم، آخرین سخن را به موسی گفت، زیرا از مجموع حوادث گذشته یقین کرد که موسی، تاب تحمل در برابر اعمال او را ندارد «فرمود: اینک وقت جدایی من و توست! اما به زودی سر آنچه را که نتوانستی بر آن صبر کنی برای تو بازگو می‌کنم» (قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْتِي وَبَيْنِكَ سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا).

خبر فراق همچون پتکی بود که بر قلب موسی وارد شد، فراق از استادی که سینه‌اش مخزن اسرار بود. آری! جدا شدن از چنین رهبری سخت دردناک است، اما واقعیت تلخی بود که به هر حال موسی باید آن را پذیرا شود.

(آیه ۷۹) - اسرار درونی این حوادث! بعد از آن که فراق و جدایی موسی و خضر مسلم شد، لازم بود این استاد الهی اسرار کارهای خود را که موسی تاب تحمل آن را نداشت بازگو کند، و در واقع بهره موسی از مصاحبت او فهم راز این سه حادثه عجیب بود که می‌توانست کلیدی باشد برای مسائل بسیار، و پاسخی برای پرسشهای گوناگون.

نخست از داستان کشتی شروع کرد و گفت: «اما کشتی به گروهی مستمند تعلق داشت که با آن در دریا کار می‌کردند، من خواستم آن را معیوب کنم زیرا (می‌دانستم) در پشت سر آنها پادشاهی ستمگر است که هر کشتی سالمی را از روی غصب می‌گیرد» (أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينٍ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا).

و به این ترتیب در پشت چهره ظاهری زنده سوراخ کردن کشتی، هدف مهمی که همان نجات آن از چنگال یک پادشاه غاصب بوده است، وجود داشته، چرا که او هرگز کشتیهای آسیب‌دیده را مناسب کار خود نمی‌دید و از آن چشم می‌پوشید، خلاصه این کار در مسیر حفظ گروهی مستمند بود و باید انجام می‌شد.

(آیه ۸۰) - سپس به بیان راز حادثه دوم یعنی قتل نوجوان پرداخته چنین می‌گوید: «و اما آن نوجوان پدر و مادرش با ایمان بودند، و بیم داشتیم که آنان را



به طغیان و کفر وادارد» (وَأَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ فَخَشِينَا أَنْ يُرْهِقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا).

به هر حال آن مرد عالم، اقدام به کشتن این نوجوان کرد و حادثه ناگواری را که در آینده برای یک پدر و مادر با ایمان در فرض حیات او رخ می داد دلیل آن گرفت. (آیه ۸۱) - و بعد اضافه کرد: «ما چنین کردیم که پروردگارشان فرزندی پاکتر و پرمحبت تر به جای او به آنها عطا فرماید» (فَارَدْنَا أَنْ يُبَدِّلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِنْهُ زَكْوَةً وَأَقْرَبَ رُحْمًا).

(آیه ۸۲) - در این آیه مرد عالم پرده از روی راز سومین کار خود یعنی تعمیر دیوار بر می دارد و چنین می گوید: «اما دیوار متعلق به دو نوجوان یتیم در شهر بود، وزیر آن گنجی متعلق به آنها وجود داشت و پدر آنها مرد صالحی بود» (وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا).

«پس پروردگار تو می خواست آنها به سر حد بلوغ برسند، و گنجشان را استخراج کنند» (فَارَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا).  
«این رحمتی بود از ناحیه پروردگار تو» (رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ).

و من مأمور بودم به خاطر نیکوکاری پدر و مادر این دو یتیم آن دیوار را بسازم، مبادا سقوط کند و گنج ظاهر شود و به خطر بیفتد.  
در پایان برای رفع هرگونه شک و شبهه از موسی، و برای این که به یقین بداند همه این کارها بر طبق نقشه و مأموریت خاصی بوده است اضافه کرد: «و من این کار را به دستور خودم انجام ندادم» بلکه فرمان خدا و دستور پروردگار بود (وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي).

آری! «این بود سرکارهایی که توانایی شکیبایی در برابر آنها را نداشتی» (ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا).

#### \* درسهای داستان خضر و موسی علیه السلام

الف) پیدا کردن رهبر دانشمند و استفاده از پرتو علم او به قدری اهمیت دارد که حتی پیامبر اولوالعزمی همچون موسی این همه راه به دنبال او می رود

و این سرمشقی است برای همه انسانها در هر حد و پایه‌ای از علم و در هر شرائط و سن و سال.

ب) جوهره علم الهی از عبودیت و بندگی خدا سرچشمه می‌گیرد.

ج) همواره علم را برای عمل باید آموخت چنانکه موسی به دوست عالمش می‌گوید: «... مِمَّا عَلَّمْت رُشْدًا» (دانشی به من بیاموز که راهگشای من به سوی هدف و مقصد باشد) یعنی؛ من دانش را تنها برای خودش نمی‌خواهم بلکه برای رسیدن به هدف می‌طلبم.

د) درکارها نباید عجله کرد چراکه بسیاری از امور نیاز به فرصت مناسب دارد.

ه) چهره ظاهر و چهره باطن اشیا و حوادث، مسأله مهم دیگری است که این داستان به ما می‌آموزد، ما نباید در مورد رویدادهای ناخوشایند که در زندگیمان پیدا می‌شود عجولانه قضاوت کنیم، چه بسیارند حوادثی که ما آن را ناخوش داریم اما بعداً معلوم می‌شود که از الطاف خفیه الهی بوده است.

این همان است که قرآن در آیه ۱۲۲ سوره بقره به آن اشاره کرده است.

و) **اعتراف به واقعیتها و موضعگیری هماهنگ با آنها** - هنگامی که موسی

سه بار بطور ناخواسته گرفتار پیمان شکنی در برابر دوست عالمش شد در برابر این واقعیت تلخ، لجاجت به خرج نداد، و منصفانه حق را به آن مرد عالم داد، صمیمانه از او جدا شد و برنامه کار خویش را پیش گرفت.

انسان نباید تا آخر عمر مشغول آزمایش خویش باشد و زندگی را به آزمایشگاهی برای آینده‌ای که هرگز نمی‌آید تبدیل کند، هنگامی که چند بار مطلبی را آزمود باید به نتیجه آن گردن نهد.

ز) **آثار ایمان پدران برای فرزندان**: خضر به خاطر یک پدر صالح

و درستکار، حمایت از فرزندانش را در آن قسمتی که می‌توانست بر عهده گرفت، یعنی فرزند در پرتو ایمان و امانت پدر می‌تواند سعادت‌مند شود و نتیجه نیک آن عائد فرزند او هم بشود.

ح) **کوتاهی عمر به خاطر آزار پدر و مادر**: جایی که فرزندی به خاطر آن که

در آینده پدر و مادر خویش را آزار می دهد و در برابر آنها طغیان و کفران می کند و یا آنها را از راه الهی به در می برد مستحق مرگ باشد چگونه است حال فرزندی که هم اکنون مشغول به این گناه است، آنها در پیشگاه خدا چه وضعی دارند.

**ط) مردم دشمن آنند که نمی دانند!** بسیار می شود که کسی در باره ما نیکی می کند اما چون از باطن کار خبر نداریم آن را دشمنی می پنداریم، و آشفته می شویم، مخصوصاً در برابر آنچه نمی دانیم کم صبر و بی حوصله هستیم. اما داستان فوق به ما می گوید نباید در قضاوت شتاب کرد، باید ابعاد مختلف هر موضوعی را بررسی نمود.

**ی) ادب شاگرد و استاد:** در گفتگوهایی که میان موسی و آن مرد عالم الهی ردوبدل شد نکته های جالبی پیرامون ادب شاگرد و استاد به چشم می خورد، از جمله:

۱- موسی خود را به عنوان تابع خضر معرفی می کند «**أَتَّبِعُكَ**».

۲- در مقام تواضع، علم استاد را بسیار معرفی می کند و خود را طالب فراگرفتن گوشه ای از علم او «**مِمَّا عَلَّمْتَ**» - دقت کنید.

**(آیه ۸۳) - سرگذشت عجیب ذوالقرنین!** در آغاز بحث درباره اصحاب کهف گفتیم که گروهی از قریش به این فکر افتادند که پیامبر اسلام را به اصطلاح آزمایش کنند، پس از مشاوره با یهود مدینه سه مسأله طرح کردند. اکنون نوبت داستان ذوالقرنین است:

داستان ذوالقرنین درباره کسی است که افکار فلاسفه و محققان را از دیر زمان تاکنون به خود مشغول داشته، و برای شناخت او تلاش فراوان کرده اند. ما نخست به تفسیر آیات مربوط به ذوالقرنین می پردازیم، سپس برای شناخت شخص او وارد بحث می شویم.

نخست می گوید: «از تو درباره ذوالقرنین سؤال می کنند» **(وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ ذِي الْقُرْنَيْنِ)**.

«بگو: به زودی گوشه ای از سرگذشت او را برای شما بازگو می کنم» **(قُلْ سَأَتْلُوا عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا)**.

آغاز این آیه نشان می‌دهد که داستان ذوالقرنین در میان مردم قبلاً مطرح بوده منتها اختلافات یا ابهاماتی آن را فرا گرفته بود، به همین دلیل از پیامبر ﷺ توضیحات لازم را در این زمینه خواستند.

(آیه ۸۴) - سپس اضافه می‌کند: «ما در روی زمین او را تمکین دادیم» (إِنَّا مَكِّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ) و قدرت و ثبات و نیرو و حکومت بخشیدیم.

«و اسباب هر چیز را در اختیارش نهادیم» (وَآتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا).

عقل و درایت کافی، مدیریت صحیح، قدرت و قوت، لشکر و نیروی انسانی و امکانات مادی خلاصه آنچه از وسائل معنوی و مادی برای پیشرفت و رسیدن به هدفها لازم بود در اختیار او نهادیم.

(آیه ۸۵) - «او هم از این وسائل استفاده کرد» (فَاتَّبَعَ سَبَبًا).

(آیه ۸۶) - «تا به غروبگاه آفتاب رسید» (حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ).

«در آنجا احساس کرد که خورشید در چشمه یا دریای تیره و گِل آلودی فرو می‌رود» (وَجَدَهَا تُغْرِبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ). «و در آنجا گروهی از انسانها را یافت» (وَوَجَدَ عِنْدَهَا قَوْمًا). که مجموعه‌ای از انسانهای نیک و بد بودند.

«به ذوالقرنین گفتیم: آیا می‌خواهی آنها را مجازات کنی و یا طریقه نیکویی را در میان آنها انتخاب نمایی» (قُلْنَا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ إِنَّ اللَّهَ أَنْ تَعَذَّبَ وَإِنَّمَا أَنْ تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْنًا).

(آیه ۸۷) - ذوالقرنین «گفت: اما کسانی که ستم کرده‌اند به زودی آنها را مجازات خواهیم کرد» (قَالَ أَمَّا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ).

«سپس به سوی پروردگارش باز می‌گردد و خداوند او را عذاب شدیدی خواهد نمود» (ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِ فَيُعَذِّبُهُ عَذَابًا نُكْرًا).

این ظالمان و ستمگران هم مجازات این دنیا را می‌چشند و هم عذاب آخرت را.

(آیه ۸۸) - «و اما کسی که ایمان آورد، و عمل صالح انجام دهد، پاداشی نیکوتر خواهد داشت» (وَإِنَّمَا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُ جَزَاءٌ الْحُسْنَى).

«و ما دستور آسانی به او خواهیم داد» (وَسَنَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنَا يُسْرًا).  
 هم با گفتار نیک با او برخورد خواهیم کرد، و هم تکالیف سخت و سنگین بر  
 دوش او نخواهیم گذارد، و خراج و مالیات سنگین نیز از او نخواهیم گرفت.  
 (آیه ۸۹) - «ذوالقرنین» سفر خود را به غرب پایان داد سپس عزم شرق کرد  
 آن‌گونه که قرآن می‌گوید: «سپس از اسباب و وسائلی که در اختیار داشت مجدداً  
 بهره گرفت» (ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا).

(آیه ۹۰) - «و همچنان به راه خود ادامه داد تا به خاستگاه خورشید رسید»  
 (حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ).

«در آنجا مشاهده کرد که خورشید بر جمعیتی طلوع می‌کند که جز آفتاب برای  
 آنها پوششی قرار نداده بودیم» (وَجَدَهَا تَطَّلِعُ عَلَىٰ قَوْمٍ لَمْ نَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ دُونِهَا سِتْرًا).  
 این جمعیت در مرحله‌ای بسیار پایین از زندگی انسانی بودند، تا آنجا که  
 برهنه زندگی می‌کردند، و یا پوشش بسیار کمی که بدن آنها را از آفتاب  
 نمی‌پوشانید، داشتند.

(آیه ۹۱) - آری! «این چنین بود کار ذوالقرنین، و ما به خوبی می‌دانیم او  
 چه امکاناتی برای (پیشبرد اهداف خود) در اختیار داشت» (كَذَٰلِكَ وَقَدْ أَحَطْنَا بِمَا  
 لَدَيْهِ خُبْرًا).

(آیه ۹۲) - سدّ ذوالقرنین چگونه ساخته شد؟ در اینجا به یکی دیگر از  
 سفرهای ذوالقرنین اشاره کرده، می‌گوید: «بعد از این ماجرا باز از اسباب مهمی که  
 در اختیار داشت بهره گرفت» (ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا).

(آیه ۹۳) - «همچنان راه خود را ادامه داد تا به میان دو کوه رسید، و در آنجا  
 گروهی غیر از آن دو گروه سابق یافت که هیچ سخنی را نمی‌فهمیدند» (حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ  
 بَيْنَ السَّدَّيْنِ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمَا قَوْمًا لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا).

اشاره به این که او به یک منطقه کوهستانی رسید و در آنجا جمعیتی مشاهده  
 کرد که از نظر تمدن در سطح بسیار پائینی بودند، چرا که یکی از روشنترین  
 نشانه‌های تمدن انسانی، همان سخن گفتن اوست.

(آیه ۹۴) - در این هنگام آن جمعیت که از ناحیه دشمنان خونخوار و سرسختی به نام یاجوج و ماجوج در عذاب بودند، مقدم ذوالقرنین را که دارای قدرت و امکانات عظیمی بود، غنیمت شمردند، دست به دامن او زدند و «گفتند: ای ذوالقرنین! یاجوج و ماجوج در این سرزمین فساد می‌کنند، آیا ممکن است ما هزینه‌ای در اختیار تو بگذاریم که میان ما و آنها سدّی ایجاد کنی» (قَالُوا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ إِنَّ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا عَلَىٰ أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدًّا).

این گفتار آنها، با این که حداقل زبان ذوالقرنین را نمی‌فهمیدند ممکن است از طریق علامت و اشاره بوده باشد.

(آیه ۹۵) - اما ذوالقرنین در پاسخ آنها «گفت: آنچه پروردگارم در اختیار من گذارده (از آنچه شما پیشنهاد می‌کنید) بهتر است» و نیازی به کمک مالی شما ندارم» (قَالَ مَا مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيْرًا).

«مرا با نیرویی یاری کنید، تا میان شما و آنها (قوم مفسد)، سد نیرومندی ایجاد کنم» (فَاعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا).

(آیه ۹۶) - سپس چنین دستور داد: «قطعات بزرگ آهن برای من بیاورید» (آتُونِي زُبَرَ الْحَدِيدِ).

هنگامی که قطعات آهن آماده شد، دستور چیدن آنها را به روی یکدیگر صادر کرد «تا کاملاً میان دو کوه را پوشاند» (حَتَّىٰ إِذَا سَاوَىٰ بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ).

سومین دستور ذوالقرنین این بود که به آنها «گفت: مواد آتشنا هیزم و مانند آن بیاورید و آن را در دو طرف این سدّ قرار دهید، و با وسائلی که در اختیار دارید» در آن آتش بدمید تا قطعات آهن را، سرخ و گداخته کرد» (قَالَ انْفُخُوا حَتَّىٰ إِذَا جَعَلَهُ نَارًا).

در حقیقت او می‌خواست، از این طریق قطعات آهن را به یکدیگر پیوند دهد و سدّ یکپارچه‌ای بسازد، و با این طرح عجیب، همان کاری را که امروز به وسیله جوشکاری انجام می‌دهند انجام داد.

سرانجام آخرین دستور را چنین صادر کرد: «گفت: مس ذوب شده برای من بیاورید تا بر روی این سد بریزم» (قَالَ آتُونِي أُفْرِغْ عَلَيْهِ قَطْرًا).

و به این ترتیب مجموعه آن سد آهنین را با لایه ای از مس پوشانید و آن را از نفوذ هوا و پوسیدن حفظ کرد!

(آیه ۹۷) - سرانجام چنان سد محکمی ساخت «که آنها [=طایفه یا جوج و مأجوج] قادر نبودند از آن بالا روند، و نمی توانستند نقبی در آن ایجاد کنند» (فَمَا اسْطَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا).

(آیه ۹۸) - در اینجا ذوالقرنین با این که کار بسیار مهمی انجام داده بود، و طبق روش مستکبران می بایست به آن مباحثات کند و بر خود ببالد، و یا منتهی بر سر آن گروه بگذارد، اما چون مرد خدا بود، با نهایت ادب چنین «اظهار داشت: که این از رحمت پروردگار من است» (قَالَ هَذَا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّي).

اگر علم و آگاهی دارم و به وسیله آن می توانم چنین گام مهمی بردارم از ناحیه خداست و اگر قدرت و نفوذ سخن دارم آن هم از ناحیه اوست.

سپس این جمله را اضافه کرد که گمان نکنید این یک سد جاودانی و ابدی است نه «هنگامی که وعده پروردگارم فرا رسد آن را درهم می کوبد» و به یک سرزمین صاف و هموار مبدل می سازد! (فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءً).  
«و این وعده پروردگارم حق است» (وَكُنْ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا).

ذوالقرنین در این گفتارش به مسأله فناء دنیا و درهم ریختن سازمان آن در آستانه رستاخیز اشاره می کند.

\* نکات آموزنده این داستان تاریخی: در این داستان نکات آموزنده فراوانی است که در واقع هدف اصلی قرآن را تشکیل می دهد.

۱ - نخستین درسی که به ما می آموزد این است که در جهان هیچ کاری بدون توسل به اسباب امکان ندارد، لذا خدا برای پیشرفت کار ذوالقرنین «اسباب» پیشرفت و پیروزی را به او داد.

۲ - هیچ حکومتی نمی تواند بدون تشویق خادمان و مجازات خطاکاران به

پیروزی برسد، این همان اصلی است که ذوالقرنین از آن به خوبی استفاده کرد و علی علیه السلام در فرمان معروفش به «مالک اشتر» که یک دستورالعمل جامع کشورداری است می فرماید: «هیچ‌گاه نباید نیکوکار و بدکار در نظر تو یکسان باشند، زیرا این امر سبب می شود که نیکوکاران به کار خود بی رغبت شوند و بدکاران جسور و بی پروا».

۳- تکلیف شاق هرگز مناسب یک حکومت عدل الهی نیست، و به همین دلیل ذوالقرنین بعد از آن که تصریح کرد من ظالمان را مجازات خواهم کرد و صالحان را پاداش نیکو خواهم داد، اضافه نمود: «من برنامه سهل و آسانی به آنها پیشنهاد خواهم کرد» تا توانایی انجام آن را از روی میل و رغبت و شوق داشته باشند.

۴- یک حکومت فراگیر نمی تواند نسبت به تفاوت و تنوع زندگی مردم و شرائط مختلف آنها بی اعتنا باشد.

۵- ذوالقرنین حتی جمعیتی را که به گفته قرآن سخنی نمی فهمیدند (لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا). از نظر دور نداشت، و با هر وسیله ممکن بود به درد دل آنها گوش فرا داد و نیازشان را برطرف ساخت.

۶- امنیت، نخستین و مهمترین شرط یک زندگی سالم اجتماعی است، به همین جهت «ذوالقرنین» برای فراهم کردن آن پرزحمت‌ترین کارها را بر عهده گرفت.

۷- درس دیگری که از این ماجرای تاریخی می توان آموخت این است که صاحبان اصلی درد، باید در انجام کار خود شریک باشند که «آه صاحب درد را باشد اثر» اصولاً کاری که باشرکت صاحبان اصلی درد پیش می رود هم به بروز استعدادهای آنها کمک می کند و هم نتیجه حاصل شده را ارج می نهند و در حفظ آن می کوشند چرا که در ساختن آن تحمل رنج فراوان کرده اند.

ضمناً به خوبی روشن می شود که حتی یک ملت عقب افتاده هنگامی که از طرح و مدیریت صحیحی برخوردار شود می تواند دست به چنان کار مهم و محیرالعقولی بزند.

۸- یک رهبر الهی باید بی اعتنا به مال و مادیات باشد، و به آنچه خدا در



اختیارش گذارده قناعت کند.

در قرآن مجید کراراً در داستان انبیاء می خوانیم: که آنها یکی از اساسی ترین سخنهایشان این بود که ما در برابر دعوت خود هرگز اجر و پاداش و مالی از شما مطالبه نمی کنیم.

۹- محکم کاری از هر نظر درس دیگر این داستان است.

۱۱- انسان هر قدر قوی و نیرومند و متمکن و صاحب قدرت شود و از عهده انجام کارهای بزرگ برآید باز هرگز نباید به خود بیبالد و مغرور گردد این هم درس دیگری است که ذوالقرنین به همگان تعلیم می دهد.

۱۲- همه چیز زائل شدنی است و محکمترین بناهای این جهان سرانجام خلل خواهد یافت، هر چند از آهن و پولاد یک پارچه باشد. این آخرین درس در این ماجرا درسی است برای همه آنها که عملاً دنیا را جاودانی می دانند، آن چنان در جمع مال و کسب مقام، بی قید و شرط و حریصانه می کوشند که گوئی هرگز مرگ و فنائی وجود ندارد.

**\* یا جوج و مأجوج کیانند؟** در قرآن مجید در دو سوره از یا جوج و مأجوج

سخن به میان آمده، یکی در آیات مورد بحث و دیگر در سوره انبیاء آیه ۹۶. آیات قرآن به خوبی گواهی می دهد که این دو نام متعلق به دو قبیله وحشی خونخوار بوده است که مزاحمت شدیدی برای ساکنان اطراف مرکز سکونت خود داشته اند. و مردم قفقاز به هنگام سفر «کورش» به آن منطقه تقاضای جلوگیری از آنها را از وی نمودند، و او نیز اقدام به کشیدن سدّ معروف ذوالقرنین نمود.

(آیه ۹۹) - **منزلگاه افراد بی ایمان:** به تناسب بحثی که در گذشته از سدّ

ذوالقرنین و درهم کوبیدن آن در آستانه رستاخیز به میان آمد، در اینجا به مسائل مربوط به قیام قیامت ادامه داده چنین می گوید: «و در آن روز (که جهان پایان می گیرد) ما آنها را چنان رها می کنیم که درهم موج می زنند» (وَتَرَكْنَا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ).

تعبیر به «یَمُوجُ» یا به خاطر فزونی و کثرت انسانها در آن صحنه است و یا به

خاطر اضطراب و لرزه‌ای است که به اندام انسانها در آن روز می‌افتد، گوئی همچون امواج آب پیکر آنها می‌لرزد.

سپس اضافه می‌کند: «و در صور [=شیپور] دمیده می‌شود، و ما همه را (حیات نوین می‌بخشیم و) جمع می‌کنیم» (وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعًا). بدون شک همه انسانها در آن صحنه، جمع خواهند بود، و احدی از این قانون مستثنا نیست.

از مجموع آیات قرآن به خوبی استفاده می‌شود که در پایان جهان و آغاز جهان دیگر، دو تحول عظیم انقلابی در عالم رخ می‌دهد: نخستین تحول، فناى موجودات و انسانها در یک برنامه ضربتی است، و دومین برنامه که معلوم نیست چه اندازه با برنامه نخست فاصله دارد، برانگیخته شدن مردگان آن هم با یک برنامه ضربتی دیگر است، که از این دو برنامه در قرآن به عنوان «نَفخ صور» (دمیدن در شیپور) تعبیر شده است.

(آیه ۱۰۰) - سپس به شرح حال کافران می‌پردازد، هم عاقبت اعمالشان و هم صفاتی را که موجب آن سرنوشت می‌گردد بیان کرده، و چنین می‌گوید: «ما جهنم را در آن روز به کافران عرضه می‌داریم» (وَعَرَضْنَا جَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لِلْكَافِرِينَ عَرْضًا). جهنم با عذابهای رنگارنگ و مجازاتهای مختلف درناکش در برابر آنها کاملاً ظاهر و آشکار می‌شود که همین مشاهده و ظهورش در برابر آنان خود عذابی است دردناک و جانکاه، تا چه رسد به این که گرفتار آن شوند.

(آیه ۱۰۱) - کافران کیانند و چرا گرفتار چنان سرنوشتی می‌شوند؟ در یک جمله کوتاه آنها را چنین معرفی می‌کند: «همانها که پرده‌ای چشمانشان را از یاد من پوشانده بود» (الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنِ ذِكْرِي).

(و همانها که گوش داشتند اما) قدرت شنوایی نداشتند» (وَكَانُوا لَا يَسْتَمِعُونَ سَمْعًا).

در حقیقت آنها مهمترین وسیله حقیقوی و درک واقعیات و آنچه عامل سعادت و شقاوت انسان می‌شود را از کار انداخته بودند.

آری! چهره حق آشکاراست، و همه چیز این جهان با انسان سخن می‌گوید تنها یک چشم بینا و یک گوش شنوا لازم است و بس.

(آیه ۱۰۲) - این آیه به یک نقطه انحراف فکری آنها که پایه اصلی انحرافات دیگرشان بوده است اشاره کرده، می‌گوید: «آیا کافران پنداشتند می‌توانند بندگانم را به جای من ولی و سرپرست خود انتخاب کنند» (أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ يَتَّخِذُوا عِبَادِي مِنْ دُونِي أَوْلِيَاءَ).

آیا این بندگان که معبود واقع شدند همچون مسیح و فرشتگان هر قدر مقامشان والا باشد از خود چیزی دارند که بتوانند از دیگران حمایت کنند؟ یا به عکس، خود آنها هم هر چه داشتند از ناحیه خدا بود، حتی خودشان نیز نیازمند به هدایت او بودند این حقیقتی است که آنها فراموشش کردند و در شرک فرو رفتند. در پایان آیه برای تأکید بیشتر می‌فرماید: «ما جهنم را برای پذیرایی کافران آماده کرده‌ایم» (إِنَّا أَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ نُزُلًا).

(آیه ۱۰۳) - زیانکارترین مردم: این آیه و آیات آینده تا پایان سوره در عین این که توضیحی است برای صفات افراد بی‌ایمان، یک نوع جمع‌بندی است برای تمام بحثهایی که در این سوره گذشت مخصوصاً بحثهای مربوط به داستان اصحاب کهف و موسی و خضر و ذوالقرنین و تلاشهای آنها در برابر مخالفانشان. نخست به معرفی زیانکارترین انسانها و بدبخت‌ترین افراد بشر می‌پردازد، اما برای تحریک حس کنجکاوی شنوندگان در چنین مسأله مهمی آن را در شکل یک سؤال مطرح می‌کند و به پیامبر دستور می‌دهد: «بگو: آیا به شما خیر دهم زیانکارترین مردم کیست؟! (قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا).

(آیه ۱۰۴) - بلافاصله خود پاسخ می‌گوید تا شنونده مدت زیادی در سرگردانی نماند: زیانکارترین مردم «کسانی هستند که کوششهایشان در زندگی دنیا گم و نابود شده با این حال گمان می‌کنند کار نیک انجام می‌دهند!» (الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صَعًا).

مسئلاً مفهوم خسران تنها این نیست که انسان منافعی را از دست بدهد بلکه

خسران واقعی آن است که اصل سرمایه را نیز از کف دهد، چه سرمایه‌ای برتر و بالاتر از عقل و هوش و نیروهای خداداد و عمر و جوانی و سلامت است؟ همین‌ها که محصولش اعمال انسان است و عمل ما تبلوری است از نیروها و قدرتهای ما. هنگامی که این نیروها تبدیل به اعمال ویرانگر یا بیهوده‌ای شود گوئی همه آنها گم و نابوده شده‌اند.

اما زیان واقعی و خسران مضاعف آنجاست که انسان سرمایه‌های مادی و معنوی خویش را در یک مسیر غلط و انحرافی از دست دهد و گمان کند کار خوبی کرده است، نه از این کوششها نتیجه‌ای برده، نه از زیانش درسی آموخته، و نه از تکرار این کار در امان است.

(آیه ۱۰۵) - سپس به معرفی صفات و معتقدات این گروه زیانکار می‌پردازد و چند صفت که ریشه تمام بدبختیهای آنهاست، بیان می‌دارد. نخست می‌گوید: «آنها کسانی هستند که به آیات پروردگارشان کافر شدند»  
**أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ.**

آیاتی که چشم و گوش را بینا و شنوا می‌کند، آیاتی که پرده‌های غرور را در هم می‌درد، و چهره واقعیت را در برابر انسان مجسم می‌سازد، و بالاخره آیاتی که نور است و روشنایی، و آدمی را از ظلمات اوهام و پندارها بیرون آورده به سرزمین حقایق رهنمون می‌گردد.

دیگر این که آنها بعد از فراموش کردن خدا به معاد «ولقائهم» و «ولقائهم» کافر شدند.

«لقاءالله» یعنی انسان در قیامت آثار خدا را بیشتر و بهتر از هر زمان دیگر مشاهده می‌کند، او را با چشم دل آشکارا می‌بیند، و ایمان او نسبت به خدا یک ایمان شهودی می‌شود.

آری! تا ایمان به «معاد» در کنار ایمان به «مبدأ» قرار نگیرد و انسان احساس نکند که قدرتی مراقب اعمال اوست روی اعمال خود حساب صحیحی نخواهد کرد، و اصلاح نخواهد شد.

سپس اضافه می‌کند: «به خاطر همین کفر به مبدأ و معاد «اعمالشان حبیط و نابود شد» (فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ). درست همانند خاکستری در برابر یک توفان عظیم. و چون آنها عملی که قابل سنجش و ارزش باشد ندارند، «لذا روز قیامت میزانی برای آنان برپا نخواهیم کرد» (فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنًا).

چراکه توزین و سنجش مربوط به جایی است که چیزی در بساط باشد، آنها که چیزی در بساط ندارند چگونه توزین و سنجش داشته باشند؟!

لذا در روایت معروفی از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم: «روز قیامت مردان فربه بزرگ جثه‌ای را در دادگاه خدا حاضر می‌کنند که وزنشان حتی به اندازه بال مگسی نیست». چراکه در این جهان اعمالشان، افکارشان و شخصیتشان همه توخالی و پوک بود.

(آیه ۱۰۶) - سپس ضمن بیان کیفر آنها سومین عامل انحراف و بدبختی و زیانشان را بیان کرده، می‌گوید: «کیفر آنها جهنم است به خاطر آن که کافر شدند و آیات من و پیامبرانم را به باد استهزاء و سخریه گرفتند» (ذَلِكَ جَزَاؤُهُمْ جَهَنَّمَ بِمَا كَفَرُوا وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَرُسُلِي هُزُوًا).

و به این ترتیب آنها سه اصل اساسی معتقدات دینی (مبدأ و معاد و رسالت انبیاء) را انکار کرده و یا بالاتر از انکار آن را به باد مسخره گرفتند.

(آیه ۱۰۷) - مشخصات کفار و زیانکارترین مردم و همچنین سرانجام کارشان به خوبی دانسته شد، اکنون به سراغ مؤمنان و سرنوشتشان می‌رویم تا با قرینه‌ی مقابله، وضع هر دو طرف کاملاً مشخص گردد، قرآن در این زمینه می‌گوید: «کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند باغهای فردوس منزلگاهشان است» (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا).

«فِرْدَوْس» باغی است که همه نعمتها و تمام مواهب لازم در آن جمع باشد، و به این ترتیب «فردوس» بهترین و برترین باغهای بهشت است.

(آیه ۱۰۸) - و از آنجا که کمال یک نعمت در صورتی خواهد بود که دست زوال به دامن آن دراز نشود بلافاصله اضافه می‌کند: «آنها جاودانه در این باغهای

بهشت خواهند ماند» (خَالِدِينَ فِيهَا).

و با این که طبع مشکل پسند و تحول طلب انسان دائماً تقاضای دگرگونی و تنوع و تحول می کند ساکنان فردوس «هرگز تقاضای نقل مکان و تحول از آن نخواهند کرد» (لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَلًا). برای این که هر چه می خواهند در آنجا هست حتی تنوع و تکامل.

آیه ۱۰۹ - شأن نزول: یهود هنگامی که این سخن الهی را از پیامبر ﷺ شنیدند که: «مَا أوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا؛ «شما جز بهره کمی از دانش ندارید»<sup>۱</sup> گفتند: چگونه چنین چیزی می تواند صحیح باشد؟ در حالی که به ما تورات داده شده است و هرکس تورات به او داده شده، صاحب خیرکثیر است. آیه نازل شد (و ترسیمی از علم بی نهایت خدا و ناچیز بودن علم ما در برابر عمل او نمود).

تفسیر: آنها که امید لقای خدا را دارند! این آیه و آیه بعد در ارتباط با کل مباحث این سوره است، گویی قرآن می خواهد بگوید که آگاهی بر سرگذشت اصحاب کهف، و موسی و خضر، و ذوالقرنین در برابر علم بی پایان خدا مطلب مهمی نیست.

روی سخن را به پیامبر ﷺ کرده، می گوید: «بگو: اگر دریاها برای نوشتن کلمات پروردگار مرکب شود، دریاها پایان می یابد پیش از آن که کلمات پروردگار پایان گیرد، هر چند همانند آن را به آن اضافه کنیم» (قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِّكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا).

در حقیقت قرآن در این آیه توجه به این واقعیت می دهد که گمان مبرید عالم هستی محدود به آن است که شما می بینید یا می دانید یا احساس می کنید، بلکه آن قدر عظمت و گسترش دارد که اگر دریاها مرکب شوند و بخواهند نام آن و صفات و ویژگیهای آنها را بنویسند دریاها پایان می یابند پیش از آن که موجودات جهان هستی را احصا کرده باشند.

قابل توجه این که: آیه فوق در عین این که گسترش بی انتهای جهان هستی را

۱. سوره اسراء (۱۷)، آیه ۸۵.

در گذشته و حال و آینده مجسم می‌سازد، ترسیمی از علم نامحدود خداوند نیز هست، چراکه می‌دانیم خدا به همه آنچه در پهنه هستی بوده و خواهد بود احاطه علمی دارد، بلکه علم او از وجود این موجودات جدا نخواهد بود - دقت کنید.

پس به تعبیر دیگر می‌توان گفت: اگر تمام اقیانوسهای روی زمین مرکب و جوهر شوند و همه درختان قلم گردند هرگز قادر نیستند آنچه در علم خداوند است رقم بزنند.

(آیه ۱۱۰) - این آیه که آخرین آیه سوره کهف است مجموعه‌ای است از اصول اساسی اعتقادات دینی، «توحید» و «معاد» و «رسالت پیامبر ﷺ» و در واقع همان چیزی است که آغاز سوره کهف نیز با آن بوده است.

و از آنجا که مسأله نبوت در طول تاریخش با انواع غلو و مبالغه همراه بوده است آن را چنین بیان می‌کند: «بگو: من فقط بشری همچون شما هستم (یگانه امتیازم این است) که بر من وحی می‌شود» (قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ).

و با این تعبیر بر تمام امتیازات پنداری شرک‌آلودی که پیامبران را از مرحله بشریت به مرحله الوهیت بالا می‌برد قلم سرخ می‌کشد.

سپس از میان تمام مسائلی که وحی می‌شود، انگشت روی مسأله توحید می‌گذارد و می‌گوید: بر من وحی می‌شود «که معبود شما فقط یکی است» (إِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَاحِدٌ).

در اینجا تنها به مسأله توحید اشاره شده است، زیرا توحید تنها یک اصل از اصول دین نیست بلکه خمیر مایه همه اصول و فروع اسلام است.

اگر در یک مثال ساده تعلیمات دین را از اصول و فروع به دانه‌های گوه‌ری تشبیه کنیم باید توحید را به آن ریسمانی تشبیه کرد که این دانه‌ها را به هم پیوند می‌دهد و از مجموع آن گردنبند پرارزش و زیبایی می‌سازد.

به همین دلیل در احادیث می‌خوانیم که: جمله «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» قلعه محکم پروردگار است و هر کس در آن وارد شود از عذاب و کفر الهی در امان است.

سومین جمله این آیه اشاره به مسأله رستاخیز می‌کند و آن را با حرف «فاء» به

مسأله توحید پیوند می‌زند، و می‌گوید: «بنابراین هر کس امید لقای پروردگارش را دارد باید عمل صالح انجام دهد» (فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا). لقای پروردگار که همان مشاهده باطنی ذات پاک او با چشم دل و بصیرت درون است گرچه در این دنیا هم برای مؤمنان راستین امکان پذیر است اما در قیامت به خاطر مشاهده آثار بیشتر و روشنتر جنبه همگانی و عمومی پیدا می‌کند.

در آخرین جمله حقیقت عمل صالح را در یک بیان کوتاه چنین بازگو می‌کند: «و نباید کسی را در عبادت پروردگارش شریک سازد» (وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا). به تعبیر روشنتر تا حقیقت خلوص و اخلاص، در عمل نیاید رنگ عمل صالح به خود نخواهد گرفت. در حقیقت عمل صالحی که از انگیزه الهی و اخلاص، سرچشمه گرفته و با آن آمیخته شده است گذرنامه لقای پروردگار است!

عمل خالص تا آن حد در اسلام مورد اهمیت است که در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «کسی که چهل روز اعمال خود را خالصانه انجام دهد، خداوند چشمه‌های حکمت و دانش را از قلبش بر زبانش می‌گشاید».

«پایان سوره کهف»



## سورهٔ مریم [۱۹]

این سوره در «مکه» نازل شده و ۹۸ آیه است

**محتوای سوره:** بطور کلی محتوای این سوره در سه بخش خلاصه می‌شود:

۱- مهمترین بخش این سوره را قسمتی از سرگذشت زکریا و مریم و حضرت مسیح (ع) و یحیی و ابراهیم قهرمان توحید و فرزندش اسماعیل و ادیس و بعضی دیگر از پیامبران بزرگ الهی، تشکیل می‌دهد که دارای نکات تربیتی خاصی است.

۲- قسمتی دیگر مسائل مربوط به قیامت و چگونگی رستاخیز و سرنوشت مجرمان و پاداش پرهیزکاران و مانند آن است.

۳- بخش دیگر اشارات مربوط به قرآن و نفی فرزند از خداوند و مسأله شفاعت است که مجموعاً برنامهٔ تربیتی مؤثری را برای سوق نفوس انسانی به ایمان و پاکی و تقوا تشکیل می‌دهد.

**فضیلت تلاوت سوره:** در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «هر کس مداومت به خواندن این سوره کند از دنیا نخواهد رفت مگر این که خدا به برکت این سوره او را از نظر جان و مال و فرزند بی‌نیاز می‌کند».

این غنا و بی‌نیازی مسلماً بازتابی است از پیاده شدن محتوای سوره در درون جان انسان و انعکاسش در خلال اعمال و رفتار و گفتار او.

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

(آیه ۱) - بار دیگر در آغاز این سوره به حروف مقطعه برخورد می‌کنیم  
(ک، ه، ی، ع، ص) «كَهَيَّعَص».

در خصوص حروف مقطعه این سوره دو دسته از روایات در منابع اسلامی دیده می‌شود:

نخست روایاتی است که هر یک از این حروف را اشاره به یکی از اسما بزرگ خداوند (أَسْمَاءُ الْحُسْنَى) می‌داند «ک» اشاره به کافی و «ه» اشاره به هادی، و «ی» اشاره به ولی، و «ع» اشاره به عالم و «ص» اشاره به «صادق الوعد» (کسی که در وعده خود صادق است).

دوم روایاتی است که این حروف مقطعه را به داستان قیام امام حسین (ع) در کربلا تفسیر کرده است: «ک» اشاره به «کربلا»، «ه» اشاره به «هلاک خاندان پیامبر» (ص) و «ی» به «یزید» و «ع» به «مسأله عطش» و «ص» به «صبر و استقامت» حسین و یاران جانبازش.

البته آیات قرآن تاب معانی مختلف را دارد که در عین تنوع منافاتی هم با هم ندارند.

(آیه ۲) - دعای گیرای زکریا - بعد از ذکر حروف مقطعه، نخستین سخن از داستان زکریا (ع) شروع می‌شود، می‌فرماید: «این یادی است از رحمت پروردگار تو نسبت به بنده اش زکریا...» (ذِكْرُ رَحْمَةِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا).

(آیه ۳) - «در آن هنگام که از نداشتن فرزندی، سخت ناراحت و غمناک بود» پروردگارش را در خلوتگاه (عبادت) پنهان خواند... (إِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا).

(آیه ۴) - «گفت: پروردگارا! استخوانم (که ستون پیکر من و محکمترین اعضای تن من است) سست شده (قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي).  
«و شعله پیری تمام سرم را فراگرفته» (وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا).

سپس می‌افزاید: پروردگارا! «و من هرگز در دعای تو از اجابت محروم نبوده‌ام» (وَأَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا). تو همواره در گذشته مرا به اجابت دعاهایم عادت دادی و هیچ‌گاه محرومم نساخته‌ای، اکنون که پیر و ناتوان شده‌ام سزاوارترم که دعایم را اجابت فرمایی و نومید بازنگردانی.

(آیه ۵) - سپس حاجت خود را چنین شرح می‌دهد: پروردگارا! «من از بستگانم بعد از خودم بیمناکم (که حق پاسداری از آیین تو را نگاه ندارند!) و (از طرفی) همسرم نازا و عقیم است، تو از نزد خود جانشینی به من ببخش...» (وَأِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا).

(آیه ۶) - «جانشینی که وارث من و دودمان یعقوب باشد، و او را مورد رضایت قرار ده!» (يَرْثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا).

به عقیده ما «ارث» در اینجا مفهوم وسیعی دارد که هم ارث اموال را شامل می‌شود و هم ارث مقامات معنوی را، چرا که اگر افراد فاسدی صاحب اختیار اموال فراوان او می‌شدند به راستی نگران‌کننده بود، و نیز اگر رهبری معنوی مردم به دست افراد ناصالح می‌افتاد آن نیز بسیار مایه نگرانی بود بنابراین خوف زکریا در هر دو صورت قابل توجیه است.

(آیه ۷) - زکریا به آرزوی خود رسید: این آیه استجابت دعای زکریا را در پیشگاه پروردگار، استجابتی آمیخته با لطف و عنایت ویژه او بیان می‌کند، و با این جمله شروع می‌شود «ای زکریا! ما تو را بشارت به پسری می‌دهیم که نامش یحیی است پسری (بی سابقه) که همانمی برای او پیش از این قرار نداده‌ایم» (يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَى لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا).

(آیه ۸) - اما زکریا که اسباب ظاهر را برای رسیدن به چنین مطلوبی مساعد نمی‌دید از پیشگاه پروردگار تقاضای توضیح کرد و «گفت: پروردگارا! چگونه برای من فرزندی خواهد بود؟ در حالی که همسرم نازا و عقیم است و من نیز از شدت پیری افتاده شده‌ام» (قَالَ رَبِّ إِنِّي يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا وَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ عِتِيًّا).

(آیه ۹) - اما به زودی زکریا در پاسخ سؤالش این پیام را از درگاه خداوند دریافت داشت: «فرمود: مطلب همین گونه است که پروردگار تو گفته و این بر من آسان است» (قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ).

این مسألهٔ عجیبی نیست که از پیرمردی همچون تو و همسری ظاهراً نازا فرزندی متولد شود «من تو را قبلاً آفریدم در حالی که هیچ نبودی» (وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا).

خدایی که توانایی دارد از هیچ، همه چیز بیافریند، چه جای تعجب که در این سنّ و سال و این شرایط فرزندی به تو عنایت کند.

(آیه ۱۰) - زکریا با شنیدن سخن فوق بسیار دلگرم و خوشحال شد و نور امید سر تا پای وجودش را فراگرفت اما از آنجا که این پیام از نظر او بسیار سرنوشت ساز و پراهمیت بود از خدا تقاضای نشانه‌ای بر این کار کرد و گفت: پروردگارا! نشانه‌ای برای من قرار ده» (قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً).

بدون شک زکریا به وعدهٔ الهی ایمان داشت ولی برای اطمینان بیشتر - همان‌گونه که ابراهیم مؤمن به معاد تقاضای شهود چهرهٔ معاد در این زندگی کرد تا قلبش اطمینان بیشتری یابد - زکریا از خدا تقاضای چنین نشانه و آیتی نمود. «خدا به او فرمود: نشانهٔ تو آن است که سه شبانه روز تمام (در حالی که زیانت سالم است) قدرت سخن گفتن با مردم را نخواهی داشت» تنها زیانت به ذکر خدا و مناجات با او گردش می‌کند (قَالَ آيَتِكَ إِلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا). این نشانهٔ آشکاری است که انسان با داشتن زبان سالم و قدرت بر هرگونه نیایش با پروردگار، در برابر مردم توانایی سخن گفتن را نداشته باشد.

(آیه ۱۱) - «بعد از این (بشارت و این آیت روشن) زکریا از محراب عبادتش به سراغ مردم آمد و با اشاره به آنها چنین گفت: صبح و شام تسبیح پروردگار بگویند» (فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا). چرا که نعمت بزرگی که خدا به زکریا ارزانی داشته دامنهٔ آن همهٔ قوم را فرا می‌گرفت و در سرنوشت آینده همهٔ آنها تأثیر داشت.

از این گذشته این موهبت که اعجازی محسوب می‌شد می‌توانست پایه‌های ایمان را در دل‌های افراد محکم کند.

(آیه ۱۲) - صفات برجسته یحیی: در آیات گذشته دیدیم که خداوند چگونه به هنگام پیری زکریا، یحیی را به او مرحمت فرمود، به دنباله آن در این آیه فرمان مهم الهی را خطاب به «یحیی» می‌خوانیم: «ای یحیی! کتاب خدا را با قوت و قدرت بگیر!» (يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ).

منظور از «کتاب» در اینجا «تورات» است. و منظور از گرفتن کتاب با قوت و قدرت آن است که با قاطعیت هرچه تمامتر محتوای آن را اجرا کند، و به تمام آن عمل نماید، و در راه تعمیم و گسترش آن از هر نیروی مادی و معنوی، فردی و اجتماعی، بهره گیرد.

بعد از این دستور، به مواهب دهگانه‌ای که خدا به یحیی داده بود، و یا او به توفیق الهی کسب کرد، اشاره می‌کند.

۱ - «ما فرمان نبوت و عقل و هوش و درایت را در کودکی به او دادیم» (وَأَتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا).

(آیه ۱۳) - دوم: «وبه او رحمت و محبت (نسبت به بندگان) از سوی خود بخشیدیم» (وَحَنَانًا مِنْ لَدُنَّا).

۳ - «وبه او پاکی (روح و جان و پاکی عمل) دادیم» (وَزَكَاةً).

۴ - «و او پرهیزکار بود» (وَكَانَ تَقِيًّا). و از آنچه خلاف فرمان پروردگار بود،

دوری می‌کرد.

(آیه ۱۴) - پنجم: «او نسبت به پدر و مادرش نیکوکار بود» (وَبَرًّا بِوَالِدَيْهِ).

۶ - «و جبار (و متکبر) و عصیانگر نبود» (وَلَمْ يَكُنْ جَبَّارًا).

۷ - «او معصیت‌کار و آلوده به گناه نبود» (عَصِيًّا).

(آیه ۱۵) - ۸ و ۹ و ۱۰ - و چون او جامع این صفات برجسته و افتخارات

بزرگ بود، «سلام بر او، آن روز که تولد یافت، و آن روز که می‌میرد، و آن روز که زنده برانگیخته می‌شود» (وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا).

جمله فوق نشان می‌دهد که: در تاریخ زندگی انسان و انتقال او از عالمی به عالم دیگر سه روز سخت وجود دارد، روز گام نهادن به این دنیا «یَوْمَ وُلِدَ» و روز مرگ و انتقال به جهان برزخ «یَوْمَ يَمُوتُ» و روز برانگیخته شدن در جهان دیگر «وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا» و از آنجا که این سه روز انتقالی طبیعتاً با بحرانهایی روبرو است خداوند سلامت و عافیت خود را شامل حال بندگان خاصش قرار می‌دهد و آنها را در این سه مرحله توفانی در کنف حمایت خویش می‌گیرد.

**\* شهادت یحیی!** یحیی قربانی روابط نامشروع یکی از طاغوت‌های زمان خود شد به این ترتیب که «هرودیس» پادشاه هوسباز فلسطین، عاشق «هیروودیا» دختر برادر خود شد، و تصمیم به ازدواج با او گرفت!

پیامبر بزرگ خدا یحیی (ع) صریحاً اعلام کرد که این ازدواج نامشروع است و من به مبارزه با چنین کاری قیام خواهم کرد.

آن دختر که یحیی را بزرگترین مانع راه خویش می‌دید تصمیم گرفت در یک فرصت مناسب از وی انتقام گیرد ارتباط خود را با عمویش بیشتر کرد و زیبایی خود را دامی برای او قرار داد.

روزی به او گفت: من هیچ چیز جز سر یحیی را نمی‌خواهم! «هرودیس» که دیوانه‌وار به آن زن عشق می‌ورزید بی‌توجه به عاقبت این کار تسلیم شد و چیزی نگذشت که سر یحیی را نزد آن زن بدکار حاضر ساختند اما عواقبت دردناک این عمل، سرانجام دامن او را گرفت.

سالار شهیدان امام حسین (ع) می‌فرمود: «از پستیهای دنیا اینکه سر یحیی بن زکریا را به عنوان هدیه برای زن بدکاره‌ای از زنان بنی اسرائیل بردند».

(آیه ۱۶) - سرآغاز تولد مسیح (ع): بعد از بیان سرگذشت یحیی (ع) رشته سخن را به داستان تولد عیسی (ع) و سرگذشت مادرش مریم می‌کشاند، چرا که پیوند بسیار نزدیکی در میان این دو ماجرا است.

اگر تولد یحیی از پدری پیر و فرتوت و مادری نازا عجیب بود، تولد عیسی از مادر بدون پدر عجیبتر است.

اگر رسیدن به مقام عقل و نبوت در کودکی، شگفت‌انگیز است، سخن گفتن در گهواره آن هم از کتاب و نبوت، شگفت‌انگیزتر است.

و به هر حال هر دو آیتی است از قدرت خداوند بزرگ، یکی از دیگری بزرگتر، و اتفاقاً هر دو مربوط به کسانی است که با هم قرابت بسیار نزدیک از جهت نسب داشتند چرا که مادر یحیی خواهر مادر مریم بود، و هر دو زنانی نازا و عقیم بودند و در آرزوی فرزندی صالح به سر می‌بردند.

آیه می‌گوید: «و در کتاب آسمانی قرآن از مریم سخن بگو آنگاه که از خانواده خود (به صورت متواضعانه و گمنام) جدا شده و در یک منطقه شرقی قرار گرفت»  
(وَإِذْ كُرِّ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ اتَّيَدَّتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا).

او در حقیقت می‌خواست مکانی خالی و فارغ از هرگونه دغدغه پیدا کند که به راز و نیاز با خدای خود بپردازد.

(آیه ۱۷) - در این هنگام، مریم «میان خود و آنان حجابی افکند» تا خلوتگاهش از هر نظر برای عبادت آماده باشد (فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا).

«در این هنگام ما روح خود (یکی از فرشتگان بزرگ) را به سوی او فرستادیم و او در شکل انسان کامل بی عیب و نقص و خوش قیافه‌ای بر مریم ظاهر شد»  
(فَارْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا).

(آیه ۱۸) - پیداست که در این موقع مریم از دیدن چنین منظره‌ای که مرد بیگانه زیبایی به خلوتگاه او راه یافته چه ترس و وحشتی به او دست می‌دهد؟ لذا بلافاصله «صدازد: من به خدای رحمان از تو پناه می‌برم اگر پرهیزکار هستی» (قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا).

و این نخستین لرزه‌ای بود که سراسر وجود مریم را فرا گرفت.

بردن نام خدای رحمان، و توصیف او به رحمت عامه‌اش از یک سو، و تشویق او به تقوا و پرهیزکاری از سوی دیگر، همه برای آن بود که اگر آن شخص ناشناس قصد سوئی دارد او را کنترل کند.

(آیه ۱۹) - مریم با گفتن این سخن در انتظار عکس‌العمل آن مرد ناشناس

بود، انتظاری آمیخته با وحشت و نگرانی بسیار، اما این حالت دیری نپایید، ناشناس زبان به سخن گشود و مأموریت و رسالت عظیم خویش را چنین بیان کرد و «گفت: من فرستاده پروردگار توام!» (قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ).

این جمله همچون آبی که بر آتش بریزد، به قلب پاک مریم آرامش بخشید. ولی این آرامش نیز چندان طولانی نشد، چرا که بلافاصله افزود: «من آمده‌ام «تا پسر پاکیزه‌ای (از نظر خلق و خوی و جسم و جان) به تو ببخشم!» (لَا هَبَّ لَكَ غُلَامًا زَكِيًّا).

(آیه ۲۰) - از شنیدن این سخن لرزش شدیدی وجود مریم را فراگرفت و بار دیگر در نگرانی عمیقی فرو رفت و «گفت: چگونه ممکن است من صاحب پسری شوم، در حالی که تا کنون انسانی با من تماس نداشته و هرگز زن آلوده‌ای نبوده‌ام»؟! (قَالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا).

او در این حال تنها به اسباب عادی می‌اندیشید.

(آیه ۲۱) - اما به زودی توفان این نگرانی مجدد با شنیدن سخن دیگری از پیک پروردگار فرو نشست او با صراحت به مریم «گفت: مطلب همین است که پروردگارت فرموده، این کار بر من سهل و آسان است» (قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكِ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ).

تو که خوب از قدرت من آگاهی، تو که میوه‌های بهشتی را در فصلی که در دنیا شبیه آن وجود نداشت در کنار محراب عبادت خویش دیده‌ای، تو که میدانی جدت «آدم» از خاک آفریده شد، این چه تعجب است که از این خبر داری؟! سپس افزود: «و ما می‌خواهیم او را آیه و اعجازی برای مردم قرار دهیم» (وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ).

و ما می‌خواهیم او را «رحمتی از سوی خود» برای بندگان بنماییم (وَرَحْمَةً مِنَّا).

و به هر حال «این امری است پایان یافته» و جای گفتگو ندارد (وَكَانَ أَمْرًا مَّقْضِيًّا).



(آیه ۲۲) - مریم در کشاکش سخت ترین طوفانهای زندگی: «سرانجام مریم باردار شد» (فَحَمَلَتْهُ). و آن فرزند موعود در رحم او جای گرفت.  
«این امر سبب شد که او (از بَيْتِ الْمُقَدِّسِ) به مکان دوردستی برود»  
(فَأَنْتَبَذَتْ بِهِ مَكَانًا قَصِيًّا).

او در این حالت در میان یک بیم و امید، یک حالت نگرانی توأم با سرور به سر می برد، گاهی به این می اندیشید که این حمل سرانجام فاش خواهد شد، چه کسی از من قبول می کند زنی بدون داشتن همسر باردار شود، من با این اتهام چه کنم؟

اما از سوی دیگر، احساس می کرد که این فرزند پیامبر موعود الهی است یک تحفه بزرگ آسمانی می باشد، خداوندی که مرا به چنین فرزندی بشارت داده و با چنین کیفیت معجز آسایی او را آفریده چگونه تنهاییم خواهد گذاشت؟

(آیه ۲۳) - هر چه بود دوران حمل پایان گرفت، گرچه در این حالت زنان به آشنایان و دوستان خود پناه می برند تا برای تولد فرزند به آنها کمک کنند، ولی چون وضع مریم یک وضع استثنایی بود و هرگز نمی خواست کسی وضع حمل او را ببیند، با آغاز درد زائیدن، راه بیابان را پیش گرفت.

قرآن در این زمینه می گوید: «درد وضع حمل، او را به کنار درخت خرمایی کشاند» (فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلَةِ).

که تنها بدنه ای از آن درخت باقی مانده، یعنی درختی خشکیده بود.  
در این حالت، توفانی از غم و اندوه، سراسر وجود پاک مریم را فرا گرفت. به قدری این توفان سخت بود که این بار بر دوشش سنگینی می کرد که بی اختیار «گفت: ای کاش پیش از این مرده بودم و بکلی فراموش می شدم!» (قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا مَنْسِيًّا).

بدیهی است تنها ترس تهمتهای آینده نبود که قلب مریم را می فشرد، مشکلات و مصائب دیگر مانند وضع حمل بدون قباله و دوست و یاور، در بیابانی تنهای تنها، نبودن محلی برای استراحت، آبی برای نوشیدن و غذا برای

خوردن، وسیله برای نگاهداری مولود جدید، اینها همه اموری بود که سخت او را تکان می داد.

(آیه ۲۴) - اما این حالت زیاد به طول نیانجامید و همان نقطه روشن امید که همواره در اعماق قلبش وجود داشت درخشیدن گرفت؛ «ناگهان از طرف پایین پایش صدا زد که: غمگین مباش! پروردگارت زیر پای تو چشمه آبی (گوارا) قرار داده است» (فَنَادِيهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا).

(آیه ۲۵) - و نظری به بالای سرت بینکن چگونه ساقه خشکیده به درخت نخل باروری تبدیل شده که میوه‌ها، شاخه‌هایش را زینت بخشیده‌اند «تکانی به این درخت نخل بده تا رطب تازه بر تو فرو ریزد» (وَهَزَى إِلَيْكَ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطُ عَلَيْكَ رُطْبًا جَنِيًّا).

(آیه ۲۶) - از این غذای لذیذ و نیروبخش «بخور، و (از آن آب گوارا) بنوش» (فَكَلِي وَاشْرَبِي).

«و چشمت را (به این مولود جدید) روشن دار!» (وَقَرِّي عَيْنًا).

و اگر از آینده نگرانی، آسوده خاطر باش «پس هرگاه بشری دیدی (و از تو در این زمینه توضیح خواست) با اشاره بگو: من برای خدای رحمان روزه گرفته‌ام (روزه سکوت) و به همین دلیل امروز با احدی سخن نمی‌گویم» (فَأَمَّا تَرِينَ مِنْ الْبَشَرِ أَحَدًا فَقُولِي إِنَّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا).

بنابراین، از هر نظر آسوده‌خاطر باش و غم و اندوه به خاطرت راه نیابد. از تعبیر آیه چنین بر می‌آید که نذر روزه سکوت برای آن قوم و جمعیت، کار شناخته شده‌ای بود، به همین دلیل این کار را بر او ایراد نگرفتند. ولی این نوع روزه در شرع اسلام، مشروع نیست.

از امام علی بن الحسین (ع) در حدیثی چنین نقل شده: «روزه سکوت حرام است».

از امیرمؤمنان علی (ع) می‌خوانیم که از پیامبر اسلام (ص) نقل می‌فرماید: «باید اولین چیزی که زن پس از وضع حمل می‌خورد رطب باشد».

و از پاره‌ای از روایات استفاده می‌شود که بهترین غذای زن باردار و داروی او رطب است.

(آیه ۲۷) - مسیح در گاهواره سخن می‌گوید: «سرانجام مریم در حالی که او (کودکش) را در آغوش گرفته بود، نزد قومش آورد» (فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِيلُهُ). هنگامی که آنها کودکی نوزاد را در آغوش او دیدند، دهانشان از تعجب باز ماند، بعضی که در قضاوت و داوری، عجول بودند گفتند: حیف از آن سابقه درخشان، با این آلودگی! و صد حیف از آن دودمان پاکی که این‌گونه بدنام شد. «گفتند: ای مریم! کار بسیار عجیب و بدی انجام دادی!» (قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا).

(آیه ۲۸) - بعضی به او رو کردند و گفتند: «ای خواهر هارون! پدر تو آدم بدی نبود، مادرت نیز هرگز آلودگی نداشت» (يَا أُخْتَهُرُونَ مَا كَانَ أَبُوكَ أَمْرًا سَوْءًا وَمَا كَانَتْ أُمَّكَ بَغِيًّا).

اینکه آنها به مریم گفتند: «ای خواهر هارون!» به جهت این است که هارون مرد پاک و صالحی بود، آن‌چنان که در میان بنی اسرائیل ضرب‌المثل شده بود، هر کس را می‌خواستند به پاکی معرفی کنند می‌گفتند: او برادر یا خواهر هارون است. (آیه ۲۹) - در این هنگام، مریم به فرمان خدا سکوت کرد، تنها کاری که انجام داد این بود که: «اشاره به نوزادش عیسی کرد» (فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ). اما این کار بیشتر تعجب آنها را برانگیخت.

«به او گفتند: ما چگونه با کودکی که در گاهواره است سخن بگوییم؟! (قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا).

(آیه ۳۰) - به هر حال، جمعیت از شنیدن این گفتار مریم نگران و حتی شاید عصبانی شدند آن‌چنان که طبق بعضی از روایات به یکدیگر گفتند: مسخره و استهزاء او، از انحرافش از جاده عفت، بر ما سخت‌تر و سنگین‌تر است! ولی این حالت چندان به طول نیانجامید؟ چرا که آن کودک نوزاد زبان به سخن گشود و «گفت: من بنده خدایم» (قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ).

«او کتاب آسمانی به من مرحمت کرده» (آتینى الْكِتَابِ).

«و مرا پیامبر قرار داده است» (وَجَعَلَنى نَبِيًّا).

(آیه ۳۱) - «و خداوند مرا وجودی پربرکت (وجودی مفید از هر نظر برای بندگان) در هر جا باشم قرار داده است» (وَجَعَلَنى مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ).

«و مرا تا زنده ام توصیه به نماز و زکات کرده است» (وَأَوْصِنى بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا).

(آیه ۳۲) - «و نیز» (مرا نیکوکار و قدردان و خیرخواه، نسبت به مادرم) قرار داده است (وَبَرًّا بِوَالِدَتى).

«و مرا جبار و شقی قرار نداده است» (وَلَمْ يَجْعَلَنى جَبَّارًا شَقِيًّا).

در روایتی می خوانیم که حضرت عیسی (ع) می گوید: «قلب من نرم است و من خود را نزد خود کوچک می دانم» اشاره به این که نقطه مقابل جبار و شقی این دو وصف است.

(آیه ۳۳) - و سرانجام این نوزاد (حضرت مسیح) می گوید: «و سلام و درود خدا بر من باد آن روز که متولد شدم، و آن روز که می میرم، و آن روز که زنده برانگیخته می شوم» (وَالسَّلَامُ عَلَیَّ یَوْمَ وُلِدْتُ یَوْمَ أَمُوتُ وَیَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا).

این جمله هم در مورد یحیی آمده و هم در مورد حضرت مسیح (ع)، با این تفاوت که در مورد اول خداوند این سخن را می گوید و در مورد دوم مسیح (ع) این تقاضا را دارد.

(آیه ۳۴) - مگر فرزند برای خدا ممکن است؟! بعد از آن که قرآن مجید در آیات گذشته ترسیم بسیار زنده و روشنی از ماجرای تولد حضرت مسیح (ع) کرد به نفی خرافات و سخنان شرک آمیزی که در باره عیسی گفته اند پرداخته چنین می گوید: «این است عیسی بن مریم» (ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ).

مخصوصاً در این عبارت روی فرزند مریم بودن او تأکید می کند تا مقدمه ای باشد برای نفی فرزندى خدا.

و بعد اضافه می نماید: «این قول حقی است که آنها در آن شک و تردید

می‌کنند» و هریک در جاده‌ای انحرافی گام نهادند (قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ).  
 (آیه ۳۵) - در این آیه با صراحت می‌گوید: «هرگز برای خدا شایسته نبود  
 فرزندی انتخاب کند او منزله و پاک از چنین چیزی است» (مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ  
 وَكَلٍ سُبْحَانَهُ).

بلکه «او هرگاه چیزی را (اراده کند و) فرمان دهد به آن می‌گوید: موجود باش  
 آن نیز موجود می‌شود» (إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ).  
 اشاره به این که: دارا بودن فرزند - آن‌چنان که مسیحیان در مورد خدا  
 می‌پندارند - با قداست مقام پروردگار سازگار نیست، از یک سو لازمه آن جسم  
 بودن و از سوی دیگر محدودیت، و از سوی سوم نیاز خداوند است.  
 تعبیر «كُنْ فَيَكُونُ» ترسیم بسیار زنده‌ای از وسعت قدرت خدا و تسلط  
 و حاکمیت او در امر خلقت است.

(آیه ۳۶) - آخرین سخن عیسی بعد از معرفی خویش با صفاتی که گفته شد  
 این است که بر مسأله توحید مخصوصاً در زمینه عبادت تأکید کرده، می‌گوید:  
 «و خداوند پروردگار من و شماست. او را پرستش کنید این است راه راست» (وَإِنَّ  
 اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ).

و به این ترتیب مسیح (ع) از آغاز حیات خود با هرگونه شرک و پرستش  
 خدایان دوگانه و چندگانه مبارزه کرد.

(آیه ۳۷) - ولی با این همه تأکیدی که مسیح (ع) در زمینه توحید و پرستش  
 خداوند یگانه داشت «بعد از او گروه‌هایی از میان پیروانش اختلاف کردند» و عقاید  
 گوناگونی مخصوصاً در باره مسیح ابراز داشتند (فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ).  
 «وای به حال آنها که راه کفر و شرک را پیش گرفتند، از مشاهده روز عظیم  
 رستاخیز» (فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَّشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ).

تاریخ مسیحیت نیز به خوبی گواهی می‌دهد که آنها تا چه اندازه بعد از  
 حضرت مسیح (ع) در باره او و مسأله توحید اختلاف کردند.  
 بعضی گفتند: او خداست که به زمین نازل شده است! عده‌ای را زنده کرده

و عده‌ای را میرانده سپس به آسمان صعود کرده است!

بعضی دیگر گفتند: او فرزند خداست!

و بعضی دیگر گفتند: او یکی از اقانیم سه‌گانه (سه ذات مقدس) است، اب

وابن و روح القدس (خدای پدر، خدای پسر و روح القدس)!

و بعضی دیگر گفتند: او سومین آن سه نفر است: خداوند معبود است، او

هم معبود، و مادرش هم معبود!

سرانجام بعضی گفتند: او بنده خداست و فرستاده او.

و از آنجا که انحراف از اصل توحید، بزرگترین انحراف مسیحیان محسوب

می‌شود در ذیل آیه فوق دیدیم که چگونه خداوند آنها را تهدید می‌کند.

(آیه ۳۸) - این آیه وضع آنها را در صحنه رستاخیز بیان کرده، می‌گوید: «آنها

در آن روز که نزد ما می‌آیند چه گوشهای شنوا و چه چشمهایی بینا پیدا می‌کنند!

ولی این ستمگران، امروز که در دنیا هستند در گمراهی آشکارند» (أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ

يَوْمَ يَأْتُونَنَا لَكِنِ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ).

اصولاً مشاهده آن دادگاه و آثار اعمال، خواب غفلت را از چشم و گوش

انسان می‌برد، و حتی کوردلان آگاه و دانا می‌شوند، ولی چه سود که این بیداری

و آگاهی به حال آنها مفید نیست.

(آیه ۳۹) - بار دیگر روی سرنوشت افراد بی‌ایمان و ستمگر در آن روز تکیه

کرده، می‌فرماید: «آنان را از روز حسرت [= روز رستاخیز که برای همه مایه تأسف

است] بترسان، در آن هنگام که همه چیز پایان می‌یابد! و آنها در غفلتند و ایمان

نمی‌آورند!» (وَأَنْذَرُهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ).

هم نیکوکاران تأسف می‌خورند ای کاش بیشتر عمل نیک انجام داده بودند

و هم بدکاران چرا که پرده‌ها کنار می‌رود و حقایق اعمال و نتایج آن بر همه کس

آشکار می‌شود.

(آیه ۴۰) - این آیه به همه ظالمان و ستمگران هشدار می‌دهد این امولی که

در اختیار آنهاست، جاودانی نیست همان‌گونه که حیات خود آنها هم جاودانی

نمی‌باشد، بلکه وارث نهایی همه اینها خداست، می‌فرماید: «ما زمین و تمام کسانی را که بر آن هستند به ارث می‌بریم و همگی سرانجام به سوی ما باز می‌گردند» (اَنَا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا وَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ).

(آیه ۴۱) - منطق گیرا و کوبنده ابراهیم (ع): در اینجا قسمتی از زندگانی قهرمان توحید، ابراهیم خلیل پرده بر می‌دارد و تأکید می‌کند که دعوت این پیامبر بزرگ - همانند همه رهبران الهی - از نقطه توحید آغاز شده است.

آیه می‌گوید: «در این کتاب [قرآن] از ابراهیم یاد کن» (وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ).

«چرا که او مردی بسیار راستگو و تصدیق‌کننده (تعلیمات و فرمانهای الهی) و نیز پیامبر خدا بود» (إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا).

در واقع بارزترین صفتی که در پیامبران و حاملان وحی الهی لازم است همین معنی می‌باشد که آنها فرمان پروردگار را بی‌کم‌وکاست به بندگان خدا برسانند.

(آیه ۴۲) - سپس به شرح گفتگوی او با پدرش «آزر» می‌پردازد - پدر در اینجا اشاره به عمو است - و چنین می‌گوید: «در آن هنگام که به پدرش گفت: ای پدر چرا چیزی را پرستش می‌کنی که نمی‌شنود و نمی‌بیند و نمی‌تواند هیچ مشکلی را از تو حل کند» (إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا).

این بیان کوتاه و کوبنده یکی از بهترین دلایل نفی شرک و بت پرستی است چرا که یکی از انگیزه‌های انسان در مورد شناخت پروردگار انگیزه سود و زیان است که علمای عقاید از آن تعبیر به مسأله «دفع ضرر محتمل» کرده‌اند.

او می‌گوید: چرا تو به سراغ معبودی می‌روی که نه تنها مشکلی از کار تو نمی‌گشاید بلکه اصلاً قدرت شنوایی و بینائی ندارد.

(آیه ۴۳) - پس از آن، ابراهیم با منطق روشنی، او را دعوت می‌کند که در این امر از وی تبعیت کند می‌گوید: «ای پدر! علم و دانشی نصیب من شده که نصیب تو نشده، بنابراین، از من پیروی کن (و سخن مرا بشنو) تا تو را به راه راست هدایت کنم» (يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا).

من از طریق وحی الهی آگاهی فراوانی پیدا کرده‌ام و با اطمینان می‌توانم بگویم که راه خطا نخواهم پیمود و تو را به راه خطا هرگز دعوت نمی‌کنم.

(آیه ۴۴) - سپس این جنبه اثباتی را با جنبه نفی و آثاری که بر مخالفت این دعوت مترتب می‌شود توأم کرده، می‌گوید: «پدرم! شیطان را پرستش مکن، چرا که شیطان همیشه نسبت به خداوند رحمان، عصیانگر بوده است» (يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا).

منظور از عبادت در اینجا به معنی اطاعت و پیروی فرمان است که این خود یک نوع از عبادت محسوب می‌شود.

(آیه ۴۵) - بار دیگر او را متوجه عواقب شوم شرک و بت پرستی کرده، می‌گوید: «ای پدر! من از این می‌ترسم که (با این شرک و بت پرستی که داری) عذابی از ناحیه خداوند رحمان به تو رسد، در نتیجه از دوستان شیطان باشی» (يَا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا).

تعبیر ابراهیم در برابر عمویش «آزر» در اینجا بسیار جالب است از یک سو مرتباً او را با خطاب «یا آبت» (پدرم) که نشانه ادب و احترام است مخاطب می‌سازد و از سوی دیگر جمله «أَنْ يَمَسَّكَ» نشان می‌دهد که ابراهیم از رسیدن کوچکترین ناراحتی به آزر ناراحت و نگران است.

(آیه ۴۶) - نتیجه دوری از شرک و مشرکان: سخنان منطقی ابراهیم در طریق هدایت پدرش گذشت، اکنون نوبت بازگو کردن پاسخهای آزر است تا از مقایسه این دو با یکدیگر، حقیقت و واقعیت آشکار و روشن شود.

قرآن می‌گوید: نه تنها دلسوزیهای ابراهیم و بیان پربارش به قلب آزر نشست بلکه او از شنیدن این سخنان، سخت برآشفته و «گفت: ای ابراهیم! آیا تو از خدایان من روی گردانی؟» (قَالَ أَرَأِغِبُّ أَنْتَ عَنِ آلِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمُ).

«اگر از این کار خودداری نکنی بطور قطع تو را سنگسار خواهم کرد» (لَئِنْ لَمْ تَنْتَهَ لَأَرْجُمَنَّكَ).

«و اکنون از من دور شو» تا دیگر تو را نبینم (وَاهْجُرْنِي مَلِيًّا).



(آیه ۴۷) - ولی با این همه، ابراهیم همانند همه پیامبران و رهبران آسمانی، تسلط بر اعصاب خویش را همچنان حفظ کرد، و در برابر این تندی و خشونت شدید، با نهایت بزرگواری «گفت: سلام بر تو» (قَالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ). این «سلام» ممکن است تودیع و خداحافظی باشد که با گفتن آن و چند جمله بعد، ابراهیم، «آزر» را ترک گفت و ممکن است سلامی باشد که به عنوان ترک دعوی گفته می شود.

سپس اضافه کرد: «من به زودی برای تو از پروردگرم تقاضای آموزش می کنم چرا که او نسبت به من، رحیم و لطیف و مهربان است» (سَأَسْتَعْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا).

در واقع ابراهیم در مقابل خشونت و تهدید آزر، مقابله به ضد نمود.

(آیه ۴۸) - سپس چنین گفت: «من از شما (از تو و این قوم بت پرست) کناره گیری می کنم، و همچنین از آنچه غیر از خدا می خوانید» یعنی از بتها (وَأَعْتَزْتُكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ).

«و تنها پروردگرم را می خوانم، و امید است که دعای من در پیشگاه پروردگرم بی پاسخ نماند» (وَادْعُوا رَبِّي عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا). این آیه از یک سو، ادب ابراهیم را در مقابل آزر نشان می دهد، و از سوی دیگر قاطعیت او را در عقیده اش مشخص می کند.

(آیه ۴۹) - ابراهیم به گفته خود وفا کرد و بر سر عقیده خویش با استقامت هر چه تمامتر باقی ماند، همواره منادی توحید بود، هر چند تمام اجتماع فاسد آن روز بر ضد او قیام کردند، اما او سرانجام تنها نماند، پیروان فراوانی در تمام قرون و اعصار پیدا کرد بطوری که همه خداپرستان جهان به وجودش افتخار می کنند.

قرآن در این زمینه می گوید: «هنگامی که ابراهیم از آن بت پرستان و از آنچه غیر از الله می پرستیدند کناره گیری کرد، اسحاق و (بعد از اسحاق، فرزندش) یعقوب را به او بخشیدیم، و هر یک از آنها را پیامبر بزرگی قرار دادیم» (فَلَمَّا اعْتَزَلَهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَكَلَّا جَعَلْنَا نَبِيًّا).

این موهبت بزرگ، نتیجه آن استقامتی بود که ابراهیم (ع) در راه مبارزه با بتها و کناره گیری از آن آیین باطل از خود نشان داد.

(آیه ۵۰) - علاوه بر این، «ما به آنها از رحمت خود بخشیدیم» (وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا).

رحمت خاصی که ویژه خالصین و مخلصین و مردان مجاهد و مبارز راه خداست.

و سرانجام «برای این پدر و فرزندانش، نام نیک و زبان خیر و مقام برجسته (در میان همه امتها) قرار دادیم» (وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا).

این در حقیقت پاسخی است به تقاضای ابراهیم که در سوره شعراء آیه ۸۴ آمده است وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ؛ «خدایا! برای من نام نیک در امتهای آینده قرار ده».

(آیه ۵۱) - موسی پیامبری مخلص و برگزیده: این آیه و دو آیه بعد اشاره کوتاهی به موسی (ع) دارد که فرزندی است از دودمان ابراهیم.

نخست روی سخن را به پیامبر اسلام ﷺ کرده، می گوید: «و در این کتاب (آسمانی) از موسی یاد کن» (وَادْكُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَى).

سپس پنج قسمت از مواهبی را که به این پیامبر بزرگ مرحمت فرمود بازگو می کند:

۱- او به خاطر اطاعت و بندگی خدا به جایی رسید که، پروردگار او را خالص و پاک ساخت به این ترتیب «که او مخلص بود» (إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا).

و مسلماً کسی که به چنین مقامی برسد از خطر انحراف و آلودگی مصون خواهد بود چرا که شیطان با تمام اصراری که برای منحرف ساختن بندگان خدا دارد خودش اعتراف می کند که قدرت بر گمراه کردن «مخلصین» ندارد.

۲- «و رسول و پیامبری و الامقام بود» (وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا).

حقیقت رسالت این است که مأموریتی بر عهده کسی بگذارند و او موظف به تبلیغ و ادای آن مأموریت شود، و این مقامی است که همه پیامبرانی که مأمور

دعوت بودند داشتند.

(آیه ۵۲) - سوم: این آیه اشاره به آغاز رسالت موسی کرده، می‌گوید: «ما او را از طرف راست کوه طور فرا خواندیم» (وَنَادَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ).

در آن شب تاریک و پروحشتی که با همسرش از بیابانهای «مدین» گذشته و به سوی مصر در حرکت بود به همسرش درد وضع حمل دست داد، و گرفتار سرمای شدیدی شد و به دنبال شعله آتشی در حرکت بود، ناگهان برقی از دور درخشید و ندایی برخاست و به موسی (ع) فرمان رسالت داده شد، و این بزرگترین افتخار و شیرین‌ترین لحظه در عمر او بود.

۴- علاوه بر این «ما او را نزدیک ساختیم و با او سخن گفتیم» (وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا). ندای الهی موهبتی بود و تکلم با او موهبت دیگر.

(آیه ۵۳) - پنجم: و سرانجام «از رحمت خود، برادرش هارون را که او نیز پیامبری بود به او بخشیدیم» تا پشتیبان و یار و همکار او باشد (وَوَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا).

(آیه ۵۴) - اسماعیل پیامبر صادق الوعد: در اینجا سخن از «اسماعیل» بزرگترین فرزند ابراهیم، به میان می‌آورد، و یاد ابراهیم را با یاد فرزندش اسماعیل، و برنامه‌هایش را با برنامه‌های او تکمیل می‌کند، و پنج صفت از صفات برجسته او را که می‌تواند برای همگان الگو باشد بیان می‌کند.

روی سخن را به پیامبر ﷺ کرده، می‌گوید: «و در این کتاب (آسمانی) از اسماعیل (نیز) یاد کن» (وَاذْكُرْنِي فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ).

«که او در وعده‌هایش صادق بود» (إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ).

«و پیامبر عالی مقامی بود» (وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا).

(آیه ۵۵) - «و او همواره خانواده خود را به نماز و زکات، امر می‌کرد» (وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ).

«و همواره مورد رضایت پروردگارش بود» (وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا).

(آیه ۵۶) - اینها پیامبران راستین بودند، اما... در آخرین قسمت از

یادآوریه‌های این سوره، سخن از ادريس پیامبر، به میان آمده است.

نخست می‌گوید: «و در این کتاب (آسمانی قرآن) از ادريس یاد کن که او صدیق و پیامبر بود» (وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا).

(آیه ۵۷) - سپس به مقام بلند پایه او اشاره کرده، می‌گوید: «و ما او را به مقام بلندی رساندیم» (وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا).

منظور، عظمت مقامات معنوی و درجات روحانی این پیامبر بزرگ است.

(آیه ۵۸) - سپس به صورت یک جمع‌بندی از تمام افتخاراتی که در آیات گذشته پیامون انبیاء بزرگ و صفات و حالات آنها و مواهبی که خداوند به آنها داده بود، بیان گردید چنین می‌گوید: «آنها پیامبرانی بودند که خداوند آنان را مشمول نعمت خود قرار داده بود» (أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ).

«که بعضی از فرزندان آدم بودند، و بعضی از فرزندان کسانی که با نوح در کشتی سوار کردیم و بعضی از دودمان ابراهیم و اسرائیل» (مِنْ ذُرِّيَّةِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِنْ ذُرِّيَّةِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَائِيلَ).

منظور از «ذریه آدم» در این آیه، ادريس است که طبق مشهور، جد نوح پیامبر بود، و منظور از «ذریه کسانی که با نوح بر کشتی سوار شدند» ابراهیم است، زیرا ابراهیم از فرزندان سام فرزند نوح بوده.

و منظور از «ذریه ابراهیم» اسحاق و اسماعیل و یعقوب است، و منظور از «ذریه اسرائیل»، موسی و هارون و زکریا و یحیی و عیسی می‌باشد.

سپس این بحث را با یاد پیروان راستین این پیامبران بزرگ تکمیل کرده، می‌گوید: «و از کسانی که هدایت کردیم و برگزیدیم (افرادی هستند که) وقتی آیات خداوند رحمان بر آنها خوانده شود به خاک می‌افتند و سجده می‌کنند، و سیلاب اشکشان سرازیر می‌شود» (وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا).

(آیه ۵۹) - سپس از گروهی که از مکتب انسان‌ساز انبیاء جدا شدند و پیروانی ناخلف از آب در آمدند سخن می‌گوید و قسمتی از اعمال زشت آنها را برشمرده،

می‌گوید: «بعد از آنها فرزندان ناشایسته‌ای روی کار آمدند که نماز را ضایع کردند، و از شهوات پیروی نمودند که به زودی (مجازات) گمراهی خود را خواهند دید»  
**(فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ فَسُوفَ يَلْقَوْنَ عَذَابًا).**

این جمله ممکن است اشاره به گروهی از بنی اسرائیل باشد که در طریق گمراهی گام نهاده، پیروی از را بر ذکر خدا ترجیح دادند.  
 و منظور از ضایع کردن نماز در اینجا انجام دادن اعمالی است که نماز را در جامعه ضایع کند.

**(آیه ۶۰) -** از آنجا که برنامه قرآن در همه جا این است که راه بازگشت به سوی ایمان و حق را باز بگذارد در اینجا نیز بعد از ذکر سرنوشت نسلهای ناخلف چنین می‌گوید: «مگر آنها که توبه کنند و ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند، آنها داخل بهشت می‌شوند و کمترین ظلمی به آنها نخواهد شد» **(إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا).**

بنابراین، چنان نیست که اگر کسی یک روز در شهوات غوطه‌ور شود برای همیشه مُهر یأس و نومیدی از رحمت خدا بر پیشانی او کوفته شود، بلکه تا نفسی باقی است و انسان در قید حیات دنیا است، راه بازگشت و توبه باز است.

**(آیه ۶۱) -** توصیفی از بهشت! در اینجا که از بهشت و نعمتهای آن یاد شده، نخست بهشت موعود را چنین توصیف می‌کند: «باغهایی است جاودانی که خداوند رحمان، بندگانش را به آن وعده است، و آنها آن را ندیده‌اند» ولی به آن ایمان دارند **(جَنَّاتٍ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ).**  
 «مسلماً وعده خدا تحقق یافتنی است» **(إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًّا).**

**(آیه ۶۲) -** پس از آن به یکی از بزرگترین نعمتهای بهشتی اشاره کرده، می‌گوید: «آنها هرگز در آنجا سخن لغو و بیهوده‌ای نمی‌شنوند» **(لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا).**  
 نه دروغی، نه دشنامی، نه تهمت‌ی نه زخم‌زبانی، نه سخریه‌ای و نه حتی سخن بیهوده‌ای.

«و جز سلام در آنجا سخنی نیست» **(إِلَّا سَلَامًا).** سلامی که نشانه یک

محیط امن و امان، یک محیط مملو از صفا و صمیمیت و پاکی و تقوا و صلح و آرامش است.

و به دنبال این نعمت به نعمت دیگری اشاره کرده، می‌گوید: «هر صبح و شام روزی آنها در بهشت در انتظارشان است» (وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا).

(آیه ۶۳) - پس از توصیف اجمالی بهشت و نعمتهای مادی و معنوی آن، بهشتیان را در یک جمله کوتاه معرفی کرده، می‌گوید: «این همان بهشتی است که به بندگان پرهیزکار به ارث می‌دهیم» (تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا). و به این ترتیب کلید در بهشت با تمام آن نعمتها که گذشت چیزی جز «تقوا» نیست.

آیه ۶۴ - شأن نزول: جمعی از مفسران چنین آورده‌اند که: چند روزی، وحی قطع شد، و جبرئیل پیک وحی الهی به سراغ پیامبر نیامد، هنگامی که این مدت سپری گشت و جبرئیل بر پیامبر نازل شد، به او فرمود: چرا دیر کردی؟ من بسیار مشتاق تو بودم، جبرئیل گفت: من به تو مشتاق‌ترم! ولی من بنده‌ای مأمورم هنگامی که مأمور شوم می‌آیم و هنگامی که دستور نداشته باشم خودداری می‌کنم. تفسیر: بندگانیم جان و دل بر کف! آیه از زبان پیک وحی می‌گوید: «ما جز به فرمان پروردگار تو نازل نمی‌شویم» (وَمَا نَنْزِلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ).

همه چیز از اوست و ما بندگانیم جان و دل بر کف «آنچه پیش روی ما و آنچه پشت سر ما، و آنچه در میان این دو است همه از آن اوست» (لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ). خلاصه آینده و گذشته و حال و اینجا و آنجا و همه جا و دنیا و آخرت و برزخ همه متعلق به ذات پاک پروردگار است.

و این را بدان که: «پروردگارت فراموشکار نبوده و نیست» (وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا).

(آیه ۶۵) - سپس اضافه می‌کند: اینها همه به فرمان پروردگار توسست «پروردگار آسمانها و زمین و آنچه در میان این دو قرار دارد» (رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا).

حال که چنین است و همه خطوط به او منتهی می‌شود، «پس تنها او را پرستش کن» (فَاعْبُدْهُ). عبادتی توأم با توحید و اخلاص.

واز آنجا که در این راه - راه بندگی و اطاعت و عبادت خالصانه خدا - مشکلات و سختیها فراوان است، اضافه می‌کند: «و در راه عبادت او صابر و شکیبا باش» (وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ).

و در آخرین جمله می‌گوید: «آیا مثل و مانندی برای او (خداوند) می‌یابی؟» (هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا).

این جمله در حقیقت دلیلی است بر آنچه در جمله قبل آمده، یعنی، مگر برای ذات پاکش شریک و مانندی هست که دست به سوی او دراز کنی و او را پرستش نمای؟!؟

آیه ۶۶ - شأن نزول: این آیه و چهار آیه بعد در مورد «أَبِي بَنِي خَلْفٍ» یا «ولید بن مغیره» نازل شده که قطعه استخوان پوسیده‌ای را در دست گرفته بودند و آن را با دست خود نرم می‌کردند و در برابر باد می‌پاشیدند، تا هر ذره‌ای از آن به گوشه‌ای پراکنده گردد، و می‌گفتند: محمد را بنگرید که گمان می‌کند خداوند ما را بعد از مردن و پوسیده شدن استخوانهایمان مثل این استخوان، بار دیگر زنده می‌کند، چنین چیزی ابداً ممکن نیست!

تفسیر: در آیات گذشته بحثهای قابل ملاحظه‌ای در باره رستاخیز و بهشت و دوزخ به میان آمد. در این آیه گفتار منکران معاد را چنین بازگو می‌کند «وانسان می‌گوید: آیا هنگامی که من مُردم، در آینده زنده می‌شوم و سر از قبر بر می‌دارم؟! (وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ إِذَا مَاتَ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا). یعنی چنین چیزی امکان ندارد.

(آیه ۶۷) - بلافاصله با همان لحن و تعبیر به آن پاسخ می‌گوید: «آیا انسان (این واقعیت را) به یاد نمی‌آورد که ما او را پیش از این آفریدیم، و او ابداً چیزی نبود؟! (أَوَلَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئًا).

(آیه ۶۸) - در این آیه با لحن بسیار قاطع، منکران معاد و گنهکاران بی‌ایمان را تهدید کرده، می‌گوید: «قسم به پروردگارت که ما همه آنها را با شیاطینی (که آنان را

وسوسه می کردند و یا معبودشان بودند، همه را) محشور می کنیم» (فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ).

«سپس همه آنها را گرداگرد جهنم در حالی که به زانو در آمده اند حاضر می کنیم» (ثُمَّ لَنَحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا).

این آیه نشان می دهد که دادگاه افراد بی ایمان و گنهکار در نزدیکی جهنم است!

(آیه ۶۹) - و از آنجا که اولویتها در آن دادگاه عدل منظور می شود در این آیه می گوید: ما اول به سراغ سرکش ترین و یاغی ترین افراد می رویم، «سپس ما از هر گروه و جمعیتی افرادی را که از همه در برابر خداوند رحمان سرکش تر بودند جدا می کنیم» (ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عِتِيًّا).

همان بی شرمانی که حتی مواهب خدای «رحمان» را به دست فراموشی سپردند و در برابر ولی نعمت خود به گستاخی، طغیان و یاغیگری برخاستند، آری اینها از همه به آتش دوزخ سزاوارترند!

(آیه ۷۰) - باز روی این معنی تأکید کرده، می گوید: «سپس ما به خوبی از کسانی که برای سوختن در آتش اولویت دارند آگاهیم» (ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ بِالَّذِينَ هُمْ أَوْلَىٰ بِهَا صِلِيًّا). دقیقاً آنها را انتخاب می کنیم و در این انتخاب هیچ گونه اشتباهی رخ نخواهد داد.

(آیه ۷۱) - همه وارد جهنم می شوند! همچنان بحث در ویژگیهای رستاخیز و پاداش و کیفر است؛ نخست به مطلبی که شاید شنیدنش برای غالب مردم شگفت انگیز باشد اشاره کرده، می گوید: «و همه شما (بدون استثنا) وارد جهنم می شوید» (وَإِنَّ مِنْكُمْ لَأَٰرِدُهُا).

«این امری است حتمی و قطعی بر پروردگارت» (كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا).

(آیه ۷۲) - «سپس آنها را که تقوا پیشه کردند از آن نجات می دهیم، و ظالمان و ستمگران را در حالی که (از ضعف و ذلت) به زانو در آمده اند در آن رها می کنیم» (ثُمَّ تُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا).



در تفسیر دو آیه فوق باید بگوییم همه انسانها بدون استثناء، نیک و بد، وارد جهنم می شوند، منتها دوزخ بر نیکان سرد و سالم خواهد بود همانگونه که آتش نمرود بر ابراهیم «یا نَارُ کُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَيَّ اِبْرَاهِيمُ»\* چرا که آتش با آنها سنخیت ندارد گویی از آنان دور می شود و فرار می کند، و هر جا آنها قرار می گیرند خاموش می گردد، ولی دوزخیان که تناسب با آتش دوزخ دارند همچون ماده قابل اشتعالی که به آتش برسد فوراً شعله ور می شوند.

در حقیقت مشاهده دوزخ و عذابهای آن، مقدمه ای خواهد بود که مؤمنان از نعمتهای خداداد بهشت حداکثر لذت را ببرند و دوزخیان نیز از مشاهده سلامت بهشتیان مجازات بیشتری می بینند.

(آیه ۷۳) - به دنبال بحثی که در آیات قبل، پیرامون ظالمان بی ایمان شد، در اینجا گوشه ای از منطق و سرنوشت آنها را شرح می دهد.

می دانیم نخستین گروهی که به پیامبر اسلام ﷺ ایمان آوردند مستضعفان پاکدلی بودند که دستشان از مال و منال دنیا تهی بود.

از آنجا که معیار ارزش در جامعه جاهلی آن زمان - همچون هر جامعه جاهلی دیگر - همان زر و زیور و پول و مقام و هیأت ظاهر بود، ثروتمندان ستمکار بر گروه مؤمنان فقیر، فخر فروشی کرده، می گفتند: نشانه شخصیت ما با ماست، و نشانه شخصیت شما همان فقر و محرومیتتان است! این خود دلیل بر حقانیت ما و عدم حقانیت شماست!

چنانکه قرآن می گوید: «و هنگامی که آیات روشن ما بر آنها خوانده شود کافران (مغرور و ستمگر) به کسانی که ایمان آورده اند می گویند کدامیک از دو گروه ما و شما جایگاهش بهتر، جلسات انس و مشورتش زیباتر، و بذل و بخشش او بیشتر است؟» (وَإِذَا تُلِيٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَّقَامًا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا).

(آیه ۷۴) - ولی قرآن با بیانی کاملاً مستدل و در عین حال قاطع و کوبنده، به

آنها چنین پاسخ می‌گویند: اینها گویا فراموش کرده‌اند تاریخ گذشته بشر را «و چه بسیار اقوامی را پیش از آنان نابود کردیم که هم مال و ثروتشان از آنها بهتر بود، و هم ظاهرشان آراسته‌تر» (وَ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ أَحْسَنُ أَثَاثًا وَرِئَاءًا).

آیا پول و ثروت آنها و مجالس پرزرق و برق و لباسهای فاخر و چهره‌های زیبایشان توانست جلو عذاب الهی را بگیرد؟

(آیه ۷۵) - سپس هشدار دیگری به آنها می‌دهد، که به آنها بگو: گمان نکنید ای ستمگران بی‌ایمان این مال و ثروت شما مایه رحمت است، بلکه چه بسا، این دلیل عذاب الهی باشد «بگو: کسی که در گمراهی است (و اصرار بر ادامه این راه دارد) باید خداوند به او مهلت دهد» و این زندگی مرفه همچنان ادامه یابد (قُلْ مَنْ كَانَ فِي الضَّلَاةِ فَلْيُمِدُّهُ لَهُ الرَّحْمَنُ مَدًّا). این همان چیزی است که در بعضی از آیات قرآن - مانند آیه ۱۸۲ و ۱۸۳ سوره اعراف - به عنوان مجازات «استدراج» ذکر شده است.

«تا زمانی که وعده‌های الهی را با چشم خود ببینند یا عذاب (این دنیا) یا عذاب (قیامت)!» (حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ وَإِمَّا السَّاعَةَ).

«پس (آن روز) خواهند دانست، چه کسی مکان و مجلسش بدتر و لشکرش ناتوانتر است!» (فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضْعَفُ جُنْدًا).

(آیه ۷۶) - این عاقبت و سرنوشت ستمگران و فریفته‌گان زرق و برق و لذات دنیاست «و اما کسانی که در راه هدایت گام نهادند خداوند بر هدایتشان می‌افزاید» (وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى).

بدیهی است هدایت درجاتی دارد هنگامی که درجات نخستین آن به وسیله انسان پیموده شود خداوند دست او را می‌گیرد و به درجات عالی‌تر می‌برد.

در پایان آیه به آنها که بر زیورهای زودگذرشان در دنیا تکیه کرده، و آن را وسیله تفاخر بر دیگران قرار داده‌اند پاسخ می‌دهد: «آثار و اعمال صالحی که از انسان باقی می‌ماند در پیشگاه پروردگار تو ثوابش بیشتر و عاقبتش ارزشمندتر است» (وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ مَرَدًّا).

(آیه ۷۷) - یک تفکر خرافی و انحرافی! بعضی از مردم معتقدند که ایمان و پاکی و تقوا با آنها سازگار نیست! و سبب می شود که دنیا به آنها پشت کند، در حالی که با بیرون رفتن از محیط ایمان و تقوا، دنیا به آنها رو خواهد کرد، و مال و ثروت آنها زیاد می شود!

در عصر و زمان پیامبر - همچون عصر ما - افراد نادانی بودند که چنین پندار خطرناکی داشتند و یا لاقلاً تظاهر به آن می کردند.

قرآن در اینجا - به تناسب بحثی که قبلاً پیرامون سرنوشت کفار و ظالمان بیان شد - از این طرز فکر و عاقبت آن سخن می گوید.

نخست می فرماید: «آیا دیدی کسی را که به آیات ما کافر شد، و گفت: مسلماً اموال و فرزندان فراوانی نصیبم خواهد شد!»! (أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَقَالَ لَأُوتِينَ مَالًا وَوَلَدًا).

(آیه ۷۸) - سپس قرآن به آنها چنین پاسخ می گوید: «آیا او از اسرار غیب آگاه شده یا از خدا عهد و پیمانی در این زمینه گرفته است»؟! (أَطَّلَعَ الْغَيْبَ أَمْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا).

کسی می تواند چنین پیشگویی کند و رابطه ای میان کفر و دارا شدن مال و فرزندان قائل شود که آگاه بر غیب باشد، زیرا ما هیچ رابطه ای میان این دو نمی بینیم، و یا عهد و پیمانی از خدا گرفته باشد، چنین سخنی نیز بی معنی است.

(آیه ۷۹) - بعد با لحن قاطع اضافه می کند: «این چنین نیست (هرگز کفر و بی ایمانی مایه فزونی مال و فرزند کسی نخواهد شد) ما به زودی آنچه را می گوید، می نویسیم» (كَلَّا سَنَكْتُبُ مَا يَقُولُ).

آری! این سخنان بی پایه که ممکن است مایه انحراف بعضی از ساده لوحان گردد همه در پرونده اعمال آنها ثبت خواهد شد.

«و ما عذاب خود را بر او مستمر خواهیم داشت» عذابهایی پی در پی و یکی بالای دیگر (وَنُمَدُّ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ مَدًّا). این مال و فرزندان که مایه غرور و گمراهی است، خود عذابی است مستمر برای آنها!

(آیه ۸۰) - «و آنچه را او می‌گوید (از اموال و فرزندان) از او به ارث می‌بریم، و روز قیامت تک و تنها نزد ما خواهد آمد» (وَنَرْتُهُ مَا يَقُولُ وَيَأْتِينَا فَرْدًا).

آری! سرانجام همه این امکانات مادی را می‌گذارد و می‌رود و با دست تهی در آن دادگاه عدل پروردگار حاضر می‌شود، در حالی که نامه اعمالش از گناهان سیاه و از حسنات خالی است.

(آیه ۸۱) - این آیه به یکی دیگر از انگیزه‌های این افراد در پرستش بتها اشاره کرده، می‌گوید: «و آنها غیر از خدا معبودانی برای خود انتخاب کرده‌اند تا مایه عزتشان باشد» (وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا). و برای آنها در پیشگاه خدا شفاعت کنند، و در مشکلات یاریشان دهند، اما چه پندار نادرست و خیال خامی؟

(آیه ۸۲) - «هرگز چنین نیست (که آنها پنداشتند، نه تنها بتها مایه عزتشان نخواهند بود، بلکه سرچشمه ذلت و عذابند، و به همین جهت) به زودی (یعنی در روز رستاخیز معبودها) منکر عبادت آنان خواهند شد (و از آنها بیزاری می‌جویند بلکه) بر ضدشان قیام می‌کنند» (كَلَّا سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ وَيَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا). در حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل شده که: «روز قیامت معبودهایی را که جز خدا انتخاب کردند بر ضدشان خواهند بود و از آنها و از عبادت کردنشان بیزاری می‌جویند».

(آیه ۸۳) - در اینجا از این حقیقت بحث می‌شود که معبودها نه تنها مایه عزتشان نبودند بلکه مایه بدبختی و ذلتشان گشتند؛ آیه می‌گوید: «آیا ندیدی که ما شیاطین را به سوی کافران فرستادیم که آنها را در راه غلطشان تحریک، بلکه زیر و رو می‌کند» (الْمَ تَرَأْنَا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَوْرَهُمْ آرًا).

تسلط شیاطین بر انسانها یک تسلط اجباری و ناآگاه نیست، بلکه این انسان است که به شیاطین اجازه ورود به درون قلب و جان خود می‌دهد.

(آیه ۸۴) - در این آیه روی سخن را به پیامبر (ص) کرده، می‌گوید: «پس درباره آنها عجله مکن ما تمام اعمال آنها را دقیقاً شماره و احصا می‌کنیم» (فَلَا

تَعَجَّلْ عَلَيْهِمْ إِنَّهُمْ يَكْفُرُونَ عَدًّا). و همه را برای آن روز که دادگاه عدل الهی تشکیل می شود، ثبت و ضبط خواهیم کرد.

این احتمال نیز در تفسیر آیه وجود دارد که منظور شمردن ایام عمر، بلکه نفسهای آنهاست، یعنی مدت بقاء عمر آنها کوتاه است و تحت شماره و عدد می باشد.

(آیه ۸۵) - سپس مسیر نهایی «متقین» و «مجرمین» را در عباراتی کوتاه و گویا چنین بیان می کند؛ همه این اعمال را برای روزی ذخیره کرده ایم که: «در آن روز پرهیزکاران را دسته جمعی (با عزت و احترام) بسوی خداوند رحمان، (و پاداشهای او) محشور می کنیم...» (يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا).

امام صادق علیه السلام می فرماید: علی علیه السلام تفسیر این آیه را از پیامبر صلی الله علیه و آله جویا شد؛ حضرتش فرمود: «ای علی! وفد؛ حتماً به کسانی می گویند که سوار بر مرکبند آنها افرادی هستند که تقوا و پرهیزکاری را پیشه ساختند، خدا آنها را دوست داشت و آنان را مخصوص خود گردانید، و از اعمالشان خشنود شد، و نام متقین بر آنها گذارد.»

(آیه ۸۶) - سپس می گوید: در مقابل، «مجرمان را در حالی که تشنه کامند به سوی جهنم می رانیم» (وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وِرْدًا). همان گونه که شتران تشنه را به سوی آبگاہ می رانند، منتها در اینجا آبی نیست بلکه آتش است.

(آیه ۸۷) - و اگر تصور کنند که در آنجا از طریق شفاعت می توانند به جایی برسند، باید بدانند که؛ «آنها هرگز مالک شفاعت (در آنجا) نیستند» (لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ). نه کسی از آنها شفاعت می کند، و به طریق اولی قادر بر آن نیستند که از کسی شفاعت کنند.

«مگر کسی که نزد خداوند رحمان عهد و پیمانی دارد» (إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا).

تنها این دسته اند که مشمول شفاعت شافعان می شوند و یا مقامشان از این هم برتر است و توانایی دارند از گنهکارانی که لایق شفاعتند شفاعت کنند.

منظور از عهد هرگونه رابطه با پروردگار و معرفت و اطاعت او، و همچنین ارتباط و پیوند با مکتب اولیای حق، و هرگونه عمل صالح می باشد.

(آیه ۸۸) - خدا و فرزند داشتن! از آنجا که در آیات پیشین سخن از شرک و پایان کار مشرکان بود، در پایان بحث به یکی از شاخه های شرک یعنی، اعتقاد به وجود فرزند برای خدا اشاره کرده، و زشتی این سخن را با قاطعترین بیان بازگو می کند «و آنها گفتند: خداوند رحمان فرزندی برای خود انتخاب کرده!» (وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا).

نه تنها مسیحیان عقیده داشتند حضرت «مسیح»، فرزند حقیقی خداست که یهودیان نیز در باره «عزیر» و بت پرستان در باره «فرشتگان» چنین اعتقادی داشتند و آنها را دختران خدا می پنداشتند.

(آیه ۸۹) - آنگاه بالحنی کوبنده می گوید: «راستی مطلب زشت و زننده ای گفتید!» (لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا).

(آیه ۹۰) - از آنجا که چنین نسبت ناروایی مخالف اصل توحید است، گویی تمام عالم هستی که بر پایه توحید بنا شده است از این نسبت ناروا در وحشت و اضطراب فرو می روند.

لذا اضافه می کند: «نزدیک است آسمانها به خاطر این سخن از هم متلاشی گردد و زمین شکافته شود و کوهها به شدت فرو ریزد!» (تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا).

(آیه ۹۱) - باز برای تأکید و بیان اهمیت موضوع می گوید: «به خاطر این که برای خداوند رحمان فرزندی ادعا کردند» (أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا).

(آیه ۹۲) - اینها در حقیقت خدا را به هیچ وجه نشناخته اند و گرنه می دانستند «هرگز برای خداوند رحمان، سزاوار نیست که فرزندی برگزیند» (وَمَا يَنْبَغِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا).

انسان فرزند را برای یکی از چند چیز می خواهد:

یا به خاطر این است که برای بقاء نسل خود نیاز به تولیدمثل دارد.

یا کمک و یار و یآوری می طلبد؛ یا از تنهایی وحشت دارد. اما هیچ یک از این مفاهیم در باره خدا معنی ندارد، نه قدرتش محدود است، نه حیات او پایان می گیرد، نه ضعف و سستی در وجود او راه دارد و نه احساس تنهایی و نه نیاز.

(آیه ۹۳) - به همین دلیل در این آیه می گوید: «تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند بنده اویند» و سر بر فرمانش (إِنَّ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا).

و با این که همه بندگان جان و دل بر کف او هستند، نیازی به اطاعت و فرمانبرداری آنها ندارد بلکه آنها هستند که نیازمندند.

(آیه ۹۴) - «او همه آنها را شماره کرده و دقیقاً تعداد آنها را می داند» (لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدًّا). یعنی هرگز تصور نکنید که با وجود این همه بندگان چگونه ممکن است حساب آنها را داشته باشد.

(آیه ۹۵) - «و همه آنها روز رستاخیز تک و تنها در محضر او حاضر می شوند» (وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا).

بنابراین هم مسیح، هم عزیز، هم فرشتگان و هم تمامی انسانها مشمول این حکم عمومی او هستند با این حال چه نازیباست که فرزندی برای او قائل شویم؛ و چه اندازه ذات پاک او را از اوج عظمت به پایین می آوریم.

(آیه ۹۶) - ایمان سرچشمه محبوبیت! در این آیه و دو آیه بعد باز هم سخن از مؤمنان با ایمان و نیز ظالمان و ستمگران بی ایمان، و سخن از قرآن و بشارتها و اندازهای آن است.

نخست می فرماید: «مسلمان کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام داده اند خداوند رحمان محبتی برای آنان در دلها قرار می دهد» (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا).

ایمان و عمل صالح بازتابی دارد به وسعت عالم هستی، و شعاع محبوبیت حاصل از آن تمام پهنه آفرینش را فرا می گیرد، ذات پاک خداوند چنین کسانی را دوست دارد، نزد همه اهل آسمان محبوبند، و این محبت در قلوب انسانهایی که در

زمین هستند پرتوافکن می شود.

روایات متعددی در شأن نزول این آیه از پیامبر اکرم ﷺ نقل شده است که نشان می دهد نخستین بار این آیه در مورد علی علیه السلام نازل گردیده است، ولی نزول این آیه در مورد علی علیه السلام به عنوان یک نمونه اتم و اکمل است؛ و مانع از تعمیم مفهوم آن در مورد همه مؤمنان با سلسله مراتب، نخواهد بود.

(آیه ۹۷) - سپس به «قرآن» که سرچشمه پرورش ایمان و عمل صالح است اشاره کرده می گوید: «ما قرآن را بر زبان تو آسان ساختیم، تا پرهیزکاران را به وسیله آن بشارت دهی، و دشمنان سرسخت و لجوج را انداز کنی» (فَإِنَّمَا يَسْتَرْزَاهُ بِلِسَانِكَ لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَتُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا).

(آیه ۹۸) - آخرین آیه به عنوان دلداری به پیامبر (ص) و مؤمنان - مخصوصاً با توجه به این نکته که این سوره در مکه نازل شده و در آن روز مسلمانان سخت تحت فشار بودند و نیز به عنوان تهدید و هشدار به همه دشمنان عنود و لجوج می گوید: «و چه بسیار اقوام بی ایمان و گنهکاری که قبل از اینها هلاک و نابود کردیم (آن چنان محو و نابود شدند که اثری از آنها باقی نماند) آیا تو ای پیامبر! احدی از آنها را احساس می کنی؟ یا کمترین صدایی از آنان می شنوی؟» (وَ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هَلْ تُحِسُّ مِنْهُمْ مِنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزًا).

یعنی این اقوام ستمگر و دشمنان سرسخت حق و حقیقت آن چنان درهم کوبیده شدند که حتی صدای آهسته ای از آنان به گوش نمی رسد.

«پایان سوره مریم»



## سوره طه [۲۰]

این سوره در «مکه» نازل شده و ۱۳۵ آیه است

**محتوای سوره:** این سوره نیز همانند سایر سوره‌های «مکی» بیشتر سخن از «مبدأ» و «معاد» می‌گوید.

بخش اول: اشاره کوتاهی به عظمت قرآن و بخشی از صفات جلال و جمال پروردگار است.

و در بخش دوم: که بیش از هشتاد آیه را دربر می‌گیرد از داستان موسی (ع) سخن می‌گوید.

در سومین بخش: درباره معاد و قسمتی از خصوصیات رستاخیز سخن می‌گوید. در بخش چهارم: سخن از قرآن و عظمت آن است.

و در بخش پنجم: سرگذشت آدم و حوا را در بهشت و سپس ماجرای وسوسه ابلیس و سرانجام هبوط آنها را در زمین، توصیف می‌کند.

و بالاخره در آخرین قسمت، نصیحت و اندرزهای بیدارکننده‌ای، برای همه مؤمنان بیان می‌دارد.

**فضیلت تلاوت سوره:** در حدیثی از امام صادق (ع) می‌خوانیم: «تلاوت سوره طه را ترک نکنید؛ چراکه خدا آن را دوست می‌دارد و دوست می‌دارد کسانی را که آن را تلاوت کنند، هر کس تلاوت آن را ادامه دهد خداوند در روز قیامت نامه اعمالش را به دست راستش می‌سپارد، و بدون حساب به بهشت می‌رود، و در

آخرت آنقدر پاداش به او می دهد که راضی شود». البته منظور تلاوتی است که مقدمه اندیشه باشد؛ اندیشه‌ای که آثارش در تمام اعمال و گفتار انسان متجلی شود.

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

(آیه ۱) - باز در آغاز این سوره با حروف مقطعه، روبرو می شویم، که حس کنجکاوای انسان را برمی انگیزد «ط، ه، طه».

در حدیثی از امام صادق (ع) می خوانیم «طه» از اسامی پیامبر است و معنی آن یا طَالِبَ الْحَقِّ، الْهَادِيَ إِلَيْهِ؛ «ای کسی که طالب حقی، و هدایت کننده به سوی آنی» است.

«طه» مرکب از دو حرف رمزی است «طا» اشاره به «طَالِبَ الْحَقِّ» و «ها» اشاره به «هَادِيَ إِلَيْهِ» می باشد، می دانیم استفاده از حروف رمزی و علائم اختصاری در زمان گذشته و حال، فراوان بوده است، مخصوصاً در عصر ما بسیار مورد استفاده است.

و کلمه «طه» مانند «یس» بر اثر گذشت زمان، تدریجاً به صورت «اسم خاص» برای پیامبر اسلام (ص) درآمده است، تا آنجا که آل پیامبر (ص) را نیز «آل طه» می گویند، و از حضرت مهدی - عج - در دعای ندبه «يَا بِنَ طَه» تعبیر شده است.

آیه ۲ - شأن نزول: پیامبر (ص) بعد از نزول وحی و قرآن، بسیار عبادت می کرد، مخصوصاً ایستاده به عبادت مشغول می شد، آنقدر که پاهای او متورم می گردید - آیه نازل شد و به پیامبر دستور داد که این همه رنج و ناراحتی بر خود تحمیل نکن.

تفسیر: در این آیه روی سخن را به پیامبر کرده، می فرماید: «ما قرآن را بر تو نازل نکردیم که خود را به زحمت بیفکنی» (مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى).

درست است که عبادت از بهترین کارهاست، ولی هر کار حسابی دارد، نباید آن قدر بر خود تحمیل کنی که پاهایت متورم گردد و نیرویت برای تبلیغ و جهاد کم شود.

(آیه ۳) - در این آیه هدف نزول قرآن را چنین شرح می دهد: ما قرآن را «جز برای یادآوری کسانی که از خدا می ترسند» نازل نکردیم (إِلَّا تَذَكِّرَةً لِّمَنْ يَخْشَى). تعبیر «مَنْ يَخْشَى» نشان می دهد تا یک نوع احساس مسؤولیت (خشیت و ترس) در آدمی نباشد، پذیرای حقایق نخواهد شد.

(آیه ۴) - سپس به معرفی خداوندی که «نازل کننده قرآن» است می پردازد، تا از طریق شناخت او، عظمت قرآن آشکارتر شود، می گوید: «این قرآن از سوی کسی نازل شده که خالق زمین و آسمانهای بلند و برافراشته است» (تَنْزِيلًا مِّمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّمَوَاتِ الْعُلَى).

در حقیقت این توصیف، اشاره به ابتدا و انتهای نزول قرآن می کند، انتهای آن زمین و ابتدایش آسمانهاست.

(آیه ۵) - باز به معرفی پروردگار نازل کننده قرآن ادامه داده، می گوید: او خداوندی است «رحمان که فیض رحمتش همه جا را فرا گرفته، و بر عرش مسلط است» (الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى).

جمله فوق کنایه از تسلط پروردگار و احاطه کامل او نسبت به جهان هستی و نفوذ امر و فرمان و تدبیرش در سراسر عالم است.

(آیه ۶) - به دنبال «حاکمیت» خدا بر عالم هستی از «مالکیت» او سخن می گوید: «از آن اوست آنچه در آسمانها، و آنچه در زمین، و آنچه میان این دو، و آنچه در زیر خاک (پنهان)» است (لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى).

(آیه ۷) - در این آیه به چهارمین رکن یعنی «عالمیت» او اشاره کرده، می گوید: او آن قدر احاطه علمی دارد که «اگر سخن آشکارا بگویی (یا مخفی کنی) او اسرار - و حتی پنهان تر از آن - را نیز می داند» (وَإِنْ تَجَهَّرْ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى).

(آیه ۸) - از مجموع آیات فوق شناخت اجمالی نسبت به نازل کننده قرآن در ابعاد چهارگانه «خلقت» و «حکومت» و «مالکیت» و «علم» حاصل می گردد.

و شاید به همین جهت است که در این آیه می‌گوید: «او الله است همان خداوندی که معبودی جز او نیست برای او نامها و صفات نیک است» (اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى).

«اسماء الحسنی» به معنی نامهای نیک است و بدیهی است که همه نامهای پروردگار نیک است ولی از آنجا که در میان اسماء و صفات خدا بعضی دارای اهمیت بیشتری است، به عنوان «اسماء حسنی» نامیده شده است.

(آیه ۹) - آتشی در آن سوی بیابان! از اینجا داستان موسی، پیامبر بزرگ خدا شروع می‌شود و در بیش از هشتاد آیه بخشهای مهمی از سرگذشت پرماجرایی او تشریح می‌گردد، تا دلداری و تسلیت خاطری باشد برای پیامبر (ص) و مؤمنان که در آن ایام در مکه، سخت از سوی دشمنان در فشار بودند.  
این آیات را می‌توان به چهار بخش تقسیم کرد:

بخش اول: از آغاز نبوت و بعثت موسی و اولین جرقه‌های وحی سخن گفته.  
بخش دوم: از دعوت موسی و برادرش هارون نسبت به فرعون و فرعونیان به آیین یکتاپرستی سخن می‌گوید.

بخش سوم: از خروج موسی و بنی اسرائیل از مصر و چگونگی نجات آنها از چنگال فرعون و فرعونیان بحث می‌کند.

بخش چهارم: پیرامون گرایش تند انحرافی بنی اسرائیل از آیین توحید به شرک و پذیرش وسوسه‌های سامری سخن می‌گوید.

در این آیه روی سخن را به پیامبر کرده، می‌گوید: «و آیا خبر موسی به تو رسیده است؟! (وَهَلْ أَتَيْكَ حَدِيثُ مُوسَى).

(آیه ۱۰) - سپس می‌گوید: «در آن زمان که آتشی (از دور) مشاهده کرد و به خانواده خود گفت اندکی مکث کنید که من آتشی دیدم (به سراغ آن بروم) شاید شعله‌ای از آن برای شما بیاورم و یا به وسیله این آتش راهی پیدا کنم» (إِذْ رَأَى نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجْدُ عَلَى النَّارِ هُدًى).

(آیه ۱۱) - «پس هنگامی که موسی نزد آتش آمد، صدایی شنید که (او را

مخاطب ساخته) می‌گوید: ای موسی! «فَلَمَّا آتَيْهَا نُوْدِي يَا مُوسَى».

(آیه ۱۲) - «من پروردگار توأم، کفشهایت را بیرون آر، که تو در سرزمین مقدس طوی هستی» (إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَأَخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى).

موسی با شنیدن این ندای روحپرور: «من پروردگار توأم» هیجان‌زده شد و لذت غیرقابل توصیفی سر تا پایش را احاطه کرد.

او مأمور شد تا کفش خود را از پای در آورد، چرا که در سرزمین مقدسی گام نهاده، سرزمینی که نور الهی بر آن جلوه‌گر است، پیام خدا را در آن می‌شنود و پذیرای مسؤولیت رسالت می‌شود، باید با نهایت خضوع و تواضع در این سرزمین گام نهد، این است دلیل بیرون آوردن کفش از پا.

(آیه ۱۳) - سپس از همان گوینده این سخن را نیز شنید: «و من تو را برای مقام رسالت برگزیده‌ام، پس اکنون به آنچه به تو وحی می‌شود گوش فراده!» (وَأَنَّا اخْتَرْنَاكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى).

(آیه ۱۴) - و به دنبال آن نخستین جمله وحی را موسی به این صورت دریافت کرد «من الله هستم، معبودی جز من نیست» (إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا). «اکنون (که چنین است) تنها مرا عبادت کن» (فَاعْبُدْنِي). عبادتی خالص از هرگونه شرک.

«و نماز را بر پای دار، تا همیشه به یاد من باشی» (وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي). در این آیه پس از بیان مهمترین اصل دعوت انبیاء که مسأله توحید است موضوع عبادت خداوند یگانه به عنوان یک ثمره برای درخت ایمان و توحید بیان شده، و به دنبال آن دستور به نماز، یعنی بزرگترین عبادت و مهمترین پیوند خلق با خالق و مؤثرترین راه برای فراموش نکردن ذات پاک او داده شده.

(آیه ۱۵) - و از آنجا که بعد از ذکر «توحید» و شاخ و برگهای آن، دومین اصل اساسی مسأله «معاد» است در این آیه اضافه می‌کند: «رستاخیز بطور قطع خواهد آمد، من می‌خواهم آن را پنهان کنم، تا هرکس در برابر سعی و کوششهایش جزا ببیند» (إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أَخْفِيهَا لِتُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَى).

علت مخفی نگاه داشتن تاریخ قیامت، طبق آیه فوق آن است که «خداوند می خواهد هر کسی را به تلاش و کوششهایش پاداش دهد» و یک نوع آزادی عمل برای همگان پیدا شود.

(آیه ۱۶) - در این آیه به یک اصل اساسی که ضامن اجرای همه برنامه های عقیدتی و تربیتی فوق است اشاره کرده، می فرماید: «پس مبادا کسی که به آن ایمان ندارد و از هوسهای خویش پیروی می کند، تو را از آن باز دارد؛ که هلاک خواهی شد!» (فَلَا يَصُدُّكَ عَنْهَا مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَرْدَى).

در برابر افراد بی ایمان و وسوسه ها و کارشکنیهای آنان محکم بایست، نه از انبوه آنها و توطئه هایشان وحشت کن، و نه در حقانیت دعوت و اصالت مکتبیت از این هیاهوها شک و تردیدی داشته باش.

(آیه ۱۷) - عصای موسی و ید بیضا! بدون شک پیامبران برای اثبات ارتباط خود با خدا نیاز به معجزه دارند و گرنه هرکس می تواند ادعای پیامبری کند. موسی (ع) پس از دریافت فرمان نبوت باید سند آن را هم دریافت دارد، لذا در همان شب پرخاطره، موسی (ع) دو معجزه بزرگ از خدا دریافت داشت. قرآن این ماجرا را چنین بیان می کند: «و چه چیز در دست راست توست ای موسی؟» (وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَى).

(آیه ۱۸) - موسی در پاسخ «گفت: این (قطعه چوب) عصای من است» (قَالَ هِيَ عَصَايَ).

و از آنجا که مایل بود سخنش را با محبوب خود که برای نخستین بار در راه روی او گشوده است ادامه دهد، و نیز از آنجا که شاید فکر می کرد تنها گفتن این عصای من است کافی نباشد، بلکه منظور بازگو کردن آثار و فواید آن است، اضافه کرد: «من بر آن تکیه می کنم» (أَتَوَكَّؤُا عَلَيْهَا).

«و برگ درختان را با آن برای گوسفندانم فرو می ریزم» (وَأَهْشُ بِهَا عَلَى غَنَمِي). علاوه بر این فواید و نیازهای دیگری نیز در آن دارم» (وَلِي فِيهَا مَارِبٌ أُخْرَى).

موسی در تعجب عمیقی فرو رفته بود، این چه سؤالی است و من چه جوابی دارم می‌گویم.

(آیه ۱۹) - ناگهان «به او فرمان داد: ای موسی عصایت را بین کن!» (قَالَ أَلْقِهَا يَا مُوسَى).

(آیه ۲۰) - «موسی فوراً (و بدون فوت وقت) عصا را افکند، ناگهان مار عظیمی شد و شروع به حرکت کرد» (فَأَلْقِيهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى).

(آیه ۲۱) - در اینجا «به موسی فرمود: آن را بگیر، و نترس، ما آن را به همان صورت نخستین باز می‌گردانیم!» (قَالَ خُذْهَا وَلَا تَحْزَنْ سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَى).

(آیه ۲۲) - سپس به دومین معجزه مهم موسی اشاره کرده به او دستور می‌دهد: «و دستت را به گریبان ببر، تا سفید و بی عیب بیرون آید، این نشانه دیگری (از سوی خداوند) است» (وَاضْمُمْ يَدَكَ إِلَى جَنَاحِكَ تَخْرُجَ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ آيَةً أُخْرَى).

(آیه ۲۳) - در این آیه به عنوان یک نتیجه‌گیری از آنچه در آیات قبل بیان شد می‌فرماید: ما اینها را در اختیار تو قرار دادیم «تا آیات بزرگ خود را به تو نشان دهیم» (لِنُرِيكَ مِنْ آيَاتِنَا الْكُبْرَى).

منظور از «آیات کبری» همان دو معجزه مهمی است که در بالا آمد.

(آیه ۲۴) - خواسته‌های حساب شده موسی: از این به بعد فرمان رسالت به نام موسی صادر می‌شود، رسالتی بسیار عظیم و سنگین، رسالتی که از ابلاغ فرمان الهی به زورمندترین و خطرناکترین مردم محیط شروع می‌شود، می‌فرماید: «به سوی فرعون برو که طغیان کرده است!» (إِذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى).

طغیان یعنی تجاوز از حد و مرز در تمام ابعاد زندگی و به همین جهت به این‌گونه افراد «طاغوت» گفته می‌شود.

آری! برای اصلاح یک محیط فاسد و ایجاد یک انقلاب همه جانبه باید از سردمداران فساد و ائمه کفر شروع کرد از آنها که در تمام ارکان جامعه نقش دارند.

(آیه ۲۵) - موسی (ع) نه تنها از چنین مأموریت سنگینی وحشت نکرد، و حتی کمترین تخفیفی از خداوند نخواست، بلکه با آغوش باز از آن استقبال نمود، منتهی وسایل پیروزی در این مأموریت را از خدا خواست.

و از آنجا که نخستین وسیله پیروزی روح بزرگ، فکر بلند و عقل توانا و به عبارت دیگر گشادگی سینه است «عرض کرد: پروردگار من! سینه مرا گشاده بدار» **(قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي)**.

(آیه ۲۶) - و از آنجا که این راه مشکلات فراوانی دارد که جز به لطف خدا گشوده نمی شود در مرحله دوم از خدا تقاضا کرد که کارها را بر او آسان گرداند و مشکلات را از سر راهش بردارد، عرض کرد «وکار مرا آسان گردان» **(وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي)**.

(آیه ۲۷) - سپس موسی تقاضای قدرت بیان هر چه بیشتر کرد و عرضه داشت: «وگره از زبانم بگشا» **(وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي)**.

(آیه ۲۸) - و مخصوصاً علت آن را چنین بیان کرد: «تا سخنان مرا درک کنند» **(يَفْقَهُوا قَوْلِي)**.

این جمله در حقیقت، آیه قبل را تفسیر می کند. یعنی، آن چنان فصیح و بلیغ و رسا و گویا سخن بگویم که هر شنونده ای منظور مرا به خوبی درک کند.

(آیه ۲۹) - و از آنجا که رساندن این بار سنگین به مقصد (بار رسالت پروردگار و رهبری انسانها و مبارزه با طاغوتها و جباران) نیاز به یار و یاور دارد، و به تنهایی ممکن نیست، چهارمین تقاضای موسی (ع) از پروردگار این بود: «و خداوندا! وزیر و یآوری از خاندانم برای من قرار ده» **(وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي)**.

(آیه ۳۰) - سپس مخصوصاً انگشت روی برادر خویش گذاشت و عرضه داشت: «برادرم هارون را» **(هُرُونَ أَخِي)**.

هارون، برادر بزرگتر موسی بود و سه سال با او فاصله سنی داشت، قامتی بلند و زبانی گویا و درک عالی داشت سه سال قبل از وفات موسی، دنیا را ترک گفت.

او نیز از پیامبران مرسل بود، که خداوند از باب رحمتش به موسی بخشید.



(آیه ۳۱) - سپس موسی هدف خود را از تعیین هارون به وزارت و معاونت چنین بیان می‌کند: خداوندا! «پشتم را با او محکم کن» (أَشْدُدْ بِهِ أَزْرِي).  
(آیه ۳۲) - و برای تکمیل این مقصد، تقاضا می‌کند: «و او را در کار من شریک گردان» (وَأَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي).

هم شریک در مقام رسالت باشد، و هم در پیاده کرده این برنامه بزرگ شرکت جوید، ولی به هر حال او پیرو موسی در تمام برنامه‌ها بود و موسی امام و پیشوای او.

(آیه ۳۳) - سرانجام نتیجه خواسته‌های خود را چنین بیان می‌کند: «تا تو را بسیار تسبیح گوئیم» (كَمْ نُسَبِّحُكَ كَثِيرًا).

(آیه ۳۴) - «و تو را بسیار یاد کنیم» (وَنَذْكُرُكَ كَثِيرًا).

(آیه ۳۵) - چراکه «تو همیشه از حال ما آگاه بوده‌ای» (إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيرًا).

(آیه ۳۶) - از آنجا که موسی در این تقاضاهای مخلصانه‌اش نظری جز خدمت بیشتر و کاملتر نداشت، خداوند تقاضای او را در همان وقت اجابت فرمود «به او گفت: آنچه را خواسته بودی به تو داده شد ای موسی!» (قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى).

در واقع در این لحظات حساس و سرنوشت‌ساز هرچه لازم داشت یکجا از خدا درخواست کرد، و او نیز میهمانش را گرامی داشت و همه خواسته‌های او را در یک جمله کوتاه با ندایی حیاتبخش اجابت کرده بی‌آنکه در آن قید و شرط یا چون و چرایی کند.

(آیه ۳۷) - چه خدای مهربانی! در اینجا خداوند به یکی دیگر از فصول زندگی موسی (ع) اشاره می‌کند که مربوط به دوران کودکی او و نجات اعجاز‌آمیزش از چنگال خشم فرعونیان است، این فصل گرچه از نظر تسلسل تاریخی قبل از فصل رسالت و نبوت بوده، اما چون به عنوان شاهد برای شمول نعمتهای خداوند، نسبت به موسی (ع) از آغاز عمر، ذکر شده، در درجه دوم اهمیت نسبت به موضوع رسالت می‌باشد.

نخست می‌گوید: «ای موسی! ما بار دیگر نیز بر تو منت گذاریم، و تو را مشمول نعمتهای خویش ساختیم» (وَلَقَدْ مَنَّا عَلَيْكَ مَرَّةً أُخْرَى).

(آیه ۳۸) - بعد از ذکر این اجمال به شرح و بسط آن می‌پردازد، می‌گوید: «در آن هنگام که وحی کردیم به مادر تو آنچه باید وحی شود» (إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أُمَّكَ مَا يُوحَى).

اشاره به این که: تمام خطوطی که منتهی به نجات موسی (ع) از چنگال فرعونیان در آن روز می‌شد همه را به مادرت تعلیم دادیم:

(آیه ۳۹) - فرعون برای جلوگیری از به وجود آمدن فرزندی که پیش بینی کرده بودند از بنی اسرائیل بر می‌خیزد و دستگاه فرعون را درهم می‌کوبد، دستور داده بود پسران آنها را به قتل برسانند، و دختران را برای کنیزی و خدمتگزاری زنده نگهدارند.

به هر حال مادر احساس می‌کند که جان نوزادش در خطر است. در این هنگام خدایی که این کودک را برای قیامی بزرگ نامزد کرده است، به قلب مادر موسی چنین الهام کرد: «او را در صندوقی بیفکن، سپس آن صندوق را به دریا بینداز!» (أَنْ أَقْدِفِيهِ فِي التَّابُوتِ فَأَقْدِفِيهِ فِي الْيَمِّ).

کلمه «تَابُوت» به معنی صندوق چوبی است و به عکس آنچه بعضی می‌پندارند همیشه به معنی صندوقی که مردگان را در آن می‌نهند نیست.

سپس اضافه می‌کند: «دریا مأمور است که آن را به ساحل بیفکند، تا سرانجام دشمن من و دشمن او وی را برگرد» و در دامان خویش پرورش دهد! (فَلْيُلْهِمِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذْهُ عَدُوُّ لِي وَعَدُوُّ لَهُ).

و از آنجا که موسی (ع) باید در این راه پرفراز و نشیب که در پیش دارد در یک سپر حفاظتی قرار گیرد، خداوند پرتوی از محبت خود را بر او می‌افکند آن چنان که هر کس وی را ببیند دل‌باخته او می‌شود، نه تنها به کشتن او راضی نخواهد بود بلکه راضی نمی‌شود که مویی از سرش کم شود! آن چنانکه قرآن می‌گوید: «و من محبتی از خودم بر تو افکندم» (وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّي).

می‌گویند: قابله موسی از فرعونیان بود و تصمیم داشت گزارش تولد او را به دستگاه جبّار فرعون بدهد، اما نخستین بار که چشمش در چشم نوزاد افتاد گویی برقی از چشم او جستن کرد که اعماق قلب قابله را روشن ساخت، ورشته محبت او را در گردنش افکند و هرگونه فکر بدی را از مغز او دور ساخت!

در پایان این آیه می‌فرماید: «هدف این بود که در پیشگاه من و در برابر دیدگان (علم) من پرورش یابی» (وَلْتَضَنَّ عَلٰی عَيْنِيْ).

(آیه ۴۰) - کاخ فرعون برگوشه‌ای از شط نیل ساخته شده بود، در حالی که فرعون و همسرش در کنار آب به تماشای امواج مشغول بودند، ناگهان این صندوق مرموز توجه آنها را به خود جلب کرد، به مأموران دستور داد صندوق را از آب بگیرند، هنگامی که در صندوق گشوده شد با کمال تعجب نوزاد زیبایی را در آن دیدند، چیزی که شاید حتی احتمال آن را نمی‌دادند.

فرعون متوجه شد که این نوزاد باید از بنی اسرائیل باشد که از ترس مأموران به چنین سرنوشتی گرفتار شده است و دستور کشتن او را صادر کرد، ولی همسرش که «نازا» بود سخت به کودک دل بست و شعاع مرموزی که از چشم نوزاد جستن نمود در زوایای قلب آن زن نفوذ کرد، و او را مجذوب و فریفته خود ساخت. دست به دامن فرعون زد و در حالی که از این کودک به نور چشمان (قُرَّةُ عَيْنٍ) تعبیر می‌نمود، تقاضا کرد از کشتنش صرف‌نظر شود. و بالاخره موفق شد سخن خود را به کرسی بنشانند.

اما از سوی دیگر کودک گرسنه شده و شیر می‌خواهد، گریه می‌کند اشک می‌ریزد. ولی هر دایه‌ای آوردند نوزاد، پستان او را نگرفت.

اکنون بقیه داستان را از زبان قرآن می‌خوانیم:

آری! ای موسی ما مقدر کرده بودیم که در برابر دیدگان (علم) ما پرورش یابی «در آن هنگام که خواهرت (در نزدیکی کاخ فرعون) راه می‌رفت» (اِذْ تَمْشِيْ اُحْتِكِ). و به دستور مادر، مراقب اوضاع و سرنوشت تو بود.

او به مأموران فرعون «می‌گفت: آیا زنی را به شما معرفی بکنم که توانایی

سرپرستی این نوزاد را دارد؟ (فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ مَن يَكْفُلُهُ).

و شاید اضافه کرد: این زن شیر پاکی دارد که من مطمئنم نوزاد آن را پذیرا خواهد شد.

مأموران خوشحال شدند به همراه او حرکت کردند.

خواهر موسی که خود را به صورت فردی ناشناس و بیگانه، نشان می داد، مادر را از جریان امر آگاه کرد، مادر نیز بی آنکه خونسردی خود را از دست دهد، به دربار فرعون آمد، کودک را به دامن او انداختند کودک بوی مادر را شنید، بویی آشنا، ناگهان پستان او را همچون جان شیرین در برگرفت و با عشق و علاقه بسیار، مشغول نوشیدن شیر شد، غریو شادی از حاضران برخاست و آثار خشنودی و شوق در چشمان همسر فرعون نمایان شد.

فرعون کودک را به او سپرد، و همسرش تأکید فراوان نسبت به حفظ و حراست او کرد، و دستور داد در فاصله های کوتاه کودک را به نظر او برساند.

اینجاست که قرآن می گوید: «پس ما تو را به مادرت بازگردانیم تا چشمش به تو روشن شود، و غم و اندوهی به خود راه ندهد» (فَرَجَعْنَاكَ إِلَىٰ أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ).

سالها گذشت، و موسی (ع) در میان هاله ای از لطف و محبت خداوند و محیطی امن و امان پرورش یافت، کم کم به صورت نوجوانی در آمد.

روزی از راهی عبور می کرد دو نفر را در برابر خود به جنگ و نزاع مشغول دید که یکی از بنی اسرائیل و دیگری از قبطیان (مصریان و هواخواهان فرعون) بود، موسی به کمک مظلوم که از بنی اسرائیل بود شتافت و برای دفاع از او، مشتی محکم بر پیکر مرد قبطی وارد آورد، اما این دفاع از مظلوم به جای باریکی رسید، و همان یک مشت کار قبطی را ساخت.

موسی طبق توصیه بعضی از دوستانش، مخفیانه از مصر بیرون آمد و به سوی مدین شتافت و در آنجا محیطی امن و امان در کنار شعیب پیغمبر که شرح آن به خواست خدا در تفسیر سوره قصص خواهد آمد پیدا کرد.

اینجاست که قرآن می‌گوید: «و تو یکی (از فرعونیان) را کشتی (و در اندوه فرو رفتی) اما ما تو را از غم و اندوه رهایی بخشیدیم» (وَقَتَلْتَ نَفْسًا فَجَجْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ).

و پس از آن «بارها تو را (در کوره‌های حوادث) آزمودیم» (وَقَتَلْنَاكَ فَتُونًا).  
«پس از آن سالیانی در میان مردم مدین توقف نمودی» (فَلَبِثْتَ سِنِينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ).

و بعد از پیمودن این راه طولانی و آمادگی روحی و جسمی و بیرون آمدن از کوره حوادث با سرفرازی و پیروزی «سپس در زمانی که برای گرفتن فرمان رسالت مقدر بود به اینجا آمدی ای موسی!» (ثُمَّ جِئْتَ عَلَىٰ قَدَرٍ يَا مُوسَى).  
(آیه ۴۱) - سپس اضافه می‌کند: «من تو را برای خودم پرورش دادم و ساختم» (وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي).

برای وظیفه سنگین دریافت وحی، برای قبول رسالت، برای هدایت و رهبری بندگانم، تو را پرورش دادم و در کورانهای حوادث آزمودم و نیرو و توان بخشیدم و اکنون که این مأموریت بزرگ بر دوش تو گذارده می‌شود از هر نظر ساخته شده‌ای!

(آیه ۴۲) - نخستین برخورد با فرعون جبّار: اکنون که همه چیز روبه‌راه شده، و تمام وسایل لازم در اختیار موسی قرار گرفته، او و برادرش هارون هر دو را با هم مخاطب ساخته، می‌گوید: «تو و برادرت با آیات من که در اختیارتان گذارده‌ام بروید» (إِذْ هَبَّ آنتَ وَأَخُوكَ بِآيَاتِي).

آیاتی که هم شامل دو معجزه بزرگ موسی می‌شود، و هم سایر نشانه‌های پروردگار و تعلیمات و برنامه‌هایی که خود نیز بیانگر حقانیت دعوت اوست.

و برای تقویت روحیه آنها و تأکید بر تلاش و کوشش هرچه بیشتر، اضافه می‌کند: «و در ذکر و یاد من و اجرای فرمانهایم سستی به خرج ندهید» (وَلَا تَنِيَا فِي ذِكْرِي).  
چرا که سستی و ترک قاطعیت تمام زحمات شما را بر باد خواهد داد، محکم بایستید و از هیچ حادثه‌ای نهراسید، و در برابر هیچ قدرتی، سست نشوید.

(آیه ۴۳) - بعد از آن، هدف اصلی این حرکت و نقطه‌ای را که باید به سوی آن جهت‌گیری شود، مشخص ساخته، می‌گوید: «به سوی فرعون بروید، چرا که او طغیان کرده است» (إِذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ).

عامل تمام بدبختیهای این سرزمین پهناور اوست، چرا که عامل پیشرفت یا عقب‌افتادگی، خوشبختی یا بدبختی یک ملت، قبل از هر چیز، رهبران و سرمداران آن ملت است.

(آیه ۴۴) - سپس طرز برخورد مؤثر با فرعون را در آغاز کار به این شرح، بیان می‌فرماید: برای این که بتوانید در او نفوذ کنید و اثر بگذارید «با سخن نرم با او سخن بگویید، شاید متذکر شود یا از خدا بترسد» (فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ).

(آیه ۴۵) - اما با این حال موسی و فرعون از این معنی نگران بودند که ممکن است این مرد قلدر زورمند مستکبر که آوازه‌خشنونت و سرسختی او همه جا پیچیده بود قبل از آن که موسی (ع) و هارون (ع) ابلاغ دعوت کنند، پیش‌دستی کرده، آنها را از بین ببرد لذا، «گفتند: پروردگارا! از این می‌ترسیم که بر ما پیشی گیرد (و قبل از بیان حق، ما را آزار دهد)؛ یا طغیان کند» و نپذیرد! (قَالَ رَبَّنَا إِنَّنا نَخَافُ أَنْ يَفْرُطَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطْغَىٰ).

(آیه ۴۶) - اما خداوند به آنها بطور قاطع «فرمود: شما هرگز نترسید، من خود با شما هستم می‌شنوم و می‌بینم» (قَالَ لَا تَخَافَا إِنَّنِي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَأَرَىٰ).

بنابراین با وجود خداوند توانایی که همه جا با شماست و به همین دلیل همه سخنها را می‌شنود، و همه چیز را می‌بیند و حامی و پشتیبان شما است، ترس و وحشت معنایی ندارد.

(آیه ۴۷) - سپس دقیقاً چگونگی پیاده کردن دعوتشان را در حضور فرعون در پنج جمله کوتاه و قاطع و پرمحتوا برای آنها بیان می‌فرماید، که یکی مربوط به اصل مأموریت است و دیگری بیان محتوای مأموریت و سومی دلیل و سند و چهارمی تشویق پذیرندگان و سرانجام تهدید مخالفان.

نخست می‌گوید: «شما به سراغ او بروید و به او بگویید: ما فرستادگان پروردگار توایم» (فَاتِيَاهُ فَقُولَا إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ).

دیگر این که: «بنی اسرائیل را همراه ما بفرست و آنها را اذیت و آزار مکن» (فَارْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَا تُعَذِّبْهُمْ).

سپس اشاره به دلیل و مدرک خود کرده، می‌گوید به او بگویید: «ما نشانه‌ای از پروردگارت برای تو آورده‌ایم» (قَدْ جِئْنَاكَ بَيِّنَاتٍ مِنْ رَبِّكَ).

بنابراین به حکم عقل لازم است لااقل در سخنان ما بیندیشی و اگر درست بود بپذیری.

سپس به عنوان تشویق مؤمنان اضافه می‌کند: «درود بر آنها که از هدایت پیروی می‌کنند» (وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مِنْ اتَّبِعِ الْهُدَى).

این جمله ممکن است به معنی دیگری نیز اشاره باشد و آن این که سلامت در این جهان و جهان دیگر از ناراحتیها و رنجها و عذابهای دردناک الهی، و مشکلات زندگی فردی و اجتماعی از آن کسانی است که از هدایت الهی پیروی کنند و این در حقیقت نتیجه نهایی دعوت موسی است.

(آیه ۴۸) - سرانجام عاقبت شوم سرپیچی از این دعوت را نیز به او بفهمانید و بگویید: «به ما وحی شده است که عذاب الهی دامان کسانی را که تکذیب آیاتش کرده و از فرمانش سرپیچی نمایند خواهد گرفت»! (إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلَى مَنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى).

و این واقعیتی است که باید بی‌پرده به فرعون گفته می‌شد.

(آیه ۴۹) - در اینجا قرآن مجید مستقیماً به سراغ گفتگوهای موسی و هارون با فرعون می‌رود.

هنگامی که موسی در برابر فرعون قرار گرفت، جمله‌های حساب شده و مؤثری را که خداوند به هنگام فرمان رسالت به او آموخته بود بازگو کرد که در آیات قبل خواندیم.

سپس هنگامی که فرعون این سخنان را شنید نخستین عکس‌العملش این

بود «گفت: بگویند ببینم پروردگار شما کیست ای موسی؟» (قَالَ فَمَنْ رَبُّكُمَا يَا مُوسَى).

عجیب این که فرعون مغرور و از خود راضی حتی حاضر نشد بگوید پروردگار من که شما مدعی هستید کیست؟ بلکه گفت: پروردگار شما کیست؟ (آیه ۵۰) - موسی بلافاصله معرفی بسیار جامع و در عین حال کوتاهی از پروردگار کرد «گفت: پروردگار ما همان کسی است که به هر موجودی آنچه لازمه آفرینش او بوده است داده، و سپس او را در مراحل هستی رهبری و هدایت فرموده است» (قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلْفَهُ ثُمَّ هَدَى).

در این سخن کوتاه، موسی اشاره به دو اصل اساسی از آفرینش و هستی می‌کند که هر یک دلیل مستقل و روشنی برای شناسایی پروردگار است.

موسی (ع) می‌خواهد به فرعون بفهماند که این عالم هستی نه منحصر به تو و نه منحصر به سرزمین مصر، نه مخصوص امروز است و نه گذشته، این عالم پهناور گذشته و آینده‌ای دارد که نه من در آن بوده‌ام و نه تو و دو مسأله اساسی در این عالم چشمگیر است، تأمین نیازمندیها و سپس به کار گرفتن نیروها و امکانات در مسیر پیشرفت موجودات، اینها به خوبی می‌تواند تو را به پروردگار ما آشنا سازد.

(آیه ۵۱) - فرعون با شنیدن این جواب جامع و جالب، سؤال دیگری، مطرح کرد، «گفت: (اگر چنین است) پس تکلیف پیشینیان ما چه خواهد شد؟» (قَالَ فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَى).

(آیه ۵۲) - موسی در جواب «گفت: تمام مشخصات اقوام گذشته، نزد پروردگار من در کتابی ثبت است، هیچ‌گاه پروردگار من (برای حفظ آنها) گمراه نمی‌شود و نه فراموش می‌کند» (قَالَ عَلِمَهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنْسَى).

بنابراین حساب و کتاب آنها محفوظ است، و سرانجام به پاداش و کیفر اعمالشان خواهند رسید.

(آیه ۵۳) - و از آنجا که بخشی از سخن موسی (ع) پیرامون مسأله توحید



و شناسایی خدا بود قرآن در اینجا فصل دیگری در همین زمینه بیان می‌دارد: «همان خداوندی که زمین را برای شما مهد آسایش قرار داد، و راههایی در آن ایجاد کرد، و از آسمان، آبی فرستاد» (الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَ سَلَكَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً).

«سپس ما به وسیله این آب، انواع گوناگون از گیاهان مختلف را از خاک تیره برآوردیم» (فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْ نَبَاتٍ شَتَّى).

در این آیه به چهار بخش از نعمتهای بزرگ خدا اشاره شده است: که اولویتهای زندگی انسان را تشکیل می‌دهد، قبل از همه چیز، محل سکونت و آرامش لازم است، و به دنبال آن راههای ارتباطی، سپس آب، و فرآورده‌های کشاورزی.

(آیه ۵۴) - سرانجام اشاره به پنجمین و آخرین نعمت از این سلسله نعمتهای الهی کرده، می‌گوید: از این فرآورده‌های گیاهی «هم خودتان بخورید و هم چهارپایان خود را در آن به چرا ببرید» (كُلُوا وَارْعَوْا أَنْعَامَكُمْ).

و در پایان به همه این نعمتها اشاره کرده، می‌فرماید: «در این امور، نشانه‌های روشنی است برای صاحبان عقل و اندیشه» (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّأُولِي النُّهَى).

یعنی، عقل و اندیشه‌های مسؤول می‌تواند به این واقعیت پی ببرد.

(آیه ۵۵) - و به تناسب این که در بیان توحیدی این آیات، از آفرینش زمین و نعمتهای آن استفاده شده «معاد» را نیز با اشاره به همین زمین در این آیه بیان کرده، می‌فرماید: «از آن شما را آفریدیم و در آن باز می‌گردانیم، و از آن نیز شما را بار دیگر بیرون می‌آوریم» (مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى).

(آیه ۵۶) - فرعون خود را برای مبارزه نهایی آماده می‌کند: در اینجا مرحله دیگری از درگیری موسی (ع) و فرعون منعکس شده است، قرآن مجید، این قسمت را با این جمله شروع می‌کند: «و ما همه آیات خود را به فرعون نشان دادیم (اما هیچ‌یک از آنها در دل تیره او اثر نگذاشت) پس همه را تکذیب کرد و از پذیرش آنها امتناع ورزید» (وَلَقَدْ أَرَيْنَاهُ آيَاتِنَا كُلَّهَا فَكَذَّبَ وَأَبَى).

این مربوط به معجزاتی است که در آغاز دعوت به فرعون ارائه داد، «معجزه عصا» و «ید بیضا» و «محتوای دعوت جامع آسمانیش».

(آیه ۵۷) - اکنون ببینیم فرعون طغیانگر، مستکبر و لجوج در برابر موسی و معجزات او چه گفت، و او را چگونه - طبق معمول همه زمامداران زورگو - متهم ساخت؟ «گفت: ای موسی! آیا آمده‌ای که ما را از سرزمین و وطنمان با سحر و بیرون کنی؟!» (قَالَ أَجِئْتَنَا لِتُخْرِجَنَا مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكَ يَا مُوسَى).

اشاره به این که: ما می‌دانیم مسأله نبوت و دعوت به توحید، و ارائه این معجزات همگی توطئه برای غلبه بر حکومت و بیرون کردن ما و قبطیان از سرزمین آباء و اجدادمان است.

این تهمت درست همان حربه‌ای است که همه زورگویان و استعمارگران در طول تاریخ داشته‌اند که هرگاه خود را در خطر می‌دیدند، برای تحریک مردم به نفع خود، مسأله خطری که مملکت را تهدید می‌کرد، پیش می‌کشیدند مملکت یعنی حکومت این زورگویان و موجودیتش یعنی موجودیت آنها!

(آیه ۵۸) - فرعون سپس اضافه کرد: گمان نکن ما قادر نیستیم همانند این سحرهای تو را بیاوریم، «پس یقیناً بدان به همین زودی سحری همانند آن برای تو خواهیم آورد» (فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرٍ مِثْلِهِ).

و برای این که قاطعیت بیشتری نشان دهد گفت: «هم‌اکنون تاریخش را معین کن، باید میان ما و تو وعده‌ای باشد که نه ما از آن تخلف کنیم و نه تو از آن، آن هم در مکانی که نسبت به همگان یکسان باشد» (فَأَجْعَلْ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ مَوْعِدًا لَا نُخْلِفُهُ نَحْنُ وَلَا أَنْتَ مَكَانًا سُوًى).

(آیه ۵۹) - ولی موسی بی‌آنکه خونسردی خود را از دست دهد و از جنجال فرعون هراسی به دل راه دهد با صراحت و قاطعیت «گفت: (من هم آماده‌ام، هم‌اکنون روز و ساعت آن را تعیین کنم) میعاد ما و شما روز زینت (روز عید) است، مشروط بر این که مردم همگی به هنگامی که روز بالا می‌آید در محل جمع شوند» (قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمَ الزَّيْنَةِ وَأَنْ يُحْشَرَ النَّاسُ ضَحَى).

(آیه ۶۰) - به هر حال فرعون بعد از مشاهده معجزات شگفت آور موسی و مشاهده تأثیر روانی این معجزات در اطرافیانش تصمیم گرفت با کمک ساحران به مبارزه با او برخیزد، لذا قرار لازم را با موسی گذارد، «پس آن مجلس را ترک گشت و تمام مکر و فریب خود را جمع کرد و سپس همه را در روز موعود آورد» (فَتَوَلَّى فِرْعَوْنُ فَجَمَعَ كَيْدَهُ ثُمَّ أَتَى).

(آیه ۶۱) - سرانجام روز موعود فرا رسید، موسی (ع) در برابر انبوه جمعیت قرار گرفت، جمعیتی که گروهی از آن ساحران بودند و تعداد آنها به گفته بعضی از مفسران ۷۲ نفر و به گفته بعضی دیگر به چهارصد نفر می رسید و بعضی دیگر نیز تعداد بیشتری گفته اند.

و گروهی از آنها، فرعون و اطرافیان او را تشکیل می دادند و بالاخره گروه سوم که اکثریت از آن تشکیل یافته بود توده های تماشاچی مردم بودند.

موسی در اینجا رو به ساحران و یا فرعونیان و ساحران کرد و «به آنان چنین گفت: وای بر شما، دروغ بر خدا نبندید که شما را با مجازات خود، نابود و ریشه کن خواهد ساخت» (قَالَ لَهُمْ مُوسَىٰ وَيْلَكُمْ لَا تَفْتَرُوا عَلَيَّ اللَّهُ كَذِبًا فَيُسْحِتَكُمْ بِعَذَابٍ). «و شکست و نومیدی و خسران از آن آنهاست که بر خدا دروغ می بندند و به او نسبت باطل می دهند» (وَقَدْ خَابَ مَن افْتَرَى).

منظور موسی از افتراء بر خدا، آن است که کسی یا چیزی را شریک او قرار داده، معجزات فرستاده خدا را به سحر نسبت دهند و فرعون را معبود واله خود بیندارند.

(آیه ۶۲) - این سخن قاطع موسی که هیچ شباهتی به سخن ساحران نداشت، بلکه آهنگش دعوت همه پیامبران راستین بود، بر بعضی از دلها اثر گذاشت، و در میان جمعیت اختلاف افتاد، بعضی طرفدار شدت عمل بودند، و بعضی به شک و تردید افتادند و احتمال می دادند موسی پیامبر بزرگ خدا باشد و تهدیدهای او مؤثر گردد، بخصوص که لباس ساده او و برادرش هارون، همان لباس ساده چوپانی بود، و چهره مصمم آنها که علی رغم تنها بودن، ضعف و فتوری

در آن مشاهده نمی‌گشت، دلیل دیگری بر اصالت گفتار و برنامه‌های آنها محسوب می‌شد، لذا قرآن می‌گوید: «پس آنها در میان خود در باره کارهایشان به نزاع برخاستند، و مخفیانه و درگوشی با هم سخن گفتند» (فَتَنَّا زُعُورًا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ وَأَسْرُورًا النَّجْوَى).

(آیه ۶۳) - ولی به هر حال طرفداران ادامه مبارزه و شدت عمل، پیروز شدند و رشته سخن را به دست گرفتند و از طرق مختلف، به تحریک مبارزه‌کنندگان با موسی پرداختند.

نخست: «گفتند: این دو مسلماً ساحرند!» (قَالُوا إِنَّ هَٰذَانِ لَسَاحِرَانِ). بنابراین، وحشتی از مبارزه با آنها نباید به خود راه داد، چرا که شما بزرگان و سردمداران سحر در این کشور پهناورید.

دیگر این که «آنها می‌خواهند شما را از سرزمینتان با سحرشان بیرون کنند» (يُرِيدَانِ أَنْ يُخْرِجَاكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِمَا). سرزمینی که همچون جان شما عزیز است و به آن تعلق دارید آن هم به شما تعلق دارد.

به علاوه اینها تنها به بیرون کردن شما از وطنتان قانع نیستند، اینها می‌خواهند مقدسات شما را هم بازیچه قرار دهند «و آیین عالی و مذهب حق شما را از میان ببرند!» (وَيَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثَلَى).

(آیه ۶۴) - «اکنون که چنین است (به هیچ وجه به خود تردید راه ندهید، و) تمام نیرو و نقشه خود را جمع کنید...» (فَاجْمَعُوا كَيْدَكُمْ). «و در یک صف (به میدان مبارزه) بیایید» (ثُمَّ آتُوا صَفًّا).

چرا که وحدت و اتحاد رمز پیروزی شما در این مبارزه سرنوشت‌ساز است. و بالاخره «فلاح و رستگاری، امروز، از آن کسی است که برتری خود را بر (بر حریفش) اثبات نماید» (وَقَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنْ اسْتَعْلَى).

(آیه ۶۵) - موسی (ع) نیز به میدان می‌آید - ساحران ظاهراً متحد شدند و عزم را جزم کردند که با موسی به مبارزه برخیزند، هنگامی که گام به میدان نهادند «گفتند: ای موسی! تو اول (عصیا خود را) می‌افکنی یا ما کسانی باشیم که اول

بیفکنیم» (قَالُوا يَا مُوسَىٰ إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَلْقَىٰ).

(آیه ۶۶) - ولی موسی بی آنکه عجله‌ای نشان بدهد، چراکه به پیروزی نهایی خود کاملاً اطمینان داشت و حتی قطع نظر از آن در این‌گونه مبارزه‌ها معمولاً برنده کسی است که پیشقدم نمی‌شود، لذا به آنها «گفت: شما اول بیفکنید!» (قَالَ بَلْ أَلْقُوا). ساحران نیز پذیرفتند و آنچه عصا و طناب برای سحر کردن با خود آورده بودند یکباره به میان میدان افکندند، و اگر روایتی را که می‌گوید: آنها هزاران نفر بودند بپذیریم مفهومش این می‌شود که در یک لحظه هزاران عصا و طناب که مواد مخصوصی در درون آنها ذخیره شده بود، به وسط میدان انداختند.

«پس ناگهان طنابها و عصاهایشان به خاطر سحر آنها، چنان به نظر (مردم و) موسی می‌رسید که دارند حرکت می‌کنند!» (فَإِذَا جِبَالُهُمْ وَعِصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَىٰ).

آری به صورت مارهایی کوچک و بزرگ، رنگارنگ در اشکال مختلف به جنب و جوش در آمدند.

صحنه بسیار عجیبی بود، ساحران که هم تعدادشان زیاد بود و هم طرز استفاده از خواص مرموز فیزیکی و شیمیایی اجسام و مانند آن را به خوبی می‌دانستند، توانستند آن چنان در افکار حاضران نفوذ کنند که این باور برای آنها پیدا شود که این همه موجودات بی جان، جان گرفتند.

غریو شادی از فرعونیان برخاست، گروهی از ترس و وحشت فریاد زدند و خود را عقب می‌کشیدند!

(آیه ۶۷) - «پس در این هنگام موسی احساس ترس خفیفی در دل کرد» (فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَىٰ). که نکند مردم تحت تأثیر این صحنه واقع شوند، آن چنان که بازگرداندن آنها آسان نباشد.

(آیه ۶۸) - به هر حال در این موقع، نصرت و یاری الهی به سراغ موسی آمد و فرمان وحی و وظیفه او را مشخص کرد، چنانکه قرآن می‌گوید: «به او گفتیم: ترس به خود راه مده تو مسلماً برتری!» (قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَىٰ).

و این‌گونه موسی، قوت قلبش را که لحظات کوتاهی متزلزل شده بود باز یافت.

(آیه ۶۹) - مجدداً به او خطاب شد که: «و آنچه را در دست راست داری بیفکن که تمام آنچه را که آنها ساخته‌اند می‌بلعد!» (وَأَلْقِ مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفْ مَا صَنَعُوا).

«چرا که کار آنها تنها مکر ساحر است» (إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدٌ سَاحِرٍ).  
 «و ساحر هر کجا برود پیروز نخواهد شد» (وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى).  
 چرا که کار ساحر متکی به نیروی محدود انسانی است، و معجزه از قدرت بی‌پایان و لایزال الهی سرچشمه می‌گیرد، لذا ساحر تنها کارهایی را می‌تواند انجام دهد که قبلاً روی آن تمرین داشته است.

جالب این‌که: نمی‌گوید: «عصایت را بیفکن» بلکه می‌گوید: «آنچه در دست راست داری بیفکن» این تعبیر شاید به عنوان بی‌اعتنایی به عصا باشد و اشاره به این‌که عصا مسأله مهمی نیست آنچه مهم است اراده و فرمان خداست که اگر اراده او باشد عصا که سهل است کمتر و کوچکتر از آن هم می‌تواند چنین قدرت‌نمایی کند!

(آیه ۷۰) - پیروزی عظیم موسی (ع): به اینجا رسیدیم که موسی مأمور شد عصای خود را بیفکند. موسی عصای خود را افکند، عصا تبدیل به مار عظیمی شد و تمام اسباب و آلات سحر ساحران را بلعید، غوغا و ولوله‌ای در تمام جمعیت افتاد فرعون، سخت متوحش شد، و اطرافیانش دهانهایشان از تعجب باز ماند.  
 ساحران که به خوبی سحر را از غیر سحر می‌شناختند، یقین کردند که این امر، چیزی جز معجزه الهی نیست، و این مرد فرستاده خداست.

لذا همان‌گونه که آیه می‌گوید: «ساحران همگی به سجده افتادند و گفتند: ما به پروردگار هارون و موسی ایمان آوردیم» (فَأَلْقَى السَّحْرَةَ سُجَّدًا قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَ مُوسَى).

(آیه ۷۱) - بدیهی است که این عمل ساحران، ضربه سنگینی بر پیکر فرعون

و حکومت جبار و خودکامه و بیدادگرش وارد ساخت، و تمام ارکان آن را به لرزه در آورد، لذا چاره‌ای جز این ندید که با داد و فریاد و تهدیدهای غلیظ و شدید ته‌مانده حیثیتی را که نداشت، جمع و جور کند، رو به سوی ساحران کرد و «گفت: آیا پیش از آن که به شما اذن دهم به او ایمان آوردید؟» (قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ أَدْنِ لَكُمْ).

این جبار مستکبر، نه تنها مدعی بود که بر جسم و جان مردم، حکومت دارد بلکه می‌خواست بگوید قلب شما هم در اختیار من و متعلق به من است، و باید با اجازه من تصمیم بگیرد.

فرعون به این قناعت نکرد، فوراً وصله‌ای به دامان ساحران چسبانید و آنها را متهم کرد و گفت: «او بزرگ شماست، او کسی است که سحر به شما آموخته»، و تمام اینها توطئه است با نقشه قبلی! (إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمْ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السَّحْرَ).

بدون شک فرعون می‌دانست و یقین داشت این سخن دروغ است. ولی می‌دانیم قلدرها و زورگویان، وقتی موقعیت نامشروع خود را در خطر ببینند از هیچ دروغ و تهمت‌ی باک ندارند.

تازه به این نیز قناعت نکرد و ساحران را با شدیدترین لحنی، تهدید به مرگ نمود و گفت: «پس سوگند یاد می‌کنم که دست و پاهای شما را بطور مخالف قطع می‌کنم، و بر فراز شاخه‌های بلند نخل به دار می‌آویزم و خواهید دانست مجازات من دردناکتر و پایدارتر است» (فَلَا قُطْعَنَ أَيَّدِيكُمْ وَارْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَلَا صَلَّيْتُمْ فِي جُدُوعِ النَّخْلِ وَلَتَعْلَمَنَّ أَيُّنَا أَشَدُّ عَذَابًا وَابْقَى).

(آیه ۷۲) - اما ببینیم عکس‌العمل ساحران در برابر این تهدیدهای شدید فرعون چه بود؟ آنها نه تنها مرعوب نشدند و از میدان بیرون نرفتند، بلکه حضور خود را در صحنه بطور قاطعتری ثابت کردند و «گفتند: به خدایی که ما را آفریده است هرگز تو را بر این دلایل روشنی که به سراغ ما آمده مقدم نخواهیم داشت» (قَالُوا لَنْ نُؤْتِرَكَ عَلٰی مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالَّذِي فَطَرَنَا).

«پس تو هر حکمی می‌خواهی بکن» (فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ).

«اما (بدان) تو تنها می‌توانی در زندگی این دنیا قضاوت کنی» ولی در آخرت

ما پیروزیم و تو گرفتار و مبتلا به شدیدترین کینفرها (إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا). (آیه ۷۳) - سپس افزودند: «ما به پروردگاران ایمان آوردیم تا گناهانمان و آنچه را از سحر بر ما تحمیل کردی بیخشاید؛ و خدا بهتر و پایدارتر است» (إِنَّا آمَنَّا بِرَبِّنَا لِيَغْفِرَ لَنَا خَطَايَانَا وَمَا أَكْرَهْتُنَا عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ وَاللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَى). خلاصه این که هدف ما پاک شدن از گناهان گذشته از جمله مبارزه با پیامبر راستین خداست.

(آیه ۷۴) - ساحران سپس چنین ادامه دادند: اگر ما ایمان آورده ایم دلیلش روشن است «چراکه هرکس (بی ایمان و) گنهکار در محضر پروردگار در قیامت بباید آتش سوزان دوزخ برای اوست» (إِنَّهُ مَنْ يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ). و مصیبت بزرگ او در دوزخ این است که؛ «نه می میرد و نه زنده می شود» (لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى). بلکه دائماً در میان مرگ و زندگی دست و پا می زند، حیاتی که از مرگ تلختر و مشقت بارتر است.

(آیه ۷۵) - «و هر کس با ایمان نزد او آید، و اعمال صالح انجام داده باشد، چنین کسانی درجات عالی دارند...» (وَمَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولَئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَى).

(آیه ۷۶) - «باغهای جاویدان بهشت که نهرها از زیر درختانش جاری است، و جاودانه در آن خواهند ماند» (جَنَّاتٌ عَدْنٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا). «و این است پاداش کسی که (با ایمان و اطاعت پروردگار) خود را پاک و پاکیزه کند» (وَذَلِكَ جَزَاءُ مَنْ تَزَكَّى).

و این ساحران چه خوب خود را پاکیزه ساختند. هنگامی که تصمیم گرفتند، حق را پذیرا شوند و در راه آن عاشقانه ایستادگی کنند و به گفته مفسر بزرگ مرحوم طبرسی، «صبحگاهان کافر بودند و ساحر، اما شامگاهان شهیدان نیکوکار راه حق»! (آیه ۷۷) - نجات بنی اسرائیل و غرق فرعونیان: بعد از ماجرای مبارزه موسی با ساحران و پیروزی چشمگیرش بر آنها و ایمان آوردن آن جمعیت عظیم، آیین او رسماً وارد افکار مردم مصر شد، هر چند اکثریت «قبطیان» آن را نپذیرفتند،



بنی اسرائیل تحت رهبری موسی، به اتفاق اقلیتی از مصریان، بطور دائم با فرعونیان درگیر بودند؛ و سالها بر این منوال گذشت و حوادث تلخ و شیرینی روی داد. در اینجا به آخرین فراز از این ماجراها یعنی برنامه خروج بنی اسرائیل از مصر، اشاره کرده، می فرماید: «و ما به موسی، وحی فرستادیم که بندگانم را شبانه از مصر بیرون ببر» (وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي).

بنی اسرائیل آماده حرکت به سوی سرزمین موعود (فلسطین) شدند، اما هنگامی که به کرانه های نیل رسیدند فرعونیان، آگاه گشتند و فرعون با لشکری عظیم آنها را تعقیب کرد، آنها خود را در محاصره دریا و دشمن دیدند. اما خدا به موسی چنین دستور داد: «راهی خشک برای آنها در دریا بگشا!» (فَاضْرِبْ لَهُم مَّطَرِيقًا فِي الْبَحْرِ يَبَسًا).

راهی که هرگاه در آن گام بگذاری «نه از تعقیب فرعونیان می ترسی، نه از غرق شدن در دریا» (لَا تَخَافُ دَرَكًا وَلَا تَخْشَى).

(آیه ۷۸) - و به این ترتیب موسی و بنی اسرائیل وارد جاده هایی شدند که در درون دریا با کنار رفتن آبها پیدا شد، در این هنگام فرعون به همراه لشکریانش به کنار دریا رسید و با این صحنه غیرمنتظره و شگفت انگیز روبرو شد «و فرعون لشکریان خود را به دنبال بنی اسرائیل فرستاد و خود نیز وارد همان جاده ها شد» (فَاتَّبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَبِجُودِهِ).

از این سو آخرین نفر لشکر فرعون وارد دریا شد، و از آن سو آخرین نفر از بنی اسرائیل خارج گردید.

در این هنگام به امواج آب فرمان داده شد به جای نخستین باز گردند. امواج همانند ساختمان فرسوده ای که پایه آن را بکشند یک باره فرو ریختند «پس دریا آنها را در میان امواج خروشان خود پوشاند پوشاندنی کامل» (فَغَشَّيْهُمْ مِنْ أَلِيمٍ مَا غَشَّيْهُمْ).

و به این ترتیب، یک قدرت جبار ستمگر با لشکر نیرومند و قهارش در میان امواج آب غوطه ور شدند و طعمه آماده ای برای ماهیان دریا!

(آیه ۷۹) - آری «فرعون، قوم خود را گمراه ساخت و هرگز هدایتشان نکرد»  
 (وَأَصْلَ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ وَمَا هَدَى).

(آیه ۸۰) - تنها راه نجات: در اینجا روی سخن را به بنی اسرائیل بطور کلی و در هر عصر و زمان کرده، و نعمتهای بزرگی را که خداوند به آنان بخشیده است یادآور می شود، و راه نجات را به آنان نشان می دهد.

نخست می گوید: «ای بنی اسرائیل! ما شما را از چنگال دشمنانتان رهایی بخشیدیم» (يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ قَدْ أَنْجَيْنَاكُمْ مِنْ عَدُوِّكُمْ).

سپس به یکی از نعمتهای مهم معنوی اشاره کرده، می گوید: «ما شما را به میعادگاه مقدسی دعوت کردیم، در طرف راست طور» آن مرکز وحی الهی (وَوَاعَدْنَاكُمْ جَانِبَ الطُّورِ الْأَيْمَنِ).

این اشاره به جریان رفتن موسی (ع) به اتفاق جمعی از بنی اسرائیل به میعادگاه طور است، در همین میعادگاه بود که خداوند الواح تورات را بر موسی نازل کرد و با او سخن گفت و جلوه خاص پروردگار را همگان مشاهده کردند.

و سرانجام به یک نعمت مهم مادی که از الطاف خاص خداوند نسبت به بنی اسرائیل سرچشمه می گرفت اشاره کرده، می فرماید: «ما من و سلوی، بر شما نازل کردیم» (وَنَزَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوى).

در آن بیابانی که سرگردان بودید، و غذای مناسبی نداشتید، لطف خدا به یاریتان شتافت و از غذای لذیذ و خوشمزه ای به مقداری که به آن احتیاج داشتید در اختیارتان قرار داد و از آن استفاده می کردید.

(آیه ۸۱) - در این آیه به دنبال ذکر این نعمتهای سه گانه پرارزش آنها را چنین مخاطب می سازد: «از روزیهای پاکیزه ای که به شما دادیم بخورید، ولی در آن طغیان نکنید، که غضب من بر شما وارد شود» (كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي).

طغیان در نعمتها آن است که انسان به جای این که از آنها در راه اطاعت خدا و طریق سعادت خویش استفاده کند، آنها را وسیله ای برای گناه، ناسپاسی و کفران



شوی» (قَالَ هُمْ أَوْلَاءِ عَلَىٰ آثَرِي وَعَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَىٰ).

نه تنها عشق مناجات تو و شنیدن سخنت مرا بی‌قرار ساخته، بلکه مشتاق بودم هر چه زودتر قوانین و احکام تو را بگیرم و به بندگان برسانم و از این راه رضایت تو را بهتر جلب کنم، آری من عاشق رضای توام و مشتاق شنیدن فرمانت. (آیه ۸۵) - ولی بالاخره در این دیدار، میعاد از سی شب به چهل شب تمدید شد، و زمینه‌های مختلفی که از قبل در میان بنی اسرائیل برای انحراف وجود داشت کار خود را کرد، سامری آن مرد هوشیار منحرف میانداز شد، و با استفاده از وسائلی گوساله‌ای ساخت و جمعیت را به پرستش آن فرا خواند.

بالاخره در آنجا بود که خداوند به موسی (ع) در همان میعادگاه «فرمود: ما قوم تو را بعد از تو آزمایش کردیم (ولی از عهده امتحان خوب بیرون نیامدند) و سامری آنها را گمراه کرد» (قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ). (آیه ۸۶) - موسی با شنیدن این سخن آن چنان برآشفته که تمام وجودش گویی شعله‌ور گشت، شاید به خود می‌گفت: سالیان دراز خون جگر خوردم، زحمت کشیدم با هرگونه خطر روبرو شدم تا این جمعیت را به توحید آشنا ساختم، اما افسوس و صد افسوس، با چند روز غیبت من، زحماتم بر باد رفت! لذا بلافاصله «موسی خشمگین و اندوهناک به سوی قوم خود بازگشت» (فَرَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا).

هنگامی که چشمش به آن صحنه بسیار زنده گوساله پرستی افتاد، «فریاد برآورد ای قوم من! مگر پروردگار شما وعده نیکویی به شما نداد» (قَالَ يَا قَوْمِ أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعَدًّا حَسَنًا).

این وعده نیکو یا وعده‌ای بوده که در زمینه نزول تورات و بیان احکام آسمانی در آن، به بنی اسرائیل داده شده بود، یا وعده نجات و پیروزی بر فرعونیان و وارث حکومت زمین شدن، و یا وعده مغفرت و آمرزش برای کسانی که توبه کنند و یا همه این امور.

سپس افزود: «پس آیا مدت جدایی من از شما به طول انجامیده؟» (أَفْطَالَ

## عَلَيْكُمْ الْعَهْدُ).

«یا با این عمل زشت خود می‌خواستید غضب پروردگارتان بر شما نازل شود که با وعده من مخالفت کردید» (آم آردْتُمْ أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَخْلَفْتُمْ مَوْعِدِي).

(آیه ۸۷) - بنی اسرائیل که خود را در برابر اعتراض شدید موسی (ع) دیدند و متوجه شدند به راستی کار بسیار بدی انجام داده‌اند، در مقام عذرتراشی برآمدند و «گفتند: ما به میل و اراده خود از وعده تو تخلف نکردیم» (قَالُوا مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلِكِنَا).

در واقع این ما نبودیم که به اراده خود گرایش به گوساله‌پرستی کردیم، بلکه مقداری از زیورهای قوم را که با خود داشتیم افکندیم و سامری این چنین القا کرد...» (وَلَكِنَّا حُمَلْنَا أَوْزَارًا مِنْ زِينَةِ الْقَوْمِ فَقَذَفْنَاهَا فَكَذَلِكَ أَلْقَى السَّامِرِيُّ).

(آیه ۸۸) - در هر صورت سامری از زینت آلات که از طریق ظلم و گناه در دست فرعونیان قرار گرفته بود و ارزشی جز این نداشت که خرج چنین کار حرامی بشود، آری از مجموع این زینت آلات «برای آنان مجسمه گوساله‌ای که صدایی همچون صدای گوساله (واقعی) داشت پدید آورد» (فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُورٌ).

بنی اسرائیل که این صحنه را دیدند، ناگهان همه تعلیمات توحیدی موسی را به دست فراموشی سپردند و به یکدیگر «گفتند: این خدای شما و خدای موسی است» (فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَى).

و به این ترتیب «او (سامری عهد و پیمان‌ش را با موسی بلکه با خدای موسی) فراموش کرد» و مردم را به گمراهی کشاند (فَنَسِيَ).

(آیه ۸۹) - در اینجا خداوند به عنوان توبیخ و سرزنش این بت‌پرستان می‌گوید: «پس آیا آنها نمی‌بینند که این گوساله پاسخ آنها را نمی‌دهد و هیچ‌گونه ضرری از آنها دفع نمی‌کند و منفعتی برای آنها فراهم نمی‌سازد» (أَفَلَا يَرَوْنَ إِلَّا يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلًا وَلَا يَمْلِكُ لَهُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا).

یک معبود واقعی حداقل باید بتواند سوالات بندگانش را پاسخ گوید آیا تنها

شنیده شدن صدای گوساله از این مجسمه طلایی، می تواند دلیل پرستش باشد!  
تازه موجودی که مالک سود و زیان دیگری و حتی خودش نیست، آیا  
می تواند معبود باشد؟!

(آیه ۹۰) - بدون شک در این قال و غوغا، هارون جانشین موسی (ع) و پیامبر  
بزرگ خدا دست از رسالت خویش برنداشت و وظیفه مبارزه با انحراف و فساد را تا  
آنجا که در توان داشت انجام داد، چنانکه قرآن می گوید: «هارون قبل از آمدن موسی  
از میعادگاه به بنی اسرائیل این سخن را گفته بود که شما به وسیله آن (گوساله) مورد  
آزمایش سختی قرار گرفته اید» فریب نخورید و از راه توحید منحرف نشوید (وَلَقَدْ  
قَالَ لَهُمْ هُرُونُ مِنْ قَبْلِ يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ).

سپس اضافه کرد: «و پروردگار شما مسلماً همان خداوند بخشنده ای است  
که این همه نعمت به شما مرحمت کرده» (وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ).

برده بودید شما را آزاد ساخت، اسیر بودید رهایی بخشید، گمراه بودید  
هدایت کرد، پراکنده بودید در سایه رهبری یک مرد آسمانی، شما را جمع و متحد  
نمود، جاهل و گمراه بودید، نور علم بر شما افکند، و به صراط مستقیم توحید  
هدایتان نمود.

«اکنون که چنین است شما از من پیروی کنید و اطاعت فرمان من نمایید»  
(فَاتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوا أَمْرِي).

مگر فراموش کرده اید برادرم موسی، مرا جانشین خود ساخته و اطاعتم را بر  
شما فرض کرده است چرا پیمان شکنی می کنید؟

(آیه ۹۱) - ولی بنی اسرائیل چنان لجوجانه به این گوساله چسبیده بودند که  
منطق نیرومند و دلایل روشن این مرد خدا و رهبر دلسوز در آنها مؤثر نیفتاد، با  
صراحت اعلام مخالفت با هارون کردند و «گفتند: ما همچنان به پرستش این گوساله  
ادامه می دهیم تا موسی به سوی ما باز گردد» (قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ حَتَّى  
يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَى).

و به این ترتیب هم فرمان مسلم عقل را از زیر پا گذاشتند، و هم فرمان

جانشین رهبرشان را.

ولی به هر حال، هارون با اقلیتی در حدود دوازده هزار نفر از مؤمنان ثابت قدم از جمعیت جدا شدند در حالی که اکثریت جاهل و لجوج نزدیک بود او را به قتل برسانند.

(آیه ۹۲) - **سرنوشت دردناک سامری!** به دنبال بحثی که موسی (ع) با بنی اسرائیل در نکوهش شدید از گوساله پرستی داشت و در اینجا نخست گفتگوی موسی (ع) را با برادرش هارون (ع) و سپس با سامری منعکس می کند. نخست رو به برادرش هارون کرده «گفت: ای هارون! چرا هنگامی که دیدی آنها گمراه شدند...» (قَالَ يَا هَرُونَ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا).

(آیه ۹۳) - «از من پیروی نکردی؟ آیا فرمان مرا عصیان نمودی؟» (أَلَا تَتَّبِعُنِي أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي).

مگر هنگامی که می خواستم به میعادگاه بروم نگفتم «جانشین من باش و در میان این جمعیت به اصلاح پرداز و راه مفسدان را در پیش مگیر». منظور از جمله «أَلَا تَتَّبِعُنِي» این است که چرا از روش و سنت من در «شدت عمل» نسبت به بت پرستی پیروی نکردی.

(آیه ۹۴) - موسی با شدت و عصبانیت هر چه تمامتر این سخنان را با برادرش می گفت و بر او فریاد می زد، در حالی که ریش و سر او را گرفته بود و می کشید.

هارون برای این که او را بر سر لطف آورد، و از التهاب او بکاهد «گفت: ای فرزند مادرم! [=ای برادرم] ریش و سر مرا مگیر، من (فکر کردم که اگر به مبارزه برخیزم و درگیری پیدا کنم تفرقه شدیدی در میان بنی اسرائیل می افتد، و از این) ترسیدم (به هنگام بازگشت) بگویی تو میان بنی اسرائیل تفرقه افکندی و سفارش مرا (در غیاب من) به کار نیستی» (قَالَ يَا بَنُوؤُمَّ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي).

و به این ترتیب هارون بی گناهی خود را اثبات کرد.

(آیه ۹۵) - بعد از پایان گفتگو با برادرش هارون و تبرئه او، به محاکمه سامری پرداخت و «گفت: (این چه کاری بود که تو انجام دادی و) چه چیز انگیزه تو بود ای سامری؟! (قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ).

(آیه ۹۶) - او در پاسخ گفت: من از مطالبی آگاه شدم که آنها ندیدند و آگاه نشدند» (قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ).

«من چیزی از آثار رسول و فرستاده خدا (موسی) را گرفتم، و سپس آن را به دور افکندم و این چنین نفس من مطلب را در نظرم زینت داد!» و به سوی آیین بت پرستی گرایش کردم. (فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَكَذَلِكَ سَوَّلْتُ لِي نَفْسِي).

(آیه ۹۷) - روشن است که پاسخ و عذر سامری در برابر سؤال موسی (ع) به هیچ وجه قابل قبول نبود، لذا موسی فرمان محکومیت او را در این دادگاه صادر کرد و سه دستور در باره او و گوساله اش داد؛ «گفت: برو، که بهره تو در زندگی این دنیا این است که (هر کس به تو نزدیک شود) بگویی: با من تماس نگیر» (قَالَ فَادْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ).

و به این ترتیب با یک فرمان قاطع، سامری را از جامعه طرد کرد و او را به انزوای مطلق کشانید.

مجازات دوم سامری این بود که موسی (ع) کیفر او را در قیامت به او گوشزد کرد، گفت: «و تو وعده گاهی در پیش داری (وعده عذاب دردناک الهی) که هرگز از آن تخلف نخواهد شد» (وَإِنَّ لَكَ مَوْعِدًا لَنْ تُخْلَفَهُ).

سومین مجازات این بود که موسی به سامری گفت: «و به این معبودت که پیوسته او را عبادت می کردی نگاه کن و ببین ما آن را می سوزانیم و سپس ذرات آن را به دریا می پاشیم» تا برای همیشه محو و نابود گردد (وَأَنْظُرْ إِلَى إِلَهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَنْ نَحْرِقَهُ ثُمَّ لَتَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا).

(آیه ۹۸) - و در این آیه موسی، با تأکید فراوان روی مسأله توحید، حاکمیت خط الله را مشخص کرد و چنین گفت: «معبود شما تنها الله است، همان خدایی که



معبودی جز او نیست، همان خدایی که علمش همه چیز را فرا گرفته» (إِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا).

نه همچون بتهای ساختگی که نه سخنی می شنوند، نه پاسخی می گویند، نه مشکلی می گشایند و نه زبانی را دفع می کنند.

(آیه ۹۹) - پس از پایان گرفتن بحثهای مربوط به تاریخ پرماجرایی موسی و بنی اسرائیل یک نتیجه گیری کلی نیز قرآن روی آن می نماید و می گوید: «این چنین اخبار گذشته را برای تو (یکی بعد از دیگری) بازگو می کنیم» (كَذَلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ مَا قَدْ سَبَقَ).

سپس اضافه می کند: «و ما از ناحیه خود قرآنی به تو دادیم» (وَقَدْ آتَيْنَاكَ مِنْ لَدُنَّا ذِكْرًا). قرآنی که مملوست از درسهای عبرت، دلایل عقلی، اخبار آموزنده گذشتگان و مسائل بیدار کننده آیندگان.

(آیه ۱۰۰) - و به همین جهت در این آیه از کسانی سخن می گوید که حقایق قرآن و درسهای عبرت تاریخ را فراموش می کنند، می گوید: «کسی که از قرآن روی بگرداند در قیامت بار سنگینی (از گناه و مسؤولیت) بر دوش خواهد کشید» (مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ فَإِنَّهُ يَحْمِلُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وِزْرًا).

آری! اعراض از قرآن، انسان را به آن چنان بیراهه ها می کشاند که بارهای سنگینی از انواع گناهان و انحرافات فکری و عقیدتی را بر دوش او می نهد.

(آیه ۱۰۱) - سپس اضافه می کند: «آنها در میان این وزر جاودانه خواهند ماند» (خَالِدِينَ فِيهِ).

«و این بار سنگین گناه، بد باری است برای آنها در روز قیامت» (وَسَاءَ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ حِمْلًا).

(آیه ۱۰۲) - سپس به توصیف روز قیامت و آغاز آن پرداخته، چنین می گوید: «همان روزی که در صور دمیده می شود، و گنهکاران را با بدنهای کبود و تیره در آن روز جمع می کنیم» (يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ وَنَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ زُرْقًا).

(آیه ۱۰۳) - در این حال مجرمان در میان خود، درباره مقدار توقفشان در عالم

برزخ «آهسته با هم گفتگو می کنند (بعضی می گویند): شما تنها ده شبانه روز در علام برزخ) توقف کردید» و نمی دانند چقدر طولانی بوده است (يَتَخَفَتُونَ بَيْنَهُمْ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا عَشْرًا).

این آهسته گفتن آنها یا به خاطر رعب و وحشت شدیدی است که از مشاهده صحنه قیامت به آنها دست می دهد و یا بر اثر شدت ضعف و ناتوانی است.

(آیه ۱۰۴) - سپس اضافه می کند: «ما به آنچه می گویند کاملاً آگاهتریم» (نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ). خواه آهسته بگویند یا بلند.

«هنگامی که نیکوروش ترین آنها می گویند: شما تنها یک روز درنگ کردید!» (إِذْ يَقُولُ امْتَلَهُمْ طَرِيقَةً إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا يَوْمًا).

(آیه ۱۰۵) - صحنه هول انگیز قیامت: از آنجا که در آیات گذشته، سخن از حوادث مربوط به پایان دنیا و آغاز قیامت بود، در اینجا نیز همین مسأله را پیگیری می کند.

از این آیه چنین بر می آید که مردم از پیامبر (ص) در باره سرنوشت کوهها به هنگام پایان گرفتن دنیا سؤال کرده بودند.

لذا می گویند: «و از تو در باره کوهها سؤال می کنند» (وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ). در پاسخ: «بگو: پروردگار من آنها را از هم متلاشی و تبدیل به سنگریزه کرده سپس بر باد می دهد!» (فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا).

از مجموع آیات قرآن در مورد سرنوشت کوهها چنین استفاده می شود که آنها در آستانه رستاخیز مراحل مختلفی را طی می کنند:

نخست به لرزه می آیند سپس به حرکت در می آیند.

در سومین مرحله از هم متلاشی می شوند و به صورت انبوهی از شن در می آیند و در آخرین مرحله آن چنان توفان و باد آنها را از جا حرکت می دهد و در فضا می پاشد که همچون پشمهای زده شده به نظر می رسد. (قارعه/۵)

(آیه ۱۰۶) - این آیه می گوید: با متلاشی شدن کوهها و پراکنده شدن ذرات آن، خداوند صفحه زمین را به صورت زمینی صاف و مستوی و بی آب و گیاه در

می آورد» (فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا).

(آیه ۱۰۷) - «آن چنان که در آن هیچ‌گونه اعوجاج و پستی و بلندی مشاهده نخواهی کرد» (لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا).

(آیه ۱۰۸) - «در آن روز، همه از دعوت‌کننده الهی پیروی نموده، و قدرت بر مخالفت او نخواهند داشت» و همگی از قبرها بر می‌خیزند (يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ لَا عِوَجَ لَهُ).

این دعوت‌کننده هرکس که باشد آن چنان فرمانش نافذ است که هیچ‌کس قدرت بر تخلف از آن را ندارد.

«و (در این موقع) همه صداها در برابر عظمت پروردگار رحمان خاضع می‌شود و جز صدای آهسته، چیزی نمی‌شنوی» (وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا).

این خاموشی صداها یا به خاطر سیطره عظمت الهی بر عرصه محشر است که همگان در برابرش خضوع می‌کنند، و یا از ترس حساب و کتاب و نتیجه اعمال و یا هر دو.

(آیه ۱۰۹) - از آنجا که ممکن است بعضی گرفتار این اشتباه شوند که ممکن است غرق گناه باشند و به وسیله شفیعانی شفاعت شوند بلافاصله اضافه می‌کند: «در آن روز شفاعت هیچ‌کس سودی نمی‌دهد، مگر کسانی که خداوند رحمان به آنها اجازه شفاعت داده، و از گرفتار آنها (در این زمینه) راضی است» (يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا).

اشاره به این که: شفاعت در آنجا بی حساب نیست، بلکه برنامه دقیقی دارد هم در مورد شفاعت‌کننده، و هم در مورد شفاعت شونده، و تا استحقاق و شایستگی در افراد برای شفاعت شدن وجود نداشته باشد، شفاعت معنی ندارد. (آیه ۱۱۰) - و از آنجا که حضور مردم در صحنه قیامت برای حساب و جزا، نیاز به آگاهی خداوند از اعمال و رفتار آنها دارد، در این آیه چنین اضافه می‌کند: «خداوند آنچه را (مجرمان) پیش رو دارند و آنچه را (در دنیا) پشت سر گذاشته‌اند،

همه را می‌داند (و از تمام افعال و سخنان و نیات آنها در گذشته و پاداش کیفری را که در آینده در پیش دارند، از همه با خبر است) ولی آنها به (علم) او احاطه ندارند» (يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا).

و به این ترتیب احاطه علمی خداوند هم نسبت به اعمال آنهاست و هم نسبت به جزای آنها، و این دو در حقیقت دو رکن قضاوت کامل و عادلانه است.

(آیه ۱۱۱) - «و در آن روز همه مردم در برابر خداوند حیّ قیوم، کاملاً خاضع می‌شوند» (وَعَنْتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ).

انتخاب صفت «حی و قیوم» از میان صفات خدا در اینجا به خاطر تناسبی است که این دو صفت با مسأله رستاخیز که روز حیات و قیام همگان است دارد. و در پایان آیه، اضافه می‌کند: «و مایوس (وزیانکار) است آن که بار ستمی بر دوش دارد!» (وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا).

گویى ظلم و ستم همچون بار عظیمی است که بر دوش انسان سنگینی می‌کند و از پیشرفت او به سوی نعمتهای جاویدان الهی باز می‌دارد.

(آیه ۱۱۲) - و از آنجا که روش قرآن غالباً بیان تطبیقی مسائل است بعد از ذکر سرنوشت ظالمان و مجرمان در آن روز، به بیان حال مؤمنان پرداخته می‌گوید: «و اما کسانی که اعمال صالحی انجام دهند، در حالی که ایمان دارند، آنها نه از ظلم و ستمی می‌ترسند و نه از نقصان حقشان» (وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَلَا هَضْمًا).

اصولاً برای این که عمل صالح بطور مستمر و ریشه‌دار و عمیق انجام گیرد باید از عقیده پاک و اعتقاد صحیح (ایمان) سیراب گردد.

(آیه ۱۱۳) - قرآن در اینجا اشاره‌ای دارد به مجموع آنچه در آیات قبل پیرامون مسائل تربیتی مربوط به قیامت و وعده و وعید آمده است، می‌فرماید: «و این‌گونه آن را قرآنی عربی [فصیح و گویا] نازل کردیم و انواع تهدیدها را به عبارت و بیانات مختلف بیان نمودیم، شاید آنها تقوا پیشه کنند یا برای آنان تذکری پدید آورد» (وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا وَصَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ أَوْ

## يُحَدِّثُ لَهُمْ ذِكْرًا).

کلمه «عَرَبِيًّا» گرچه به معنی زبان عربی است، ولی در اینجا اشاره به فصاحت و بلاغت قرآن و رسا بودن مفاهیم آن می‌باشد، زیرا: اصولاً زبان عربی - به تصدیق زبان‌شناسان جهان - یکی از رساترین لغات، و ادبیات آن از قویترین ادبیات است. دیگر این که گاهی قرآن بیانات مختلفی از یک واقعیت دارد، مثلاً مسأله و عید و مجازات مجرمان را، گاهی در لباس بیان سرگذشت امتهای پیشین، و گاهی به صورت خطاب به حاضران، و گاهی در شکل ترسیم حال آنها در صحنه قیامت و گاه به لباسهای دیگر بیان می‌کند.

(آیه ۱۱۴) - این آیه اضافه می‌کند: «پس بلند مرتبه است خداوندی که سلطان بر حق است» (فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ).

و از آنجا که گاه پیامبر ﷺ به خاطر عشق به فراگیری قرآن و حفظ آن برای مردم به هنگام دریافت وحی عجله می‌کرد و کاملاً مهلت نمی‌داد تا جبرئیل سخن خود را تمام کند در دنباله این آیه چنین به او تذکر داده می‌شود: «و نسبت به (تلاوت) قرآن عجله مکن پیش از آن که وحی آن بر تو تمام شود» (وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ).

«و بگو: پروردگارا! علم مرا افزون کن» (وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا).

جایی که پیامبر با آن علم سرشار و روح مملو از آگاهی مأمور باشد که تا پایان عمر، از خدا افزایش علم بطلبد، وظیفه دیگران کاملاً روشن است، در حقیقت از نظر اسلام، علم هیچ حد و مرزی را نمی‌شناسد، افزون‌طلبی در بسیاری از امور مذموم است، ولی در علم ممدوح است، افراط بد است ولی افراط در علم معنی ندارد.

(آیه ۱۱۵) - آدم و فریبکاری شیطان! در اینجا داستان آدم و حوا و مبارزه

و دشمنی ابلیس با آنان سخن می‌گوید.

شاید اشاره به این نکته که مبارزه حق و باطل منحصر به امروز و دیروز

و موسی (ع) و فرعون نیست، از آغاز آفرینش آدم بوده و همچنان ادامه دارد.

نخست از پیمان آدم با خدا سخن می‌گوید، می‌فرماید: «پیش از این، از آدم

پیمان گرفته بودیم، اما او فراموش کرد، و عزم استواری برای او نیافتیم! (وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسَىٰ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا).

منظور از این «عهد» فرمان خدا دایره نزدیک نشدن به درخت ممنوع است. بدون شک آدم، مرتکب گناهی نشد بلکه تنها ترک اولایی از او سرزد، اصولاً دوران سکونت آدم در بهشت یک دوران آزمایشی برای آماده شدن جهت زندگی در دنیا و پذیرش مسؤلیت تکالیف بود.

(آیه ۱۱۶) - سپس به بخش دیگر این داستان اشاره کرده، می‌گوید: «و به خاطر بیاورید هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید، آنها نیز همگی سجده کردند جز ابلیس که امتناع ورزید» (وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى).

و از اینجا به خوبی مقام با عظمت آدم روشن می‌شود، آدمی که مسجود فرشتگان بود ضمناً عداوت ابلیس با او از نخستین گام آشکار می‌گردد.

شک نیست که سجده به معنی پرستش مخصوص خداست، و غیر از خدا هیچ‌کس و هیچ چیز نمی‌تواند معبود باشد، بنابراین سجده فرشتگان در برابر خدا بود، منتهی به خاطر آفرینش این موجود با عظمت که:

شایسته ستایش آن آفریدگار است کارد چنین دل‌آویز نقشی ز ماء و طینی!

(آیه ۱۱۷) - به هر حال ما در این موقع به آدم اخطار کردیم «پس گفتیم: ای آدم (با این برنامه مسجل شد که) ابلیس دشمن تو و همسرت است (مواظب باشید) مبادا شما را از بهشت بیرون کند که به درد ورنج خواهی افتاد» (فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَلِزَوْجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى).

(آیه ۱۱۸) - سپس خداوند آسایش بهشت و درد ورنج محیط بیرون آن را برای آدم چنین شرح می‌دهد: «تو در اینجا گرسنه نخواهی شد و برهنه نمی‌شوی» (إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعْرَى).

(آیه ۱۱۹) - «و تو در آن تشنه نخواهی شد و آفتاب سوزان آزارت نمی‌دهد» (وَأَنَّكَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَلَا تَضْحَى).

در دو آیه فوق به چهار نیاز اصلی و ابتدایی انسان یعنی نیاز به غذا و آب و لباس و مسکن (پوشش در مقابل آفتاب) اشاره شده است.

(آیه ۱۲۰) - اما با این همه شیطان کمر عداوت و دشمنی را با آدم بسته بود، به همین دلیل آرام ننشست «پس شروع به وسوسه آدم کرد و گفت: ای آدم! آیا درخت عمر جاویدان را به تو نشان بدهم (که هر کس از میوه آن بخورد همیشه زنده خواهد بود) آیا راه رسیدن به حکومت و سلطنت همیشگی را می خواهی بدانی؟! (فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبْلَى).

در واقع شیطان حساب کرد تمایل آدم به چیست و به اینجا رسید که او تمایل به زندگی جاویدان و رسیدن به قدرت بی زوال دارد، لذا برای کشاندن او به مخالفت فرمان پروردگار از این دو عامل استفاده کرد.

(آیه ۱۲۱) - سرانجام آنچه نمی بایست بشود شد، «پس (آدم و حوا) هر دو از آن (درخت ممنوع) خوردند (و به دنبال آن لباسهای بهشتی از اندامشان فرو ریخت) عورتشان آشکار گشت»! (فَاكَلَا مِنْهَا فَبَدَتَ لَهُمَا سَوْءٌ تُهُمَا).

هنگامی که آدم و حوا چنین دیدند بلافاصله «از برگهای (درختان) بهشتی جامه دوختند» برای پوشاندن اندام خود (و طَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ). آری! عاقبت «آدم پروردگارش را نافرمانی کرد و از پاداش او محروم شد» (وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى).

(آیه ۱۲۲) - ولی از آنجا که آدم ذاتاً پاک و مؤمن بود و در طریق رضای خدا گام بر می داشت، و این خطا که بر اثر وسوسه شیطان دامن او را گرفت جنبه استثنایی داشت، خداوند او را از رحمت خود برای همیشه دور نساخت، بلکه «بعد از این ماجرا پروردگارش او را برگزید و توبه اش را پذیرا شد و هدایتش کرد» (ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَى).

(آیه ۱۲۳) - با این که توبه آدم پذیرفته شد، اما کاری کرده بود که بازگشت به حال نخستین امکان پذیر نبود و لذا خداوند «به او و حوا دستور داد: هر دو (و همچنین شیطان همراه شما) از بهشت به زمین فرود آید» (قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا).

«در حالی که دشمن یکدیگر خواهید بود» (بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ).

اما به شما اخطار می‌کنم، راه سعادت و نجات به رویتان گشوده است «پس هرگاه هدایت من به سراغ شما بیاید هر یک از شما از این هدایت پیروی کند نه گمراه می‌شود و نه شقاوت‌مند» (فَأَمَّا يَا تَبِيتُكُمْ مِّنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدًى فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى).

(آیه ۱۲۴) - و برای این که تکلیف آنها که فرمان حق را فراموش می‌کنند نیز روشن گردد اضافه می‌کند: «وکسی که از یاد من روی‌گردان شود، زندگی سخت و تنگی خواهد داشت» (وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا).

«و در قیامت او را نابینا محشور می‌کنیم» (وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى).

اصولاً تنگی زندگی بیشتر به خاطر کمبودهای معنوی و نبودن غذای روحی است، به خاطر عدم اطمینان به آینده و ترس از نابود شدن امکانات موجود، و وابستگی بیش از حد به جهان ماده است، و آن کس که ایمان به خدا دارد و دل به ذات پاک او بسته، از همه این نگرانیها در امان است.

(آیه ۱۲۵) - در آنجا «عرض می‌کند: پروردگارا! چرا مرا نابینا محشور کردی در حالی که قبلاً بینا بودم»؟! (قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا).

(آیه ۱۲۶) - بلافاصله پاسخ می‌شنود که، «می‌فرماید: آن‌گونه که آیات من برای تو آمد، و تو آنها را فراموش کردی، امروز نیز تو فراموش خواهی شد» (قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى). و چشمت از دیدن نعمتهای پروردگار و مقام قرب او نابینا می‌گردد.

(آیه ۱۲۷) - سرانجام به صورت یک جمع‌بندی و نتیجه‌گیری می‌فرماید: «و این‌گونه کسانی را که راه اسراف را پیش گرفتند و ایمان به آیات پروردگارشان نیاوردند جزا می‌دهیم» (وَكَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِآيَاتِ رَبِّهِ). «و عذاب آخرت از این هم شدیدتر و پایدارتر است» (وَالْعَذَابُ الْآخِرَةُ أَشَدُّ وَأَبْقَى).

(آیه ۱۲۸) - از تاریخ گذشتگان عبرت بگیرید: از آنجا که در آیات گذشته



بحثنهای فراوانی از مجرمان به میان آمد در این آیه به یکی از بهترین و مؤثرترین طرق بیداری که مطالعه تاریخ پیشینیان است اشاره کرده، چنین می‌گوید: «آیا برای هدایت آنها همین کافی نیست که بسیاری از اقوام گذشته را که در قرون پیشین زندگی می‌کردند هلاک کردیم» (أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ).

همان کسانی که گرفتار مجازات دردناک الهی شدند و «اینها در مساکن (ویران شده) آنان رفت و آمد دارند» (يَمْشُونَ فِي مَسَاكِنِهِمْ).

اینها در مسیر رفت و آمد خود، به خانه‌های قوم عاد در سفرهای یمن و مساکن ویران شده قوم ثمود در سفر شام و منازل زیر و روگشته قوم لوط در سفر فلسطین می‌گذرند، آثار آنها را می‌بینند، ولی درس عبرت نمی‌گیرند.

آری «در اینها دلایل روشن و آیات فراوانی است برای صاحبان عقل و اندیشه بیدار» (إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّأُولِي النُّهَى).

موضوع عبرت‌گرفتن از تاریخ پیشینیان از مسائلی است که قرآن و احادیث اسلامی زیاد روی آن تکیه کرده است.

در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام (ص) می‌خوانیم: «غافلترین مردم کسی است که از دگرگون شدن دنیا اندرز نگیرد» و از ورق گردانی لیل و نهار اندیشه نکند. (آیه ۱۲۹) - این آیه در حقیقت پاسخ به سؤالی است که در اینجا مطرح می‌شود و آن این که چرا خداوند همان برنامه‌ای را که برای مجرمان پیشین ترتیب داد برای این گروه ترتیب نمی‌دهد، قرآن می‌گوید: «و اگر سنت و تقدیر پروردگارت و ملاحظه زمان مقرر نبود، به زودی عذاب الهی دامان آنها را می‌گرفت» (وَأُولَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَكَانَ لِزَامًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى).

این سنت الهی، اشاره‌ای به فرمان آفرینش دایر به آزادی انسانهاست، زیرا اگر هر مجرمی بلافاصله و بدون هیچ‌گونه مهلت مجازات شود، ایمان و عمل صالح، تقریباً جنبه اضطراری و اجباری پیدا می‌کند، و بیشتر به خاطر ترس و وحشت از مجازات فوری خواهد بود، بنابراین وسیله تکامل که هدف اصلی است نخواهد شد.

به علاوه اگر حکم شود که همه مجرمان فوراً مجازات شوند، کسی در روی زمین زنده نخواهد ماند. (نحل/۶۱)

بنابراین، باید مهلتی باشد تا گنهکاران به خود آیند و راه اصلاح در پیش گیرند، و هم فرصتی برای خودسازی، به همه پویندگان راه حق داده شود.

(آیه ۱۳۰) - سپس روی سخن را به پیامبر (ص) کرده، می‌گوید: «اکنون (که بنا نیست این بدکاران فوراً، مجازات شوند) تو در برابر آنچه آنها می‌گویند صابر و شکیبای باش» (فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ).

و برای تقویت روحیه پیامبر (ص) و تسلی خاطر او دستور راز و نیاز با خدا و نماز و تسبیح را می‌دهد و می‌گوید: «قبل از طلوع آفتاب و پیش از غروب آن، همچنین در اثناء شب و اطراف روز تسبیح و حمد پروردگارت را به جا آور تا راضی و خشنود شوی» و قلب تو در برابر سخنان درد آور آنها ناراحت نشود (وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا وَمِنْ آنَايِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ وَأَطْرَافَ النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَى).

بدون شک این حمد و تسبیح مبارزه‌ای است با شرک و بت پرستی در عین صبر و شکیبایی در برابر بدگوییها و سخنان ناهنجار مشرکان.

(آیه ۱۳۱) - در اینجا دستوراتی به پیامبر داده شده که در حقیقت منظور از آن عموم مسلمانان است، و تکمیلی است برای بحثی که در زمینه «شکیبایی» در آیه گذشته خواندیم.

نخست می‌گوید: «و هرگز چشمان خود را به نعمتهای مادی که به گروههایی از آنها (کفار و مخالفان) داده‌ایم می‌فکن!» (وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ).

آری! این نعمتهای ناپایدار، «شکوفه‌های زندگی دنیاست» (زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا). شکوفه‌هایی که زود می‌شکفتد و پژمرده می‌شود و پرپر می‌گردد و بر روی زمین می‌ریزد، و چند صباحی بیشتر پایدار نمی‌ماند.

در عین حال اینها همه «برای آن است که ما آنان را در آن بیازماییم»

(لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ).

و به هر حال «آنچه پروردگارت به تو روزی داده بهتر و پایدارتر است»  
(وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَى).

خداوند انواع مواهب و نعمتها را به تو بخشیده است، ایمان و اسلام، قرآن و آیات الهی، روزیهای حلال و پاکیزه و سرانجام نعمتهای جاودان آخرت این روزیها پایدارند و جاودانی.

(آیه ۱۳۲) - در این آیه برای تلطیف روح پیامبر(ص) و تقویت قلب او می‌فرماید: «و خانواده خود را به نماز دستور ده و خود نیز بر انجام آن شکیبا و پراستقامت باش» (وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا). چراکه این نماز برای تو و خاندانت مایه پاکیزگی و صفای قلب و تقویت روح و دوام یاد خداست.

سپس اضافه می‌کند: اگر دستور نماز به تو و خاندانت داده شده است منافع و برکاتش تنها متوجه خود شماست «ما از تو روزی نمی‌خواهیم بلکه به تو روزی می‌دهیم» (لَا نَسْأَلُكَ رِزْقًا نَحْنُ نَزُوقُكَ).

این نماز چیزی بر عظمت پروردگار نمی‌افزاید، بلکه سرمایه بزرگی برای تکامل شما انسانها و کلاس عالی تربیت است.

و در پایان آیه اضافه می‌کند: «و عاقبت و سرانجام نیک از آن تقواست»  
(وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى).

آنچه باقی می‌ماند و سرانجامش مفید و سازنده و حیاتبخش است همان تقوا و پرهیزکاری است، پرهیزکاران سرانجام پیروزند و بی‌تقویان محکوم به شکست.

(آیه ۱۳۳) - این آیه به یکی از بهانه‌جوییهای کفار اشاره کرده، می‌گوید: «و آنها گفتند: چرا پیامبر معجزه‌ای از سوی پروردگارش (آن‌چنان که ما می‌خواهیم) نمی‌آورد» (وَقَالُوا لَوْلَا يَأْتِينَا بِآيَةٍ مِنْ رَبِّهِ).

بلافاصله به آنها پاسخ می‌گوید: «آیا خبرهای روشن (اقوام پیشین) که در کتب آسمانی گذشته بوده است برای آنها نیامده»؟ (أَوَلَمْ تَأْتِهِمْ بَيِّنَةٌ مَا فِي الصُّحُفِ الْأُولَى). که پی‌درپی برای آوردن معجزات بهانه‌جویی می‌کردند و پس از مشاهده

معجزات به کفر و انکار ادامه می دادند و عذاب شدید الهی دامنشان را می گرفت، آیا نمی دانند اگر اینها نیز همین راه را بروند همان سرنوشت در انتظارشان است.

(آیه ۱۳۴) - به هر حال این بهانه جویان مردمی حق طلب نیستند بلکه دائماً در فکر بهانه گیری تازه ای می باشند حتی «اگر ما آنها را قبل از نزول این قرآن و آمدن پیامبر اسلام مجازات و هلاک می کردیم در قیامت می گفتند: پروردگارا! چرا پیامبری برای ما نفرستادی، تا از آیات تو پیروی کنیم پیش از آن که ذلیل و رسوا شویم»؟! (وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِّن قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِّن قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَنَخْزَى).

ولی اکنون که این پیامبر بزرگ با این کتاب با عظمت به سراغ آنها آمده هر روز سخنی می گویند و برای فرار از حق بهانه ای می تراشند.

(آیه ۱۳۵) - به آنها اخطار کن و «بگو: همه ما و شما در انتظاریم» (قُلْ كُلُّ مُتَرَبِّصٍ).

ما انتظار وعده های الهی را در مورد شما داریم، شما هم در انتظار این هستید که مشکلات و مصائب دامان ما را بگیرد.

«اکنون که چنین است در انتظار باشید»! (فَتَرَبَّصُوا).

«اما به زودی خواهید دانست چه کسانی اهل راه مستقیم و آیین حقند و چه کسانی (به منزلگاه حق، و نعمت جاودان الهی) هدایت یافتند» (فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ وَمَنِ اهْتَدَى).

و با این جمله قاطع و پرمعنی گفتگوی خود را با این منکران لجوج و بهانه جو در اینجا پایان می دهد.

«پایان سوره طه»

## آغاز جزء هفدهم قرآن مجید

### سوره انبیاء [۲۱]

این سوره در «مکه» نازل شده، و ۱۱۲ آیه است.

**محتوای سوره:** ۱- این سوره چنانکه از نامش پیداست، سوره پیامبران است، چراکه نام شانزده پیامبر، بعضی، با ذکر فرازهایی از حالاتشان و بعضی تنها به صورت اشاره در این سوره آمده است - موسی - هارون - ابراهیم - لوط - اسحاق - یعقوب - نوح - داوود - سلیمان - ایوب - اسماعیل - ادریس - ذالکفل - ذالنون (یونس) - زکریا و یحیی (ع).

۲- ویژگی سوره‌های «مکی» که از عقاید دینی، مخصوصاً از مبدأ و معاد سخن می‌گویند، کاملاً در این سوره منعکس است.

۳- بخش دیگری از این سوره، از پیروزی حق بر باطل، توحید بر شرک و لشکریان عدل و داد بر جنود ابلیس، سخن گفته شده است.

جالب این که این سوره با هشدارهای شدید نسبت به مردم غافل و بی‌خبر از حساب و کتاب آغاز شده، و پایان آن نیز با هشدارهای دیگری در این زمینه تکمیل می‌گردد.

**فضیلت تلاوت سوره:** در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام ﷺ چنین نقل شده:

«هر کس سوره انبیاء را بخواند خداوند حساب او را آسان می‌کند (و در محاسبه

اعمالش در روز قیامت سختگیری نخواهد کرد) و هر پیامبری که نام او در قرآن ذکر شده با او مصافحه کرده و سلام می فرستند». پیداست خواندن مقدمه‌ای است برای اندیشیدن، و اندیشیدن مقدمه‌ای برای ایمان و عمل.

### به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

(آیه ۱) - این سوره با یک هشدار نیرومند به عموم مردم آغاز می شود، هشدارى تکانه‌دهنده و بیدارکننده، می گوید: «حساب مردم به آنها نزدیک شده، در حالی که آنها در غفلتند و روی گردانند» (اِقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ).

عمل آنها نشان می دهد که این غفلت و بی خبری سراسر وجودشان را گرفته و گرنه چگونه ممکن است انسان ایمان به نزدیکی حساب، آن هم از حسابگری فوق العاده دقیق، داشته باشد و این چنین همه مسائل را سرسری بگیرد و آلوده هرگونه گناه باشد؟

منظور از نزدیک شدن حساب و قیامت آن است که باقیمانده دنیا در برابر آنچه گذشته کم است، و به همین دلیل رستاخیز نزدیک خواهد بود (نزدیک نسبی) بخصوص این که از پیامبر اسلام (ص) نقل شده که فرمود: «بعثت من و روز قیامت مانند این دو است!» (به انگشت «سبابه» و «وسطی» که در کنار هم قرار دارند اشاره فرمود).

(آیه ۲) - این آیه یکی از نشانه‌های اعراض و روی گردانی آنها را به این صورت بیان می کند، می فرماید: «هیچ یادآوری تازه‌ای از طرف پروردگارشان برای آنها نمی آید، مگر آنکه با بازی (و شوخی) به آن گوش می دهند!» (مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنْ رَبِّهِمْ مُحَدَّثٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَهُمْ يَلْعَبُونَ).

در حالی که اگر حتی یک بار به صورت جدی با آن برخورد کنند چه بسا مسیر زندگانی آنها در همان لحظه تغییر پیدا می کند.

(آیه ۳) - باز برای تأکید بیشتر می‌گوید: «آنها در حالی هستند که دل‌هایشان در لُهو و بی‌خبری فرو رفته است» (لَا هَيْبَةَ قُلُوبُهُمْ).

زیرا آنها از نظر ظاهر همه مسائل جدی را لعب و بازی و شوخی می‌پندارند. و طبیعی است چنین کسانی هرگز راه سعادت را نخواهند یافت.

بعد به گوشه‌ای از نقشه‌های شیطانی آنها اشاره کرده، می‌فرماید: «و این ظالمان گفتگوهای درگوشی خود را (که برای توطئه انجام می‌دهند) پنهان می‌دارند، و می‌گویند: آیا این جز یک بشر عادی همچون شماست؟» (وَأَسْرُوا النَّجْوَى الَّذِينَ ظَلَمُوا هَلْ هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ).

حال که او یک بشر عادی بیش نیست لابد این کارهای خارق‌العاده او و نفوذ سخنش چیزی جز سحر نمی‌تواند باشد «پس آیا شما به سراغ سحر می‌روید با این که می‌بینید؟» (أَفَتَأْتُونَ السَّحَرَ وَأَنْتُمْ تُبْصِرُونَ).

آنها در این گفتارشان روی دو چیز تکیه داشتند، یکی بشر بودن پیامبر (ص) و دیگری برچسب سحر، و در آیات بعد برچسبهای دیگری نیز خواهد آمد که قرآن به آنها پاسخ می‌دهد.

(آیه ۴) - قرآن به صورت کلی به آنها از زبان پیامبر (ص) چنین پاسخ می‌گوید: (پیامبر) گفت: پروردگار همه سخنان را، چه در آسمان باشد و چه در زمین می‌داند و او شنوا و داناست» (قَالَ رَبِّي يَعْلَمُ الْقَوْلَ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ).

چنین تصور نکنید که سخنان مخفیانه و توطئه‌های پنهانی شما بر او مخفی باشد، «چرا که او هم شنوا و هم داناست» (وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ). او همه چیز را می‌داند و از همه کار باخبر است، نه تنها سخنان را می‌شنود، بلکه از اندیشه‌هایی که از مغزها می‌گذرد، و تصمیم‌هایی که در سینه‌ها پنهان است آگاه است.

(آیه ۵) - بعد از ذکر دو قسمت از بهانه‌جوییهای مخالفان، به چهار قسمت دیگر از آن پرداخته چنین می‌گوید: «آنها گفتند: (آنچه محمد آورده وحی نیست) بلکه خوابهای آشفته است» که آنها را حقیقت و واقعیت می‌پندارد! (بَلْ قَالُوا أَضْغَاثٌ أَحْلَامٍ).

و گاه این سخن خود را عوض می‌کنند و می‌گویند: او مرد دروغگویی است که این سخنان را «به خدا افترا بسته»! (بَلِ افْتَرِيهِ).  
و گاه می‌گویند: «نه او یک شاعر است» و این آیات مجموعه‌ای از تخیلات شاعرانه اوست (بَلُّهُ شَاعِرٌ).

و در آخرین مرحله می‌گویند: از همه اینها که بگذریم اگر او راست می‌گوید که فرستاده خداست «پس باید معجزه‌ای برای ما بیاورد همان‌گونه که پیامبران پیشین با معجزات فرستاده شدند» (فَلْيَأْتِنَا بآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأَوْلُونَ).

بررسیهای این نسبت‌های ضد و نقیض به پیامبر (ص) خود بهترین دلیل بر آن است که آنها حق‌طلب نبودند، بلکه هدفشان بهانه‌جویی و به اصطلاح بیرون کردن حریف از میدان به هر قیمت و به هر صورت بوده است.

(آیه ۶) - پیامبران همه از نوع بشر بودند: در آیات گذشته شش نمونه از ایرادهای ضد و نقیض دشمنان اسلام به پیامبر (ص) بازگو شده است، در اینجا نیز به پاسخ آنها پرداخته، نخست به پیشنهاد معجزات دلخواه آنان به عنوان بهانه‌گیری اشاره کرده، می‌گوید: «تمام شهرها و آبادیهایی که پیش از اینها هلاکشان کردیم (تقاضای این‌گونه معجزات را کردند، ولی هنگامی که پیشنهادشان عملی شد) هرگز ایمان نیاوردند، آیا اینها ایمان می‌آورند»؟! (مَا آمَنَتْ قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَفَهُمْ يُؤْمِنُونَ).

در ضمن به آنها اخطار می‌کند که اگر به تقاضای شما در زمینه معجزات اقتراح‌ی پاسخ‌گفته شود و ایمان نیاورید، نابودی شما حتمی است!

(آیه ۷) - این آیه به پاسخ نخستین ایراد آنها در زمینه بشر بودن پیامبر (ص) پرداخته، می‌گوید: «ما پیش از تو، جز مردانسی که به آنان وحی می‌کردیم، نفرستادیم» همه انسان بودند و از جنس بشر (وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالًا نُّوحِي إِلَيْهِمْ).

این یک واقعیت تاریخی است که همگان از آن آگاهند «اگر شما نمی‌دانید از آگاهان بپرسید» (فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ).



(آیه ۸) - این آیه توضیح بیشتری در مورد بشر بودن پیامبران می‌دهد، می‌گوید: «و ما پیامبران را پیکرهایی که غذا نخورند قرار ندادیم و آنها هرگز عمر جاویدان نداشتند» (وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَدًا لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَمَا كَانُوا خَالِدِينَ).

رهبر انسانها باید از جنس خودشان باشد، با همان غرایز، عواطف، احساسها، نیازها، و علاقه‌ها، تا دردهای آنها را لمس کند، و بهترین طریق درمان را با الهام گرفتن از تعلیماتش انتخاب نماید، تا الگو و اسوه‌ای برای همه انسانها باشد و حجت را بر همه تمام کند.

(آیه ۹) - سپس به عنوان تهدید و هشدار به منکران سرسخت و لجوج چنین می‌گوید: ما به پیامبرانمان وعده داده بودیم که آنها را از چنگال دشمنان رهایی بخشیم و نقشه‌های آنها را نقش بر آب کنیم، آری «ما سرانجام به این وعده خود وفا کردیم و صدق آن را آشکار ساختیم، آنها و تمام کسانی را که می‌خواستیم نجات دادیم و مسرفان را هلاک نمودیم»! (ثُمَّ صَدَقْنَاهُمُ الْوَعْدَ فَأَنْجَيْنَاهُمْ وَمَنْ نَشَاءُ وَأَهْلَكْنَا الْمُسْرِفِينَ).

آری! همان‌گونه که سنت ما انتخاب کردن رهبران بشر از میان افراد بشر بود، این هم سنت ما بود که در برابر توطئه‌های مخالفان از آنها حمایت کنیم و اگر اندرزه‌های پی‌درپی در آنها مؤثر نیفتاد، صفحه زمین را از لوث وجودشان پاک سازیم.

(آیه ۱۰) - این آیه در یک جمله کوتاه و پرمعنی، به اکثر ایرادهای مشرکان مجدداً پاسخ داده، می‌گوید: «ما بر شما کتابی نازل کردیم که وسیله بیداری شما در آن است آیا تعقل نمی‌کنید»؟! (لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ).

هرکس آیات این کتاب را که مایه تذکر و بیداری دل و حرکت اندیشه و پاکی جامعه‌هاست بررسی کند به خوبی می‌داند یک معجزه روشن و جاویدان است، با وجود این معجزه آشکار که از جهات مختلف آثار اعجاز در آن نمایان است - از جهت جاذبه فوق‌العاده، از جهت محتوا، احکام و قوانین، عقاید و معارف و ... - آیا باز در انتظار ظهور معجزه دیگری هستید؟

البته بیدارکننده بودن قرآن جنبه اجباری و الزامی ندارد، بلکه مشروط است

به این که انسان خودش بخوهد و دریچه‌های قلبش را به روی آن بگشاید.

(آیه ۱۱) - چگونه ستمگران در چنگال عذاب گرفتار شدند؟ در اینجا به دنبال گفتگوهایی که در باره مشرکان و کافران لجوج گذشت سرنوشت آنها را با مقایسه با سرنوشت اقوام پیشین، مشخص می‌کند.

نخست می‌گوید: «چه بسیار شهرها و آبادیهای ظالم و ستمگری را درهم شکستیم» (وَلَمْ قَصَمْنَا مِنْ قَرْيَةٍ كَانَتْ ظَالِمَةً).

«و بعد از آنها قوم و جمعیت دیگری را به روی کار (و به میدان آزمایش) آوردیم» (وَأَنْشَأْنَا بَعْدَهَا قَوْمًا آخَرِينَ).

(آیه ۱۲) - آنگاه شرح حال آنها را به هنگامی که دامنه عذاب در آبادی آنها گسترده می‌شد، و وضع بیچارگی آنان را در مقابل مجازات الهی مشخص می‌کند، می‌گوید: «پس هنگامی که آنها احساس کردند عذاب الهی می‌خواهد دامنشان را بگیرد، پا به فرار گذاردند» (فَلَمَّا أَحْسَوْا يَأْسُنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَرْكُضُونَ).

درست همانند یک لشکر شکست خورده که شمشیرهای برهنه دشمن را پشت سر خود می‌بینند و به هر سو پراکنده می‌شوند.

(آیه ۱۳) - اما به عنوان توبیخ و سرزنش به آنها گفته می‌شود: «فرار نکنید و باز گردید به سوی زندگانی پرناز و نعمتتان! و به سوی کاخها و قصرها و مسکنهای پر زر و زیورتان، شاید (سائلان بیایند و) از شما تقاضا کنند» (لَا تَرْكُضُوا وَارْجِعُوا إِلَىٰ مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَمَسَاكِينِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْأَلُونَ).

این عبارت ممکن است اشاره به آن باشد که همواره در این زندگی پرناز و نعمتی که داشتند سائلان و تقاضاکنندگان بر در خانه‌هایشان رفت و آمد داشتند، با امید می‌آمدند و محروم باز می‌گشتند به آنها می‌گوید: باز گردید و همان صحنه‌های نفرت‌انگیز را تکرار کنید، و این در حقیقت یک نوع استهزاء و سرزنش است.

(آیه ۱۴) - به هر حال آنها در این هنگام بیدار می‌شوند، آنچه راقبلاً شوخی می‌پنداشتند به جدی‌ترین صورت در برابر خویش می‌بینند و فریادشان بلند می‌شود «می‌گویند: ای وای بر ما که ظالم و ستمگر بودیم!» (قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ).

(آیه ۱۵) - اما این بیداری اضطراری که در برابر صحنه‌های جدی عذاب برای هرکس پیدا می‌شود بی‌ارزش است، و اثری در تغییر سرنوشت آنها ندارد، لذا قرآن در این آیه اضافه می‌کند: «و همچنان این سخن را (وای بر ما ظالم و ستمگر بودیم) تکرار می‌کردند تا آنها را درو کرده و خاموش ساختیم» (فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوِيَهُمْ حَتَّى جَعَلْنَاهُمْ حَصِيدًا خَامِدِينَ).

(آیه ۱۶) - آفرینش آسمان و زمین بازیچه نیست: از آنجا که در آیات گذشته این حقیقت منعکس بود که ظالمان بی‌ایمان هدفی برای آفرینش خود جز عیش و نوش قائل نبودند، و در واقع عالم را بی‌هدف می‌پنداشتند، قرآن مجید در اینجا برای ابطال این طرز فکر و اثبات وجود هدف با ارزشی برای آفرینش کل جهان مخصوصاً انسانها چنین می‌گوید: «ما آسمان و زمین و آنچه میان آنهاست از روی بازی نیافریدیم» (وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ).

این زمین گسترده، این آسمان پهناور، و این همه موجودات متنوع و بدیعی که در صحنه آنهاست نشان می‌دهد، غرض مهمی در کار بوده است، آری هدف این بوده که از یک سو بیانگر آن آفریننده بزرگ باشند و نشانه‌ای از عظمتش، و از سوی دیگر دلیلی بر «معاد» باشد و گرنه این همه غوغا برای این چند روز معنی نداشت.

(آیه ۱۷) - این آیه می‌گوید: اکنون که مسلم شد عالم بی‌هدف نیست، این هم مسلم است که هدف این آفرینش، سرگرمی خدا به امر خلقت نبوده است که این سرگرمی نامعقولی است «به فرض محال اگر می‌خواستیم سرگرمی انتخاب کنیم چیزی متناسب خود انتخاب می‌کردیم» (لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهُمْ لَهْوًا لَاتَّخِذْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا إِنَّ كُنَّا فَاعِلِينَ).

این آیه بازگویی دو حقیقت است: نخست این که محال است هدف پروردگار سرگرمی خویشتن باشد.

سپس می‌گوید: به فرض که هدف سرگرمی بود باید سرگرمی مناسب ذات او باشد، از عالم مجردات و مانند آن، نه عالم محدود ماده.

(آیه ۱۸) - سپس با لحن قاطعی برای ابطال اوهام بی‌خردانی که دنیا را

بی هدف یا تنها مایه سرگرمی می‌پندارند چنین می‌گوید: این جهان، مجموعه‌ای است از حق و واقعیت، چنین نیست که اساس آن بر باطل بوده باشد «بلکه ما حق را بر سر باطل می‌گوییم تا آن را هلاک سازد و این‌گونه باطل محو و نابود می‌شود» (بَلُّ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ).

و در پایان آیه می‌گوید: «اما وای بر شما از این توصیفی که (از بی هدفی عالم) می‌کنید» (وَلَكُمْ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ).

یعنی ما همواره دلایل عقلی و استدلال‌های روشن و معجزات آشکار خود را در برابر پندارها و اوهام بیهوده‌گرایان قرار می‌دهیم، تا در نظر اندیشمندان و صاحبان عقل، این پندارها درهم کوبیده و نابود شود.

(آیه ۱۹) - در آیات گذشته سخن از این واقعیت بود که عالم هستی دارای هدف تکاملی حساب شده‌ای است برای انسانها.

و از آنجا که ممکن است این توهم به وجود آید که خدا چه نیازی به ایمان و عبادت ما دارد؟ به پاسخ این سخن می‌پردازد و می‌گوید: «و تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند از آن اویند» (وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ).

«و آنها که نزد اویند [= فرشتگان] هیچ‌گاه از عبادتش استکبار نمی‌ورزند، و هرگز خسته نمی‌شوند» (وَمَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ).

(آیه ۲۰) - تمام شب و روز تسبیح می‌گویند و کمترین ضعف و سستی به خود راه نمی‌دهند» (يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ).

با این حال او چه نیازی به طاعت و عبادت شما دارد، پس اگر دستور ایمان و عمل صالح و بندگی و عبودیت به شما داده، سود و فایده‌اش متوجه خود شماست.

(آیه ۲۱) - پس از آن که بیهودگی و بی‌هدفی عالم هستی در آیات گذشته، نفی شد در اینجا به مسأله وحدت معبود و مدیر و مدبر این جهان پرداخته، چنین می‌گوید: «آیا آنها خدایانی از زمین برگزیدند، خدایانی که می‌توانند (موجودات زنده را) بیافرینند و در جهان پخش کنند»؟! (أَمْ اتَّخَذُوا إِلَهًا مِنَ الْأَرْضِ هُمْ يُنشِرُونَ).

(آیه ۲۲) - این آیه یکی از دلایل روشن نفی «آلهه» و خدایان مشرکان را به این صورت بیان می‌کند: «اگر در آسمان و زمین، معبودها و خدایانی جز الله بود هر دو فاسد می‌شدند» و نظام جهان بر هم می‌خورد (لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا).  
 «پس منزّه و پاک است خداوند، پروردگار عرش، از توصیفی که آنها می‌کنند»  
 (فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ).

این نسبت‌های ناروا، و این خدایان ساختگی و آلهه پنداری، اوهامی بیش نیستند و دامان کبريایی ذات پاک او با این نسبت‌های ناروا آلوده نمی‌گردد.  
 دلیلی که برای توحید و نفی آلهه در آیه فوق، آمده است، در عین سادگی و روشنی، یکی از براهین دقیق فلسفی در این زمینه است که دانشمندان از آن، به عنوان «برهان تمناع» یاد می‌کنند، خلاصه این برهان را چنین می‌توان بیان کرد:  
 بدون شک نظام واحدی در این جهان حکمفرماست این هماهنگی قوانین و نظامات آفرینش از این حکایت می‌کند که از مبدأ واحدی سرچشمه گرفته است چراکه اگر مبداها متعدد بود و اراده‌ها مختلف، این هماهنگی هرگز وجود نداشت چراکه هر یک اقتضایی داشت و هر کدام اثر دیگری را خنثی می‌کرد و سرانجام جهان به فساد می‌گرایید.

(آیه ۲۳) - پس از آن که با استدلالی که در آیه قبل آمد توحید مدبر و اداره‌کننده این جهان اثبات شد، در این آیه می‌گوید: او آن‌چنان حکیمانه جهان را نظم بخشیده که جای هیچ ایراد و گفتگو در آن نیست آری «هیچ‌کس نمی‌تواند بر کار او خرده بگیرد (و از آن سؤال کند) در حالی که دیگران چنین نیستند و در افعالشان جای ایراد و سؤال بسیار است» (لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ).

دوگونه سؤال داریم، یک نوع سؤال توضیحی است که انسان می‌خواهد نکته اصلی و هدف واقعی کاری را بداند، این‌گونه سؤال در افعال خدا نیز جایز است. اما نوع دیگر، سؤال اعتراضی است، که مفهومی این است عمل انجام شده نادرست و غلط بوده؛ مسلماً این نوع سؤال در افعال خداوند حکیم معنی ندارد ولی جای این‌گونه سؤال در افعال دیگران بسیار است.

(آیه ۲۴) - این آیه مشتمل بر دو دلیل دیگر در زمینه نفی شرک است، که با دلیل گذشته مجموعاً سه دلیل می شود.

نخست می گوید: «آیا آنها جز خدا معبودانی برای خود انتخاب کرده اند؟ بگو: دلیل خود را بیاورید» (أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ إِلَهَةً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ).

اشاره به این که اگر از دلیل گذشته دایر به این که نظام عالم هستی دلیل بر توحید است صرف نظر کنید لافل هیچ گونه دلیلی بر اثبات شرک و الوهیت این خدایان وجود ندارد، انسان عاقل چگونه مطالبی را بی دلیل می پذیرد؟

سپس به آخرین دلیل اشاره کرده، می گوید: این تنها من و همراهانم نیستیم که سخن از توحید می گوئیم، «این سخن کسانی است که با من هستند، و سخن کسانی [= پیامبرانی] است که پیش از من بودند»! (هَذَا ذِكْرٌ مَنْ مَعِيَ وَذِكْرٌ مَنْ قَبْلِي). این همان دلیلی است که دانشمندان عقاید تحت عنوان اجماع و اتفاق پیامبران بر مسأله یگانگی خدا ذکر کردند.

و از آنجا که ممکن است گاهی کثرت بت پرستان برای بعضی مانع از پذیرش توحید گردد، چنین اضافه می کند: «اما اکثر آنها حق را نمی دانند لذا از آن روی گردانند» (بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُعْرِضُونَ).

همیشه مخالفت کردن اکثریت نادان در بسیاری از جامعه ها دلیلی بوده است، برای اعراض ناگاهان، و قرآن تکیه بر این اکثریت را شدیداً محکوم کرده است.

(آیه ۲۵) - و از آنجا که ممکن است بعضی بی خبران بگویند ما پیامبرانی مانند عیسی (ع) داریم که دعوت به خدایان متعدد کرده است، قرآن در این آیه با صراحت تمام می گوید: «و ما قبل از تو هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر این که به او وحی نمودیم که معبودی جز من نیست، پس تنها مرا پرستش کنید» (وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ).

و به این ترتیب ثابت می شود که نه عیسی و نه غیر او هرگز دعوت به شرک نکرده اند، و این گونه نسبتها تهمت است.

(آیه ۲۶) - فرشتگان بندگان شایسته و فرمانبردار! از آنجا که در آیه قبل سخن از پیامبران الهی و نفی هرگونه شرک در میان بود بحث این آیه در مورد نفی فرزند بودن فرشتگان است.

**توضیح این که:** بسیاری از مشرکان عرب عقیده داشتند که فرشتگان، فرزندان خدا هستند، قرآن این عقیده خرافی و بی اساس را محکوم کرده و بطلان آن را با دلایل مختلف بیان می کند، نخست می گوید: «وَأَنهَا كَفَتُنْد: خداوند رحمان فرزندی برای خود انتخاب کرده است» (وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا).

اگر منظورشان فرزند حقیقی باشد، که لازمه آن جسم بودن است، و اگر «تَبَنِّي» (فرزند خواندگی) که در میان عرب معمول بوده است باشد، آن نیز دلیل بر ضعف و احتیاج است.

اما یک وجود ازلی و ابدی و غیر جسمانی و از هر نظر بی نیاز، فرزند در مورد او معنی ندارد.

لذا بلافاصله می فرماید: «منزه و پاک است او» از این عیب و نقص (سُبْحَانَهُ). سپس اوصاف فرشتگان را در شش قسمت بیان می کند که مجموعاً دلیل روشنی است بر نفی فرزند بودن آنها:

۱ - «آنها بندگان خدا هستند» (بَلْ عِبَادٌ).

۲ - بندگانی «شایسته و گرامی داشته» (مُكْرَمُونَ).

آنها همچون بندگان گریزپا نیستند که تحت فشار مولی، تن به خدمت می دهند؛ خدا نیز آنها را به خاطر اخلاصشان در عبودیت گرامی داشته و مواهب خویش را به آنها افزایش داده است.

(آیه ۲۷) - سوم: آنها آن قدر مؤدب و تسلیم و سر بر فرمان خدا هستند که «هرگز در سخن گفتن بر او پیشی نمی گیرند» (لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ).

۴ - و از نظر عمل نیز «آنها تنها فرمان او را اجرا می کنند» (وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ).

آیا این صفات، صفات فرزندان است یا صفات بندگان؟!

(آیه ۲۸) - سپس به احاطه علمی پروردگار نسبت به آنها اشاره کرده، می‌فرماید: «خداوند «اعمال امروز و آینده و اعمال گذشته آنها را می‌داند» (يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ). هم از دنیای آنها آگاه است و هم از آخرتشان، هم قبل از وجودشان و هم بعد از وجودشان.

مسئلاً فرشتگان از این موضوع آگاهند که خدا یک چنین احاطه علمی به آنها دارد، و همین عرفان، سبب می‌شود که آنها نه سخنی قبل از او بگویند و نه از فرمانش سرپیچی کنند.

۵- بدون شک آنها که بندگان گرامی و شایسته خدا هستند برای نیازمندان شفاعت می‌کنند ولی باید توجه داشت: «هرگز شفاعت نمی‌کنند مگر برای کسی که بدانند خدا از او خشنود است» و اجازه شفاعت او را داده است (وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى).

جمله فوق پاسخی است به آنها که می‌گفتند: ما فرشتگان را عبادت می‌کنیم تا در پیشگاه خدا برای ما شفاعت کنند، قرآن می‌گوید آنها از پیش خود هیچ کاری نمی‌توانند بکنند و هر چه می‌خواهید باید مستقیماً از خدا بخواهید حتی اجازه شفاعت شفیعان را.

۶- به خاطر همین معرفت و آگاهی است که: «آنها از ترس او بیمناکند» و تنها ترس او را به دل راه می‌دهند (وَهُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ).

آنها از این نمی‌ترسند که گناهی انجام داده باشند، بلکه از کوتاهی در عبادت یا ترک اولی بیمناکند.

(آیه ۲۹) - روشن است که فرشتگان با این صفات برجسته و ممتاز و مقام عبودیت خالص هرگز دعوی خدایی نمی‌کنند، اما اگر فرضاً «کسی از آنها بگوید: من مبعودی جز خدا هستم ما کیفر او را جهنم می‌دهیم، آری این چنین ظالمان را کیفر خواهیم داد» (وَمَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَهٌ مِنْ دُونِهِ فَذَلِكِ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ).

در حقیقت دعوی الوهیت یک مصداق روشن ظلم بر خویشان و بر جامعه



است و در قانون کلی «كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ» درج است.

(آیه ۳۰) - باز هم نشانه‌های خدا در جهان هستی: در اینجا یک سلسله از نشانه‌های خداوند در نظام عالم هستی و تدبیر منظم آن بیان گردیده، و تأکیدی است بر بحث‌های گذشته، پیرامون دلایل توحید.

نخست می‌گوید: «و آیا کافران ندیدند که آسمانها و زمین پیوسته بودند پس ما آنها را باز کردیم»؟! «أَوَلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا».

ممکن است منظور از به هم پیوستگی آسمان این باشد که در آغاز بارانی نمی‌بارید و منظور از به هم پیوستگی زمین این که در آن زمان گیاهی نمی‌رویید، اما خدا هر دو را گشود، از آسمان باران نازل کرد و از زمین انواع گیاهان را رویانید. «و هر چیز زنده‌ای را از آب قرار دادیم» (وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا).

«آیا (با مشاهده این آیات و نشانه‌ها، باز هم) ایمان نمی‌آورند» (أَفَلَا يُؤْمِنُونَ).

در مورد پیدایش همه موجودات زنده از آب دو تفسیر مشهور است:

۱ - حیات همه موجودات زنده - اعم از گیاهان و حیوانات - به آب بستگی دارد، همین آبی که بالاخره مبدأ آن، بارانی است که از آسمان نازل شده. دیگر این که «ماء» در اینجا اشاره به آب نطفه است که موجودات زنده معمولاً از آن به وجود می‌آیند.

جالب این که دانشمندان امروز معتقدند که نخستین جوانه حیات در اعماق دریاها پیدا شده است، به همین دلیل آغاز حیات و زندگی را از آب می‌دانند، و اگر قرآن آفرینش انسان را از خاک می‌شمرد، نباید فراموش کنیم منظور از خاک همان طین (گیل) است که ترکیبی است از آب و خاک.

(آیه ۳۱) - این آیه اشاره به قسمت دیگری از نشانه‌های توحید و نعمتهای بزرگ خداوند کرده، می‌گوید: «و ما در زمین کوههای ثابت و مستقری ایجاد کردیم تا انسانها را نلرزاند» (وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ).

کوهها همچون زرهی کره زمین را در بر گرفته‌اند و این سبب می‌شود که از لرزشهای شدید زمین که بر اثر فشارگازهای درونی است تا حد زیادی جلوگیری کند. به علاوه همین وضع کوهها، حرکات پوسته زمین را در مقابل جزر و مد ناشی از ماه به حداقل می‌رساند.

از سوی دیگر اگر کوهها نبودند سطح زمین همواره در معرض تندبادها قرار داشت و آرامشی در آن دیده نمی‌شد، همان‌گونه که در کویرها و بیابانهای خشک و سوزان چنین است.

سپس به نعمت دیگری که آن هم از نشانه‌های عظمت اوست اشاره کرده، می‌گوید: «وما در لابلای این کوههای عظیم، دره‌ها و راههایی قرار دادیم، تا آنها هدایت شوند و به مقصد برسند» (وَجَعَلْنَا فِيهَا فِجَاجًا سُبُلًا لَّعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ).

به راستی اگر این دره‌ها و شکافها نبودند، سلسله‌های جبال عظیم موجود در زمین، مناطق مختلف را آن‌چنان از هم جدا می‌کردند که پیوندشان از زمین بکلی گسسته می‌شد، و این نشان می‌دهد که همه این پدیده‌ها طبق برنامه و حسابی است.

(آیه ۳۲) - و از آنجا که آرامش زمین به تنهایی برای آرامش زندگی انسان کافی نیست بلکه باید از طرف بالا نیز ایمنی داشته باشد در این آیه اضافه می‌کند: «وما آسمان را سقف محفوظی قرار دادیم ولی آنها از آیات و نشانه‌های توحید که در این آسمان پهناور است روی گردانند» (وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَّحْفُوظًا وَهُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرِضُونَ).

منظور از آسمان در اینجا جوئی است که گرداگرد زمین را گرفته، و ضخامت آن طبق تحقیقات دانشمندان صدها کیلومتر می‌باشد، این قشر ظاهراً لطیف که از هوا و گازها تشکیل شده به قدری محکم و پرمقاومت است که هر موجود مزاحمی از بیرون به سوی زمین بیاید نابود می‌شود، و کره زمین را در برابر بمباران شبانه‌روزی سنگهای «شهاب» که از هر گلوله‌ای خطرناکترند حفظ می‌کند.

به علاوه اشعه آفتاب که دارای قسمت‌های مرگباری است به وسیله آن تصفیه

می شود، و از نفوذ اشعه کاشنده کیهانی که از بیرون جو، به سوی زمین سرازیر است جلوگیری می کند.

(آیه ۳۳) - و در این آیه به آفرینش شب و روز و خورشید و ماه پرداخته، می گوید: «و اوست که شب و روز و خورشید و ماه را آفرید» (وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ).

و «هرکدام از اینها در مداری در حرکتند» (كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ).

(آیه ۳۴) - همه می میرند! در قسمتی از آیات گذشته خواندیم که مشرکان برای تردید در نبوت پیامبر (ص) به مسأله انسان بودن او متوسل می شدند. این آیه اشاره به بعضی دیگر از ایرادات آنهاست: گاه آنها می گفتند سر و صدایی که پیامبر - و به گفته آنها این شاعر - به راه انداخته دوامی ندارد و با مرگش همه چیز پایان می یابد. (طور/ ۳۰)

و گاه چنین می پنداشتند که چون این مرد معتقد است خاتم پیامبران است باید هرگز نمیرد تا حافظ آیین خویش باشد، بنابراین مرگ او در آینده دلیلی خواهد بود بر بطلان ادعای او!

قرآن در جمله کوتاهی به آنها پاسخ داده، می گوید: «و ما برای هیچ بشری قبل از تو زندگی جاویدان قرار ندادیم» (وَمَا جَعَلْنَاكَ لِبَشَرٍ مِّن قَبْلِكَ الْخَالِدَ).

این قانون تغییرناپذیر آفرینش است که هیچ کس زندگی جاویدان ندارد. وانگهی اینها که از مرگ تو هم اکنون شادی می کنند «اگر تو بمیری مگر خودشان زندگی جاویدان دارند»؟! (أَفَأَن مَّتَّ فَهُمْ الْخَالِدُونَ).

بقای شریعت و دین و آیین نیاز به بقای آورنده آن ندارد. ممکن است جانشینان او خط او را ادامه دهند.

(آیه ۳۵) - سپس قانون کلی مرگ را در باره همه نفوس، بدون استثناء چنین بازگو می کند: «هر انسانی طعم مرگ را می چشد» (كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ).

بعد از ذکر قانون عمومی مرگ این سؤال مطرح می شود که هدف از این حیات ناپایدار چیست و چه فایده ای دارد؟

قرآن در دنباله همین سخن می‌گوید: «و شما را با بدیها و خوبیها آزمایش می‌کنیم، و سرانجام به سوی ما بازگردانده می‌شوید» (وَتَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ). البته آزمایش به وسیله بلاها سخت‌تر است.

جایگاه اصلی شما این جهان نیست، بلکه جای دیگر است؛ شما تنها برای دادن امتحانی در اینجا می‌آیید و پس از پایان امتحان و کسب تکامل لازم به جایگاه اصلی خود که سرای آخرت است خواهید رفت.

(آیه ۳۶) - باز در اینجا به بحثهای دیگر در ارتباط با موضع‌گیری مشرکان در برابر پیامبر اسلام (ص) برخورد می‌کنیم، که بیانگر طرز تفکر انحرافی آنها در مسائل اصولی است نخست می‌گوید: «و هنگامی که کافران تو را می‌بینند کاری جز مسخره کردن تو ندارند» (وَإِذَا رَأَوْكَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِذْ يَتَخَدُّونَكَ إِلَّا هُزُوًا).

آنها با بی‌اعتنایی به تو اشاره کرده، می‌گویند: «آیا این همان کسی است که خدایان و بتهای شما را (به بدی) یاد می‌کند؟» (أَهَذَا الَّذِي يَذْكُرُ آلِهَتَكُمْ).  
«در حالی که خود ذکر خداوند رحمان را انکار می‌کنند» (وَهُمْ يَذْكُرِ الرَّحْمَنَ هُمْ كَافِرُونَ).

تعجب در این است که اگر کسی از این بتهای سنگی و چوبی بدگویی کند - نه بدگویی بلکه حقیقت را بیان نماید و بگوید اینها موجودات بی‌روح و فاقد شعور و بی‌ارزش هستند - تعجب می‌کنند، اما اگر کسی منکر خداوند بخشنده و مهربانی شود که آثار رحمتش پهنه جهان را گرفته و در هر چیز دلیلی بر عظمت و رحمت اوست برای آنها جای تعجب نیست.

(آیه ۳۷) - سپس به یکی دیگر از کارهای زشت و بی‌رویه این انسانهای بی‌بند و بار اشاره کرده، می‌فرماید: «انسان از عجله آفریده شده» (خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ).

در حقیقت تعبیر «خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ» یک نوع تأکید است؛ یعنی آن‌چنان انسان عجل است که گویی از «عجله» آفریده شده، و تار و پود وجودش از آن تشکیل یافته! و به راستی بسیاری از مردم عادی چنینند هم در خیر عجلند

و هم در شر.

و در پایان آیه اضافه می‌کند: «ولی عجله نکنید من آیاتم را به زودی به شما نشان خواهم داد» (سَأُورِيكُمْ آيَاتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ).

آیات ممکن است اشاره به نشانه‌های عذاب و بلاها و مجازات‌هایی باشد که پیامبر(ص) مخالفان را با آن تهدید می‌کرد و این سبک‌مغزان کراراً می‌گفتند: پس چه شد این بلاهایی که ما را با آن می‌ترسانی.

قرآن می‌گوید: عجله نکنید، چیزی نمی‌گذرد که دامانتان را خواهد گرفت. (آیه ۳۸) - باز انگشت روی یکی از تقاضاهای عجولانه آنها گذاشته، می‌فرماید: «و آنها می‌گویند: این وعده قیامت اگر راست می‌گویید کی فرا می‌رسد؟!» (وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ).

(آیه ۳۹) - این آیه به آنها پاسخ می‌دهد، و می‌گوید: «اگر کافران می‌دانستند زمانی را که نمی‌توانند شعله‌های آتش را از صورت و پشت خود دور سازند، و هیچ‌کس به یاری آنها نخواهد شتافت» هرگز تعجیل در عذاب نمی‌کردند، و نمی‌گفتند: قیامت کی فرا می‌رسد» (لَوْ يَعْلَمُ الَّذِينَ كَفَرُوا حِينَ لَا يَكْفُونُ عَنْ وُجُوهِمُ النَّارَ وَلَا عَنْ ظُهُورِهِمْ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ).

(آیه ۴۰) - و جالب این که این مجازات الهی و آتش سوزان «به صورت ناگهانی به سراغ آنها می‌آید آن‌چنانکه مبهوتشان می‌کند»! (بَلْ تَأْتِيهِمْ بَغْتَةً فَتَبْهَتُهُمْ).

«پس (آن‌چنان غافلگیر و مقهورشان می‌سازد که) قدرت بر دفع آن را ندارند» (فَلَا يَسْتَطِيعُونَ رَدَّهَا).

حتی اگر تقاضای مهلت کنند و بر خلاف آنچه تا آن وقت عجله می‌کردند درخواست تأخیر نمایند «به آنها مهلت داده نمی‌شود» (وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ).

(آیه ۴۱) - در آیات گذشته دیدیم که مشرکان و کفار، پیامبر اسلام(ص) را به باد استهزاء می‌گرفتند، این آیه به عنوان دل‌داری پیامبر(ص) و تسلی خاطر او می‌گوید: این تنها تو نیستی که مورد استهزاء واقع شده‌ای «پیامبران قبل از تو نیز

مورد استهزاء قرار گرفتند» (وَلَقَدْ اسْتَهْزَىٰءَ بِرُسُلٍ مِّن قَبْلِكَ).

«ولی سرانجام آنچه را (از عذابهای الهی) به باد مسخره گرفته بودند، دامان استهزاکنندگان را گرفت» (فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ).

بنابراین غم و اندوهی به خود راه مده و این گونه اعمال جاهلان نباید در روح بزرگ تو کمترین اثر بگذارد و یا در اراده آهنینت خللی وارد کند.

(آیه ۴۲) - در این آیه می‌گوید: نه تنها در برابر عذاب خدا در قیامت، کسی از شما دفاع نمی‌کند، در این دنیا نیز همین است «بگو: چه کسی شما را در شب و روز در برابر مجازات خداوند رحمان حفظ و نگهداری می‌کند»؟! (قُلْ مَنْ يَكْفُلُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مِنَ الرَّحْمَنِ).

در واقع اگر خداوند آسمان «جو زمین» را سقف محفوظی قرار نداده بود همین به تنهایی کافی بود که شما را شب و روز در معرض بمباران سنگهای آسمانی قرار دهد.

قابل توجه این که: در این آیه به جای «الله»، «رَحْمَن» به کار رفته، یعنی ببینید شما چقدر گناه کرده‌اید که حتی خداوندی را که کانون رحمت عامه است به خشم آورده‌اید.

سپس اضافه می‌کند: «بلکه آنها از یاد پروردگارشان روی گردانند» (بَلْ هُمْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِمْ مُعْرِضُونَ).

نه به مواعظ و اندرزهای پیامبران او گوش فرا می‌دهند، و نه یاد خدا و نعمتهایش دل آنها را تکان می‌دهد، و نه لحظه‌ای اندیشه خود را در این راه به کار می‌اندازند.

(آیه ۴۳) - باز به عنوان سؤال می‌پرسد: این کافران ظالم و گنهکار در برابر کیفرهای الهی به چه چیز دل بسته‌اند؟ «آیا آنها خدایانی دارند که می‌توانند از آنان در برابر ما دفاع کنند»؟! (أَمْ لَهُمُ إِلَهَةٌ تَمْنَعُهُمْ مِنْ دُونِنَا).

این خدایان ساختگی آنها «حتی نمی‌توانند خودشان را یاری دهند و از خویشان دفاع کنند» (لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَ أَنْفُسِهِمْ).

«ونه از ناحیه ما (به وسیله رحمت و نیروی معنوی) یاری و همراهی می شوند» (وَلَا هُمْ مِنَّا يُصْحَبُونَ).

(آیه ۴۴) - این آیه اشاره به یکی از علل مهم سرکشی و طغیان افراد بی ایمان کرده، می گوید: «ما به این گروه و پدرانشان انواع نعمتها بخشیدیم تا آنجا که عمرهای طولانی پیدا کردند» (بَلْ مَتَّعْنَا هَؤُلَاءِ وَآبَاءَهُمْ حَتَّى طَالَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ). اما به جای این که این عمر طولانی و نعمت فراوان حس شکرگزاری را در آنها تحریک کرده و سر بر آستان عبودیت حق بگذارند مایه غرور و طغیانشان شد. ولی آیا آنها نمی بینند که این جهان و نعمتهایش پایدار نیست «آیا نمی بینند که ما پیوسته به سراغ زمین آمده، و از آن (واهلش) می کاهیم؟» (أَفَلَا يَرَوْنَ أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا).

اقوام و قبایل یکی بعد از دیگری می آیند و می روند و حتی دانشمندان و بزرگان و علما که قوام زمین به آنها بود چشم از جهان فرو بستند! «آیا آنها غالبند» یا ما؟! (أَفَهُمُ الْغَالِبُونَ).

(آیه ۴۵) - سپس این حقیقت را بازگو می کند که وظیفه پیامبر ﷺ آن است که مردم را از طریق وحی آسمانی انذار کند، روی سخن را به پیامبر ﷺ کرده می گوید: «به آنها بگو: (من از پیش خود چیزی نمی گویم) تنها به وسیله وحی شما را انذار می کنم» (قُلْ إِنَّمَا أُنذِرُكُمْ بِالْوَحْيِ).

و اگر در دل سخت شما اثر نمی گذارد جای تعجب نیست، و نه دلیلی بر نقصان وحی آسمانی، بلکه به خاطر آن است که «افراد کر، هنگامی که انذار می شوند سخنان را نمی شنوند»! (وَلَا يَسْمَعُ الصَّمُ الدُّعَاءَ إِذَا مَا يُنذَرُونَ).

گوش شنوا لازم است تا سخن خدا را بشنود، نه گوشهایی که آن چنان پرده های گناه و غفلت و غرور بر آنها افتاده که شنوایی حق را بکلی از دست داده است.

(آیه ۴۶) - به دنبال آیات گذشته که حالت غرور و بی خبری افراد بی ایمان را منعکس می کرد در این آیه، می گوید: این بی خبران مغرور که در حالت نعمت

و آرامش هرگز خدا را بنده نیستند «اگر گوشه کوچک و از نسیمی عذاب پروردگارت دامنشان را بگیرد (چنان متوحش می شوند که) فریاد می زنند ای وای بر ما! ما همگی ظالم و ستمگر بودیم!» (وَلَئِنْ مَسَّتْهُمْ نَفْحَةٌ مِنْ عَذَابِ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ). ولی چه سود که این بیداری اضطراری هم به حال آنها سودی ندارد.

(آیه ۴۷) - و در این آیه اشاره به حساب و جزای دقیق و عادلانه قیامت می کند تا افراد بی ایمان و ستمگر بدانند به فرض که عذاب این دنیا دامنشان را نگیرد مجازات آخرت حتمی است، و دقیقاً تمام اعمالشان مورد محاسبه قرار می گیرد.

می فرماید: «و ما ترازوهای عدل را در روز قیامت بر پا می کنیم» (وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ).

در احادیث اسلامی می خوانیم: میزانهای سنجش در قیامت، پیامبران و امامان و پاکان و نیکانی هستند که در پرونده اعمالشان نقطه تاریکی وجود ندارد. این ترازوهای سنجش آن چنان دقیق و منظم است که گویی عین عدالت می باشد. و به همین دلیل بلافاصله اضافه می کند: «پس به هیچ کس در آنجا کمترین ظلم و ستمی نمی شود» (فَلَا تُظَلَّمُ نَفْسٌ شَيْئًا). نه از پاداش نیکوکاران چیزی کاسته می شود، و نه به مجازات بدکاران افزوده می گردد.

اما این نفی ظلم و ستم، مفهومیست که در حساب دقت نمی شود بلکه «اگر به مقدار سنگینی یک دانه خردل (کار نیک و بدی) باشد ما آن را حاضر می سازیم» و مورد سنجش قرار می دهیم (وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا). «و همین قدر کافی است که ما حسابگر اعمال بندگان باشیم» (وَكَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ).

(آیه ۴۸) - شمه ای از داستان پیامبران: از این آیات به بعد فرازهایی از زندگانی پیامبران که آمیخته با نکات بسیار آموزنده ای است بیان شده، که بحثهای گذشته را در زمینه نبوت پیامبر اسلام (ص) و درگیری او با مخالفان، با توجه به



اصول مشترکی که حاکم بر آنهاست، روشنتر می سازد.

در این آیه می فرماید: «ما به موسی و هارون فرقان (وسیله تشخیص حق از باطل) بخشیدیم، و نور و یادآوری برای پرهیزکاران» (وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى وَهَارُونَ الْفُرْقَانَ وَضِيَاءً وَذِكْرًا لِلْمُتَّقِينَ).

(آیه ۴۹) - در این آیه «پرهیزکاران» را چنین معرفی می کند: «آنها کسانی هستند که از پروردگارشان در غیب و نهان می ترسند» ترسی آمیخته با احترام و تعظیم (الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ).

«و آنان از روز رستاخیز بیم دارند» (وَهُمْ مِنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ).

در واقع پرهیزکاران به روز قیامت بسیار علاقه مندند چون کانون پاداش و رحمت الهی است اما با این حال از حساب و کتاب خدا نیز بیمناکند.

(آیه ۵۰) - این آیه قرآن را در مقایسه با کتب پیشین قرار داده، می گوید: «و این ذکر مبارکی است که ما آن را (بر شما) نازل کردیم» (وَهَذَا ذِكْرٌ مُّبَارَكٌ أَنْزَلْنَاهُ).

«پس آیا شما آن را انکار می کنید» (أَفَأَنْتُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ).

آیا چنین کتابی، جای انکار دارد! دلایل حقایقتش در خودش نهفته، و نورانیتش آشکار است، و رهروان راهش سعادت مند و پیروز.

(آیه ۵۱) - گفتیم در این سوره فزاهای بسیاری از حالات انبیاء آمده است. در اینجا بخش مهمی از زندگی و مبارزات ابراهیم (ع) با بت پرستان انعکاس یافته، نخست می فرماید: «و ما وسیله رشد و هدایت را از قبل در اختیار ابراهیم گذاردیم، و به (شایستگی) او آگاه بودیم» (وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ).

(آیه ۵۲) - سپس به یکی از مهمترین برنامه های ابراهیم (ع) اشاره کرده، می گوید: «آن هنگام که به پدرش (آزر) و قوم او گفت: این مجسمه های بی روح چیست که شما همواره آنها را پرستش می کنید؟» (إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ السُّمَائِلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ).

تعبیر «لایبیه» (پدرش) اشاره به عمویش آزر است زیرا عرب گاه به عمو «اب» می گوید.

این گفتار ابراهیم در حقیقت استدلال روشنی است برای ابطال بت پرستی زیرا آنچه از بتها می بینیم همین مجسمه و تمثال است، بقیه تخیل است و توهم. (آیه ۵۳) - ولی بت پرستان هیچ گونه جوابی در برابر این منطقی گویا نداشتند جز این که مطلب را از خود رد کنند و به نیاکانشان ارتباط دهند لذا «گفتند: ما پدران و نیاکان خویش را دیدیم که اینها را پرستش می کنند» و ما به سنت نیاکانمان وفا داریم (قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ).

(آیه ۵۴) - از آنجا که هیچ دلیلی نداریم که نیاکان عاقلتر و عالمتر از نسلهای بعد باشند، بلکه غالباً قضیه به عکس است چون با گذشت زمان علم و دانشها گسترده تر می شود، ابراهیم بلافاصله به آنها «پاسخ گفت: هم شما و هم پدرانتان بطور قطع درگمراهی آشکاری بودید» (قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ). (آیه ۵۵) - این تعبیر که توأم با انواع تأکیدها و حاکی از قاطعیت تمام است، سبب شد که بت پرستان کمی به خود آمده در صدد تحقیق برآیند، رو به سوی ابراهیم کرده: «گفتند: آیا مطلب حقیقی برای ما آورده ای یا شوخی می کنی!» (قَالُوا أَجِئْتَنَا بِالْحَقِّ أَمْ أَنْتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ)!

(آیه ۵۶) - اما ابراهیم صریحاً به آنها پاسخ «گفت: آنچه می گویم جدی است و عین واقعیت که پروردگار شما پروردگار آسمانها و زمین است» (قَالَ بَلْ رَبُّكُمْ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ).

«همان خدایی که آنها را آفریده و من از گواهان این عقیده ام» (الَّذِي فَطَرَهُنَّ وَأَنَا عَلَىٰ ذَلِكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ).

ابراهیم با این گفتار قاطعش نشان داد آن کس شایسته پرستش است که آفریدگار آنها و زمین و همه موجودات است.

(آیه ۵۷) - ابراهیم برای این که ثابت کند این مسأله صددرصد جدی است و او بر سر عقیده خود تا همه جا ایستاده، و نتایج و لوازم آن را هر چه باشد با جان

و دل می‌پذیرد اضافه کرد: «و به خدا سوگند، در غیاب شما نقشه‌ای برای نابودی بت‌هایتان می‌کشم!» (وَتَاللّٰهِ لَا كَيْدَنَّ اَصْنَامَكُمْ بَعْدَ اَنْ تَوَلَّوْا مُدْبِرِيْنَ).

(آیه ۵۸) - به هر حال او بی‌آنکه از خطرات این کار بترسد و یا از توفانی که پشت سر این عمل به وجود می‌آید هراسی به دل راه دهد در یک فرصت مناسب مردانه وارد میدان شد، و با یک دنیا قهرمانی به جنگ این خدایان پوشالی رفت که آن همه علاقه‌مند متعصب و نادان داشتند، بطوری که قرآن می‌گوید: «پس همه آنها را قطعه‌قطعه کرد، جز بت بزرگی که داشتند!» (فَجَعَلَهُمْ جُذَاذًا اِلَّا كَبِيْرًا لَّهُمْ).

و هدفش این بود «شاید بت پرستان به سراغ او بیایند» و او هم تمام گفتنیها را بگوید (لَعَلَّهُمْ اِلَيْهِ يَرْجِعُوْنَ).

درست است که ما از لفظ «بت پرستی» بیشتر متوجه بت‌های سنگی و چوبی می‌شویم، ولی از یک نظر بت و بت پرستی مفهوم وسیعی دارد که هر نوع توجه به غیر خدا را، در هر شکل و صورت شامل می‌شود. و طبق حدیث معروف «هر چه انسان را به خود مشغول و از خدا دور سازد بت اوست»!

(آیه ۵۹) - سرانجام بت پرستان وارد بتخانه شدند و با صحنه‌ای روبرو گشتند که هوش از سرشان پرید، به جای آن بتخانه آباد، با تلی از بت‌های دست و پا شکسته و به هم ریخته روبرو شدند! فریادشان بلند شد «صدا زدند: چه کسی این بلا را بر سر خدایان ما آورده است»؟! (قَالُوْا مَنْ فَعَلَ هٰذَا بِالِهَيْتِنَا).

«مسلماً او (هر کس بوده) از ظالمان و ستمگران است» (اِنَّهُ لِمِنَ الظَّالِمِيْنَ). او هم به خدایان ما ستم کرده، و هم به جامعه و جمعیت ما و هم به خودش! (آیه ۶۰) - اما گروهی که تهدیدهای ابراهیم را نسبت به بتها در خاطر داشتند، و طرز رفتار اهانت‌آمیز او را با این معبودهای ساختگی می‌دانستند «گفتند: ما شنیدیم جوانکی (سخن از بتها می‌گفت و) از آنها (به بدی) یاد می‌کرد که نامش ابراهیم است» (قَالُوْا سَمِعْنَا فَتٰى يٰذُكْرُهُمْ يُقَالُ لَهُ اِبْرٰهِيْمُ).

ابراهیم طبق بعضی از روایات در آن موقع کاملاً جوان بود و احتمالاً سنش از شانزده سال تجاوز نمی‌کرد.

(آیه ۶۱) - اصولاً معمول این است هنگامی که جنایتی در نقطه‌ای رخ می‌دهد برای پیدا کردن شخصی که آن را انجام داده به دنبال ارتباطهای خصوصیت آمیز می‌گردند، و مسلماً در آن محیط کسی جز ابراهیم آشکارا با بتها گلاویز نبود، و لذا تمام افکار متوجه او شد جمعیت «گفتند: اکنون که چنین است پس (بروید) او را در برابر چشم مردم حاضر کنید تا آنها (که می‌شناسند و خبر دارند) گواهی دهند» (قَالُوا فَاتُوا بِهِ عَلَىٰ عَيْنِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ).

(آیه ۶۲) - جارچیان در اطراف شهر فریاد زدند که هر کس از ماجرای خصوصیت ابراهیم و بدگویی او نسبت به بتها آگاه است حاضر شود. سرانجام محکمه و دادگاه تشکیل شد و زعمای قوم در آنجا جمع بودند بعضی می‌گویند: خود نمود نیز بر این ماجرا نظارت داشت.

نخستین سؤالی که از ابراهیم کردند این بود «گفتند: آیا تو این کار را با خدایان ماکرده‌ای؟ ای ابراهیم!» (قَالُوا ءَأَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِالْهَيْتَانِ يَا اِبْرَاهِيمَ).

(آیه ۶۳) - برهان دندان شکن ابراهیم: ابراهیم آن‌چنان جوابی گفت که آنها را سخت در محاصره قرار داد، محاصره‌ای که قدرت بر نجات از آن نداشتند ابراهیم «گفت: بلکه این کار را این بت بزرگ آنها کرده! از خودشان سؤال کنید اگر سخن می‌گویند!» (قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَاسْأَلُوهُمْ اِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ).

اصول جرم‌شناسی می‌گوید متهم کسی است که آثار جرم را همراه دارد، در اینجا آثار جرم در دست بت بزرگ است.

اصلاً چرا شما به سراغ من آمدید؟ چرا خدای بزرگتان را متهم نمی‌کنید؟ آیا احتمال نمی‌دهید او آنها را رقیب آینده خود فرض کرده و حساب همه را یک جا رسیده است؟!

(آیه ۶۴) - سخنان ابراهیم، بت پرستان را تکان داد، وجدان خفته آنها را بیدار کرد و همچون توفانی که خاکسترهای فراوان را از روی شعله‌های آتش برگرد و فروغ آن را آشکار سازد، فطرت توحیدی آنها را از پشت پرده‌های تعصب و جهل و غرور آشکار ساخت.

در یک لحظه کوتاه و زودگذر از این خواب عمیق و مرگ‌زا بیدار شدند، چنانکه قرآن می‌گوید: «پس آنها به وجدان و فطرتشان باز گشتند و به خود گفتند: حقا که شما ظالم و ستمگرید» (فَرَجِعُوا إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ). هم به خویشتن ظلم و ستم کردید و هم بر جامعه‌ای که به آن تعلق دارید و هم به ساحت مقدس پروردگار بخشنده نعمتها.

(آیه ۶۵) - ولی افسوس که زنگار جهل و تعصب و تقلید کورکورانه بیشتر از آن بود که باندای صیقل بخش این قهرمان توحید بکلی زدوده شود. افسوس که این بیداری روحانی و مقدس چندان به طول نیانجامید، و در ضمیر آلوده و تاریکشان از طرف نیروهای اهریمنی و جهل قیامی بر ضد این نور توحیدی صورت گرفت و همه چیز به جای اول بازگشت، چه تعبیر لطیفی قرآن می‌کند: «سپس آنها بر سرهاشان واژگونه شدند» (ثُمَّ نَكَسُوا عَلَىٰ رُؤُسِهِمْ). و برای این که از طرف خدایان گنگ و بسته دهانشان عذری بیاورند گفتند: «تو میدانی اینها هرگز سخن نمی‌گویند»! (لَقَدْ عَلِمْتُمَا هُوَ لَا يَنْطِقُونَ).

اینها همیشه خاموشند و ابهت سکوت را نمی‌شکنند!

و با این عذر پوشالی خواستند ضعف و زبونی و ذلت بتها را کتمان کنند. (آیه ۶۶) - اینجا بود که میدانی برای استدلال منطقی در برابر ابراهیم قهرمان گشوده شد تا شدیدترین حملات خود را متوجه آنها کند، و مغزهایشان را زیر رگباری از سرزنش منطقی و بیدارکننده قرار دهد: «فریاد زد: آیا شما معبودهایی غیر خدا را می‌پرستید که نه کمترین سودی به حال شما دارند و نه کوچکترین ضرری» (قَالَ أَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ).

(آیه ۶۷) - باز این معلم توحید، سخن را از این هم فراتر برد و با تازیانه‌های سرزنش بر روح بی‌دردشان کوبید و گفت: «اف بر شما، و بر این معبودهایی که غیر از الله انتخاب کرده‌اید»! (أَف لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ). «آیا هیچ اندیشه نمی‌کنید، و عقل در سر ندارید؟» (أَفَلَا تَعْقِلُونَ).

ولی در توبیخ و سرزنششان، ملایمت را از دست‌نداد مبادا بیشتر لجاجت کنند.

(آیه ۶۸) - آنجا که آتش گلستان می شود: گرچه با استدلال عملی و منطقی ابراهیم، همه بت پرستان محکوم شدند ولی لجاجت و تعصب شدید آنها مانع از پذیرش حق شد، به همین دلیل تصمیم بسیار شدید و خطرناکی در باره ابراهیم گرفتند.

قرآن می گوید: «جمعیت فریاد زدند: او را بسوزانید و خدایان خود را یاری کنید اگر کاری از دست شما ساخته است» (قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ).

امثال این لاطائلات بسیار گفتند و مردم را بر ضد ابراهیم شوراندند آنچنان که به جای چند بار هیزم که برای سوزاندن چندین نفر کافی است هزاران بار بر روی هم ریختند و کوهی از هیزم، و به دنبال آن دریایی از آتش به وجود آوردند.

(آیه ۶۹) - به هر حال ابراهیم (ع) در میان لهله و شادی و غریو فریاد مردم با منجنیق به درون شعله های آتش پرتاب شد، آن چنان مردم فریاد شادی کشیدند که گویی شکننده بتها برای همیشه نابود و خاکستر شد.

اما خدایی که همه چیز سر بر فرمان اوست، حتی سوزندگی را او به آتش یاد داده، و رمز محبت را او به مادران آموخته، اراده کرد این بنده مؤمن خالص در این دریای آتش سالم بماند، تا سند دیگری بر اسناد افتخارش بیفزاید، چنانکه قرآن در اینجا می گوید: «به آتش گفتیم: ای آتش! سرد و سالم بر ابراهیم باش!» (قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ).

بدون شک فرمان خدا در اینجا فرمان تکوینی بود همان فرمانی که در جهان هستی به خورشید و ماه و زمین و آسمان و آب و آتش و گیاهان و پرندگان می دهد و بدون آن فرمان از هیچ سببی کاری ساخته نیست.

معروف چنین است که آتش آن چنان سرد و ملایم شد که دندان ابراهیم از شدت سرما به هم می خورد.

(آیه ۷۰) - و در این آیه به عنوان نتیجه گیری کوتاه و فشرده، می فرماید: «آنها می خواستند ابراهیم را با این نقشه نابودکنند، ولی ما آنها را زیانکارترین مردم قرار

دادیم» (وَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ).

ناگفته پیداست که با سالم ماندن ابراهیم در میان آتش، صحنه بکلی دگرگون شد، غریو شادی فرونشست، دهانها از تعجب باز ماند، ولی بازهم تعصب و لجاجت مانع از پذیرش حق بطور کامل گردید، هر چند دل‌های بیدار بهره خود را از این ماجرا بردند و بر ایمانشان نسبت به خدای ابراهیم افزوده شد.

(آیه ۷۱) - هجرت ابراهیم از سرزمین بت پرستان: داستان آتش سوزی ابراهیم و نجات اعجاز آمیزش از این مرحله خطرناک، لوزه بر ارکان حکومت نمرود افکند او اگر با این حال در آن شهر و کشور باقی می ماند، با آن زبان گویا و منطق نیرومند و شهامت بی نظیرش مسلماً کانون خطری برای آن حکومت جبار و خودکامه بود.

از سوی دیگر ابراهیم در واقع رسالت خود را در آن سرزمین انجام داده، و بذرايمان و آگاهی را در آن سرزمین پاشیده بود.

او باید از اینجا به سرزمین دیگری برود و رسالت خود را در آنجا نیز پیاده کند، لذا تصمیم گرفت تا به اتفاق «لوط» - برادرزاده اش - و همسرش «ساره» و احتمالاً گروه اندکی از مؤمنان از آن سرزمین به سوی شام هجرت کند.

آنچنانکه قرآن می گوید: «وما ابراهیم ولوط را به سوی سرزمینی که برای جهانیان پربرکت ساخته بودیم نجات و رهایی بخشیدیم» (وَنَجَّيْنَاهُ وَلُوطًا إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ).

(آیه ۷۲) - این آیه به یکی از مهمترین مواهب خدا به ابراهیم که داشتن فرزندی صالح و نسلی برومند و شایسته است اشاره کرده، می فرماید: «وما به او اسحاق را بخشیدیم و یعقوب (فرزند اسحاق) را بر او افزودیم» (وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً).

«و همه آنها را مردانی صالح و شایسته و مفید قرار دادیم» (وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ).

(آیه ۷۳) - این آیه به مقام امامت و رهبری این پیامبران بزرگ و بخشی از

صفات و برنامه‌های مهم و پرارزش آنها بطور جمعی اشاره می‌کند. در اینجا مجموعاً «شش قسمت» از این ویژگیها بر شمرده شده که با اضافه کردن توصیف به صالح بودن که از آیه قبل استفاده می‌شود مجموعاً هفت ویژگی را تشکیل می‌دهد.

نخست می‌گوید: «و ما آنها را پیشوایانی قرار دادیم» (وَجَعَلْنَاهُمْ أئِمَّةً). در مرحله بعد فعلیت و ثمره این مقام را بازگو می‌کند: «آنها به فرمان ما (مردم را) هدایت می‌کردند» (يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا).

نه تنها هدایت به معنی راهنمایی و ارائه طریق که در نبوت و رسالت وجود دارد، بلکه به معنی دستگیری کردن و رساندن به سر منزل مقصود.

سومین و چهارمین و پنجمین موهبت و ویژگی آنها این بود که «و ما به آنها انجام کارهای نیک و برپاداشتن نماز و ادای زکات را به آنها وحی کردیم» (وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ).

و در آخرین فراز به مقام «عبودیت» آنها اشاره کرده، می‌گوید: «و آنها همگی فقط ما را عبادت می‌کردند» (وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ).

(آیه ۷۴) - نجات لوط از سرزمین آلودگان! از آنجا که لوط از بستگان نزدیک ابراهیم و از نخستین کسانی است که به او ایمان آورد پس از داستان ابراهیم، به بخشی از تلاش و کوشش او در راه ابلاغ رسالت و مواهب پروردگار نسبت به او اشاره می‌کند: «و لوط را به یادآور که ما به او حکم (فرمان نبوت و رسالت) و علم دادیم» (وَلُوطًا آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا).

لوط از پیامبران بزرگی است که هم عصر با ابراهیم بود، و همراه او از سرزمین بابل به فلسطین مهاجرت کرد، و بعداً از ابراهیم جدا شد و به شهر «سدوم» آمده چرا که مردم آن منطقه غرق فساد و گناه، مخصوصاً انحرافات و آلودگیهای جنسی بودند، او برای هدایت این قوم منحرف تلاش و کوشش بسیار کرد، اما کمتر در آن کوردلان اثر گذارد.

سرانجام قهر و عذاب شدید الهی آنها را فراگرفت، و جز خانواده لوط - به



استثنای همسرش - همگی نابود شدند.

لذا در دنباله آیه به این موهبت که به لوط ارزانی داشت اشاره کرده، می‌فرماید: «وما او را از شهر و دیاری که کارهای پلید و زشت انجام می‌دادند رهایی بخشیدیم» (وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ).  
 «چرا که آنها مردم بدی بودند و از اطاعت فرمان حق بیرون رفته بودند» (إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا سَوِيًّا فَاسِقِينَ).

(آیه ۷۵) - سپس به آخرین موهبت الهی در باره «لوط» اشاره کرده، می‌گوید:  
 «وما او را در رحمت خاص خویش داخل کردیم» (وَأَدْخَلْنَاهُ فِي رَحْمَتِنَا).  
 «چرا که او از بندگان صالح بود» (إِنَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ).

(آیه ۷۶) - نجات نوح از چنگال متعصبان لجوج: بعد از ذکر گوشه‌ای از داستان ابراهیم و لوط، به ذکر قسمتی از سرگذشت یکی دیگر از پیامبران بزرگ یعنی «نوح» پرداخته، می‌فرماید: «و به یاد آور نوح را، هنگامی که قبل از آنها (ابراهیم و لوط) پروردگار خود را خواند» و تقاضای نجات از چنگال منحرفان بی‌ایمان کرد (وَنُوحًا إِذْ نَادَى مِنْ قَبْلُ).

این ندای نوح ظاهراً اشاره به نفرینی است که در سوره نوح آیه ۲۶ و ۲۷ نقل شده آنجا که می‌گوید: «پروردگارا! احدی از این قوم بی‌ایمان را روی زمین مگذار! چرا که اگر بمانند بندگان تو را گمراه می‌کنند، و نسل آینده آنها نیز جز کافر و فاجر نخواهد بود!»

سپس اضافه می‌کند: «پس ما دعای او را مستجاب کردیم و او و خانواده‌اش را از آن غم و اندوه بزرگ رهایی بخشیدیم» (فَأَسْتَجِبْنَا لَهُ فَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ).

«اهل» در اینجا معنی وسیعی دارد که هم بستگان مؤمن او را شامل می‌شود و هم دوستان خاص او را.

(آیه ۷۷) - در این آیه اضافه می‌کند: «ما او را در برابر قومی که آیات ما را تکذیب کردند یاری کردیم» (وَنَصَرْنَاهُ مِنَ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا).

«چرا که آنها قوم بدی بودند، لذا همه آنها را غرق کردیم» (اِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا سَوِيًّا فَاَعْرَقْنَاهُمْ اَجْمَعِينَ).

این جمله بار دیگر تأکیدی است بر این حقیقت که مجازاتهای الهی هرگز جنبه انتقامی ندارد، بلکه براساس انتخاب اصلح است، به این معنی که حق حیات و استفاده از مواهب زندگی برای گروهی است که در خط تکامل و سیرالی الله باشند و یا اگر روزی در خط انحراف افتادند بعداً تجدید نظر کرده و بازگردند.

(آیه ۷۸) - قضاوت داوود و سلیمان: در تعقیب سرگذشت‌های مربوط به موسی و هارون و ابراهیم و نوح و لوط در اینجا به بخشی از زندگی داوود و سلیمان اشاره می‌کند، و در آغاز اشاره سربسته‌ای به ماجرای یک قضاوت و داوری که از ناحیه داود و سلیمان صورت گرفت دارد.

می‌فرماید: «و داوود و سلیمان را به یاد آر، هنگامی که درباره کشتزاری قضاوت می‌کردند که گوسفندان قوم شبانه آن را چریده بودند» (و داوود و سلیمان اِذْ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ اِذْ نَفَسَتْ فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ).

«و ما شاهد حکم آنها بودیم» (وَ كُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ).

داستان بدین قرار بود که: گله گوسفندانی شبانه به تاکستانی وارد می‌شوند، و برگها و خوشه‌های انگور را خورده و ضایع می‌کنند، صاحب باغ شکایت نزد داوود می‌برد، داوود حکم می‌دهد که در برابر این خسارت بزرگ باید تمام گوسفندان به صاحب باغ داده شود.

سلیمان که در آن زمان کودک بود به پدر می‌گوید: ای پیامبر بزرگ خدا! این

حکم را تغییر ده و تعدیل کن!

پدر می‌گوید: چگونه؟

در پاسخ می‌گوید: گوسفندان باید با صاحب باغ سپرده شوند تا از منافع آنها و شیر و پشمشان استفاده کند، و باغ به دست صاحب گوسفندان داده شود تا در اصلاح آن بکوشد هنگامی که باغ به حال اول بازگشت به صاحبش تحویل داده می‌شود، و گوسفندان نیز به صاحبش بر می‌گردد - و خداوند طبق آیه بعد حکم

سلیمان را تأیید کرد.

(آیه ۷۹) - به هر حال در این آیه حکم سلیمان را در این داستان به این صورت تأیید می‌کند: «پس ما این داوری و حکومت را به سلیمان تفهیم کردیم» و با تأیید ما او بهترین راه حل این مخاصمه را دریافت (فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ).

امام مفهوم این سخن آن نیست که حکم داوود اشتباه و نادرست بوده، چرا که بلافاصله اضافه می‌کند: «ما به هریک از این دو، آگاهی و شایستگی داوری و علم بخشیدیم» (وَكَأَلَّا آتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا).

سپس به یکی دیگر از مواهب و افتخاراتی که خدا به داوود داده بود اشاره کرده، می‌فرماید: «و ما کوهها را مسخر ساختیم که همراه داوود تسبیح می‌گفتند و همچنین پرندگان را» (وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَالطَّيْرَ). اینها در برابر قدرت ما چیز مهمی نیست «و ما این کار را انجام دادیم» (وَكَأَلَّا فَاعِلِينَ).

(آیه ۸۰) - در این آیه به یکی دیگر از مواهبی که خدا به این پیامبر بزرگ داده اشاره کرده، می‌گوید: «و ما ساختن زره را به او تعلیم دادیم، تا شما را در جنگهایتان حفظ کند؛ پس آیا (شما خدا را بر نعمتهایش) شکر می‌کنید؟» (وَاعْلَمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُمْ لِيُحِصِنَكُمْ مِنْ بَأْسِكُمْ فَهَلْ أَنْتُمْ شَاكِرُونَ).

(آیه ۸۱) - بادها در فرمان سلیمان! در اینجا به بخشی از مواهبی که خدا به یکی دیگر از پیامبران یعنی سلیمان (ع) داده کرده، نخست می‌گوید: «و ما بادهای شدید و طوفان‌زا را مسخر سلیمان ساختیم که تحت فرمان او به سوی سرزمینی که ما آن را مبارک کرده بودیم حرکت می‌کرد» (وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ غَاصِقَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا).

و این کار عجیب نیست، چرا که «ما به همه چیز آگاه بوده و هستیم» (وَكَأَلَّا بِكُلِّ شَيْءٍ غَالِمِينَ).

هم از اسرار عالم هستی و قوانین و نظامات حاکم بر آن آگاهیم، می‌دانیم چگونه آنها را می‌توان تحت فرمان آورد، و هم از نتیجه و سرانجام این کار، و به هر

حال همه چیز در برابر علم و قدرت ما خاضع و تسلیم است.

(آیه ۸۲) - این آیه یکی دیگر از مواهب انحصاری سلیمان (ع) را بازگو می‌کند: «وگروهی از شیاطین (را نیز مسخر او قرار دادیم، که در دریا) برایش غواصی می‌کردند؛ و کارهایی غیر از این (نیز) برای او انجام می‌دادند» (وَمِنَ الشَّيَاطِينِ مَنْ يَغُوصُونَ لَهُ وَيَعْمَلُونَ عَمَلًا دُونَ ذَلِكَ).

«و ما آنها را (از تمرد و سرکشی در برابر فرمان او) نگاه می‌داشتیم» (وَكُنَّا لَهُمْ حَافِظِينَ).

آنها افرادی باهوش، فعال، هنرمند و صنعتگر با مهارتهای مختلف بودند.

(آیه ۸۳) - ایوب را از گرداب مشکلات رهایی بخشیدیم: در اینجا از سرگذشت آموزنده یکی دیگر از پیامبران بزرگ خدا سخن می‌گوید؛ او «ایوب» و دهمین پیامبری است که در سوره انبیاء اشاره به گوشه‌ای از زندگانی او شده است.

«ایوب» سرگذشتی غم‌انگیز، و در عین حال پرشکوه و با ابهت دارد، صبر و شکیبایی او مخصوصاً در برابر حوادث ناگوار عجیب بود، به گونه‌ای که «صبر ایوب» یک ضرب‌المثل قدیمی است.

می‌فرماید: «و ایوب را (به یادآور) هنگامی که پروردگارش را خواند (و عرضه داشت): بدحالی و مشکلات به من روی آورده و تو مهربانترین مهربانانی!» (وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ).

(آیه ۸۴) - این آیه می‌گوید: «به دنبال این دعای ایوب، خواسته‌اش را اجابت کردیم و رنج و ناراحتی او را برطرف ساختیم» (فَأَسْتَجِبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنَ ضُرٍّ).

«و خانواده او را به او بازگرداندیم، و همانندشان را به آنها افزودیم» (وَأَرْسَلْنَا إِلَىٰ آلِهِم مِّمَّنْهُمْ).

«تا رحمتی از ناحیه ما (بر آنها) باشد و هم یادآوری و تذکری برای عبادت‌کنندگان پروردگار» (رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِنَا وَذِكْرًا لِّلْعَابِدِينَ).

تا مسلمانان بدانند مشکلات هر قدر زیاد باشد و گرفتاریها هر قدر فراوان و دشمنان هر قدر فشرده باشند باز با گوشه‌ای از لطف پروردگار همه اینها برطرف شدنی است، نه تنها زیانها جبران می‌شود بلکه گاهی خداوند به عنوان پاداش صابران با استقامت همانند آنچه از دست رفته نیز بر آن می‌افزاید.

(آیه ۸۵) - اسماعیل و ادريس و ذالکفل: قرآن در اینجا اشاره به مقام شکیبایی سه نفر دیگر از پیامبران الهی کرده، می‌گوید: اسماعیل و ادريس و ذالکفل را (به یاد آور) که همه آنها از صابران و شکیبایان بودند» (وَاسْمِعِلَّ وَادْرِيسَ وَذَالَكِفْلِ كُلُّ مِنَ الصَّابِرِينَ).

هریک از آنها در طول عمر خود در برابر دشمنان و یا مشکلات طاقت فرسای زندگی صبر و مقاومت به خرج دادند و هرگز در برابر این حوادث زانو نزدند و هر یک الگویی بودند از استقامت و پایمردی.

(آیه ۸۶) - سپس بزرگترین موهبت الهی را در برابر این صبر و استقامت برای آنان چنین بیان می‌کند: «وما آنها را در رحمت خود داخل کردیم، چرا که آنها از صالحان بودند» (وَإِذْ خَلَّوْنَا لَهُمْ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُمْ مِنَ الصَّالِحِينَ).

(آیه ۸۷) - نجات یونس از آن زندان وحشتناک: این آیه و آیه بعد نیز گوشه‌ای از سرگذشت پیامبر بزرگ «یونس» را بیان کرده، می‌گوید: وذلنون را به یاد آر هنگامی که خشمگین (بر قوم بت پرست و نافرمان خویش) از میان آنها رفت» (وَذَاتُ النَّوْنِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا).

«او گمان می‌کرد که ما (زندگی را) بر او تنگ نخواهیم کرد» (فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ).

او گمان می‌کرد تمام رسالت خویش را در میان قوم نافرمانش انجام داده است و حتی ترک اولایی در این زمینه نکرده، در حالی که اولی این بود که بیش از این در میان آنها بماند و صبر و استقامت به خرج دهد و دندان بر جگر بفشارد شاید بیدار شوند و به سوی خدا آیند

سرانجام به خاطر همین ترک اولی او را در فشار قرار دادیم، نهنگ عظیمی او

را بلعید «پس او در آن ظلمتهای متراکم صدا زد خداوندا! جز تو معبودی نیست»  
(فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ).

«خداوندا! پاک و منزهی، من از ستمکاران بودم»! (سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ). هم بر خویش ستم کردم و هم بر قوم خود، می بایست بیش از این، ناملایمات و شداید و سختیها را پذیرا می شدم، تن به همه شکنجه‌ها می دادم شاید آنها به راه آیند.

(آیه ۸۸) - «سرانجام ما دعای او را اجابت کردیم و از غم و اندوه رهائیش بخشیدیم» (فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْعَمَى).

آری «و این گونه ما مؤمنان را نجات می بخشیم» (وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ). این یک برنامه اختصاصی برای یونس نبود، بلکه هر کس از مؤمنان از تقصیر خویش، عذر به درگاه خدا آورد، و از ذات پاکش مدد و رحمت طلبد ما دعایش را مستجاب و اندوهش را برطرف خواهیم کرد.

(آیه ۸۹) - نجات زکریا از تنهایی: در این آیه و آیه بعد گوشه‌ای از سرگذشت دو شخصیت دیگر از پیامبران بزرگ الهی «زکریا» و «یحیی» را بیان می‌کند.

نیخست می‌گوید: «زکریا را به خاطر بیاور هنگامی که پروردگارش را خواند و عرضه داشت: پروردگارا! مرا تنها مگذار، و تو بهترین وارثان هستی» (وَزَكَرِيَّا إِذْ نَادَى رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ).

سالها بر عمر زکریا گذشت، و برف پیری بر سرش نشست، اما هنوز فرزندی نداشت، و از سوی دیگر همسری عقیم و نازا داشت.

او در آرزوی فرزندی بود که بتواند برنامه‌های الهی او را تعقیب کند؛ در این هنگام با تمام قلب به درگاه خدا روی آورد و تقاضای فرزند صالح و برومندی کرد.

(آیه ۹۰) - خداوند این دعای خالص و سرشار از عشق به حقیقت را اجابت کرد، و خواسته او را تحقق بخشید آن‌چنان که می‌فرماید: «پس ما دعای او را اجابت کردیم و یحیی را به او بخشیدیم» (فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيَى).

و برای رسیدن به این مقصود «همسر نازای او را اصلاح (و قادر به آوردن فرزند) کردیم» (وَأَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ).

سپس اشاره به سه قسمت از صفات برجسته این خانواده کرده چنین می‌گوید: «آنها در انجام کارهای خیر، سرعت می‌کردند» (إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ).

«و آنها به خاطر عشق به طاعت و وحشت از گناه در همه حال ما را می‌خواندند» (وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا).

«و آنها همواره در برابر ما خشوع داشتند» خضوعی آمیخته با ادب و احترام و ترس آمیخته با احساس مسئولیت (و كَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ).

ذکر این صفات سه‌گانه ممکن است اشاره به این باشد که آنها به هنگام رسیدن به نعمت گرفتار غفلتها و غرورهایی که دامن افراد کم‌ظرفیت و ضعیف‌الایمان را به هنگام وصول به نعمت می‌گیرد نمی‌شدند.

(آیه ۹۱) - مریم بانوی پاکدامن: در این آیه به مقام مریم و عظمت و احترام او و فرزندش حضرت مسیح (ع) اشاره شده است، می‌گوید: «و به یاد آور زنی را که دامان خود را پاک نگه داشت» (وَالَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا).

«سپس ما از روح خود در او دمیدیم» (فَنَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا).

«و او و فرزندش [=مسیح] را نشانه بزرگی برای جهانیان قرار دادیم» (وَجَعَلْنَاهَا وَابْنَهَا آيَةً لِّلْعَالَمِينَ).

(آیه ۹۲) - امت واحده! از آنجا که در آیات گذشته نام گروهی از پیامبران الهی و بخشی از سرگذشت آنها آمده، در اینجا به عنوان یک جمع‌بندی و نتیجه‌گیری کلی چنین می‌گوید: «این (پیامبران بزرگ و پیروانشان) همه امت واحدی بودند» و پیرو یک هدف (إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً).

برنامه آنها یکی و هدف و مقصد آنها نیز یکی بوده است، هرچند با اختلاف زمان و محیط، دارای ویژگیها و روشها و به اصطلاح تاکتیکهای متفاوت بودند. این یگانگی و وحدت برنامه‌ها و هدف، به خاطر آن بوده که همه از یک مبدأ سرچشمه

می گرفته، از اراده خداوند واحد یکتا، و لذا بلافاصله می گوید: «و من پروردگار شما هستم، پس تنها مرا پرستش کنید» (وَ اَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ). در واقع توحید عقیدتی و عملی انبیاء از توحید منبع وحی سرچشمه می گیرد.

(آیه ۹۳) - در این آیه اشاره به انحراف گروه عظیمی از مردم از این اصل واحد توحیدی کرده چنین می گوید: «و آنها کار خود را در میان خود به تفرقه و تجزیه کشاندند» (وَ تَقَطَّعُوا اَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ).

کارشان به جایی رسید که در برابر هم ایستادند، و هر گروه، گروه دیگری را لعن و نفرین می کرد و از او براءت و بیزارى می جست، به این نیز قناعت نکردند به روی همدیگر اسلحه کشیدند و خونهای زیادی را ریختند، و این بود نتیجه انحراف از اصل اساسی توحید و آیین یگانه حق.

و در آخر آیه اضافه می کند: «اما همه آنها سرانجام به سوی ما باز می گردند» (كُلُّ الْاٰتِنَا رَاجِعُونَ).

این اختلاف که جنبه عارضی دارد برچیده می شود و باز در قیامت همگی به سوی وحدت می روند.

(آیه ۹۴) - در این آیه نتیجه هماهنگی با «امت واحده» در طریق پرستش پروردگار، و یا انحراف از آن و پیمودن راه تفرقه را چنین بیان می فرماید: «پس هرکس چیزی از اعمال صالح را انجام دهد در حالی که ایمان داشته باشد، تلاش و کوشش او مورد ناسپاسی قرار نخواهد گرفت» (فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا كُفْرَانَ لِسَعِيهِ).

و برای تأکید بیشتر اضافه می کند: «و ما اعمال صالح او را قطعاً خواهیم نوشت» (وَ اِنَّا لَهُ كَاتِبُونَ).

این آیه همانند بسیاری دیگر از آیات قرآن، شرط قبولی اعمال صالح را ایمان می شمرد.

(آیه ۹۵) - کافران در آستانه رستاخیز: در آیه قبل سخن از «مؤمنان نیکوکار



و صالح العمل» بود و در این آیه، به افرادی اشاره می‌کند که در نقطه مقابل آنها قرار دارند، آنها که تا آخرین نفس به ضلالت و فساد ادامه می‌دهند، می‌فرماید: «و حرام است بر شهرهایی که آنها را (به جرم گناهانشان) نابود کردیم (به دنیا بازگردند) آنها هرگز باز نخواهند گشت» (وَ حَرَامٌ عَلٰی قَرْيَةٍ اَهْلَكْنَاهَا اَنْ يَّرْجَعُوْنَ).

در حقیقت آنها کسانی هستند که بعد از مشاهده عذاب الهی، یا بعد از نابودی و رفتن به جهان برزخ، پرده‌های غرور و غفلت از برابر دیدگانشان کنار می‌رود آرزو می‌کنند ای کاش برای جبران این همه خطاها بار دیگر به دنیا باز می‌گشتند ولی قرآن با صراحت می‌گوید: بازگشت آنها بکلی حرام، یعنی ممنوع است؛ و راهی برای جبران باقی نمانده است.

(آیه ۹۶) - به هر حال این بی‌خبران دائماً در غرور و غفلتند، و این بدبختی تا پایان جهان همچنان ادامه دارد.

چنانکه قرآن می‌فرماید: «تا زمانی که راه بر یا جوج و مأجوج گشوده شود و آنها (در سراسر زمین پخش شوند، و) از هر بلندی و ارتفاعی با سرعت بگذرند» (حَتّٰی اِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُوْنَ).

(آیه ۹۷) - و بلافاصله می‌گوید: «و وعده حق [=قیامت] نزدیک می‌شود» (وَ اقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ).

«در آن هنگام چشمهای کافران از وحشت از حرکت باز می‌ماند» و خیره خیره به آن صحنه نگاه می‌کنند (فَاِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ اَبْصَارُ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا).

در این هنگام پرده‌های غرور و غفلت از برابر دیدگانشان کنار می‌رود و فریادشان بلند می‌شود «ای وای بر ما! ما از این صحنه در غفلت بودیم» (يَا وَيْلَنَا قَدْ كُنَّا فِيْ غَفْلَةٍ مِنْ هٰذَا).

و چون نمی‌توانند با این عذر، گناه خویش را بپوشانند و خود را تبرئه کنند با صراحت می‌گویند: «نه، بلکه ما ظالم و ستمگر بودیم»! (بَلْ كُنَّا ظَالِمِيْنَ).

اصولاً چگونه ممکن است با وجود این همه پیامبران الهی و کتب آسمانی و این همه حوادث تکان‌دهنده، و همچنین درسهای عبرتی که روزگار به آنها

می دهد در غفلت باشند، آنچه از آنها سر زده تقصیر است و ظلم بر خویشان و دیگران.

(آیه ۹۸) - هیزم جهنم! در تعقیب آیات گذشته که از سرنوشت مشرکان ستمگر بحث می کرد در اینجا روی سخن را به آنها کرده و آینده آنها و معبودهایشان را چنین ترسیم می کند: «شما و آنچه را غیر از خدا می پرستید آتشگیره جهنمید!» (انکم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم).

آتشگیره جهنم و هیزمی که شعله های آن را تشکیل می دهد خود شما و خدایان ساختگی شماست، و همچون قطعه های هیزم بی ارزش یکی پس از دیگری در جهنم پرتاب می شوید!

سپس اضافه می کند: «شما وارد بر آن می شوید» (انتم لها واردون). اول بتها را در آتش می افکنند، سپس شما بر آنها وارد می شوید، گویی خدایان با آتشی که از وجودشان برمی خیزد از شما پذیرایی می کنند.

(آیه ۹۹) - سپس به عنوان نتیجه گیری کلی می فرماید: «اگر این بتها، خدایانی بودند هرگز وارد آتش دوزخ نمی شدند» (لو كان هؤلاء آلهة ما وردوها). ولی بدانید نه تنها وارد دوزخ می شوند بلکه «جاودانه در آن خواهند بود» (وكل فيهما خالدون).

(آیه ۱۰۰) - برای توضیح بیشتر پیرامون وضع دردناک، این «عابدان گمراه»، در برابر آن «معبودان بی ارزش» می گوید: «آنها در دوزخ، فریادها و ناله های دردناک دارند» (لهم فيها زفير).

ممکن است این زفیر و ناله غم انگیز تنها مربوط به عابدان نباشد، بلکه شیاطینی که معبودشان بودند نیز در این امر با آنها شریک باشند.

جمله بعد، یکی دیگر از مجازاتهای دردناک آنها را بازگو می کند و آن اینکه «آنها در دوزخ چیزی نمی شنوند» (وهم فيها لا يسمعون).

این جمله ممکن است اشاره به این باشد که آنها سخنی که مایه سرور و خوشحالیشان باشد مطلقاً نمی شنوند، و تنها مستمع ناله های جانکاه دوزخیان،

و فریادهای فرشتگان عذاب هستند.

بعضی گفته‌اند منظور این است که اینها صدای هیچ‌کس را مطلقاً نمی‌شنوند گویی تنها آنها در عذابند و این خود مایه مجازات بیشتری است.

(آیه ۱۰۱) - این آیه حالات مؤمنان راستین و مردان و زنان با ایمان را بازگو می‌کند تا در مقایسه با یکدیگر وضع هر دو مشخص‌تر شود.

نخست می‌گوید: «کسانی که به خاطر ایمان و اعمال صالحشان وعده نیک به آنها از قبل داده‌ایم از این آتش هولناک و وحشتناک دورند» (إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ).

اشاره به این که ما به تمام وعده‌هایی که به مؤمنان در این جهان داده‌ایم وفا خواهیم کرد که یکی از آنها دور شدن از آتش دوزخ است.

(آیه ۱۰۲) - در این آیه چهار نعمت بزرگ الهی را که شامل حال این گروه سعادت‌مند است بر می‌شمرد:

نخست این که «آنها صدای آتش را نمی‌شنوند» (لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا). مؤمنان راستین چون از جهنم دورند هرگز این صداهای وحشتناک به گوششان نمی‌خورد.

دیگر این که: «آنها در آنچه بخواهند و مایل باشند بطور جاودان متنعمند» (وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنفُسُهُمْ خَالِدُونَ).

یعنی آنجا محدودیت این جهان را ندارد، هر نعمت مادی و معنوی که بخواهند بدون استثناء در دسترس آنهاست، آن هم نه یک روز و دو روز بلکه در یک عمر جاویدان!

(آیه ۱۰۳) - سوم این که: «فزع اکبر آنها را غمگین نمی‌کند» (لَا يُحْزِنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ).

«فزع اکبر» (وحشت بزرگ) را بعضی اشاره به وحشتهای روز قیامت دانسته‌اند که از هر وحشتی بزرگتر است.

بالاخره آخرین لطف خدا در باره کسانی که در آیات فوق به آنها اشاره شده

این است که «فرشتگان رحمت به استقبال آنها می‌شتابند» (وبه آنها تبریک و شادباش می‌گویند و بشارت می‌دهند) این همان روزی است که به شما وعده داده می‌شد» (وَتَتَلَّقِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ هَذَا يَوْمُكُمْ الَّذِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ).

(آیه ۱۰۴) - آن روز که آسمانها در هم پیچیده می‌شود! در آیه قبل خواندیم، مؤمنان راستین از «فَنَزَعُ الْأَكْبَرُ» (وحشت بزرگ) غمگین نمی‌شوند؛ این آیه توصیفی از آن روز وحشت‌انگیز کرده است، و در حقیقت علت عظمت این وحشت را مجسم می‌سازد، می‌گوید: این امر «روزی، تحقق می‌یابد که ما آسمان را در هم می‌پیچیم همان‌گونه که طومار نامه‌ها درهم پیچیده می‌شود»! (يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ).

در این آیه تشبیه لطیفی نسبت به درنوردیدن طومار عالم هستی در پایان دنیا شده است، در حال حاضر این طومار گشوده شده و تمام نقوش و خطوط آن خوانده می‌شود و هر یک در جایی قرار دارد، اما هنگامی که فرمان رستاخیز فرا رسد، این طومار عظیم با تمام خطوط و نقوشش، در هم پیچیده خواهد شد.

سپس اضافه می‌کند: «همان‌گونه که ما در آغاز آن را ایجاد کردیم باز هم بر می‌گردانیم» و این کار مشکل و سختی در برابر قدرت عظیم ما نیست (كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ).

و در پایان آیه می‌فرماید: «این وعده‌ای است که ما داده‌ایم و قطعاً آن را انجام خواهیم داد» (وَعَدًا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ).

از بعضی روایات استفاده می‌شود که منظور از بازگشت خلق به صورت اول آن است که انسانها بار دیگر پا برهنه و عریان - آن‌گونه که در آغاز آفرینش بودند - باز می‌گردند و این یکی از چهره‌های بازگشت آفرینش به صورت نخست است.

(آیه ۱۰۵) - حکومت زمین از آن صالحان خواهد بود: بعد از آن که در آیات گذشته به قسمتی از پادشاهای اخروی مؤمنان صالح اشاره شد در این آیه و آیه بعد به یکی از روشنترین پادشاهای دنیوی آنها که «حکومت روی زمین» است با بیان شیوایی اشاره کرده، می‌گوید: «و در زبور بعد از ذکر چنین نوشتیم که سرانجام

بندگان صالح من وارث (حکومت) زمین خواهند شد» (وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ).

«ارض» به مجموع کره زمین گفته می شود و سراسر جهان را شامل می گردد. منظور از «زبور» کتاب داوود، و «ذکر» به معنی تورات است، و به این ترتیب معنی آیه چنین می شود، «ما، در زبور، بعد از تورات، چنین نوشتیم که این زمین را بندگان صالح ما به ارث خواهند برد».

سؤال دیگری که در اینجا باقی می ماند این است که بندگان صالح خدا «عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ» کیانند؟

کلمه «صَالِحُونَ» معنی گسترده و وسیعی دارد، که علاوه بر ایمان و توحید همه شایستگیها از آن به ذهن می آید، شایستگی از نظر عمل و تقوا، شایستگی از نظر علم و آگاهی، شایستگی از نظر قدرت و قوت، و شایستگی از نظر تدبیر و نظم و درک اجتماعی.

در بعضی از روایات صریحاً این آیه تفسیر به یاران حضرت مهدی -عج- شده است: که بیان یک مصداق عالی و آشکار است، و عمومیت مفهوم آیه را محدود نمی سازد.

نظام آفرینش دلیل روشنی بر پذیرش یک نظام صحیح اجتماعی در آینده، در جهان انسانیت خواهد بود، و این همان چیزی است که از آیه مورد بحث و احادیث مربوط به قیام «مصلح بزرگ جهانی» حضرت مهدی -ارواحنا فداه- استفاده می شود.

(آیه ۱۰۶) - این آیه به عنوان تأکید بیشتر می گوید: «در این سخن ابلاغ روشنی است برای گروهی که خدا را (با اخلاص) پرستش می کنند» (إِنَّ فِي هَذَا لَبَلَاغًا لِقَوْمٍ عَابِدِينَ).

(آیه ۱۰۷) - پیامبر رحمت برای جهانیان: از آنجا که آیات گذشته بشارت حکومت روی زمین را به بندگان صالح می داد و چنین حکومتی مایه رحمت برای همه مردم جهان است در این آیه به رحمت عامه وجود پیامبر (ص) اشاره کرده،

می‌گوید: «ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم» (وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ).

عموم مردم دنیا اعم از مؤمن و کافر همه مرهون رحمت تو هستند، چرا که نشر آیینی را به عهده گرفتی که سبب نجات همگان است.

(آیه ۱۰۸) - و از آنجا که مهمترین مظهر رحمت و محکمترین پایه و اساس آن مسأله توحید و جلوه‌های آن است در این آیه چنین می‌گوید: «به آنها بگو: تنها چیزی که بر من وحی می‌شود این است که معبود شما معبود واحدی است» (قُلْ إِنَّمَا يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ).

«پس آیا شما حاضرید (در برابر همین اصل اساسی توحید) تسلیم شوید» و بتها را کنار بگذارید؟! (فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ).

در واقع در این آیه، سه نکته بنیادی مطرح شده است، نخست این که پایه اصلی رحمت توحید است توحید در اعتقاد، در عمل، توحید در کلمه، توحید صفوف، و توحید در قانون و در همه چیز.

نکته دیگر این که تمام دعوت پیامبر اسلام (ص) در اصل توحید خلاصه می‌شود و توحید روحی است که در کالبد تمام دین دمیده شده.

و آخرین نکته این که: مشکل اصلی تمام جوامع و ملل، آلودگی به شرک در اشکال مختلف و بیرون آمدن از شرک و مظاهر آن و بالا زدن آستین برای شکستن بتها است، نه فقط بتهای سنگی و چوبی، که بتها از هر نوع مخصوصاً طاغوت‌های انسانی!

(آیه ۱۰۹) - این آیه می‌گوید: اگر (با این همه تلاش باز به دعوت و پیام ما توجه نکردند و) روی گردان شوند، بگو: من به همه شما بطور یکسان (از عذاب الهی) اعلام خطر می‌کنم» (فَإِنْ تَوَلَّوْا فَعَلْنَا آذَنُكُمْ عَلَىٰ سَوَاءٍ).

سپس این تهدید را به صورت آشکارتری بیان کرده، می‌گوید: «و من نمی‌دانم آیا وعده عذاب که به شما داده شده است نزدیک است یا دور؟! (وَإِنْ أَدْرَىٰ أَقْرَبُ أَمْ بَعِيدٌ مَا تُوعَدُونَ).

فکر نکنید این وعده دور است، شاید هم نزدیک و بسیار هم نزدیک باشد. این عذاب و مجازاتی که در اینجا به آن تهدید شده‌اند ممکن است عذاب قیامت و یا مجازات دنیا و یا هر دو باشد، در صورت اول علم آن مخصوص خداست و در صورت دوم و سوم ممکن است اشاره به جزئیات و زمان آن باشد که حتی پیامبران از جزئیات آن آگاه نیستند.

(آیه ۱۱۰) - این تصور را نیز به مغز خود راه می‌دهید که اگر تأخیری در مجازات شما شود به خاطر این است که خدا از اعمال و سخنان شما آگاه نیست، نه، او همه را می‌داند «او هم سخنان آشکار را و هم آنچه را که پنهان می‌کنید می‌داند» (إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ مِنَ الْقَوْلِ وَيَعْلَمُ مَا تَكْتُمُونَ).

اصولاً پنهان و آشکار برای شما که علمتان محدود است مفهوم دارد، اما برای آن کس که علمش بی‌پایان است غیب و شهود یکی است و سر و علن در آنجا یکسان می‌باشد.

(آیه ۱۱۱) - و نیز اگر می‌بینید مجازات الهی فوراً دامن شما را نمی‌گیرد بواسطه آن نیست که او از کار شما آگاه نباشد «و من نمی‌دانم شاید این آزمایشی برای شماست» (وَإِنْ أَدْرَىٰ لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَّكُمْ).

«و مایه بهره‌گیری (از لذائذ این جهان) تا مدتی» معین، سپس با شدت هر چه تمامتر شما را بگیرد و مجازات کند (وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ).

در واقع برای تأخیر مجازات الهی در اینجا دو فلسفه بیان شده است: نخست مسأله امتحان و آزمایش است، خدا هرگز در عذاب عجله نمی‌کند، تا خلق را آزمایش کافی کند و اتمام حجت نماید.

دوم این که افرادی هستند که آزمایش آنها تمام شده و کلمه مجازاتشان قطعی گردیده است، اما برای این که سخت کیفر ببینند نعمت را بر آنها گسترده می‌سازد تا کاملاً غرق نعمت شوند، و درست در همان حال که سخت در لذائذ غوطه‌ورند تازیانۀ عذاب را بر آنها بکوبد تا دردناکتر باشد، و رنج محرومان و ستم‌دیدگان را به خوبی احساس کنند.

(آیه ۱۱۲) - این آیه که آخرین آیه سوره انبیاء است همچون نخستین آیه این سوره سخن از غفلت مردم بی خبر می گوید، و به عنوان نقل قول از پیامبر (ص) در یک عبارت نفرین مانند ناراحتی او را از این همه غرور و غفلت منعکس می کند و می گوید: پیامبر بعد از مشاهده این همه اعراض و رویگردانی «عرض کرد: پروردگار من! به حق دآوری فرما» و این گروه طغیانگر را طبق قانون عدالتت کیفر ده! (قَالَ رَبِّ احْكُم بِالْحَقِّ).

در دومین جمله روی سخن را به مخالفان کرده و می گوید: «و پروردگار همه ما خداوند رحمان است و ما از پیشگاه مقدسش در برابر نسبتهای ناروایی که شما به او می دهید استمداد می طلبیم» (وَرَبُّنَا الرَّحْمَنُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ).  
 «پایان سوره انبیاء»



## سوره حج [۲۲]

این سوره در «مدینه» نازل شده و ۷۸ آیه است

**محتوای سوره:** این سوره به خاطر بخشی از آیاتش که پیرامون حج سخن می‌گوید به نام «سوره حج» نامیده شده است.

و از آنجا که دستور حج آن هم با ذکر قسمتی از جزئیات آن، و همچنین دستور جهاد، تناسب با وضع مسلمانان در مدینه دارد، آیات این سوره از جهاتی شبیه سوره‌های «مدنی» است.

از نظر محتوا مطالب این سوره را به چند بخش می‌توان تقسیم کرد:

۱- آیات فراوانی از آن در زمینه «معاد» و دلایل منطقی آن، و انداز مردم غافل از صحنه‌های قیامت، و مانند آن است.

۲- بخش قابل ملاحظه‌ای نیز از مبارزه با شرک و مشرکان، سخن می‌گوید.

۳- در بخش دیگر مردم را به بررسی سرنوشت عبرت‌انگیز گذشتگان و عذابهای دردناک الهی که بر آنها نازل شد دعوت کرده.

۴- و بخش دیگر پیرامون مسأله حج و سابقه تاریخی آن است.

۵- بخشی از آن پیرامون مبارزه با دشمنان مهاجم، است.

۶- و سرانجام قسمتی از آن پند و اندرزهایی است در زمینه‌های مختلف زندگی و تشویق به نماز و زکات و توکل و توجه به خداوند.

**فضیلت تلاوت سوره:** در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می خوانیم: «هرکس سوره حج را بخواند خداوند پاداش حج و عمره را به او می دهد به تعداد تمام کسانی که در گذشته و آینده حج و عمره به جا آورده یا خواهند آورد!» بدون شک این ثواب و فضیلت عظیم تنها برای تلاوت لفظی نیست، تلاوتی است اندیشه ساز، و اندیشه ای است عمل پرور.

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

**(آیه ۱) - زلزله عظیم رستاخیز:** این سوره با دو آیه تکان دهنده و هیجان انگیز پیرامون رستاخیز و مقدمات آن شروع می شود، آیاتی که بی اختیار انسان را از این زندگی گذرای مادی بیرون می برد، و به آینده هول انگیزی که در انتظار اوست متوجه می سازد.

نخست عموم مردم را بدون استثناء مخاطب ساخته، می گوید: «ای مردم! از پروردگارتان بترسید، و پرهیزکاری پیشه کنید که زلزله رستاخیز، جریان مهم و عظیمی است» (یا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ). خطاب «یا أَيُّهَا النَّاسُ»، دلیل روشنی است بر این که هیچ گونه تفاوت و تبعیضی از نظر نژاد و زبان و اعصار و قرون و مکانها و مناطق جغرافیایی و طوائف و قبائل در آن نیست، و مؤمن و کافر، کوچک و بزرگ، پیر و جوان، مرد و زن امروز و آینده همه در آن شریکند.

**(آیه ۲) -** این آیه نمونه هایی از بازتاب این وحشت عظیم را در چند جمله بیان کرده، می گوید: «روزی که آن را می بینید [= زلزله رستاخیز آن چنان وحشت سرا پای همه را فرا می گیرد که] هر مادر شیردهی، کودک شیرخوارش را فراموش می کند» (يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ). «و هر بارداری (در آن صحنه باشد) جنین خود را سقط می کند» (وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا).

سومین بازتاب این که: «مردم را به صورت مستان می بینی، در حالی که مست

نیستند!» (وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَىٰ وَمَا هُمْ بِسُكَارَىٰ).

«ولی عذاب خدا شدید است» (وَلَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ).

(آیه ۳) - پیروان شیطان! از آنجا که در آیات گذشته ترسیمی از وحشت

عمومی مردم به هنگام وقوع زلزله قیامت بود در این آیه حال گروهی از بی خبران را منعکس می‌کند که چگونه از چنین حادثه عظیمی غافلند.

می‌گوید: «گروهی از مردم بدون هیچ علم و دانشی در باره خدا به مجادله برمی‌خیزند» (وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ).

گاه در اصل توحید و یگانگی حق و نفی هرگونه شریک جدال می‌کنند، و گاه در قدرت خدا نسبت به مسأله احیای مردگان و بعث و نشور، و در هر صورت هیچ‌گونه دلیلی بر گفته‌های خود ندارند.

سپس اضافه می‌کند: این‌گونه افراد که تابع هیچ‌گونه منطق و دانشی نیستند «از هر شیطان سرکش و متمرّدی تبعیت می‌کنند» (وَتَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَّرِيدٍ).

نه از یک شیطان که از همه شیطانها! اعم از شیاطین انس و جن که هر یک از آنها برای خود نقشه و برنامه و حيله و دامی دارند.

(آیه ۴) - در این آیه می‌گوید: «بر او نوشته و مقرر شده است که هر کس حلقه اطاعت و ولایتش را برگردن نهد بطور مسلم گمراهش می‌سازد و به آتش سوزان راهنمائیش می‌کند» (كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ فَإِنَّهُ يُضِلُّهُ وَيَهْدِيهِ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ).

(آیه ۵) - دلایل معاد در عالم جنین و گیاهان: از آنجا که در آیات گذشته گفتگو از تردید مخالفان در «مبدء» و «معاد» بود در این آیه به دو دلیل محکم و منطقی برای اثبات معاد جسمانی استدلال شده است، یکی از طریق توجه به تحولات دوران جنینی، و دیگری از طریق تحولات زمین به هنگام نمو گیاهان.

نخست همه انسانها را مخاطب ساخته، می‌گوید: «ای مردم! اگر در رستاخیز شک دارید (به این نکته توجه کنید که:) ما شما را از خاک آفریدیم، سپس از نطفه، و بعد، از خون بسته شده و سپس از مضغه [= چیزی شبیه گوشت جویده شده] که

بعضی دارای شکل و خلقت است و بعضی بدون شکل» (يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ مُخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ).

همه اینها به خاطر آن است «تا برای شما آشکار سازیم» که بر هر چیز قادریم (لِنُبَيِّنَ لَكُمْ).

«و جنینهایی را که بخواهیم تا مدت معینی در رحم (مادران) قرار می دهیم» (وَنُفِّرُ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى) تا دوران تکاملی خود را طی کنند، و آنچه را بخواهیم ساقط می کنیم و از نیمه راه از مدار خارج می سازیم.

«از آن پس (یک دوران انقلابی جدید آغاز می شود و) ما شما را به صورت طفل (از شکم مادر) بیرون می فرستیم» (ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا).

به این ترتیب دوران زندگی محدود و وابسته شما در شکم مادر پایان می پذیرد، و قدم به محیطی وسیعتر، مملو از نور و صفا و امکانات بسیار فزونیتر می گذارید.

باز چرخهای حرکت تکاملی شما متوقف نمی شود، و همچنان سریع در این راه به پیشروی ادامه می دهید «سپس هدف این است که به حد رشد و بلوغ (و کمال جسم و عقل) برسید» (ثُمَّ لَتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ).

در اینجا جهل تبدیل به دانایی، و ضعف و ناتوانی تبدیل به قدرت و توانایی و وابستگی مبدل به استقلال می شود.

ولی این چرخ باز متوقف نمی گردد هر چند «در این میان بعضی از شما می میرند و بعضی آن قدر عمر می کنند که به بدترین مرحله زندگی (و پیری) می رسند» (وَمِنْكُمْ مَنْ يُّتَوَفَّىٰ وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْدَلِ الْعُمْرِ).

«آنچنان که بعد از علم و آگاهی، چیزی نمی دانند!» (لَكِنِّي لَا يَعْلَمُ مِنَ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا).

این ضعف و ناتوانی و پز مردگی دلیل بر فرارسیدن یک مرحله انتقالی جدید

است، همان‌گونه که سستی پیوند میوه با درخت دلیل بر رسیدگی آن و وصول به مرحله جدایی است.

سپس به بیان دلیل دوم که زندگی و حیات گیاهان است پرداخته، می‌گوید:  
 «زمین را (در فصل زمستان) خشک و مرده می‌بینی، اما هنگامی که آب باران بر آن  
 فرو می‌فرستیم، به حرکت در می‌آید و می‌روید، و از هر نوع گیاهان زیبا می‌رویند»  
 (وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ  
 زَوْجٍ بَهِيحٍ).

(آیه ۶) - در این آیه و آیه بعد به عنوان جمع بندی و نتیجه‌گیری کلی،  
 هدف اصلی از بیان این دو دلیل را ضمن بازگویی پنج نکته تشریح می‌کند:

۱ - نخست می‌گوید: «آنچه (در آیات قبل از مراحل مختلف حیات در مورد  
 انسانها و جهان گیاهان) بازگو شد برای این است که (بدانید) خداوند حق است»  
 (ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ).

و چون او حق است نظامی را که آفریده نیز حق است، بنابراین نمی‌تواند  
 بیهوده و بی‌هدف باشد. و چون این جهان بی‌هدف نیست و از سوی دیگر هدف  
 اصلی را در خود آن نمی‌یابیم یقین پیدا می‌کنیم که معاد و رستاخیزی در کار است.  
 ۲ - این نظام حاکم بر جهان حیات به ما می‌گوید: «اوست که مردگان را زنده  
 می‌کند» (وَأَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَى).

همان کسی که لباس حیات بر تن خاک می‌پوشاند، و نطفه بی‌ارزش را به  
 انسان کاملی مبدل می‌سازد، و زمینهای مرده را جان می‌دهد او مردگان را حیات  
 نوین می‌بخشد.

۳ - هدف دیگر این است که بدانید «خدا بر هر چیز تواناست» و چیزی در  
 برابر قدرت او غیرممکن نیست (وَأَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ).

آیا کسی که می‌تواند خاک بی‌جان را تبدیل به نطفه کند و آن را در  
 مراحل حیات پیش ببرد قادر نیست که انسان را بعد از مرگ به زندگی جدید  
 بازگرداند؟

(آیه ۷) - چهارم: و باز همه اینها برای این است که بدانید: «رستاخیز آمدنی است و شکئی در آن نیست» (وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا).

۵- و اینها همه مقدمه‌ای است برای آخرین نتیجه و آن این که: «خداوند تمام کسانی را که در قبرها آرمیده‌اند زنده می‌کند» (وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ). در نتیجه رستاخیز و بعث مردگان نه تنها امکان‌پذیر است بلکه قطعاً تحقق خواهد یافت.

(آیه ۸) - باز هم مجادله به باطل: در اینجا نیز سخن از مجادله‌کنندگانی است که پیرامون مبدء و معاد به جدال بی پایه و بی اساس می‌پردازند.

نخست می‌گوید: «گروهی از مردم کسانی هستند که درباره خدا بدون هیچ علم و دانش و هدایت و کتاب روشنی به مجادله برمی‌خیزند» (وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ).

در حقیقت بحث و جدال علمی در صورتی می‌تواند ثمربخش باشد که متکی به یکی از این دلایل گردد. عقل یا کتاب سنت.

جمله «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ» درست همان تعبیری است که در آیه سوم گذشت. و ظاهراً آیه گذشته ناظر به حال پیروان گمراه و بی‌خبر است در حالی که این آیه ناظر به رهبران این گروه گمراه می‌باشد.

(آیه ۹) - سپس در یک عبارت کوتاه و پرمعنی به یکی از علل انحراف و گمراهی این رهبران ضلالت پرداخته، می‌گوید: «آنها با تکبر و بی‌اعتنایی (نسبت به سخنان الهی و دلایل روشن عقلی) می‌خواهند مردم را از راه خدا گمراه سازند» (ثَانِي عَطْفِهِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ).

سپس کیفر شدید آنها را در دنیا و آخرت به این صورت تشریح می‌کند: «بهره آنها در این دنیا رسوائی و بدبختی است، و در قیامت عذاب سوزنده را به آنها می‌چشانیم» (لَهُ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَنُذِيقُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ عَذَابَ الْحَرِيقِ).

(آیه ۱۰) - و به او می‌گوئیم: «این نتیجه چیزی است که دستهایت از پیش برای تو فرستاده است» (ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتَ يَدَاكَ).

«و خداوند هرگز به بندگان ظلم و ستم نمی کند» (وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَالِمٍ لِّلْعَبِيدِ).  
 نه کسی را بی جهت کیفر می دهد، و نه بر میزان مجازات کسی بدون دلیل  
 می افزایش دهد، و برنامه او عدالت محض و محض عدالت است.

(آیه ۱۱) - آنها که بر لب پر تگاه کفرند! در آیات گذشته سخن از دو گروه در  
 میان بود گروه پیروان گمراه، و رهبران گمراه کننده، اما در اینجا سخن از گروه سوم  
 است که همان افراد ضعیف الایمان هستند.

قرآن در توصیف این گروه چنین می گوید: «و بعضی از مردم خدا را تنها با  
 زبان می پرستند» اما ایمان قلبی آنها بسیار سطحی و ضعیف است (وَمِنَ النَّاسِ مَنْ  
 يَّعْبُدُ اللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ) و با کوچکترین چیزی ایمانشان بر باد فنا می رود.

سپس قرآن به تشریح تزلزل ایمان آنها پرداخته، می گوید: «پس آنها چنانند که  
 اگر (دنیا به آنها رو کند و نفع و) خیری به آنان برسد حالت اطمینان پیدا می کنند!  
 (و آن را دلیل بر حقانیت اسلام می گیرند) اما اگر به وسیله گرفتاریها و پریشانی  
 و سلب نعمت مورد آزمایش قرار گیرند دگرگون می شوند» و به کفر رو می آورند!  
 (فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ).

گوئی آنها دین و ایمان را به عنوان یک وسیله نیل به مادیان پذیرفته اند که اگر  
 این هدف تأمین شد دین را حق می دانند و گرنه بی اساس!

و در پایان آیه اضافه می کند: و به این ترتیب «آنها هم دنیا را از دست داده اند  
 و هم آخرت را» (خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ).

و «این همان خسران و زیان آشکار است» که انسان هم دینش بر باد رود و هم  
 دنیایش (ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ).

(آیه ۱۲) - این آیه به عقیده شرک آلود این گروه مخصوصاً بعد از انحراف  
 از توحید و ایمان به خدا اشاره کرده، می گوید: «او جز خدا کسی را می خواند  
 که نه زبانی می تواند به او برساند و نه سودی» (يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُهُ  
 وَمَا لَا يَنْفَعُهُ).

اگر دلیل معیار حقانیت دین را اقبال و ادبار دنیا می گیرد، پس چرا به سراغ

بتهایی می رود که موجوداتی هستند بی خاصیت و فاقد هرگونه اثر در سرنوشت انسانها؟!

آری! «این گمراهی بسیار عمیقی است» (ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ البَعِيدُ).

فاصله آن از خط صراط مستقیم آن چنان زیاد است که امید بازگشتشان به سوی حق بسیار کم است.

(آیه ۱۳) - باز مطلب را از این فراتر برده، می گوید: «او کسی را می خواند که زیانش از نفعش نزدیکتر است!» (يَدْعُوا لِمَنْ ضَرُّهُ أَقْرَبُ مِنْ نَفْعِهِ).

چرا که این معبودهای ساختگی در دنیا فکر آنها را به انحطاط و پستی و خرافات سوق می دهند، و در آخرت آتش سوزان را برای آنها به ارمغان می آورند. و در پایان آیه اضافه می کند: «چه بد مولا و یآوری هستند این بتها، و چه بد مونس و معاشری» (لَيْسَ الْمَوْلَىٰ وَ لَيْسَ الْعَشِيرُ).

(آیه ۱۴) - و از آنجا که روش قرآن این است که مسائل نیک و بد را در مقایسه با هم بیان می کند تا نتیجه گیری آن کاملتر و روشنتر باشد در این آیه می فرماید: «خداوند کسانی را که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند در باغهایی از بهشت وارد می کند که نهرها از زیر درختانش جاری است» (إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ).

برنامه آنها روشن، خط فکری و عملی آنها مشخص، مولای آنها خدا و همدم و مونسشان انبیاء و شهداء و صالحان و فرشتگان خواهند بود.

آری! «خدا هر چه را اراده کند انجام می دهد» (إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ).

این پادشاهای بزرگ برای او سهل و آسان است، همان گونه که مجازات مشرکان لجوج و رهبران گمراهشان برای او ساده است.

آیه ۱۵ - شأن نزول: گروهی از قبیله «بنی اسد» و «بنی غطفان» که با پیامبر اسلام ﷺ پیمان بسته بودند گفتند: ما می ترسیم خدا سرانجام محمد ﷺ را یاری نکند و در نتیجه رابطه ما با هم پیمانهایمان از یهود قطع شود و آنها به ما مواد غذایی ندهند، آیه نازل شد و به آنها اخطار کرد و آنها را سخت مذمت نمود.



**تفسیر:** رستاخیز پایان همه اختلافات! از آنجاکه در آیات گذشته سخن از گروه ضعیف‌الایمان بود در این آیه نیز چهره دیگری از آنها را ترسیم کرده، می‌گوید: «هر کسی گمان می‌کند که خدا پیامبرش را در دنیا و آخرت یاری نخواهد کرد و (از این نظر عصبانی است، هرکاری از دستش ساخته است بکند) ریسمانی به سقف خانه خود بیاویزد و خود را از حلق آویز، و نفس خود را قطع کند (و تا لبه پرتگاه مرگ پیش رود) ببیند آیا این کار خشم او را فرو می‌نشاند» (مَنْ كَانَ يَظُنُّ أَنْ لَنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ لِيَقْطَعْ فَلْيَنْظُرْ هَلْ يُذْهِبَنَّ كَيْدَهُ مَا يَغِيظُ).

این آیه به یک نکته روانی در ارتباط با افراد کم‌حوصله و عصبانی و ضعیف‌الایمان اشاره می‌کند که آنها وقتی کارشان ظاهراً به بن بست می‌رسد فوراً دستپاچه می‌شوند و تصمیم‌های جنون‌آمیز می‌گیرند.

(آیه ۱۶) - این آیه اشاره به یک جمع‌بندی در آیات گذشته کرده، می‌گوید: «و این‌گونه ما قرآن را به صورت آیات بینات و نشانه‌های روشن نازل کردیم» (وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ). دلائلی برای معاد و رستاخیز همچون بررسی دوران جنینی انسان، و رشد گیاهان و زنده شدن زمینهای مرده.

ولی با این همه، داشتن دلائل روشن به تنهایی کافی نیست بلکه آمادگی پذیرش حق نیز لازم است، به همین دلیل در پایان آیه می‌گوید: «و خداوند هرکس را بخواهد هدایت می‌کند» (وَأَنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يُرِيدُ).

(آیه ۱۷) - این آیه به شش گروه از پیروان مذاهب مختلف که یک گروه مسلم و مؤمنند، و پنج گروه غیرمسلمان اشاره کرده، می‌فرماید: «کسانی که ایمان آورده‌اند، و یهود، و صابئان، و نصارا، و مجوس، و مشرکان، خداوند در میان آنها روز قیامت داوری می‌کند، و حق را از باطل جدا می‌سازد» (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ).

مگر نه این است که یکی از نامهای قیامت «یوم الفصل» روز جدایی حق

از باطل است و «یوم البروز» روز آشکار شدن مکتومها، و روز پایان گرفتن اختلافات است.

آری! خدا در آن روز به همه این اختلافات پایان می دهد: «چراکه خداوند از همه چیز آگاه و باخبر است» (إِنَّ اللَّهَ عَلِيُّ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ).

(آیه ۱۸) - همه موجودات جهان در پیشگاه او سجده می کنند: از آنجا که در آیات گذشته سخن از مبدء و معاد بود، این آیه با طرح مسأله توحید و خداشناسی، حلقه مبدء و معاد را تکمیل می کند، پیامبر ﷺ را مخاطب ساخته، می گوید: «آیا ندیدی تمام کسانی که در آسمانها و تمام کسانی که در زمین هستند برای خدا سجده می کنند، و خورشید و ماه و ستارگان و کوهها و درختان و جنبندگان؟! (أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالْدَّوَابُّ).

«و نیز بسیاری از مردم (برای او سجده می کنند) در حالی که بسیاری دیگر (با دارند و) مستحق عذابند» (وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ).

سپس اضافه می کند: اینها نزد پروردگار بی ارزشند «و هرکس را خدا بی ارزش سازد هیچ کس نمی تواند او را گرامی دارد» و مشمول سعادت و ثواب کند (وَمَنْ يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ).

آری! «خداوند هرکار را بخواهد (و مصلحت بداند) انجام می دهد» مؤمنان را گرامی و منکران را خوار می سازد (إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ).

با توجه به آنچه در آیه مورد بحث آمده موجودات عالم دارای دوگونه سجدوند، «سجود تکوینی» و «سجود تشریحی».

خضوع و تسلیم بی قید و شرط آنها در برابر اراده حق و قوانین آفرینش و نظام حاکم بر این جهان همان سجود تکوینی آنهاست که تمام ذرات موجودات را شامل می شود، حتی سلولهای مغز فرعونها و نمرودها و منکران لجوج، و تمام ذرات وجود آنها مشمول این سجود تکوینی هستند.

به گفته جمعی از محققان تمامی ذرات جهان دارای نوعی درک و شعورند،

و به موازات آن در عالم خود، حمد و تسبیح خدا می‌گویند، و سجود و صلاة دارند و اگر این نوع درک و شعور را نپذیریم لا اقل تسلیم و خضوع آنها در برابر همه نظامات هستی به هیچ وجه قابل انکار نیست.

اما «سجود تشریحی» همان نهایت خضوعی است که از صاحبان عقل و شعور و درک و معرفت در برابر پروردگار تحقق می‌یابد.

آیه ۱۹ - شأن نزول: «روز جنگ بدر، سه نفر از مسلمانان (علی علیه السلام و حمزه، و عبیده بن حارث بن عبدالمطلب) به میدان نبرد آمدند و به ترتیب «ولید بن عتبّه» و «عبته بن ربیعّه» و «شبیّه بن ربیعّه» را از پای درآوردند. آیه نازل شد و سرنوشت این مبارزان را بیان کرد.

ولی وجود شأن نزول خاص هرگز مانع عمومیت مفهوم آیه نمی‌شود.

تفسیر: دو گروه متخاصم در برابر هم! در آیات گذشته به گروه مؤمنان و طوائف مختلفی از کفار اشاره شده بود، و مخصوصاً آنها را به صورت شش گروه بیان کرد، در اینجا می‌فرماید: «این دو دسته (مؤمنان و غیرمؤمنان) درباره پروردگارشان به مخاصمه و جدال پرداختند» (هُذَانِ خَصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ). سپس چهار نوع مجازات کافرانی را که دانسته و آگاهانه حق را انکار کردند بیان می‌کند:

نخست از لباس آنها شروع کرده، می‌گوید: «پس کسانی که کافر شدند لباسهایی از آتش برای آنها بریده می‌شود» (فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ).

این جمله ممکن است اشاره به آن باشد که واقعاً قطعاتی از آتش به صورت لباس برای آنها بریده و دوخته می‌شود! و یا کنایه از این باشد که آتش دوزخ از هر سو آنها را مانند لباس احاطه می‌کند.

دیگر این که: «مابع سوزان و جوشان حمیم دوزخ بر سر آنها ریخته می‌شود» (يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُؤُسِهِمُ الْحَمِيمُ).

(آیه ۲۰) - و این آب سوزان و جوشان در بدن آنها آن چنان نفوذ می‌کند که

«هم درونشان را ذوب می‌نماید و هم پوستها و برونشان را!»! (يُضَهِّرُ بِهِ مَا فِي بُطُونِهِمْ وَالْجُلُودَ).

(آیه ۲۱) - سوم این که: «تازیانه‌ها یا گرزهایی از آهن سوزان برای آنها آماده است» (وَلَهُمْ مَقَامِعٌ مِنْ حَدِيدٍ).

(آیه ۲۲) - و «هرگاه بخواهند از دوزخ و غم و اندوههای آن خارج شوند آنها را به آن باز می‌گردانند، و (به آنان گفته می‌شود) بچشید عذاب سوزان را!»! (كَلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ).

و این چهارمین مجازات آنهاست.

(آیه ۲۳) - این آیه و آیه بعد حال مؤمنان صالح را بیان می‌کند تا از طریق مقایسه، وضع هر دو گروه کاملاً مشخص شود، و در اینجا پنج نوع پاداش آنها را بازگو کرده، نخست می‌گوید: «خداوند کسانی را که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند در باغهایی از بهشت وارد می‌کند که از زیر درختانش نهرها جاری است» (إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ).

گروه اول در شعله‌های آتش سوزان غوطه‌ورند و اینها در باغهای بهشت در کنار نهرهای جاری آرمیده‌اند.

سپس به زینت و لباس آنها پرداخته، می‌گوید: «آنها با دستبندهایی از طلا و مروارید زینت می‌یابند و لباسشان در آنجا از حریر است» (يُحَلِّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ).

و این دو پاداش دیگر آنهاست. و اگر در این جهان از پوشیدن این گونه لباسها وزینتها ممنوع بودند به خاطر آن بود که مایه غرور و غفلت می‌شد و سبب محرومیت گروه دیگر می‌گشت، ولی در آنجا که این مسائل مطرح نیست این ممنوعیتها برداشته می‌شود و جبران می‌گردد.

(آیه ۲۴) - و بالاخره چهارمین و پنجمین موهبتی که خدا به آنها ارزانی می‌دارد و صرفاً جنبه روحانی دارد این است که آنها «به سخنان پاکیزه هدایت می‌شوند» (وَهُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ). سخنانی روح‌پرور، و جمله‌ها

و الفاظی نشاط آفرین و کلماتی پر از صفا و معنویت که روح را در مدارج کمال سیر می دهد.

و همچنین «به سوی راه خداوند حمید و شایسته ستایش هدایت می گردند» (وَهُدُوا إِلَىٰ صِرَاطِ الْحَمِيدِ). راه شناسایی خدا و نزدیک شدن معنوی و روحانی به قرب جوار او، راه عشق و عرفان.

آری! خداوند مؤمنان را با هدایت کردن به سوی این معانی به آخرین درجه لذات روحانی سوق می دهد.

(آیه ۲۵) - مانعان خانه خدا! در آیات گذشته سخن از کفار بطور مطلق در میان بود، ولی در این آیه اشاره به گروه خاصی از آنان شده است که دارای تخلفات و گناهان سنگین مخصوصاً در رابطه با «مسجد الحرام» و «مراسم پرشکوه حج» هستند.

نخست می گوید: «کسانی که کافر شدند و مردم را از راه خدا، جلوگیری می کنند...» (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ).

همچنین مردم با ایمان را «از (کانون بزرگ توحید) مسجد الحرام باز می دارند، همان مرکزی که آن را برای همه مردم یکسان قرار داده ایم، چه آنها که در آن سرزمین زندگی می کنند و چه آنها که از نقاط دور به سوی آن می آیند» مستحق عذابی دردناکند (وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءً الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ).

«و هرکس بخواهد در این سرزمین از طریق حق منحرف گردد، و دست به ظلم و ستم بیالاید ما از عذاب دردناک به او می چشانیم» (وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِالْحَادِ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ).

در واقع این گروه از کافران علاوه بر انکار حق، مرتکب سه جنایت بزرگ شده اند:

- ۱ - جلوگیری از راه خدا و ایمان و طاعت او.
- ۲ - جلوگیری از عبادت کنندگان و زوارخانه خدا و قرار دادن امتیازی برای خود.

۳- در این سرزمین مقدس دست به ظلم و گناه و الحاد می‌زنند.

(آیه ۲۶) - دعوت عام برای حج! به تناسب بحثی که در آیه گذشته پیرامون مسجدالحرام و زائران خانه خدا آمد در اینجا نخست به تاریخچه بنای کعبه به دست ابراهیم خلیل (ع) و سپس مسأله وجوب حج، و فلسفه آن، و بخشی از احکام این عبادت بزرگ اشاره می‌کند، ابتدا از داستان تجدید بنای کعبه شروع کرده، می‌گوید: «و (به خاطر بیاور) زمانی را که محل خانه کعبه را برای ابراهیم آماده ساختیم» تا در آن مکان اقدام به بنای خانه کعبه کند (وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ).

منظور از «بَوَّأْنَا» این است که خداوند مکان خانه کعبه را که در زمان آدم ساخته شده بود و در طوفان نوح ویران و آثارش محوگشته بود به ابراهیم (ع) نشان داد، توفانی وزید و خاکها را به عقب برد و پایه‌های خانه آشکارگشت، یا قطعه ابری آمده و در آنجا سایه افکند، و یا به هر وسیله دیگر خداوند محل اصلی خانه را برای ابراهیم معلوم و آماده ساخت، و او با همیاری فرزندش اسماعیل آن را تجدید بنا نمود.

سپس اضافه می‌کند، هنگامی که خانه آماده شد به ابراهیم خطاب کردیم: این خانه را کانون توحید کن، و «چیزی را شریک من قرار مده، و خانه‌ام را برای طواف‌کنندگان و قیام‌کنندگان و رکوع‌کنندگان و سجودکنندگان پاک کن» (أَنْ لَا تُشْرِكُ بِي شَيْئًا وَطَهَّرْ بَيْنِي لِطَائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ).

در حقیقت ابراهیم (ع) مأمور بود خانه کعبه و اطراف آن را از هرگونه آلودگی ظاهری و معنوی و هرگونه بت و مظاهر شرک پاک و پاکیزه دارد، تابندگان خدا در این مکان پاک جز به خدا نیندیشند، و مهمترین عبادت این سرزمین را که طواف و نماز است در محیطی پیراسته از هرگونه آلودگی انجام دهند.

(آیه ۲۷) - بعد از آماده شدن خانه کعبه برای عبادت‌کنندگان، خدا به ابراهیم (ع) دستور می‌دهد: «و مردم را دعوت عمومی به حج کن، تا پیاده و سواره بر مرکبهای لاغر از هر راه دوری به سوی تو بیایند» (وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ

رِجَالًا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ).

در روایتی می‌خوانیم: «هنگامی که ابراهیم چنین دستوری را دریافت داشت عرض کرد: خداوندا! صدای من به گوش مردم نمی‌رسد، اما خدا به او فرمود: «عَلَيْكَ الْأَذَانُ وَعَلَيْكَ الْبَلَاغُ!؛ تو اعلام کن و من به گوش آنها می‌رسانم!»

(آیه ۲۸) - در این آیه در یک عبارت بسیار فشرده و پرمعنی به فلسفه‌های مختلف حیج پرداخته، می‌فرماید: آنها به این سرزمین مقدس بیایند «تا منافع خویش را با چشم خود ببیند» (لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ).

کلمه «مَنَافِع» تمام منافع و برکات معنوی و نتایج مادی، فواید فردی و اجتماعی، فلسفه‌های سیاسی و اقتصادی و اخلاقی همه را شامل می‌شود. آری! باید مسلمانان از همه نقاط جهان از میان تمام قشرها به آنجا رو آورند تا شاهد و ناظر این منافع باشند.

سپس اضافه می‌کند: و آنها بیایند و قربانی کنند «و نام خدا را در ایام معینی (که از دهم ذی‌الحجه شروع و به سیزدهم پایان می‌یابد) بر چهارپایانی که به آنها روزی داده است (به هنگام ذبح) ببرند» (وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَّعْلُومَاتٍ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ).

اشاره به این که آنها همیشه از جمله به هنگام ذبح قربانی تمام توجهشان به خدا و قبول درگاه اوست و استفاده از گوشت آن تحت الشعاع آن قرار دارد.

قربانی کردن حیوانات در حقیقت رمزی است برای آمادگی برای قربانی شدن در راه خدا، همان‌گونه که در سرگذشت ابراهیم (ع) و اسماعیل (ع) و قربانی او آمده است، آنها با این عمل اعلام می‌کنند که در راه او آماده هرگونه ایثارند حتی بذل جان.

به هر حال قرآن با این گفتار برنامه شرک‌آلود بت پرستان را نفی می‌کند که به هنگام قربانی نام بتها را می‌بردند، و این مراسم توحیدی را به شرک‌آلوده می‌ساختند.

و در پایان آیه می‌فرماید: «پس از گوشت حیوانات قربانی، هم خودتان بخورید و هم بینوایان فقیر را اطعام نمایید» (فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعُمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ).

(آیه ۲۹) - بخش مهم دیگری از مناسک حج: در تعقیب بحثهایی که پیرامون مناسک حج در آیات پیشین گذشت، در اینجا به بخش دیگری از این مناسک اشاره کرده، نخست چنین می‌گوید: «بعد از آن باید آلودگیها (وزوائد بدن) را برطرف سازند» (ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ).

«و به نذرهای خود وفا کنند» (وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ).

«و برگرد خانه گرمی کعبه، طواف کنند» (وَلْيَطُوفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ).

منظور از «طواف» در اینجا «طواف نساء» است.

(آیه ۳۰) - این آیه به عنوان یک جمع‌بندی اشاره به بحثهای آیات گذشته کرده، می‌گوید: برنامه حج و مناسک آن «این است» که گفته شد (ذَلِكَ).

بعد برای تأکید بر اهمیت وظائفی که بیان گردید اضافه می‌کند: «و هرکس برنامه‌های الهی را بزرگ بشمرد و احترام آنها را حفظ کند برای او نزد پروردگارش بهتر است» (وَمَنْ يُعَظِّمْ حُرْمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ).

«حُرْمَات» در اینجا اشاره به «اعمال و مناسک حج» است و ممکن است احترام خانه کعبه خصوصاً و حرم مکه عموماً نیز بر آن افزوده شود.

سپس به تناسب احکام «احرام» به حلال بودن چهارپایان اشاره کرده، می‌گوید: «و چهارپایان (همچون شتر و گاو و گوسفند) بر شما حلال شده است، مگر آنچه بر شما خوانده می‌شود» و دستور منعش صادر خواهد گشت (وَأُحِلَّتْ لَكُمْ الْأَنْعَامُ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ).

در پایان این آیه دو دستور دیگر در رابطه با مراسم حج و مبارزه با سنتهای جاهلیت بیان کرده، می‌گوید: «پس از پلیدیها (یعنی) از بتها اجتناب کنید» (فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ).

دستور دوم این است که: «از سخن باطل و بی‌اساس بپرهیزید» (وَاجْتَنِبُوا الْقَوْلَ الزُّورَ).



آیه فوق اشاره به کیفیت «لبیک» گفتن مشرکان در مراسم حج در جاهلیت است زیرا آنها «لبیک» را که آئینه تمام‌نمای توحید و یگانه‌پرستی است آن‌چنان تحریف کرده بودند که مشتمل بر زنده‌ترین تعبیرات شرک‌آلود شده بود. ولی توجه آیه به اعمال مشرکان مانع از کلی بودن مفهوم آن که پرهیز از هرگونه بت در هر شکل و صورت، و پرهیز از هرگفتار باطل به هر نوع و کیفیت است نمی‌باشد.

(آیه ۳۱) - از آنجا که در آیه قبل تأکید روی مسأله توحید و اجتناب از هرگونه بت و بت‌پرستی شده بود، در اینجا نیز همین مسأله مهم را دنبال کرده، می‌گوید: مراسم حج و گفتن لبیک را در حالی انجام دهید که: «قصد و برنامۀ شما خالص برای خدا باشد، و هیچ‌گونه شرکی در آن راه نیابد» (حُنْفَاءٌ لِلَّهِ غَيْرِ مُشْرِكِينَ بِهِ).

آیه فوق مسأله اخلاص و قصد قربت را به عنوان محرک اصلی در حج و عبادات بطور کلی یادآور می‌شود، چرا که روح عبادت همان اخلاص است و اخلاص در صورتی است که هیچ‌گونه انگیزه غیرخدایی و شرک در آن نباشد. سپس ترسیم بسیار گویا و زنده‌ای از وضع حال مشرکان و سقوط و بدبختی و نابودی آنها می‌کند و چنین می‌گوید: «وکسی که شریک برای خدا قرار دهد، گویی از آسمان سقوط کرده، و پرندگان در وسط هوا او را می‌ربایند (و هر قطعه از گوشت او در منقار پرنده مرده‌خواری می‌افتد) و یا (اگر از چنگال آنها به سلامت بگذرد) تندباد او را به جای دوردستی پرتاب می‌کند» (وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخَطَّفَهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوَىٰ بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ).

در حقیقت آسمان کنایه از «توحید» است و شرک سبب سقوط از این آسمان می‌گردد، مسلماً کسی که از آسمان سقوط می‌کند، قدرت تصمیم‌گیری را از دست می‌دهد، با سرعت و شتابی که هر لحظه فزونی می‌گیرد به سوی نیستی پیش می‌رود و سرانجام در چنگال شیطان و هوسهای سرکش محو و نابود می‌گردد.

(آیه ۳۲) - این آیه بار دیگر یک جمع‌بندی روی مسائل حج و تعظیم شعائر الهی کرده، می‌گوید: «مطلب چنین است» که گفته شد (ذَلِكَ).

«و هر کس شعائر الهی را بزرگ دارد و (به نشانه‌های آئین خدا و پرچم‌های اطاعت او) احترام بگذارد این از تقوای دلهاست» (وَمَنْ يُعْظِمُ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ).

«شعائر الله» به معنی «نشانه‌های پروردگار» است که شامل سرفصل‌های آئین الهی و برنامه‌های کلی و آنچه در نخستین برخورد با این آیین چشمگیر است و از جمله مناسک حج می‌باشد که انسان را به یاد خدا می‌اندازد.

کوتاه سخن این که تمام آنچه در برنامه‌های دینی وارد شده و انسان را به یاد خدا و عظمت آئین او می‌اندازد شعائر الهی است و بزرگداشت آن نشانه تقوای دلهاست.

(آیه ۳۳) - از بعضی از روایات چنین استفاده می‌شود که گروهی از مسلمانان عقیده داشتند هنگامی که شتری یا یکی دیگر از چهارپایان به عنوان قربانی تعیین می‌شد و از راه‌های دور و نزدیک آن را با خود به سوی احرامگاه، و از آنجا به سوی سرزمین مکه می‌آوردند، نباید بر آن مرکب سوار شد، و نباید شیر آن را بدوشند و از آن استفاده کنند، و بکلی آن را از خود جدا می‌پنداشتند، قرآن این تفکر خرافی را نفی کرده، می‌گوید: «در آن (حیوانات قربانی) منافی برای شماست تا زمان معینی [=روز ذبح آنها] فرا رسد» (لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى).

در پایان آیه در مورد سرانجام کار قربانی چنین می‌گوید: «سپس محل آن خانه قدیمی و گرامی (کعبه) است» (ثُمَّ مَحِلُّهَا إِلَىٰ الْبَيْتِ الْعَتِيقِ).

و به این ترتیب مادام که حیوانات مخصوص قربانی به محل قربانگاه نرسیده‌اند می‌توان از آنها بهره گرفت و پس از وصول به قربانگاه باید وظیفه قربانی کردن را در باره آنها انجام داد.

(آیه ۳۴) - مُخَبِّرَاتٍ را بشارت ده! در ارتباط با آیات گذشته و از جمله دستور قربانی ممکن است این سؤال پیش آید که این چگونه عبادتی است که در اسلام

تشریح شده که برای خدا و برای جلب رضای او حیوانات را قربانی کنند مگر خداوند نیاز به قربانی دارد؟ و آیا این کار در ادیان دیگر نیز بوده است یا مخصوص مشرکان بوده؟

قرآن برای روشن ساختن این مطلب چنین می‌گوید: این منحصر به شما نیست که مراسم ذبح و قربانی برای خدا دارید «برای هر امتی قربانگاهی قرار دادیم تا نام خدا را (به هنگام قربانی) بر چهار پایانی که به آنها روزی داده‌ایم ببرند» (وَلِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ).  
و لذا در پایان آیه می‌فرماید: «و خدای شما معبود واحدی است» و برنامه او هم برنامه واحدی است (فَالِهَهُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ).

اکنون که چنین است: «در برابر (فرمان) او تسلیم شوید» (فَلَهُ اسْلِمُوا).  
«و بشارت ده متواضعان و تسلیم شوندگان (در برابر فرمانهای پروردگار) را» (وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ).

(آیه ۳۵) - در این آیه صفات «مخبتین» (تواضع‌کنندگان) را در چهار قسمت - که دو قسم جنبه معنوی و روانی دارد و دو قسمت جنبه جسمانی - توضیح می‌دهد:

نخست می‌گوید: «همانها که چون نام خدا برده می‌شود دل‌هایشان پر از خوف (پروردگار) می‌گردد» (الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ).

نه این که از غضب او بی‌جهت بترسند، و یا در رحمت او شک و تردید داشته باشند، بلکه این ترس به خاطر مسؤولیت‌هایی است که بر دوش دارند و شاید در انجام آن کوتاهی کرده‌اند، این ترس به خاطر درک مقام با عظمت خداست.

دیگر این که: «آنها در برابر حوادث دردناکی که در زندگیشان رخ می‌دهد صبر و شکیبایی پیش می‌گیرند» (وَالصَّابِرِينَ عَلَىٰ مَا أَصَابَهُمْ).

عظمت حادثه هر قدر زیاد و ناراحتی آن هر قدر سنگین باشد در برابر آن زانو نمی‌زنند لب به کفران نمی‌کشایند و خلاصه ایستادگی می‌کنند و پیش می‌روند و پیروز می‌شوند.

سوم و چهارم این که: «آنها نماز را برپا می‌دارند و از آنچه به آنها روزی داده‌ایم انفاق می‌کنند» (وَالْمُقِيمِي الصَّلَاةِ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ).  
از یک سو ارتباطشان با خالق جهان محکم است و از سوی دیگر پیوندشان با خلق خدا مستحکم.

(آیه ۳۶) - قربانی برای چیست؟ باز در اینجا سخن از مراسم حج و شعائر الهی و مسأله قربانی است، نخست می‌گوید: «شترهای چاق و فربه را (در مراسم حج) برای شما از شعائر الهی قرار دادیم» (وَالْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ).  
آنها از یک سو به شما تعلق دارند، و از سوی دیگر از شعائر و نشانه‌های خداوند در این عبادت بزرگ هستند، چرا که قربانی حج یکی از مظاهر روشن این عبادت است.

سپس اضافه می‌کند: «در آنها برای شما خیر و برکت است» (لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ).  
از یک سو از گوشت آنها استفاده می‌کنید و دیگران را اطعام می‌نمائید و از سوی دیگر به خاطر این ایثار و گذشت و عبادت پروردگار از نتایج معنوی آن بهره‌مند خواهید شد و به پیشگاه او تقرب می‌جوئید.

سپس کیفیت قربانی کردن را در یک جمله کوتاه چنین بیان می‌کند: «نام خدا را (هنگام قربانی کردن) در حالی که به صف ایستاده‌اند بر آنها ببرید» (فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافَّ).

بدون شک ذکر نام خدا به هنگام ذبح حیوانات یا نحر کردن شتر کیفیت خاصی ندارد و هرگونه نام خدا را ببرند کافی است.

منظور از واژه «صَوَافَّ» این است که دو دست شتر قربانی را از میچ تا زانو در حالی که ایستاده باشد با هم ببندند تا به هنگام نحر، زیاد تکان به خود ندهد و فرار نکند.

طبیعی است هنگامی که مقداری خون از تن او می‌رود دستهایش سست می‌شود و به روی زمین می‌خوابد، و لذا در ذیل آیه می‌فرماید: «هنگامی که پهلویشان آرام گرفت (و جان دادند) از گوشت آنها بخورید و مستمندان قانع

و فقیران را نیز از آن اطعام کنید» (فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطِعُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ).

جمله «كُلُوا مِنْهَا» (از آن بخورید) ظاهر در این است که واجب است «حجاج» چیزی از قربانی خود را نیز بخورند، و شاید این برای رعایت مساوات میان آنها و مستمندان باشد.

سرانجام آیه را چنین پایان می‌دهد: «این‌گونه ما آنها را مستخرّتان ساختیم تا شکر خدا را به جا آورید» (كَذَلِكَ سَخَّرْنَاهَا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ).

و راستی این عجیب است حیوانی با آن بزرگی و قدرت و زور آن چنان تسلیم است که اجازه می‌دهد انسانی پاهای او را محکم ببندد، و او را نحر کند.

(آیه ۳۷) - این آیه در واقع پاسخی است به این سؤال که خدا چه نیازی به قربانی دارد؟ و اصولاً فلسفه قربانی کردن چیست؟ مگر این کار نفعی به حال خدا دارد می‌فرماید: «نه گوشتها و نه خونهای آنها هرگز به خدا نمی‌رسد» (لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومُهَا وَلَا دِمَاؤها).

اصولاً خدا نیازی به گوشت قربانی ندارد، او نه جسم است نه نیازمند، او وجودی است کامل و بی‌انتهای از هر جهت.

«بلکه آنچه به او می‌رسد تقوا و پرهیزکاری و پاکی اعمال شماست» (وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَى مِنْكُمْ).

به تعبیر دیگر: هدف آن است که شما با پیمودن مدارج تقوا در مسیر یک انسان کامل قرار گیرید و روز به روز به خدا نزدیکتر شوید، قربانی درس ایثار و فداکاری و گذشت و آمادگی برای شهادت در راه خدا به شما می‌آموزد، و درس کمک به نیازمندان و مستمندان.

این تعبیر که «خون آنها نیز به خدا نمی‌رسد» ظاهراً اشاره به اعمال زشت اعراب جاهلی است که هرگاه حیوانی را قربانی می‌کردند خون آن را بر سر بتها و گاه بر در و دیوار کعبه می‌پاشیدند، و بعضی از مسلمانان ناآگاه بی‌میل نبودند که در این برنامه خرافی از آنها تبعیت کنند، آیه فوق نازل شد و آنها را نهی کرد.

سپس بار دیگر به نعمت تسخیر حیوانات اشاره کرده، می‌گوید: «این گونه خداوند) چارپایان را مسخر شما کرد تا خدا را به خاطر این که شما را هدایت کرده بزرگ بشمرید و تکبیر گویند» (كَذَلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَيْكُمْ).

هدف نهایی این است که به عظمت خدا آشنا شوید، و لذا در پایان آیه می‌گوید: «و بشارت ده نیکوکاران را» (وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ).

آنها که از این نعمتهای الهی در طریق اطاعت او بهره می‌گیرند و وظائف خود را به نیکوترین وجه انجام می‌دهند و مخصوصاً از انفاق در راه خدا کوتاهی نمی‌کنند.

(آیه ۳۸) - و از آنجا که مقاومت در برابر خرافات مشرکان که در آیات قبل به آن اشاره شد ممکن است آتش خشم این گروه متعصب و لجوج را برانگیزد و سبب درگیریهای کوچک و بزرگ شود خداوند در این آیه مؤمنان را به کمک خود دلگرم ساخته، می‌گوید: «خداوند از کسانی که ایمان آورده‌اند دفاع می‌کند» (إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا).

بگذار طوائف و قبائل عرب و یهود و نصارا و مشرکان شبه جزیره دست به دست هم بدهند تا مؤمنان را تحت فشار قرار داده و به گمان خود نابود کنند، ولی خداوند وعده دفاع از آنها را داده است، وعده بقای اسلام تا دامنه قیامت! این وعده الهی حکمی است جاری و ساری در تمام اعصار و قرون، مهم آن است که ما مصداق «الَّذِينَ آمَنُوا» باشیم که دفاع الهی به دنبال آن حتمی است.

و در پایان آیه موضع مشرکان و هم‌مسلمانان آنها را در پیشگاه خدا با این عبارت روشن می‌سازد «خداوند هیچ خیانتکار کفران‌کننده‌ای را دوست ندارد!» (إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ). همانها که برای خدا شریک قرار دادند، و حتی به هنگام گفتن «لبیک» تصریح به نام بتها نمودند.

(آیه ۳۹) - نخستین فرمان جهاد: هنگامی که مسلمانان در مگه بودند مشرکان پیوسته آنها را آزار می‌دادند، و مرتباً مسلمانان کتک خورده با سرهای شکسته خدمت پیامبر ﷺ می‌رسیدند و شکایت می‌کردند (و تقاضای اذن جهاد

داشتند) اما پیامبر ﷺ به آنها می فرمود: صبر کنید، هنوز دستور جهاد به من داده نشده تا این که هجرت شروع شد و مسلمین از مکه به مدینه آمدند، خداوند این آیه را که متضمن اذن جهاد است نازل کرد و این نخستین آیه ای است که درباره جهاد نازل شده.

در آیه قبل ذکر شد که خداوند وعده دفاع از مؤمنان را داده، در این آیه می گوید: «خداوند به کسانی که جنگ از طرف دشمنان بر آنها تحمیل شده اجازه جهاد داده است، چرا که آنها مورد ستم قرار گرفته اند» (أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنفُسِهِمْ ظُلْمًا).

سپس این اجازه را با وعده پیروزی از سوی خداوند قادر متعال تکمیل کرده، می فرماید: «و خداوند قدرت بر یاری کردن آنها را دارد» (وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ).

شما باید آنچه در توان دارید در این عالم اسباب به کار گیرید و در آنجا که قدرت شما پایان می گیرد در انتظار یاری خدا باشید، و این همان برنامه ای بود که پیامبر اسلام ﷺ در تمام مبارزاتش به کار می گرفت و پیروز می شد.

(آیه ۴۰) - فلسفه تشریح جهاد - سپس توضیح بیشتری در باره این ستمدیدگانی که اذن دفاع به آنها داده شده است می دهد، و منطق اسلام را در زمینه این بخش از جهاد روشنتر می سازد، می گوید: «همان کسانی که به ناحق از خانه و شهر خود اخراج شدند» (الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ).

«جز این که می گفتند: پروردگار ما خداوند یکتاست!» (إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ).

سپس یکی از فلسفه های تشریح جهاد را این چنین بازگو می کند: «و اگر خداوند بعضی از مردم را به وسیله بعضی دیگر دفع نکند دیرها و صومعه ها، و معابد یهود و نصارا، و مساجدی که نام خدا در آن بسیار برده می شود، ویران می گردد» (وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهَدَمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا).

اصولاً هرگونه دعوت به خداپرستی بر ضدّ جبارانی است که می خواهند مردم همچون خدا آنها را بپرستند! و لذا اگر آنها فرصت پیدا کنند تمام این مراکز را با خاک یکسان خواهند کرد.

و در پایان آیه بار دیگر وعده نصرت الهی را تکرار و تأکید کرده، می گوید: «و خداوند کسانی را که یاری او کنند (و از آیین) و مراکز عبادتش دفاع نمایند) یاری می کند» (وَلَيُنصِرَنَّ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ).

و بدون شک این وعده خدا انجام شدنی است چرا که «او قوی و قادر و غیرقابل شکست است» (إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ).

مدافعان خط توحید تصور نکنند در این میدان مبارزه حق و باطل، و در برابر انبوه عظیم دشمنان سرسخت تنها و بدون تکیه گاهند.

(آیه ۴۱) - این آیه که تفسیری است در مورد یاران خدا که در آیه قبل وعده یاری به آنها داده شده است چنین می گوید: «آنها کسانی هستند که هرگاه در زمین به آنها قدرت بخشیم نماز را بر پا می دارند و زکات را ادا می کنند و امر به معروف و نهی از منکر می نمایند» (الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ).

آنها هرگز پس از پیروزی، همچون خودکامگان و جباران، به عیش و نوش و لهو و لعب نمی پردازند، و در غرور و مستی فرو نمی روند، بلکه پیروزیها و موفقیتها را نردبانی برای ساختن خویش و جامعه قرار می دهند ارتباطشان با خدا محکم و با خلق خدا نیز مستحکم است چرا که «صلوة» (نماز) سمبل پیوند با خالق است، و «زکات» رمزی برای پیوند با خلق، و امر به معروف و نهی از منکر پایه های اساسی ساختن یک جامعه سالم محسوب می شود و در همین چهار صفت برای معرفی این افراد کافی است و در سایه آن سایر عبادات و اعمال صالح و ویژگیهای یک جامعه با ایمان و پیشرفته فراهم است.

و در پایان آیه می فرماید: «و پایان همه کارها از آن خداست» (وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ).



یعنی، همان‌گونه که آغاز هر قدرت و پیروزی از ناحیه خدا می‌باشد سرانجام نیز تمام اینها به او باز می‌گردد که «إِنَّا لِلَّهِ وَأِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ».

در این آیات به دو قسمت مهم از فلسفه‌های جهاد اشاره شده است.

نخست جهاد «مظلوم» در برابر «ظالم و ستمگر» که حق مسلم طبیعی و فطری و عقلی اوست که تن به ظلم ندهد، برخیزد و فریاد کند.

دیگر جهاد در برابر طاغوت‌هایی است که قصد محو نام خدا را از دلها و ویران ساختن معابدی که مرکز بیداری افکار است دارند.

(آیه ۴۲) - از آنجا که در آیات گذشته سخن از مشکلات طاقت‌فرسایی بود

که دشمنان اسلام برای مؤمنان فراهم ساخته بودند، در این آیه از یک سو دلداری به پیامبر ﷺ و مؤمنان می‌دهد و از سوی دیگر عاقبت شوم کافران را روشن ساخته، می‌گوید: «و اگر تو را تکذیب کنند (غمگین مباش) چرا که پیش از آنها قوم نوح و عاد و ثمود، پیامبرانشان را تکذیب کردند» (وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٌ وَثَمُودٌ).

(آیه ۴۳) - «و همچنین قوم ابراهیم و قوم لوط» این دو پیامبر بزرگ را تکذیب نمودند (وَقَوْمُ إِبْرَاهِيمَ وَقَوْمُ لُوطٍ).

(آیه ۴۴) - «و اصحاب مدین (قوم شعیب) و نیز موسی (از سوی فرعونیان) تکذیب شد» (وَأَصْحَابُ مَدْيَنَ وَكَذَّبَ مُوسَى).

همان‌گونه که این مخالفتها و تکذیبها موجب سستی این پیامبران بزرگ در دعوتشان به سوی توحید و حق و عدالت نگشت، مسلماً در روح پاک و پراستقامت تو نیز اثر نخواهد گذارد.

ولی این کافران کوردل تصور نکنند برای همیشه می‌توانند به این برنامه‌های ننگین ادامه دهند: «اما من (در گذشته) به کافران مهلت دادم (تا امتحان خود را کاملاً بدهند، و بر آنها اتمام حجت شود، و غرق ناز و نعمت گردند) سپس آنها را زیر ضربات مجازات گرفتم» (فَأَمَلَيْتُ لِلْكَافِرِينَ ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ).

«دیدید چگونه (عمل آنها را) انکار نمودم» و چگونه به آنان پاسخ گفتم؟

(فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ).

نعمتهای آنها را گرفتم و نعمت و بدبختی به آنها دادم، حیاتیان را گرفتم و مرگ در عوض آن دادم.

(آیه ۴۵) - در این آیه، چگونگی مجازات خدا را که در جمله قبل سر بسته بود بطور گسترده بیان کرده، می فرماید: «چه بسیار شهرها و آبادیها که ما آنها را هلاک کردیم در حالی که آنها ظالم و ستمگر بودند» (فَكَأَيُّنَ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ).

«پس آنها بر سقفهای خود فرو ریختند» (فَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوسِهَا).

یعنی شدت حادثه به قدری بود که نخست سقفها فرو ریخت و بعد دیوارها به روی سقفها!

«و چه بسیار چاههای پرآبی که (صاحبانش نابود و) آبهایش در زمین فرو رفته بود و معطل و بی مصرف ماندند» (وَبِئْسَ مَعْطَلَةٌ) نه کسی از آنها آبی می کشد و نه تشنه ای از آن سیراب می گردد.

«و چه بسیار قصرهای پرشکوه و کاخهای سر به آسمان کشیده و به صورت زیبا گجکاری شده» ویران گشتند و صاحبانش به دیار عدم شتافتند (وَقَصْرٍ مَشِيدٍ). و به این ترتیب هم مساکن پرزرق و برق و مستحکم آنها بی صاحب ماند و هم آبهایی که مایه آبادی زمینهایشان بود.

(آیه ۴۶) - سیر در ارض و بیداری دلها: از آنجا که در آیات گذشته، سخن از اقوام ظالم و ستمگری بود که خداوند آنها را به کیفر اعمالشان رسانید و شهر و دیارشان را ویران ساخت، در این آیه به عنوان تأکید روی این مسأله می گوید: «آیا آنها سیر در زمین نکردند تا دلهایی داشته باشند که با آن حقیقت را درک کنند؟ یا گوشهای شنوایی که ندای حق را بشنوند» (أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا).

آری! ویرانه های کاخهای ستمگران و مساکن ویران شده جباران و دنیاپرستان که روزی در اوج قدرت می زیستند، هر یک در عین خاموشی هزار زبان دارند و با هر

زبانی هزاران نکته می‌گویند.

سپس برای این که حقیقت این سخن آشکارتر گردد، قرآن می‌گوید: چه بسیارند کسانی که ظاهراً چشم بیان و گوش شنوا دارند اما در واقع کوران و کرانند، «چرا که چشمهای ظاهر نابینا نمی‌شود، بلکه دل‌هایی که در سینه‌ها جای دارد، بینایی را از دست می‌دهد» (فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ).

در حقیقت آنها که چشم ظاهری خویش را از دست می‌دهند، کور و نابینا نیستند و گاه روشن‌دلانی هستند از همه آگاه‌تر، نابینایان واقعی کسانی هستند که چشم قلبشان کور شده و حقیقت را درک نمی‌کنند!

لذا در روایتی از پیامبر ﷺ می‌خوانیم: «بدترین نابینایی، نابینایی دل است!» (آیه ۴۷) - در این آیه چهره دیگری از جهالت و بی‌خبری کوردلان بی‌ایمان را ترسیم کرده، می‌گوید: «آنها با عجله از تو تقاضای عذاب می‌کنند» و می‌گویند: اگر راست می‌گویی پس چرا مجازات الهی دامان ما را نمی‌گیرد؟ (وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ).

در پاسخ به آنها بگو: زیاد عجله نکنید: «خداوند هرگز از وعده خود تخلف نخواهد کرد!» (وَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ).

برای او یک ساعت و یک روز و یک سال فرق نمی‌کند: «چرا که یک روز در نزد پروردگار تو همانند هزار سال از سالهایی است که شما می‌شمیرید» (وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ).

(آیه ۴۸) - در این آیه بار دیگر روی همان مسأله‌ای که در چند آیه قبل تکیه شده بود تأکید می‌کند و به کافران لجوج این چنین هشدار می‌دهد: «چه بسیار شهرها و آبادیها که به آنها مهلت دادم در حالی که ستمگر بودند (مهلت دادم تا این که بیدار شوند و هنگامی که بیدار نشدند باز هم مهلت دادم تا در ناز و نعمت فرو روند) اما ناگهان آنها را زیر ضربات مجازات گرفتیم» (وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ أَمَلَيْتُ لَهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ ثُمَّ أَخَذْتُهَا).

آنها نیز مثل شما از دیر شدن عذاب، شکایت داشتند و مسخره می کردند و آن را دلیل بر بطلان وعده پیامبران می گرفتند.

آری! «همه به سوی من باز می گردند» (وَاللّٰی الْمَصِيْرُ) و تمام خطوط به خدا منتهی می شود و همه این اموال و ثروتها می ماند و وارث همه اوست.

(آیه ۴۹) - از آنجا که در آیات گذشته سخن از تعجیل کافران در عذاب الهی بود و این مسأله ای است که تنها به مشیت ذات پاک خداوند مربوط می شود و حتی پیغمبر ﷺ را در آن اختیاری نیست، این آیه خطاب به پیامبر چنین می گوید: «بگو: ای مردم! من تنها برای شما اندازکننده آشکاری هستم» (قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا أَنَا لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ).

(آیه ۵۰) - این آیه و آیه بعد چهره ای از مسأله بشارت و چهره ای از انذار را ترسیم می کند و از آنجا که همواره رحمت و اسعه خدا بر عذاب و کیفرش پیشی دارد نخست از بشارت، سخن می گوید: «پس کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند آموزش خدا و روزی پرارزشی در انتظار آنهاست» (فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ).

نخست با آب آموزش و مغفرت الهی شستشو داده و پاک می شوند، خاطری آسوده و وجدانی آرام از این ناحیه پیدا می کنند. سپس مشمول انواع الطاف و نعمتهای ارزشمند او می گردند.

«رِزْقٌ كَرِيمٌ» مفهوم وسیعی دارد که تمام نعمتهای گرانبهای معنوی و مادی را شامل می شود.

(آیه ۵۱) - و در این آیه اضافه می کند: آنها که در (محو) آیات ما تلاش کردند، و چنین می پنداشتند که می توانند بر اراده حتمی ما غالب شوند، اصحاب دوزخند» (وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ).

(آیه ۵۲) - و سوسه های شیاطین در تلاشهای انبیا: از آنجا که در آیات گذشته سخن از تلاش و کوشش مشرکان و کافران برای محو آیین الهی و استهزاء و سخریه آنها نسبت به آن در میان بود، در اینجا هشدار می دهد که این توطئه های

مخالفتان برنامه تازه‌ای نیست، همیشه این القائات شیطانی در برابر انبیاء بوده و هست.

نخست چنین می‌گوید: «و ما هیچ رسول و پیامبری را پیش از تو نفرستادیم مگر این که هرگاه آرزو می‌کرد (و طرحی برای پیشبرد اهداف الهی خود می‌کشید) شیطان، القائاتی در آن طرح می‌کرد» (وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانَ فِي أُمْنِيَّتِهِ).

اما خداوند پیامبر خود را در برابر هجوم این القائات شیطانی تنها نمی‌گذاشت «پس خداوند القائات شیطان را از میان می‌برد، سپس آیات خود را استحکام می‌بخشید» (فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ). و این کار برای خدا آسان است چرا که «خداوند دانا و حکیم می‌باشد» (وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ) و از همه این توطئه‌ها و نقشه‌های شوم باخبر است و طرز خنثی کردن آنها را به خوبی می‌داند.

(آیه ۵۳) - ولی همواره این توطئه‌های شیطانی مخالفان، میدان آزمایشی برای آگاهان و مؤمنان و کافران تشکیل می‌داد، لذا در این آیه اضافه می‌کند: این ماجراها «برای این بود که خداوند القای شیطان را آزمونی برای آنها که در قلبشان بیماری است و آنها که سنگدلند قرار دهد» (لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ).

«و ظالمان (بیدادگر) در عداوت و مخالفت شدیدی دور از حق قرار گرفته‌اند» (وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ).

(آیه ۵۴) - و نیز «هدف از این ماجرا این بود آنها که عالمند و آگاه (حق را از باطل تشخیص دهند، و برنامه‌های الهی را از القائات شیطانی جدا سازند و در مقایسه با یکدیگر) بدانند که آیین خدا حق است، و از سوی پروردگار تو است، در نتیجه به آن ایمان آورند و دل‌هایشان در برابر آن خاضع گردد» (وَلْيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَيُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ).

البته خدا این مؤمنان آگاه و حق‌طلب را در این مسیر پرخطر تنها نمی‌گذارد

بلکه «خداوند افرادی را که ایمان آوردند به سوی صراط مستقیم هدایت می‌کند»  
 (وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِينَ آمَنُوا إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ).

(آیه ۵۵) - در تعقیب آیات گذشته که از تلاش و کوشش مخالفان برای محو آیات الهی سخن می‌گفت در اینجا اشاره به ادامه این تلاشها از ناحیه افراد متعصب و سرسخت می‌کند.

نخست می‌گوید: «کافران همواره در باره قرآن (و آیین توحیدی تو) در شک هستند، تا آن که روز قیامت بطور ناگهانی فرا رسد، یا عذاب روز عقیم [=روزی که قادر به جبران گذشته نیستند] به سراغشان آید» (وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ حَتَّىٰ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً أَوْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ يَوْمٍ عَقِيمٍ).

بدیهی است منظور از «کافران» در اینجا همه آنها نیستند چرا که بسیاری در ادامه راه بیدار شدند و به پیامبر ﷺ و صفوف پیوستند، منظور سران آنها و افراد لجوج و فوق‌العاده متعصب و کینه‌توزند که هرگز ایمان نیاوردند.

(آیه ۵۶) - سپس به حاکمیت مطلقه پروردگار در روز رستاخیز اشاره کرده می‌گوید: «حکومت و فرمانروایی در آن روز مخصوص خداست» (الْمَلِكُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ).

البته این اختصاص به روز قیامت ندارد، امروز و همیشه حاکم و مالک مطلق خداست، منتهی در صحنه قیامت بیش از هر زمان این حقیقت آشکار می‌گردد که حاکم و مالک تنها اوست.

و چون مالک حقیقی اوست، حاکم حقیقی هم او خواهد بود، لذا «او در میان همه انسانها (اعم از مؤمن و کافر) حکومت و داوری می‌کند» (يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ).

و نتیجه آن همان است که قرآن به دنبال این سخن فرموده: «پس آنها که ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام داده‌اند در باغهای پر نعمت بهشت قرار دارند» باغهایی که همه مواهب در آن جمع است و هر خیر و برکتی که بخواهند در آن موجود است (فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ).

(آیه ۵۷) - «اما آنها که کافر شدند و آیات ما را تکذیب کردند، عذاب خوارکننده‌ای برای آنهاست» (وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ).

عذابی که آنها را پست و حقیر می‌کند و در برابر آن همه گردنکشیها و خود برتربینیها و استکبار در برابر خلق خدا آنها را به پایینترین مرحله ذلت می‌کشاند.

(آیه ۵۸) - و از آنجا که در آیات گذشته سخن از مهاجرانی به میان آمد که از خانه و کاشانه خود به خاطر نام «الله» و حمایت از آیین او بیرون رانده شدند، در این آیه از آنها به عنوان یک گروه ممتاز یاد کرده، می‌گوید: «وکسانی که در راه خدا هجرت کردند، سپس شربت شهادت نوشیدند و یا به مرگ طبیعی از دنیا رفتند خداوند به همه آنها روزی نیکویی می‌دهد (و از نعمتهای ویژه‌ای برخوردار می‌کند) چرا که او بهترین روزی‌دهندگان است» (وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ قُتِلُوا أَوْ مَاتُوا لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ رِزْقًا حَسَنًا وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ).

بعضی از دانشمندان شأن نزولی برای این آیه ذکر کرده‌اند که خلاصه‌اش چنین است: «هنگامی که مهاجران به مدینه آمدند بعضی از آنها به مرگ طبیعی از دنیا رفتند، در حالی که بعضی شربت شهادت نوشیدند، در این هنگام گروهی تمام فضیلت را برای شهیدان قائل شدند، آیه فوق نازل شد و هر دو دسته را مشمول بهترین نعمتهای الهی معرفی کرد، لذا بعضی از مفسران از این تعبیر چنین نتیجه گرفتند که مهم جان دادن در راه خداست چه از طریق شهادت باشد و چه از طریق مرگ طبیعی، هر کس برای خدا و در راه خدا بمیرد مشمول ثواب شهیدان است.

(آیه ۵۹) - و در این آیه نمونه‌ای از این رزق حسن را بازگو کرده، می‌گوید: «خداوند آنها را در محلی وارد می‌کند که از آن راضی و خشنود خواهند بود» (لَيُدْخِلَنَّهُمْ مُّدْخَلًا يَرْضَوْنَهُ).

اگر در این جهان از منزل و مأوای خود به ناراحتی تبعید و اخراج شدند خداوند در جهان دیگر آنها را در منزل و مأوایی جای می‌دهد که از هر نظر مورد رضایت آنهاست.

و در پایان می‌فرماید: «و خداوند دانا و بردبار است» (وَإِنَّ اللَّهَ لَعَلِيمٌ حَلِيمٌ). از اعمال بندگانش باخبر و در عین حال بردبار است و در مجازات و کیفر عجله نمی‌کند تا مؤمنان در این میدان آزمایش پرورش یابند و آزموده شوند.

**آیه ۶۰ - شأن نزول:** در بعضی از روایات آمده است که جمعی از مشرکان مکه با مسلمانان روبرو شدند در حالی که فقط دو شب به پایان ماه محرم باقی مانده بود، مشرکان به یکدیگر گفتند: یاران محمد ﷺ در ماه محرم دست به پیکار نمی‌زنند و جنگ را حرام می‌دانند و به همین دلیل حمله را آغاز کردند، مسلمانان نخست با اصرار از آنها خواستند که در این ماه حرام جنگ را آغاز نکنند، ولی آنها گوش ندادند، ناچار برای دفاع از خود وارد عمل شدند و مردانه جنگیدند و خداوند آنها را پیروز کرد.

**تفسیر: پیروزمندان کیانند؟** در آیات گذشته سخن از مهاجران فی سبیل الله بود و وعده‌های پاداش بزرگی که خداوند در قیامت به آنها داده است.

برای این که تصور نشود که وعده الهی، مخصوص آخرت است در این آیه سخن از پیروزی آنها - در سایه لطف الهی - در این جهان می‌گوید.

می‌فرماید: «مسأله چنین است و هر کس در برابر ستمی که به او شده به همان اندازه دست به مجازات زند، سپس بر او ظلم شود، خداوند او را یاری خواهد کرد» (ذَلِكَ وَمَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ مَا عُوِّبَ بِهِ ثُمَّ بَغَىٰ عَلَيْهِ لَيُنصِرْتَهُ اللَّهُ).

اشاره به این که دفاع در مقابل ظلم و ستم، یک حق طبیعی است و هر کس مجاز است به آن اقدام کند.

و از آنجا که همیشه قصاص و مجازات باید با عفو و رحمت، آمیخته شود تا افرادی که از کار خود پشیمان گشته‌اند و سر تسلیم فرود آورده‌اند زیر پوشش آن قرار گیرند در پایان آیه می‌فرماید: «خداوند بخشنده و آمرزنده است» (إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوفٌ غَفُورٌ).

این درست به آیات قصاص می‌ماند که از یک طرف به اولیای دم اجازه قصاص می‌دهد، و از سوی دیگر دستور عفو را به عنوان یک فضیلت (در مورد



کسانی که شایسته عفووند) در کنار آن می‌گذارد.

(آیه ۶۱) - و از آنجا که وعده نصرت و یاری هنگامی دلگرم‌کننده و مؤثر است که از شخص قادر و توانایی بوده باشد، لذا در این آیه گوشه‌ای از قدرت بی‌پایان خدا را در پهنه عالم هستی چنین بازگو می‌کند: «این به خاطر آن است که خداوند شب را در روز و روز را در شب داخل می‌کند» (ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ يُوَلِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُوَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ). دائماً از یکی می‌کاهد و طبق نظام معینی بر دیگری می‌افزاید، نظامی پایدار و کاملاً حساب شده که هزاران بلکه میلیونها سال برقرار است.

و در پایان آیه می‌گوید: «و خداوند شنوا و بیناست» (وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ). تقاضای کمک مؤمنان را می‌شنود، و از حال و کار آنها آگاه است و در موقع لزوم، لطفش به یاری آنها می‌شتابد، همان‌گونه که از اعمال و نیات دشمنان حق باخبر است.

(آیه ۶۲) - در این آیه که در واقع دلیلی است برای آنچه قبلاً گذشت، می‌گوید: «این به خاطر آن است که خداوند حق است، و آنچه را غیر از او می‌خوانند باطل است، و خداوند بلند مقام و بزرگ است» (ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ).

اگر می‌بینید لشکریان حق پیروز می‌شوند، باطل عقب‌نشینی می‌کند، لطف خدا به یاری مؤمنان می‌شتابد و کافران را تنها می‌گذارد، به خاطر آن است که آنها باطلند و اینان حق، آنها برخلاف نظام عالم هستی هستند و سرنوشتشان فنا نیستی است و اینها هماهنگ با قوانین جهان هستی.

(آیه ۶۳) - نشانه‌های خدا در صحنه هستی! در آیات گذشته، سخن از قدرت بی‌پایان خداوند و حقانیت او بود، در اینجا نشانه‌های مختلفی از این قدرت گسترده و حقانیت مطلقه را بیان می‌کند.

نخست می‌گوید: «آیا ندیدی که خداوند از آسمان آبی فرستاد و زمین (خشکیده و مرده) به واسطه آن سبز و خرم می‌گردد»؟! (أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ

السَّمَاءِ مَاءً فَتُصْبِحُ الْأَرْضُ مُخْضَرَّةً).

زمینی که آثار حیات از او رخت بر بسته بود و چهره‌ای عبوس و زشت و تیره داشت با نزول قطرات حیات بخش باران، زنده شد و آثار حیات در آن نمایان گشت و لبخند زندگی در چهره او آشکار.

آری «خداوندی (که به سادگی این همه حیات و زندگی می‌آفریند) لطیف و خبیر است» (أَنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ).

خداوند به مقتضای لطفش باران را می‌فرستد، و به مقتضای خبیر بودنش اندازه‌ای برای آن قائل است که اگر از حد بگذرد سیل است و ویرانی، و اگر کمتر از حد باشد خشکسالی و پژمردگی و این است معنی لطیف بودن و خبیر بودن خداوند.

(آیه ۶۴) - نشانه دیگری که برای قدرت بی‌پایان و حقانیت ذات پاک او می‌آورد این است که می‌گوید: «آنچه در آسمانها، و آنچه در زمین است از آن خداست» (لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ).

خالق همه اوست، و مالک همه نیز اوست، و به همین دلیل بر همه چیز توانایی دارد.

و نیز به همین دلیل «خداوند تنها غنی و بی‌نیاز (در عالم هستی) و شایسته هرگونه حمد و ستایش است» (وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ).

پیوند این دو صفت (غنی و حمید) با هم یک پیوند بسیار حساب شده است، چرا که اولاً بسیاری کسانی که غنی هستند اما بخیلند و استثمارگر و انحصارطلب و غرق غفلت و غرور، ولی غنی بودن خداوند توأم است با لطف و بخشندگی، وجود و سخای او نسبت به بندگان که او را شایسته حمد و ستایش می‌کند.

(آیه ۶۵) - باز به نمونه دیگری از این قدرت بی‌پایان در زمینه تسخیر موجودات برای انسانها اشاره کرده، می‌فرماید: «آیا ندیدی که خداوند آنچه را در زمین است مسخر شما کرد» (أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ). و همه مواهب

و امکانات آن را در اختیار شما قرار داد تا هرگونه بخواهید از آن بهره بگیرید.  
 «و همچنین کشتیها را در حالی که در دریاها به فرمان او به حرکت در می‌آیند»  
 و سینهٔ آنها را می‌شکافند و به سوی مقصدها پیش می‌روند (وَالْفُلُكَ تَجْرِي  
 فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ).

از این گذشته «خداوند آسمان را در جای خود نگه می‌دارد تا بر زمین جز به  
 فرمان او فرود نیفتد» (وَيُمَسِّكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ).  
 لذا در پایان آیه اضافه می‌کند: «خداوند نسبت به مردم مهربان و رحیم است»  
 (إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرُؤُوفٌ رَحِيمٌ).

(آیه ۶۶) - سرانجام در این آیه از قدرت پروردگار در مهمترین مسألهٔ جهان  
 هستی، یعنی مسألهٔ حیات و مرگ سخن می‌گوید و می‌فرماید: «و او کسی است که  
 شمارا زنده کرد» خاک بی‌جان بودید لباس حیات بر شما پوشانید (وَهُوَ الَّذِي  
 أَحْيَاكُمْ).

«سپس (بعد از طی دورهٔ حیات) شما را می‌میراند» (ثُمَّ يُمِيتُكُمْ) و به همان  
 خاک که از آن برخاستید باز می‌گردید.

«و دیگر بار (در رستاخیز) حیاتی نوین به شما می‌بخشد» (ثُمَّ يُحْيِيكُمْ) و سر  
 از خاک مرده برمی‌آورد و آمادهٔ حساب و جزا می‌شود.

اما با این حال «این انسان (در برابر این همه نعمتهایی که خدا در زمین  
 و آسمان در جسم و جان به او ارزانی داشته) کفران‌کننده و ناسپاس است» و با دیدن  
 این همه نشانه‌های روشن، ذات پاک او را انکار می‌کند (إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ).

(آیه ۶۷) - هر امتی عبادتی دارد: در بحثهای گذشته گفتگوهایی پیرامون  
 مشرکان داشتیم، از آنجا که مشرکان بطور خصوص و مخالفان اسلام بطور عموم،  
 جر و بحثهایی با پیامبر ﷺ پیرامون مسائل و احکام تازهٔ اسلام داشتند و نسخ  
 و دگرگونی قسمتهایی از احکام شرایع پیشین را نقطهٔ ضعفی برای شریعت اسلام  
 می‌پنداشتند در حالی که این دگرگونیها نه تنها ضعف نبود بلکه یکی از برنامه‌های  
 تکامل ادیان محسوب می‌شد، لذا در این آیه می‌فرماید «برای هر امتی عبادتی قرار

دادیم تا آن عبادت را (در پیشگاه خدا) انجام دهند» (لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا هُمْ نَاسِكُوهُ).

آیه گویای این حقیقت است که امتهای پیشین هر کدام برنامه‌ای مخصوص به خود داشتند که در آن شرایط خاص از نظر زمان و مکان و جهات دیگر کاملترین برنامه بوده است، ولی مسلماً با دگرگون شدن آن شرایط لازم بود احکام تازه‌تری جانشین آنها شود.

لذا به دنبال این سخن اضافه می‌کند: «پس نباید در این امر با تو به نزاع برخیزند» (فَلَا يُنَازِعَنَّكَ فِي الْأَمْرِ).

به سوی پروردگارت دعوت کن که بر هدایت مستقیم قرارداری» و راه راست همین است که تو می‌پویی (وَادْعُ إِلَىٰ رَبِّكَ إِنَّكَ لَعَلَىٰ هُدًى مُّسْتَقِيمٍ).

هرگز گفتگوها و ایرادهای بی پایه آنان در روحیه تو کمترین اثری نگذارد که دعوتت به سوی خداست، و مسیر تو هدایت، و راهت مستقیم است!

(آیه ۶۸) - «و اگر آنها با تو به جدال برخیزند (و سخنان تو در دل آنها اثر نگذارد در پاسخ آنها) بگو: خدا از اعمالی که شما انجام می‌دهید آگاهتر است» (وَإِنْ جَادُواكَ فَقُلْ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ).

(آیه ۶۹) - «و خداوند روز قیامت در میان شما در آنچه اختلاف داشتید داوری می‌کند» (اللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ). در صحنه قیامت که صحنه بازگشت به توحید و یکپارچگی و برطرف شدن اختلافات است حقایق را برای همه شما آشکار می‌سازد.

(آیه ۷۰) - و از آنجا که قضاوت و داوری در قیامت نسبت به اختلافات و اعمال بندگان نیاز به علم و آگاهی وسیعی به همه آنها دارد، در این آیه اشاره به علم بی پایان خدا کرده، چنین می‌گوید: «آیا نمی‌دانی که خداوند آنچه را که در آسمانها و زمین است می‌داند»؟ (أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ). آری «همه اینها در کتابی ثبت است» (إِنَّ ذَلِكَ فِي كِتَابٍ).

کتاب علم بی پایان خداوند، کتاب عالم هستی و جهان علت و معلول،

جهانی که چیزی در آن گم نمی شود و نابود نمی گردد.

و لذا در آخرین جمله می فرماید: «این بر خداوند آسان است» (إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ). چرا که همگی موجودات با تمامی خصوصیاتشان نزد او حضور دارند. (آیه ۷۱) - باز قرآن سخن از مشرکان و برنامه های غلط آنها می گوید.

و از آنجا که یکی از روشنترین دلائل بطلان شرک و بت پرستی این است که هیچ گونه دلیل عقلی و نقلی بر جواز این عمل دلالت نمی کند، در این آیه می فرماید: «و آنها غیر از خدا چیزهایی را می پرستند که هیچ گونه دلیلی خداوند برای آن نازل نکرده است» (وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَمْ يَنْزِلْ بِهِ سُلْطَانًا).

در واقع این ابطال اعتقاد بت پرستان است که معتقد بودند خدا اجازه بت پرستی را به آنها داده، و این بتها شفیعیان درگاه او می باشند.

سپس اضافه می کند: آنها معبودهایی را می پرستند که: «علم و دانشی به حقیقت آنها ندارند» (وَمَا لَيْسَ لَهُمْ بِهِ عِلْمٌ). یعنی نه از طریق دستور الهی، و نه از طریق دلیل عقل هیچ حجت و برهانی برای کار خود مطلقاً ندارند.

بدیهی است کسی که در اعتقاد و اعمال خود متکی به دلیل روشنی نیست، ستمگر است، هم به خویش ستم کرده، و هم به دیگران، و به هنگام گرفتار شدن در چنگال مجازات الهی هیچ کس قدرت دفاع از او ندارد، لذا در پایان آیه می گوید: «و برای ستمکاران یاور و راهنمایی نیست» (وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ).

(آیه ۷۲) - سپس به عکس العمل بت پرستان در برابر آیات خدا، و شدت لجاجت و تعصب آنها در یک جمله کوتاه اشاره کرده، می گوید: «و هنگامی که آیات روشن ما (که بهره گیری از آن برای هر صاحب عقلی آسان است) بر آنها خوانده می شود، در چهره کافران آثار انکار را به خوبی مشاهده می کنی» (وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ تَعْرِفُ فِي وُجُوهِ الَّذِينَ كَفَرُوا الْمُنْكَرَ).

در حقیقت هنگام شنیدن این آیات بینات، تضادی در میان منطق زنده قرآن و تعصبات جاهلانه آنها پیدا می شود، و چون حاضر به تسلیم در برابر حق نیستند، بی اختیار آثار آن در چهره هاشان به صورت علامت انکار نقش می بندد.

نه تنها اثر انکار و ناراحتی در چهره‌هاشان نمایان می‌شود، بلکه بر اثر شدت تعصب و لجاج «نزدیک است برخیزند و با مشت‌های گره کرده خود به کسانی که آیات ما را بر آنها می‌خوانند حمله کنند!» (يَكَادُونَ يَسْطُونَ بِالَّذِينَ يَتْلُونَ عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا).

قرآن در برابر این بی‌منطقان به پیامبر ﷺ دستور می‌دهد: «به آنها بگو: آیا (می‌خواهید) من شما را به بدتر از این خبر دهم! (بدتر از این) همان آتش سوزنده [=دوزخ] است!» (قُلْ أَفَأَنْتُمْ بَشَرٌ مِّنْ ذَلِكُمُ النَّارِ).

یعنی اگر به زعم شما این آیات بینات الهی شر است، چون با افکار منحرف و نادرستتان هماهنگ نیست، من، بدتر از این را به شما معرفی می‌کنم، که همان مجازات دردناک الهی است که در برابر این لجاج و عناد سرانجام دامنانتان را خواهد گرفت.

همان آتش سوزانی «که خداوند به کافران وعده داده، و بد سرانجامی است» (وَعَدَهَا اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَبَشَسَ الْمَصِيرُ).

در حقیقت در برابر این آتش مزاجان پرخاشگر که شعله‌های عصبیت و لجاج، همواره در درونشان افروخته است، پاسخی جز آتش دوزخ نیست! چرا که همیشه مجازات الهی تناسب نزدیکی با چگونگی گناه و عصیان دارد.

(آیه ۷۳) - معبودانی ضعیفتر از یک مگس! در این آیه ترسیم جالب و گویایی از وضع بتها و معبودهای ساختگی، و ضعف و ناتوانی آنها، بیان می‌کند، و بطلان اعتقاد مشرکان را به روشنترین وجهی آشکار می‌سازد.

روی سخن را به عموم مردم کرده، می‌گوید: «ای مردم! در اینجا مثلی زده شده است گوش به آن فرا دهید» و دقیقاً به آن بیندیشید (يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضَرْبٌ مِّثْلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ).

«کسانی را که شما غیر از خدا می‌خوانید هرگز نمی‌توانند مگسی بیافرینند هر چند برای این کار اجتماع کنند و دست به دست یکدیگر بدهند» (إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ).

همهٔ بتها و همهٔ معبودهای آنها و حتی همهٔ دانشمندان و متفکران و مخترعان بشر اگر دست به دست هم بدهند قادر بر آفرینش مگسی نیستند. بنابراین چگونه می‌خواهید شما اینها را هم ردیف پروردگار بزرگی قرار دهید که آفرینندهٔ آسمانها و زمین و هزاران هزار نوع موجود زنده در دریاها و صحراها و جنگلها و اعماق زمین است.

سپس اضافه می‌کند: نه تنها قادر نیستند مگسی بیافرینند بلکه از مقابله با یک مگس نیز عاجزند چرا که «اگر مگس چیزی از آنها را بریاید نمی‌توانند آن را بازپس گیرند!» (وَإِنْ يَسْأَلُهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ).

آری! «هم این طلب‌کنندگان ناتوانند و هم آن مطلوبان» هم این عابدان و هم آن معبودان (ضَعْفَ الطَّالِبِ وَالْمَطْلُوبِ).

(آیه ۷۴) - قرآن بعد از بیان مثال زندهٔ فوق، نتیجه‌گیری می‌کند که: «خدا را آن‌گونه که باید بشناسند نشناختند» (مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ).

به قدری در معرفت و شناسایی خدا، ضعیف و ناتوانند که خداوند با آن عظمت را تا سرحد این معبودهای ضعیف و بی‌مقدار تنزل دادند، و آنها را شریک او شمردند، که اگر کمترین معرفتی در بارهٔ خدا داشتند بر این مقایسه خود می‌خندیدند.

و در پایان آیه می‌فرماید: «خداوند قوی و شکست‌ناپذیر است» (إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ).

او بر همه چیز قادر و تواناست و هیچ‌کس را قدرت مقابله با او نیست. آیه ۷۵ - شأن نزول: بعضی از مشرکان مانند «ولید بن مغیره» (که مغز متفکر آنان محسوب می‌شد) به هنگام مبعوث شدن پیامبر ﷺ با تعجب و انکار می‌گفتند: «أَنْزَلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنَا: «آیا از میان همهٔ ما وحی الهی بر محمد (این یتیم فقیر و تهی دست امت ما) نازل شده است»؟

آیه نازل شد و به آنها پاسخ گفت که: انتخاب انبیاء و فرشتگان برای رسالت روی معیار شایستگی و معیار معنویت آنها بوده است.

**تفسیر:** با توجه به این که در آیات گذشته سخن از توحید و شرک و معبودهای پنداری مشرکان در میان بود، و با توجه به این که جمعی از مردم، فرشتگان یا بعضی از پیامبران را برای عبادت برگزیدند، قرآن در این آیه می‌گوید: همه رسولان الهی، بندگان سر بر فرمان او هستند «خداوند از فرشتگان، رسولانی بر می‌گزیند و همچنین از انسانها» (اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ). از فرشتگان رسولانی همچون جبرئیل، و از انسانها فرستادگانی همچون پیامبران بزرگ الهی، و در پایان آیه اضافه می‌کند: «خداوند شنوا و بیناست» (إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ). یعنی چنان نیست که خداوند مانند انسانها از کار رسولانش در غیابشان بی‌خبر باشد، بلکه در هر لحظه از وضع آنها باخبر است.

(آیه ۷۶) - سپس اشاره به مسؤلیت در ابلاغ رسالت از یک سو و مراقبتهای الهی نسبت به آنها از سوی دیگر کرده، می‌گوید: «خداوند آنچه را در پیش روی آنها و آنچه پشت سر آنهاست می‌داند» (يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ). هم از آینده آنها آگاه است و هم از گذشته و آنچه را پشت سر نهاده‌اند. «و همه کارها به خدا باز می‌گردد» و همه در برابر او مسؤولند (وَالِلَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ).

تا مردم بدانند فرشتگان و پیامبران الهی نیز بندگان الهی هستند سر بر فرمان خدا، و دارای مسؤولیت در پیشگاه او، و از خود چیزی ندارند جز آنچه خدا به آنها داده است، نه این که معبودان و خدایانی باشند در برابر الله.

(آیه ۷۷) - پنج دستور سازنده و مهم! در این آیه و آیه بعد روی سخن را به افراد با ایمان کرده و یک سلسله دستورات کلی و جامع را که حافظ دین و دنیا و پیروزی آنها در تمام صحنه‌هاست بیان می‌دارد و با این حسن ختام، «سوره حج» پایان می‌گیرد.

نخست به چهار دستور مهم اشاره کرده، می‌گوید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! رکوع کنید، و سجده به جا آورید، و پروردگارتان را عبادت کنید، و کار نیک انجام دهید تا رستگار شوید» (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا وَاَسْجُدُوا وَاَعْبُدُوا رَبَّكُمْ



وَأَفْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ).

(آیه ۷۸) - سپس پنجمین دستور را در زمینه جهاد صادر کرده، می‌گوید: «و در راه خدا جهاد کنید و حق جهادش را ادا نمایید» (وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ). «جهاد» در اینجا به معنی هرگونه جهاد و کوشش در راه خدا و تلاش برای انجام نیکیها، و مبارزه با هوسهای سرکش (جهاد اکبر) و پیکار با دشمنان ظالم و ستمگر (جهاد اصغر) است.

«حق جهاد» نیز معنی وسیعی دارد که از نظر کیفیت و کمیت و مکان و زمان و سایر جهات از جمله خلوص نیت، همه را شامل می‌شود.

و از آنجا ممکن است این تصور پیدا شود، این همه دستورات سنگین که هر یک از دیگری جامعتر و وسیعتر است چگونه بر دوش ما بندگان ضعیف قرار داده شده است؟ در دنباله آیه می‌فرماید: «او شما را برگزید» (هُوَ اجْتَبَاكُمْ). و اینها همه دلیل لطف الهی نسبت به شماست. اگر برگزیدگان خدا نبودید این مسؤولیتها بر دوش شما گذارده نمی‌شد.

و در تعبیر بعد می‌فرماید: «او کار سنگین و شاقی در دین (اسلام) بر شما نگذارده است» (وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ). یعنی اگر درست بنگرید اینها تکالیف شاقی نیستند، بلکه با فطرت پاک شما هماهنگ و سازگارند.

در سومین تعبیر می‌گوید: از این گذشته «از آیین پدرتان ابراهیم» پیروی کنید (مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ).

سپس تعبیر دیگری در این زمینه دارد می‌گوید: «او شما را در کتابهای پیشین، مسلمان نامید و همچنین در این کتاب آسمانی» (هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا).

و مسلمان کسی است که این افتخار را دارد که در برابر همه فرمانهای الهی تسلیم است.

سرانجام پنجمین و آخرین تعبیر شوق آفرین را در باره مسلمانان کرده و آنها را به عنوان الگو و اسوه امتها معرفی می‌کند و می‌فرماید: «هدف این بوده است که

پیامبر ﷺ شاهد و گواه بر شما باشد و شما هم گواهان بر مردم! (لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ).

در پایان این آیه بار دیگر وظائف پنجگانه پیشین را در تعبیرات فشرده تری به عنوان تأکید چنین بازگو می‌کند: «اکنون (که چنین است و شما دارای این امتیازات و افتخارات هستید) نماز را برپا دارید، زکات را بدهید و به (آیین حق و ذیل عنایت) پروردگار تمسک جوئید» (فَأَقِمْوَا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ). که «مولی و سرپرست و یار و یاور شما اوست» (هُوَ مَوْلِيكُمْ).

«چه مولی و سرپرست خوبی، و چه یار و یاور شایسته‌ای» (فَنِعْمَ الْمَوْلِي وَنِعْمَ النَّصِيرُ).

یعنی اگر به شما فرمان داده شده تنها به ذیل عنایت پروردگار تمسک جوئید به خاطر آن است که او برترین و بهترین مولی و شایسته‌ترین یار و یاور است.

«پایان سوره حج»

## آغاز جزء هجدهم قرآن مجید

### سوره مؤمنون [۲۳]

این سوره در «مکه» نازل شده و ۱۱۸ آیه دارد

**محتوای سوره:** مجموع مطالب این سوره را می توان به چند بخش تقسیم کرد:

بخش اول - از آیه «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ» تا چندین آیه بعد - بیانگر صفاتی است که مایه فلاح و رستگاری مؤمنان است.

بخش دوم به نشانه‌های مختلف خداشناسی، و آیات آفاقی و انفسی پروردگار در پهنه عالم هستی، اشاره کرده.

در بخش سوم به شرح سرگذشت عبرت‌انگیز جمعی از پیامبران بزرگ پرداخته است.

در بخش چهارم روی سخن را به مستکبران کرده، و با دلایل منطقی و گاه با تعبیرات تند و کوبنده به آنها هشدار می‌دهد، تا دل‌های آماده به خود آید و راه بازگشت به سوی خدا را پیدا کند.

در بخش پنجم بحث‌های فشرده‌ای درباره معاد بیان کرده است.

و در بخش ششم از حاکمیت خداوند بر عالم هستی.

در بخش هفتم باز هم سخن از قیامت، حساب، جزا و پاداش نیکوکاران و کیفر بدکاران به میان می‌آورد، و با بیان هدف آفرینش انسان سوره را پایان می‌دهد.

**فضیلت تلاوت سوره:** در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «هر کس سوره مؤمنون را بخواند و در هر جمعه آن را ادامه دهد خداوند پایان زندگی او را با سعادت قرار می دهد و جایگاه او در فردوس اعلی (بهشت برین) است، همراه پیامبران و رسولان».

البته این فضیلتها برای خواندن با اندیشه و تصمیم بر عمل است.

### به نام خداوند بخشنده بخشایم

**(آیه ۱) - صفات برجسته مؤمنان!** در آغاز این سوره به سرنوشت لذت بخش و پرافتخار - مؤمنان پیش از بیان صفات آنها - اشاره شده تا شعله های شوق و عشق را در دلها برای رسیدن به این افتخار بزرگ زنده کند. می فرماید: «مؤمنان رستگار شدند» **(قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ)**. و به هدف نهایی خود در تمام ابعاد رسیدند.

«فلاح و رستگاری» معنی وسیعی دارد که هم پیروزیهای مادی را شامل می شود، و هم معنوی را، و در مورد مؤمنان هر دو بُعد منظور است.

**(آیه ۲) -** سپس به بیان این صفات پرداخته و قبل از هر چیز انگشت روی نماز گذارده، می گوید: «آنها که در نمازشان خشوع دارند» **(الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ)**.

اشاره به این که نماز آنها الفاظ و حرکاتی بی روح و فاقد معنی نیست، بلکه به هنگام نماز آن چنان حالت توجه به پروردگار و حضور قلب در آنها پیدا می شود که از غیر او جدا می گردند و به او می پیوندند.

در حدیثی می خوانیم که پیامبر صلی الله علیه و آله مردی را دید که در حال نماز با ریش خود بازی می کند، فرمود: «اگر او در قلبش خشوع بود اعضای بدنش نیز خاشع می شد».

اشاره به این که خشوع یک حالت درونی است که در برون اثر می گذارد.

**(آیه ۳) -** دومین صفتی را که بعد از صفت خشوع در نماز برای مؤمنان بیان

می‌کند این است که: «و آنها که از لغو و بیهودگی روی گردانند» (وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ).

در واقع تمام حرکات و خطوط زندگی آنان هدفی را دنبال می‌کند، هدفی مفید و سازنده چرا که «لغو» به معنی کارها، سخنان و افکار بی‌هدف و بدون نتیجه مفید است.

(آیه ۴) - سپس به سومین صفت مؤمنان راستین که جنبه اجتماعی و مالی دارد اشاره کرده، می‌گوید: «آنها که زکات را انجام می‌دهند» (وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ).

(آیه ۵) - چهارمین ویژگی مؤمنان را مسأله پاکدامنی و عفت کامل، و پرهیز از هرگونه آلودگی جنسی قرار داده، چنین می‌گوید: «و آنها که دامن خود را (از آلوده شدن به (بی‌عفتی) حفظ می‌کنند» (وَالَّذِينَ هُمْ لِغُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ).

(آیه ۶) - «و تنها آمیزش جنسی به همسران و کنیزانشان دارند، که در بهره‌گیری از آنان ملامت نمی‌شوند» (إِلَّا عَلَىٰ أَرْوَاحِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ).

(آیه ۷) - از آنجا که غریزه جنسی سرکش‌ترین غرائز انسان است و خویشتن‌داری در برابر آن نیاز به تقوا و پرهیزکاری فراوان و ایمان قوی و نیرومند دارد، در این آیه بار دیگر روی همین مسأله تأکید کرده، می‌گوید: «و کسانی که غیر از این طریق را طلب کنند، تجاوزگرند» (فَمَنِ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأَلْئِكَ هُمُ الْغَادُونَ).  
تعبیر «به محافظت فروج» گویا اشاره به این است که اگر مراقبت مستمر و پی‌گیر در این زمینه نباشد، بیم گلودگی فراوان است.

(آیه ۸) - در این آیه به پنجمین و ششمین صفت برجسته مؤمنان اشاره کرده، می‌گوید: «و آنها که امانت‌ها و عهد خود را رعایت می‌کنند» (وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ).

حفظ و ادای امانت و همچنین پایبند بودن به عهد و پیمان در برابر خالق و خلق از صفات بارز مؤمنان است.

در مفهوم وسیع «امانت» امانتهای خدا و پیامبران الهی و همچنین امانتهای مردم جمع است، نعمتهای مختلف خدا هر یک امانتی از امانات او هستند، آیین حق، کتب آسمانی، دستورالعملهای پیشوایان راه حق و همچنین اموال و فرزندان و پستها و مقامها، همه امانتهای اویند که مؤمنان در حفظ و ادای حق آنها می‌کوشند. همچنین حکومت از مهمترین ودیعه‌های الهی است که باید آن را به اهلش سپرد.

(آیه ۹) - در این آیه آخرین ویژگی مؤمنان را که محافظت بر نمازهاست بیان کرده، می‌گوید: «وَأَنَّهَا بِرِئَاسَتِهِمْ عَلَى النَّاسِ وَمَا لَكُمُ مِنَ اللَّهِ مِنْ فَتْنَةٍ» (وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ).

جالب این‌که: نخستین ویژگی مؤمنان را «خشوع در نماز» و آخرین صفت آنها را «محافظت بر نماز» شمرده است، از نماز شروع می‌شود و به نماز ختم می‌گردد چراکه نماز مهمترین رابطه خلق و خالق است که هرگاه با آدابش انجام گیرد زمینه مطمئنی برای همه خوبیها و نیکیها خواهد بود.

(آیه ۱۰) - بعد از ذکر این صفات ممتاز، نتیجه نهایی آن را به این صورت بیان می‌کند: آری! «أَنَّهَا وَارِثَانُهُ» (أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ).

(آیه ۱۱) - همان وارثانی «که بهشت برین را به ارث می‌برند و جاودانه در آن خواهند ماند» (الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ).

«فردوس» به معنی بهشت برین و برترین باغهای بهشت می‌باشد، که طبق ظاهر آیات فوق مخصوص مؤمنانی است که دارای صفات بالا هستند به این ترتیب دیگر بهشتیان در مراحل پایین‌تر قرار دارند.

(آیه ۱۲) - مراحل تکامل جنین در رحم مادر: این آیه و قسمتی از آیات آینده، طرق اساسی تحصیل امیان و معرفت را نشان می‌دهد، نخست دست انسان را گرفته و به کاوش در اسرار درون و «سیر در عالم انفس» و می‌دارد، و در آیاتی که بعد از آن خواهد آمد او را به جهان برون و موجودات شگرف عالم هستی توجه می‌دهد و به «سیر آفاقی» می‌پردازد.

نخست می‌گوید: «ما انسان را از چکیده و خلاصه‌ای از گل آفریدیم» (وَلَقَدْ

خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلالَةٍ مِنْ طِينٍ).

(آیه ۱۳) - «سپس او را نطفه‌ای در قرارگاه مطمئن [=رحم] (ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ).

در حقیقت آیه قبل به آغاز وجود همه انسانها اعم از آدم و فرزندان او اشاره می‌کند که همه به خاک باز می‌گردند و از گِل برخاسته‌اند، اما در این آیه به تداوم نسل آدم از طریق ترکیب نطفه نر و ماده و قرار گرفتن در قرارگاه رحم توجه می‌دهد. تعبیر از رحم به «قَرَارٍ مَكِينٍ» (قرارگاه امن و امان) اشاره به موقعیت خاص رحم در بدن انسان است، در واقع در محفوظترین نقطه بدن که از هر طرف کاملاً تحت حفاظت است قرار گرفته، ستون فقرات و دنده‌ها از یک سو، استخوان نیرومند لگن خاصره از سوی دیگر، پوششهای متعدد شکم از سوی سوم حفاظتی که از ناحیه دستها به عمل می‌آید از سوی چهارم، همگی شواهد این قرارگاه امن و امان است.

(آیه ۱۴) - بعد به مراحل شگفت‌آور و بهت‌آور سیر نطفه در رحم مادر و چهره‌های گوناگون خلقت که یکی بعد از دیگری در آن قرارگاه امن و دور از دست بشر ظاهر می‌شود اشاره کرده، می‌فرماید: «سپس نطفه را به صورت علقه [=خون بسته]، و علقه را به صورت مضغه [=چیزی شبیه گوشت جویده شده] و مضغه را به صورت استخوانهایی درآوردیم، و بر استخوانها گوشت پوشانیدیم» (ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا).

جمله «كَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا» یک معجزه علمی است که پرده از روی این مسأله که در آن روز برای هیچ کس روشن نبود بر می‌دارد، زیرا قرآن نمی‌گوید: ما مضغه را تبدیل به استخوان و گوشت کردیم، بلکه می‌گوید: ما مضغه را تبدیل به استخوان کردیم و بر استخوانها لباس گوشت پوشانیدیم، اشاره به این که مضغه نخست تبدیل به استخوان می‌شود و بعد از آن گوشت روی آن را می‌پوشاند.

و در پایان آیه به آخرین مرحله که در واقع مهمترین مرحله آفرینش بشر است با یک تعبیر سربسته و پرمعنی اشاره کرده، می‌فرماید: «سپس ما آن را آفرینش

تازه‌ای دادیم» (ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ).

این همان مرحله‌ای است که جنین وارد حیات انسانی می‌شود، که در روایات اسلامی از آن تعبیر به مرحله «نفخ روح» (دمیدن روح در کالبد) شده، و اینجاست که انسان را از همه جهان ممتاز می‌سازد، و به او شایستگی خلافت خدا در زمین را می‌دهد.

«پس بزرگ و پربرکت است خدایی که بهترین آفرینندگان است» (فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ).

آفرین بر این قدرت‌نمایی بی‌نظیر که در ظلمت‌کده رحم این چنین تصویر بدیعی با این همه عجائب و شگفتیها، بر قطره آبی نقش می‌زند.

آفرین بر آن علم و حکمتی که این همه استعداد و لیاقت و شایستگی را در چنین موجود ناچیزی ایجاد می‌کند آفرین بر او و بر خلقت بی‌نظیرش.

(آیه ۱۵) - این آیه از مسأله توحید و شناخت مبدء به طرز زیبا و ظریفی به مسأله «معاد» منتقل می‌شود، و می‌گوید: این انسان با همه شگفتیهایش تا ابد زنده نمی‌ماند، زمانی فرا می‌رسد که این ساختمان عجیب از هم فرو می‌ریزد و «شما بعد از این زندگی همگی می‌میرید» (ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيِّتُونَ).

(آیه ۱۶) - ولی برای این که این تصور پیش نیاید که با مردن انسان همه چیز پایان می‌گیرد پس این آفرینش با این همه شکوه و عظمت برای این چند روز زندگی امری بیهوده بوده است بلافاصله می‌افزاید: «سپس در روز قیامت (بار دیگر به زندگی باز می‌گردید و) برانگیخته می‌شوید» البته در سطحی عالیت‌ر و در جهانی وسیع‌تر و گسترده‌تر (ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ).

(آیه ۱۷) - باز هم نشانه‌های توحید: پس از ذکر آیات انفسی اکنون به جهان برون و آیات آفاقی می‌پردازد، و عظمت آفرینش را در آسمان و زمین منعکس می‌کند؛ می‌فرماید: «ما بر بالای سر شما هفت راه [=طبقات هفتگانه آسمان] قرار دادیم» (وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقَ).

ممکن است این راهها طرق رفت و آمد فرشتگان باشد، و ممکن است مدار



گردش ستارگان آسمان - درباره آسمانهای هفتگانه در جلد اول ذیل آیه ۲۹ سوره بقره سخن گفته ایم.

واز آنجا که تعدّد عوالم و طرق آنها ممکن است این توهم را به وجود آورد که آیا این وسعت و عظمت عالم موجب نخواهد شد که آفریدگار از آنها غافل گردد، در پایان آیه بلافاصله می فرماید: «وما (هرگز) از آفرینش (خلق) خود غافل نبوده ایم» (وَمَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ).

(آیه ۱۸) - این آیه به یکی دیگر از مظاهر قدرت الهی که از برکات آسمانی و زمین محسوب می شود یعنی باران اشاره کرده، می گوید: «واز آسمان آبی به اندازه معین نازل کردیم» (وَأَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بَقْدَرًا).  
نه آن قدر زیاد که زمینها را در خود غرق کند، و نه آن قدر کم که تشنه کامان در جهان گیاهان و حیوانات سیراب نگردند.

سپس به مسأله مهمتری در همین رابطه که مسأله ذخیره آبها در منابع زیرزمینی است پرداخته، می گوید: «و آن را در زمین (در جایگاه مخصوصی) ساکن نمودیم؛ و ما بر از بین بردن آن کاملاً قادریم» (فَأَسْكَنَاهُ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّا عَلَى ذَهَابٍ بِهَا لَقَادِرُونَ).

می دانیم قشر روئین زمین از دو طبقه کاملاً مختلف تشکیل یافته؛ خداوند بزرگ و منان قشر بالا را نفوذپذیر و قشر زیرین را نفوذناپذیر قرار داده تا آبها در زمین فرو روند و در منطقه نفوذناپذیر مهار شوند و ذخیره گردند، و بعداً از طریق چشمه ها، چاهها و قناتها مورد استفاده واقع شوند، بی آنکه بگنندند و تولید مزاحمت کنند یا آلودگی پیدا کنند.<sup>۱</sup>

(آیه ۱۹) - در این آیه به دنبال نعمت پربرکت باران به محصولات آبی که از آن می روید اشاره کرده، می گوید: «سپس به وسیله آن، باغهایی از درختان نخل و انگور برای شما ایجاد کردیم، باغهایی که در آن میوه های بسیار است و از آن می خورید» (فَأَنْشَأْنَا لَكُمْ بِهِ جَنَّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ لَكُمْ فِيهَا فَوَاكِهُ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ).

۱ باید توجه داشت که عبور آبهای آلوده از قشر نفوذپذیر زمین غالباً موجب تصفیه آن می شود!

خرما و انگور تنها محصول آنها نیست بلکه این دو محصول عمده و پرارزش آنهاست و گرنه انواع مختلفی از دیگر نیز میوه‌ها در آن یافت می‌شود.

(آیه ۲۰) - بعد به یکی دیگر از درختان پربرکتی که از همین آب باران پرورش می‌یابد اشاره کرده، می‌گوید: «و (نیز علاوه بر این باغهای نخل و انگور و میوه‌های دیگر) درختی را که از طور سینا می‌روید [=زیتون] و از آن روغن و نان خورش برای خورندگان فراهم می‌آید» آفریدیم (و شَجَرَةً تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ تَنْبُتُ بِالذُّهْنِ وَصِنَعٍ لِلْأَكْلِينَ).

(آیه ۲۱) - بعد از بیان گوشه‌ای از نعمتهای پروردگار در جهان گیاهان که به وسیله آب باران پرورش می‌یابد به بخش مهمی از نعمتها و مواهب او در جهان حیوانات پرداخته، می‌گوید: «و در چهارپایان برای شما عبرت بزرگی است» (وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً).

سپس این عبرت را چنین شرح می‌دهد: «ما از آنچه در درون آنهاست شما را سیراب می‌کنیم» (نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهَا).

آری! شیر گوارا این غذای نیروبخش و کامل را از درون این حیوانات، از لابلای خون و مانند آن بیرون می‌فرستیم تا بدانید چگونه خداوند قدرت دارد از میان چنین اشیاء ظاهراً آلوده‌ای یک نوشیدنی به این پاکی و گوارایی بیرون فرستد. سپس اضافه می‌کند: مسائل عبرت‌انگیز و برکات حیوانات منحصر به شیر نیست بلکه «برای شما در آنها منافع بسیاری است و از گوشت آنها نیز می‌خورید» (وَ لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ).

(آیه ۲۲) - از همه اینها گذشته، از چهارپایان به عنوان مرکبهای راهوار در خشکی و از کشتیها برای دریاها استفاده کرده «و بر آنها و کشتیها سوار می‌شوید» (وَ عَلَيْنَهَا وَ عَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ).

این همه آثار و خواص و فوائد در این حیوانات به راستی مایه عبرت است، هم انسان را به آفریننده این همه نعمت آشنا می‌سازد و هم حس شکرگزاری را در او برمی‌انگیزد.

(آیه ۲۳) - منطق کوردلان مغرور: از آنجا که در آیات گذشته، سخن از توحید و معرفت خداوند و دلایل عظمت او در جهان آفرینش بود، همین مطلب را در این آیه و آیات آینده از زبان پیامبران بزرگ و در لابلای تاریخ آنها بیان می‌کند. نخست از نوح نخستین پیامبر اولوالعزم و منادی توحید شروع کرده، می‌گوید: «و ما نوح را به سوی قومش فرستادیم، پس او به آنها گفت: ای قوم من! خداوند یکتا را پرستید که جز او معبودی برای شما نیست» (وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ).

«آیا (با این بیان روشن از پرستش بتها) پرهیز نمی‌کنید؟» (أَفَلَا تَتَّقُونَ).

(آیه ۲۴) - «جمعیت اشرافی (و مغرور که چشمها را در ظاهر پر می‌کنند و از درون خالی هستند) از قوم نوح که کافر بودند، گفتند: این مرد جز بشری همچون شما نیست که می‌خواهد بر شما برتری جوید» (فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ).

و به این ترتیب انسان بودنش را نخستین عیبش دانستند و به دنبال آن متهمش ساختند که او یک فرد سلطه‌جو است.

سپس افزودند: «و اگر خدا می‌خواست (رسولی بفرستد) فرشتگانی نازل می‌کرد» (وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً).

و برای تکمیل این استدلال واهی گفتند: «ما هرگز چنین چیزی را از نیاکان پیشین خود نشنیده‌ایم» که انسانی دعوی نبوت کند و خود را نماینده خدا بداند! (مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ).

(آیه ۲۵) - ولی این سخنان بی‌اساس در روح این پیامبر بزرگ اثر نکرد و نوح همچنان به دعوت خود ادامه می‌داد و نشانه‌ای از برتری جویی و سلطه‌طلبی در کار او نبود، لذا او را به اتهام دیگری متهم ساختند و آن اتهام «جنون و دیوانگی» بود که همه پیامبران الهی و رهبران راستین را در طول تاریخ به آن متهم ساختند، گفتند: «او فقط مردی است که به نوعی جنون مبتلاست، پس مدتی در باره او صبر کنید» تا مرگش فرا رسد و یا از این بیماری رهایی یابد!

(إِنَّ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ فْتَرَبَّصُوا بِهِ حَتَّىٰ حِينٍ).

(آیه ۲۶) - پایان عمر یک قوم سرکش! در آیات گذشته بخشی از تهمتهای ناروایی را که دشمنان نوح به او زدند خواندیم ولی از آیات دیگر قرآن به خوبی استفاده می‌شود که اذیت و آزار این قوم سرکش تنها منحصر به این امور نبود بلکه با هر وسیله‌ای توانستند او را در فشار و منحتی قرار دادند و نوح هنگامی که از تلاشهای خود مأیوس شد و جز گروه اندکی ایمان نیاوردند از خدا تقاضای کمک کرد چنانکه در این آیه می‌خوانیم: «گفت: پروردگارا! مرا در برابر تکذیبهایی که کردند یاری کن» (قَالَ رَبِّ انصُرْنِي بِمَا كَذَّبُونِ).

(آیه ۲۷) - در اینجا فرمان پروردگار فرارسید و مقدمات نجات نوح و یاران اندکش و نابودی مشرکان لجوج فراهم شد.

«ما به نوح وحی کردیم که: کشتی را در حضور ما مطابق وحی ما بساز» (فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ أَنْ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحَيْنَا).

تعبیر «بِأَعْيُنِنَا» (در برابر دیدگان ما) اشاره به این است که تلاش و کوشش تو در این راه در حضور ماست و تحت پوشش حمایت ما.

در ادامه می‌فرماید: «پس هنگامی که فرمان ما (برای غرق آنان) فرا رسید، و آب از تنور بجوشد (که نشانه فرارسیدن طوفان است) از هر یک از انواع حیوانات یک جفت (نر و ماده) در کشتی سوار کن» (فَإِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُورُ فَاسْلُكْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ اثْنَيْنِ).

«و همچنین خانواده‌ات را مگر آنها [= همسر و فرزند کافرت] که قبلاً وعده هلاکشان داده شده است» (وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ مِنْهُمْ).

و باز اضافه می‌کند: «و دیگر درباره ستمگران (که هم بر خویش ستم کردند و هم بر دیگران) با من سخنی مگو که آنها همگی غرق خواهند شد» و جای شفاعت و گفتگو نیست (وَلَا تُخَاطِبُنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُعْرِقُونَ).

(آیه ۲۸) - در این آیه می‌فرماید: «و هنگامی که تو و همه کسانی که با تو هستند بر کشتی سوار شدید و استقرار یافتید (سپاس خدا را به خاطر این نعمت

بزرگ به جا آور) و بگو: ستایش برای خدایی است که ما را از قوم ستمگر نجات بخشید» (فَإِذَا اسْتَوَيْتَ أَنْتَ وَمَنْ مَعَكَ عَلَى الْفُلِّ فَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّيْنَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ).

(آیه ۲۹) - و بعد از حمد و ستایش خدا در برابر نخستین نعمت بزرگ او یعنی نجات از چنگال ظالمان، از درگاهش چنین تقاضا کن «بگو: پروردگارا! مرا در منزلگاهی پربرکت فرود آر، و تو بهترین فرود آورندگانی» (وَقُلْ رَبِّ أَنْزِلْنِي مُنْزَلًا مُبَارَكًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ).

(آیه ۳۰) - در این آیه اشاره به مجموع این داستان کرده، می‌گوید: «در این (ماجرای نوح و پیرویش بر ستمکاران و مجازات این قوم سرکش به شدیدترین وجه) آیات و نشانه‌هایی (برای صاحبان عقل و اندیشه) است!» (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ). «و ما بطور مسلم (همگان را) آزمایش می‌کنیم» (وَإِنْ كُنَّا لَمُبْتَلِينَ).

(آیه ۳۱) - سرنوشت غم‌انگیز یک قوم دیگر (قوم ثمود): در اینجا به بحث پیرامون اقوام دیگری که بعد از نوح (ع) بر سر کار آمدند پرداخته، و منطق آنها را که هماهنگ منطق کفار پیشین بوده، و همچنین سرنوشت دردناکشان را شرح می‌دهد، و بحثهایی را که در آیات گذشته ذکر شد تکمیل می‌کند.

نخست می‌گوید: «سپس جمعیت دیگری را بعد از آنها به وجود آوردیم» و قوم تازه‌ای به روی کار آمدند (ثُمَّ أَنشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ).

(آیه ۳۲) - از آنجا که بشر نمی‌تواند بدون یک رهبر الهی باشد خداوند پیامبر بزرگی را برای نشر دعوت توحید و آیین حق و عدالت به سوی آنها فرستاد چنانکه آیه می‌گوید: «و در میان آنها رسولی از خودشان فرستادیم که: پروردگار یکتا را پرستید جز او معبودی برای شما نیست» (فَأَرْسَلْنَا فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ).

این همان چیزی بود که نخستین پایه دعوت همه پیامبران را تشکیل می‌داد این ندای توحید بود که زیربنای همه اصلاحات فردی و اجتماعی است. «با این همه از شرک و بت پرستی پرهیز نمی‌کنید» (أَفَلَا تَتَّقُونَ).

منظور «قوم ثمود» است که در سرزمینی در شمال حجاز زندگی می‌کردند و پیامبر بزرگ الهی «صالح» برای هدایت آنها مبعوث شد، آنها کفر ورزیده و راه طغیان پیش گرفتند، سرانجام به وسیله صیحه آسمانی (صاعقه‌ای مرگبار) از میان رفتند.

(آیه ۳۳) - به هر حال ببینیم عکس‌العمل این قوم سرکش در برابر ندای توحیدی این پیامبر بزرگ چه بود؟ قرآن در این آیه می‌گوید: «ولی اشرافیان (خودخواه) از قوم او که کافر بودند، و دیدار آخرت را تکذیب می‌کردند، و در زندگی دنیا به آنان ناز و نعمت داده بودیم گفتند: این بشری است مثل شما، از آنچه شما می‌خورید می‌خورد، و از آنچه می‌نوشید می‌نوشد» پس چگونه می‌تواند پیامبر باشد؟ (وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِلِقَاءِ الْآخِرَةِ وَأَتْرَفْنَاهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ). آری! چون دعوت این پیامبر بزرگ را مخالف هوسهای خود می‌دیدند و مزاحم منافع نامشروع و استکبار بی‌دلیلشان، به ستیزه برخاستند، درست با همان منطقی که سرکشان قوم نوح داشتند.

(آیه ۳۴) - سپس به یکدیگر گفتند: «اگر شما بشری همانند خودتان را اطاعت کنید بطور قطع زیانکارید!» (وَلَئِنْ أَطَعْتُمْ بَشَرًا مِثْلَكُمْ إِنَّكُمْ إِذَا لَخَاسِرُونَ).

(آیه ۳۵) - سپس به انکار معاد که همیشه قبول آن سدی بر سر راه خودکامگان و هوسرانان است پرداخته و گفتند: «آیا (این مرد) به شما وعده می‌دهد هنگامی که مردید و خاک و استخوان (پوسیده) شدید باز هم از قبرها بیرون می‌آیید» و حیات نوینی را آغاز می‌کنید؟! (أَيَعِدُكُمْ أَنَّكُمْ إِذَا مِتُّمْ وَكُنْتُمْ تُرَابًا وَعِظَامًا أَنَّكُمْ مُحْرَجُونَ).

(آیه ۳۶) - «هیئات! هیئات! از این وعده‌هایی که به شما داده می‌شود» وعده‌های بی‌اساس و توخالی! (هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ لِمَا تُوعَدُونَ).

اصلاً مگر ممکن است انسانی که مرد و خاک شد و ذرات آن به هر سو پراکنده گشت باز هم به زندگی باز گردد؟ چنین چیزی محال است محال!

(آیه ۳۷) - سپس با این سخن، انکار معاد را تأکید بیشتری کردند که: «مسلماً غیر از این زندگی دنیای ما چیزی در کار نیست، پیوسته گروهی از ما می میریم و نسل دیگری جای ما را می گیرد (و بعد از مرگ دیگر هیچ خبری نیست!) و ما هرگز برانگیخته نخواهیم شد!» (إِنَّ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ).

(آیه ۳۸) - سرانجام به عنوان یک جمع بندی در اتهامی که نسبت به پیامبرشان داشتند چنین گفتند: «او فقط مردی دروغگوست که بر خدا افترا بسته، و ما هرگز به او ایمان نخواهیم آورد!» (إِنَّ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا وَمَا نَحْنُ لَهُ بِمُؤْمِنِينَ).

(آیه ۳۹) - هنگامی که غرور و طغیان آنها از حد گذشت و بی شرمی را در انکار رسالت و معجزات و دعوت انسان ساز پیامبرشان به آخرین حد رساندند، و خلاصه بر همه آنها اتمام حجت شد، این پیامبر بزرگ الهی رو به درگاه خدا کرد و گفت: پروردگارا! مرا در مقابل تکذیبهای آنها یاری کن» (قَالَ رَبِّ انصُرْنِي بِمَا كَذَّبُونِ).

آنها هر چه توانستند گفتند و هر تهمتی می خواستند زدند، تو مرا کمک فرما. (آیه ۴۰) - پروردگار جهان «به او فرمود: آنها به زودی از کار خود پشیمان خواهند گشت» و میوه درخت تلخی را که نشانده اند خواهند چشید (قَالَ عَمَّا قَلِيلٍ لِيُصِيبُ مَنْ نَادَىٰ مَن). اما زمانی پشیمان می شوند که سودی به حالشان ندارد.

(آیه ۴۱) - و همین طور شد «ناگهان صیحه آسمانی آنها را به حق زیر ضربات خود فرو گرفت» (فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ بِالْحَقِّ).

صاعقه ای مرگبار با صدایی وحشت انگیز و مهیب فرود آمد، همه جا را تکان داد و درهم کوبید و ویران کرد، و اجساد بی جان آنها را روی هم ریخت، به قدری سریع و کوبنده بود که حتی قدرت فرار از خانه هاشان پیدا نکردند و در درون همان خانه هایشان مدفون گشتند.

چنانکه قرآن در پایان این آیات می گوید: «ما آنها را همچون خار و خاشاک

درهم کوبیده شده روی سیلاب قرار دادیم» (فَجَعَلْنَاهُمْ غُرَابًا).

«دور باد قوم ستمگر» از رحمت خداوند! (فَبَعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ).

این در حقیقت نتیجه گیری نهایی از کل این آیات است که آنچه در این ماجرا گفته شد از انکار و تکذیب آیات الهی و انکار معاد و رستاخیز سرچشمه می گیرد، و نتیجه دردناک آن، مخصوص جمعیت و گروه معینی نیست، بلکه همه ستمگران را در طول تاریخ شامل می شود.

(آیه ۴۲) - اقوام سرکش یکی بعد از دیگری هلاک شدند: پس از پایان

داستان قوم ثمود، قرآن در اینجا به اقوام دیگری که بعد از آنها و قبل از موسی (ع) روی کار آمدند اشاره کرده، می گوید: «سپس اقوام دیگری را پس از آنها پدید آوردیم» (ثُمَّ أَنشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قُرُونًا آخَرِينَ).

چرا که این قانون و سنت خداوند بزرگ است که فیض خود را قطع نمی کند و اگر گروهی مانعی بر سر راه تکامل نوع بشر شدند آنها را کنار زده و این قافله را در مسیرش همچنان پیش می برد.

(آیه ۴۳) - اما این اقوام و طوائف گوناگون هر کدام دارای زمان و اجل معینی

بودند و «هیچ امتی بر اجل و سر رسید حتمی خود پیشی نمی گیرد و از آن تأخیر نیز نمی کنند» (مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ). بلکه هنگامی که فرمان قطعی پایان حیات آنها صادر می شد از میان می رفتند، نه یک لحظه زودتر و نه دیرتر.

(آیه ۴۴) - این آیه ناظر به این حقیقت است که دعوت پیامبران در طول

تاریخ هیچ گاه قطع نشده، می فرماید: «ما سپس رسولان خود را یکی پس از دیگری فرستادیم» (ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرًا).

این معلمان آسمانی یکی پس از دیگری می آمدند و می رفتند، ولی اقوام

سرکش همچنان بر کفر و انکار خود باقی بودند بطوری که «هر زمان رسولی برای (هدایت) قومی می آمد او را تکذیب می کردند» (كُلَّمَا جَاءَ أُمَّةً رَسُولًا كَذَّبُوهُ).

هنگامی که این کفر و تکذیب از حد گذشت و به قدر کافی اتمام حجت شد

«ما این امتهای سرکش را یکی پس از دیگری هلاک نمودیم» و از صحنه روزگار



محوشان کردیم (فَاتَّبَعْنَا بَعْضَهُمْ بَعْضًا).

آن چنان نابود شدند که تنها نام و گفتگویی از آنها باقی ماند. آری! «ما آنها را احادیثی قرار دادیم» (وَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ).

و در پایان آیه، همچون آیات پیشین می‌گوید: «دور باد (از رحمت خدا) قومی که ایمان نمی‌آورند» (فَبَعْدًا لِّلْقَوْمِ الَّذِي يَوْمِنُونَ).

آنها نه تنها در این دنیا دور از رحمت خدا بودند که در سرای دیگر نیز از رحمت الهی دورند.

(آیه ۴۵) - قیام موسی و نابودی فرعونیان فرا می‌رسد: تا اینجا سخن دربارهٔ اقوامی بود که پیش از موسی (ع) پیامبر اولوالعزم پروردگار روی کار آمدند و رفتند، اما در اینجا اشارهٔ بسیار کوتاهی به قیام موسی و هارون در برابر فرعونیان و سرانجام کار این قوم مستکبر کرده، می‌فرماید: «سپس موسی و برادرش هارون را با آیات خود و دلیل آشکار و روشن فرستادیم» (ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ وَأَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ).

منظور از «آیات» معجزاتی است که خداوند به موسی بن عمران داد (آیات نه‌گانه) و منظور از «سلطان مبین»، منطق نیرومند و دلائل دندان‌شکن موسی (ع) در برابر فرعونیان است.

(آیه ۴۶) - آری! موسی و برادرش هارون را با این آیات و سلطان مبین فرستادیم «به سوی فرعون و اطرافیان اشرافی و مغرور او» (إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ). اشاره به این که ریشهٔ همهٔ فساد، اینها بودند و هیچ کشوری اصلاح نخواهد شد مگر این که سردمداران‌ش اصلاح شوند.

«ولی (فرعون و اطرافیان‌ش) استکبار کردند» و زیر بار آیات حق و سلطان مبین نرفتند (فَاسْتَكْبَرُوا).

«و اصولاً آنها مردمی برتری‌جو و سلطه‌طلب بودند» (وَكَانُوا قَوْمًا عَالِينَ).

(آیه ۴۷) - یکی از نشانه‌های روشن برتری‌جویی آنها این بود که «گفتند: آیا ما به دو انسان همانند خودمان ایمان بیاوریم در حالی که قوم آنها (بنی اسرائیل)

بندگان و بردگان ما هستند؟! (فَقَالُوا أَنْتُمْ مِنْ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا وَقَوْمُهُمَا لَنَا عَابِدُونَ).

(آیه ۴۸) - با این استدلالات واهی به مخالفت با حق برخاستند «پس موسی و هارون را تکذیب کردند و سرانجام همگی هلاک و نابود شدند» و ملک و حکومتشان بر باد رفت (فَكَذَّبُوهُمَا فَكَانُوا مِنَ الْمُهْلَكِينَ).

(آیه ۴۹) - و سرانجام به این ترتیب دشمنان اصلی بنی اسرائیل که سد راه دعوت موسی و هارون بودند از میان رفتند، و دوران آموزش و تربیت الهی بنی اسرائیل فرا رسید.

در همین مرحله بود که: «ما به موسی کتاب آسمانی دادیم شاید آنان [=بنی اسرائیل] هدایت شوند» (وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ).

(آیه ۵۰) - آیتی دیگر از آیات خدا: در آخرین مرحله از شرح سرگذشت پیامبران اشاره کوتاه و مختصری به حضرت مسیح (ع) و همچنین مادرش مریم کرده، می‌گوید: «و ما فرزند مریم و مادرش را آیت و نشانه‌ای (از عظمت و قدرت خود) قرار دادیم» (وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً).

سپس به بخشی از نعمتها و مواهب بزرگی که به این مادر و فرزند عطا فرموده اشاره کرده، می‌گوید: «و آنها را در سرزمین بلندی که دارای آرامش و امنیت و آب جاری بود جای دادیم» (وَأَوْيَيْنَاهُمَا إِلَىٰ رَبْوَةٍ ذَاتِ قَرَارٍ وَمَعِينٍ).

احتمال دارد که جمله فوق اشاره به محل تولد مسیح (ع) در بیابان بیت المقدس باشد، جایی که خداوند آن را محل امنی برای این مادر و فرزند قرار داد، و آب گوارا در آن جاری ساخت و از درخت خشکیده خرما به او روزی مرحمت کرد.

به هر حال آیه دلیلی است بر حمایت مستمر و دائم خداوند نسبت به رسولان خود و کسانی که از آنها حمایت می‌کردند.

(آیه ۵۱) - همگی امت واحدید: در آیات پیشین سخن از سرگذشت پیامبران و امتهایشان بود، در این آیه همه پیامبران را مخاطب ساخته، می‌گوید: «ای پیامبران! از غذاهای پاکیزه بخورید و عمل صالح به جا آورید که من به آنچه شما انجام می‌دهید آگاهم» (يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا

## تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ).

در این آیه از سه جهت برای انجام عمل صالح کمک گرفته شده است: از جهت تأثیر غذای پاک بر صفای قلب، و از جهت تحریک حس شکرگزاری، و از جهت توجه دادن به این که خدا شاهد و ناظر اعمال آدمی است.

(آیه ۵۲) - سپس همه پیامبران و پیروان آنها را به توحید و تقوا دعوت کرده، چنین می گوید: «و این امت شما امت واحدی است» (وَإِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً). و تفاوت‌های میان شما و همچنین پیامبرانتان هرگز دلیل بردوگانگی و چندگانگی نیست. «و من پروردگار شما هستم، پس از مخالفت فرمان من بپرهیزید» (وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ).

به این ترتیب آیه فوق به وحدت و یگانگی جامعه انسانی، و حذف هرگونه تبعیض و جدایی دعوت می کند، همان گونه که او پروردگار واحد است انسانها نیز امت واحد هستند.

به همین دلیل باید از یک برنامه پیروی کنند همان گونه که پیامبرانشان نیز به آیین واحدی دعوت می کردند.

(آیه ۵۳) - این آیه - به دنبال دعوتی که به وحدت و یگانگی در آیه قبل شد - انسانها را از پراکندگی و اختلاف با این عبارت برحذر می دارد: «اما آنها کارهای خود را در میان خویش به پراکندگی کشاندند و هر گروهی به راهی رفتند» (فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبُرًا).

و عجب این که: «هر گروه به آنچه نزد خود دارند خوشحالند» و از دیگران بیزار (كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ).

آیه فوق یک حقیقت مهم روانی و اجتماعی را بازگو می کند و آن تعصب جاهلانۀ احزاب و گروههاست که هر یک راه و آئینی را برای خود برگزیده، و دریچه های مغز خود را به روی هر سخن دیگری بسته اند این حالت - که از خودخواهی و حب ذات افراطی سرچشمه می گیرد - بزرگترین دشمن تبیین حقایق و رسیدن به اتحاد و وحدت امتهاست.

(آیه ۵۴) - لذا در این آیه می‌گویید: اکنون که چنین است «آنها را در جهل و غفلتشان بگذار تا زمانی» که مرگشان فرا رسد، یا گرفتار عذاب الهی شوند که این قبیل افراد سرنوشتی غیر از این ندارند (فَدَرُّهُمْ فِي عَمْرَتِهِمْ حَتَّىٰ حِينٍ).

(آیه ۵۵) - از آنجا که در آیات گذشته سخن از احزاب و گروه‌های لجوج و متعصب به میان آمد به بعضی دیگر از پندارهای خودبینانه آنان اشاره کرده، می‌گوید: «آیا آنها گمان می‌کنند اموال و فرزندان را که به آنان داده‌ایم...» (أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَّالٍ وَبَنِينَ).

(آیه ۵۶) - برای این است که: «درهای خیرات را به سرعت به روی آنها بگشاییم»؟! (نَسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ).

آیا آنها داشتن اموال سرشار و فرزندان بسیار را دلیل بر حقانیت روش خود می‌پندارند و نشانه قرب و عظمت در درگاه خدا می‌دانند؟

نه، هرگز چنین نیست «بلکه آنها نمی‌فهمند» (بَلْ لَا يَشْعُرُونَ).

آنها نمی‌دانند که این اموال و فرزندان فراوان در حقیقت یک نوع عذاب و مجازات یا مقدمه عذاب و کیفر برای آنهاست، آنها نمی‌دانند که خدا می‌خواهد آنها را در ناز و نعمت فرو برد تا به هنگام گرفتار شدن در چنگال کیفر الهی، تحمل عذاب بر آنها دردناکتر باشد.

(آیه ۵۷) - بعد از نفی پندارهای این غافلان خودخواه، چگونگی حال مؤمنان و سرعت‌کنندگان در خیرات را ضمن چند آیه بازگو می‌کند.

نخست می‌گوید: «مسلماً کسانی که از خوف پروردگارشان بیمناکند» (إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ).

(آیه ۵۸) - سپس اضافه می‌کند: «و آنان که به آیات پروردگارشان ایمان می‌آورند» (وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ).

(آیه ۵۹) - بعد از مرحله ایمان به آیات پروردگار، مرحله تنزیه و پاک شمردن او از هرگونه شبیه و شریک فرا می‌رسد، می‌گوید: «و آنها که به پروردگارشان شرک نمی‌ورزند» (وَالَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ).

(آیه ۶۰) - بعد از این، مرحله ایمان به معاد و رستخیز و توجه خاصی که مؤمنان راستین به این مسأله دارند فرا می‌رسد، می‌گوید: «و کسانی که نهایت تلاش و کوشش را در انجام طاعات به خرج می‌دهند و با این حال دل‌هایشان هراسناک است از اینکه سرانجام به سوی پروردگارشان باز می‌گردند» (وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجَلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ).

(آیه ۶۱) - بعد از شرح این صفات چهارگانه می‌فرماید: «چنین کسانی در خیرات سرعت می‌کنند و از دیگران پیشی می‌گیرند» و مشمول عنایات ما هستند (أُولَٰئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ).

آیات فوق ترسیم جالب و تنظیم کاملاً منطقی برای بیان صفات این گروه از مؤمنان پیشگام است، نخست از ترس آمیخته با احترام و تعظیم - که انگیزه ایمان به پروردگار و نفی هرگونه شرک است - شروع کرده و به ایمان به معاد و دادگاه عدل خدا که موجب احساس مسؤولیت و انگیزه هر کار نیک است منتهی می‌گردد و مجموعاً چهار ویژگی و یک نتیجه را بیان می‌کند - دقت کنید.

(آیه ۶۲) - از آنجا که صفات برجسته و ویژه مؤمنان که سرچشمه انجام هرگونه کار نیک است و در آیات قبل به آن اشاره شد، این سؤال را برمی‌انگیزد که اتصاف به این صفات و انجام این اعمال، کار همه کس نیست، و از عهده همه بر نمی‌آید.

در این آیه به پاسخ پرداخته، می‌گوید: «ما هیچ‌کس را جز به مقدار توانائیش تکلیف نمی‌کنیم» و از هر کس به اندازه عقل و طاقتش می‌خواهیم (وَلَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا).

این تعبیر نشان می‌دهد که وظائف و احکام الهی در حدود توانایی انسانها است، و در هر مورد بیش از میزان قدرت و توانایی باشد ساقط می‌شود و به تعبیر علمای اصول، این قاعده بر تمام احکام اسلامی حکومت دارد و بر آنها مقدم است. و باز از آنجا که ممکن است این سؤال پیش آید که چگونه این همه انسانها اعمالشان از کوچک و بزرگ، مورد حساب و بررسی قرار می‌گیرد؟

اضافه می‌کند: «و نزد ما کتابی است که به حق سخن می‌گوید (و تمام اعمال بندگان را ثبت و بازگو می‌کند) و به همین دلیل هیچ ظلم و ستمی بر آنها نمی‌شود»  
**وَكَذَيْنَا كِتَابًا يَنْطِقُ بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ).**

این اشاره به نامه‌های اعمال و پرونده‌هایی است که همه کارهای آدمی در آن ثبت است و نزد خداوند محفوظ است.

**(آیه ۶۳) -** ولی از آنجا که بیان این واقعیات تنها در کسانی اثر می‌کند که مختصر بیداری و آگاهی دارند بلافاصله اضافه می‌کند: «ولی دلهای آنها از این نامه اعمال (و روز حساب و آیات قرآن) در بی‌خبری فرورفته و اعمال (زشت) دیگری جز این دارند که پیوسته آن را انجام می‌دهند» **(بَلْ قُلُوبُهُمْ فِي غَمْرَةٍ مِنْ هَذَا وَهُمْ أَعْمَالٌ مِنْ دُونِ ذَلِكَ هُمْ لَهَا عَامِلُونَ).**

**(آیه ۶۴) -** اما آنها در این غفلت و بی‌خبری همچنان باقی می‌مانند «تاروزی که مترفین را (آنان که غرق ناز و نعمتند) در چنگال عذاب گرفتار سازیم در این هنگام نعره استغاثه‌آمیز آنها همچون نعره و حوش بیابان برمی‌خیزد» و از سنگینی عذاب و مجازات دردناک الهی ناله سر می‌دهند **(حَتَّىٰ إِذَا أَخَذْنَا مُتْرَفِيهِمْ بِالْعَذَابِ إِذَاهُمْ يَجْتَرُونَ).**

**(آیه ۶۵) -** ولی به آنها خطاب می‌شود «فریاد نکنید و ناله نزنید که شما امروز از ناحیه ما یاری نخواهید شد!» **(لَا تَجْرُوا الْيَوْمَ إِنَّكُمْ مِنْهَا لَا تَنْصُرُونَ).**

**(آیه ۶۶) -** این آیه در حقیقت بیان علت این سرنوشت شوم است، می‌گوید: آیا فراموش کرده‌اید که: «در گذشته آیات من بطور مداوم بر شما خوانده می‌شد اما (به جای این که از آن، درس بیاموزید و بیدار شوید) اعراض می‌کردید و به عقب باز می‌گشتید» **(قَدْ كَانَتْ آيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَكُنتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ تَنْكِبُونَ).**

**(آیه ۶۷) -** نه تنها در برابر شنیدن آیات الهی عقب‌گرد می‌کردید، بلکه: «در برابر آن حالت استکبار به خود می‌گرفتید» **(مُسْتَكْبِرِينَ بِهِ).**

و علاوه بر این «جلسات شب‌نشینی تشکیل می‌دادید و (از پیامبر و قرآن و مؤمنان) بدگویی می‌نمودید» **(سَامِرًا تَهْجُرُونَ).** یعنی شبها تا مدت طولانی بیدار

می مانید و همچون بیماران هذیان می گوید و فحش و ناسزا می دهید.

(آیه ۶۸) - بهانه های رنگارنگ منکران: در تعقیب آیات گذشته که سخن از اعراض و استکبار کفار در برابر پیامبر اسلام ﷺ بود در اینجا از بهانه هایی که ممکن است آنها برای خود در این زمینه بتراشند و پاسخ دندان شکن آن سخن می گوید، ضمناً علل واقعی اعراض آنها را نیز شرح می دهد که در پنج قسمت خلاصه می شود:

نخست می گوید: «پس آیا آنها در این گفتار (آیات الهی) تدبیر و اندیشه نکردند؟» (أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ).

آری! نخستین عامل بدبختی آنها تعطیل اندیشه و تفکر در محتوای دعوت تو است، که اگر بود مشکلات آنها حل می شد.

در دومین مرحله می گوید: «یا این که مطالبی برای آنها آمده است که برای نیاکانشان نیامده»؟! (أَمْ جَاءَهُمْ مَا لَمْ يَأْتِ آبَاءَهُمُ الْأَوَّلِينَ).

یعنی اگر توحید و معاد و دعوت به نیکبها و پاکبها تنها از ناحیه تو بود، ممکن بود بهانه کنند که اینها سخنان نوظهوری است.

(آیه ۶۹) - در سومین مرحله می گوید: «یا این که آنها پیامبران را نشناختند (و از سوابق او آگاه نیستند) لذا او را انکار می کنند» (أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ فَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ).

یعنی اگر این دعوت از ناحیه شخص مرموز یا مشکوکی صورت گرفته بود ممکن بود بگویند نمی توان به ظاهر سخنانش فریب خورد.

ولی اینها سابقه تو را به خوبی می دانند، در گذشته تو را «محمد امین» می خواندند به عقل و دانش و امانت تو معترف بودند، پس جایی برای این گونه بهانه ها نیز نیست.

(آیه ۷۰) - در چهارمین مرحله می گوید: «یا این که می گویند: او دیوانه است»؟! (أَمْ يَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ).

یعنی شخص او را به خوبی می شناسیم، اما به عقل و فکر او ایمان نداریم،

چه بسا این سخنان را از روی جنون می‌گویند، چرا که با افکار عمومی محیط هماهنگ نیست.

قرآن بلافاصله برای نفی این بهانه‌جویی می‌گوید: «بلکه پیامبر برای آنها حق آورده است» و سخنانش گواه بر این حقیقت است (بَلْ جَاءَهُم بِالْحَقِّ).  
عیب کار اینجاست که «بیشتر آنها از حق کراهت دارند» و گریزانند! (وَ أَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ).

(آیه ۷۱) - در حالی که هیچ لزومی ندارد که حق تابع تمایلات مردم باشد «و اگر حق از هوسهای آنها پیروی کند (و جهان هستی بر طبق تمایل آنها گردش داشت) آسمانها و زمین و همه کسانی که در آنها هستند تباہ می‌شوند!» (وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ). زیرا هوی و هوسهای مردم معیار و ضابطه‌ای ندارد، بلکه در بسیاری از موارد به سوی زشتیها می‌گراید.

سپس برای تأکید بیشتر روی این موضوع می‌گوید: «ولی ما قرآنی به آنها دادیم که مایه یادآوری (و عزت و شرف) برای آنهاست، ولی آنها از (آنچه مایه) یادآوریشان (است) روی گردانند» (بَلْ آتَيْنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ).  
(آیه ۷۲) - در پنجمین و آخرین مرحله می‌گوید: «یا این که تو از آنها اجر و مزد و هزینه‌ای (در برابر دعوت) می‌خواهی با این که مزد پروردگارت بهتر، و او بهترین روزی دهندگان است» (أَمْ تَسْأَلُهُمْ خَرْجًا فَخَرَجَ رَبُّكَ خَيْرٌ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ).

قرآن با بیان گویایی که در این پنج مرحله بیان داشته روشن می‌سازد که این کوردلان تسلیم حق نیستند و عذرهایی که برای توجیه مخالفت خود ذکر می‌کنند بهانه‌های بی‌اساسی بیش نیستند.

(آیه ۷۳) - در این آیه به عنوان یک نتیجه‌گیری کلی از آنچه گذشت چنین می‌گوید: «بطور قطع و یقین تو آنها را به صراط مستقیم دعوت می‌کنی» (وَ إِنَّكَ لَتَدْعُوهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ).

گرچه در بعضی از روایات اسلامی «صراط مستقیم» به ولایت علی علیه السلام



تفسیر شده ولی این‌گونه روایات بیان بعضی از مصداقهای روشن است، و هیچ منافات با وجود مصادیق دیگر مانند قرآن و ایمان به مبدء و معاد و تقوی و جهاد ندارد.

(آیه ۷۴) - و نتیجه طبیعی این موضوع همان است که در این آیه بازگو

می‌کند: «و کسانی که به آخرت ایمان ندارند بطور مسلم از این صراط منحرفند»  
(وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَا كِبُونَ).

منظور از «صراط» در این آیه همان صراط مستقیم در آیه قبل است.

از آیات فوق ضمناً بخشی از صفات رهبران راه حق روشن می‌گردد:

آنها همیشه مردمی بودند شناخته شده به نیکیها که در ترویج مکتب حق

اصرار می‌ورزند هرچند ناخوشایند گروه کثیری باشد.

دیگر این که آنها در برابر دعوت خویش پاداش مادی نمی‌طلبند.

(آیه ۷۵) - طرق مختلف بیدارسازی الهی: از آنجاکه در آیات گذشته سخن

از بهانه‌های مختلفی بود که منکران حق برای سرپیچی از دعوت پیامبران عنوان می‌کردند، در اینجا خداوند از طرق اتمام حجت و بیدارسازی آنها سخن می‌گوید.

نخست می‌فرماید: گاه آنها را مشمول نعمت خود می‌سازیم تا بیدار شوند؛

«و اگر به آنان رحم کنیم و گرفتاریها و مشکلاتشان را برطرف سازیم (نه تنها بیدار

نمی‌شوند، بلکه) در طغیانشان لجاجت می‌ورزند و (در این وادی) سرگردان

می‌مانند!» (وَلَوْ رَحِمْنَاهُمْ وَكَشَفْنَا مَا بِهِمْ مِنْ ضُرٍّ لَلْجُورِ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ).

(آیه ۷۶) - و گاه آنها را با حوادث دردناک گوش مالی می‌دهیم تا اگر از طریق

رحمت و نعمت بیدار نشدند از این راه بیدار شوند، ولی این کار نیز در آنها مؤثر

نیست، زیرا «ما آنها را به عذاب و بلا گرفتار ساختیم اما آنها نه در برابر پروردگارشان

تواضع و انقیادی نشان دادند و نه به درگاه او توجه و تضرع می‌کنند» (وَلَقَدْ أَخَذْنَاهُمْ

بِالْعَذَابِ فَمَا اسْتَكْبَرُوا لِلرَّبِّهِمْ وَمَا يَتَضَرَّعُونَ).

(آیه ۷۷) - به هر حال ما به این رحمتها و نعمتها و مجازاتهای بیدارکننده

همچنان ادامه می‌دهیم و آنها نیز به طغیان و سرکشی و لجاجتشان، «تا هنگامی که

دری از عذاب شدید به روی آنها بگشاییم و چنان گرفتار می‌شوند که ناگهان بکلی

مأیوس گردند» (حَتَّىٰ إِذَا فَتَحْنَا عَلَيْهِم بَابًا ذَا عَذَابٍ شَدِيدٍ إِذَا هُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ).

در واقع خداوند دو نوع مجازات دارد «مجازاتهای تربیتی» و «مجازاتهای پاکسازی و استیصال» هدف در مجازاتهای قسم اول آن است که در سختی و رنج قرار گیرند و ضعف و ناتوانی خود را دریابند و از مرکب غرور پیاده شوند. ولی هدف در قسم دوم که در مورد افراد غیر قابل اصلاح صورت می‌گیرد این است که به حکم فرمان آفرینش ریشه کن شوند.

(آیه ۷۸) - قرآن بعد از این بیان، از طریق دیگر وارد می‌شود و به ذکر نعمتهای الهی برای تحریک حس شکرگزاری آنها پرداخته، می‌گوید: «و او کسی است که برای شما گوش و چشم و قلب [=عقل] ایجاد کرد، اما کمتر شکر او را به جا می‌آورد» (وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ). تکیه بر این سه موضوع (گوش و چشم و عقل) به خاطر آن است که ابزار اصلی شناخت انسان این سه می‌باشد، مسائل حسی را غالباً از طریق چشم و گوش درک می‌کند و مسائل غیرحسی را به وسیله نیروی عقل.

(آیه ۷۹) - در این آیه به یکی از مهمترین آیات پروردگار، یعنی خلقت انسان از این زمین خاکی پرداخته، چنین می‌گوید: «و او کسی است که شما را در زمین آفرید» (وَهُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ).

و چون از زمین آفریده شده‌اید باز به زمین باز می‌گردید و دیگر بار برانگیخته شده «به سوی او جمع و محشور می‌شوید» (وَالِيهِ تُحْشَرُونَ). و اگر در آفرینش خودتان از خاک بی‌ارزش بیندیشید، کافی است که هستی‌بخش را بشناسید و نیز امکان مسأله معاد را دریابید.

(آیه ۸۰) - بعد از ذکر مسأله آفرینش انسان به مسأله مرگ و حیات و آمد و شد شب و روز که از آیات بزرگ پروردگار است پرداخته، چنین می‌گوید: «و او کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند و آمد و شد شب و روز از آن اوست، آیا اندیشه نمی‌کنید؟! (وَهُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ وَلَهُ اخْتِلَافُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ).

و به این ترتیب در آیات سه گانه اخیر از انگیزه شناخت پروردگار شروع کرده و با ذکر بخشی از مهمترین آیات انفسی و آفاقی بحث را پایان می دهد.

(آیه ۸۱) - در این آیه اضافه می کند: اینها اندیشه و عقل را رها کرده و کورکورانه از نیاکان خود تقلید می کنند، «آنها همان می گویند که پیشینیانشان می گفتند» (بَلْ قَالُوا مِثْلَ مَا قَالَ الْأَوَّلُونَ).

(آیه ۸۲) - «آنها (از روی تعجب) می گفتند: آیا هنگامی که ما مردیم و خاک و استخوان (پوسیده) شدیم آیا بار دیگر برانگیخته خواهیم شد؟» (قَالُوا أَعَدُّوا لَنَا مِثْلَ مَا كُنَّا تَرَابًا وَعِظًا مَا آءِنَّا لَمَبْعُوثُونَ).

(آیه ۸۳) - این باور کردنی نیست! «این وعده به ما و پدرانمان از قبل داده شده؛ و این فقط افسانه های پیشینیان است» (لَقَدْ وَعَدْنَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا هَذَا مِنْ قَبْلُ إِنَّ هَذَا إِلَّا آسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ).

(آیه ۸۴) - و از آنجا که کفار و مشرکان بیش از همه از مسأله معاد وحشت داشتند و به همین دلیل با انواع بهانه ها و لطائف الحیل می خواستند شانۀ از زیر بار آن خالی کنند، قرآن نیز مشروحاً و بطور مؤکد از معاد سخن می گوید. و جالب این که در هر مورد از خود مشرکان اعتراف می گیرد و سخن آنها را به خودشان باز می گرداند.

نخست می گوید: «بگو: زمین و کسانانی که در زمینند از آن کیست، اگر شما می دانید؟» (قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ).

(آیه ۸۵) - سپس اضافه می کند: آنها براساس ندای فطرت و اعتقادی که به خداوند آفریننده هستی دارند «به زودی (در پاسخ تو) می گویند: (مالکیت زمین و آنچه در آن است) همه از آن خداست» (سَيَقُولُونَ لِلَّهِ).

ولی تو به آنها «بگو: اکنون که چنین است (و خود شما نیز اعتراف دارید) آیا متذکر نمی شوید» (قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ).

با این اعتراف صریح و روشن چگونه زنده شدن انسان را بعد از مرگ بعید می شمیرید؟ و از قدرت فراگیر خداوند بزرگ دور می دانید؟

(آیه ۸۶) - دگر بار دستور می دهد از آنها سؤال کن و «بگو: چه کسی پروردگار آسمانهای هفتگانه و پروردگار عرش عظیم است؟! (قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ).

(آیه ۸۷) - باز آنها روی همان فطرت توحیدی و اعتقادی که به الله به عنوان خالق هستی دارند «می گویند: (همه اینها) از آن خداست» (سَيَقُولُونَ لِلَّهِ).

با این اقرار آشکار به آنها «بگو شما (که خود به این واقعیت معترفید) چرا از خدا نمی ترسید» و منکر قیامت و بازگشت مجدد انسان به زندگی می شوید؟! (قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ).

(آیه ۸۸) - بار دیگر از آنها درباره حاکمیت بر آسمانها و زمین سؤال کن و «بگو: چه کسی حکومت همه موجودات را در دست دارد؟! (قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ).

«و چه کسی به بی پناهان پناه می دهد و نیاز به پناه دادن ندارد؟! (وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ).

«اگر راستی از این واقعیتها آگاهید» (إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ).

(آیه ۸۹) - دیگر بار زبان به اعتراف می گشایند و «می گویند: (ملکوت و حاکمیت و حمایت و پناه دادن در این عالم) منحصر به خداست» (سَيَقُولُونَ لِلَّهِ). «بگو: با این حال چگونه (می گویند پیامبر ﷺ شما را سحر کرده و) مسحور او شده اید؟! (قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ).

(آیه ۹۰) - سرانجام به عنوان یک جمع بندی و نتیجه گیری فشرده و کوتاه می فرماید: نه سحر است و نه جادو و نه چیز دیگر، «بله ما حق را برای آنها آوردیم و روشن ساختیم و آنها دروغ می گویند» (بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِالْحَقِّ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ).

(آیه ۹۱) - شرک جهان را به تباهی می کشد: در آیات گذشته بحثهایی در زمینه معاد و مالکیت و ربوبیت پروردگار بیان شد، در اینجا به مسأله نفی شرک پرداخته، قسمتی از انحرافات مشرکان را مطرح کرده، و به آن پاسخ می گوید.

نخست می فرماید: «خداوند هرگز فرزندی برای خود انتخاب نکرده و معبود

دیگری با او نیست» (مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ).

مسیحیان عیسی را فرزند حقیقی! او می خوانند و مشرکان نیز فرشتگان را دختران خدا می پنداشتند.

سپس به بیان دلیل بر نفی شرک پرداخته، چنین می گوید: «اگر چنین می شد، هر یک از خدایان مخلوقات خود را تدبیر و اداره می کردند» (إِذَا الذَّهَبُ كُلُّهُ لِلَّهِ بِمَا خَلَقَ). و طبعاً هر بخشی از عالم با نظام خاصی اداره می شد و این با وحدت نظامی که بر آن حاکم می بینیم سازگار نیست.

به علاوه هر یک از این خدایان برای گسترش قلمرو و حکومت خود سعی داشتند «بعضی بر بعضی دیگر برتری جویند» و این خود سبب دیگری برای از هم گسیختگی نظام جهان می شد (وَأَعْلَا بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ). و در پایان آیه به عنوان یک نتیجه گیری کلی می فرماید: «منزه است خدا از آنچه آنان توصیف می کنند» (سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ).

(آیه ۹۲) - این آیه پاسخ دیگری به این مشرکان بیهوده گو است می گوید: «خداوند از غیب و شهود (پنهان و آشکار) آگاه است» (عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ). او هرگز چیزی را به نام خدایانی که شما ادعا می کنید سراغ ندارد. مگر ممکن است در عالم خدای دیگری باشد و شما از آن آگاه باشید اما خداوندی که خالق شماست و غیب و شهود جهان را می داند از آن بی خبر باشد؟ و سرانجام با این جمله خط بطلان بر پندارهای خرافی آنها می کشد: «پس خداوند برتر است از آنچه آنها (می گویند و) برای او شریک قائل می شوند» (فَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ).

این جمله ضمناً تهدیدی برای مشرکان است که خداوند از اسرار درون و برون آنها آگاه است و تمام این سخنان را می داند و به موقع آنان را در دادگاه عدل خویش محاکمه و مجازات خواهد کرد.

(آیه ۹۳) - این آیه هدف آیات گذشته را که تهدید کفار و مشرکان لجوج به عذابهای الهی است، تعقیب می کند، می گوید: ای پیامبر! «بگو: پروردگار من! اگر

عذابهایی را که به آنان وعده داده می شود به من نشان دهی» و در زندگیم آن را ببینم  
(قُلْ رَبِّ إِمَّا تُرِيِّنِي مَا يُوعَدُونَ).

(آیه ۹۴) - «پروردگارا! مرا در این عذابها با گروه ستمگر قرار مده» (رَبِّ فَلَا  
تَجْعَلْنِي فِي الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ).

منظور از این عذاب مجازاتهای دنیوی است که خداوند دامنگیر مشرکان  
ساخت.

(آیه ۹۵) - و باز برای تأکید بیشتر روی این موضوع و نفی هرگونه شک  
و تردید از دشمنان و دلداداری و تسلی خاطر به پیامبر ﷺ و مؤمنان در این آیه اضافه  
می کند: «و ما قادریم که آنچه را (از عذاب) به آنها وعده می دهیم به تو نشان دهیم»  
(وَإِنَّا عَلَىٰ أَنْ نُرِيكَ مَا نَعِدُهُمْ لَقَادِرُونَ).

و چنانکه می دانیم این قدرت پروردگار در صحنه های مختلف بعد از آن  
تاریخ - از جمله در صحنه جنگ بدر - به مرحله فعلیت در آمد.

(آیه ۹۶) - سپس به پیامبر ﷺ دستور می دهد که با این گروه مدارا کن  
و «بدی را به بهترین راه و روش دفع کن» و پاسخ بدی را به نیکی ده! (ادْفَعْ بِالَّتِي  
هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ).

در این راه عجله و شتابی نداشته باشد و بدان «ما به آنچه (آنها می گویند و)  
توصیف می کنند آگاهتریم» (نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ).

می دانیم حرکات ناشایست و گفتار خشن و انواع اذیت و آزار آنها تو را  
ناراحت می کند، اما تو بدی را با نیکی پاسخ ده که این خود یکی از مؤثرترین روشها  
برای بیدار کردن غافلان و فریب خوردگان است؛ ولی ناگفته پیداست که این دستور  
مخصوص مواردی است که دشمن از آن سوءاستفاده نکند.

(آیه ۹۷) - ولی در عین حال باز هم خودت را به خدا بسپار «و بگو:  
پروردگارا! من از وسوسه های شیاطین به تو پناه می برم» (وَقُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ  
هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ).

(آیه ۹۸) - نه تنها از وسوسه های اغفال کننده آنها، بلکه بگو: «به تو پناه

می‌برم از این که آنها نزد من حاضر شوند» (وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ).

و در جلسات من حضور یابند که حضورشان نیز اغواکننده و زیانبار است. به این ترتیب همه رهروان راه حق باید بطور مداوم از القائات شیطانی برحذر باشند و همیشه خود را از این نظر در پناه پروردگار قرار دهند.

(آیه ۹۹) - تقاضای ناممکن! در تعقیب بحثهایی که در آیات قبل پیرامون سرسختی مشرکان و گنهکاران در مسیر باطلشان گذشت، در اینجا وضع دردناکشان را به هنگامی که در آستانه مرگ قرار می‌گیرند چنین توصیف می‌کند: آنها به این راه غلط خود همچنان ادامه می‌دهند «تا هنگامی که مرگ یکی از آنها فرا رسد» (حَتَّى إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ).

در این هنگام که خود را در حال بریدن از این جهان و قرارگرفتن در جهان دیگر می‌بیند، پرده‌های غرور و غفلت از مقابل دیدگانش کنار می‌رود گویی سرنوشت دردناک خویش را با چشم می‌بیند، عمر و سرمایه‌های از دست رفته و کوتاهی‌هایی را که در گذشته کرده و گناهانی را که مرتکب شده، عواقب شوم آن را مشاهده می‌کند.

اینجاست که فریاد او بلند می‌شود و «می‌گوید: ای پروردگار من! مرا بازگردانید!» (قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ).

(آیه ۱۰۰) - مرا بازگردانید «شاید گذشته خود را جبران کنم و عمل صالحی در برابر آنچه ترک گفتم به جا آورم» (لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ). اما از آنجا که قانون آفرینش چنین اجازه بازگشتی را به هیچ‌کس، نه نیکوکار و نه بدکار، نمی‌دهد، به او چنین پاسخ داده می‌شود: «نه! هرگز» راه بازگشتی وجود ندارد (كَلَّا).

«این سخنی است که او به زبان می‌گوید» (إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا).

سخنی که هرگز از اعماق دلش با اراده و آزادی برنخواسته است و هر وقت امواج بلا فرو بنشیند باز همان برنامه سابق خود را ادامه می‌دهد.

و در پایان آیه، اشاره بسیار کوتاه و پرمعنی به جهان اسرارآمیز برزخ کرده،

می‌گوید: «و در پشت سر آنها تا روزی که برانگیخته می‌شوند برزخی وجود دارد»  
 (وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ)\*

(آیه ۱۰۱) - گوشه‌ای از مجازات بدکاران: در آیات گذشته چنانکه دیدیم سخن از جهان برزخ در میان بود، و در اینجا سخن از قیامت و قسمتی از حالات مجرمان در آن جهان است.

نخست چنین می‌گوید: «پس هنگامی که در صور [=شپیور] دمیده شود هیچ‌یک از پیوندهای خویشاوندی میان آنها در آن روز نخواهد بود و از یکدیگر تقاضای کمک نمی‌کنند» چون کارایی از کسی ساخته نیست (فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ).

طبق آیات قرآن دو بار «نفخ صور» می‌شود: یک بار به هنگام پایان گرفتن این جهان، و پس از آن تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند می‌میرند و مرگ سراسر عالم را فرا خواهد گرفت و پس از نفخ دوم، رستاخیز مردگان آغاز می‌گردد و انسانها به حیات نوین باز می‌گردند، و آماده حساب و جزا می‌شوند.

به هر حال در آیه فوق به دو قسمت از پدیده‌های قیامت اشاره شده: یکی از کار افتادن نسبهاست، زیرا رابطه خویشاوندی و قبیله‌ای که حاکم بر نظام زندگی مردم این جهان است سبب می‌شود که افراد مجرم از بسیاری از مجازاتها فرار کنند، و یا در حل مشکلاتشان از خویشاوندان کمک گیرند، اما در قیامت انسان است و اعمالش، و هیچ‌کس نمی‌تواند حتی از برادر و فرزند و پدرش دفاع کند و یا مجازات او را به جان بخرد.

دیگر این که: آنها چنان در وحشت فرو می‌روند که از شدت ترس حساب و کيفر الهی از حال یکدیگر به هیچ‌وجه سؤال نمی‌کنند، آن روز روزی است که مادر از کودک شیرخوارش غافل می‌شود، و برادر، برادر خود را فراموش می‌کند مردم همچون مستان بنظر می‌رسند ولی مست نیستند، عذاب خدا شدید است!

\* واژه «برزخ» در اصل به معنی چیزی است که در میان دو شیء حائل می‌شود و روی همین جهت به عالمی که میان دنیا و عالم آخرت قرار گرفته برزخ گفته می‌شود.



(آیه ۱۰۲) - بعد از قیام قیامت، نخستین مسأله، مسأله سنجش اعمال است با میزان مخصوصی که در آن روز برای این کار تعیین شده، گروهی اعمال پروزی دارند که ترازوی اعمال را سنگین می‌کند، درباره این گروه می‌فرماید: «کسانی که وزنه اعمالشان سنگین است همان رستگارانند» (فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ).

بطوری که از روایات مختلف بر می‌آید میزان سنجش اعمال انسانها و حتی خود انسانها در آن روز پیشوایان بزرگ و انسانهای نمونه‌اند.

بنابراین نسانها و اعمالشان را با پیامبران بزرگ و اوصیای آنها مقایسه می‌کنند، و در این مقایسه روشن می‌شود که تا چه اندازه به آنها شباهت دارند.

(آیه ۱۰۳) - «و اما آنها که (بر اثر نداشتن ایمان و عمل صالح) وزنه اعمالشان سبک (یا بی‌وزن) باشد کسانی هستند که سرمایه وجود خود را از دست داده (وزیان کردند) در جهنم جاودانه خواهند ماند» (وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ).

آنها بزرگترین سرمایه یعنی هستی خویش را در این بازار تجارت دنیا از دست دادند بی آنکه در برابر آن چیز ارزشمندی به دست آورند.

(آیه ۱۰۴) - این آیه بخشی از عذابهای دردناک آنها را چنین شرح می‌دهد: «شعله‌های گرم و سوزان آتش، همچون شمشیر به صورتهای آنها نواخته می‌شود» (تَلْفَحُ وُجُوهَهُمُ النَّارُ).

«و آنها (از شدت ناراحتی و عذاب) در دوزخ چهره‌ای عبوس (و درهم کشیده) دارند» (وَهُمْ فِيهَا كَالْحِوْنِ). بطوری که لبهایشان از هم باز می‌ماند.

(آیه ۱۰۵) - در آیات گذشته سخن از مجازات دردناک دوزخیان بود، و در تعقیب آن گوشه‌ای از گفتگوی پروردگار را با آنها بازگو می‌کند نخست خداوند آنها را با این سخن عتاب‌آمیز مخاطب ساخته، می‌فرماید: «آیا آیات من بر شما خوانده نمی‌شد پس آن را تکذیب می‌کردید؟» (أَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ).

(آیه ۱۰۶) - آنها در پاسخ این سؤال اعتراف می‌کنند و «می‌گویند: (آری چنین است) پروردگارا! بدبختی ما، بر ما چیره شد، و ما قوم گمراهی بودیم» (قَالُوا رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَكُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ).

(آیه ۱۰۷) - شاید با این اعترافات می‌خواهند جلب رحمت پروردگار کنند لذا بلافاصله اضافه می‌کنند: «پروردگارا! ما را از این آتش بیرون ببر» و به دنیا بازگردان تا عمل صالح انجام دهیم (رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا).

«هرگاه بار دیگر برنامه‌های سابق را تکرار کردیم ما قطعاً ستمگریم» و شایسته عفو تو نخواهیم بود (فَإِنْ عُدْنَا فَنَا ظَالِمُونَ).

آنها این سخن را در حالی می‌گویند که گویی از این واقعیت بی‌خبرند که سرای آخرت دار جزاست نه عمل، و بازگشت به دنیا دیگر امکان‌پذیر نیست.

(آیه ۱۰۸) - به همین دلیل با قاطعیت تمام به آنها پاسخ داده می‌شود خداوند «می‌گوید: دور شوید (و همچنان در دوزخ بمانید، خاموش شوید) و با من سخن مگوئید!» (قَالَ اٰخَسُّوْا فِيْهَا وَلَا تُكَلِّمُوْنَ).

(آیه ۱۰۹) - سپس دلیل این سخن را چنین بیان می‌کند: آیا فراموش کرده‌اید «که گروهی از بندگانش می‌گفتند: پروردگارا! ما ایمان آوردیم، ما را بیخس و بر ما رحم کن، و تو بهترین رحم‌کنندگانی؟! (إِنَّهُ كَانَ قَرِيْبًا مِّنْ عِبَادِي يَقُوْلُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا وَاَرْحَمْنَا وَاَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِيْنَ).

(آیه ۱۱۰) - «اما شما آنها را به باد مسخره گرفتید (و آنقدر در این کار اصرار کردید) تا شما را از یاد من غافل کردند و شما به آنان می‌خندیدید» (فَاَتَّخَذْتُمُوْهُمْ سَخِرِيًّا حَتَّى اَنْسَوْكُمْ ذِكْرِيْ وَكُنْتُمْ مِنْهُمْ تَضْحَكُوْنَ).

(آیه ۱۱۱) - «ولی من امروز به خاطر آن صبر و استقامت و پایداری (در مقابل آن همه استهزا و عدم تزلزل در برنامه‌های الهی‌شان) آنها را پاداش دادم، آنها پیروز و رستگارند» (إِنِّيْ جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِمَا صَبَرُوا اِنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ).

و اما شما... شما امروز در بدترین حالات و دردناکترین عذاب گرفتارید و کسی به فریادتان نمی‌رسد و باید هم چنین باشید که مستحق این کیفرید.

(آیه ۱۱۲) - کوتاهی عمر این جهان: در تعقیب آیات گذشته در اینجا نوعی دیگر از مجازاتهای روانی دوزخیان که به صورت سرزنشهای الهی است مطرح شده؛ نخست می‌گوید: در آن روز خداوند آنها را مخاطب قرار داده «می‌گوید: چند سال در روی زمین توقف (وزندگی) کردید؟» (قَالَ كَمْ لَبِثْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ).

(آیه ۱۱۳) - اما آنها در این مقایسه زندگی دنیا را به قدری کوتاه می‌بینند که «در پاسخ می‌گویند: ما تنها به اندازه یک روز، یا (حتی کمتر از آن) به اندازه بعضی از یک روز، در دنیا توقف داشتیم» (قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ).

در حقیقت عمرهای طولانی در دنیا گویی لحظه‌های زودگذری هستند در برابر زندگی آخرت، که هم نعمتهایش جاویدان است و هم مجازاتهایش نامحدود. سپس برای تأکید سخن خود، یا برای این که پاسخ دقیقتری گفته باشند، عرض می‌کنند: خداوند! «از آنها که می‌توانند بشمارند پیرس!» (فَسئَلِ الْعَادِيْنَ).

(آیه ۱۱۴) - اینجا است که خداوند به عنوان سرزنش و توبیخ به آنها «می‌گوید: (آری) شما مقدار کمی (در دنیا) توقف کردید اگر می‌دانستید» (قَالَ اِنْ لَبِثْتُمْ اِلَّا قَلِيْلًا لَوْ اَنْتُمْ كُنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ).

(آیه ۱۱۵) - در این آیه از راهی دیگر، راهی بسیار مؤثر و آموزنده برای بیدار ساختن این گروه وارد بحث می‌شود و می‌گوید: «آیا گمان کردید که ما شما را بیهوده آفریده‌ایم، و به سوی ما بازگشت نخواهید کرد؟» (اَفَحَسِبْتُمْ اَنْمَّا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَاَنْتُمْ اِلَيْنَا لَا تُرْجَعُوْنَ).

این جمله کوتاه و پرمعنی یکی از زنده‌ترین دلائل رستاخیز و حساب و جزای اعمال را بیان می‌کند، و آن این که اگر راستی قیامت و معادی در کار نباشد زندگی دنیا عبث و بیهوده خواهد بود، زیرا زندگی این جهان با تمام مشکلاتی که دارد و با این همه تشکیلات و مقدمات و برنامه‌هایی که خدا برای آن چیده است اگر صرفاً برای همین چند روز باشد بسیار پوچ و بی‌معنی می‌باشد.

(آیه ۱۱۶) - و از آنجا که این گفتار یعنی عبث نبودن خلقت، سخن مهمی

است که نیاز به دلیل محکم دارد در این آیه اضافه می‌کند: «پس برتر است خداوندی که فرمانروای حق است (از این که شما را بی هدف آفریده باشد) معبودی جز او نیست و او پروردگار عرش کریم است» (فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ).

(آیه ۱۱۷) - رستگاران و نارستگاران: از آنجا که در آیات گذشته سخن از مسأله «معاد» بود در این آیه اشاره به توحید و نفی هرگونه شرک کرده و بحث «مبدء و معاد» را به این وسیله تکمیل کرده، می‌فرماید: «و هر کس با خدا معبود دیگری را بخواند - و مسلماً هیچ دلیلی بر آن نخواهد داشت - حساب او نزد پروردگارش خواهد بود» (وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ). آری! مشرکان معاد را با آن دلائل روشن انکار می‌کنند اما شرک را با نداشتن هیچ‌گونه دلیل پذیرا می‌شوند.

و در پایان آیه می‌فرماید: «یقیناً کافران رستگار نخواهند شد» (إِنَّهُ لَا يَفْلَحُ الْكَافِرُونَ).

چه جالب است که این سوره با «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ» آغاز شد و با «لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ» بحثهایش به پایان می‌رسد، و این است دورنمای زندگی مؤمنان و کافران از آغاز تا انجام.

(آیه ۱۱۸) - در آخرین آیه این سوره شریفه به عنوان یک نتیجه‌گیری کلی روی سخن را به پیامبر گرامی ﷺ کرده، می‌گوید: «بگو پروردگارا! مرا ببخش، و مشمول رحمت خود قرار ده و تو بهترین رحم‌کنندگانی» (وَقُلْ رَبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ).

اکنون که گروهی در بیراهه شرک سرگردانند و جمعی گرفتار ظلم و ستم، تو خود را به خدا بسپار و در پناه لطف و رحمت او قرار ده و از او آمرزش و غفران بطلب.

«پایان سوره مؤمنون»

## سوره نور [۲۴]

این سوره در «مدینه» نازل شده و ۶۴ آیه است

**محتوای سوره:** این سوره را در حقیقت می‌توان سوره پاکدامنی و عفت و مبارزه با آلودگیهای جنسی دانست که در چند مرحله پیاده شده است.

مرحله اول بیان مجازات شدید زن و مرد زناکار است که در دومین آیه این سوره با قاطعیت تمام مطرح گردیده.

مرحله دوم به این امر می‌پردازد که اجرای این حد شدید مسأله ساده‌ای نیست، و از نظر موازین قضائی اسلام شرط سنگینی دارد.

در مرحله سوم برای این که تصور نشود اسلام تنها به برنامه مجازات گنهکار قناعت می‌کند به یکی از مهمترین راههای پیشگیری از آلودگیهای جنسی پرداخته، مسأله نهی از چشم‌چرانی مردان نسبت به زنان و زنان نسبت به مردان و موضوع حجاب زنان مسلمان را پیش کشیده چرا که تا دو مسأله چشم‌چرانی و بی‌حجابی ریشه‌کن نشوند آلودگیها برطرف نخواهد شد.

مرحله چهارم باز به عنوان یک پیشگیری مهم از آلوده شدن به اعمال منافی عفت دستور ازدواج سهل و آسان را صادر می‌کند.

مرحله پنجم بخشی از آداب معاشرت اصول تربیت فرزندان نسبت به پدران و مادران را در همین رابطه بیان می‌کند.

مرحله ششم بخشی از مسائل مربوط به توحید و مبدء و معاد و تسلیم بودن

در برابر فرمان پیامبر را ذکر می‌کند.

ضمناً به مناسبت بحثهای مربوط به ایمان و عمل صالح سخن از حکومت جهانی مؤمنان صالح‌العمل به میان آمده است.

**فضیلت تلاوت سوره:** در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «اموال خود را از تلف و دامن خود را از ننگ بی‌عفتی حفظ کنید به وسیله تلاوت سوره نور، و زناتان را در پرتو دستوراتش از انحرافات مصون دارید که هر کس قرائت این سوره را در هر شبانه روز ادامه دهد احدی از خانواده او هرگز تا پایان عمر گرفتار عمل منافی عفت نخواهد شد».

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

(آیه ۱) - می‌دانیم نام این سوره، سوره نور است به خاطر آیه نور که یکی از چشمگیرترین آیات سوره است.

نخستین آیه این سوره در حقیقت اشاره اجمالی به مجموع بحثهای سوره دارد، می‌گوید: این «سوره‌ای است که آن را فرو فرستادیم (و عمل به آن را) واجب نمودیم، و در آن آیات روشنی نازل کردیم شاید شما متذکر شوید» (سوره انزلناها و فرضناها و انزلنا فيها آیات بینات لعلکم تذكرون).

اشاره به این که تمام احکام و مطالب این سوره اعم از عقائد و آداب و دستورات همه دارای اهمیت فوق‌العاده‌ای است زیرا همه از طرف خداوند نازل شده است.

(آیه ۲) - بعد از این بیان کلی، به نخستین دستور قاطع و محکم پیرامون زن و مرد زناکار پرداخته، می‌گوید: «هر یک از زن و مرد زناکار را صد تازیانه بزنید» (الزانیة والزانی فاجلدوا کل واحد منهما مائة جلدة).

و برای تأکید بیشتر اضافه می‌کند: «و نباید رأفت (و محبت کاذب) نسبت به آن دو شما را از اجرای حکم الهی مانع شود اگر به خدا و روز جزا ایمان دارید» (و لا تأخذکم بهما رأفة فی دین الله ان کنتم تؤمنون بالله والیوم الآخر).

سرانجام در پایان این آیه به نکته دیگری برای تکمیل نتیجه گیری از این مجازات الهی اشاره کرده، می گوید:

«و باید گروهی از مؤمنان (حضور داشته باشند و) مجازات آن دورا مشاهده کنند» (وَلْيَشْهَدُوا عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ).

در واقع این آیه مشتمل بر سه دستور است:

۱- حکم مجازات زنان و مردان آلوده به فحشاء - منظور از زنا آمیزش جنسی مرد و زن غیرهمسر و بدون مجوز شرعی است.

۲- تأکید بر این که در اجرای این حد الهی گرفتار محبتها و احساسات بی مورد نشوید.

۳- دستور حضور جمعی از مؤمنان در صحنه مجازات است چرا که هدف تنها این نیست که گنهکار عبرت گیرد، بلکه هدف آن است که مجازات او سبب عبرت دیگران هم بشود.

(آیه ۳) - از آنجا که در آیه قبل سخن از مجازات زن و مرد زناکار به میان آمد به همین مناسبت سؤالی پیش می آید که ازدواج مشروع با چنین زنان چه حکمی دارد؟

آیه شریفه این سؤال را چنین پاسخ می گوید: «مرد زناکار جز با زن زناکار یا مشرک ازدواج نمی کند؛ و زن زناکار را جز مرد زناکار یا مشرک، به ازدواج خود در نمی آورد؛ و این کار بر مؤمنان تحریم شده است!» (الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحُرِّمَ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ).

آیه هم یک واقعیت عینی را بیان می کند که آلودگان همیشه دنبال آلودگان می روند، «هم جنس با هم جنس می کند پرواز» اما افراد پاک و با ایمان هرگز تن به چنین آلودگیها و انتخاب همسران آلوده نمی دهند.

و هم بیان یک حکم شرعی و الهی است و مخصوصاً می خواهد مسلمانان را از ازدواج با افراد زناکار باز دارد، چرا که بیماریهای اخلاقی همچون بیماریهای جسمی غالباً واگیردار است.

(آیه ۴) - مجازات تهمت: از آنجا که در آیات گذشته مجازات شدیدی برای زن و مرد زناکار بیان شده بود و ممکن است این موضوع دستاویزی شود برای افراد مغرض و بی تقوا که از این طریق افراد پاک را مورد اتهام قرار دهند، بلافاصله بعد از بیان مجازات شدید زناکاران، مجازات شدید تهمت‌زندگان را بیان می‌کند. نخست می‌گوید: «و کسانی که زنان پاکدامن را متهم (به عمل منافی عفت) می‌کنند، سپس چهار شاهد (بر مدعی خود) نمی‌آورند، آنها را هشتاد تازیانه بزنید!» (وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً).

و به دنبال این مجازات شدید، دو حکم دیگر نیز اضافه می‌کند:

«و هرگز شهادت آنها را نپذیرید» (وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا).

«و آنها همان فاسقانند» (وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ).

هرگاه «قذف» (اتهام ناموسی) با لفظ صریح انجام گیرد، به هر زبان و به هر شکل بوده باشد حد آن همان‌گونه که در بالا گفته شد هشتاد تازیانه است، و اگر صراحت نداشته باشد مشمول حکم «تعزیر» است.

این سختگیری در مورد حفظ حیثیت مردم پاکدامن، منحصر به اینجا نیست در بسیاری از تعلیمات اسلام منعکس است.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «هنگامی که مسلمانی برادر مسلمانش را به چیزی که در او نیست متهم سازد ایمان در قلب او ذوب می‌شود، همانند نمک در آب!»

(آیه ۵) - ولی از آنجا که اسلام هرگز راه بازگشت را بر کسی نمی‌بندد، بلکه در هر فرصتی آلودگان را تشویق به پاکسازی خویش و جبران اشتباهات گذشته می‌کند، در این آیه می‌گوید: «مگر کسانی که بعد از آن توبه کنند و جبران نمایند (که خداوند آنها را می‌بخشد) زیرا خدا آمرزنده و مهربان است» (إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ).

و در این صورت هم شهادت آنها در آینده مقبول است، و هم حکم فسق در



تمام زمینه‌ها و احکام اسلامی از آنها برداشته می‌شود.

**آیه ۶ - شأن نزول:** سعد بن عباده (بزرگ انصار) خدمت پیامبر ﷺ در حضور جمعی از اصحاب چنین عرض کرد: «ای پیامبر خدا! هرگاه نسبت دادن عمل منافی عفت به کسی دارای این مجازات است که اگر آن را اثبات نکند باید هشتاد تازیانه بخورد پس من چکنم اگر وارد خانه‌ام شدم و با چشم خود دیدم مرد فاسقی با همسر من در حال عمل خلافی است، اگر بگذارم تا چهار نفر بیایند و ببینند و شهادت دهند او کار خود را کرده است، و اگر بخواهم او را به قتل برسانم کسی از من بدون شاهد نمی‌پذیرد و به عنوان قاتل قصاص می‌شوم، و اگر بیایم و آنچه را دیدم به عنوان شکایت بگویم هشتاد تازیانه بر پشت من قرار خواهد گرفت!» این آیه و چهار آیه بعد نازل شد و راه حل دقیقی به مسلمانان ارائه داد.

**تفسیر: مجازات تهمت به همسر!** در اینجا قرآن یک استثناء و تبصره‌ای بر حکم قذف بیان کرده به این معنی که اگر شوهری همسر خود را متهم به عمل منافی عفت کند و بگوید او را در حال انجام این کار خلاف با مرد بیگانه‌ای دیدم حد قذف (هشتاد تازیانه) در مورد او اجرا نمی‌شود، و از سوی دیگر ادعای او بدون دلیل و شاهد نیز در مورد زن پذیرفته نخواهد شد.

در اینجا قرآن راه حلی پیشنهاد می‌کند که مسأله به بهترین صورت و عادلانه‌ترین طریق حل می‌گردد. و آن این که نخست باید شوهر چهار بار شهادت دهد که در این ادعا راستگو است.

چنانکه قرآن می‌فرماید: «و کسانی که همسران خود را متهم می‌کنند و گواهانی جز خودشان ندارند، هر یک از آنها باید چهار مرتبه به نام خدا شهادت دهد که از راستگویان است» (وَالَّذِينَ يَزْمُونَ زَوَاجَهُمْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ).

(آیه ۷) - «و در پنجمین بار بگوید که لعنت خدا بر او باد اگر از دروغگویان باشد» (وَالْحَامِسَةَ أَنْ لَعْنَتُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ).

به این ترتیب شوهر چهار بار این جمله را تکرار می‌کند: «أَشْهَدُ بِاللَّهِ إِنِّي لَمِنَ

الصَّادِقِينَ فِيمَا رَمَيْتُهَا بِهِ مِنَ الزُّنَا؛ من به خدا شهادت می‌دهم که در این نسبت زنا که به این زن دادم راست می‌گویم!»

و در مرتبه پنجم می‌گوید: «لَعْنَتُ اللَّهِ عَلَيَّ إِنْ كُنْتُ مِنَ الْكَاذِبِينَ؛ لعنت خدا بر من باد اگر دروغگو باشم».

(آیه ۸) - در اینجا زن بر سر دو اراهی قرار دارد اگر سخنان مرد را تصدیق کند و یا حاضر به نفی این اتهام از خود به ترتیبی که در آیات بعد می‌آید نشود، مجازات و حد زنا در مورد او ثابت می‌گردد.

«آن زن نیز می‌تواند کیفر (زنا) را از خود دور کند، به این طریق که چهار بار خدا را به شهادت طلبد که آن مرد در این نسبتی که به او می‌دهد از دروغگویان است» (وَيَذَرُهَا عَنِ الْعَذَابِ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ).

(آیه ۹) - «و در مرتبه پنجم (بگوید): غضب خدا بر او باد اگر آن مرد راستگویان باشد» (وَالْخَامِسَةَ أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ).

و به این ترتیب زن در برابر پنج بار گواهی مرد، دائر به آلودگی او، پنج بار گواهی بر نفی این اتهام می‌دهد چهار بار با این عبارت: «أَشْهَدُ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ فِيمَا رَمَانِي بِهِ مِنَ الزُّنَا؛ خدا را به شهادت می‌طلبم که او در این نسبتی که به من داده است دروغ می‌گوید».

و در پنجمین بار می‌گوید: «إِنَّ غَضَبَ اللَّهِ عَلَيَّ إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ؛ غضب خدا بر من باد اگر او راست می‌گوید».

انجام این برنامه که در فقه اسلامی به مناسبت کلمه «لعن» در عبارات فوق «لَعْنَان» نامیده شده، چهار حکم قطعی برای این دو همسر در پی خواهد داشت:

نخست این که بدون نیاز به صیغه طلاق فوراً از هم جدا می‌شوند.

دیگر این که برای همیشه این زن و مرد بر هم حرام می‌گردند، یعنی امکان بازگشتشان به ازدواج مجدد با یکدیگر وجود ندارد.

سوم این که حد قذف از مرد و حد زنا از زن برداشته می‌شود.

چهارم اینکه فرزندی که در این ماجرا به وجود آمده از مرد منتفی است یعنی به او نسبتی نخواهد داشت، اما نسبتش با زن محفوظ خواهد بود.

(آیه ۱۰) - در پایان می‌گوید: «و اگر فضل و رحمت خدا شامل حال شما نبود و این که او توبه‌پذیر و حکیم است» بسیاری از شما گرفتار مجازات سخت الهی می‌شدید! (وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ حَكِيمٌ).

در واقع این آیه یک اشارهٔ اجمالی برای تأکید احکام فوق است، زیرا نشان می‌دهد که برنامهٔ «لعان» یک فضل الهی است و مشکل مناسبات دو همسر را در این زمینه به نحو صحیحی حل می‌کند.

(آیه ۱۱) - داستان پرماجرایی افک (تهمت عظیم)\*: از مجموع آیات (۱۱-۱۶) استفاده می‌شود که شخص بی‌گناهی را به هنگام نزول این آیات متهم به عمل منافی عفت نموده بودند، و این شایعه در جامعه پخش شده بود.

و نیز گروهی از منافقان به ظاهر مسلمان می‌خواستند از این حادثه بهره‌برداری غرض‌آلودی به نفع خویش و به زیان جامعهٔ اسلامی و متزلزل ساختن و جاهت عمومی پیامبر کنند که این آیات فوق نازل شد و با قاطعیت بی‌ظنیری با این حادثه برخورد کرد، و منحرفان بد زبان و منافقان تیره‌دل را محکم بر سر جای خود نشانند.

بدیهی است این احکام در هر محیط و هر عصر و زمان جاری است. قرآن در این آیه بی‌آنکه اصل حادثه را مطرح کند می‌گوید: «مسلمانگسانی که آن تهمت عظیم را مطرح کردند گروهی (متشکل و توطئه‌گر) از شما بودند» (إِنَّ الَّذِينَ جَاؤُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنْكُمْ).

سپس به مؤمنانی که از بروز چنین اتهامی نسبت به شخص پاکدامنی سخت ناراحت شده بودند دل‌داری می‌دهد که: «اما گمان نکنید این ماجرا برای شما بد است بلکه خیر شما در آن است» (لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَّكُمْ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ).

چرا که پرده از روی نیت پلید جمعی از دشمنان شکست‌خورده و منافقان

\* شرح این داستان را در «تفسیر نمونه» ذیل همین آیه مطالعه فرمایید.

کوردل برداشت، و این بدسیرتان خوش ظاهر را رسوا ساخت، و چه بسا اگر این حادثه نبود و آنها همچنان ناشناخته می ماندند در آینده ضربه سخت تر و خطرناکتری می زدند.

این ماجرا به مسلمانان درس داد که پیروی از شایعه سازان، آنها را به روزهای سیاه می کشاند باید در برابر این کار به سختی بایستند.

سپس در ادامه این آیه به دو نکته اشاره می کند؛ نخست این که می گوید: «آنها هرکدام سهم خود را از این گناهی که مرتکب شدند دارند» (لِكُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْاِثْمِ).

اشاره به این که مسؤولیت عظیم سردمداران و بنیانگذاران یک گناه هرگز مانع از مسؤولیت دیگران نخواهد بود.

نکته دوم این که: «واز آنان کسی که بخش مهم آن را بر عهده داشت عذاب عظیمی برای اوست» (وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ).

(آیه ۱۲) - سپس روی سخن را به مؤمنانی که در این حادثه فریب خوردند و تحت تأثیر واقع شدند کرده و آنها را شدیداً طی چند آیه مورد سرزنش قرار داده، می گوید: «چرا هنگامی که این (تهمت) را شنیدید مردان و زنان با ایمان نسبت به خود (و کسی که همچون خود آنها بود) گمان خیر نبردند؟! (لَوْلَا اِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَانَفْسِهِمْ خَيْرًا).

یعنی چرا هنگامی که سخن منافقان را در باره افراد مؤمن استماع کردید با حسن ظن به دیگر مؤمنان که به منزله نفس خود شما هستند برخورد نکردید.

«و (چرا) نگفتند این یک دروغی بزرگ و آشکار است» (وَقَالُوا هَذَا اِفْكٌ مُّبِينٌ).

شما که سابقه زشت و رسوای این گروه منافقان را می دانستید، چرا ساکت شدید.

(آیه ۱۳) - تا اینجا سرزنش و ملامت آنها جنبه های اخلاقی و معنوی داشت

که به هر حال جای این نبود که مؤمنان در برابر چنین تهمت زشتی سکوت کنند و یا آلت دست شایعه‌سازان کوردل گردند.

سپس به بُعد قضائی مسأله توجه کرده، می‌گوید: «چرا چهار شاهد برای آن نیاوردند؟» (لَوْلَا جَاؤَا عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ).

«اکنون که این گواهان را نیاوردند پس آنها نزد خدا دروغ‌گویانند» (فَإِذَا لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ).

این مؤاخذه و سرزنش نشان می‌دهد که دستور اقامه شهود چهارگانه و همچنین حد قذف در صورت عدم آن، قبل از آیات «افك» نازل شده بود.

(آیه ۱۴) - سرانجام تمام این سرزنشها را جمع‌بندی کرده، می‌گوید: «و اگر فضل و رحمت الهی در دنیا و آخرت شامل حال شما نمی‌شد به خاطر این گناهی که در آن وارد شدید عذاب سختی دامانتان را می‌گرفت» (وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ).

(آیه ۱۵) - این آیه در حقیقت توضیح و تبیین بحث گذشته است که چگونه آنها حتی مؤمنان در این گناه بزرگ بر اثر سهل‌انگاری غوطه‌ور شدند، می‌گوید: به خاطر بیاورید «هنگامی را که (به استقبال این دروغ بزرگ می‌رفتید و) این شایعه را از زبان یکدیگر می‌گرفتید» (إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِالسِّتَاتِكُمْ).

«و با دهان خود سخنی می‌گفتید که به آن علم و یقین نداشتید» (وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ).

«و گمان می‌کردید این مسأله کوچکی است در حالی که در نزد خدا بزرگ است» (وَتَحْسِبُونَهُ هَيِّنًا وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ).

در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌خوانیم: شدیدترین گناهان گناهی است که صاحبش آن را سبک بشمارد.

در واقع این آیه به سه قسمت از گناهان بزرگ آنها اشاره می‌کند:

«نخست» به استقبال این شایعه رفتن و از زبان یکدیگر گرفتن.

«دوم» منتشر ساختن شایعه‌ای را که هیچ‌گونه علم و یقین به آن نداشتند.

«سوم» کوچک شمردن شایعه و به عنوان یک وسیله سرگرمی از آن استفاده کردن.

(آیه ۱۶) - و از آنجا که این حادثه بسیار مهمی بود که گروهی از مسلمانان آن را سبک و کوچک شمرده بودند بار دیگر در این آیه روی آن تکیه کرده، و موجی تازه از سرزنش بر آنها می بارد، و تازیانه ای محکمتر بر روح آنها می نوازد، و می گوید: «چرا هنگامی که آن را شنیدید نگفتید: ما حق نداریم که به این سخن تکلم کنیم، خداوند! منزهی تو، این بهتان بزرگی است!» (وَلَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ).

در واقع قبلاً تنها به خاطر این ملامت شده بودند که چرا با حسن ظن نسبت به کسانی که مورد اتهام واقع شده بودند نگاه نکردند، اما در اینجا می گوید علاوه بر حسن ظن، شما می بایست هرگز به خود اجازه ندهید که لب به چنین تهمت‌های بگشایید، تا چه رسد که عامل نشر آن شوید.

(آیه ۱۷) - اِشَاعَةُ فَحِشَا مَمْنُوعٌ اسْت: باز در اینجا سخن از «داستان افک» و عواقب شوم و دردناک شایعه سازی و اتهام ناموسی نسبت به افراد پاک است. نخست می گوید: «خداوند شما را اندرز می دهد که هرگز چنین کاری را تکرار نکنید اگر ایمان (به خدا و روز جزا) دارید» (يَعِظُكُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَدًا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ).

یعنی این نشانه ایمان است که انسان به سراغ این گناهان عظیم نرود، در حقیقت جمله مزبور یکی از ارکان توبه را ترسیم می کند، چرا که تنها پشیمانی از گذشته کافی نیست باید نسبت به عدم تکرار گناه در آینده نیز تصمیم گرفت.

(آیه ۱۸) - و بعد برای تأکید بیشتر که توجه داشته باشند این سخنان، سخنان عادی معمولی نیست، بلکه این خداوند علیم و حکیم است که در مقام تبیین برآمده و حقایق سرنوشت سازی را روشن می سازد، می گوید: «و خداوند آیات را برای شما بیان می کند و خداوند دانا و حکیم است» (وَيُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ).

به مقتضای علمش از نیازهای شما و عوامل خیر و شرتان آگاه است و به مقتضای حکمتش دستورات و احکامش را با آن هماهنگ می‌سازد.

(آیه ۱۹) - باز برای محکم‌کاری، سخن را از شکل یک حادثه شخصی به صورت بیان یک قانون کلی و جامع تغییر داده و می‌گوید: «کسانی که دوست می‌دارند زشتیها و گناهان قبیح در میان افراد با ایمان اشاعه یابد عذاب دردناکی در دنیا و آخرت دارند» (إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ).

این تعبیر مفهوم وسیعی دارد که هرگونه نشر فساد و اشاعه زشتیها و قبائح و کمک به توسعه آن را شامل می‌شود.

و در پایان آیه می‌فرماید: «و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید» (وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ).

او می‌داند چه کسانی در قلبشان حب این گناه است و کسانی را که زیر نامهای فریبنده به این عمل شوم می‌پردازند می‌شناسد اما شما نمی‌دانید و نمی‌شناسید. (آیه ۲۰) - در این آیه که در عین حال آخرین آیات «افک» و مبارزه با «اشاعه فحشا» و «قذف» مؤمنان پاکدامن است، بار دیگر این حقیقت را تکرار و تأکید می‌کند که: «و اگر فضل و رحمت الهی شامل حال شما نبود و این که خدا مهربان و رحیم است» مجازات سختی دامانتان را می‌گرفت (وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ).

(آیه ۲۱) - گرچه در اینجا صریحاً داستان افک را دنبال نمی‌کند ولی تکمیلی برای محتوای آن بحث محسوب می‌شود، هشدار است به همه مؤمنان که هرگاه نخستین و سوسه‌های اشاعه فحشا یا هرگناه دیگر آشکار می‌شود، باید همانجا در مقابل آن ایستاد تا آلودگی گسترش پیدا نکند.

نخست روی سخن را به مؤمنان کرده، می‌گوید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از گامهای شیطان پیروی نکنید، و هرکس از گامهای شیطان پیروی کند (به انحراف و گمراهی و فحشا و منکر کشیده می‌شود) چرا که شیطان دعوت به فحشا

و منکر می کند» (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطْوَاتِ الشَّيْطَانِ وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطْوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ).

هرگز یک انسان پاکدامن و با ایمان را نمی شود یک مرتبه در آغوش فساد پرتاب کرد، بلکه گام به گام این راه را می سپرد، و سرانجام گرفتار بدترین کبائر می شود، درست به کسی می ماند که زمام خویش را به دست جنایتکاری سپرده او را گام به گام به سوی پرتگاه می برد، تا سقوط کند و نابود گردد، آری این است «خطوات شیطان».

سپس اشاره به یکی از مهمترین نعمتهای بزرگش بر انسانها در طریق هدایت کرده، چنین می گوید: «و اگر فضل و رحمت الهی بر شما نبود احدی از شما هرگز پاک نمی شد، ولی خداوند هر که را بخواهد تزکیه می کند و خدا شنوا و داناست» (وَأُولَا فُضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ).

از یک سو موهبت عقل را داده، و از سوی دیگر موهبت وجود پیامبر و احکامی که از طریق وحی نازل می گردد ولی از این موهبت گذشته توفیقات خاص او و امدادهای غیبی که شامل حال انسانهای آماده و مستعد و مستحق می گردد مهمترین عامل پاکی و تزکیه است.

آیه ۲۲ - شأن نزول: این آیه درباره گروهی از صحابه نازل شد که بعد از «داستان افک» سوگند یاد کردند که به هیچ یک از کسانی که در این ماجرا درگیر بودند و به این تهمت بزرگ دامن زدند کمک مالی نکنند، و در هیچ موردی با آنها مواسات ننمایند، آیه نازل شد و آنها را از این شدت عمل و خشونت بازداشت و دستور عفو و گذشت داد.

تفسیر: مجازات هم حسابی دارد! قرآن می گوید: «و آنها که از میان شما دارای برتری (مالی) و وسعت زندگی هستند نباید سوگند یاد کنند (با تصمیم بگیرند) که انفاق خود را نسبت به نزدیکان و مستمندان و مهاجران در راه خدا قطع نمایند» (وَأَلَّا يَأْتِلِ أُولُوا الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولَى الْقُرْبَى وَالْمَسَاكِينِ



## وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ).

این تعبیر نشان می‌دهد که جمعی از کسانی که آلوده افک شدند از مهاجران در راه خدا بودند که فریب منافقان را خوردند، و خداوند به خاطر سابقه آنها اجازه نداد که آنان را از جامعه اسلامی طرد کنند و تصمیمهایی که بیش از حد استحقاق باشد درباره آنها بگیرند.

سپس برای تشویق و ترغیب مسلمانان به ادامه این‌گونه کارهای خیر اضافه می‌کند: «و باید عفو کنند و گذشت نمایند» (وَلْيُعْفُوا وَيُصْفَحُوا).

«آیا دوست نمی‌دارید خداوند شما را بیامرزد و خداوند آمرزنده و مهربان است» (أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ).

پس همان‌گونه که شما انتظار عفو الهی را در برابر لغزشها دارید باید در مورد دیگران عفو و بخشش را فراموش نکنید.

آیات فوق در حقیقت ترسیمی از تعادل «جاذبه» و «دافعه» اسلامی است آیات افک و مجازات شدیدت تهمت‌زندگان به نوامیس مردم نیروی عظیم دافعه را تشکیل می‌دهد، و آیه مورد بحث که سخن از عفو و گذشت و غفور و رحیم بودن خدا می‌گوید بیانگر جاذبه است!

(آیه ۲۳) - سپس بار دیگر به مسأله «قذف» و متهم ساختن زنان پاکدامن با ایمان به اتهام ناموسی بازگشته، و بطور مؤکد و قاطع می‌گوید: «کسانی که زنان پاکدامن و بی‌خبر (از هرگونه آلودگی) و مؤمن را به نسبتهای ناروا متهم می‌سازند در دنیا و آخرت از رحمت الهی بدورند و عذاب بزرگی برای آنهاست» (إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ).

در واقع سه صفت برای این زنان ذکر شده که هرکدام دلیلی است بر اهمیت ظلمی که بر آنها از طریق تهمت وارد می‌گردد.

(آیه ۲۴) - این آیه چگونگی حال این گروه تهمت‌زندگان را در دادگاه بزرگ خدا مشخص کرده، می‌گوید: آنها عذاب عظیمی دارند «در آن روز که زبانهای آنها

و دستها و پاهایشان بر ضد آنان به اعمالی که مرتکب شدند گواهی می دهند» (يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ).

زبان آنها بی آنکه خودشان مایل باشند به گردش در می آید و حقایق را بازگو می کند.

دست و پای آنها نیز به سخن در می آید و حتی طبق آیات قرآن پوست تن آنها سخن می گوید.

آری! در آنجا که روز آشکار شدن همه پنهانیهاست ظاهر می شوند.

(آیه ۲۵) - سپس می گوید: «آن روز خداوند جزای واقعی آنها را بی کم و کاست به آنها می دهد» (يَوْمَئِذٍ يُوفِّيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ).

و در آن روز «می دانند که خداوند حق آشکار است» (وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ).

اگر امروز، و در این دنیا، در حقانیت پروردگار شک و تردید کنید، یا مردم را به گمراهی بکشانند در آن روز نشانه های عظمت و قدرت و حقانیتش آن چنان واضح می شود که سرسخت ترین لجوجان را وادار به اعتراف می کند.

(آیه ۲۶) - نوریان مر نوریان را طالبند!... این آیه در حقیقت تعقیب و تأکیدی بر آیات افک و آیات قبل از آن است و بیان یک سنت طبیعی در جهان آفرینش می باشد که تشریح نیز با آن هماهنگ است.

می فرماید: «زنان ناپاک از آن مردان ناپاکند، همان گونه که مردان ناپاک، به زنان ناپاک تعلق دارند» (الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ).

و در نقطه مقابل نیز «زنان پاک به مردان پاک تعلق دارند، و مردان پاک از آن زنان پاکند» (وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ).

و در پایان آیه به گروه اخیر یعنی مردان و زنان پاکدامن اشاره کرده، می گوید: «آنها از نسبتهای نادرستی که به آنان داده می شود مبرا هستند» (أُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ).

و به همین دلیل «آمزش و مغفرت الهی و همچنین روزی پرارزش برای

آنهاست» (لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ).

(آیه ۲۷) - بدون اذن به خانه مردم وارد نشوید: در اینجا بخشی از آداب معاشرت و دستورهای اجتماعی اسلام که ارتباط نزدیکی با مسائل مربوط به حفظ عفت عمومی دارد بیان شده است.

نخست می‌گوید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! در خانه‌هایی غیر از خانه خود وارد نشوید تا اجازه بگیرید و بر اهل آن خانه سلام کنید» (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَىٰ أَهْلِهَا).  
«این برای شما بهتر است، شاید متذکر شوید» (ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ).

باید در خانه و محیط زندگی خصوصی افراد امنیت کافی وجود داشته باشد به همین دلیل در تمام قوانین دنیا وارد شدن به خانه اشخاص بدون اجازه آنها ممنوع است در اسلام نیز در این زمینه دستور بسیار مؤکد داده شده و آداب و ریزه کاریهایی در این زمینه وجود دارد که کمتر نظیر آن دیده می‌شود. از جمله، در حدیثی می‌خوانیم که: «پیامبر به یکی از یارانش فرمود: به هنگام اجازه گرفتن روبروی در نایست!»

و خود آن حضرت هنگامی که به در خانه کسی می‌آمد روبروی در نمی‌ایستاد بلکه در طرف راست یا چپ قرار می‌گرفت و می‌فرمود: اَلسَّلَامُ عَلَیْكُمْ و به این وسیله اجازه ورود می‌گرفت.

(آیه ۲۸) - در این آیه با جمله دیگری این دستور تکمیل می‌شود: «پس اگر کسی را در آن خانه نیافتید وارد آن نشوید تا به شما اجازه داده شود» (فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّىٰ يُؤْذَنَ لَكُمْ).

ممکن است منظور از این تعبیر آن باشد که گاه در آن خانه کسانی هستند ولی کسی که به شما اذن دهد و صاحب اختیار و صاحب‌البیت باشد حضور ندارد شما در این صورت حق ورود نخواهید داشت.

سپس اضافه می‌کند «و اگر به شما گفته شود باز گردید (این سخن را پذیرا

شوید و) باز گردید، که برای شما بهتر و پاکیزه تر است» (وَإِنْ قِيلَ لَكُمْ اَرْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ اَزْكَى لَكُمْ).

و هرگز جواب رد، شما را ناراحت نکند، چه بسا صاحب خانه در حالتی است که از دیدن شما در آن حالت ناراحت می شود.

و از آنجا که به هنگام شنیدن جواب منفی گاهی حس کنجکاو بی بعضی تحریک می شود و به فکر این می افتند که از درز در، یا از طریق گوش فرادادن و استرق سمع مطالبی از اسرار درون خانه را کشف کنند در ذیل همین آیه می فرماید: «و خداوند به آنچه انجام می دهید آگاه است» (وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ).

(آیه ۲۹) - و از آنجا که هر حکم استثنائی دارد که رفع ضرورتها و مشکلات از طریق آن استثناء به صورت معقول انجام می شود در این آیه می فرماید: «گناهی بر شما نیست که وارد خانه های غیر مسکونی بشوید که در آنجا متاعی متعلق به شما وجود دارد» (لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ فِيهَا مَتَاعٌ لَكُمْ).

و در پایان اضافه می نماید: «و خدا آنچه را آشکار می کنید و پنهان می دارید می داند» (وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ).

شاید اشاره به این است که گاه بعضی از افراد از این استثناء سوء استفاده کرده و به بهانه این حکم وارد خانه های غیر مسکونی می شوند تا کشف اسراری کنند، و یا در خانه های مسکونی به این بهانه که نمی دانستیم مسکونی است داخل شوند اما خدا از همه این امور باخبر است و سوء استفاده کنندگان را به خوبی می شناسد.

آیه ۳۰ - شأن نزول: از امام باقر علیه السلام چنین نقل شده است که جوانی از انصار در مسیر خود با زنی روبرو شد. چهره آن زن نظر آن جوان را به خود جلب کرد تا اینکه وارد کوچه تنگی شد باز همچنان به پشت سر خود نگاه می کرد ناگهان صورتش به دیوار خورد و تیزی استخوان یا قطعه شیشه ای که در دیوار بود صورتش را شکافت! با خود گفت به خدا سوگند من خدمت پیامبر می روم و این ماجرا را بازگو می کنم، هنگامی که چشم رسول خدا به او افتاد فرمود: چه شده است؟

و جوان ماجرا را نقل کرد، در این هنگام جبرئیل، پیک وحی خدا نازل شد و آیه مورد بحث را آورد.

**تفسیر: مبارزه با چشم‌چرانی و ترک حجاب:** پیش از این گفته‌ایم که این سوره در حقیقت سوره عفت و پاکدامنی و پاکسازی از انحرافات جنسی است، در اینجا احکام نگاه کردن و چشم‌چرانی و حجاب را بیان می‌دارد.

نخست می‌گوید: «به مؤمنان بگو: چشمهای خود را (از نگاه به نامحرمان) فروگیرند، و عفاف خود را حفظ کنند» (قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ).

و از آنجا که گاه به نظر می‌رسد که چرا اسلام از این کار که با شهوت و خواست دل بسیاری هماهنگ است نهی کرده، در دنباله آیه می‌فرماید: «این برای آنها پاکیزه‌تر است» (ذَلِكَ أَرْكَى لَهُمْ).

سپس به عنوان اخطار برای کسانی که نگاه هوس‌آلود و آگاهانه به زنان نامحرم می‌افکنند و گاه آن را غیر اختیاری قلمداد می‌کنند، می‌گوید: «خداوند از آنچه انجام می‌دهید آگاه است» (إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ).

**آیه (۳۱) -** در این آیه به شرح وظایف زنان در این زمینه می‌پردازد، نخست به وظایفی که مشابه مردان دارند اشاره کرده، می‌گوید: «و به زنان با ایمان بگو: چشمهای خود را (از نگاه هوس‌آلود) فروگیرند و دامان خود را حفظ نمایند» (وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ).

و به این ترتیب «چشم‌چرانی» همان‌گونه که بر مردان حرام است بر زنان نیز حرام می‌باشد، و پوشاندن عورت از نگاه دیگران، چه از مرد و چه از زن برای زنان نیز همانند مردان واجب است.

سپس به مسئله حجاب که از ویژگی زنان است ضمن سه جمله اشاره فرموده:

۱- «و آنها نباید زینت خود را آشکار سازند جز آن مقدار که طبیعتاً ظاهر است» (وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا).

بنابراین زنان حق ندارند زینتهایی که معمولاً پنهانی است آشکار سازند هر چند اندامشان نمایان نشود و به این ترتیب حتی آشکار کردن لباسهای زینتی مخصوصی را که در زیر لباس عادی یا چادر می پوشند مجاز نیست، چرا که قرآن از ظاهر ساختن چنین زینتهایی نهی کرده است.

۲- حکم دیگری که در آیه بیان شده این است که: «و (اطراف) روسری های خود را بر سینه خود افکنند» تا گردن و سینه با آن پوشانده شود (وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ).

از این جمله استفاده می شود که زنان قبل از نزول آیه، دامنه روسری خود را به شانه ها یا پشت سر می افکندند، بطوری که گردن و کمی از سینه آنها نمایان می شد، قرآن دستور می دهد روسری خود را برگریبان خود بینکنند تا هم گردن و هم آن قسمت از سینه که بیرون است مستور گردد.

۳- در سومین حکم مواردی را که زنان می توانند در آنجا حجاب خود را بگیرند و زینت پنهان خود را آشکار سازند با این عبارت شرح می دهد: «و آنها نباید زینت خود را آشکار سازند» (وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ).

«مگر (در دوازده مورد):»

۱- «برای شوهرانشان» (إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ).

۲- «یا پدرانشان» (أَوْ آبَائِهِنَّ).

۳- «یا پدر شوهرانشان» (أَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ).

۴- «یا پسرانشان» (وَأَبْنَائِهِنَّ).

۵- «یا پسران همسرانشان» (أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ).

۶- «یا برادرانشان» (أَوْ إِخْوَانِهِنَّ).

۷- «یا پسران برادرانشان» (أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ).

۸- «یا پسران خواهرانشان» (أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ).

۹- «یا زنان هم کیششان» (أَوْ نِسَائِهِنَّ).

۱۰- «یا بردگانشان» (أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ).

۱۱ - «یا مردان سفیهی که تمایلی به زن ندارند» (أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولَى الْأَرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ).

۱۲ - «یا کودکانی که از امور جنسی مربوط به زنان آگاه نیستند» (أَوِ الطُّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَى عَوَازِ النِّسَاءِ).

۴ - و بالاخره چهارمین حکم را چنین بیان می‌کند: «آنها به هنگام راه رفتن پاهای خود را به زمین نزنند تا زینت پنهانیشان دانسته شود» و صدای خلخال که برپا دارند بگوش رسد (وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ). آنها در رعایت عفت آن چنان باید دقیق و سختگیر باشند که حتی از رساندن صدای خلخالی که در پای دارند به گوش مردان بیگانه خودداری کنند.

و سرانجام با دعوت عمومی همه مؤمنان اعم از مرد و زن به توبه و بازگشت به سوی خدا آیه را پایان داده، می‌گوید: «و همگی به سوی خدا باز گردید ای مؤمنان! تارستگار شوید» (وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَ الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ). و اگر در گذشته کارهای خلافی در این زمینه انجام داده‌اید اکنون از خطاهای خود توبه کنید و برای نجات و فلاح به سوی خدا آید که رستگاری تنها بر در خانه اوست.

\* فلسفه حجاب: بدون شک در عصر ما که بعضی نام آن را عصر برهنگی و آزادی جنسی گذارده‌اند و افراد غریب‌زده، بی‌بند و باری زنان را جزئی از آزادی او می‌دانند سخن از حجاب گفتن برای این دسته ناخوشایند و گناه افسانه‌ای است متعلق به زمانهای گذشته!

ولی مفاسد بی‌حساب و مشکلات و گرفتاریهای روزافزون که از این آزادیهای بی‌قید و شرط به وجود آمده سبب شده که تدریجاً گوش شنوایی برای این سخن پیدا شود.

مسئله این است که آیا زنان (با نهایت معذرت) باید برای بهره‌کشی از طریق سمع و بصر و لمس - جز آمیزش جنسی - در اختیار همه مردان باشند و یا باید این امور مخصوص همسرانشان گردد؟

اسلام می‌گوید: کامیابیهای جنسی اعم از آمیزش و لذت‌گیریهای سمعی و بصری و لمسی مخصوص به همسران است و غیر از آن گناه، و مایه آلودگی و ناپاکی جامعه می‌باشد که جمله «ذَلِكْ اَزْكِ لِهَمْ» در آیات فوق اشاره به آن است.

فلسفه حجاب چیز مکتوم و پنهانی نیست زیرا:

۱- برهنگی زنان که طبعاً پیامدهایی همچون آرایش و عشوه‌گری و امثال آن همراه دارد مردان مخصوصاً جوانان را در یک حال تحریک دائم قرار می‌دهد تحریکی که سبب کوبیدن اعصاب آنها و ایجاد هیجانهای بیمارگونه عصبی و گاه سرچشمه امراض روانی می‌گردد.

مخصوصاً توجه به این نکته که غریزه جنسی نیرومندترین و ریشه‌دارترین غریزه آدمی است و در طول تاریخ سرچشمه حوادث مرگبار و جنایات هولناکی شده، تا آنجا که گفته‌اند: «هیچ حادثه مهمی را پیدا نمی‌کنید مگر این که پای زنی در آن در میان است!»!

آیا دامن زدن مستمر از طریق برهنگی به این غریزه و شعله‌ور ساختن آن بازی با آتش نیست؟ آیا این کار عاقلانه‌ای است؟

۲- آمارهای قطعی و مستند نشان می‌دهد که با افزایش برهنگی در جهان، طلاق و از هم گسیختگی زندگی زناشویی در دنیا بطور مداوم بالا رفته است، زیرا در «بازار آزاد برهنگی» که عملاً زنان به صورت کالای مشترکی (لااقل در مرحله غیرآمیزی جنسی) درآمده‌اند دیگر قداست پیمان زناشویی مفهومی نمی‌تواند داشته باشد.

۳- گسترش دامنه فحشاء، و افزایش فرزندان نامشروع، از دردناکترین پیامدهای بی‌حجابی است و دلائل آن مخصوصاً در جوامع غربی کاملاً نمایان است.

۴- مسأله «ابتدال زن» و «سقوط شخصیت او» در این میان نیز حائز اهمیت فراوان است هنگامی که جامعه زن را با اندام برهنه بخواند، طبیعی است روز به روز تقاضای آرایش بیشتر و خودنمایی افزونتر از او دارد، و هنگامی که زن را از طریق



جاذبه جنسیتش وسیله تبلیغ کالاها و دکور اتاقهای انتظار، و عاملی برای جلب جهانگردان و سیاحان و مانند اینها قرار بدهد، در چنین جامعه‌ای شخصیت زن تا سرحد یک عروسک، یا یک کالای بی ارزش سقوط می‌کند، و ارزشهای والای انسانی او بکلی به دست فراموشی سپرده می‌شود، و تنها افتخار او جوانی و زیبایی و خودنمائیش می‌شود.

و به این ترتیب مبدل به وسیله‌ای خواهد شد برای اشباع هوسهای سرکش یک مشت آلوده فریبکار و انسان‌نماهای دیو صفت!

در چنین جامعه‌ای چگونه یک زن می‌تواند یا ویژگیهای اخلاقیش، علم و آگاهی و دانائیش جلوه کند، و حائز مقام والائی گردد؟!

(آیه ۳۲) - ترغیب به ازدواج آسان: از آغاز این سوره تا به اینجا طرق حساب شده مختلفی برای پیشگیری از آلودگیهای جنسی مطرح شده است.

در اینجا به یکی دیگر از مهمترین طرق مبارزه با فحشاء که ازدواج ساده و آسان، و بی‌ریا و بی‌تکلف است، اشاره شده، زیرا این نکته مسلم است که برای برچیدن بساط گناه، باید از طریق اشباع صحیح و مشروع غرائز وارد شد، آیه شریفه می‌فرماید: «و مردان و زنان بی‌همسر را همسر دهید، و همچنین غلامان و کنیزان صالح و درستکاران را» (وَ أَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ).

بدون شک اصل تعاون اسلامی ایجاب می‌کند که مسلمانان در همه زمینه‌ها به یکدیگر کمک کنند ولی تصریح به این امر در مورد ازدواج دلیل بر اهمیت ویژه آن است.

اهمیت این مسأله تا به آن پایه است که در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌خوانیم: «بهترین شفاعت آن است که میان دو نفر برای امر ازدواج میانجیگری کنی، تا این امر به سامان برسد!»

و از آنجا که یک عذر تقریباً عمومی و بهانه همگانی برای فرار از زیر بار ازدواج و تشکیل خانواده مسأله فقر و نداشتن امکانات مالی است قرآن به پاسخ آن

پرداخته، می فرماید: از فقر و تنگدستی آنها نگران نباشید و در ازدواجشان بکوشید چرا که «اگر فقیر و تنگدست باشند خداوند آنها را از فضل خود بی نیاز می سازد» (إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ).

و خداوند قادر بر چنین کاری هست، چرا که «خداوند واسع و علیم است» (وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ).

قدرتش آن چنان وسیع است که پهنه عالم هستی را فرا می گیرد، و علم او چنان گسترده است که از نیات همه کس مخصوصاً آنها که به نیت حفظ عفت و پاکدامنی اقدام به ازدواج می کنند آگاه است، و همه را مشمول فضل و کرم خود قرار خواهد داد.

بعد از ازدواج، شخصیت انسان تبدیل به یک شخصیت اجتماعی می شود و خود را شدیداً مسؤول حفظ همسر و آبروی خانواده و تأمین وسائل زندگی فرزندان آینده می بیند، به همین دلیل تمام هوش و ابتکار و استعداد خود را به کار می گیرد و در حفظ درآمدهای خود و صرفه جویی، تلاش می کند و در مدت کوتاهی می تواند بر فقر چیره شود.

و بدون شک امدادهای الهی و نیروهای مرموز معنوی نیز به کمک چنین افراد می آید که برای انجام وظیفه انسانی و حفظ پاکی خود اقدام به ازدواج می کنند.

(آیه ۳۳) - ولی از آنجا که گاه با تمام تلاش و کوشش که خود انسان و دیگران می کنند وسیله ازدواج فراهم نمی گردد و خواه و ناخواه انسان مجبور است مدتی را با محرومیت بگذراند، مبادا کسانی که در این مرحله قرار دارند گمان کنند که آلودگی جنسی برای آنها مجاز است، و ضرورت چنین ایجاب می کند، لذا بلافاصله در این آیه دستور پارسایی را هر چند مشکل باشد به آنها داده، می گوید: «و آنها که وسیله ازدواج ندارند باید عفت پیشه کنند، تا خداوند آنان را به فضلش بی نیاز سازد» (وَلَيْسَتَعْفِيفِ الدِّينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّى يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ).

سپس از آنجا که اسلام به هر مناسبت سخن از بردگان به میان آید عنایت و توجه خاصی به آزادی آنها نشان می‌دهد، از بحث ازدواج، به بحث آزادی بردگان از طریق «مکاتبه» - بستن قرارداد برای کارکردن غلامان و پرداختن مبلغی به اقساط به مالک خود و آزاد شدن پرداخته، می‌گوید: «و بردگانی که از شما تقاضای مکاتبه (برای آزادی) می‌کنند با آنها قرارداد ببندید، اگر رشد و صلاح در آنان احساس می‌کنید» (وَالَّذِينَ يَبْتِغُونَ الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَكَابِتُوهُمْ إِنَّ عَلَيْنُمْ فِيهِمْ خَيْرًا).

سپس برای این که بردگان به هنگام ادای این اقساط به زحمت نیفتند دستور می‌دهد که «چیزی از مال خداوند که به شما داده است به آنها بدهید» (وَأْتُوهُمْ مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي آتَيْكُمْ).

هدف واقعی این است که مسلمانان این گروه مستضعف را تحت پوشش کمکهای خود قرار دهند تا هر چه زودتر خلاصی یابند.

در دنباله آیه به یکی از اعمال بسیار زشت بعضی از دنیا پرستان در مورد بردگان اشاره کرده، می‌فرماید: «کنیزان خود را به خاطر تحصیل متاع زودگذر دنیا مجبور به خودفروشی نکنید، اگر آنها می‌خواهند پاک بمانند!» (وَلَا تُكْرِهُوا فَتِيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا لِيَبْتِغُوا عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا).

این آیه نشان می‌دهد که تا چه حد در عصر جاهلیت مردم گرفتار انحطاط و سقوط اخلاقی بودند که حتی بعد از ظهور اسلام نیز بعضاً به کار خود ادامه می‌دادند، تا این که آیه فوق نازل شد و به این وضع ننگین خاتمه داد، اما متأسفانه در عصر ما که بعضی آن را عصر جاهلیت قرن بیستم نام نهاده‌اند در بعضی از کشورها که دم از تمدن و حقوق بشر می‌زنند این عمل به شدت ادامه دارد.

در پایان آیه - چنانکه روش قرآن است - برای این که راه بازگشت را به روی گنهکاران نبندد بلکه آنها را تشویق به توبه و اصلاح کند می‌گوید: «و هر کس آنها را بر این کار اکراه کند (سپس پشیمان گردد) خداوند بعد از اکراه آنها آمرزنده و مهربان است» (وَمَنْ يُكْرِهْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ إِكْرَاهِهِمْ غَفُورٌ رَحِيمٌ).

(آیه ۳۴) - در این آیه - همان‌گونه که روش قرآن است - به صورت یک جمع‌بندی اشاره به بحث‌های گذشته کرده، می‌فرماید: «ما بر شما آیاتی فرستادیم که حقائق بسیاری را تبیین می‌کند» (وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ آيَاتٍ مُّبِينَاتٍ).

و نیز «مثلها و اخباری از کسانی که پیش از شما بودند» و سرنوشت آنها درس عبرتی برای امروز شماست «وَمَثَلًا مِنَ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ». «و موعظه و پند و اندرزی برای پرهیزکاران» (وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ).

(آیه ۳۵) - آیه نور! پیوند و ارتباط این آیه با آیات گذشته از این نظر است که در آیات پیشین سخن از مسأله عفت و مبارزه با فحشاء با استفاده از طرق و وسائل گوناگون بود، و از آنجا که ضامن اجرای همه احکام الهی، مخصوصاً کنترل کردن غرائز سرکش، بخصوص غریزه جنسی که نیرومندترین آنهاست بدون استفاده از پشتوانه «ایمان» ممکن نیست، سرانجام بحث را به ایمان و اثر نیرومند آن کشانیده و از آن سخن می‌گوید.

نخست می‌فرماید: «خداوند نور آسمانها و زمین است» (اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ).

اگر بخواهیم برای ذات پاک خدا تشبیه و تمثیلی از موجودات حسی این جهان انتخاب کنیم - گرچه مقام با عظمت او از هر تشبیه و نظیر برتر است - آیا جز از واژه «نور» می‌توان استفاده کرد؟! همان خدایی که پدیدآورنده تمام جهان هستی است، روشنی‌بخش عالم آفرینش است، همه موجودات زنده به برکت فرمان او زنده‌اند، و همه مخلوقات بر سر خوان نعمت او هستند که اگر لحظه‌ای لطف خود را از آنها بازگیرد همگی در ظلمت فنا و نیستی فرو می‌روند.

و جالب این که هر موجودی به هر نسبت با او ارتباط دارد به همان اندازه نورانیت و روشنائی کسب می‌کند:

قرآن نور است چون کلام اوست.

آیین اسلام نور است چون آیین اوست.

پیامبران نورند چون فرستادگان اویند.

امامان معصوم انوارا لهی هستند چون حافظان آیین او بعد از پیامبرانند.  
 «ایمان» نور است چون رمز پیوند با اوست.  
 علم نور است چون سبب آشنایی با اوست.  
 بنابراین **اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ**.

بلکه اگر نور را به معنی وسیع کلمه به کار بریم یعنی «هر چیزی که ذاتش ظاهر و آشکار و ظاهرکننده غیر باشد» در این صورت به کار بردن کلمه «نور» در ذات پاک او جنبه تشبیه هم نخواهد داشت، چراکه چیزی در عالم خلقت از او آشکارتر نیست، و تمام آنچه غیر اوست از برکت وجود او آشکار است.  
 و به این ترتیب همه انوار هستی از نور او مایه می‌گیرد، و به نور ذات پاک او منتهی می‌شود.

قرآن بعد از بیان حقیقت فوق با ذکر یک مثال زیبا و دقیق چگونگی نور الهی را در اینجا مشخص می‌کند و می‌فرماید: «مَثَلُ نُورٍ أَوْ (خداوند) همانند چراغ دانی است که در آن چراغی (پرفروغ) باشد، آن چراغ در حبابی قرار گیرد، حبابی شفاف و درخشنده همچون یک ستاره فروزان» (مَثَلُ نُورٍ كَمِشْكُوَةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ).

و «این چراغ با روغنی افروخته می‌شود که از درخت پربرکت زیتونی گرفته شده که نه شرقی است و نه غربی» (يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ).

روغنش آن چنان صاف و خالص است که «نزدیک است بدون تماس با آتش شعله‌ور شود»! (يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ).  
 «نوری است بر فراز نوری» (نُورٌ عَلَى نُورٍ).

و «خدا هر کس را بخواهد به نور خود هدایت می‌کند» (يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ).

«و خداوند برای مردم مثلها می‌زند» (وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ).

«و خداوند به هر چیزی داناست» (وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ).

توضیح این مثل: نور ایمان که در قلب مؤمنان است دارای همان چهار عاملی است که در یک چراغ پرفروغ موجود است: «مِصْبَاح» همان شعله‌های ایمان است که در قلب مؤمن آشکار می‌گردد و فروغ هدایت از آن منتشر می‌شود.

«رُجَا جَاةٌ» و حباب قلب مؤمن است که ایمان را در وجودش تنظیم می‌کند. و «مِشْكُوَةٌ» سینه مؤمن و یا به تعبیر دیگر مجموعه شخصیت و آگاهی و علوم و افکار اوست که ایمان وی را از گزند طوفان حوادث مصون می‌دارد. و «شَجَرَةٌ مُّبَارَكَةٌ زَيْتُونَةٍ» (ماده انرژی‌زا) همان وحی الهی است که عصاره آن در نهایت صفا و پاکی می‌باشد و ایمان مؤمنان به وسیله آن شعله‌ور و پربار می‌گردد.

در حقیقت این نور خداست، همان نوری که آسمانها و زمین را روشن ساخته و از کانون قلب مؤمنان سر برآورده و تمام وجود و هستی آنها را روشن و نورانی می‌کند.

دلالتی را که از عقل و خرد دریافته‌اند با نور وحی آمیخته می‌شود و مصداق نُورٌ عَلَى نُوْرٍ می‌گردد.

و هم در اینجا است که دل‌های آماده و مستعد به این نور الهی هدایت می‌شوند و مضمون «يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ» در مورد آنان پیاده می‌گردد.

و این نور وحی باید از آلودگی به گرایشهای مادی و انحرافی شرقی و غربی که موجب پوسیدگی و کدورت آن می‌شود برکنار باشد.

آن‌چنان صاف و زلال و خالی از هرگونه التقاط و انحراف که بدون نیاز به هیچ چیز دیگر تمام نیروهای وجود انسان را بسیج کند، و مصداق «يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيئُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ» گردد.

(آیه ۳۶) - تا به اینجا ویژگیها و مشخصات این نور الهی، نور هدایت و ایمان را در لابلای تشبیه به یک چراغ پرفروغ مشاهده کردیم، اکنون باید دید این چراغ پرنور در کجاست؟ و محل آن چگونه است؟

آیه می فرماید: این چراغ پرفروغ «در خانه‌هایی قرار دارد که خداوند اذن فرموده دیوارهای آن را بالا برند و مرتفع سازند» تا از دستبرد دشمنان و شیاطین و هوس‌بازان در امان باشد (فِي بُيُوتٍ أُذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ).

«و (خانه‌هایی که) ذکر نام خدا در آن برده می‌شود» و آیات قرآن و حقایق وحی را در آن بخوانند (وَيُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُهُ).

اما این که منظور از این «بُيُوتٍ» (خانه‌ها) چیست؟ پاسخ آن از ویژگی‌هایی که در ذیل آیه برای آن ذکر شده است روشن می‌شود، آنجا که می‌گوید: «و هر صبح و شام در آنها تسبیح او می‌گویند» (يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ).

(آیه ۳۷) - «مردانی که نه تجارت آنها را از یاد خدا و برپاداشتن نماز و ادای زکات باز می‌دارد و نه خرید و فروش» (رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ).

«آنها از روزی می‌ترسند که دلها و دیده‌ها در آن دگرگون و زیر و رو می‌شود» (يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ).

این ویژگی‌ها نشان می‌دهد که این بیوت همان مراکزی است که: به فرمان پروردگار استحکام یافته و مرکز یاد خداست و حقایق اسلام و احکام خدا از آن نشر می‌یابد، و در این معنی وسیع و گسترده، مساجد، خانه‌های انبیاء و اولیا، مخصوصاً خانه پیامبر ﷺ و خانه علی علیه السلام جمع است.

(آیه ۳۸) - این آیه به پاداش بزرگ این پاسداران نور هدایت و عاشقان حق و حقیقت اشاره کرده، چنین می‌گوید: «این بخاطر آن است که خداوند آنها را به بهترین اعمالی که انجام داده‌اند پاداش دهد و از فضلش بر پاداش آنها بیفزاید» (لِيَجْزِيََهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَيَزِيدَهُم مِّنْ فَضْلِهِ).

منظور این است که خداوند تمام اعمال آنها را بر معیار و مقیاس بهترین اعمالشان پاداش می‌دهد، حتی اعمال کم‌اهمیت و متوسطشان هم‌ردیف بهترین اعمالشان در پاداش خواهد بود!

و این جای تعجب نیست، زیرا فیض خداوند برای آنها که شایسته فیض

اویند محدود نیست «خداوند هرکس را بخواهد بی حساب روزی می دهد» و از مواهب بی انتهای خویش بهره مند می سازد (وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ).

(آیه ۳۹) - اعمالی همچون سراب! از آنجا که در آیات گذشته سخن از نور خدا، نور ایمان و هدایت، بود، برای تکمیل این بحث، و روشن شدن حال آنها در مقایسه با دیگران، در اینجا از ظلمت کفر و جهل و بی ایمانی، و کافران تاریک دل و منافقان گمراه سخن می گوید.

سخن از کسانی است که در بیابان خشک و سوزان زندگی به جای آب به دنبال سراب می روند، و از تشنگی جان می دهند، در حالی که مؤمنان در پرتو ایمان چشمه زلال هدایت را یافته و در کنار آن آرامیده اند.

نخست می گوید: «و کسانی که کافر شدند اعمالشان همچون سرابی است در یک کویر، که انسان تشنه آن را (از دور) آب می پندارد» (وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً).

«اما هنگامی که به سراغ آن می آید چیزی نمی یابد» (حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا).

«و خدا را نزد اعمال خود می یابد و حساب او را صاف می کند!» (وَوَجَدَ اللَّهُ عِنْدَهُ فَوْقَهُ حِسَابَهُ).

«و خداوند سریع الحساب است!» (وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ).

(آیه ۴۰) - سپس به مثال دوم می پردازد، می گوید: و «یا (اعمال این کافران همانند) ظلماتی است در یک اقیانوس پهناور که موج آن را پوشانده و بر فراز آن موج دیگری و بر فراز آن ابری تاریک است» (أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ).

و به این ترتیب «ظلمتهایی است که یکی بر فراز دیگری قرار گرفته!» (ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ).

آن چنان که هرکس در میان آن گرفتار شود آن قدر تاریک و ظلمانی است که «اگر دست خود را بیرون آورد ممکن نیست آن را ببیند!» (إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ



يَكْدُ يَرِيهَا).

آری! نور حقیقتی در زندگی انسانها فقط نور ایمان است و بدون آن فضای حیات تیره و تار و ظلمانی خواهد بود، اما این نور ایمان تنها از سوی خداست «وکسی که خدا نوری برایش قرار نداده نوری برای او نیست» (وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ).

(آیه ۴۱) - همه تسبیح گوی او هستند: در آیات گذشته سخن از نور خدا، نور هدایت و ایمان و ظلمات متراکم کفر و ضلالت بود، و در اینجا از دلایل توحید که نشانه‌های انوار الهی و اسباب هدایت است، سخن می‌گوید:

نخست روی سخن را به پیامبر ﷺ کرده، می‌فرماید: «آیا ندیدی تمام آنان که در آسمانها و زمینند برای خدا تسبیح می‌کنند؟! (أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ).

«و همچنین پرندگان به هنگامی که بر فراز آسمان بال گسترده‌اند» مشغول تسبیح او هستند؟! (وَالطَّيْرُ صَافَاتٍ).

«هر یک از آنها نماز و تسبیح خود را می‌داند» (كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ). ممکن است منظور از «صلاة» (نماز) در اینجا به معنی دعا باشد.

«و خداوند از تمام اعمالی که آنها انجام می‌دهند باخبر است» (وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ).

(آیه ۴۲) - و از آنجا که این تسبیح عمومی موجودات دلیلی بر خالقیت پروردگار است و خالقیت او دلیل بر مالکیت او نسبت به مجموعه جهان هستی است، و نیز دلیل بر آن است که همه موجودات به سوی او باز می‌گردند، اضافه می‌کند: «و برای خداست مالکیت آسمانها و زمین، و بازگشت تمامی موجودات به سوی اوست» (وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ).

منظور از «تسبیح» و «حمد» همان چیزی است که ما آن را «زبان حال» می‌نامیم، یعنی مجموعه نظام جهان هستی و اسرار شگفت‌انگیزی که در هر یک از موجودات این عالم نهفته است، با زبان بی‌زبانی، با صراحت و بطور آشکار از

قدرت و عظمت خالق خود، و علم و حکمت بی انتهای او سخن می‌گویند، چرا که هر موجود بدیع و هر اثر شگفت‌انگیزی، حتی یک تابلو نفیس نقاشی یا یک قطعه شعر زیبا و نغز، حمد و تسبیح ابداع‌کننده خود می‌گوید، یعنی از یک سو صفات برجسته او را بیان می‌دارد (حمد) و از سوی دیگر عیب و نقص را از او نفی می‌کند (تسبیح) تا چه رسد به این جهان با عظمت و آن همه عجایب و شگفتیهای بی‌پایانش.

(آیه ۴۳) - گوشه‌ای دیگر از شگفتیهای آفرینش: باز در اینجا به گوشه دیگری از شگفتیهای آفرینش و علم و حکمت و عظمتی که ماورای آن نهفته است برخورد می‌کنیم که همه دلائل توحید ذات پاک اویند.

روی سخن را به پیامبر ﷺ کرده، می‌گوید: «آیا ندیدی که خداوند ابرهایی را به آرامی می‌راند، سپس آنها را با هم پیوند می‌دهد، و بعد متراکم می‌سازد؟! (الْمُ تَرَأَنَّ اللَّهَ يَرْجِي سَحَابًا ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَامًا).

پس در این حال دانه‌های باران را می‌بینی که از لابلاهای ابرها خارج می‌شوند» و بر کوه و دشت و باغ و صحرا فرو می‌بارند (فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ).

آری! باران است که زمینهای مرده را زنده می‌کند، لباس حیات در پیکر درختان و گیاهان می‌پوشاند، و انسان و حیوانات را سیراب می‌کند.

سپس به یکی دیگر از پدیده‌های شگفت‌انگیز آسمان و ابرها اشاره کرده، می‌گوید: «و (خدا) از آسمان، از کوههایی که در آسمان است، دانه‌های تگرگ را نازل می‌کند» (وَيُنزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ جِبَالٍ فِيهَا مِنْ بَرَدٍ).

منظور از کوهها، توده‌های عظیم ابر است، که در عظمت و بزرگی بسان کوه است.

تگرگهایی که «هرکس را بخواهد به وسیله آن زیان می‌رساند» (فَيَصِيبُ بِهٍ مَنْ يَشَاءُ).

شکوفه‌های درختان، میوه‌ها و زراعتها، و حتی گاه حیوانها و انسانها از آسیب آن در امان نیستند.

«وا از هرکس بخواهد این عذاب و زیان را برطرف می‌سازد» (وَيَصْرِفُهُ عَنْ مَنْ يَشَاءُ).

آری! اوست که از یک ابرگاهی باران حیات بخش نازل می‌کند و گاه با مختصر تغییر آن را مبدل به تگرگهای زیان‌بار و حتی کشنده می‌کند، و این نهایت قدرت و عظمت او را نشان می‌دهد که سود و زیان و مرگ و زندگی انسان را در کنار هم چیده بلکه در دل هم قرار داده است!

و در پایان آیه به یکی دیگر از پدیده‌های آسمانی که از آیات توحید است اشاره کرده، می‌گوید: «نزدیک است درخشندگی برق ابرها، چشمهای انسان را ببرد» (يَكَادُ سَنَا بَرْقِهِ يَذْهَبُ بِالْأَبْصَارِ).

ابراهیمی که در حقیقت از ذرات «آب» تشکیل شده است به هنگامی که حامل نیروی برق می‌شود، آن‌چنان «آتشی» از درونش بیرون می‌جهد که برقش چشمها را خیره، و رعدش گوشها را از صدای خود پر می‌کند، و گاه همه جا را می‌لرزاند، این نیروی عظیم در لابلای این بخار لطیف راستی شگفت‌انگیز است! (آیه ۴۴) - در این آیه به یکی دیگر از آیات خلقت و نشانه‌های عظمت

پروردگار که همان خلقت شب و روز و ویژگیهای آنهاست اشاره کرده، می‌فرماید: «خداوند شب و روز را دگرگون می‌سازد، و در این عبرتی است برای صاحبان بصیرت» (يُقَلِّبُ اللَّهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ).

این دگرگونی - یعنی آمد و شد شب و روز و تغییرات تدریجی آنها - برای انسان جنبه حیاتی دارد، و درس عبرتی است برای «اولی‌الابصار».

(آیه ۴۵) - این آیه به یکی از مهمترین چهره‌های نظام آفرینش که از روشنترین دلائل توحید است یعنی مسأله حیات در صورتهای متنوعش اشاره کرده، می‌گوید: «خداوند هر جنبنده‌ای را از آبی آفرید» (وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ).

منظور از «آب» نطفه است و احتمال دارد اشاره به پیدایش نخستین «موجود» باشد، زیرا هم طبق بعضی از روایات اسلامی اولین موجودی را که خدا

آفریده آب بوده و انسانها را بعداً از آن آب آفرید و هم طبق فرضیه‌های علمی جدید نخستین جوانه «حیات» در دریاها ظاهر شده، و این پدیده قبل از همه جا بر اعماق یا کنار دریاها حاکم شده است.

و با این که اصل همه آنها به آب باز می‌گردد با این حال خلقت‌های بسیار متفاوت و شگفت‌انگیزی دارند: «پس گروهی از آنها بر شکم خود راه می‌روند» (خزندگان) (فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ).

«و گروهی بر روی دو پا راه می‌روند» انسانها و پرندگان (وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى رِجْلَيْنِ).

«و گروهی بر روی چهارپا راه می‌روند» چهارپایان (وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى أَرْبَعٍ).

تازه منحصر به اینها نیست و حیات چهره‌های فوق‌العاده متنوع دارد اعم از موجوداتی که در دریا زندگی می‌کنند و یا حشرات که هزاران نوع دارند و هزاران صورت لذا در پایان آیه می‌فرماید: «خداوند هر چه را اراده کند می‌آفریند» (يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ).

«چرا که خدا بر همه چیز تواناست» (إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ).

آیه ۴۶ - شأن نزول: در مورد نزول این آیه و چهار آیه بعد نقل شده: یکی از منافقان با یک مرد یهودی نزاعی داشت، مرد یهودی، منافق ظاهر مسلمان را به داوری پیامبر اسلام ﷺ خواند، اما منافق زیربار نرفت، و او را به داوری «کعب بن اشرف یهودی»! دعوت کرد این آیات نازل شد و سخت این‌گونه اشخاص را مورد سرزنش و مذمت قرار داد.

تفسیر: ایمان و پذیرش داوری خدا - از آنجا که در آیات گذشته، سخن از ایمان به خدا و دلائل توحید و نشانه‌های او در جهان تکوین بود، در اینجا سخن از آثار ایمان و بازتاب‌های توحید در زندگی انسان و تسلیم او در برابر حق و حقیقت است.

نخست می‌گوید: «ما آیات روشن و روشنگری نازل کردیم» (لَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ

مُبیِّنَاتٍ). آیاتی که دلها را به نور ایمان و توحید روشن می‌کند، افکار انسانها را نور و صفا می‌بخشد و محیط تاریک زندگیشان را عوض می‌کند.

البته وجود این «آیات مبینات» زمینه را برای ایمان فراهم می‌سازد، ولی نقش اصلی را هدایت الهی دارد، چرا که «خدا هر کس را بخواهد به صراط مستقیم هدایت می‌کند» (وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ).

و می‌دانیم که اراده خداوند و مشیت او بی حساب نیست، او نور هدایت را به دل‌هایی می‌افکند که آماده پذیرش آن هستند.

(آیه ۴۷) - سپس به عنوان مذمت از گروه منافقان که دم از ایمان می‌زنند و ایمان در دل آنها پرتوافکن نیست می‌فرماید: «آنها می‌گویند: به خدا و پیامبر ایمان داریم و اطاعت می‌کنیم، ولی بعد از این ادعا، گروهی از آنها روی گردان می‌شوند، آنها در حقیقت مؤمن نیستند» (وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ).

این چگونه ایمانی است که از زبانشان فراتر نمی‌رود؟ و پرتوش در اعمالشان ظاهر نمی‌گردد؟

(آیه ۴۸) - بعد به عنوان یک دلیل روشن برای بی‌ایمانی آنها می‌فرماید: «و هنگامی که از آنها دعوت شود که به سوی خدا و پیامبرش بیایند تا در میان آنان داوری کند، گروهی از آنها روی گردان می‌شوند» (وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ).

(آیه ۴۹) - برای تأکید بیشتر و روشن شدن شدن شرک و دنیا پرستیشان اضافه می‌کند: «ولی اگر حق داشته باشند (و داوری به نفع آنان شود) با سرعت و تسلیم به سوی او می‌آیند» (وَإِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعَبِينَ).

(آیه ۵۰) - در این آیه ریشه‌های اصلی و انگیزه‌های عدم تسلیم در برابر داوری پیامبر ﷺ را در سه جمله بیان کرده، می‌گوید: «آیا در دل‌های آنها بیماری است» (بیماری نفاق) (أَفِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ).

این یکی از صفات منافقان است که اظهار ایمان می‌کنند اما بخاطر انحرافی

که در دل از اصل توحید دارند هرگز تسلیم داوری خدا و پیامبر ﷺ نیستند «یا اگر بیماری نفاق بر دل‌های آنها چیره نشده» به راستی در شک و تردیدند؟ «(أَمْ أَرْتَابُوا). و طبیعی است شخصی که در پذیرش یک آیین مردد است تسلیم لوازم آن نخواهد بود.

یا این که اگر نه آن است و نه این و از مؤمنانند «آیا به راستی می‌ترسیدند که خدا و رسولش بر آنها ظلم و ستم کند»؟! «(أَمْ يَخْافُونَ أَنْ يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولَهُ).

در حالی که این تناقض آشکاری است؛ کسی که پیامبر اسلام ﷺ را فرستاده خدا و بیانگر رسالت او می‌داند و حکمش را حکم خدا می‌شمرد ممکن نیست احتمال ظلم و ستم در باره او دهد، مگر امکان دارد خدا به کسی ستم کند؟ مگر ظلم زائیده جهل یا نیاز یا خود خواهی نیست؟ ساحت مقدس خداوند از همه اینها پاک است.

«بلکه در واقع خود اینها ظالم و ستمگرند» (بَلْ أَوْلِيكُمُ الظَّالِمُونَ).

آنها نمی‌خواهند به حق خودشان قانع باشند، و چون می‌دانند پیامبر اسلام ﷺ چیزی از حق دیگران به آنها نخواهد داد تسلیم داوری او نمی‌شوند.

(آیه ۵۱) - ایمان و تسلیم مطلق در برابر حق: در آیات گذشته عکس العمل منافقان تاریک دل را که در ظلمات متراکم قرار داشتند، در برابر داوری خدا و پیامبر ﷺ دیدیم.

در اینجا نقطه مقابل آن یعنی برخورد مؤمنان را با این داوری الهی تشریح کرده، می‌گوید: «سخن مؤمنان، هنگامی که به سوی خدا و رسولش دعوت شوند تا میان آنان داوری کند، تنها این است که می‌گویند: شنیدیم و اطاعت کردیم»! (إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا). کسی که خدا را عالم به همه چیز می‌داند، و بی‌نیاز از هر کس، و رحیم و مهربان به همه بندگان، چگونه ممکن است داوری کسی را بر داوری او ترجیح دهد؟

لذا در پایان آیه می فرماید: «واینها همان رستگاران واقعی هستند» (وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ).

کسی که زمام خود را به دست خدا بسپارد، و او را حاکم و داور قرار دهد بدون شک در همه چیز پیروز است، چه در زندگی مادی و چه معنوی.

(آیه ۵۲) - این آیه همین حقیقت را به صورت کلی تر تعقیب کرده، می فرماید: «وکسانی که اطاعت خدا و پیامبر ﷺ کنند و از خدا بترسند و تقوا پیشه نمایند آنها نجات یافتگان و پیروزمندانند» (وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشِ اللَّهَ وَيَتَّقْهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ).

(آیه ۵۳) - لحن این آیه - وهمچنین شأن نزولی که در بعضی از تفاسیر در مورد آن وارد شد - نشان می دهد که جمعی از منافقان بعد از نزول آیات قبل و ملامت های شدید آن از وضع خود سخت ناراحت شدند و خدمت پیامبر ﷺ آمدند و شدیداً سوگند یاد کردند که ما تسلیم فرمان توایم قرآن در مقام پاسخ برآمده و با قاطعیت به آنها گفت: «آنها با نهایت تأکید سوگند یاد کردند که اگر به آنها فرمان بدهی (از خانه و اموال خود) بیرون می روند (و جان را در طبق اخلاص گذارده تقدیم می کنند) بگو: سوگند یاد نکنید شما طاعت خالصانه و صادقانه نشان دهید که خدا به آنچه عمل می کنید آگاه است» (وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ أَمَرْتَهُمْ لَيَخْرُجُنَّ قُلْ لَا تُقْسِمُوا طَاعَةٌ مَعْرُوفَةٌ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ).

منظور از «خروج» خارج شدن از اموال و زندگی و یا همراه پیامبر ﷺ به هر جا رفتن و در خدمت او بودن است.

(آیه ۵۴) - در این آیه مجدداً روی همین معنی تأکید کرده، می گوید: «به آنها بگو: اطاعت خدا و اطاعت پیامبرش را کنید» (قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ).

سپس اضافه می کند: در برابر این فرمان از دو حال خارج نیستید «پس اگر سرپیچی کنید و روی گردان شوید پیغمبر مسؤول اعمال خویش است (و وظیفه خود را انجام داده) و شما هم مسؤول اعمال خود هستید» و وظیفه شما اطاعت صادقانه است (فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ).

«اما اگر از او اطاعت کنید، هدایت خواهید شد» (وَإِنْ تُطِيعُوا تَهْتَدُوا).

زیرا او رهبری است که جز به راه خدا و حق و صواب دعوت نمی‌کند.

«و (در هر حال) بر پیامبر ﷺ چیزی جز ابلاغ آشکار نیست» (وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ).

او موظف است فرمان خدا را آشکارا به همگان برساند خواه بپذیرند یا نپذیرند پذیرش و عدم پذیرش این دعوت، سود و زیانش متوجه خود آنها خواهد شد.

**آیه ۵۵ - شأن نزول:** «هنگامی که پیامبر ﷺ و مسلمانان به مدینه هجرت کردند و انصار با آغوش باز آنها را پذیرا گشتند، تمامی عرب بر ضد آنها قیام کردند و آن چنان بود که آنها ناچار بودند اسلحه را از خود دور نکنند، شب را با سلاح بخوابند و صبح با سلاح برخیزند. ادامه این حالت بر مسلمانان سخت آمده، بعضی گفتند آیا زمانی فرا خواهد رسید که اطمینان و آرامش بر ما حکم فرما گردد، و جز از خدا از هیچ کس نترسیم؟ آیه نازل شد و به آنها این بشارت را داد که آری چنین زمانی فرا خواهد رسید».

**تفسیر: حکومت جهانی مستضعفان!** از آنجا که در آیات گذشته، سخن از اطاعت و تسلیم در برابر فرمان خدا و پیامبر ﷺ بود، این آیه همین موضوع را ادامه داده و نتیجه این اطاعت را که همان حکومت جهانی است بیان می‌کند، و به صورت مؤکد می‌گوید: «خداوند به کسانی که از شما ایمان آورده‌اند و اعمال صالح انجام داده‌اند وعده می‌دهد که آنها را قطعاً خلیفه روی زمین خواهد کرد، همان‌گونه که پیشینیان را خلافت روی زمین بخشید» (وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ).

منظور از «پیشینیان» بنی اسرائیل است، زیرا آنها با ظهور موسی (ع) و درهم شکسته شدن قدرت فرعون و فرعونیان مالک حکومت روی زمین شدند.

«و دین و آیینی را که برای آنها پسندیده، بطور ریشه‌دار و پابرجا در صفحه زمین مستقر سازد» (وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ).



«و خوف و ترس آنها را، به امنیت و آرامش مبدل خواهد کرد» (وَلْيَبَدِّلْهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا).

و آن چنان می شود که «تنها مرا می پرستند و چیزی را شریک من قرار نخواهند داد» (يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا).

مسلم است بعد از این سیطره حکومت توحید و استقرار آیین الهی و از میان رفتن هرگونه اضطراب و ناامنی و هرگونه شرک «کسانی که بعد از آن کافر شوند فاسقان واقعی آنها هستند» (وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ).

از مجموع آیه چنین بر می آید که خداوند به گروهی از مسلمانان که دارای دو صفت «ایمان» و «عمل صالح» هستند سه نوید داده است:

۱- جانشینی و حکومت روی زمین.

۲- نشر آیین حق بطور اساسی و ریشه دار در همه جا.

۳- از میان رفتن تمام اسباب خوف و ترس و وحشت و ناامنی.

و نتیجه این امور آن خواهد شد که با نهایت آزادی خدا را بپرستند و فرمانهای او را گردن نهند و هیچ شریک و شبیهی برای او قائل نشوند و توحید خالص را در همه جا بگسترانند.

\* این وعده الهی از آن کیست؟ در آیه خواندیم خدا وعده حکومت روی زمین و تمکین دین و آیین و امنیت کامل را به گروهی که ایمان دارند و اعمالشان صالح است داده اما در این که منظور از این گروه از نظر مصداقی چه اشخاصی است؟

بدون شک آیه شامل مسلمانان نخستین می شود و حکومت حضرت مهدی (عج) - که طبق عقیده عموم مسلمانان اعم از شیعه و اهل تسنن سراسر روی زمین را پر از عدل و داد می کند بعد از آن که ظلم و جور همه جا را گرفته باشد - مصداق کامل این آیه است، ولی با این حال مانع از عمومیت و گستردگی مفهوم آیه نخواهد بود.

نتیجه این که در هر عصر و زمان پایه های ایمان و عمل صالح در میان

مسلمانان مستحکم شود، آنها صاحب حکومتی ریشه‌دار و پرنفوذ خواهند شد. چنین حکومتی تمام تلاشها و کوششهایش از جنگ و صلح گرفته تا برنامه‌های آموزشی و فرهنگی و اقتصادی و نظامی، همه در مسیر بندگی خدا، بندگی خالی از هرگونه شرک است.

(آیه ۵۶) - فرار از چنگال مجازات او ممکن نیست! در آیه گذشته وعده خلافت روی زمین به مؤمنان صالح داده شده بود در این آیه و آیه بعد مردم را برای فراهم کردن مقدمات این حکومت بسیج می‌کند.

نخست می‌گوید: «و نماز را بر پا دارید» (وَأَقِمْوا الصَّلَاةَ). همان نمازی که رمز پیوند خلق با خالق است، و ارتباط مستمر آنها را با خدا تضمین می‌کند، و میان آنها و فحشا و منکر حائل می‌شود.

«وزکات را بدهید» (وَأَتُوا الزَّكَاةَ). همان زکاتی که نشانه پیوند با «خلق خدا» است، و وسیله مؤثری برای کم کردن فاصله‌ها، و سبب استحکام پیوندهای عاطفی است.

«و رسول (خدا) را اطاعت کنید» (وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ). اطاعتی که شما را در خط مؤمنان صالح که شایسته حکومت بر زمینند قرار می‌دهد.

«تا (در پرتو انجام این دستورات) مشمول رحمت او (خدا) شوید» (لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ). و شایسته پرچم‌داری حکومت حق و عدالت گردید.

(آیه ۵۷) - و اگر فکر می‌کنید ممکن است دشمنان نیرومند لجوج در این راه سنگ بیندازند و مانع تحقق وعده الهی شوند، چنین امری امکان‌پذیر نیست، چرا که قدرت آنها در برابر قدرت خدا ناچیز است، بنابراین «گمان مبر که افراد کافر می‌توانند از چنگال مجازات الهی در پهنه زمین فرار کنند» (لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ).

نه تنها در این دنیا از مجازات خدا مصون نیستند «بلکه در آخرت «جایگاهشان آتش است و چه بد جایگاهی است» (وَمَا أُولَئِهِمُ النَّارُ وَلَسِ السَّعِيرُ الْمَصِيرُ).

(آیه ۵۸) - آداب ورود به جایگاه خصوصی پدر و مادر: از آنجا که مهمترین مسأله‌ای که در این سوره، تعقیب شده مسأله عفت عمومی است در اینجا نیز به یکی از اموری که با این مسأله ارتباط دارد پرداخته و خصوصیات آن را تشریح می‌کند.

نخست می‌گوید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! باید مملوک‌های شما (بردگانتان) و همچنین کودکانتان که به حد بلوغ نرسیده‌اند در سه وقت از شما اجازه بگیرند» (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيَسْتَأْذِنَكُمْ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ).

«قبل از نماز صبح و نیم‌روز هنگامی که لباسهای (معمولی) خود را بیرون می‌آورید، و بعد از نماز عشا» (مِنْ قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَحِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِنَ الظَّهِيرَةِ وَمِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ).

این سه وقت «سه وقت خصوصی برای شماست» (ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَكُمْ).

بدیهی است این دستور متوجه اولیای اطفال است که آنها را وادار به انجام این برنامه کنند، چرا که آنها هنوز به حد بلوغ نرسیده‌اند تا مشمول تکالیف الهی باشند.

ضمناً اطلاق آیه، هم شامل کودکان پسر و هم کودکان دختر می‌شود.

در پایان آیه می‌فرماید: «گناهی بر شما و بر آنان نیست (که بدون اذن وارد شوند) و برگرد یکدیگر بگردید» و با صفا و صمیمیت به یکدیگر خدمت نمایید (لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَلَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَهُنَّ طَوَافُونَ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ).

آری «این چنین خداوند آیات را برای شما تمیین می‌کند و خداوند دانا و حکیم است» (كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ).

(آیه ۵۹) - در این آیه حکم بالغان را بیان کرده، می‌گوید: «وهنگامی که اطفال شما به سن بلوغ رسند باید (در همه اوقات) اجازه بگیرند همان‌گونه که اشخاصی که قبل از آنها بودند اجازه می‌گرفتند» (وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ).

کودکان نابالغ طبق آیه قبل تنها در سه وقت موظف به اجازه گرفتن هستند، چون زندگی آنها با زندگی پدران و مادران آنقدر آمیخته است که اگر بخواهند در همه حال اجازه بگیرند مشکل خواهد بود، و از این گذشته احساسات جنسی آنها هنوز بطور کامل بیدار نشده، ولی نوجوانان بالغ طبق این آیه که اذن گرفتن را بطور مطلق برای آنها واجب دانسته موظفند در همه حال به هنگام ورود بر پدر و مادر اذن بطلبند.

این حکم مخصوص به مکانی است که پدر و مادر در آنجا استراحت می‌کنند، و گرنه وارد شدن در اتاق عمومی آنها اجازه گرفتن لازم ندارد.

در پایان آیه برای تأکید و توجه بیشتر می‌فرماید: «این‌گونه خداوند آیاتش را برای شما تبیین می‌کند و خداوند عالم و حکیم است» (كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ).

(آیه ۶۰) - در این آیه زنان پیر و سالخورده را از حکم حجاب زنان مستثنی کرده، می‌گوید: «وزنان از کار افتاده‌ای که امیدی به ازدواج ندارند گناهی بر آنان نیست که لباسهای (روئین) خود را بر زمین بگذارند در حالی که در برابر مردم خودآرایی نکنند» (وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ).

در واقع برای این استثنا دو شرط وجود دارد:

نخست این که به سن و سالی برسند که معمولاً امیدی به ازدواج ندارند، و به تعبیر دیگر جاذبه جنسی را کاملاً از دست داده‌اند.

دیگر این که در حال برداشتن حجاب خود را زینت ننمایند.

البته منظور برهنه شدن و بیرون آوردن همه لباسها نیست بلکه تنها کنار گذاشتن لباسهای رویین است که بعضی روایات از آن تعبیر به چادر و روسری کرده است.

و در پایان آیه اضافه می‌کند که با همه احوال «اگر آنها تعفف کنند و خویشان را بپوشانند برای آنها بهتر است» (وَأَنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَهُنَّ).

چرا که از نظر اسلام هر قدر زن جانب عفاف و حجاب را رعایت کند پسندیده تر و به تقوا و پاکی نزدیکتر است.

و از آنجا که ممکن است بعضی از زنان سالخورده از این آزادی حساب شده و مشروع سوء استفاده کنند، و احیاناً با مردان به گفتگوهای نامناسب بپردازند و یا طرفین در دل افکار آلوده ای داشته باشند در آخر آیه به عنوان یک اخطار می فرماید: «و خداوند شنوا و داناست» (وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ).

آنچه را می گوئید می شنود و آنچه را در دل دارید و یا در سر می پرورانید می داند.

(آیه ۶۱) - خانه هایی که غذا خوردن از آنها مجاز است: از آنجا که در آیات سابق سخن از اذن ورود در اوقات معین یا بطور مطلق به هنگام داخل شدن در منزل اختصاصی پدر و مادر بود، این آیه در واقع استثنایی بر این حکم است که گروهی می توانند در شرایط معینی بدون اجازه وارد منزل خویشاوندان و مانند آن شوند و حتی بدون استیذان غذا بخورند.

این در حقیقت حاکی از نهایت صفا و صمیمیتی است که در جامعه اسلامی باید حاکم باشد و تنگ نظری ها و انحصارطلبی ها و خودخواهی ها از آن دور گردد. نخست می فرماید: «بر نابینا و افراد لنگ و بیمار گناهی نیست» که با شما هم غذا شوند (لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ).

چرا که طبق صریح بعضی از روایات، اهل مدینه پیش از آن که اسلام را بپذیرا شوند افراد نابینا و شل و بیمار را از حضور بر سر سفره غذا منع می کردند و با آنها هم غذا نمی شدند و از این کار نفرت داشتند.

سپس قرآن مجید اضافه می کند: «و بر شما نیز گناهی نیست که از خانه های خودتان [=خانه های فرزندان یا همسرانتان که خانه خود شما محسوب می شود بدون اجازه خاصی] غذا بخورید» (وَلَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ). «یا خانه های پدرانتان» (أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ).

- «یا خانه‌های مادرانتان» (أَوْ بُيُوتِ أُمَّهَاتِكُمْ).
- «یا خانه‌های برادرانتان» (أَوْ بُيُوتِ إِخْوَانِكُمْ).
- «یا خانه‌های خواهرانتان» (أَوْ بُيُوتِ أَخَوَاتِكُمْ).
- «یا خانه‌های عموهایتان» (أَوْ بُيُوتِ أَعْمَامِكُمْ).
- «یا خانه‌های عمه‌هایتان» (أَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ).
- «یا خانه‌های دایه‌هایتان» (أَوْ بُيُوتِ أَخْوَالِكُمْ).
- «یا خانه‌های خاله‌هایتان» (أَوْ بُيُوتِ خَالَاتِكُمْ).
- «یا خانه‌ای که کلیدهایش در اختیار شماست» (أَوْ مَا مَلَكَتُمْ مَفَاتِحَهُ).
- «یا خانه‌های دوستانتان» (أَوْ صَدِيقِكُمْ).

و منظور از آن در اینجا دوستان خاص و نزدیکند که رفت و آمد با یکدیگر دارند، و ارتباط میان آنها ایجاب می‌کند که به منزل یکدیگر بروند و از غذای هم بخورند.

البته در صورت اسراف و تبذیر یا نهی صریح یا علم به کراهت در هیچ‌یک از موارد فوق جایز نیست.

سپس ادامه می‌دهد: «بر شما گناهی نیست که بطور دسته‌جمعی یا جداگانه غذا بخورید» (لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَأْكُلُوا جَمِيعًا أَوْ أَشْتَاتًا).

گویا جمعی از مسلمانان در آغاز اسلام از غذا خوردن تنهایی، ابا داشتند و اگر کسی را برای هم غذا شدن نمی‌یافتند مدتی گرسنه می‌ماندند، قرآن به آنها تعلیم می‌دهد که غذا خوردن به صورت جمعی و فردی هر دو مجاز است. بعضی دیگر گفته‌اند که: جمعی مقید بودند که اغنیا با فقیران غذا نخورند، و فاصله طبقاتی راحتی بر سر سفره حفظ کنند، قرآن این سنت غلط و ظالمانه را با عبارت فوق نفی کرد.

سپس به یک دستور اخلاقی دیگر اشاره کرده، می‌گوید: «پس هنگامی که وارد خانه‌ای شدید بر خویشان سلام کنید، سلام و تحیتی از سوی خداوند، سلامی پربرکت و پاکیزه» (فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ

## مُبَارَكَةٌ طَيِّبَةٌ.

و سرانجام با این جمله آیه را پایان می دهد: «این گونه خداوند آیات (خویش) را برای شما تبیین می کند، شاید اندیشه و تفکر کنید» (كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ).

به هنگام ورود در هر خانه ای باید سلام کرد، مؤمنان بر یکدیگر، و اهل منزل بر یکدیگر، و اگر هم کسی نباشد، سلام کردن بر خویشان، چرا که همه اینها در حقیقت بازگشت به سلام بر خویشان دارد.

سلام بر خویشان به این عبارت است: **السَّلَامُ عَلَيْنَا مِنْ قَبْلِ رَبِّنَا**، درود بر ما از سوی پروردگار ما یا - **السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ**، درود بر ما و بر بندگان صالح خدا.

آیه ۶۲ - **شأن نزول**: در بعضی از روایات می خوانیم که این آیه در مورد «حنظله بن اَبی عیاش» نازل شده است که در همان شب که فردای آن جنگ احد در گرفت می خواست عروسی کند، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با اصحاب و یاران مشغول به مشورت درباره جنگ بود، او نزد پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمد و عرضه داشت که اگر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به او اجازه دهد آن شب را نزد همسر خود بماند، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به او اجازه داد.

صبحگاهان به قدری عجله برای شرکت در برنامه جهاد داشت که موفق به انجام غسل نشد، با همان حال وارد معرکه کارزار گردید، و سرانجام شربت شهادت نوشید.

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درباره او فرمود: «فرشتگان را دیدم که حنظله را در میان زمین و آسمان غسل می دهند!» لذا بعد از آن حنظله به عنوان «**غَسِيْلُ الْمَلَائِكَةِ**» نامیده شد.

**تفسیر**: پیامبر را تنها نگذارید! در چند آیه قبل، سخن از لزوم اطاعت خدا و پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در میان بود و یکی از شؤون اطاعت آن است که بدون اذن و فرمان او کاری نکنند، لذا در این آیه می فرماید: «مؤمنان واقعی کسانی هستند که ایمان به خدا و رسولش آورده اند و هنگامی که در کار مهمی که حضور جمعیت را ایجاب

می‌کند با او باشند، بدون اذن و اجازه او به جایی نمی‌روند» (إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَىٰ أَمْرٍ جَامِعٍ لَّمْ يَذْهَبُوا حَتَّىٰ يَسْتَأْذِنُوهُ).

منظور از «أَمْرٍ جَامِعٍ» هر کار مهمی است که اجتماع مردم در آن لازم است، خواه مسأله مهم مشورتی باشد، خواه مطلبی پیرامون جهاد و مبارزه با دشمن، و خواه نماز جمعه در شرایط فوق‌العاده، و مانند آن.

در حقیقت این یک دستور انضباطی است که هیچ جمعیت و گروه متشکل و منسجم نمی‌تواند نسبت به آن بی‌اعتنا باشد، چرا که در این‌گونه مواقع گاهی حتی غیبت یک فرد گران تمام می‌شود و به هدف نهایی آسیب می‌رساند.

ولی اگر رهبر، غیبت او را مضرّ تشخیص نداد، به او اجازه می‌دهد و در غیر این صورت باید بماند و گاهی کار خصوصی خود را فدای هدف مهمتر کند.

لذا در دنبال این جمله اضافه می‌کند: «کسانی که از تو اجازه می‌گیرند آنها به راستی ایمان به خدا و رسولش آورده‌اند» ایمانشان تنها با زبان نیست، بلکه با روح و جان مطیع فرمان تواند (إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ).

«در این صورت هرگاه از تو برای بعضی از کارهای مهم خود اجازه بخواهند به هر کس از آنها می‌خواهی (و صلاح می‌بینی) اجازه ده» (فَإِذَا سَأَلَكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأَذِّنْ لِمَن شِئْتَ مِنْهُمْ).

و در پایان آیه می‌فرماید: هنگامی که به آنها اجازه می‌دهی «برای آنان استغفار کن که خداوند آمرزنده و مهربان است» (وَاسْتَغْفِرْ لَهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ).

این تعبیر نشان می‌دهد که تا می‌توانند از گرفتن اجازه خودداری نکنند و فداکاری و ایثار نمایند که حتی پس از اجازه باز عمل آنها ترک اولی است، مبادا حوادث جزئی را بهانه ترک گفتن این برنامه‌های مهم قرار دهند.

البته این دستور انضباطی مهم اسلامی مخصوص پیامبر و یارانش نبوده است بلکه در برابر تمام رهبران و پیشوایان الهی - اعم از پیامبر و امام و علمائی که



جانشین آنها هستند - رعایت آن لازم است، چرا که مسأله سرنوشت مسلمین و نظام جامعه اسلامی در آن مطرح می‌باشد، و حتی علاوه بر دستور قرآن مجید، عقل و منطق نیز حاکم به آن است.

(آیه ۶۳) - سپس دستور دیگری در ارتباط با فرمانهای پیامبر اسلام ﷺ بیان کرده، می‌گوید: صدا کردن پیامبر را در میان خود، مانند صدا کردن یکدیگر قرار ندهید» (لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا).

او هنگامی که شما را برای مسأله‌ای فرا می‌خواند حتماً یک موضوع مهم الهی و دینی است، باید آن را با اهمیت تلقی کنید، و بطور جدی روی آن بایستید، که فرمانش فرمان خدا و دعوتش دعوت پروردگار است.

سپس ادامه می‌دهد، «خداوند کسانی از شما را که (برای جدا شدن از برنامه‌های مهم پیامبر پشت سر دیگران پنهان می‌شوند، و یکی پس از دیگری فرار می‌کنند می‌داند» و می‌بیند (قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَسْتَلُّونَ مِنْكُمْ لَوْ اِذَا).

«پس آنها که فرمان او را مخالفت می‌کنند باید بترسند از این که فتنه‌ای دامنشان را بگیرد، یا عذاب دردناک به آنها برسد» (فَلْيَخْذِرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ).

(آیه ۶۴) - این آیه که آخرین آیه سوره نور است اشاره لطیف و پرمعنایی است به مسأله مبدء و معاد که انگیزه انجام همه فرمانهای الهی است می‌فرماید: «آگاه باشید که برای خداست آنچه در آسمانها و زمین است» (أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ).

خدایی که علم و دانش او همه جهان را در بر می‌گیرد و «می‌داند آنچه را شما بر آن هستید» (قَدْ يَعْلَمُ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ) روش شما، اعمال شما، عقیده و نیت شما، همه برای او آشکار است.

و تمام این امور بر صفحه علم او ثبت است «و آن روز که انسانها به سوی او باز می‌گردند آنها را از اعمالی که انجام داده‌اند آگاه می‌سازد» و نتیجه آن را هر چه باشد به آنها می‌دهد (وَيَوْمَ يُرْجَعُونَ إِلَيْهِ فَيُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا).

«و خدا به هر چیزی داناست» (وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ).

قابل توجه این که در این آیه سه بار روی علم خدا نسبت به اعمال انسانها تکیه شده است و این به خاطر آن است که انسان هنگامی که احساس کند، کسی بطور دائم مراقب اوست، و ذره‌ای از پنهان و آشکارش بر او مخفی نمی‌ماند این اعتقاد و باور اثر تربیتی فوق‌العاده روی او می‌گذارد و ضامن کنترل انسان در برابر انحرافات و گناهان است.

«پایان سوره نور»

## سوره فرقان [۲۵]

این سوره در «مکه» نازل شده و ۷۷ آیه دارد.

**محتوای سوره:** این سوره در حقیقت از سه بخش تشکیل می‌شود:

بخش اول که آغاز این سوره را تشکیل می‌دهد منطق مشرکان را شدیداً در هم می‌کوبد، و بهانه‌جوییهای آنها را مطرح کرده و پاسخ می‌گوید، و آنها را از عذاب خدا و حساب قیامت و مجازاتهای دردناک دوزخ بیم می‌دهد، و به دنبال آن قسمتهایی از سرگذشت اقوام پیشین را بازگو می‌کند.

در بخش دوم برای تکمیل این بحث قسمتی از دلایل توحید و نشانه‌های عظمت خدا در جهان آفرینش را بیان می‌کند.

بخش سوم فشرده بسیار جامع و جالبی از صفات مؤمنان راستین «عِبَادُ الرَّحْمَنِ» و بندگان خالص خداست که در مقایسه با کفار متعصب و بهانه‌گیر و آلوده‌ای که در بخش اول مطرح بودند، موضع هر دو گروه کاملاً مشخص می‌شود. این صفات مجموعه‌ای است از اعتقادات، عمل صالح، مبارزه با شهوات، داشتن آگاهی کافی، و تعهد و احساس مسؤولیت اجتماعی.

و نام این سوره از آیه اول آن گرفته شده که از قرآن تعبیر به «فرقان» (جداکننده حق از باطل) می‌کند.

**فضیلت تلاوت سوره:** در حدیثی از پیامبر ﷺ چنین آمده است: «کسی که سوره فرقان را بخواند (و به محتوای آن بیندیشد و در اعتقاد و عمل از آن الهام

گیرد) روز قیامت مبعوث می شود در حالی که در صف مؤمنان به رستاخیز است، کسانی که یقین داشتند که قیامت فرا می رسد و خداوند مردگان را به زندگی جدید باز می گرداند».

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

(آیه ۶۵) - برترین معیار شناخت: این سوره با جمله «تَبَارَكَ» آغاز می شود که از ماده «برکت» است و می دانیم برکت داشتن چیزی عبارت از آن است که دارای دوام و خیر و نفع کامل باشد.

می فرماید: «زوال ناپذیر و پربرکت است کسی که قرآن را بر بنده اش نازل کرد، تا بیم دهنده جهانیان باشد» (تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا).

جالب این که مبارک بودن ذات پروردگار به وسیله نزول فرقان، یعنی قرآنی که جداکننده حق از باطل است معرفی شده، و این نشان می دهد که برترین خیر و برکت آن است که انسان وسیله ای برای شناخت - شناخت حق از باطل - در دست داشته باشد!

البته مقام عبودیت و بندگی خالص است که شایستگی نزول فرقان و پذیرا شدن معیارهای شناخت حق از باطل را به وجود می آورد.

(آیه ۶۶) - این آیه، خداوند را که نازل کننده فرقان است به چهار صفت توصیف می کند که یکی در حقیقت پایه و بقیه نتیجه ها و شاخه های آن است. نخست می گوید: «او خدایی است که مالکیت و حکومت آسمانها و زمین منحصر به اوست» (الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ).

آری! او حاکم بر کل عالم هستی و تمام آسمانها و زمین است، و چیزی از قلمرو حکومت او بیرون نمی باشد.

سپس به نفی عقاید مشرکان یکی پس از دیگری پرداخته، می گوید: «و (خدایی که) فرزندی برای خود انتخاب نکرد» (وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا).

و به این ترتیب اعتقاد نصاری را به این که حضرت «مسیح» (ع) فرزند خدا است و یا یهود که «عزیر» را فرزند خدا می دانستند و همچنین اعتقاد مشرکان عرب را نفی می نماید.

سپس می افزاید: «او شریکی در مالکیت و حاکمیت بر عالم هستی ندارد»  
**وَأَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ.**

و اگر مشرکان عرب، اعتقاد به وجود شریک یا شریکهایی داشتند، و آنها را در عبادت شریک خدا می پنداشتند. قرآن همه این موهومات را نفی و محکوم می کند.

و در آخرین جمله می گوید: «او تمام موجودات را آفریده (نه تنها آفریده) بلکه تقدیر و تدبیر و اندازه گیری آنها را دقیقاً معین کرده است» **(وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا).**

نه همچون اعتقاد «ثنویین» که بخشی از موجودات این عالم را مخلوق «یزدان» می دانستند و بخشی را مخلوق «اهریمن»! و به این ترتیب آفرینش و خلقت را در میان یزدان و اهریمن تقسیم می کردند.

(آیه ۶۷) - در این آیه بحثی را که در آیات گذشته در مورد مبارزه با شرک و بت پرستی بود را ادامه داده، و مشرکان را در واقع به محاکمه می کشد و برای برانگیختن وجدان آنها، با منطقی روشن و ساده و در عین حال قاطع و کوبنده سخن می گوید، می فرماید: «آنها خدایانی غیر از پروردگار عالم (که اوصافش قبلاً گذشت) انتخاب کردند (خدایانی) که مطلقاً خالق چیزی نیستند، بلکه خودشان مخلوقند»  
**(وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ).**

وانگهی انگیزه آنها برای پرستش بتها چه می تواند باشد؟ بتهایی که «حتی مالک سود و زیان خود و مالک مرگ و حیات و رستاخیز خویش نیستند» تا چه رسد به دیگران **(وَلَا يَمْلِكُونَ لِنَفْسِهِمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَلَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا نُشُورًا).**

اصولی که برای انسان اهمیت دارد همین پنج امر است: مسأله سود و زیان

و مرگ و زندگی و رستاخیز و به راستی اگر کسی مالک اصلی این امور نسبت به ما باشد شایسته پرستش است.

این بتها نه تنها در این دنیا مشکلی را برای بندگان خود حل نمی‌کنند که در قیامت نیز کاری از آنها ساخته نیست.

(آیه ۶۸) - این آیه به تحلیلهای کفار و یا صحیحتر بهانه‌جوئیهای آنها، در برابر دعوت پیامبر ﷺ پرداخته چنین می‌گوید: «و کافران گفتند: این فقط دروغی است که او ساخته، و گروهی دیگر او را بر این کار یاری داده‌اند!» (وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا إِفْكُ افْتَرِيهِ وَأَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ).

ولی قرآن در جواب آنها فقط یک جمله می‌گوید و آن این که: «آنها با این سخن خود مرتکب ظلم و دروغ و باطل شدند» (فَقَدْ جَاؤُوا ظُلْمًا وَزُورًا).

«ظلم» از این نظر که مردی امین و پاک و راستگو همچون پیامبر اسلام ﷺ را متهم به دروغ و افترا بر خدا با همدستی جمعی از اهل کتاب کردند، و به مردم و خود نیز ستم نمودند، و دروغ و باطل از این نظر که سخن آنها کاملاً بی‌اساس بود، زیرا بارها پیامبر ﷺ آنها را دعوت به آوردن سوره‌ها و آیاتی همچون قرآن کرده بود و آنها در برابر این تحدی عاجز و ناتوان شده بودند.

(آیه ۶۹) - این آیه به یکی دیگر از تحلیلهای انحرافی و بهانه‌های واهی آنان در مورد قرآن پرداخته، می‌گوید: «آنها گفتند: (این همان) افسانه‌های پیشینیان است که وی آن را رونویس کرده!» (وَقَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اكْتَتَبَهَا).

او برای رسیدن به این مقصد، همه روز از دیگران بهره‌گیری می‌کند «و این کلمات هر صبح و شام بر او املا می‌شود!» (فَهِيَ تُمْلَى عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلاً).

(آیه ۷۰) - در این آیه به عنوان پاسخگویی به این اتهامات بی‌پایه می‌فرماید: «بگو: کسی آن را نازل کرده است که اسرار آسمانها و زمین را می‌داند» (قُلْ أَنْزَلَهُ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ).

اشاره به این که محتوای این کتاب و اسرار گوناگونی که از علوم و دانشها، تاریخ اقوام پیشین، قوانین و نیازهای بشری، و حتی اسراری از عالم طبیعت

و اخباری از آینده در آن نشان می دهد که ساخته و پرداخته مغز بشر نیست، و با کمک این و آن تنظیم نشده، بلکه مولود علم کسی است که آگاه از اسرار آسمان و زمین است و علم او بر همه چیز احاطه دارد.

ولی با این همه راه بازگشت را به روی این کج اندیشان مغرض و دروغگویان رسوا باز می گذارد و در پایان آیه می گوید: درهای توبه و بازگشت به سوی خدا به روی همه شما باز است «چرا که او آمرزنده و مهربان بوده و هست» (إِنَّهُ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا).

به مقتضای رحمتش، پیامبران را ارسال و کتب آسمانی را نازل نموده، و به مقتضای غفوریتش گناهان بی حساب شما را در پرتو ایمان و توبه می بخشد.

آیه ۷۱ - شأن نزول: روزی پیامبر ﷺ در کنار خانه خدا نشسته بود، «عبدالله بن ابی امیه مخزومی» در برابر او قرار گرفت و گفت: «ای محمد! تو چنین می پنداری که رسول پروردگار عالمیانی، اما پروردگار جهانیان و خالق همه مخلوقات شایسته نیست، رسولی مثل تو - انسانی همانند ما - داشته باشد، تو همانند ما غذا می خوری، و همچون ما در بازارها راه می روی!»

پیامبر ﷺ عرضه داشت: بار پروردگارا! تو همه سخنان را می شنوی، و به هر چیز عالمی، آنچه را بندگان تو می گویند می دانی (خودت پاسخ آنها را بیان فرما) این آیه و سه آیه بعد از آن نازل شد و به بهانه گیرهای آنها پاسخ داد.

تفسیر: چرا این پیامبر گنجها و باغها ندارد؟ از آنجا که در آیات گذشته بخشی از ایرادهای کفار در باره قرآن مجید مطرح گردید و به آن پاسخ داده شد، در اینجا بخش دیگری را که مربوط به رسالت شخص پیامبر است مطرح کرده و پاسخ می گوید.

می فرماید: «آنها گفتند: چرا این رسول، غذا می خورد و در بازارها راه می رود؟! (وَقَالُوا مَا لِهَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ).

در حالی که او می خواهد هم ابلاغ دعوت الهی کند و هم بر همه ما حکومت نماید!

اصولاً آنها معتقد بودند افراد با شخصیت نباید شخصاً برای رفع حوائج خود به بازارها گام بگذارند، باید مأموران و خدمتگذاران را به دنبال این کار بفرستند. سپس افزودند: «چرا لا اقل فرشته‌ای (از سوی خدا) بر او فرستاده نشده که (به عنوان گواه صدق دعوتش) همراه او، مردم را انداز کند؟!» (لَوْلَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا).

(آیه ۷۲) - بسیار خوب به فرض که قبول کنیم رسول خدا می‌تواند انسان باشد، ولی آخر چرا یک انسان تهی دست و فاقد مال و ثروت؟ «چرا گنجی از آسمان برای او انداخته نمی‌شود و یا لا اقل چرا باغی ندارد که از آن بخورد و امرار معاش کند؟!» (أَوْ يُلْقَى إِلَيْهِ كَهْرٌ أَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا).

و باز به اینها قناعت نکردند و سرانجام با یک نتیجه‌گیری غلط او را متهم به جنون ساختند چنانکه در پایان همین آیه می‌خوانیم: «و ستمگران گفتند: (ای مردمی که به او ایمان آورده‌اید) شما تنها از یک انسان مجنون و کسی که مورد سحر ساحران قرار گرفته است پیروی می‌کنید!» (وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا). چرا که آنها معتقد بودند ساحران می‌توانند در فکر و هوش افراد دخالت کنند و سرمایه عقل را از آنها بگیرند؟

(آیه ۷۳) - این آیه پاسخ همه اینها را در یک جمله کوتاه چنین بیان می‌کند: «ببین چگونه برای تو مثلها زدند، و به دنبال آن گمراه شدند، آنچنان که قدرت پیدا کردن راه را ندارند» (أَنْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَتِيعُونَ سَبِيلًا). این جمله تعبیر گویایی است از این واقعیت که آنها در مقابل دعوت حق و قرآنی که محتوای آن شاهد گویای ارتباطش با خداست به یک مشت سخنان واهی و بی‌اساس دست زده و می‌خواهند با این حرفهای بی‌پایه، چهره حقیقت را بپوشانند.

(آیه ۷۴) - این آیه همانند آیه قبل روی سخن را به پیامبر ﷺ کرده - به عنوان تحقیر سخنان آنها، و این که قابل جوابگویی نیست - می‌فرماید: «زوال‌ناپذیر و بزرگ است خدایی که اگر بخواهد برای تو بهتر از این قرار می‌دهد، باغهایی که از



زیر درختانش نهرها جاری باشد، (و اگر بخواهد) برای تو قصرهای مجلل قرار می دهد» (تَبَارَكَ الَّذِي إِنْ شَاءَ جَعَلَ لَكَ خَيْرًا مِنْ ذَلِكَ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَيَجْعَلُ لَكَ قُصُورًا).

مگر باغها و قصرهای دیگران را چه کسی به آنها داده جز خدا؟ اصولاً چه کسی این همه نعمت و زیبایی را در این عالم آفریده جز پروردگارا! ولی او هرگز نمی خواهد مردم شخصیت تو را در مال و ثروت و قصر و باغ بدانند، و از ارزشهای واقعی غافل شوند.

(آیه ۷۵) - در اینجا - به دنبال بحثی که از انحراف کفار در مسأله توحید و نبوت پیامبر ﷺ در آیات قبل بود - سخن از بخش دیگری از انحرافات آنها در زمینه معاد می گوید، و در حقیقت با بیان این بخش روشن می شود که آنها در تمام اصول دین گرفتار تزلزل و انحراف بودند، هم در توحید و هم در نبوت و هم در معاد، که دو قسمت آن در آیات گذشته آمده، و اکنون سومین بخش را می خوانیم. نخست می گوید: «بلکه آنها قیامت را تکذیب کردند» (بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ). چرا که اگر کسی ایمان به چنان دادگاه عظیم و پاداش و کیفر الهی داشته باشد این چنین بی پروا حقایق را به باد مسخره نمی گیرد و با ذکر بهانه های واهی از دعوت پیامبری که دلائل نبوتش آشکار است سر نمی پیچد.

اما قرآن در اینجا به پاسخ استدلالی نپرداخته، چرا که این گروه اهل منطق و استدلال نبودند، بلکه آینده شوم و دردناک آنها را در برابر چشمشان مجسم می سازد.

نخست می گوید: «و ما برای کسی که قیامت را انکار کند آتش سوزانی مهیا کرده ایم» (وَأَعْتَدْنَا لِمَنْ كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ سَعِيرًا).

(آیه ۷۶) - سپس توصیف عجیبی از این آتش سوزان کرده، می گوید: «هنگامی که این آتش آنها را از راه دور ببیند (چنان به هیجان می آید که) صدای وحشتناک و خشم آلود او را که با نفس زدن شدید همراه است می شنوند!» (إِذَا رَأَوْهُمْ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغِيْطًا وَرَفِيرًا).

این تعبیرات از شدت این عذاب الهی خبر می دهد و نشان می دهد که آتش سوزان دوزخ همچون حیوان درنده گرسنه ای که در انتظار طعمه خویش است انتظار این گروه را می کشد - پناه بر خدا.

(آیه ۷۷) - این وضع دوزخ است به هنگامی که آنها را از دور می بیند، اما وضع آنها را در آتش دوزخ چنین توصیف می کند: «و هنگامی که در مکان تنگ و محدودی از آن (آتش) در حالی که در غل و زنجیرند افکنده شوند فریاد و اویشان بلند می شود» (وَإِذَا أُلْقُوا مِنْهَا مَكَانًا ضِيقًا مُّقْرَّنِينَ دَعَوْا هُنَالِكَ ثُبُورًا). «دوزخ» مکان وسیعی است اما آنها را در این مکان وسیع آن چنان محدود می کنند که طبق بعضی از روایات وارد شدنشان در دوزخ همچون وارد شدن میخ در دیوار است!

(آیه ۷۸) - اما به زودی به آنها گفته می شود: «امروز یک بار و اویشا نگویند، بلکه بسیار ناله و اویشا سر دهید» (لَا تَدْعُوا الْيَوْمَ ثُبُورًا وَاحِدًا وَادْعُوا ثُبُورًا كَثِيرًا). و در هر حال این ناله شما به جایی نخواهد رسید و مرگ و هلاکی در کار نخواهد بود، بلکه باید زنده بمانید و مجازاتهای دردناک را بچشید.

(آیه ۷۹) - سپس روی سخن را به پیامبر ﷺ کرده دستور می دهد آنها را به یک داوری دعوت کند، می فرماید: «بگو: آیا این (سرنوشت دردناک) بهتر است، یا بهشت جاویدانی که به پرهیزکاران وعده داده شده است؟ بهشتی که هم پاداش اعمال آنها است و هم جایگاه و قرارگاهشان» (قُلْ أَذَلِكْ خَيْرٌ أَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ كَانَتْ لَهُمْ جَزَاءً وَصِيرًا).

(آیه ۸۰) - همان بهشتی که «هر چه بخواهند در آنجا برای آنها فراهم است» (لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ).

همان بهشتی که «جاودانه در آن خواهند ماند» (خَالِدِينَ).

«این وعده ای است مسلم که پروردگارت بر عهده گرفته است» (كَانَ عَلَى رَبِّكَ وَعْدًا مَسْئُولًا).

این گونه سؤالات و داوری طلبیدن آنها برای بیدار ساختن وجدانهای خفته است

که آنها را در برابر یک امر بدیهی و بر سر دو راهی قرار دهند.

(آیه ۸۱) - **محاكمه معبودان و عابدان گمراه:** از آنجا که در آیات گذشته، سخن از سرنوشت مؤمنان و مشرکان در قیامت و پاداش و کیفر این دو گروه بود، در اینجا همین موضوع را به شکل دیگری ادامه می‌دهد و سؤالی را که خداوند از معبودهای «مشرکان» در قیامت می‌کند همراه جواب آنها به عنوان یک هشدار بیان می‌فرماید.

نخست می‌گوید: «و (به یادآور) روزی را که خداوند همه آنها و معبودهایشان را که غیر از «الله» پرستش می‌کردند جمع و محشور می‌کند» (وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ). منظور، معبودهای انسانی (همچون مسیح) یا شیطانی (همچون جن) و یا «فرشتگان» است.

«آنگاه به آنها می‌گوید: آیا شما این بندگان مرا گمراه کردید یا خود آنها راه را گم کردند؟! (فَيَقُولُ ۗ أَأَنْتُمْ أَضَلُّتُمْ عِبَادِي هُوَ لَآءِ أَمْ هُمْ ضَلُّوا السَّبِيلَ).

(آیه ۸۲) - اما آنها در پاسخ (می‌گویند: منزهی تو ای پروردگار! برای ما شایسته نبود که اولیایی غیر از تو برگزینیم) (قَالُوا سُبْحَانَكَ مَا كَانَ يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَتَّخِذَ مِنْ دُونِكَ مِنْ أَوْلِيَاءَ).

نه تنها ما آنها را به سوی خود دعوت نکردیم، بلکه ما به ولایت و عبودیت تو معترف بودیم و غیر از تو را معبود برای خود و دیگران برنگزیدیم!

علت انحراف آنها این بود که: «آنان و پدرانشان را از نعمتها و مواهب دنیا برخوردار نمودی (آنان به جای این که شکر نعمتت را به جا آورند در شهوات و کامجوییها فرو رفتند) تا یاد تو را فراموش کردند» (وَلَكِنْ مَتَّعْتَهُمْ وَأَبَاءَهُمْ حَتَّى نَسُوا الذِّكْرَ).

و به راستی زندگی مرفه برای جمعیتی که ظرفیت کافی ندارند، و پایه‌های ایمانشان سست است «غرورآفرین» است.

و به همین دلیل «تباه و هلاک گشتند» (وَكَانُوا قَوْمًا بُورًا).

(آیه ۸۳) - در اینجا خداوند روی سخن را به مشرکان کرده، می‌گوید: ببینید

«این معبودان شما را در آنچه می‌گویید تکذیب کردند» (فَقَدْ كَذَّبُواكُمْ بِمَا تَقُولُونَ). می‌گفتید: اینها شما را از راه منحرف کردند و به سوی عبادت خود دعوت نمودند در حالی که آنها گفته شما را دروغ می‌شمرند.

و چون چنین است و خود مرتکب انحراف خویش بوده‌اید، «اکنون نمی‌توانید عذاب الهی را برطرف سازید (و خویش را یاری کنید و) یا از کسی یاری بطلبید» (فَمَا تَسْتَطِيعُونَ صَرْفًا وَلَا نَصْرًا).

«و هر کس از شما ستم کند، عذاب شدید و بزرگی به او می‌چشانیم» (وَمَنْ يَظْلِمُ مِنْكُمْ نُذِقْهُ عَذَابًا كَبِيرًا).

آیه ۸۴- شأن نزول: جمعی از مفسران در شأن نزول این آیه چنین آورده‌اند که جمعی از سران مشرکان خدمت پیامبر ﷺ آمدند و گفتند: ای محمد! تو از ما چه می‌خواهی؟ اگر ریاست می‌طلبی ما تو را سرپرست خود می‌کنیم، و اگر علاقه به مال داری از اموال خود برای تو جمع می‌کنیم، اما هنگامی که دیدند پیامبر تسلیم نشد به بهانه جویی پرداختند و گفتند: تو چگونه فرستاده خدا هستی با این که غذا می‌خوری و در بازارها توقف می‌کنی؟! و گفتند: او می‌خواهد حکمران ما شود، در حالی که روش او مخالف سیره پادشاهان است!

آیه نازل شد و این حقیقت را روشن ساخت که روش پیامبر اسلام روش همه پیامبران پیشین است.

تفسیر: همه پیامبران چنین بودند! در چند آیه قبل یکی از بهانه‌جوییهای مشرکان آمده بود و جوابی اجمالی و سر بسته برای آن گفته شد، این آیه به همان مطلب بازگشته و پاسخی صریحتر و مشروحتر به آن داده، می‌گوید: «ما هیچ‌یک از رسولان را قبل از تو نفرستادیم مگر این که همه آنها (از جنس بشر بودند) غذا می‌خوردند و در بازارها راه می‌رفتند» و با مردم حشر و نشر داشتند (وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا إِنَّهُمْ لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَيَمْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ).

و در عین حال «بعضی از شما را وسیله امتحان بعض دیگر قرار دادیم» (وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً).

این آزمایش ممکن است از این طریق باشد که انتخاب پیامبران از انسانهایی که از میان توده‌های جمعیت محروم بر می‌خیزند خود آزمایش بزرگی است، چرا که گروهی ابا دارند زیر بار هممنوع خود بروند بخصوص کسی که از نظر امکانات مادی و یا سن و سال در سطح پایینی قرار داشته باشد.

و به دنبال این سخن، همگان را مورد خطاب قرار داده و سؤال می‌کند: «آیا صبر و شکیبایی پیشه می‌کنید؟» **«اتَّصِرُونَ»**. چرا که مهمترین رکن پیروزی در تمام این آزمایشها صبر و استقامت و پایمردی است.

و در پایان آیه به عنوان یک هشدار می‌فرماید: «پروردگار تو همواره بصیر و بینا بوده و هست» **«وَكَانَ رَبُّكَ بَصِيرًا»**.

مبادا تصور کنید چیزی از رفتار شما در برابر آزمونه‌های الهی از دیده بینا و موشکاف علم خداوند مکتوم و پنهان می‌ماند، او همه را دقیقاً می‌داند و می‌بیند.

### آغاز جزء نوزدهم قرآن مجید

(آیه ۸۵) - ادعاهای بزرگ: در اینجا دو قسمت دیگر از بهانه‌های مشرکان را مطرح کرده، چنین پاسخ می‌دهد.

نخست می‌فرماید: «آنها که امیدی به لقای ما ندارند (ورستاخیز را انکار می‌کنند)، می‌گویند: چرا فرشتگان بر ما نازل نمی‌شوند، و یا پروردگاران را با چشم خود نمی‌بینیم» **«وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةُ أَوْ نَرَى رَبَّنَا»**.

این قابل قبول نیست که پیک وحی تنها بر او نازل شود و ما او را نبینیم! بهترین دلیل برای این که این سخنان را به خاطر تحقیق پیرامون نبوت پیامبر نمی‌گفتند این است که تقاضای مشاهده پروردگار کردند و او را تا سرحد یک جسم قابل رؤیت تنزل دادند، همان تقاضای بی اساسی که مجرمان بنی اسرائیل نیز داشتند، و پاسخ قاطع آن را شنیدند که شرح آن در سوره اعراف آیه ۱۴۳ آمده است.

لذا قرآن در پاسخ این تقاضاها می‌گوید: «آنها در مورد خود تکبر ورزیدند و گرفتار غرور و کبر و خودبینی شدند» (لَقَدْ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ).  
«و طغیان کردند، چه طغیان بزرگی؟» (وَعَتَوْا عُتْوًا كَبِيرًا).

(آیه ۸۶) - سپس به عنوان تهدید می‌گوید: اینها که تقاضا دارند فرشتگان را ببینند، به آرزوی خود می‌رسند اما «روزی که فرشتگان را می‌بینند روز بشارت برای مجرمان نخواهد بود» چرا که روز مجازات و کیفرهای دردناک اعمال آنهاست (يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَائِكَةَ لَا بُشْرَىٰ يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ).

آری! در آن روز از دیدن فرشتگان خوشحال نخواهند شد، بلکه چون نشانه‌های عذاب را همراه مشاهده آنان می‌بینند به قدری در وحشت فرو می‌روند که همان جمله‌ای را که در دنیا به هنگام احساس خطر در برابر دیگران می‌گفتند بر زبان جاری می‌کنند «و می‌گویند: ما را امان دهید، ما را معاف دارید» (وَيَقُولُونَ حَبْرًا مَّحْجُورًا).

ولی بدون شک نه این جمله و نه غیر آن اثری در سرنوشت محتوم آنها ندارد.  
(آیه ۸۷) - این آیه وضع اعمال این مجرمان را در آخرت مجسم ساخته، می‌گوید: «و ما به سراغ تمام اعمالی که آنها انجام دادند می‌رویم و همه را همچون ذرات غبار پراکنده در هوا می‌کنیم!» (وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُورًا). یعنی، اعمال آنها به قدری بی‌ارزش و بی‌اثر خواهد شد که اصلاً گویی عملی وجود ندارد.

زیرا چیزی که به عمل انسان شکل و محتوا می‌دهد، نیت و هدف عمل است، افراد با ایمان، با انگیزه الهی و هدفهای مقدس و پاک به سراغ انجام کارها می‌روند در حالی که مردم بی‌ایمان غالباً گرفتار تظاهر، ریاکاری و تقلب و غرور و خودبینی هستند، و همین سبب بی‌ارزش شدن اعمال آنها می‌شود.

(آیه ۸۸) - و از آنجا که قرآن معمولاً نیک و بد را در برابر هم قرار می‌دهد تا با مقایسه، وضع هر دو روشن شود، این آیه از بهشتیان سخن می‌گوید و می‌فرماید: «بهشتیان در آن روز قرارگاهشان بهتر و استراحتگاهشان نیکوتر است» (أَصْحَابُ

الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُسْتَقَرًّا وَأَحْسَنُ مَقِيلًا).

(آیه ۸۹) - آسمان با ابرها شکافته می شود! باز در اینجا بحث درباره قیامت و سرنوشت مجرمان در آن روز ادامه می یابد نخست می گوید: روز گرفتاری و اندوه مجرمان «روزی است که آسمان با ابرها از هم می شکافد و فرشتگان پی در پی نازل می شوند!» (وَيَوْمَ تَشَقَّقُ السَّمَاءُ بِالْغَمَامِ وَنُزِّلَ الْمَلَائِكَةُ تَنْزِيلًا). این آیه در حقیقت پاسخی است به یکی دیگر از بهانه جویبهای مشرکان، زیرا آنها انتظار داشتند خداوند و فرشتگان، طبق اساطیر و افسانه هایشان، در میان ابرها به سراغشان بیایند و آنها را به سوی حق دعوت کنند، در اسطوره های یهود نیز آمده که گاه خداوند در لابلای ابرها ظاهر می شد!

در مورد شکافته شدن آسمان با ابرها ممکن است بگوییم: از یک سو پرده های جهان ماده از مقابل چشم انسان کنار برود و عالم ماوراء طبیعت را مشاهده کند، و از سوی دیگر کرات آسمانی متلاشی شوند و ابرهای انفجاری آشکار گردند، و در لابلای آنها شکافهایی نمایان باشد، آن روز، روز پایان این جهان و آغاز رستاخیز است، روز بسیار دردناکی است برای مجرمان بی ایمان و ستمکاران لجوج.

(آیه ۹۰) - سپس به یکی از روشنترین مشخصات آن روز پرداخته، می گوید: «حکومت حقیقی در آن روز از آن خداوند رحمان است» (الْمَلِكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمَنِ).

حتی آنها که در این جهان نوعی حکومت مجازی و محدود و فانی و زودگذر داشتند نیز از صحنه حکومت کنار می روند، و حاکمیت از هر نظر و در تمام جهات مخصوص ذات پاک او می شود.

و به همین دلیل «آن روز روز سختی برای کافران خواهد بود» (وَكَانَ يَوْمًا عَلَى الْكَافِرِينَ عَسِيرًا). در حالی که برای مؤمنان بسیار سهل و آسان است.

آیه ۹۱ - شأن نزول: در عصر پیامبر ﷺ دو نفر دوست در میان مشرکان به نام «عقبه» و «ابی» بودند هر زمان عقبه از سفر می آمد غذایی ترتیب می داد و اشراف

قومش را دعوت می‌کرد و در عین حال دوست می‌داشت به محضر پیامبر ﷺ برسد هر چند اسلام را نپذیرفته بود.

روزی از سفر آمد و طبق معمول ترتیب غذا داد و دوستان را دعوت کرد، در ضمن از پیامبر ﷺ نیز دعوت نمود.

هنگامی که سفره را گسترده و غذا حاضر شد پیامبر ﷺ فرمود: من از غذای تو نمی‌خورم تا شهادت به وحدانیت خدا و رسالت من دهی، «عقبه» شهادتین بر زبان جاری کرد.

این خبر به گوش دوستش «ابی» رسید، گفت: ای عقبه! از آئینت منحرف شدی؟

او گفت: نه به خدا سوگند من منحرف نشدم. من از این شرم داشتم که او از سفره من برخیزد بی آنکه غذا خورده باشد لذا شهادت دادم!

ابی گفت: من هرگز از تو راضی نمی‌شوم مگر این که در برابر او بایستی و سخت توهین کنی! عقبه این کار را کرد و مرتد شد، و سرانجام در جنگ بدر در صف کفار به قتل رسید و رفیقش «ابی» نیز در جنگ احد کشته شد.

این آیه و دو آیه بعد از آن نازل گردید و سرنوشت مردی را که در این جهان گرفتار دوست گمراهش می‌شود و او را به گمراهی می‌کشاند شرح داد.

**تفسیر:** روز قیامت صحنه‌های عجیبی دارد که بخشی از آن در آیات گذشته آمد و در اینجا بخش دیگری را خاطر نشان می‌کند، و آن مسأله حسرت فوق العاده ظالمان از گذشته خویش است نخست می‌فرماید: «و (به خاطر آور) روزی را که ظالم هر دو دست خویش را از شدت حسرت به دندان می‌گزد، می‌گوید: ای کاش با (رسول خدا ﷺ) راهی برگزیده بودم» (وَيَوْمَ يَعْصُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا).

این کار شاید به خاطر این باشد که این‌گونه اشخاص هنگامی که گذشته خویش را می‌نگرند خود را مقصر می‌دانند و تصمیم بر انتقام از خویشان می‌گیرند و این نوعی انتقام است تا بتوانند در سایه آن کمی آرامش یابند.



(آیه ۹۲) - در این آیه اضافه می‌کند که این ظالم بیدادگر که در دنیایی از تأسف فرو رفته می‌گوید: «ای وای بر من! کاش فلان شخص گمراه را دوست خود انتخاب نکرده بودم» (يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا).

که تمام بدبختی من در ترک رابطه با پیامبر ﷺ و قبول رابطه با این دوست گمراه بود.

منظور از «فلان» همان شخص است که او را به گمراهی کشانده: شیطان یا دوست بد یا خویشاوند گمراه.

(آیه ۹۳) - باز ادامه داده، می‌گوید: «او مرا از یادآوری (حق) گمراه ساخت بعد از آن که (یاد حق) به سراغ من آمده بود»! (لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي). و در پایان آیه می‌گوید: «و شیطان همیشه خوارکننده انسان بوده است» (وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا). چرا که انسان را به بیراهه‌ها و مناطق خطر می‌کشاند و بعد او را سرگردان رها کرده و به دنبال کار خود می‌رود.

حقیقت خذلان این است که کسی دل به یاری دیگری ببندد ولی او درست در لحظات حساس دست از کمک و یاریش بر دارد.

در حدیثی از امام جواد ﷺ می‌خوانیم: «از همنشینانی بدان بپرهیز که همچون شمشیر برهنه‌اند، ظاهرشان زیبا و آثارشان بسیار زشت است!»

(آیه ۹۴) - خدایا، مردم قرآن را ترک کردند! از آن جا که در آیات گذشته انواع بهانه جویبهای مشرکان لجوج و افراد بی‌ایمان مطرح شده بود، این آیه ناراحتی و شکایت پیامبر اسلام ﷺ را در پیشگاه خدا از کیفیت برخورد این گروه با قرآن بازگو کرده، می‌گوید: «پیامبر بر پیشگاه خدا عرضه داشت: پروردگارا! این قوم من قرآن را ترک گفتند و از آن دوری جستند» (وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا).

این سخن و این شکایت پیامبر ﷺ امروز نیز همچنان ادامه دارد، که از گروه عظیمی از مسلمانان به پیشگاه خدا شکایت می‌برد که این قرآن را به دست فراموشی سپردند، قرآنی که مملو از برنامه‌های زندگی می‌باشد، این قرآن را رها ساختند

و حتی برای قوانین مدنی و جزائیشان دست گدایی به سوی دیگران دراز کردند!  
قرآن در میان آنها به صورت یک کتاب تشریفاتی درآمده است، تنها الفاظش را با صدای جالب از دستگاہهای فرستنده پخش می‌کنند، و جای آن در کاشی‌کاریهای مساجد به عنوان هنر معماری است، برای افتتاح خانه نو، و یا حفظ مسافر، و شفای بیماران، و حداکثر برای تلاوت به عنوان ثواب از آن استفاده می‌کنند.

آری! امروز هم پیامبر ﷺ فریاد می‌زند: «خدایا! قوم من قرآن را مهجور داشتند!»!

(آیه ۹۵) - این آیه برای دلداری پیامبرگرامی اسلام ﷺ - که با این موضعگیری خصمانه دشمنان مواجه بود - می‌فرماید: «و این‌گونه برای هر پیامبری دشمنی از مجرمان قرار دادیم» (وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ). فقط تو نیستی که با عداوت سرسختانه این گروه روبرو شده‌ای، همه پیامبران در چنین شرایطی قرار داشتند که گروهی از «مجرمان» به مخالفت آنها بر می‌خاستند و کمر دشمنی آنان را می‌بستند.

ولی بدان تو تنها و بدون یاور نیستی «همین بس که خدا هادی و راهنما، و یار و یاور توست» (وَكَفَى بِرَبِّكَ هَادِيًا وَنَصِيرًا).  
نه و سوسه‌های آنها می‌تواند تو را گمراه سازد چرا که هادی خداست، و نه توطئه‌های آنها می‌تواند تو را درهم بشکند چرا که یاورت پروردگار است که علمش برترین علمها و قدرتش مافوق همه قدرتهاست.  
خلاصه تو باید بگویی:

هزار دشمنم ار می‌کنند قصد هلاک توام چو دوستی از دشمنان ندارم باک  
(آیه ۹۶) - باز در این آیه به یکی دیگر از بهانه‌جوییهای این مجرمان بهانه‌جو اشاره کرده، می‌گوید: «و کافران گفتند: چرا قرآن یکجا بر او نازل نمی‌شود؟! (وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَّاحِدَةً).

اصولاً بهتر بود خود پیامبر ﷺ نیز از تمام این قرآن یکجا با خبر باشد تا هر

چه مردم از او می خواهند و می پرسند فوراً پاسخ گوید.

در دنباله آیه به آنها چنین پاسخ می گوید: «این به خاطر آن است که قلب تو را به وسیله آن محکم داریم و (از این رو) آن را به تدریج بر تو خواندیم» **كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا**.

قرآن مجموعه ای است از اوامر و نواهی، احکام و قوانین، تاریخ و موعظه، و مجموعه ای از استراتژی و تاکتیکهای مختلف در برخورد با حوادثی که در مسیر امت اسلامی به سوی جلو پیش می آمده است.

چنین کتابی که همه برنامه حتی قوانین کلی را از طریق حضور در صحنه های زندگی مردم تبیین و اجرا می کند امکان ندارد قبلاً یکجا تدوین و تنظیم شود، این بدان می ماند که رهبر بزرگی برای پیاده کردن انقلاب تمام اعلامیه ها و بیانیه ها و امر و نهی هایش را که به مناسبت های مختلف ایراد می شود یکجا بنویسد و نشر دهد، آیا هیچ کس می تواند چنین سخنی را عاقلانه بداند؟!

**(آیه ۹۷) -** سپس برای تأکید بیشتر روی پاسخ فوق می فرماید: «آنها هیچ مثلی برای تو نمی آورند (و هیچ بحث و سخنی را برای تضعیف دعوت تو طرح نمی کنند) مگر این که ما حق را برای تو می آوریم، و تفسیری بهتر» و پاسخی دندان شکن که در برابر آن ناتوان شوند! **(وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا)**.

**(آیه ۹۸) -** و از آنجا که این دشمنان کینه توز و مشرکان متعصب و لجوج بعد از مجموعه ایرادات خود چنین استنتاج کرده بودند که محمد و یارانش با این صفات و این کتاب و این برنامه هایی که دارند بدترین خلق خدایند - العیاذ بالله - و چون ذکر این سخن با کلام فصیح و بلیغی همچون قرآن تناسب نداشت در این آیه خداوند به پاسخ این سخن می پردازد بی آنکه اصل گفتار آنها را نقل کند، می گوید: تو گمراه نیستی «آنان که بر صورت هایشان به سوی جهنم محشور می شوند بدترین محل را دارند و گمراه ترین افرادند» **(الَّذِينَ يُحْشَرُونَ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ إِلَىٰ جَهَنَّمَ أُولَٰئِكَ شَرُّ مَكَانًا وَأَضَلُّ سَبِيلًا)**.

این از یک سو نشانه خواری و ذلت آنهاست، چراکه آنها در دنیا نهایت کبر و غرور و خودبرتربینی نسبت به خلق خدا داشتند، و از سوی دیگر تجسمی است از گمراهیشان در این جهان.

در مقابل گروهی قامت‌هایی همچون سرو دارند و صورتهای درخشانی همچون ماه، با گامهای بلند بسرعت به سوی بهشت می‌روند.

(آیه ۹۹) - این همه درس عبرت و این همه بی‌خبری! در اینجا قرآن مجید برای دل‌داری پیامبر ﷺ و مؤمنان از یک سو و تهدید مشرکان بهانه‌جو از سوی دیگر به تاریخ اقوام گذشته و سرگذشت شوم آنها اشاره کرده، نخست می‌فرماید: «و ما به موسی، کتاب (آسمانی) دادیم، و برادرش هارون را یاور او قرار دادیم» (وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ هَارُونَ وَزِيْرًا).

(آیه ۱۰۰) - ما به آن دو خطاب کردیم «و گفتیم: به سوی این قوم بروید که آیات ما را تکذیب کردند» (فَقُلْنَا اذْهَبَا اِلَى الْقَوْمِ الَّذِيْنَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا).

آنها از یک سو آیات و نشانه‌های خدا را که در آفاق و انفس و در تمام عالم هستی وجود دارد عملاً تکذیب نمودند و از سوی دیگر تعلیمات انبیای پیشین را نیز نادیده گرفته، و آنها را تکذیب نمودند.

ولی با تمام تلاش و کوششی که موسی و برادرش انجام دادند، و با دیدن آن همه معجزات عظیم و متنوع و روشن، باز راه کفر و انکار را پیش گرفتند، لذا «ما آنها را شدیداً در هم کوبیدیم و نابود کردیم» (فَدَمَّرْنَا هُمْ تَدْمِيرًا).

(آیه ۱۰۱) - همچنین «قوم نوح را هنگامی که رسولان الهی را تکذیب کردند، غرق نمودیم و (سرنوشت) آنها را نشانه روشنی برای عموم مردم قرار دادیم، و برای همه ستمگران عذاب دردناکی فراهم ساختیم» (وَقَوْمِ نُوْحٍ لَّمَّا كَذَّبُوا الرُّسُلَ اَغْرَقْنَاهُمْ وَجَعَلْنَاهُمْ لِلنَّاسِ آيَةً وَاَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِيْنَ عَذَابًا اَلِيْمًا).

(آیه ۱۰۲) - همچنین «قوم عاد و ثمود و اصحاب الرس و اقوام بسیار دیگری را که در این میان بودند» هلاک کردیم (وَعَادًا وَّثَمُوْدًا وَاَصْحَابَ الرَّسِّ وَّقُرُوْنَا بَيْنَ ذٰلِكَ كَثِيْرًا).

قوم عاد همان قوم «هود» پیامبر بزرگ خدا هستند، که از سرزمین احقاف (یا یمن) مبعوث شد، و قوم ثمود، قوم پیامبر خدا «صالح» هستند که از سرزمین وادی القری (میان مدینه و شام) مبعوث گردید، و «اصحاب رس» قومی بودند که درخت صنوبری را - که «یافت» فرزند «نوح» غرس کرده بود - می پرستیدند، آنها دوازده شهر آباد داشتند که بر کنار نهری به نام «رس» بود.

هنگامی که آنها در کفر و بت پرستی فرو رفتند، خداوند پیامبری از بنی اسرائیل به سوی آنها فرستاد اما آنها ایمان نیاوردند، پیامبر برای قلع ماده فساد از خدا تقاضا کرد آن درخت بخشکد آن درخت خشکید.

آنها هنگامی که چنین دیدند سخت ناراحت شدند، و تصمیم بر کشتن آن پیامبر گرفتند، چاهی عمیق کردند و او را در آن افکندند.

خداوند به خاطر این اعمال زشت، و این ظلم و ستمها آنها را به عذاب شدیدی گرفتار کرد و نابود ساخت.

(آیه ۱۰۳) - ولی ما هرگز آنها را غافلگیرانه مجازات نکردیم، بلکه «برای هر یک از آنها مثلها زدیم» (وَ كَلَّا ضَرَبْنَا لَهُ الْأَمْثَالَ).

به ایرادهای آنها پاسخ گفتیم، همچون پاسخ ایرادهایی که به تو می کنند، اخطار کردیم، انذار نمودیم، و سرنوشت و داستانهای گذشتگان را برای آنها بازگو کردیم.

اما هنگامی که هیچ یک از اینها سودی نداد «هر یک از آنها را درهم شکستیم و هلاک کردیم» (وَ كَلَّا تَبَرُّنَا تَثْبِيرًا).

(آیه ۱۰۴) - و سرانجام در این آیه اشاره به ویرانه های شهرهای قوم لوط می کند که در سر راه مردم حجاز به شام قرار گرفته، و تابلو زنده و گویایی از سرنوشت دردناک این آلودگان و مشرکان است، می فرماید: «آنها [=مشرکان مکه] از کنار شهری که باران شرّ و بدبختی [=بارانی از سنگهای نابود کننده] بر سرشان ریخته شد گذشتند آیا آنها (در سفرهایشان به شام) این صحنه را ندیدند» و در زندگی آنها نیندیشیدند؟! (وَلَقَدْ آتَوْا عَلَى الْفَرِيَةِ الَّتِي أُمِطِرَتْ مَطَرِ السَّوْءِ أَفَلَمْ

يَكُونُوا يَرَوْنَهَا).

آری! این صحنه را دیده بودند، ولی هرگز درس عبرت نگرفتند چراکه «آنها به رستاخیز ایمان و امید ندارند!» (بَلْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ نُشُورًا).

مرگ را پایان این زندگی می‌شمردند، و اگر به زندگی پس از مرگ هم معتقد باشند اعتقادی بسیار سست و بی پایه دارند.

(آیه ۱۰۵) - این آیه نمونه دیگری از منطق مشرکان و کیفیت برخورد آنها با پیامبر اسلام و دعوت راستین او را بازگو می‌کند.

نخست می‌گوید: «آنها هنگامی که تو را می‌بینند (تنها کاری که انجام می‌دهند این است که) به باد مسخره‌ات می‌گیرند (و می‌گویند): آیا این همان کسی است که خدا او را به عنوان پیامبر برانگیخته است» (وَإِذَا رَأَوْكَ إِن يَتَّخِذُونَكَ إِلاَّ هُزُوًا أَهَذَا الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا).

(آیه ۱۰۶) - سپس قرآن در ادامه گفتار مشرکان و از زبان آنها چنین نقل می‌کند: «اگر ما بر پرستش خدایانمان استقامت نمی‌کردیم بیم آن می‌رفت که ما را گمراه سازد» و ارتباطمان را با آنها قطع کند (إِن كَادَ لَيُضِلُّنَا عَنْ آلِهَتِنَا لَوْلَا أَن صَبَرْنَا عَلَيْهَا).

ولی قرآن از چند راه به آنها پاسخ می‌گوید نخست با یک جمله کوبنده به این گروه که اهل منطق نبودند چنین پاسخ می‌دهد: «هنگامی که عذاب الهی را ببینند بزودی می‌فهمند چه کسی گمراه‌تر بوده است؟! (وَسَوْفَ يَعْلَمُونَ حِينَ يَرَوْنَ الْعَذَابَ مَنْ أَضَلُّ سَبِيلًا).

(آیه ۱۰۷) - دومین پاسخی که قرآن به سخنان آنها می‌دهد در این آیه آمده است، روی سخن را به پیامبر کرده، به عنوان دل‌داری و تسلی خاطر و هم به عنوان بیان دلیل اصلی عدم پذیرش دعوت پیامبر از سوی آنان می‌فرماید: «آیا دیدی کسی که معبود خود را هوای نفس خویش برگزیده؟! (أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ). «آیا با این حالت تو قادر به هدایت او و دفاع از او هستی؟! (أَفَأَنْتَ تُكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلًا).

یعنی، اگر آنها در برابر دعوت تو دست به استهزاء و انکار و انواع مخالفتها زدند نه خاطر آن بوده که منطق تو ضعیف و دلائل تو غیر قانع کننده و در آئینت جای شک و تردید است بلکه به خاطر این است که آنها پیرو فرمان عقل و منطق نیستند، معبود آنها هوای نفسشان است، وهوی پرستی سرچشمه غفلت و بی خبری و کفر و بی ایمانی است.

(آیه ۱۰۸) - بالاخره سومین پاسخی که قرآن به این گروه گمراه می دهد این است که می گوید: «آیا تو گمان می کنی که بیشتر آنها می شنوند یا می فهمند؟! (أَمْ تَحْسَبُ أَنْ أَكْثَرُهُمْ يَسْمَعُونَ أَمْ يَعْقِلُونَ).

«آنها تنها مانند چهارپایانند، بلکه آنان گمراه ترند!» (إِنَّ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا).

یعنی؛ سخریه ها و سخنان زننده و غیر منطقی آنها هرگز تو را ناراحت نکند چون آدمی یا باید خود دارای عقل باشد و آن را به کار گیرد و مصداق «يَعْقِلُونَ» گردد و یا اگر از علم و دانش برخوردار نیست از دانایان سخن بشنود و مصداق «يَسْمَعُونَ» باشد اما این گروه نه آند و نه این، و به همین دلیل با چهارپایان تفاوتی ندارند، و روشن است که از چهارپا نمی توان توقعی داشت، جز نعره کشیدن و لگد زدن، و کارهای غیر منطقی انجام دادن.

بلکه اینها از چهارپایان نیز بدبخت تر و بینواترند که آنها امکان تعقل و اندیشه ندارند، و اینها دارند و به چنان روزی افتاده اند!

(آیه ۱۰۹) - حرکت سایه ها! در اینجا سخن از قسمتهای مهمی از نعمتهای الهی به عنوان بیان اسرار توحید و خداشناسی است. سخن از نعمت «سایه ها» و سپس اثرات و برکات «شب» و «خواب و استراحت» و «روشنایی» روز و «وزش بادها» و «نزول باران» و «زنده شدن زمینهای مرده» و «سیراب شدن» چهارپایان و انسانهاست.

نخست می گوید: «آیا ندیدی چگونه پروردگارت سایه را گسترده ساخت؟! (أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ).

«و اگر می خواست آن را ساکن قرار می داد» سایه ای همیشگی و جاودانی  
(وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا).

این سایه کشیده و گسترده همان سایه ای است که بعد از طلوع فجر و قبل از  
طلوع آفتاب بر زمین حکمفرماست و لذتبخش ترین سایه ها و ساعات همان است.  
زیرا به دنبال آن می فرماید: «سپس خورشید را بر وجود این سایه گسترده  
دلیل قرار دادیم» (ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا).

اشاره به این که اگر آفتاب نبود مفهوم سایه روشن نمی شد، اصولاً سایه از  
پرتو آفتاب به وجود می آید.

(آیه ۱۱۰) - در این آیه می فرماید: «سپس آن را آهسته جمع می کنیم» و نظام  
سایه و آفتاب را حاکم می سازیم (ثُمَّ قَبَضْنَاهُ إِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا).

می دانیم هنگامی که خورشید طلوع می کند تدریجاً سایه ها برچیده می شود  
تا به هنگام ظهر که در بعضی از مناطق سایه بکلی معدوم می شود، و در دیگر مناطق  
به حداقل خود می رسد و به این ترتیب سایه ها نه یک دفعه ظاهر می گردند، و نه  
یک دفعه برچیده می شوند، و این خود یکی از حکمت های پروردگار است، چرا که  
اگر انتقال از نور به ظلمت و بالعکس، ناگهانی صورت می گرفت برای همه  
موجودات زیان آور بود.

(آیه ۱۱۱) - بعد از ذکر نعمت سایه ها، به شرح دو نعمت دیگر که کاملاً  
متناسب با آن است پرداخته و گوشه دیگری از اسرار نظام هستی را که بیانگر  
وجود خداست روشن می سازد، می فرماید: «او کسی است که شب را برای شما  
لباس قرار داد» (وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِبَاسًا).

این پرده ظلمانی نه تنها انسانها که تمام موجودات روی زمین را در خود  
مستور می سازد و آنها را همچون لباس، محفوظ می دارد و همچون پوششی که  
انسان به هنگام خواب برای ایجاد تاریکی و استراحت از آن استفاده می کند، او را  
در بر می گیرد.

بعد اشاره به نعمت خواب کرده، می فرماید: «و خواب را استراحت» قرار داد



(وَالنَّوْمَ سُبَاتًا).

خواب به موقع و به اندازه، تجدید کننده تمام نیروهای بدن است و نشاط آفرین و مایه قدرت، و بهترین وسیله برای آرامش اعصاب است.

در پایان آیه به نعمت «روز» اشاره کرده، می فرماید: «و روز را وسیله حرکت و حیات» قرار داد (وَجَعَلَ النَّهَارَ نُشُورًا).

و به راستی روشنایی روز از نظر روح و جسم انسان، حرکت آفرین است همانگونه که تاریکی، خواب آور و آرامبخش است.

(آیه ۱۱۲) - بعد از بیان این مواهب عظیم که از اساسی ترین پایه های زندگی انسانها است به موهبت بسیار مهم دیگری پرداخته، می فرماید: «او کسی است که بادها را بشارتگرانی پیش از رحمتش فرستاد، و از آسمان آبی پاک کننده نازل کردیم» (وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا).

نقش بادها به عنوان پیش قراولان نزول رحمت الهی بر کسی پوشیده نیست چراکه اگر آنها نبودند هرگز قطره بارانی بر سرزمین خشکی نمی بارید؛ زیرا اگر بادها ابرهای پربار را از بالای اقیانوسها به سوی زمینهای خشک نراندند، بار دیگر ابرها تبدیل به باران می گردد و در همان دریا فرو می ریزد.

همیشه قسمتی از این بادها که در پیشاپیش توده های ابر در حرکتند و آمیخته با رطوبت ملایمی هستند، نسیم دل انگیزی ایجاد می کنند که از درون آن بوی باران به مشام می رسد، اینان همچون بشارت دهنده ای هستند که از قدم مسافر عزیزی خبر می دهند.

آب علاوه بر خاصیت حیات بخشی، خاصیت فوق العاده مهم پاک کننده را دارد، اگر نبود در یک روز سرتاسر جسم و جان و زندگی ما کثیف و آلوده می شد.

به علاوه می دانیم پاکیزه کردن روح از آلودگیها به وسیله غسل و وضو نیز با آب انجام می گیرد پس این مایع حیات بخش هم پاک کننده روح است و هم جسم.

(آیه ۱۱۳) - اما این خاصیت پاک کننده بودن با تمام اهمیتی که دارد در درجه دوم قرار داده شده، لذا در این آیه اضافه می کند: «تا به وسیله آن، سرزمین مرده ای را

زنده کنیم» (لِنُحْيِي بِهِ بَلَدَةً مَيِّتًا).

«و آن (آب حیاتبخش) را به مخلوقاتى که آفریده ایم - چهارپایان و انسانهای بسیار - مى نوسانیم» (وَنُسْقِيهِ مِمَّا خَلَقْنَا أَنْعَامًا وَأَنَاسِيَّ كَثِيرًا).

(آیه ۱۱۴) - در این آیه اشاره به «قرآن» کرده، مى گوید: «ما این آیات را به صورتهای گوناگون و مؤثر در میان آنها قرار دادیم تا متذکر شوند (و از آن به قدرت پروردگار پی برند) اما بسیاری از مردم جز انکار و کفرکاری در برابر آن نشان ندادند» (وَلَقَدْ صَرَّفْنَا هَٰؤُلَاءِ بَيْنَهُمْ لِيَذَّكَّرُوا فَأَبَىٰ أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفْرًا).

(آیه ۱۱۵) - این آیه اشاره به عظمت مقام پیامبر ﷺ است، مى فرماید: «و اگر مى خواستیم در هر شهر و دیاری، بیم دهنده ای بر مى انگیزیم» ولی این کار لزومی نداشت (وَلَوْ شِئْنَا لَبَعَثْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ نَذِيرًا).

زیرا تمرکز نبوت در وجود یک فرد باعث وحدت و انسجام انسانها و جلوگیری از هرگونه تفرقه و پراکندگی مى شود.

این آیه هم دلیلی است بر عظمت مقام پیامبر، و هم لزوم وحدت رهبری و هم سنگین بودن بار مسؤولیت او.

(آیه ۱۱۶) - به همین دلیل در این آیه دو دستور مهم را که دو برنامه اساسی پیامبران را تشکیل مى دهد بیان مى کند، نخست روی سخن را به پیامبر اسلام ﷺ کرده، مى فرماید: «بنابراین از کافران اطاعت مکن» (فَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ).

در هیچ قدم راه سازش با انحرافات آنها را پیش مگیر که سازشکاری با منحرفان، آفت دعوت به سوی خداست.

و اما دستور دوم این که: «به وسیله قرآن با آنها جهاد بزرگی کن» (وَجَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا). جهادی بزرگ به عظمت رسالت، و به عظمت جهاد تمام پیامبران پیشین، جهادی که تمام ابعاد روح و فکر مردم را در بر گیرد و جنبه های مادی و معنوی را شامل شود.

این تعبیر عظمت مقام قرآن را نیز بازگو مى کند، چراکه سلاحی است برنده، که قدرت بیان و استدلال و تأثیر عمیق و جاذبیتش مافوق تصور و قدرت

انسانهاست.

(آیه ۱۱۷) - دو دریای آب شیرین و شور در کنار هم! در این آیه باز به استدلال بر عظمت خداوند از طریق بیان نعمتهای او در نظام آفرینش می‌پردازد، و به تناسب بیان نزول قطرات حیاتبخش باران که در آیات قبل گذشت اشاره به مخلوط نشدن آبهای شیرین و شور کرده، می‌فرماید: «او کسی است که دو دریا را در کنار هم قرار داد، یکی گوارا و شیرین و دیگر شور و تلخ، و در میان آنها برزخی قرار داد (گویی هر یک به دیگری می‌گوید): دور باش و نزدیک نیا» (وَهُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَجَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا وَحِجْرًا مَحْجُورًا).

این آیه یکی دیگر از مظاهر شگفت‌انگیز قدرت پروردگار را در جهان آفرینش ترسیم می‌کند که چگونه یک حجاب نامرئی، و حائل ناپیدا در میان دریای شور و شیرین قرار می‌گیرد و اجازه نمی‌دهد آنها با هم آمیخته شوند.

البته امروز ما این را می‌دانیم که این حجاب نامرئی همان «تفاوت درجه غلظت آب شور و شیرین» و به اصطلاح تفاوت «وزن مخصوص» آنها است که سبب می‌شود تا مدت مدیدی به هم نیامیزند.

ضمناً قرار گرفتن این آیه در میان آیات مربوط به «کفر» و «ایمان» ممکن است اشاره و تشبیهی در این امر نیز باشد که گاهی در یک جامعه، در یک شهر، و گاه حتی در یک خانه افرادی با ایمان که همچون آب عذب و فراتند در کنار افراد بی‌ایمان که همچون آب ملح و اجاجند، با دو طرز تفکر، دو نوع عقیده، و دو نوع عمل پاک و ناپاک، قرار می‌گیرند، بی‌آنکه به هم آمیخته شوند.

(آیه ۱۱۸) - در این آیه به مناسبت بحث نزول باران و همچنین دریاها، آب شور و شیرین که در کنار هم قرار می‌گیرند سخن از آفرینش انسان از آب به میان آورده، می‌گوید: «او کسی است که از آب انسانی را آفرید» (وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا).

احتمال دارد که چند معنی در مفهوم آیه جمع باشد یعنی هم بشر نخستین از آب آفریده شده، و هم پیدایش تمام افراد انسان از آب «نطفه» است، و هم آب

مهمترین ماده ساختمانی بدن انسان را تشکیل می‌دهد، آبی که از ساده‌ترین موجودات این جهان محسوب می‌شود چگونه مبداء پیدایش چنین خلقت شگرفی شده است؟! این دلیل روشن قدرت اوست.

به دنبال آفرینش انسان، سخن از گسترش نسلها به میان آورده، می‌گوید: «سپس او را نسب و سبب قرار داد» و نسل او را از این دو طریق گسترش داد (فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا).

منظور از «نَسَب» پیوندی است که در میان انسانها از طریق زاد و ولد به وجود می‌آید، مانند ارتباط پدر و فرزند یا برادران به یکدیگر، اما منظور از «صِهْر» که در اصل به معنی «داماد» است، پیوندهایی است که از این طریق میان دو طایفه برقرار می‌شود، مانند پیوند انسان با نزدیکان همسرش. در پایان آیه به عنوان تأکید بر مسائل گذشته، می‌فرماید: «و پروردگار تو همواره توانا بوده و هست» (وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا).

(آیه ۱۱۹) - سرانجام در این آیه انحراف مشرکان را از اصل توحید، از طریق مقایسه قدرت تنها با قدرت پروردگار که نمونه‌های آن در آیات قبل گذشت روشن می‌سازد، می‌گوید: «و آنها معبودهایی جز خدا می‌پرستند که نه سودی به آنها می‌رساند و نه زبانی» (وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُهُمْ وَلَا يَضُرُّهُمْ).

مسلم است تنها وجود سود و زیان نمی‌تواند معیار پرستش باشد، ولی قرآن با این تعبیر بیانگر این نکته است که آنها هیچ بهانه‌ای برای این پرستش ندارند چراکه تنها موجوداتی هستند کاملاً بی‌خاصیت و فاقد هرگونه ارزش و تأثیر مثبت یا منفی.

در پایان آیه اضافه می‌کند: «و کافران همیشه در برابر پروردگارشان (در طریق کفر) پشتیبان یکدیگرند» (وَكَانَ الْكَافِرُ عَلَى رَبِّهِ ظَهِيرًا).

و نیروهایی را که می‌بایست در مسیر «الله» بسیج کنند، بر ضد آیین خدا و پیامبرش و مؤمنان راستین بسیج می‌نمایند.

(آیه ۱۲۰) - پاداش من هدایت شماست! از آنجا که در آیات گذشته سخن از

اصرار بت پرستان بر پرستش بنهایی بود که مطلقاً سود و زیانی ندارند، در این آیه اشاره به وظیفه پیامبر ﷺ در برابر این متعصبان لجوج کرده، می‌گوید: «ما تو را جز به عنوان بشارت دهنده و انذار کننده نفرستادیم» (وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا). اگر آنها دعوت تو را نپذیرفتند ایرادی بر تو نیست، تو وظیفه خود را که بشارت و انذار است انجام دادی.

این سخن هم وظیفه پیامبر را مشخص می‌کند و هم تسلی خاطر برای او است، و هم نوعی تهدید و بی‌اعتنایی به این گروه گمراه می‌باشد.

(آیه ۱۲۱) - سپس به پیامبر ﷺ دستور می‌دهد که به آنها «بگو: من در برابر آن (ابلاغ آیین خدا) هیچ‌گونه پاداشی از شما نمی‌طلبم» (قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ). بعد اضافه می‌کند: «مگر کسی که بخواهد راهی به سوی پروردگارش برگزیند» این پاداش من است (إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا).

یعنی تنها اجر و پاداش من هدایت شماست، آن هم از روی اراده و اختیار نه اکراه و اجبار، و این تعبیر نهایت لطف و محبت پیامبر ﷺ را نسبت به پیروانش روشن می‌سازد، چرا که مزد خود را سعادت و خوشبختی آنان می‌شمرد.

(آیه ۱۲۲) - این آیه تکیه‌گاه اصلی پیامبر را روشن می‌سازد، می‌فرماید: «و توکل بر خداوندی کن که زنده است و هرگز نمی‌میرد» (وَتَوَكَّلْ عَلَىٰ الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ).

با داشتن این تکیه‌گاه و پناهگاه نه نیازی به اجر و پاداش آنها داری، و نه وحشتی از ضرر و زیان و توطئه آنان.

و اکنون که چنین است «تسبیح و حمد او به جا آور» از نقصها منزه بشمر، و در برابر همه کمالات او را ستایش کن (وَسَبِّحْ بِحَمْدِهِ).

سپس اضافه می‌کند: از کارشکنی و توطئه‌های دشمنان نگران مباش «همین بس که خداوند از گناهان بندگان آگاه است» و به موقع حساب آنها را می‌رسد (وَكَفَىٰ بِهِ بَدُؤَوبِ عِبَادِهِ حَبِيرًا).

(آیه ۱۲۳) - این آیه بیان قدرت پروردگار در پهنه جهان هستی است

و توصیف دیگری است از این تکیه‌گاه مطمئن، می‌فرماید: «او کسی است که آسمانها و زمین و آنچه را در میان آن دو است در شش روز [=شش دوران] آفرید»  
**الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ.**

«سپس بر عرش قدرت قرار گرفت» و به تدبیر عالم پرداخت **ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَىٰ**

**الْعَرْشِ).**

کسی که دارای این قدرت و وسیع است می‌تواند متوکلان بر خود را در برابر هر خطر و حادثه‌ای حفظ کند.

و در پایان آیه اضافه می‌کند: «او خداوند رحمان است» **(الرَّحْمَنُ).**

کسی که رحمت عامش همه موجودات را در بر گرفته، و مطیع و عاصی و مؤمن و کافر از خوان نعمت بی دریغش بهره می‌گیرند.

اکنون که خدایی داری بخشنده و قادر و توانا، اگر چیزی می‌خواهی «از او بخواه که از همه چیز آگاه است» **(فَسْئَلْ بِهِ خَبِيرًا).**

**(آیه ۱۲۴) -** از آنجا که در آیات پیشین سخن از عظمت و قدرت خدا بود و هم وسعت رحمت او در این آیه می‌افزاید: «و هنگامی که به آنها گفته شود برای خداوند رحمان (که سراسر وجود شما غرق رحمت اوست) سجده کنید آنها (از روی کبر و غرور، و یا از سر استهزاء) می‌گویند: رحمان چیست؟ **(وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اسْجُدُوا لِلرَّحْمَنِ قَالُوا وَمَا الرَّحْمَنُ، ما اصلاً «رحمان» را نمی‌شناسیم.**

«آیا ما برای چیزی سجده کنیم که تو به ما دستور می‌دهی؟! **(أَنسَجُدُ لِمَا**

**تَأْمُرُنَا).**

ما زیر بار هیچ‌کس نمی‌رویم و تابع فرمان این و آن نخواهیم شد!

«این سخن را می‌گویند «و بر نفرت و دوریشان از خدا افزوده می‌شود»

**وَزَادَهُمْ نُفُورًا).**

**(آیه ۱۲۵) -** این آیه در حقیقت پاسخی است به سؤال آنها که می‌گفتند:

رحمان چیست؟ هر چند آنها این سخن را از روی سخریه می‌گفتند اما قرآن پاسخ

جدی به آنها داده، می‌فرماید: «پربرکت و با عظمت است آن خدایی که در آسمان

منزلگاههایی قرار داد» (تَبَارَكَ الَّذِي جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا).

برجهای آسمانی اشاره به صورتهای مخصوص فلکی است که خورشید و ماه در هر فصل و هر موقعی از سال در برابر یکی از آنان قرار می‌گیرند مثلاً می‌گویند خورشید در برج «حمل» قرار گرفته، یعنی محاذی «صورت فلکی حمل» می‌باشد، و یا «قمر» در «عقرب» است، یعنی کره ماه برابر صورت فلکی «عقرب» واقع شده.

به این ترتیب آیه اشاره به منزلگاههای آسمانی خورشید و ماه کرده، و به دنبال آن اضافه می‌کند: «و در میان آن چراغ روشن و ماه تابانی آفرید» (وَجَعَلَ فِيهَا سِرَاجًا وَقَمَرًا مُنِيرًا).

آیا با این همه نشانه‌های روشن، با این منازل بدیع و دقیق خورشید و ماه باز او را نمی‌شناسید و می‌گویید: «مَا الرَّحْمَنُ»؟!

(آیه ۱۲۶) - در این آیه باز به معرفی پروردگار عالم ادامه داده و بخش دیگری از نظام هستی را بازگو کرده، می‌گوید: «و او همان کسی است که شب و روز را جانشین یکدیگر قرار داد، برای آنها که بخواهند متذکر شوند و یا بخواهند شکرگذاری کنند» (وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا).

نظام بدیعی که اگر نبود، زندگی انسان بر اثر شدت نور و حرارت یا تاریکی و ظلمت به تباهی می‌کشید، برای آنها که می‌خواهند خدا را بشناسند دلیل جالبی است.

(آیه ۱۲۷) - صفات ویژه بندگان خاص خدا: از این به بعد بحث جامع و جالبی پیرامون صفات ویژه بندگان خاص پروردگار که تحت عنوان «عِبَادُ الرَّحْمَنُ» آمده، مطرح می‌شود، و دوازده صفت از صفات ویژه آنان را بیان می‌کند و در حقیقت تکمیلی است برای آیات گذشته که مشرکان لجوج هنگامی که نام خداوند رحمان برده می‌شد از سر استهزاء و غرور می‌گفتند: رحمان چیست؟ جایی که بندگان او این قدر عالی مقام و با شخصیتند عظمت خدای رحمان

را بهتر می‌توان درک کرد.

نخست می‌گوید: «و بندگان خاص خداوند رحمان کسانی هستند که با آرامش و بی‌تکبر بر روی زمین راه می‌روند» (وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا).

نخستین توصیف نفی کبر و غرور و خودخواهی است که در تمام اعمال انسان و حتی در کیفیت راه رفتن او آشکار می‌شود زیرا ملکات اخلاقی همیشه خود را در لابلای اعمال و گفتار و حرکات انسان نشان می‌دهند، تا آنجا که از چگونگی راه رفتن یک انسان می‌توان با دقت و موشکافی به قسمت قابل توجهی از اخلاق او پی برد.

آری! آنها متواضعند، و تواضع کلید ایمان است.

دومین وصف آنها حلم و بردباری است چنانکه قرآن در ادامه همین آیه می‌گوید: «و هنگامی که جاهلان آنها را مورد خطاب قرار می‌دهند (و به جهل و جدال و سخنان زشت می‌پردازند) در پاسخ آنها سلام می‌گویند» (وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا). سلامی که نشانه بی‌اعتنایی توأم با بزرگواری است، نه ناشی از ضعف، نه سلام تحیت که نشانه محبت و پیوند دوستی است.

(آیه ۱۲۸) - در این آیه به سومین ویژگی آنها که عبادت خالصانه پروردگار است پرداخته، می‌گوید: «و آنها کسانی هستند که شبانگاه برای پروردگارشان سجده و قیام می‌کنند» (وَالَّذِينَ يَبْتُغُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا).

در ظلمت شب که چشم غافلان در خواب است و جایی برای تظاهر و ریا وجود ندارد خواب خوش را بر خود حرام کرده و به خوشتر از آن ذکر خدا و قیام و سجود در پیشگاه با عظمت اوست می‌پردازد، پاسی از شب را به مناجات با محبوب می‌گذرانند، و قلب و جان خود را با یاد و نام او روشن می‌کنند.

(آیه ۱۲۹) - چهارمین صفت ویژه آنان خوف و ترس از مجازات و کيفر الهی است «و آنها کسانی هستند که پیوسته می‌گویند: پروردگارا! عذاب جهنم را از ما برطرف گردان که عذابش سخت و شدید و پردوام است» (وَالَّذِينَ يَتَّقُونَ رَبًّا



اَصْرَفَ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ اِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا).

(آیه ۱۳۰) - «چرا که جهنم بد جایگاه و بد محل اقامتی است» (اِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا).

با این که آنها شبها به یاد خدا هستند و به عبادتش مشغول، و روزها در مسیر انجام وظیفه گام بر می دارند باز هم قلوبشان مملو از ترس مسؤولیتهاست، همان ترسی که عامل نیرومندی برای حرکت به سوی انجام وظیفه بیشتر و بهتر است.

(آیه ۱۳۱) - سپس به پنجمین صفت ممتاز «عباد الرحمن» که اعتدال و دوری از هرگونه افراط و تفریط در کارها مخصوصاً در مسأله انفاق است اشاره کرده، می فرماید: «و آنها کسانی هستند که به هنگام انفاق، نه اسراف می کنند و نه سخت گیری، بلکه در میان این دو حد اعتدال را رعایت می کنند» (وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا).

جالب توجه این که سخن را روی کیفیت انفاق آنان می برد - اصل انفاق کردن را مسلم می گیرد - و می گوید: انفاقی عادلانه و دور از هرگونه اسراف و سخت گیری دارند، نه آن چنان بذل و بخششی کنند که زن و فرزندشان گرسنه بمانند، و نه آن چنان سختگیر باشند که دیگران از مواهب آنها بهره نگیرند.

(آیه ۱۳۲) - ششمین ویژگی «عباد الرحمن» توحید خالص است که آنها را از هرگونه شرک و دوگانه و یا چندگانه پرستی دور می سازد.

می فرماید: «و آنها کسانی هستند که معبود دیگری را با خداوند نمی خوانند» (وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ).

نور توحید سراسر قلب آنها و زندگی فردی و اجتماعیشان را روشن ساخته و تیرگی و ظلمت شرک از آسمان فکر و روح آنها بکلی رخت بر بسته است.

هفتمین صفت، پاکی آنها از آلودگی به خون بی گناهان است: «و آنها هرگز انسانی را که خداوند (خونش را) حرام شمرده - جز به حق - به قتل نمی رسانند» (وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ).

از آیه فوق به خوبی استفاده می شود که تمام نفوس انسانی در اصل محترمند

وریختن خون آنها ممنوع است، مگر عواملی پیش آید که این احترام ذاتی را تحت الشعاع قرار دهد و مجوز ریختن خون گردد.

هشتمین وصف آنها این است که: دامان عفتشان هرگز آلوده نمی شود «وزناً نمی کنند» (وَلَا يَزْنُونَ).

آنها بر سر دوراهی کفر و ایمان، ایمان را انتخاب می کنند، و بر سر دوراهی امنیت و ناامنی جانها، امنیت را، و بر سر دوراهی پاکی و آلودگی، پاکی را، آنها محیطی خالی از هرگونه شرک و ناامنی و بی عفتی و ناپاکی با تلاش و کوشش خود فراهم می سازند.

و در پایان آیه برای تأکید هر چه بیشتر اضافه می کند: «وهر کس یکی از این امور را انجام دهد عقوبت و مجازاتش را خواهد دید» (وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا). (آیه ۱۳۳) - از آنجاکه این سه گناه نهایت اهمیت را دارد باز در این آیه روی آن تکیه کرده، می گوید: کسانی که مرتکب این امور شوند «عذاب آنها در قیامت مضاعف می گردد، و با خواری، جاودانه در عذاب خواهند ماند» (يُضَاعَفُ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدُ فِيهِ مُهَانًا).

منظور از مضاعف شدن عذاب این است که بر هر یک از گناهان سه گانه که در آیه قبل مذکور است مجازات جداگانه ای خواهد شد که مجموعاً عذاب مضاعف است.

از این گذشته گاه یک گناه سرچشمه گناهان دیگر می شود، مانند کفر که سبب ترک واجبات و انجام محرمات می گردد، و این خود موجب مضاعف شدن مجازات الهی است.

(آیه ۱۳۴) - ولی از آنجاکه قرآن مجید هیچ گاه راه بازگشت را به روی مجرمان نمی بندد و گنهکاران را تشویق و دعوت به توبه می کند، در این آیه چنین می گوید: «مگر کسانی که توبه کنند و ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند که خداوند (گناهان آنان را) به حسنات مبدل می کند، و خداوند همواره آمرزنده و مهربان بوده است» (إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ

وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا).

\* تبدیل سیئات به حسنات: در اینجا چند تفسیر است که همه می‌تواند قابل قبول باشد:

۱- هنگامی که انسان توبه می‌کند و ایمان به خدا می‌آورد، سیئات اعمالش در آینده تبدیل به حسنات می‌شود، اگر در گذشته مرتکب قتل نفس می‌شد در آینده دفاع از مظلومان و مبارزه با ظالمان را جای آن می‌گذارد.

۲- دیگر این که خداوند به لطف و کرم و فضل و انعامش بعد از توبه کردن سیئات اعمال او را محو می‌کند، و به جای آن حسنات می‌نشانند.

۳- سومین تفسیر این که منظور از سیئات آثار سوئی است که از آن بر روح و جان انسان نشسته، هنگامی که توبه کند و ایمان آورد آن آثار سوء از روح و جانش برچیده می‌شود، و تبدیل به آثار خیر می‌گردد.

(آیه ۱۳۵) - این آیه در حقیقت چگونگی توبه صحیح را تشریح کرده، می‌گوید: «و کسی که توبه کند و عمل صالح انجام دهد، بسوی خدا بازگشت می‌کند» و پاداش خود را از او می‌گیرد (وَمَنْ تَابَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا).

یعنی، توبه و ترک گناه باید تنها به خاطر زشتی گناه نباشد بلکه علاوه بر آن انگیزه‌اش خلوص نیت و بازگشت به سوی پروردگار باشد.

(آیه ۱۳۶) - نهمین صفت برجسته عباد الرحمن احترام و حفظ حقوق دیگران است «آنها کسانی هستند که هرگز شهادت به باطل نمی‌دهند» (وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ). و در مجالس باطل نی. حضور پیدا نمی‌کنند.

به این ترتیب عباد الرحمن و بندگان خاص خدا نه شهادت به دروغ می‌دهند، و نه در مجالس لهو و باطل و گناه حضور می‌یابند، چرا که حضور در این مجالس علاوه بر امضای گناه، مقدمه آلودگی قلب و روح است.

سپس در ذیل آیه به دهمین صفت برجسته آنان که داشتن هدف مثبت در زندگی است اشاره کرده، می‌گوید: «و آنها هنگامی که بالغو و بیهودگی برخورد

کنند، بزرگوارانه از کنار آن می‌گذرند» (وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا).

در حقیقت آنها نه در مجلس باطل حضور پیدا می‌کنند و نه آلوده لغو و بیهودگی می‌شوند.

(آیه ۱۳۷) - یازدهمین صفت این گروه از بندگان خاص خدا، داشتن چشم بینا، و گوش شنوا به هنگام برخورد با آیات پروردگار است، می‌فرماید: «و آنها کسانی هستند که هرگاه آیات پروردگارشان به آنها یادآوری شود کر و کور روی آن نمی‌افتند!» (وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا).

مسلماً منظور اشاره به عمل کفار نیست، چرا که آنها به آیات الهی اصلاً اعتنایی ندارند، بلکه منظور گروه منافقان یا به ظاهر مسلمانان فشری است که چشم و گوش بسته بر آیات خدا می‌افتند بی آنکه حقیقت آن را درک کنند، و در عمل از آن الهام گیرند.

اصولاً درک آگاهانه از مذهب سرچشمه اصلی مقاومت و پایداری و ایستادگی است، چرا که چشم و گوش بستگان را به آسانی می‌توان فریب داد، و با تحریف مذهب از مسیر اصلی منحرف ساخت، و آنها را به وادی کفر و بی‌ایمانی و ضلالت کشاند.

(آیه ۱۳۸) - یازدهمین ویژگی این مؤمنان راستین آن است که توجه خاصی به تربیت فرزند و خانواده خویش دارند و برای خود در برابر آنها مسؤولیت فوق‌العاده‌ای قائلند «و آنها پیوسته (از درگاه خدا می‌خواهند و) می‌گویند: پروردگارا! از همسران و فرزندان ما کسانی قرار ده که مایه روشنی چشم ما گردند!» (وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ).

بدیهی است منظور این نیست که تنها در گوشه‌ای بنشینند و دعا کنند، بلکه دعا دلیل شوق و عشق درونیشان بر این امر است، و رمز تلاش و کوشش.

و بالاخره دوازدهمین وصف برجسته این بندگان خالص خدا که از یک نظر مهمترین این اوصاف است این که آنها هرگز به این قانع نیستند که خود راه حق را بسپرنند بلکه هم‌تشان آن چنان والا است که می‌خواهند امام و پیشوای جمعیت

مؤمنان باشند و دیگران را نیز به این راه دعوت کنند.

آنها چون زاهدان گوشه گیر و منزوی، تنها گلیم خویش را از آب بیرون نمی کشند، بلکه سعیشان این است که بگیرند غریق را!

لذا در پایان آیه می فرماید: آنها کسانی هستند که می گویند: «پروردگارا! ما را امام و پیشوای پرهیزکاران قرار ده» (وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا).

آری! آنها بندگان خاص رحمانند، و همان گونه که رحمت عام خدا همگان را فرا می گیرد، رحمت این بندگان خدا نیز از جهاتی عام است، علم و فکر و بیان و قلم و مال و قدرتشان پیوسته در مسیر هدایت خلق خدا کار می کند. آنها سرمشقهایی برای پرهیزکاران محسوب می شوند.

(آیه ۱۳۹) - بعد از تکمیل این اوصاف دوازده گانه اشاره به این بندگان خاص خدا با تمام این ویژگیها کرده، و در یک جمع بندی کوتاه پاداش الهی آنان را چنین بیان می کند: «آنها کسانی هستند که درجات عالی بهشت در برابر صبر و استقامتشان به آنها پاداش داده می شود» (أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا).

«صبر» وصف تازه ای نیست بلکه ضامن اجرای تمام اوصاف گذشته است و در اینجا مفهوم وسیعی دارد که شکیبایی و استقامت در برابر مشکلات راه اطاعت پروردگار و جهاد و مبارزه با هوسهای سرکش و ایستادگی در مقابل عوامل گناه همه در آن جمع است.

سپس اضافه می کند: «در آن غرفه های بهشتی با تحیت و سلام روبرو می شوند» (وَيَلْقَوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلَامًا).

بهشتیان به یکدیگر تحیت و سلام می گویند و فرشتگان به آنها، و از همه بالاتر خداوند به آنها سلام و تحیت می گوید.

(آیه ۱۴۰) - سپس برای تأکید بیشتر می فرماید: «جاودانه در آن خواهند ماند، چه قرارگاه خوب و چه محل اقامت زیبایی»؟ (خَالِدِينَ فِيهَا حَسَنَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا).

(آیه ۱۴۱) - اگر دعای شما نبود ارزشی نداشتید! این آیه که آخرین آیه سوره

فرقان است در حقیقت نتیجه‌ای است برای تمام سوره، و هم برای بحثهایی که در زمینه اوصاف «عبادالرّحمن» در آیات گذشته آمده است.

روی سخن را به پیامبر ﷺ کرده، می‌گوید: «بگو: پروردگار من برای شما ارج و وزنی قائل نیست اگر دعای شما نباشد» (قُلْ مَا يَعْبُؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ). بنابراین آنچه به شما وزن و ارزش و قیمت در پیشگاه خدا می‌دهد همان ایمان و دعا و توجه به پروردگار و بندگی اوست.

سپس می‌افزاید: «شما تکذیب (آیات پروردگار و پیامبران خدا) کردید، و این تکذیب دامن شما را خواهد گرفت، و از شما جدا نخواهد شد» (فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا).

یعنی؛ شما در گذشته آیات خدا و پیامبران او را تکذیب کردید اگر به سوی خدا نیایید و راه ایمان و بندگی او را پیش نگیرید هیچ ارزش و مقامی نزد او نخواهید داشت، و کيفرهای تکذیب‌تان قطعاً دامن‌تان را خواهد گرفت.

(پایان سوره فرقان)

## سوره شعراء [۲۶]

تمامی آیات این سوره - جز چهار آیه آخر - در مکه نازل شده و ۲۲۷ آیه است

**محتوای سوره:** می دانیم در سوره های مکی که در آغاز دعوت اسلام نازل گردید بیشتر روی اصول اعتقادی، توحید، معاد و عودت پیامبران خدا و اهمیت قرآن تکیه می شد، و تقریباً تمام بحثهای سوره شعراء پیرامون همین مسائل دور می زند.

در حقیقت می توان محتوای این سوره را در چند بخش خلاصه کرد:  
بخش اول طلیعه سوره است که از حروف مقطعه، و سپس عظمت مقام قرآن و تسلی خاطر پیامبر ﷺ در برابر پافشاری و خیره سری مشرکان و اشاره ای به بعضی از نشانه های توحید و صفات خدا سخن می گوید.

بخش دوم فرازهایی از سرگذشت هفت پیامبر بزرگ و مبارزات آنها را با قومشان، و لجاجتها و خیره سریهای آنان را بازگو می کند که شباهت زیادی با منطق مشرکان عصر پیامبر اسلام ﷺ داشته و نیز مخصوصاً روی عذاب دردناک این اقوام و بلاهای وحشتناکی که بر آنها فرود آمد تکیه شده است که خود تهدید مؤثری برای مخالفان پیامبر اسلام در آن شرایط است.

بخش سوم که در حقیقت جنبه نتیجه گیری از بخشهای گذشته دارد - پیرامون پیامبر اسلام ﷺ و عظمت قرآن و تکذیب مشرکان و دستوراتی به آن حضرت در زمینه روش دعوت، و چگونگی برخورد با مؤمنان سخن می گوید،

و سوره را با بشارت به مؤمنان صالح و تهدید شدید ستمگران پایان می دهد. ضمناً نام این سوره از چند آیه آخر که پیرامون شعرای بی هدف سخن می گوید گرفته شده است.

**فضیلت تلاوت سوره:** در حدیثی از پیامبر اسلام ﷺ چنین می خوانیم: «کسی که سوره شعراء را بخواند به عدد کسی که نوح را تصدیق و یا تکذیب کرده است ده حسنه برای او خواهد بود، و همچنین هود، شعیب، صالح و ابراهیم و به عدد تمام کسانی که تکذیب عیسی و تصدیق محمد ﷺ کرده اند». البته منظور تلاوتی است که مقدمه تفکر و سپس اراده و عمل باشد.

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

(آیه ۱) - باز در آغاز این سوره با نمونه دیگری از حروف مقطعه قرآن روبرو می شویم «ط، سین، میم» (طسّم).

روایات متعددی از پیامبر اکرم ﷺ یا بعضی از صحابه در تفسیر «طسّم» نقل شده که همه نشان می دهد این حروف علامتهای اختصاری از نامهای خدا، یا نامهای قرآن، و یا مکانهای مقدس و یا بعضی از درختان بهشتی و مانند آن است. این روایات، تفسیری را که در آغاز سوره اعراف در این زمینه نقل کردیم تأیید می کند، و در عین حال با آنچه در آغاز سوره بقره آوردیم که منظور بیان اعجاز و عظمت قرآن است که این کلام بزرگ از حروف ساده و کوچک ترکیب شده است منافاتی ندارد.

(آیه ۲) - این آیه عظمت قرآن را این چنین بیان می کند: «اینها آیات کتاب مبین است» (تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ).

توصیف «قرآن» به «مبین» که در اصل از ماده «بیان» است اشاره به آشکار بودن عظمت و اعجاز آن می باشد که هر چه انسان در محتوای آن بیشتر دقت کند به معجزه بودنش آشناتر می شود.

از این گذشته قرآن بیانکننده «حق» از «باطل» و آشکارکننده راه سعادت



و پیروزی و نجات از گمراهی است.

(آیه ۳) - سپس به دلداری پیامبر ﷺ پرداخته، می‌گوید: «گویی می‌خواهی جان خود را به خاطر این که آنها ایمان نمی‌آورند از شدت اندوه بر باد دهی» (لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ).

آری! همه پیامبران الهی این چنین دلسوز بودند مخصوصاً پیامبر اسلام که این تعبیر کراراً در قرآن در مورد او آمده است.

بعضی از مفسران چنین می‌گویند که سبب نزول آیه فوق این بود که پیامبر ﷺ مرتباً اهل مکه را به توحید دعوت می‌کرد، اما آنها ایمان نمی‌آوردند، پیامبر ﷺ آنقدر ناراحت شده بود که آثار آن در چهره‌اش آشکار بود، آیه فوق نازل شد و پیامبر ﷺ را دلداری داد.

(آیه ۴) - این آیه برای اثبات این حقیقت که خداوند بر هر چیز قادر است حتی می‌تواند همه آنها را به اجبار وادار به ایمان کند چنین می‌گوید: «اگر ما بخواهیم از آسمان آیه‌ای بر آنها نازل می‌کنیم که گردنهایشان در برابر آن خاضع گردد» (إِنْ نَشَاءُ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ).

اشاره به این که ما این قدرت را داریم که معجزه خیره‌کننده، یا عذاب شدید و وحشتناکی بر آنها فرو بفرستیم که همگی بی‌اختیار سر تعظیم در برابر آن فرود آورند و تسلیم شوند، ولی این ایمان اجباری ارزشی ندارد، مهم آن است که آنها از روی اراده و تصمیم و درک و اندیشه در برابر حق خاضع گردند.

(آیه ۵) - سپس به موضع‌گیری مشرکان و کافران در برابر قرآن اشاره کرده، می‌فرماید: «و هیچ ذکر تازه‌ای از سوی خداوند مهربان برای آنها نمی‌آید مگر این که از آن روی‌گردان می‌شوند» (وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنَ الرَّحْمَنِ مُحَدَّثٍ إِلَّا كَانُوا عَنْهُ مُعْرِضِينَ).

تعبیر به «الرَّحْمَنِ» اشاره به این است که نزول این آیات از «رحمت عامه» پروردگار سرچشمه می‌گیرد که همه انسانها را بدون استثناء به سعادت و کمال دعوت می‌کند.

و تعبیر به «مُحَدَّثٍ» (تازه و جدید) اشاره به این است که آیات قرآن یکی پس از دیگری نازل می‌گردد، و هر کدام محتوای تازه‌ای دارد.

(آیه ۶) - سپس اضافه می‌کند: اینها تنها به «اعراض» قناعت نمی‌کنند، بلکه به مرحله «تکذیب» و از آن بدتر «استهزاء» می‌رسند، می‌فرماید: «آنها تکذیب کردند اما به زودی اخبار آنچه را به استهزاء می‌گرفتند به آنان می‌رسد» و از مجازات دردناک کار خود باخبر می‌شوند (فَقَدْ كَذَّبُوا فَسَيَأْتِيهِمْ أَنْبَاءُ مَا كَانُوا بِهٖ يَسْتَهْزِئُونَ). منظور از «أَنْبَاء» در اینجا کيفرهای سختی است که در این جهان و جهان دیگر دامنگیر آنها می‌شود.

بررسی این آیه و آیه قبل نشان می‌دهد که انسان به هنگام قرارگرفتن در جاده‌های انحرافی بطور تصاعدی فاصله خود را از حق بیشتر می‌کند. نخست مرحله اعراض و روی‌گرداندن و بی‌اعتنایی نسبت به حق است، اما تدریجاً به مرحله تکذیب و انکار می‌رسد، باز از این مرحله فراتر می‌رود و حق را به باد سخریه می‌گیرد، و به دنبال آن مجازات الهی فرا می‌رسد.

(آیه ۷) - زوجیت در گیاهان: در آیات گذشته سخن از اعراض کافران، از آیات تشریحی یعنی قرآن مجید بود و در اینجا سخن از اعراض آنها از آیات تکوینی و نشانه‌های خدا در پهنه آفرینش است، آنها نه تنها، گوش جان خود را بر سخنان پیامبر ﷺ می‌بستند، بلکه چشمهای خود را نیز از دیدن نشانه‌های حق در اطراف خود محروم می‌ساختند.

نخست می‌گوید: «آیا آنها به زمین نگاه نکردند چه بسیار گیاهان از انواع مختلف، نر و ماده، زیبا و جالب و پرفایده در آن آفریدیم» (أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الْأَرْضِ كَمْ أَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ).

(آیه ۸) - در این آیه به عنوان تأکید و تصریح بیشتر می‌فرماید: «در این خلقت گیاهان ارزشمند (نشانه روشنی (بر وجود خدا) است» (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً). اما این کوردلان آن چنان غافل و بی‌خبرند که این‌گونه آیات الهی را می‌بینند، باز هم در غفلتند، چرا که کفر و لججاج در قلب آنها رسوخ کرده.

لذا در پایان آیه می فرماید: «اکثر آنها هرگز مؤمن نبوده اند» (وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ).

(آیه ۹) - در این آیه با تعبیری که هم نشانهٔ تهدید است و هم تشویق، هم بیم است و هم امید، می فرماید: «و پروردگار تو قدرتمند و مهربان است» (وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ).

«عزیز» به معنی قدرتمندی است که شکست ناپذیر است، هم توانایی بر ارائهٔ آیات بزرگ دارد، و هم درهم کوبندهٔ تکذیب کنندگان است، ولی با این حال «رحیم» است و رحمت و اسعه اش همه جا را فرا گرفته، و بازگشت جدی به سوی او در یک لحظهٔ کوتاه کافی است که تمام نظر لطف او را متوجه انسان سازد و برگناهان گذشته اش عفو کند.

(آیه ۱۰) - آغاز رسالت موسی عَلَيْهِ السَّلَام: گفتیم در این سوره سرگذشت هفت تن از پیامبران بزرگ به عنوان درس آموزنده ای برای عموم مسلمانان مخصوصاً مسلمانان نخستین بیان شده است.

نخست از موسی (ع) شروع می کند و بخشهای مختلفی از زندگی او و درگیریش را با فرعونیان تا هنگام غرق این قوم ظالم و ستمگر شرح می دهد. این بحثها گرچه به ظاهر مکرر است، اما دقت در آنها نشان می دهد که در هر مورد روی بخش خاصی از این سرگذشت پرماجرا تکیه شده است.

فی المثل آیات مورد بحث هنگامی نازل شد که مسلمانان سخت در اقلیت قرار داشتند و دشمنان آنها بسیار قوی و نیرومند، در اینجا لازم است خداوند سرگذشتهای مشابهی را از اقوام پیشین بیان کنند تا بدانند این قدرت عظیم دشمن و ضعف ظاهری آنها هرگز سبب شکست نخواهد شد، تا روحیهٔ آنها قوی گردد و بر استقامت و پافشاری خود بیفزایند، و جالب این که: بعد از سرگذشت هر یک از این پیامبران هفتگانه جملهٔ «وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ؛ اکثر آنها ایمان نیاوردند و پروردگار تو توانا و رحیم است» تکرار شده، درست همان عبارتی که در آغاز همین سوره در مورد پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خواندیم.

این هماهنگی شاهد زنده‌ای بر این حقیقت است که ذکر این بخش از داستانهای انبیا، به خاطر شرایط خاص روانی و اجتماعی مسلمانان در آن مقطع خاص زمانی و مشابه آن بوده است.

نخست می‌گوید: «و (به خاطر بیاور) هنگامی که پروردگارت موسی را ندا کرد که به سراغ آن قوم ستمگر برو» (وَإِذْ نَادَى رَبُّكَ مُوسَىٰ أَنْ ائْتِ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ). (آیه ۱۱) - «قوم فرعون، آیا آنها (از مخالفت فرمان پروردگار) پرهیز نمی‌کنند» (قَوْمَ فِرْعَوْنَ أَلا يَتَّقُونَ).

این نکته قابل توجه است که تنها صفتی را از فرعونیان که بر آن تکیه کرده ظلم است و می‌دانیم ظلم معنی جامع و گسترده‌ای دارد که شرک یکی از مصادیق بارز آن است، و استثمار و استعباد بنی اسرائیل با آن همه زجر و شکنجه نیز مصداق دیگری از آن می‌باشد، از این گذشته آنها با اعمال خلافشان قبل از هر کس بر خودشان ستم می‌کردند، و به این ترتیب می‌توان هدف دعوت انبیا را در مبارزه با ظلم و ستم در تمام ابعاد خلاصه کرد!

(آیه ۱۲) - در این هنگام موسی مشکلات عظیم خود را به پیشگاه پروردگار عرض می‌کند و از او تقاضای قوت و قدرت بیشتر برای تحمل این رسالت عظیم می‌نماید: «عرض کرد پروردگارا! من از آن بیم دارم که مرا تکذیب کنند» (قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُون).

و با جار و جنجال خود مرا از صحنه بیرون کنند.

موسی (ع) در ذکر این سخن کاملاً حق داشت چرا که فرعون و دار و دسته‌اش آنقدر مسلط بر اوضاع کشور مصر بودند که احدی یارای مخالفت با آنها را نداشت و هرگونه نغمه مخالفی را با شدت و بی‌رحمی سرکوب می‌کردند.

(آیه ۱۳) - به علاوه «سینه من برای انجام این رسالت وسعت کافی ندارد» (وَيَضِيقُ صَدْرِي).

از این گذشته «زیان من به قدر کافی گویا نیست» (وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي).

به همین جهت تقاضای من این است: «به (برادرم) هارون نیز رسالت بدهی»

تا به همراه من مأمور ادای این رسالت گردد (فَأَرْسِلْ إِلَىٰ هُرُونَ).

تا با معاضدت یکدیگر بتوانیم این فرمان بزرگ را در برابر آن ستمگران خیره‌سر به اجرا درآوریم.

(آیه ۱۴) - از همه اینها گذشته «آنها بر من (به اعتقاد خودشان) گناهی دارند» (وَلَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ). من یکی از این فرعونیان ستمگر را به هنگامی که با یک‌مرد بنی اسرائیلی مظلوم درگیر بود با ضربه قاطع خود کشته‌ام.

از این نظر «می‌ترسم» (به عنوان قصاص) مرا به قتل برسانند» و این رسالت عظیم به پایان نرسد (فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ).

موسی ترسی برای شخص خود نداشت بلکه از این بیم داشت که قبل از رسیدن به مقصد از پای درآید، لذا از خداوند تقاضای نیروی بیشتر برای این مبارزه می‌کند.

(آیه ۱۵) - خداوند این تقاضای صادقانه موسی را اجابت کرد «فرمود: این چنین نیست» (قَالَ كَلَّا). که بتوانند تو را به قتل برسانند و یا سینه‌ات تنگی کند و زیانت گره داشته باشد و گویا نگردد.

دعای تو را در مورد برادرت نیز اجابت کردم و به او هم مأموریت دادم «پس شما هر دو با آیات ما بروید» و فرعون و قوم گمراهش را به سوی من دعوت کنید (فَادْهَبَا بِآيَاتِنَا).

و فکر نکنید من از شما دورم و جریان امر شما بر ما مخفی است، بلکه «ما با شما هستیم و به خوبی مطالب را می‌شنویم» (إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ).

هرگز شما را تنها نخواهم گذارد و در حوادث سخت یاریتان خواهم کرد با اطمینان خاطر پیش بروید و محکم در این راه گام بردارید.

(آیه ۱۶) - برخورد منطقی و قاطع با فرعون: در آیات گذشته نخستین مرحله مأموریت موسی (ع) یعنی دریافت وحی و رسالت و تقاضای وسائل نیل به این هدف بزرگ، پایان یافت.

از اینجا به بعد «مرحله دوم» یعنی روبرو شدن با فرعون و گفتگوی

سرنوشت ساز که در آن میان انجام گرفت مطرح شده.

نخست به عنوان مقدمه می فرماید: «اکنون (که همه چیز روبراه است) به سراغ فرعون بروید، و به او بگویید: ما رسول پروردگار جهانیان هستیم» (فَأْتِيَا فِرْعَوْنَ فَقُولَا إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ).

(آیه ۱۷) - و به دنبال بیان رسالت خود، آزادی بنی اسرائیل را مطالبه کنید و بگویید: «بنی اسرائیل را با ما بفرست» (أَنْ أَرْسِلَ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ).

بدیهی است منظور این بوده که زنجیر اسارت و بردگی از آنها بردارد تا آزاد شوند، و بتوانند با آنها بیایند، نه این که تقاضای فرستادن آنها به وسیله فرعون شده باشد.

(آیه ۱۸) - در اینجا فرعون زبان به سخن گشود و با جمله‌هایی حساب شده، و در عین حال شیطنت‌آمیز برای نفی رسالت آنها کوشید. نخست رو به موسی کرد و چنین گفت: آیا ما تو را در کودکی در میان (دامان مهر) خود پرورش ندادیم؟ (قَالَ أَلَمْ نُؤَبِّدْكَ فِينَا وَلِيدًا).

تو را از آن امواج خروشان و خشمگین «نیل» که وجودت را به نابودی تهدید می کرد گرفتیم، دایه‌ها برایت دعوت کردیم، و از قانون مجازات مرگ فرزندان بنی اسرائیل معاف نمودیم، در محیطی امن و امان در ناز و نعمت پرورش یافتی! و بعد از آن نیز «سالهای متمادی از عمرت در میان ما بودی!» (وَلَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ).

(آیه ۱۹) - سپس به ایراد دیگری نسبت به موسی پرداخته، می گوید: «تو آن کار مهم (کشتن یکی از قبطیان و طرفداران ما را انجام دادی)» (وَفَعَلْتَ فَعَلَتَكَ الَّتِي فَعَلْتَ).

اشاره به این که تو چگونه می توانی پیامبر باشی که دارای چنین سابقه‌ای هستی.

و از همه اینها گذشته «تو کفران نعمتهای ما می کنی» (وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ). سالها بر سر سفره ما بودی، نمک خوردی و نمکدان را شکستی!، با چنین

کنفران نعمت چگونه می‌توانی پیامبر باشی؟

در حقیقت می‌خواست با این منطق و این‌گونه پرونده‌سازی موسی را به پندار خود محکوم کند.

(آیه ۲۰) - موسی بعد از شنیدن سخنان شیطنت‌آمیز فرعون به پاسخ از هر سه ایراد پرداخت، ولی از نظر اهمیت پاسخ ایراد دوم فرعون را مقدم شمرد و یا اصولاً ایراد اول را درخور پاسخ نمی‌دانست، چراکه پرورش دادن کسی هرگز دلیل آن نمی‌شود که اگر شخص پرورش دهنده گمراه بود او را به راه راست هدایت نکنند. به هر حال چنین «گفت: من آن کار را انجام دادم در حالی که از بی‌خبران بودم» (قَالَ فَعَلْتُهَا إِذَا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ).

موسی (ع) در اینجا یک نوع «توریه» به کار برده و سخنی گفت که ظاهرش این بوده که من در آن زمان راه حق را پیدا نکرده بودم بعداً خداوند راه حق را به من نشان داد و مقام رسالت بخشید، ولی در باطن مقصود دیگری داشت و آن این که من نمی‌دانستم که این کار مایه این همه دردسر می‌شود وگرنه اصل کار حق بود و مطابق قانون عدالت!

(آیه ۲۱) - سپس موسی اضافه می‌کند: «من به دنبال این حادثه هنگامی که از شما ترسیدم فرار کردم، و خداوند به من علم و دانش بخشید، و مرا از رسولان قرار داد» (فَقَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ).

(آیه ۲۲) - سپس «موسی» به پاسخ منتهی که فرعون در مورد پرورشش در دوران طفولیت و نوجوانی بر او گذارد پرداخته، و با لحن قاطع و اعتراض‌آمیزی می‌گوید: «آیا این منتهی است که تو بر من می‌گذاری که بنی اسرائیل را بنده و برده خود ساختی؟! (وَتِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدتَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ).

تا آنجا که به خود اجازه دادی نوزادان پسر را به قتل برسانی، و دختران را برای کنیزی و خدمت زنده بگذاری؟

این ظلم بی‌حساب تو سبب شد که مادرم برای حفظ جان نوزدش مرا در صندوق بگذارد، و به امواج نیل بسپارد، وخواست الهی این بود که آن کشتی

کوچک در کنار کاخ تو لنگر بیندازد، آری ظلم بی اندازه تو بود که مرا رهین این منت ساخت، و مرا از خانه پاک پدرم محروم ساخت و در کاخ آلوده تو قرار داد!

(آیه ۲۳) - هنگامی که موسی با لحن قاطع و کوبنده‌ای سخنان فرعون را پاسخ گفت و او از این نظر در مانده شد، مسیر کلام را تغییر داد و موسی را که گفته بود من رسول و فرستاده رب العالمینم مورد سؤال قرار داد و «فرعون گفت: پروردگار عالمیان چیست؟» (قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ).

فرعون این سخن را برای تجاهل و تحقیر، مطرح کرد.

(آیه ۲۴) - ولی موسی همانند همه بحث‌کنندگان بیدار و آگاه راهی جز این نداشت که مطلب را جدی بگیرد و به پاسخ جدی پردازد، و از آنجا که ذات خدا از دسترس افکار انسانها بیرون است، دست به دامان آثار او در پهنه آفرینش زند، و از آیات آفاقی سخن به میان آورد «گفت: او پروردگار آسمانها و زمین و آنچه در میان این دو قرار گرفته است می‌باشد، اگر شما راه یقین می‌پوید» (قَالَ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ).

(آیه ۲۵) - اما فرعون با این بیان محکم معلم بزرگ آسمانی، از خواب غفلت بیدار نشد، باز به استهزاء و سخریه ادامه داد، و از روش دیرینه مستکبران مغرور پیروی کرد «رو به اطرافیان خود کرده گفت: آیا نمی‌شنوید» این مرد چه می‌گوید؟! (قَالَ لِمَنْ حَوْلَهُ أَلَا تَسْمِعُونَ).

پیدا است اطراف فرعون را چه افرادی گرفته‌اند، اشخاصی از قماش خود او، گروهی از صاحبان زر و زور و همکاران ظلم و ستم.

هدفش این بود که این سخن منطقی و دلنشین موسی در قلب تاریک این گروه کمترین اثری نگذارد، و آن را یک سخن بی‌محتوا که مفهومش قابل درک نیست معرفی کند.

(آیه ۲۶) - ولی باز موسی (ع) به سخنان منطقی و حساب شده خود بدون هیچ‌گونه ترس و واهمه ادامه داد و «گفت: او پروردگار شما و پروردگار پدران نخستین شماست» (قَالَ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ).



در حقیقت موسی که در مرحله نخست از «آیات آفاقی» شروع کرده بود در مرحله دوم به «آیات انفسی» اشاره کرد.

(آیه ۲۷) - ولی فرعون به خیره‌سری همچنان ادامه داد، و از مرحله استهزاء و سخریه پارا فراتر نهاده نسبت جنون و دیوانگی به موسی داد و «گفت: پیامبری که به سوی شما آمده قطعاً مجنون است!» (قَالَ إِنَّ رَسُولَكُمْ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ). همان نسبتی که همه جباران تاریخ به مصلحان الهی می‌دادند.

(آیه ۲۸) - اما این نسبت ناروا در روح بلند موسی (ع)، اثری نگذاشت و همچنان خط اصلی توحید را از طریق آثار خدا در پهنه آفرینش، در آفاق و انفس، ادامه داد و «گفت: او پروردگار مشرق و مغرب و آنچه در میان این دو است می‌باشد اگر شما عقل و اندیشه خود را به کار می‌گرفتید» (قَالَ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ).

اگر تو در محدوده کوچکی به نام «مصر» یک حکومت ظاهری داری، حکومت واقعی پروردگار من تمام شرق و غرب جهان و هر چه را میان آنهاست دربرگرفته، و آثارش در همه جا در جبین موجودات می‌درخشد.

(آیه ۲۹) - این منطق نیرومند و شکست‌ناپذیر، فرعون را سخت خشمگین ساخت و سرانجام به حربه‌ای متوسل شد که همه زورمندان بی‌منطق به هنگام شکست و ناکامی به آن متوسل می‌شوند و چنین «گفت: اگر معبودی غیر من انتخاب کنی تو را از زندانیان قرار خواهم داد» (قَالَ لَئِنْ اتَّخَذْتَ إِلَهًا غَيْرِي لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ).

من این سخنان تو را نمی‌فهمم، همین می‌دانم که یک اله و معبود بزرگ وجود دارد و آن منم! و هر کس غیر از این بگوید محکوم به مرگ، یا زندان مرگ‌آفرین است!

(آیه ۳۰) - در آیه قبل دیدیم که فرعون سرانجام تکیه بر قدرت و تهدید به زندان و مرگ نمود.

اینجاست که صحنه بر می‌گردد و موسی (ع) نیز باید روش تازه‌ای در پیش

گیرد که فرعون در این صحنه نیز ناتوان و درمانده شود.

موسی نیز باید تکیه بر قدرت کند قدرتی الهی که از معجزه‌ای چشمگیر سرچشمه می‌گیرد، رو به سوی فرعون کرد و «گفت: آیا اگر من نشانه آشکاری برای رسالتم ارائه دهم» باز مرا زندان خواهی کرد؟! (قَالَ أَوْلَوْ جِئْتُكَ بِشَيْءٍ مُّبِينٍ).

(آیه ۳۱) - فرعون در اینجا سخت در بن بست واقع شد چرا که موسی (ع) اشاره سربسته‌ای به یک برنامه فوق‌العاده کرده و فکر حاضران را متوجه خود ساخته است، اگر فرعون بخواهد سخن او را نادیده بگیرد همه بر او اعتراض می‌کنند، و می‌گویند باید بگذاری موسی (ع) کار مهمش را ارائه دهد، اگر توانایی داشته باشد که معلوم می‌شود، نمی‌توان با او طرف شد، والا گزافه‌گویی آشکار می‌گردد، در هر حال نمی‌توان از این سخن موسی (ع) به سادگی گذشت.

ناچار «گفت: اگر راست می‌گویی آن را بیاور!» (قَالَ فَأْتِ بِهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ).

(آیه ۳۲) - «پس (در این هنگام) موسی عصایی را که به دست داشت افکند، و (به فرمان پروردگار) مار عظیم و آشکاری شد» (فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ).  
(آیه ۳۳) - «وسپس دست خود را (در گریبان فرو برد و) بیرون آورد، ناگهان در برابر بینندگان سفید و روشن بود!» (وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاظِرِينَ).  
در حقیقت این دو معجزه بزرگ، یکی مظهر بیم بود و دیگری مظهر امید؛ اولی مناسب مقام انذار است، و دومی بشارت.

(آیه ۳۴) - فرعون از مشاهده این صحنه، سخت جا خورد و در وحشت عمیقی فرو رفت اما برای حفظ قدرت شیطانی خویش که با ظهور موسی (ع)، سخت به خطر افتاده بود و همچنین برای حفظ اعتقاد اطرافیان و روحیه دادن به آنها در صدد توجیه معجزات موسی برآمد، نخست «به اطرافیان خود چنین گفت: این مرد، ساحر آگاه و ماهری است!» (قَالَ لِلْمَلَآئِكَةِ حَوْلَهُ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ).

جالب است، همان کسی را که تا چند لحظه قبل مجنونش می‌خواند، اکنون به عنوان علیم و دانشمند از او نام می‌برد.

(آیه ۳۵) - سپس برای این که جمعیت را بر ضد او بسیج کند چنین ادامه داد: «او می خواهد شما را از سرزمینتان با سحرش بیرون کند!» (يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِ).

«شما چه می اندیشید و چه دستور می دهید؟! (فَمَاذَا تَأْمُرُونَ).

این همان فرعونی است که قبلاً تمام مصر را ملک مسلم خود می دانست، اکنون آن را ملک مردم می شمرد و به اطرافیان می گوید: شما چه امر می کنید؟ مشورتی بسیار عاجزانه و از موضع ضعف!

(آیه ۳۶) - بعد از مشورتها سرانجام اطرافیان به فرعون «گفتند: او و برادرش را مهلت ده و مأموران را برای بسیج (بسیج ساحران) به تمام شهرها اعزام کن» قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَأَبْعَثْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ).

(آیه ۳۷) - «تا هر ساحر ماهر و کهنه کاری را نزد تو آورند» (يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَحَّارٍ عَلِيمٍ).

وگفتند: خوشبختانه در کشور پهناور مصر، اساتید فن سحر بسیاریند، اگر موسی ساحر است ما «سَحَّارٍ» یعنی ساحران ماهرتر در برابر او قرار می دهیم، و آن قدر ساحران وارد به فوت و فن سحر را جمع می کنیم تا راز موسی را افشا کنند! (آیه ۳۸) - ساحران از همه جا گرد آمدند! به دنبال پیشنهاد اطرافیان فرعون جمعی از مأموران زبده به شهرهای مختلف مصر روان شدند و در هر جا ساحران ماهر را جستجو کردند، «سرانجام جمعیت ساحران برای وعده گاه روز معین جمع آوری شدند» (فَجُمِعَ السَّحَرَةُ لِمِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ). و آنها را برای مبارزه در چنان روزی آماده کردند.

(آیه ۳۹) - از مردم نیز برای حضور در این میدان مبارزه دعوت شد: «وبه مردم گفته شد: آیا شما در این صحنه اجتماع می کنید؟» (وَقِيلَ لِلنَّاسِ هَلْ أَنْتُمْ مُجْتَمِعُونَ).

(آیه ۴۰) - و به مردم گفته شد: «هدف این است که اگر ساحران پیروز شوند (که پیروزی آنها پیروزی خدایان ماست) ما از آنان پیروی کنیم» (لَعَلَّنَا نَتَّبِعُ السَّحَرَةَ

إِنْ كَانُوا هُمُ الْغَالِبِينَ). و آن چنان صحنه را گرم و داغ نماییم که دشمن خدایان ما برای همیشه از میدان بیرون رود!

(آیه ۴۱) - اینها همه از یکسو، از سوی دیگر «هنگامی که ساحران (نزد فرعون) آمدند (و او را سخت در تنگنا دیدند به این فکر افتادند که برترین بهره‌گیری را کرده و امتیازهای مهمی از او بگیرند) به فرعون گفتند: آیا برای ما پاداش قابل ملاحظه‌ای خواهد بود اگر پیروز شویم» (فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ قَالُوا لِفِرْعَوْنَ أَإِنِّ لَنَا لَآجِرًا إِنْ كُنَّا لِنَحْنُ الْغَالِبِينَ).

(آیه ۴۲) - فرعون که سخت در این بن‌بست گرفتار و درمانده بود حاضر شد برترین امتیازها را به آنها بدهد، بلافاصله «گفت: آری (هر چه بخواهید می‌دهم) به علاوه شما در این صورت از مقربان درگاه من خواهید بود!» (قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ إِذَا لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ).

(آیه ۴۳) - هنگامی که ساحران قول و قرارهای خود را با فرعون گذاردند به دنبال تهیه مقدمات کار رفتند، و در خلال مدتی که فرصت داشتند، طنابها و عصاهای بسیار فراهم ساختند که ظاهراً درون آنها را خالی کرده و ماده شیمیایی مخصوصی (همچون جیوه) که در برابر تابش آفتاب سبک و فرار می‌شود در آن ریختند.

سرانجام روز موعود فرا رسید، و انبوه عظیمی از مردم در آن صحنه جمع شدند.

«موسی رو به سوی ساحران کرد و گفت: آنچه را می‌خواهید بیفکنید» و هر چه دارید به میدان آورید (قَالَ لَهُمْ مُوسَى أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ).

(آیه ۴۴) - ساحران که غرق غرور و نخوت بودند و حداکثر توان خود را به کار گرفته و به پیروزی خود امیدوار بودند «طنابها و عصاهای خود را افکندند و گفتند: به عزت فرعون ما قطعاً پیروزیم!» (فَالْقُوا حِبَالَهُمْ وَعَصِيَّهُمْ وَقَالُوا بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ).

در این هنگام عصاها و طنابهای مخصوص به صورت مارهای کوچک

و بزرگ به حرکت درآمدند (طه/۶۶)، در این هنگام غریب شادی از مردم برخاست و برق امید در چشمان فرعون و اطرافیانش درخشیدن گرفت.

(آیه ۴۵) - اما موسی چندان مهلت نداد که این وضع ادامه یابد همانطور که قرآن می‌گوید: «سپس موسی عصایش را افکند، ناگهان تمام وسایل دروغین آنها را بلعید» (فَالْقَىٰ مُوسَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ).

در اینجا گروهی پا به فرار گذاشتند، گروهی منتظر بودند پایان کار به کجا می‌رسد، و جمعی بی‌هدف فریاد می‌کشیدند و دهان ساحران از تعجب بازمانده بود.

(آیه ۴۶) - در اینجا همه چیز عوض شد، ساحران که تا آن لحظه در خط شیطنت و همکاری با فرعون و مبارزه با موسی (ع) قرار داشتند یک مرتبه به خود آمدند و چون از تمام فنون سحر باخبر بودند، یقین پیدا کردند که این مسأله قطعاً سحر نیست، این یک معجزه بزرگ الهی است «پس ناگهان همه آنها به سجده افتادند» (فَالْقَىٰ السَّحَرَةُ سُاجِدِينَ).

(آیه ۴۷) - و همراه با این عمل که دلیل روشن ایمان آنها بود با زبان نیز گفتند: ما به پروردگار عالمیان ایمان آوردیم! (قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ).

(آیه ۴۸) - و برای این که جای هیچ ابهام و تردید باقی نماند و فرعون نتواند این سخن را تفسیر دیگری کند، اضافه کردند: «به پروردگار موسی و هارون» (رَبِّ مُوسَىٰ وَهَارُونَ).

آری! در یک لحظه کوتاه از ظلمت مطلق به روشنایی ایمان گام نهادند.

(آیه ۴۹) - در این هنگام فرعون که از یک سو روحیه خود را پاک باخته بود، و از سوی دیگر تمام قدرت و موجودیت خویش را در خطر می‌دید، و مخصوصاً می‌دانست ایمان آوردن ساحران چه تأثیر عمیقی در روحیه مردم خواهد گذارد و ممکن است گروه عظیمی به پیروی از ساحران به سجده بیفتند، به گمان خود دست به ابتکار تازه‌ای زد رو به ساحران کرد و «گفت: آیا به او ایمان آوردید پیش از آنکه من به شما اجازه دهم» (قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ أَدْنَ لَكُمْ).

انتظارش این بود که قلب و عقل و فکر مردم نیز به اختیار و اجازه او باشد؛ ولی فرعون به این هم قناعت نکرد، و دو جمله دیگر گفت.

نخست ساحران را متهم ساخت که این یک تباری و توطئه قبلی است که میان شما و موسی صورت گرفته، توطئه‌ای است بر ضد تمام مردم مصر! گفت: «او بزرگ و استاد شماست که به شما سحر آموخته» و شما همگی سحر را از مکتب او فرا گرفته‌اید! (إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمْ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ).

سپس آنها را تهدید کرده، گفت: اما من به شما اجازه نخواهم داد که در این توطئه پیروز شوید، من این توطئه را در نطفه خفه می‌کنم! «به زودی خواهید دانست (شما را چنان مجازاتی می‌کنم که درس عبرتی برای همگان گردد) دستها و پاهای شما را بطور مخالف قطع می‌کنم (دست راست و پای چپ یا دست چپ و پای راست) و همگی را بدون استثناء به دار می‌آویزم!» (فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ لَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَلَا صَلِّبَتَكُمْ أَجْمَعِينَ).

(آیه ۵۰) - اما فرعون در اینجا کور خوانده بود، زیرا ساحران یک لحظه پیش، و مؤمنان این لحظه، آن چنان قلبشان به نور ایمان روشن شده بود که این تهدید فرعون را در حضور جمعیت به طرز بسیار قاطعی پاسخ گفتند و نقشه شیطانی او را نقش بر آب کردند.

«گفتند: هیچ مانعی ندارد (و هیچ گونه زبانی از این کار به ما نخواهد رسید هرکار می‌خواهی بکن) ما به سوی پروردگاران باز می‌گیریم» (قَالُوا لَا ضَيْرَ إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ).

(آیه ۵۱) - سپس افزودند: ما در گذشته گناهانی مرتکب شده‌ایم و در این صحنه سردمدار مبارزه با پیامبر راستین خدا موسی (ع) شدیم، و در ستیز با حق پیشقدم بودیم، اما «ما امیدواریم که پروردگاران خطاهای ما را ببخشد چراکه ما نخستین ایمان آورندگان بودیم» (إِنَّا نَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا خَطَايَا أَن كُنَّا أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ).

ما امروز از هیچ چیز وحشت نداریم، نه از تهدیدهای تو، و نه از دست و پا

زدن در خون بر فراز شاخه‌های بلند نخل!

(آیه ۵۲) - سرانجام موسی در آن صحنه سرنوشت‌ساز پیروز از میدان بیرون آمد. و این زمینه مساعدی را برای این که موسی بتواند در میان آن مردم بماند و به دعوت و تبلیغ پردازد و اتمام حجت کند فراهم ساخت.

سالیان دراز به این منوال گذشت، و موسی معجزات دیگری به آنها نشان داد. هنگامی که موسی (ع) حجت را بر آنها تمام کرد، و صفوف مؤمنان و منکران مشخص شد، دستور کوچ کردن بنی اسرائیل به موسی داده شد.

آیه می‌گوید: «و به موسی وحی کردیم که شبانه بندگانم را (از مصر) کوچ ده، زیرا شما مورد تعقیب هستید» (وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي أَنْكُمْ مُتَّبِعُونَ). (آیه ۵۳) - موسی (ع) این فرمان را اجرا کرد، و دور از چشم دشمنان شبانه بنی اسرائیل را بسیج کرده فرمان حرکت داد.

اما بدیهی است حرکت یک گروه با این عظمت، چیزی نیست که بتوان آن را برای مدت زیادی پنهان نگه داشت، به زودی جاسوسان فرعون، مطلب را به او گزارش دادند، و چنانکه قرآن می‌گوید: «فرعون (مأمورانی) به شهرها فرستاد تا نیرو جمع کنند» (فَأَرْسَلَ فِرْعَوْنُ فِي الْمَدَائِنِ خَاشِرِينَ).

(آیه ۵۴) - ضمناً برای این که زمینه روانی مردم برای این بسیج عمومی آماده شود دستور داد اعلان کنند «اینها گروه اندکی هستند» اندک از نظر تعداد در مقابل فرعونیان و اندک از نظر قدرت (إِنَّ هَؤُلَاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ).

بنابراین در مبارزه با این گروه جای هیچ‌گونه نگرانی نیست که برنده ماییم. (آیه ۵۵) - سپس افزود: ما چقدر حوصله کنیم؟ و تا چه اندازه با این بردگان سرکش مدارا نماییم؟! «اینها ما را به خشم و غضب آورده‌اند» (وَأَنَّهُمْ لَنَا لِعَائِطُونَ). فردا مزارع مصر را چه کسی آبیاری می‌کند؟ بارهای سنگین را در این کشور پهناور چه کسی از زمین بر می‌دارد؟

(آیه ۵۶) - به علاوه ما از توطئه این گروه - چه در اینجا باشند و چه بروند - بیمناکیم «و ما همگی آمادهٔ پیکاریم» (وَأَنَّا لَجَمِيعٌ خَاذِرُونَ).

(آیه ۵۷) - سپس قرآن به ذکر عاقبت کار فرعونیان می پردازد، و بطور اجمال زوال حکومت آنها و زمامداری بنی اسرائیل را بیان می کند، می گوید: «پس ما آنها را از باغهای سرسبز و چشمه های پر آب بیرون راندیم» (فَأَخْرَجْنَاهُمْ مِنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ).

(آیه ۵۸) - «و از گنجها و قصرهای زیبا و مساکن مرفه» خارج ساختیم (وَكُنُوزٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ).

(آیه ۵۹) - آری «این چنین کردیم و بنی اسرائیل را وارث آنها (فرعونیان) ساختیم» (كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا بَنِي إِسْرَائِيلَ).

(آیه ۶۰) - عاقبت دردناک فرعونیان! در این آیات آخرین صحنه از این بخش از داستان موسی و فرعون مطرح است، و آن چگونگی نابودی فرعونیان و پیروزی و نجات بنی اسرائیل است.

چنانکه در آیات گذشته خواندیم، فرعون مأموران خود را به شهرهای مصر گسیل داشت، و به اندازه کافی لشکر و نیرو آماده ساخت. و به دنبال آنها حرکت کردند.

چنانکه آیه می گوید: «پس فرعونیان آنها را تعقیب کردند و به هنگام طلوع آفتاب به آنها رسیدند» (فَاتَّبَعُوهُمْ مُشْرِقِينَ).

(آیه ۶۱) - «هنگامی که دو گروه یکدیگر را دیدند، یاران موسی گفتند: بطور قطع ما در چنگال فرعونیان گرفتار شدیم» و راه نجاتی وجود ندارد! (فَلَمَّا تَرَأَ الْجَمْعَانِ قَالِ أَصْحَابُ مُوسَىٰ إِنَّ لِمُدْرِكُونَ).

در پیش روی ما دریا و امواج خروشان آب، و در پشت سر ما دریایی از لشکر خونخوار با تجهیزات کامل، جمعیتی که سخت از ما خشمگینند.

در اینجا لحظات دردناکی بر بنی اسرائیل گذشت، لحظاتی که تلخی آن غیرقابل توصیف است، شاید جمع زیادی در ایمان خود متزلزل شدند.

(آیه ۶۲) - اما موسی (ع) همچنان آرام و مطمئن بود، و می دانست وعده های خدا درباره نجات بنی اسرائیل و نابودی قوم سرکش تخلف ناپذیر است.



لذا با یک دنیا اطمینان و اعتماد رو به جمعیت وحشتزدهٔ بنی اسرائیل کرد و گفت: چنین نیست (آنها هرگز بر ما مسلط نخواهند شد) چراکه پروردگار من با من است و به زودی مرا هدایت خواهد کرد» (قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ).

(آیه ۶۳) - در این هنگام که شاید بعضی با ناباوری سخن موسی را شنیدند و همچنان در انتظار فرارسیدن آخرین لحظات زندگی بودند فرمان نهایی صادر شد. چنانکه قرآن می‌گوید: «پس ما به موسی وحی کردیم که عصایت را به دریا بزن!» (فَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ).

موسی (ع) چنین کرد و عصا را به دریا زد، در اینجا صحنهٔ عجیبی نمایان گشت که برق شادی در چشمها و دلهای بنی اسرائیل نمایان گردید: «پس ناگهان دریا شکافته شد (آبها قطعه قطعه شدند) و هر بخشی همچون کوهی عظیم روی هم انباشته گشت!» و در میان آنها جاده‌ها نمایان شد (فَانْفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطُّورِ الْعَظِيمِ).

منظور از «دریا» در اینجا همان نهر عظیم «نیل» است.

(آیه ۶۴) - فرعون و فرعونیان که از دیدن این صحنه، مات و مبهوت شده بودند و چنین معجزهٔ روشن و آشکاری را می‌دیدند باز هم از مرکب غرور پیاده نشدند، و به تعقیب موسی و بنی اسرائیل پرداختند و به سوی سرنوشت نهایی خود پیش رفتند، چنانکه قرآن می‌گوید: «و در آنجا دیگران [= لشکر فرعون] را نیز (به دریا) نزدیک ساختیم» (وَأَزَلُّنَا تَمَّ الْآخِرِينَ).

به این ترتیب فرعونیان نیز وارد جاده‌های دریایی شدند.

(آیه ۶۵) - این آیه می‌گوید: «ما موسی و تمام کسانی را که با او بودند نجات دادیم» (وَأَنْجَيْنَا مُوسَىٰ وَمَنْ مَعَهُ أَجْمَعِينَ).

(آیه ۶۶) - درست هنگامی که آخرین نفر از بنی اسرائیل از دریا بیرون آمد و آخرین نفر از فرعونیان داخل دریا شد فرمان دادیم آبها به حال اول باز گردند، امواج خروشان یک مرتبه فرو ریختند و سر بر هم نهادند، فرعون و لشکرش را همچون پرهای کاه با خود به هر جا بردند، درهم کوبیده و نابود کردند.

قرآن در یک عبارت کوتاه این ماجرا را بیان کرده، می‌گوید: «سپس دیگران را غرق کردیم» (ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْأَخْرِيْنَ).

و به این ترتیب بردگان اسیر آزاد شدند و جباران مغرور گرفتار و نابود گشتند، تاریخ ورق خورد؛ دوران آن مستکبران پایان گرفت و مستضعفان وارث ملک و حکومت آنها شدند.

(آیه ۶۷) - آری «در این ماجرا نشانه روشن (و درس عبرت بزرگی) است، اما اکثر آنها ایمان نیاوردند» گویی چشمها بسته و گوشها کر و قلبها در خواب فرو بسته است (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ).

جایی که فرعونیان با دیدن آن صحنه‌های عجیب ایمان نیاوردند از این قوم مشرک تعجب مکن، و از عدم ایمانشان نگران مباش!

تعبیر به «اکثر» (بیشتر) اشاره به این است که گروهی از فرعونیان دست به دامن آیین موسی زدند و به جمع یاران او پیوستند.

(آیه ۶۸) - این آیه در یک جمله کوتاه و پرمعنی به قدرت و رحمت بی‌پایان خدا اشاره کرده، می‌گوید: «پروردگار تو هم تواناست و هم مهربان» (وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ).

از «عزت» اوست که هر زمان اراده کند فرمان نابودی اقوام یاغی را صادر می‌کند، به همان آبی که مایه حیات آنهاست فرمان مرگ آنها را می‌دهد، و همان دریای نیل که مایه ثروت و قدرت فرعونیان بود قبرستان آنها می‌شود!

و از «رحمت» اوست که در این کار هرگز عجله نمی‌کند، بلکه سالها مهلت می‌دهد، معجزه می‌فرستد، اتمام حجت می‌کند، و نیز از رحمت اوست که این بردگان ستمدیده را از چنگال آن اربابان قلدر و زورگو رهایی می‌بخشد.

(آیه ۶۹) - به دنبال داستان عبرت‌انگیز موسی و فرعون به سرگذشت الهام‌بخش ابراهیم (ع) و مبارزاتش با مشرکان می‌پردازد، و این مطلب را از گفتگوی ابراهیم با عمویش آزر و قوم گمراه آغاز می‌کند.

نخست می‌گوید: «و خبر ابراهیم را بر آنها بخوان» (وَآتِلْ عَلَيْهِمْ نَبَأَ إِبْرَاهِيمَ).

(آیه ۷۰) - و از میان تمام اخبار مربوط به این پیامبر بزرگ روی این قسمت تکیه می‌کند: «هنگامی که به پدر و قومش گفت: شما چه چیز را می‌پرستید؟! (إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا تَعْبُدُونَ).

(آیه ۷۱) - آنها بلافاصله در پاسخ «گفتند: ما بتهایی را می‌پرستیم و همه روز ملازم عبادت آنهایم» (قَالُوا نَعْبُدُ أَصْنَامًا فَنَنْظِلُّ لَهَا عَاكِفِينَ).

این تعبیر نشان می‌دهد که آنها نه تنها احساس شرمندگی از کار خود نداشتند بلکه بسیار به کار خود افتخار می‌کردند.

(آیه ۷۲) - به هر حال ابراهیم (ع) با شنیدن این سخن آنها را زیر رگبار اعتراضات شدید خود قرار داد و با دو جمله کوبنده آنها را با یک بن بست منطقی روبه‌رو ساخت. «گفت: آیا آنها سخن شما را می‌شنوند هنگامی که آنها را می‌خوانید؟! (قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ إِذْ تَدْعُونَ).

(آیه ۷۳) - «یا این که آنها سودی به شما می‌رسانند یا زیانی می‌بخشند؟! (أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ أَوْ يَضُرُّونَ). حداقل چیزی که در معبود لازم است این است که ندای عابد خویش را بشنود، و در گرفتاریها به یاریش بشتابد. اما در این بتها چیزی که نشان دهد آنها کمترین درک و شعوری دارند، و یواکمترین تأثیری در سرنوشت انسانها، به چشم نمی‌خورد.

(آیه ۷۴) - ولی بت پرستان متعصب در برابر این سؤال منطقی به همان پاسخ قدیمی و تکراری خود پرداختند و «گفتند: (این مسائل مطرح نیست) مهم آن است که ما نیاکان خود را یافتیم که چنین می‌کنند!» (قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا آبَاءَنَا كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ). این پاسخ که بیانگر تقلید کورکورانه آنها از نیاکان جاهل و نادانشان بود تنها پاسخی بود که می‌توانستند به گفته ابراهیم (ع) بدهند، پاسخی که دلیل بطلانش در آن نهفته است.

(آیه ۷۵) - در این هنگام ابراهیم لبه تیز حمله خود را متوجه بتها کرد و «گفت: آیا این چیزی را که شما پیوسته عبادت می‌کردید مشاهده نمودید؟» (قَالَ أَفَرَأَيْتُمْ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ).

- (آیه ۷۶) - «هم شما و هم پدران پیشین شما» (انتم و آباؤکم الاقدمون).
- (آیه ۷۷) - «همه آنها دشمن منند مگر پروردگار عالمیان» (فانهم عدوؤلی الا رب العالمین). آری همه آنها با من دشمنند و من با آنها دشمن آشتی ناپذیر.
- (آیه ۷۸) - سپس ابراهیم (ع) به توصیف پروردگار جهانیان و ذکر نعمتهای معنوی و مادی او می پردازد تا با مقایسه با بتها که نه دعای عابدان را می شنوند، و نه سود و زیانی دارند مطلب کاملاً روشن شود.
- نخست از نعمت آفرینش و هدایت، شروع کرده، می گوید: «او کسی است که مرا آفرید، سپس هم او مرا هدایت می کند» (الذی خلقنی فهو یهدین).
- (آیه ۷۹) - پس از بیان نخستین مرحله ربوبیت، یعنی هدایت بعد از آفرینش، به نعمتهای مادی پرداخته، می گوید: «او کسی است که مرا غذا می دهد و سیراب می کند» (والذی یطعمنی ویسقین). آری! من همه نعمتها را از او می بینم، پوست و گوشت من، آب و غذای من، همه از برکات اوست.
- (آیه ۸۰) - نه تنها در حال صحتم مشمول نعمتهای اویم، بلکه «هنگامی که بیمار شوم اوست که مرا شفا می دهد» (واذا مرضت فهو یشفین).
- با این که بیماری نیز گاهی از ناحیه اوست، اما برای رعایت ادب در سخن، آن را به خود نسبت می دهد.
- (آیه ۸۱) - سپس از مرحله زندگی دنیا پا را فراتر گذاشته، به زندگی جاویدان در سرای آخرت می پردازد تا روشن سازد که من همه جا بر سر خوان نعمت او نشسته ام نه فقط در دنیا که در آخرت نیز هم.
- می گوید: «او کسی است که مرا می میراند و بار دیگر زنده می کند» (والذی یمیتنی ثم یحیین).
- آری! هم مرگ من از اوست و هم بازگشت مجدد به زندگی از ناحیه اوست.
- (آیه ۸۲) - و هنگامی که وارد عرصه محشر شوم، چشم امیدم به او دوخته شده چرا که «او کسی است که طمع دارم گناهم را در روز جزا بیامرزد» (والذی اطعم ان ینغفرلی خطیبتی یوم الدین).

بدون شک پیامبران معصومند و گناهی ندارند که بخشوده شود، ولی چنانکه در گذشته هم گفته ایم گاهی حسنات نیکان، گناهان مقربان محسوب می شود، و در مقام والای آنان گاه انجام یک کار خوب نیز قابل بازخواست، چراکه از کار نیکوتری جلوگیری کرده، و لذا ترک اولایش می نامند.

(آیه ۸۳) - **دعاهای پربار ابراهیم (ع):** در اینجا دعاهای ابراهیم و تقاضاهای او از پیشگاه خدا شروع می شود، گویی پس از دعوت آن قوم گمراه به سوی پروردگار، یک باره از آنها بریده و به درگاه خدا روی می آورد.

نیخستین تقاضایی که از پیشگاهش می کند این است: «پروردگارا! به من علم و دانش و حق بینی مرحمت فرما و مرا به صالحان ملحق کن» (رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَالْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ).

آری! ابراهیم (ع) قبل از هر چیز از خدا «شناخت عمیق و صحیح» توأم با حاکمیت تقاضا می کند، چراکه هیچ برنامه عملی بدون چنین زیربنایی امکان پذیر نیست.

و به دنبال آن ملحق شدن به صالحین را از خدا تقاضا می کند که اشاره به جنبه های عملی و به اصطلاح «حکمت عملی» است، در مقابل تقاضای قبل که ناظر به «حکمت نظری» بود.

از آنجا که نه حکمت دارای حد معینی است و نه صالح بودن، او تقاضا می کند روزبه روز به مراتب بالاتر و بالاتر از علم و عمل برسد و پیوسته در این راه گام بردارد و به پیش برود.

(آیه ۸۴) - بعد از این دو تقاضا، درخواست مهم دیگری با این عبارت می کند: «خداوندا! برای من در میان امتهای آینده لسان صدق و ذکر خیر قرار ده» (وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ).

آن چنان کن که یاد من در خاطره ها بماند و خط و برنامه من در میان آیندگان ادامه یابد، «اسوه» و الگویی باشم که به من اقتدا کنند، و پایه گذار مکتبی باشم که به وسیله آن راه تو را بیاموزند، و در خط تو حرکت کنند.

(آیه ۸۵) - سپس افق دید خود را از این دنیا برگرفته و متوجه سرای جاودانه آخرت می‌کند و به دعای چهارمی پرداخته، می‌گوید: «خداوندا! مرا از وارثان بهشت پر نعمت قرار ده» (وَاجْعَلْنِي مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ).

بهشتی که نعمتهای معنوی و مادی در آن موج می‌زند، نعمتهایی که نه زوالی دارد، و نه ملالی، نعمتهایی که برای ما حتی قابل درک نیست!

(آیه ۸۶) - در پنجمین دعا نظرش را متوجه عموی گمراهش کرده و طبق وعده‌ای که قبلاً به او داده بود که من برای تو استغفار می‌کنم چنین می‌گوید: خداوندا! «پدرم [=عمویم] را بیمارز که او از گمراهان بود» (وَاعْفِرْ لِأَبِي إِنَّهُ كَانَ مِنَ الضَّالِّينَ).

(آیه ۸۷) - سرانجام ششمین و آخرین دعای خود را که آن هم پیرامون روز بازپسین است این چنین به پیشگاه خدا عرضه می‌دارد: خداوندا! «مرا در روزی که (مردم) برانگیخته می‌شوند رسوا مکن» (وَلَا تُخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ).

این تعبیر از ناحیه ابراهیم (ع)، علاوه بر این که درس و سرمشقی است برای دیگران، نشانه نهایت احساس مسئولیت و اعتماد بر لطف پروردگار است.

(آیه ۸۸) - در آیه قبل اشاره کوتاهی به روز قیامت و مسأله معاد بود در اینجا ترسیم جامعی از چگونگی روز رستاخیز ضمن چندین آیه بیان شده، و مهمترین متاعی که در آن بازار خریدار دارد و همچنین سرنوشت مؤمنان و کافران و گمراهان و لشکر شیطان بازگو شده است.

نخست می‌گوید: روز رستاخیز «روزی است که هیچ مال و فرزندی سودی نمی‌دهد» (يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ).

در حقیقت این دو سرمایه مهم زندگی دنیا، اموال و نیروهای انسانی در آنجا کمترین نتیجه‌ای برای صاحبانش نخواهد داشت.

بدیهی است منظور مال و فرزندی نیست که در طریق جلب رضای خدا به کار گرفته شده باشند.

(آیه ۸۹) - سپس به عنوان استثناء بر این سخن می‌افزاید: «مگر کسی که به

حضور خدا بیاید در حالی که قلب سلیم (سالم از هرگونه شرک و کفر و آلودگی به گناه) داشته باشد» (إِلَّا مَنْ آتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ).

چه تعبیر جامع و جالبی؟ تعبیری که هم ایمان خالص و نیت پاک در آن وجود دارد، و هم هرگونه عمل صالح، چرا که چنین قلب پاک، ثمره‌ای جز عمل پاک نخواهد داشت.

(آیه ۹۰) - سپس به شرح بهشت و دوزخ پرداخته چنین می‌گوید: در آن هنگام «بهشت به پرهیزکاران نزدیک می‌گردد» (وَأُزِلَّتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ).  
(آیه ۹۱) - «و دوزخ برای گمراهان آشکار می‌شود» (وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ).

این در حقیقت قبل از ورود آنها به بهشت و دوزخ است که هر یک از این دو گروه منظره جایگاه خود را از نزدیک می‌بینند: مؤمنان مسرور و گمراهان وحشت‌زده می‌شوند، و این نخستین برنامه‌های پاداش و کیفر آنهاست.

(آیه ۹۲) - سپس به گفتگوهای سرزنش‌بار و عتاب‌آمیزی که در این هنگام با این گروه گمراه می‌شود پرداخته چنین می‌گوید: «و به آنها گفته می‌شود: کجا هستند معبودهایی را که پیوسته عبادت می‌کردید؟» (وَقِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ).  
(آیه ۹۳) - «معبودهایی غیر از خدا» (مِنْ دُونِ اللَّهِ).

«آیا آنها (در برابر این شداید و سختیها که اکنون با آن روبرو هستید) شما را یاری می‌کنند؟! (هَلْ يَنْصُرُونَكُمْ).

یا می‌توانند کسی را به یاری شما دعوت کنند، و «یا کسی به یاری خود آنها می‌آید؟» (أَوْ يَنْتَصِرُونَ).

ولی آنها جوابی در برابر این سؤال ندارند و کسی هم چنین انتظاری از آنها ندارد.

(آیه ۹۴) - «در آن هنگام همه آن معبودان با عابدان گمراه به دوزخ افکنده می‌شوند» (فَكُفِّبُوا فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ).

(آیه ۹۵) - «و همچنین لشکریان ابلیس عموماً» (وَجُنُودُ إِبْلِيسَ أَجْمَعُونَ).

در حقیقت این سه گروه، بتها، و پرستش‌کنندگان بتها، و لشکریان شیطان که دلالان این گناه و انحراف بودند، همگی در دوزخ جمع می‌شوند، اما با این صورت که آنها را یکی پس از دیگری آن می‌افکنند.

(آیه ۹۶) - ولی سخن به اینجا پایان نمی‌گیرد بلکه به دنبال آن صحنه‌ای از نزاع و جدال این سه گروه دوزخی را مجسم می‌سازد:

«آنها در جهنم به مخاصمه و جدال پرداخته، می‌گویند» (قَالُوا وَهُمْ فِيهَا يَخْتَصِمُونَ).

(آیه ۹۷) - آری! عابدان گمراه می‌گویند: «به خدا سوگند ما در گمراهی آشکاری بودیم» (تَاللَّهِ إِن كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ).

(آیه ۹۸) - «زیرا شما معبودان دروغین را با پروردگار عالمیان برابر می‌پنداشتیم!» (إِذْ نَسَوْنَ رَبَّ الْعَالَمِينَ).

(آیه ۹۹) - «اما هیچ‌کس ما را گمراه نکرد مگر مجرمان» (وَمَا أَضَلَّنَا إِلَّا الْمُجْرِمُونَ).

همان مجرمانی که رؤسای جامعه ما بودند و برای حفظ منافع خویش ما را به این راه کشاندند و بدبخت کردند.

(آیه ۱۰۰) - ولی افسوس که امروز «شفاعت‌کنندگانی برای ما وجود ندارد» (فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ).

(آیه ۱۰۱) - «ونه دوست گرم و پرمحبتی» که بتواند ما را یاری کند (وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ).

خلاصه نه معبودان به شفاعت ما می‌پردازند، آن‌چنانکه ما در دنیا می‌پنداشتیم، و نه دوستان قدرت یاری ما را دارند.

(آیه ۱۰۲) - اما به زودی متوجه این واقعیت می‌شوند که نه تأسف در آنجا سودی دارد و نه آنجا دار عمل و جبران است، از این رو، آرزوی بازگشت به دنیا می‌کنند و می‌گویند: «ای کاش بار دیگر (به دنیا) بازگردیم و از مؤمنان باشیم» (قَلَوْا أَن لَّنا كَرَّةٌ فَنتَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ).



(آیه ۱۰۳) - سرانجام در پایان این بخش از سرگذشت ابراهیم همان دو آیه تکان دهنده را که در پایان داستان موسی و فرعون آمده بود و در پایان داستان انبیاء دیگر نیز در همین سوره خواهد آمد، تکرار می فرماید: «در این ماجرا نشانه بزرگی است (بر عظمت و قدرت خدا و سرانجام دردناک گمراهان و پیروزی مؤمنان) اما بیشترشان آنها مؤمن نبودند» (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ).

(آیه ۱۰۴) - «و پروردگار تو پیروز و شکست ناپذیر و رحیم و مهربان است» (وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ).

تکرار این جمله‌ها دلداری مؤثری است برای پیامبر ﷺ و مؤمنان اندک در آن روز، و همچنین اقلیت‌های مؤمن در هر عصر و زمان تا از اکثریت گمراه وحشت نکنند و به عزت و رحمت الهی دلگرم باشند و هم تهدیدی است برای گمراهان و اشاره‌ای است به این که اگر مهلتی به آنها داده می شود، نه از جهت ضعف است بلکه به خاطر رحمت است.

(آیه ۱۰۵) - قرآن بعد از پایان ماجرای ابراهیم سخن از قوم نوح به عنوان یک ماجرای آموزنده دیگر به میان می آورد.

نخست می گوید: «قوم نوح، رسولان را تکذیب کردند» (كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ).

چرا که همه پیامبران از نظر اصول یکی بودند و تکذیب نوح تکذیب همه رسولان محسوب می شد.

(آیه ۱۰۶) - سپس به این فراز از زندگی او که شبیه فرازهایی است که در گذشته از ابراهیم و موسی نقل شد اشاره کرده، می گوید: به خاطر بیاور «هنگامی را که برادرشان نوح به آنها گفت: آیا پرهیزکاری پیشه نمی کنید» (إِذْ قَالَ لَهُمُ أَخُوهُمْ نُوحٌ أَلَا تَتَّقُونَ).

تعبیر به «برادر» تعبیری است که نهایت پیوند محبت آمیز را براساس مساوات و برابری مشخص می کند و به همه رهبران راه حق الهام می بخشد که باید در دعوت خود نهایت محبت و صمیمیت توأم با دوری از هرگونه تفوق طلبی را رعایت کنند،

تا دل‌های رمیده جذب آیین حق گردد.

(آیه ۱۰۷) - پس از دعوت به تقوا که خمیر مایه هرگونه هدایت و نجات است اضافه می‌کند: «من برای شما فرستاده‌امینی هستم» (إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ).

(آیه ۱۰۸) - «تقوای الهی پیشه کنید و مرا اطاعت نمایید» که اطاعت من اطاعت خداست (فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ).

(آیه ۱۰۹) - دگر بار نوح به دلیل دیگری بر حقانیت خود، تمسک می‌جوید، دلیلی که زبان بهانه‌جویان را کوتاه می‌سازد، می‌گوید: «و من از شما در برابر این دعوت‌مزدی نمی‌طلبم» (وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ).

«اجر و پاداش من تنها بر پروردگار عالمیان است» (إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ).

(آیه ۱۱۰) - باز به دنبال این جمله همان جمله‌ای را می‌گوید که بعد از تأکید بر رسالت و امانت خویش بیان کرده بود، می‌گوید: «پس تقوای الهی پیشه کنید و مرا اطاعت نمایید» (فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ).

(آیه ۱۱۱) - اما مشرکان لجوج و مستکبران خیره‌سر هنگامی که راه‌های بهانه‌جویی را به روی خود مسدود دیدند، به این مسأله چسبیدند و «گفتند: آیا ما به تو ایمان بیاوریم در حالی که افراد پست و بی‌ارزش از تو پیروی کرده‌اند؟! (قَالُوا أَنُؤْمِنُ لَكَ وَاتَّبَعَكَ الْأَرْذُلُونَ).

درست است آنها در این تشخیص صائب بودند که پیشوا را باید از طریق پیروان شناخت، ولی اشتباه بزرگشان این بود که آنها مفهوم و معیار شخصیت را گم کرده بودند، آنها معیار سنجش ارزشها را مال و ثروت، لباس و خانه و مرکب زیبا و گران‌قیمت قرار داده بودند، و از پاکی و تقوا و حق‌جویی و صفات عالی انسانیت که در طبقات کم درآمد بسیار بود و در اشراف بسیار کم، غافل بودند.

(آیه ۱۱۲) - ولی نوح آنها را در اینجا فوراً خلع سلاح کرد و «گفت: (وظیفه من دعوت همگان به سوی حق و اصلاح جامعه است) من چه می‌دانم آنها چه کاری داشته‌اند؟! (قَالَ وَمَا عَلِمِي بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ).

گذشته آنها هر چه بوده گذشته، مهم امروز است که دعوت رهبر الهی را «لبیک» گفته‌اند و در مقام خودسازی برآمده‌اند.

(آیه ۱۱۳) - اگر آنها در گذشته کار خوب یا بدی کرده‌اند «حساب آنها تنها با پروردگار من است اگر شما می‌فهمیدید» و درک و تشخیص می‌داشتید (إِنْ حِسَابُهُمْ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّي لَوْ تَشْعُرُونَ).

(آیه ۱۱۴) - آنچه وظیفه من است این است که من پر و بال خود را برای همه حق جویان بگشایم «و من هرگز ایمان آورندگان را طرد نخواهم کرد» (وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ).

(آیه ۱۱۵) - تنها وظیفه من این است که مردم را انذار کنم «من تنها انذارکننده‌ای آشکارم» (إِن أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ).

هر کس این هشدار مرا بشنود و از راه انحراف به صراط مستقیم، بازگردد پیرو من است، هر که باشد و در هر وضع مادی و شرایط اجتماعی.

(آیه ۱۱۶) - نجات نوح و غرق مشرکان خودخواه: عکس‌العمل این قوم گمراه و لجوج در برابر نوح همان بود که همه زورگویان در طول تاریخ داشتند، و آن تکیه بر قدرت و زور و تهدید به نابودی بود «گفتند: ای نوح (بس است) اگر از این سخنان خودداری نکنی (و فضای جامعه ما را با گفتگوهای تلخ و تاریک سازی) بطور قطع سنگباران خواهی شد!» (قَالُوا لَئِن لَّمْ تَسْتَهْ يَا نُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ).

(آیه ۱۱۷) - «نوح» که می‌بیند این دعوت مستمر و طولانی با این منطق روشن و با آن همه صبر و شکیبایی جز در عده قلیلی تأثیر نگذاشته، سرانجام شکایت به درگاه خدا می‌برد و ضمن شرح حال خود تقاضای جدایی و نجات از چنگال این ستمگران بی‌منطق می‌کند.

«عرض کرد: پروردگارا! قوم من مرا تکذیب کردند» (قَالَ رَبِّ إِنَّ قَوْمِي كَذَّبُونِ).

(آیه ۱۱۸) - سپس عرض می‌کند: اکنون که هیچ راهی برای هدایت این گروه

باقی نمانده «پس میان من و آنها جدایی بیفکن» و میان ما خودت داوری کن (فَأَفْتَحْ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ فَتْحًا).

سپس اضافه می‌کند: «و من و مؤمنانی را که با من هستند نجات ده» (وَنَجِّنِي وَمَنْ مَعِيَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ).

(آیه ۱۱۹) - در اینجا رحمت خداوند به یاری نوح و مجازات دردناکش به سراغ تکذیب‌کنندگان آمد چنانکه می‌فرماید: «ما او و تمام کسانی را که با او بودند در آن کشتی که پر (از انسان و انواع حیوانات) بود رهایی بخشیدیم» (فَأَنجَيْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفُلِّ الْمَشْحُونِ).

(آیه ۱۲۰) - «سپس بقیه را غرق و نابود کردیم» (ثُمَّ أَغْرَقْنَا بَعْدُ الْبَاقِينَ).

(آیه ۱۲۱) - و در پایان این سخن، همان می‌گوید که در پایان ماجرای موسی (ع) و ابراهیم (ع) بیان کرد.

می‌فرماید: «در ماجرای نوح (و دعوت پیگیر و مستمر او، صبر و شیکبائیش، و سرانجام غرق و نابودی مخالفانش) آیت و نشانه‌ای است» برای همگان (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً).

«هر چند اکثر آنها ایمان نیاوردند» (وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ).

بنابراین تو ای پیامبر! از اعراض و سرسختی مشرکان قومت نگران مباش، ایستادگی به خرج ده! که سرنوشت تو و یارانت سرنوشت نوح و یاران اوست، و سرانجام گمراهان همان سرانجام شوم غرق شدگان است.

(آیه ۱۲۲) - و بدان «پروردگار تو شکست‌ناپذیر و رحیم است» (وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ).

رحمتش ایجاب می‌کند که به آنها فرصت کافی و مهلت دهد و اتمام حجت کند، و عزتش سبب می‌شود که سرانجام تو را پیروز و آنها را مواجهه با شکست نماید.

(آیه ۱۲۳) - جنایات و اعمال بی‌رویه قوم عاد: اکنون نوبت به قوم «عاد» و پیامبرشان «هود» می‌رسد که گوشه‌ای از زندگی و سرنوشت آنها و درسهای عبرتی

را که در آن نهفته است ضمن هیجده آیه بیان می‌کند.

نخست می‌فرماید: «قوم (سرکش) عاد فرستادگان خدا را تکذیب کردند»  
(كَذَّبَتْ عَادُ الْمُرْسَلِينَ).

گرچه آنها تنها هود را تکذیب کردند اما چون دعوت هود دعوت همه پیامبران بود در واقع همه انبیا را تکذیب کرده بودند.

(آیه ۱۲۴) - بعد از ذکر این اجمال به تفصیل پرداخته، می‌گوید: «در آن هنگام که برادرشان هود گفت، آیا تقوا پیشه نمی‌کنید؟» (إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ هُودُ أَلَا تَتَّقُونَ).

او در نهایت دلسوزی و مهربانی همچون یک «برادر» آنها را به توحید و تقوا دعوت کرد و به همین دلیل کلمه «أَخ» (برادر) بر او اطلاق شده است.  
(آیه ۱۲۵) - سپس افزود: «من برای شما فرستاده‌امینی هستم» (إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ).

سابقه زندگی من در میان شما گواه این حقیقت است که هرگز راه خیانت نیویدم و جز حق و صداقت در بساط نداشتم.

(آیه ۱۲۶) - باز تأکید می‌کند اکنون که چنین است و شما هم به خوبی آگاهید «پس تقوای الهی پیشه کنید و از من اطاعت نمایید» که اطاعت خداست (فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا).

(آیه ۱۲۷) - و اگر فکر می‌کنید من سودای مال در سر می‌پرورانم و اینها مقدمه رسیدن به مال و مقامی است بدانید «من (کوچکترین) اجری در برابر این دعوت از شما نمی‌خواهم» (وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ).

«اجر و پاداش من تنها بر پروردگار عالمیان است» (إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ).

همه برکات و نعمتها از اوست و من اگر چیزی می‌خواهم از او می‌خواهم، که پروردگار همه ما اوست.

(آیه ۱۲۸) - قرآن در این بخش از سرگذشت هود و قوم عاد بر چهار قسمت

تکیه کرده است: نخست محتوای دعوت هود که در ضمن آیات گذشته خواندیم. سپس به انتقاد از کژیها و اعمال نادرست آنها پرداخته و سه موضوع را به آنها یادآوری می‌کند، می‌گوید: «آیا شما بر هر مکان مرتفعی نشانه‌ای از روی هوی و هوس می‌سازید؟! (أَتَبْنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ آيَةً تَعْبَثُونَ).

این قوم متمکن و ثروتمند برای خودنمایی و تفاخر بر دیگران بناهایی بر نقاط مرتفع کوهها و تپه‌ها، (همچون برج و مانند آن) می‌ساختند که هیچ هدف صحیحی برای آن نبود جز این که توجه دیگران را به آن جلب کنند و قدرت و نیروی خود را به رخ سایرین بکشند.

(آیه ۱۲۹) - بار دیگر به انتقاد دیگری از آنها پرداخته، می‌گوید: «شما قصرها و قلعه‌های زیبا و محکم می‌سازید، آن‌چنان که گویی در دنیا جاودانه خواهید ماند» (وَتَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ). آری! چنین ساختمانهای غفلت‌زا و غرورآفرین مسلماً مذبوم است.

در حدیثی از پیامبر اسلام ﷺ می‌خوانیم که فرمود: «هر بنایی در روز قیامت وبال صاحب آن است، مگر آن مقدار که انسان از آن ناگزیر است!»

(آیه ۱۳۰) - سپس به انتقاد دیگر در رابطه با بی‌رحمی قوم عاد به هنگام نزاع و جدال پرداخته، می‌گوید: «شما به هنگامی که کسی را مجازات می‌کنید از حد تجاوز کرده و همچون جباران کيفر می‌دهید» (وَإِذَا بَطِشْتُمْ بَطِشْتُمْ جَبَّارِينَ).

ممکن است کسی کاری کند که مستوجب عقوبت باشد، اما هرگز نباید قدم از جاده حق و عدالت فراتر نهد.

این سه آیه نشان می‌دهد که آن‌چنان عشق دنیا بر آنها مسلط شده بود که از راه و رسم بندگی خارج شده و در دنیاپرستی غرق بودند.

(آیه ۱۳۱) - بعد از بیان این انتقادهای سه‌گانه بار دیگر آنها را به تقوا دعوت کرده، می‌گوید: «اکنون که چنین است تقوا پیشه کنید و از خدا بترسید و دستور مرا اطاعت نمایید» (فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا).

(آیه ۱۳۲) - سپس به بخش سوم از بیان هود می‌رسیم که تشریح نعمتهای

الهی بر بندگان است، تا از این راه، حس شکرگزاری آنها را تحریک کند، شاید به سوی خدا آیند.

و در این زمینه از روش اجمال و تفصیل که برای دلنشین کردن بحثها بسیار مفید است استفاده می‌کند، نخست روی سخن را به آنها کرده، می‌گوید: «و از خدایی بهره‌ییزد که شما را به نعمتهایی که می‌دانید امداد کرد» و بطور مداوم و منظم آنها را در اختیار شما نهاد (وَاتَّقُوا الَّذِي أَمَدَّكُمْ بِمَا تَعْلَمُونَ).

(آیه ۱۳۳) - سپس بعد از این بیان کوتاه به شرح و تفصیل آن پرداخته، می‌گوید: «شما را به چهارپایان و پسران (لایق و برومند) امداد کرد» (أَمَدَّكُمْ بِأَنْعَامٍ وَبَيْنٍ).

(آیه ۱۳۴) - بعد می‌افزاید: «و باغهای خرم و سرسبز و چشمه‌های آب جاری» در اختیارتان قرار دادیم (وَجَنَّاتٍ وَعُيُونٍ).

و به این ترتیب زندگی شما را هم از نظر نیروی انسانی، هم کشاورزی و باغداری، و هم دامداری و وسایل حمل و نقل پربار ساختیم، ولی چه شد که بخشنده این همه نعمتها را فراموش کردید، شب و روز بر سر سفره او نشستید و او را نشناختید.

(آیه ۱۳۵) - سپس به آخرین مرحله از سخنانش پرداخته و آنها را به کیفر الهی تهدید و انذار کرده، می‌گوید: اگر کفران کنید «من بر شما از عذاب روز بزرگ می‌ترسم» (إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ).

روزی که نتیجه آن همه ظلم و ستم و غرور و استکبار و هوی پرستی و بیگانگی از پروردگار را با چشم خود خواهید دید.

(آیه ۱۳۶) - ما را اندرز مده که در ما اثر نمی‌کند! در آیات پیشین گفتگوهای پرمغز پیامبر دلسوز، «هود» را با قوم سرکش «عاد» دیدیم، اکنون پاسخهای نامعقول و موذیانۀ آن قوم را بررسی کنیم.

قرآن می‌گوید: «آنها [= قوم عاد] گفتند: (بیهوده خود را خسته مکن) برای ما تفاوت نمی‌کند چه ما را انذار کنی یا نکنی» در دل ما کمترین اثری نخواهد گذارد! (فَالْوَا سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوْ عَظَّتْ أُمَّ لَمْ تَكُنْ مِنَ الْوَاعِظِينَ).

(آیه ۱۳۷) - اما آنچه را تو به ما ایراد می‌کنی جای ایراد نیست «این همان روش (و افسانه‌های) پیشینیان است» (إِنَّ هَذَا إِلَّا خُلُقُ الْأَوَّلِينَ).

(آیه ۱۳۸) - و برخلاف گفته تو «و ما هرگز مجازات نخواهیم شد» نه در این جهان و نه در جهان دیگر! (وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ).

(آیه ۱۳۹) - و به دنبال این سخن، قرآن سرنوشت دردناک این قوم را چنین بیان می‌کند: «آنها هود را تکذیب کردند، پس ما هم نابودشان کردیم» (فَكَذَّبُوهُ فَأَهْلَكْنَاهُمْ).

و در پایان این ماجرا همان دو جمله پرمحتوای عبرت‌انگیزی را می‌گوید که در پایان داستان نوح و ابراهیم و موسی بیان شد.

می‌فرماید: «در این سرگذشت، آیه و نشانه روشنی است (از قدرت خدا، از استقامت پیامبران، و از سرانجام شومی که دامنگیر سرکشان و جباران گردید) ولی با این همه باز بیشتر آنها ایمان نیاوردند» (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ).

(آیه ۱۴۰) - «و پروردگار تو قدرتمند و شکست‌ناپذیر، و رحیم و مهربان است» (وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ).

به اندازه کافی مدارا می‌کند، فرصت می‌دهد، دلایل روشن برای هدایت گمراهان ارائه می‌کند، اما به هنگام مجازات چنان محکم می‌گیرد که مجال فرار برای احدی باقی نمی‌ماند!

(آیه ۱۴۱) - پنجمین بخش از داستان انبیا که در این سوره آمده، سرگذشت فشرده و کوتاهی از قوم «ثمود» و پیامبرشان «صالح» است که در سرزمینی به نام «وادی القری» میان «مدینه» و «شام» زندگی مرفهی داشتند.

سراغاز این داستان کاملاً شبیه داستان «قوم عاد» و «نوح» است، و نشان می‌دهد چگونه تاریخ تکرار می‌گردد، می‌فرماید: «قوم ثمود رسولان خدا را تکذیب کردند» (كَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ).

(آیه ۱۴۲) - و بعد از ذکر این اجمال به تفصیل پرداخته، می‌گوید: «در آن هنگام که برادر دلسوزشان صالح به آنها گفت: آیا پرهیزکاری پیشه نمی‌کنید؟! (إِذْ



قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ صَالِحٌ أَلَا تَتَّقُونَ).

(آیه ۱۴۳) - سپس برای معرفی خویش می‌گوید: «من برای شما فرستاده‌ای امینم، (اِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ اَمِينٌ) و سوابق من در میان شما شاهد گویای این مدعاست. (آیه ۱۴۴) - «بنابراین تقوا پیشه کنید و از خدا بترسید و مرا اطاعت کنید» که جز رضای خدا و خیر و سعادت شما چیزی برای من مطرح نیست (فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاطِيعُونَ).

(آیه ۱۴۵) - و به همین دلیل «من مزد و پاداشی در برابر این دعوت از شما نمی‌طلبم» و چشم‌داشتی از شما ندارم (وَمَا اَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ اَجْرٍ). من برای دیگری کاری می‌کنم و پاداشم بر اوست، آری «اجر و پاداش من تنها بر پروردگار عالمیان است» (اِنْ اَجْرِيَ اِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ).

(آیه ۱۴۶) - سپس در بخش دیگری انگشت روی نقطه‌های حساس و قابل انتقاد زندگی آنها گذارده، و آنان را در یک محاکمه وجدانی محکوم می‌کند. می‌گوید: «آیا شما تصور می‌کنید همیشه در نهایت امنیت در نعمتهایی که اینجاست می‌مانید» (اَلَا تَتَزَكُّونَ فِي مَا هِيُنَا اَمِينٍ).

آیا چنین می‌پندارید که این زندگی مادی و غفلت‌زا جاودانی است، و دست مرگ و انتقام و کيفر گریبان‌تان را نخواهد گرفت؟!

(آیه ۱۴۷) - سپس با استفاده از روش اجمال و تفصیل جمله سربسته گذشته خود را چنین تشریح می‌کند، می‌گوید: شما گمان می‌کنید «در این باغها و چشمه‌ها... (فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ).

(آیه ۱۴۸) - «و در این زراعتها و نخلها که میوه‌های شیرین و شاداب و رسیده دارند» برای همیشه خواهید ماند؟ (وَزُرُوعٍ وَنَخْلٍ طَلَعُهَا هَٰضِمٍ).

(آیه ۱۴۹) - سپس به خانه‌های محکم و مرفه آنها پرداخته، می‌گوید: «و شما از کوهها خانه‌هایی می‌تراشید و در آن به عیش و نوش می‌پردازید» (وَتَنَحُّونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا فَارِهِينَ).

(آیه ۱۵۰) - حضرت صالح بعد از ذکر این انتقادات به بخش سوم از سخنانش

پرداخته، و به آنها هشدار می دهد: «پس از مخالفت فرمان خدا سپر هیزید و مرا اطاعت کنید» (فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا).

(آیه ۱۵۱) - «و فرمان مسرفان را اطاعت نکنید» (وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ).

(آیه ۱۵۲) - «همانها که در زمین فساد می کنند و هرگز اصلاح نمی کنند»

(الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ).

«اسراف» همان تجاوز از حد قانون آفرینش و قانون تشریح است و در یک

نظام صحیح هرگونه تجاوز از حد موجب فساد و از هم گسیختگی می شود، و به تعبیر دیگر سرچشمه فساد، اسراف است و نتیجه اسراف فساد.

(آیه ۱۵۳) - لجاجت و سرسختی قوم صالح: در آیات گذشته منطق مستدل

و خیرخواهانه صالح را در برابر قوم گمراه شنیدید، اکنون در اینجا، منطق قوم را در برابر او بشنوید.

آنها گفتند: ای صالح! تو مسحور شده ای و عقل خود را از دست داده ای» لذا

سخنان ناموزونی می گوئی! (قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ).

(آیه ۱۵۴) - از این گذشته «تو فقط بشری همچون مایی» (مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ

مِثْلُنَا). و هیچ عقلی اجازه نمی دهد از انسانی همچون خودمان اطاعت کنیم!

«اگر راست می گوئی آیت و نشانه ای بیاور» تا ما به تو ایمان بیاوریم (فَأْتِ

بِآيَةٍ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ).

(آیه ۱۵۵) - به هر حال این گروه سرکش، نه به خاطر حق طلبی که به خاطر

بهانه جوئی تقاضای معجزه کردند، و باید به آنها اتمام حجت می شد، لذا صالح به

دستور خداوند گفت: این ناقه ای است که برای او سهمی از آب قریه است، و برای

شما سهم روز معینی» (قَالَ هَذِهِ نَاقَةٌ لَهَا شِرْبٌ وَلَكُمْ شِرْبٌ يَوْمَ مَعْلُومٍ).

این «ناقه» یک شتر عادی و معمولی نبوده است و بطرز معجز آسایی از دل

کوه برآمد، و از ویژگیهای آن این بود که یک روز آب آبادی را به خود تخصیص

می داد و می نوشید.

(آیه ۱۵۶) - به هر حال صالح مأمور بود که به آنها اعلام کند این شتر عجیب

و خارق العاده را که نشانه‌ای از قدرت بی پایان خداست به حال خود رها کنند، دستور داد: «کمترین آزاری به آن نرسانید که (اگر چنین کنید) عذاب روز عظیم شما را فرو خواهد گرفت» (وَلَا تَمْسُوْهَا بِسُوِّءٍ فَيَأْخُذْكُمْ عَذَابٌ يَّوْمٍ عَظِيْمٍ).

(آیه ۱۵۷) - البته قوم سرکشی که حاضر به بیداری فریب خوردگان نبودند و آگاهی مردم را مزاحم منافع خود می دانستند، توطئه از میان بردن ناقه را طرح کردند و «سرانجام بر آن (ناقه) حمله نموده (و با یک یا چند ضربه) آن را از پا درآوردند، و سپس از کرده خود پشیمان شدند» چراکه عذاب الهی را در چند قدمی خود احساس می کردند (فَعَقَرُوْهَا فَاصْبَحُوا نَادِيْمِيْنَ).

(آیه ۱۵۸) - چون طغیانگری آنها از حد گذشت و عملاً نشان دادند که آماده پذیرش حق نیستند اراده خدا بر این قرار گرفت که زمین را از لوث وجودشان پاک کند «در این هنگام عذاب الهی آنها را فرو گرفت» (فَاَخَذَهُمُ الْعَذَابُ).

قرآن در پایان این ماجرا همان می گوید که در پایان ماجرای قوم هود و نوح و ابراهیم بیان کرد، می فرماید: «در این سرگذشت (قوم صالح و آن همه پایمردی و تحمل این پیامبر بزرگ و آن منطق شیوا، و نیز سرسختی و لجاجت و مخالفت آن سیه رویان با معجزه بیدارگر و سرنوشت شومی که به آن گرفتار شدند) آیت و درس عبرتی است، اما اکثر آنها ایمان نیاوردند» (اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ لَايَةً وَمَا كَانَ اَكْثَرُهُمْ مُّؤْمِنِيْنَ).

(آیه ۱۵۹) - آری هیچ کس نمی تواند بر قدرت خدا چیره شود همان گونه که این قدرت عظیم مانع رحمت او نسبت به دوستان و حتی نسبت به دشمنان نیست «و پروردگار تو عزیز و رحیم است» (وَ اِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيْزُ الرَّحِيْمُ).

(آیه ۱۶۰) - قوم ننگین و متجاوز! ششمین پیامبری که گوشه‌ای از زندگی او و قوم گمراهش در این سوره آمده حضرت لوط (ع) است. نخست می گوید: «قوم لوط فرستادگان خدا را تکذیب کردند» (كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ الْمُرْسَلِيْنَ).

(آیه ۱۶۱) - سپس اشاره‌ای به دعوت حضرت لوط می کند که هماهنگ با

کیفیت دعوت دیگر پیامبران گذشته است می گوید: «در آن هنگام که برادرشان لوط به آنها گفت: آیا تقوا پیشه نمی کنید؟! (إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ لُوطُ أَلَا تَتَّقُونَ).

(آیه ۱۶۲) - لحن گفتار او و دلسوزی عمیق و فوق العاده اش نشان می داد که همچون یک برادر سخن می گوید.

سپس افزود: «من برای شما رسول امینی هستم» (إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ).

آیا تاکنون خیانتی از من دیده اید؟ و از این به بعد نیز نسبت به وحی الهی و رساندن پیام پروردگار شما قطعاً رعایت امانت را خواهیم کرد.

(آیه ۱۶۳) - «اکنون (که چنین است) پرهیزکاری پیشه کنید، و از خدا بترسید و مرا اطاعت نمایید» که رهبر راه سعادت شما هستم (فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا).

(آیه ۱۶۴) - فکر نکنید این دعوت، وسیله ای برای آب و نان است و یک هدف مادی را تعقیب می کند، نه، «من کمترین پاداشی در برابر این دعوت از شما نمی خواهم، اجر و پاداشم تنها بر پروردگار عالمیان است» (وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ).

(آیه ۱۶۵) - سپس به انتقاد از اعمال ناشایست و بخشی از انحرافات اخلاقی آنها می پردازد و از آنجا که مهمترین نقطه انحراف آنها، انحراف جنسی و هم جنس گرایی بود روی همین مسأله تکیه کرد و چنین گفت: «آیا شما در میان جهانیان به سراغ جنس ذکور می روید؟! (أَتَأْتُونَ الذُّكْرَانَ مِنَ الْعَالَمِينَ).

یعنی با این که خداوند این همه افراد از جنس مخالف برای شما آفریده و می توانید با ازدواج صحیح و سالم با آنان زندگی پاک و آرام بخشی داشته باشید، این نعمت پاک و طبیعی خدا را رها کرده، و خود را به چنین کار پست و ننگینی آلوده ساخته اید!

(آیه ۱۶۶) - سپس افزود: «و همسرانی را که پروردگار برای شما آفریده است رها می کنید؟! (وَتَذَرُونَ مَا خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ أَوْجَادِكُمْ).

» بلکه «شما قوم تجاوزگری هستید!» (بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ).

هرگز نیاز طبیعی، اعم از روحی و جسمی شما را به این کار انحرافی نکشاند

است، بلکه تجاوز و طغیان است که دامانتان را به چنین ننگی آلوده کرده.  
 (آیه ۱۶۷) - سرانجام قوم لوط: قوم لوط که سرگرم باده شهوت و غرور بودند به جای این که اندرزهای این رهبر الهی را با جان و دل پذیرا شوند، و خود را از منجلا بی که در آن غوطه‌ور بودند رهایی بخشند به مبارزه با او برخاستند، و «گفتند: ای لوط! (بس است، خاموش باش) اگر از این سخنان خودداری نکنی از اخراج شوندگان (این شهر و دیار) خواهی بود» (قَالُوا لَئِن لَّمْ تَنْتَهَ يَا لُوطُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُخْرَجِينَ).

کار مردم گمراه و آلوده به جایی می‌رسد که پاکی و تقوا در میان آنها بزرگترین عیب است، و ناپاکی و آلودگی افتخار!

از این آیه استفاده می‌شود که این جمعیت فاسد، گروهی از افراد پاک را که مزاحم اعمال زشت خود می‌دیدند، قبلاً از شهر و آبادی خود بیرون رانده بودند.  
 (آیه ۱۶۸) - اما لوط بی آنکه به تهدیدهای آنها اعتنا کند به سخنان خود ادامه داد و گفت: من دشمن اعمال شما هستم» (قَالَ إِنِّي لِعَمَلِكُمْ مِنَ الْقَالِينَ).

یعنی من به اعتراضهای خودم همچنان ادامه خواهم داد، هرکاری از دست شما ساخته است انجام دهید، من در راه خدا و مبارزه با زشتیها از این تهدیدها پرواندارم!  
 (آیه ۱۶۹) - سرانجام آن همه اندرزها و نصیحتها اثر نگذارد، فساد سراسر جامعه آنها را به لجنزار متعفن می‌بدل ساخت، اتمام حجت به اندازه کافی شد.  
 رسالت لوط (ع) به آخر رسیده است.

در مقام نیایش و تقاضا به پیشگاه خداوند برآمده چنین عرض کرد:  
 «پروردگارا! من و خاندانم را از آنچه اینها انجام می‌دهند رهایی بخش» (رَبِّ نَجِّنِي وَأَهْلِي مِمَّا يَعْمَلُونَ).

(آیه ۱۷۰) - خداوند این دعا را اجابت کرد، چنانکه می‌فرماید: «ما لوط و خاندانش را همگی نجات دادیم» (فَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ أَجْمَعِينَ).

(آیه ۱۷۱) - «جز پیرزنی که در میان آن گروه گمراه باقی ماند» (إِلَّا عَجُوزًا فِي الْغَابِرِينَ).

این پیرزن کسی جز همسر لوط نبود که هرگز به لوط ایمان نیاورد.  
 (آیه ۱۷۲) - آری خداوند، لوط و مؤمنان اندک را با او نجات داد، آنها شبانه به فرمان خدا از دیار آلودگان رخت سفر بر بستند، و آنها را که غرق فساد و ننگ بودند به حال خود رها ساختند، در آغاز صبح، فرمان عذاب الهی فرا رسید، زلزله وحشتناکی سرزمین آنها را بکلی زیر و رو کرد.

چنانکه قرآن در اینجا در یک جمله کوتاه می فرماید: «سپس ما آن جمعیت را هلاک و نابود کردیم» (ثُمَّ دَمَّرْنَا الْأَخْرِينَ).

(آیه ۱۷۳) - «و بارانی بر آنها فرستادیم» (وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا).

اما چه بارانی، بارانی از سنگ که حتی ویرانه های آنها را از نظرها محو کرد!  
 «چه باران بدی بود باران اندازشدگان» (فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ).

بارانهای معمولی حیات خبش است و زنده کننده، اما این باران، وحشتناک و نابودکننده بود و ویرانگر.

از آیه ۸۲ سوره هود استفاده می شود که نخست شهرهای قوم لوط زیر و رو شدند، سپس بارانی از سنگریزه متراکم بر آنها فرود آمد.

(آیه ۱۷۴) - باز در پایان این ماجرا به همان دو جمله ای می رسیم که در پایان ماجراهای مشابهش در این سوره در باره پنج پیامبر بزرگ دیگر آمده است، می فرماید: «در این (ماجرای قوم لوط سرنوشت شوم آنها) آیتی است (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً).

«اما بیشترشان مؤمن نبودند» (وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ).

(آیه ۱۷۵) - «و پروردگار تو عزیز و رحیم است» (وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ).

چه رحمتی از این برتر که اقوامی چنین آلوده را فوراً مجازات نمی کند و به آنها مهلت کافی برای هدایت و تجدید نظر می دهد.

و نیز چه رحمتی از این برتر که مجازاتش خشک و تر را با هم نمی سوزاند حتی اگر یک خانواده با ایمان در میان هزاران هزار خانواده آلوده باشد آنها را

نجات می بخشد.

و چه عزت و قدرتی از این بالاتر که در یک چشم بر هم زدن چنان دیار آلودگان را زیر و رو می کند که اثری از آن باقی نمی ماند.

(آیه ۱۷۶) - «شعیب» و اصحاب «ایکّه»! این هفتمین و آخرین حلقه از داستانهای پیامبران است که در این سوره آمده، و آن داستان پیامبر بزرگ خدا «شعیب» و قوم سرکش اوست.

این پیامبر در سرزمین «مدین» (شهری در جنوب شامات) و «ایکّه» (آبادی معروفی نزدیک مدین) زندگی داشت.

نخست می گوید: «اصحاب ایکه رسولان (خدا) را تکذیب کردند» (كَذَّبَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ الْمُرْسَلِينَ).

(آیه ۱۷۷) - سپس به شرح این اجمال پرداخته، می گوید: «هنگامی که شعیب به آنها گفت: آیا تقوا را پیشه نمی کنید؟» (إِذْ قَالَ لَهُمُ شُعَيْبٌ أَلَا تَتَّقُونَ).

در حقیقت دعوت شعیب از همان نقطه شروع شد که سایر پیامبران شروع می کردند دعوت به تقوا و پرهیزگاری که ریشه و خمیر مایه همه برنامه های اصلاحی و دگرگونیهای اخلاقی و اجتماعی است.

(آیه ۱۷۸) - سپس افزود: «من برای شما رسول امینی هستم» (إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ).

(آیه ۱۷۹) - «پس تقوا را پیشه کنید و از خدا بپرهیزید و مرا اطاعت نمایید» که اطاعت اوست (فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ).

(آیه ۱۸۰) - این را نیز بدانید که «من در برابر این دعوت از شما اجر و پاداشی نمی طلبم تنها اجر و مزد من بر پروردگار عالمیان است» (وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ).

(آیه ۱۸۱) - «شعیب» نیز مانند سایر پیامبرانی که گوشه ای از تاریخشان در این سوره قبلاً آمده است بعد از دعوت کلی خود به تقوا و اطاعت فرمان خدا، در بخش دوم از تعلیماتش روی انحرافات اخلاقی و اجتماعی آن محیط انگشت گذارد، و آن

را زیر نقد کشید و از آنجا که مهمترین انحراف این قوم مرفه نابسامانیهای اقتصادی، و ظلم فاحش و حق‌کشی و استثمار بود، بیش از همه روی این مسائل تکیه کرد.

نخست می‌گوید: «حق پیمانانه را ادا کنید» و کم‌فروشی نکنید (أَوْفُوا الْكَيْلَ).

«و دیگران را به خسارت نیفکنید» (وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ).

(آیه ۱۸۲) - «و با ترازوی صحیح، وزن کنید» (وَزِنُوا بِالْقِسْطِ الْمُسْتَقِيمِ).

(آیه ۱۸۳) - «و حق مردم را کم نگذارید» و بر اشیاء و اجناس مردم، عیب

ننهدید (وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ).

«و در زمین تلاش برای فساد نکنید» (وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ).

(آیه ۱۸۴) - سپس شعیب در آخرین دستورش در این بخش از سخن، بار

دیگر آنها را به تقوا دعوت می‌کند، و می‌گوید: «و از خدایی بپرهیزید که شما و اقوام

پیشین را آفرید» (وَاتَّقُوا الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالْجِيلَ الْأَوَّلِينَ).

شما تنها قوم و جمعیتی نیستید که روی این زمین گام نهاده‌اید، قبل از شما

پدرانتان و اقوام دیگر آمدند و رفتند، گذشته آنها، و آینده خویش را فراموش نکنید.

(آیه ۱۸۵) - سرنوشت این قوم خیره‌سر! جمعیت ظالم و ستمگر که خود را

در برابر حرفهای منطقی شعیب بی‌دلیل دیدند برای این که به خودکامگی خود

ادامه دهند، سیل تهمت و دروغ را متوجه او ساختند.

نخست همان برجسب همیشگی را که مجرمان و جباران به پیامبران می‌زدند

به او زدند و «گفتند: تو فقط از افسون‌شدگانی!» (قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمَسْحَرِينَ).

(آیه ۱۸۶) - به علاوه «تو فقط بشری هستی همچون ما» چه انتظاری داری که

ما پیرو تو شویم، اصلاً چه فضیلت و برتری بر ما داری؟ (وَمَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا).

«تنها گمانی که در باره تو داریم این است که از دروغگویانی!» (وَأِنْ نَطُنُّكَ

لَمِنَ الْكَاذِبِينَ).

(آیه ۱۸۷) - بعد از گفتن این سخنان ضد و نقیض که گاهی او را دروغگو

و انسانی فرصت‌طلب که می‌خواهد با این وسیله بر آنها برتری جوید، و گاه او را

مجنون خواندند، آخرین سخنان این بود که بسیار خوب «پس اگر راست می‌گویی



سنگهای آسمانی را بر سر ما فرو ریز» و ما را به همان بلایی که به آن تهدیدمان می‌کنی مبتلا ساز تا بدانی ما از این تهدیدها نمی‌ترسیم! (فَأَسْقِطْ عَلَيْنَا كِسْفًا مِّنَ السَّمَاءِ إِن كُنتَ مِنَ الصَّادِقِينَ).

(آیه ۱۸۸) - «شعیب» در برابر این سخنان ناموزون، و تعبیرات زشت و زننده، و تقاضای عذاب الهی، تنها پاسخی که داد این بود «گفت: پروردگار من به اعمالی که شما انجام می‌دهید آگاهتر است» (قَالَ رَبِّي أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ).  
و از میزان استحقاقتان با خبر است هر زمان شما را مستحق مجازات دید عذاب را نازل می‌کند.

(آیه ۱۸۹) - ولی به هر حال زمان پاکسازی صفحه زمین از این آلودگان فرا رسید، چنانکه قرآن می‌گوید: «پس آنها شعیب را تکذیب کردند و به دنبال آن عذاب روز ابر سایه افکن آنها را فرو گرفت»! (فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمُ عَذَابُ يَوْمِ الظُّلَّةِ).  
و «این عذاب، عذاب روز بزرگی بود» (إِنَّهُ كَانَ عَذَابٌ يَوْمٍ عَظِيمٍ).  
هفت روز، گرمای سوزانی سرزمین آنها را فرا گرفت، و مطلقاً نسیمی نمی‌وزید، ناگاه قطعه ابری در آسمان ظاهر شد و نسیمی وزیدن گرفت، آنها از خانه‌های خود بیرون ریختند و از شدت ناراحتی به سایه ابر پناه بردند.  
در این هنگام صاعقه‌ای مرگبار از ابر برخاست، صاعقه‌ای با صدای گوش خراش، و به دنبال آن آتش بر سر آنها فرو ریخت، و لرزه‌ای بر زمین افتاد، و همگی هلاک و نابود شدند.

(آیه ۱۹۰) - در پایان این داستان همان را می‌گوید که در پایان شش داستان گذشته از انبیاء بزرگ آمده بود.

می‌فرماید: «در این سرگذشت (مردم سرزمین «ایکه» و دعوت پر مهر پیامبرشان شعیب، و لجاجتها و سرسختیها و تکذیبهای آنان، و سرانجام نابودی این قوم ستمگر با صاعقه مرگبار) نشانه و درس عبرتی است» (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً).  
«اما اکثر آنها ایمان نیاوردند» (وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ).

(آیه ۱۹۱) - با این حال خداوند رحیم و مهربان به آنها مهلت کافی داد تا به

خود آیند و خویشان را اصلاح کنند، و هنگامی که مستوجب عذاب شدند با قدرت قهارش آنها را گرفت، آری «پروردگار تو شکست ناپذیر و رحیم است» (وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ).

**نکته:** در پایان سرگذشت این هفت پیامبر بزرگ توجه به این نکته لازم است که سرگذشت این پیامبران در سوره‌های دیگری از قرآن نیز آمده است، ولی در هیچ موردی چنین نیست که آغاز دعوت همه آنها هماهنگ، و پایان همه آنها نیز هماهنگ بیان شده باشد.

این هماهنگی قبل از هر چیز انعکاس «توحید» را در دعوت انبیا نشان می‌دهد، که دارای برنامه واحدی بودند که آغاز و پایانش یکی بود.

(آیه ۱۹۲) - **عظمت قرآن در کتب پیشین:** بعد از بیان هفت داستان از ماجرای انبیای پیشین و درسهای عبرت‌انگیزی که در تاریخ آنها نهفته بود بار دیگر قرآن به همان بحثی باز می‌گردد که سوره با آن آغاز شده بود، بحث عظمت قرآن و حقانیت این کلام مبین الهی، می‌گوید: «این از سوی پروردگار عالمیان نازل شده است» (وَإِنَّهُ لَنَزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ).

(آیه ۱۹۳) - لذا اضافه می‌کند: «آن را روح الامین (از سوی خداوند) نازل کرده است» (نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ).

اگر آن فرشته وحی آن را از سوی خداوند نیاورده بود، این چنین درخشان و پاک و خالی از آلودگی به خرافات و باطیل نبود.

(آیه ۱۹۴) - آری این روح الامین قرآن را «بر قلب تو (از سوی پروردگار نازل کرد) تا از اندازکنندگان باشی» (عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ).

هدف بیان تاریخ گذشتگان به عنوان سرگرمی و داستانسرایی نبوده هدف ایجاد احساس مسؤولیت و بیداری است، هدف تربیت و انسانسازی است.

(آیه ۱۹۵) - و برای این که جای هیچ‌گونه عذر و بهانه‌ای برای کسی باقی نماند آن را «به زبان عربی آشکار» نازل کرد (بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ).

البته هدف تکیه روی زبان عرب نیست، بلکه روی صراحت قرآن و روشنایی

مفاهیم آن است.

(آیه ۱۹۶) - سپس به یکی دیگر از دلایل حقایق قرآن اشاره کرده، می‌گوید: «وصف این کتاب در کتب پیشینیان نیز آمده است» و از ظهور آن در آینده بشارت داده‌اند (وَإِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ).

(آیه ۱۹۷) - لذا قرآن در اینجا اضافه می‌کند: «آیا همین نشانه برای آنها کافی نیست که علمای بنی اسرائیل به خوبی از آن آگاهند؟! (أَوَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَةٌ أَنْ يَعْلَمَهُ عُلَمَاءُ بَنِي إِسْرَائِيلَ).

روشن است در محیطی که آن همه دانشمندان بنی اسرائیل وجود داشتند و با مشرکان کاملاً محشور بودند ممکن نبود چنین سخنی را قرآن به گزاف در باره خودش بگوید، چرا که فوراً از هر سو بانگ انکار برمی‌خاست، این خود نشان می‌دهد که در محیط نزول آیات به قدری این مسأله روشن بوده که جای انکار نداشته است.

(آیه ۱۹۸) - اگر قرآن بر عجم نازل شده بود...! در اینجا آیات نخست به یکی دیگر از بهانه‌های احتمالی کفار و پیشگیری از آن پرداخته و بحثی را که در آیات گذشته در باره نزول قرآن به زبان عربی مبین آمده است تکمیل می‌کند. می‌فرماید: «و اگر ما این قرآن را بر بعضی از مردم عجم (غیر عرب و غیر فصیح) نازل می‌کردیم... (وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَىٰ بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ).

(آیه ۱۹۹) - «و او این آیات را بر آنها می‌خواند هرگز به وی ایمان نمی‌آوردند» (فَقَرَأَهُ عَلَيْهِمْ مَا كَانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ).

یعنی؛ نژادپرستی و تعصبهای قومی آنها به قدری شدید است که اگر قرآن بر فردی غیر عرب نازل می‌شد، امواج تعصبها مانع از پذیرش آن می‌گردید، تازه حالاً که بر مردی شریف از خانواده اصیل عربی، و با بیانی رسا و گویا، نازل شده، و در کتب آسمانی پیشین نیز بشارت آن آمده، و علمای بنی اسرائیل نیز به آن گواهی داده‌اند، بسیاری از آنها ایمان نمی‌آورند، چه رسد اگر پیامبرشان اصلاً چنین شرایطی را نداشت.

(آیه ۲۰۰) - سپس برای تأکید بیشتر می‌افزاید: «این‌گونه ما قرآن را در دل‌های مجرمان وارد می‌کنیم» (كَذَلِكَ سَلَكْنَاهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ).

با بیانی رسا، و با زبان مردی که از میان خودشان برخاسته است و با تمام شرایطی که پذیرش آن را سهل و آسان و مطبوع سازد ولی این دل‌های بیمار از پذیرش آن، امتناع می‌کنند.

(آیه ۲۰۱) - لذا می‌فرماید: با این حال این قوم لجوج «به آن ایمان نمی‌آورند، تا عذاب دردناک را با چشم خود ببینند» (لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ حَتَّىٰ يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ).

(آیه ۲۰۲) - آری آنها ایمان نمی‌آورند «تا عذاب الهی ناگهانی و بطور غافلگیرانه و در حالی که آنها توجه ندارند دامانشان را فروگیرد» (فَيَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ).

بدون شک منظور از این عذاب الهی که آنها را ناگهانی فرو می‌گیرد، عذابهای دنیا و بلاهای نابودکننده و مجازات «استیصال» است.

(آیه ۲۰۳) - لذا به دنبال آن می‌فرماید: در این حال آنها به خود می‌آیند و از گذشته‌نگین خود پشیمان، و از آینده و وحشتناک خویش سخت نگران می‌شوند و «می‌گویند: آیا به ما مهلت داده می‌شود» تا ایمان بیاوریم و گذشته خراب خود را آباد سازیم؟! (فَيَقُولُوا هَلْ نَحْنُ مُنظَرُونَ). اما این تقاضا هرگز پذیرفته نخواهد شد.

(آیه ۲۰۴) - تهمتی دیگر بر قرآن! از آنجا که آیات گذشته با این جمله ختم شد که مجرمان و گنهکاران، بعد از مشاهده عذاب الهی و هنگامی که در آستانه مرگ قرار می‌گیرند، تقاضای مهلت و بازگشت برای جبران می‌کنند، در اینجا از دور راه به آنها پاسخ می‌گوید:

نخست این که: «آیا برای عذاب ما عجله می‌کنند» (أَفَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ).

(آیه ۲۰۵) - دیگر این که: «به ما خبر ده، اگر (باز هم) سالیانی آنها را از این زندگی بهره‌مند سازیم...» (أَفَرَأَيْتَ إِنْ مَتَّعْنَاهُمْ سِنِينَ).

(آیه ۲۰۶) - «سپس عذابی که به آنها وعده داده شده به سراغشان بیاید...» (ثُمَّ جَاءَهُمْ مَا كَانُوا يُوعَدُونَ).

(آیه ۲۰۷) - «این تمتع و بهره‌گیری از دنیا برای آنها سودی نخواهد داشت»  
 (مَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يُمَتَّعُونَ).

به فرض که به آنها مهلت جدیدی داده شود - که بعد از اتمام حجت داده نخواهد شد - آیا کاری جز تمتع و بهره‌گیری بیشتر از مواهب مادی خواهند داشت؟ آیا آنها به جبران گذشته خواهند پرداخت؟ مسلماً نه.

(آیه ۲۰۸) - در اینجا سؤال یا سؤالهایی پیش می‌آید و آن این که: اصولاً با توجه به علم خداوند به آینده هر قوم و گروه چه نیازی به مهلت است؟ به علاوه با این که امتهای گذشته پی‌درپی به تکذیب انبیا برخاستند، چرا باز پیامبران پست سر هم می‌آیند و انذار و تبلیغ می‌کنند؟

قرآن در پاسخ می‌گوید: این سنت ما است که «ما هیچ شهر و دیاری را هلاک نکردیم مگر این که انذارکنندگانی برای آنها بود» و پیامبرانی به اتمام حجت و موعظه و اندرز کافی برخاستند (وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا لَهَا مُنْذِرُونَ).

(آیه ۲۰۹) - «تا متذکر شوند» و بیدار گردند، و امکان برای بازگشت داشته باشند (ذِكْرَى).

و اگر بدون اتمام حجت، بوسیله بیم‌دهندگان الهی و بیدارباش رسولان پروردگار، آنها را مجازات می‌کردیم، ظلم بود، در حالی که «ما هرگز ستمکار نبودیم» و اصلاً ظلم و ستم شایسته ما نیست (وَمَا كُنَّا ظَالِمِينَ).

این ظلم است که گروهی غیر ظالم را هلاک کنیم، و یا ظالمان را بدون اتمام حجت کافی.

(آیه ۲۱۰) - سپس به پاسخ یکی دیگر از بهانه‌ها، یا تهمت‌های ناروای دشمنان قرآن می‌پردازد که می‌گفتند: محمد ﷺ با فردی از جنّ! مربوط است، و او این آیات را تعلیمش می‌دهد! در حالی که قرآن تأکید می‌کند این آیات از سوی پروردگار جهانیان نازل شده است.

در اینجا اضافه می‌کند: «شیاطین و جنیان این آیات را نازل نکردند» (وَمَا تَنْزَلَتْ بِهِ الشَّيَاطِينُ).

(آیه ۲۱۱) - سپس به بیان پاسخ این تهمت واهی دشمنان پرداخته، می‌گوید: «و برای جنیان و شیاطین، هرگز سزاوار نیست» که چنین کتابی را نازل کنند (وَمَا يَنْبَغِي لَهُمْ).

یعنی محتوای این کتاب بزرگ که در مسیر حق و دعوت به پاکی و عدالت و تقوا و نفی هرگونه شرک است به خوبی نشان می‌دهد که با افکار شیطانی و القائات شیاطین هیچ‌گونه شباهت ندارد.

به علاوه «آنها توانایی (بر چنین کاری) ندارند» (وَمَا يَسْتَطِيعُونَ).

اگر آنها چنین قدرتی می‌داشتند باید سایر کسانی که در محیط نزول قرآن - همانند کاهنان به اعتقاد مشرکان - با شیاطین مربوط بودند بتوانند همانند آن را بیاورند، با این که همگی عاجز ماندند.

(آیه ۲۱۲) - به علاوه «کاهنان» خود معترف بودند که بعد از تولد پیامبر ﷺ، رابطه شیاطینی که با آنها در ارتباط بودند از اخبار آسمانها قطع شد «و آنها از شنیدن اخبار آسمان معزول و برکنارند» (إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعْرُؤُونَ).

(آیه ۲۱۳) - اقوام نزدیک را به اسلام دعوت کن: در تعقیب بحثهایی که در آیات گذشته در زمینه موضع گیریهای مشرکان در برابر اسلام و قرآن آمد، خداوند در اینجا برنامه و خط مشی پیامبر اسلام ﷺ را در ضمن بیان پنج دستور، در مقابل آنان مشخص می‌کند.

قبل از هر چیز، شخص پیامبر را دعوت به اعتقاد هر چه راسختر به توحید می‌کند توحیدی که ریشه و اساس دعوت همه پیامبران را تشکیل می‌دهد، می‌گوید: «هیچ معبودی را با خداوند مخوان که از معدبین خواهی بود!» (فَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَكُونَ مِنَ الْمُعَذَّبِينَ).

(آیه ۲۱۴) - سپس به مرحله‌ای فراتر از آن پرداخته، چنین دستور می‌دهد: «و خویشاوندان نزدیک را انذار کن» و از شرک و مخالفت فرمان پروردگار بترسان (وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ).

بدون شک برای دست زدن به یک برنامه انقلابی گسترده باید از حلقه‌های

کوچکتر و فشرده‌تر شروع کرد.

(آیه ۲۱۵) - در مرحله سوم دایره وسیعتری مورد توجه قرار گرفته، می‌فرماید: «و بال و پر خود را برای مؤمنانی که از تو پیروی می‌کنند بگستر» (وَ اَخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ).

(آیه ۲۱۶) - سپس به چهارمین دستور پرداخته، می‌گوید: «اگر تو را نافرمانی کنند بگو: من از آنچه شما انجام می‌دهید بیزارم» (فَإِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تَعْمَلُونَ).

(آیه ۲۱۷) - سرانجام در پنجمین دستور برای تکمیل برنامه‌های گذشته به پیامبر ﷺ چنین می‌گوید: «و بر خداوند عزیز و رحیم توکل نما» (وَتَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ).

این مخالفتها هرگز تو را دلسرد نکند و کمی دوستان و پیروان در عزم آهنین تو اثر نگذارد، تو تنها نیستی، تکیه‌گاهت خداوندی است شکست‌ناپذیر و بسیار رحیم و مهربان.

(آیه ۲۱۸) - «همان خدایی که تو را به هنگامی که بر می‌خیزی می‌بیند» (الَّذِي يَرِيكَ حِينَ تَقُومُ).

(آیه ۲۱۹) - «و حرکت تو را در میان سجده‌کنندگان» مشاهده می‌کند (وَتَقَلُّبِكَ فِي السَّاجِدِينَ).

(آیه ۲۲۰) - آری «اوست خدای شنوا و دانا» (إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ).

و به این ترتیب بعد از توصیف خداوند به عزیز و رحیم، سه و صف دیگر که امیدبخش‌تر است در این آیات آمده است: خدایی که زحمات پیامبر ﷺ را می‌بیند، و از قیام و سجده و حرکت و سکون او باخبر است. خدایی که صدای او را می‌شنود. و خدایی که از خواسته‌ها و نیازهای او آگاه است.

\* انداز بستگان نزدیک (حدیث یَوْمُ الدَّارِ): براساس آنچه در تواریخ اسلامی آمده، پیامبر ﷺ در سال سوم بعثت مأمور ابلاغ این دعوت شد؛ بستگان نزدیکش را به خانه ابوطالب دعوت کرد، آنها در آن روز حدود چهل نفر بودند، بعد

از صرف غذا چنین فرمود: «... من خیر دنیا و آخرت را برای شما آورده‌ام، و خداوند به من دستور داده است که شما را دعوت به این آیین کنم، کدامیک از شما مرا در این کار یاری خواهد کرد، تا برادر من و وصی و جانشین من باشد؟

جمعیت همگی سر باز زدند جز علی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که از همه کوچکتر بود برخاست و عرض کرد: ای پیامبر خدا! من در این راه یار و یاور توام.

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دست برگردن علی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نهاد و فرمود: «این برادر و وصی و جانشین من در میان شماست، سخن او را بشنوید و فرمانش را اطاعت کنید».

(آیه ۲۲۱) - در اینجا بار دیگر به بحث آیات قبل پیرامون تهمت دشمنان به

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درباره این که قرآن القائنات شیاطین است باز می‌گردد و با بیانی رسا و کوبنده مجدداً به آنها پاسخ می‌دهد.

می‌گوید: «آیا به شما خبر بدهم شیاطین بر چه کسی نازل می‌شوند؟! (هَلْ أَنْبَأُكُمْ عَلَىٰ مَنْ نَزَّلُ الشَّيَاطِينَ).

(آیه ۲۲۲) - «آنها بر هر دروغگوی گنهکار نازل می‌گردند؟» (تَنْزَلُ عَلَىٰ كُلِّ آفَاكٍ أَثِيمٍ).

(آیه ۲۲۳) - «شیاطین آنچه را می‌شنوند (توأم با دروغهای بسیار به دوستان خود) القاء می‌کنند و اکثرشان دروغگو هستند» (يُلْقُونَ السَّمْعَ وَأَكْثُرُهُمْ كَاذِبُونَ).

کوتاه سخن این که القائنات شیاطینی، نشانه‌های روشنی دارد که با آن نشانه‌ها می‌توان آن‌را باز شناخت، شیطان وجودی است ویرانگر و موذی و مخرب و القائنات او در مسیر فساد و تخریب است و مشتریان او دروغگویان گنهکارند، هیچ‌یک از این امور بر قرآن و آورنده آن تطبیق نمی‌کند، و کمترین شباهتی با آن ندارد.

(آیه ۲۲۴) - در این آیه به پاسخ یکی دیگر از تهمت‌های کفار به پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که او را شاعر می‌خواندند می‌پردازد.

می‌گوید: خط‌مشی پیامبر از خط شعرا جداست، شعرا در عالم خیال و پندار حرکت می‌کنند و او در عالمی مملو از واقع‌بینی برای نظام بخشیدن به جهان انسانی.



شعرا غالباً طالب عیش و نوشند، و در بند زلف و خال یار مخصوصاً شاعرانی که در آن عصر و در محیط حجاز می زیستند چنانکه از نمونه اشعارشان پیداست.

و به همین دلیل «شعرا (کسانی هستند که) گمراهان از آنها پیروی می کنند» (وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ).

(آیه ۲۲۵) - سپس به دنبال آن این جمله را اضافه می کند: «آیا ندیدی که آنها در هر وادی سرگردانند؟! (الْم تَرَّانَهُمْ فِي كُلِّ وادٍ يَهيمُونَ).

آنها غرق پندارها و تشبیهات شاعرانه خویشتند، حتی هنگامی که قافیه ها آنها را به این سمت و آن سمت بکشاند، در هر وادی سرگردان می شوند. هنگامی که از کسی راضی و خشنود شوند او را با مدایح خود به اوج آسمانها می برند، هر چند شیطان لعینی باشد!

و هنگامی که از کسی برنجند چنان به هجو او می پردازند که گویی می خواهند او را به اسفل السافلین بکشانند، هر چند موجودی آسمانی و پاک باشد.

(آیه ۲۲۶) - به علاوه شاعران معمولاً مردان بزمند نه جنگاوران رزم، اهل سخندانی عمل، لذا در این آیه اضافه می کند: «و (آیا نمی بینی که) آنها سخنانی می گویند که عمل نمی کنند» (وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ).

اما پیامبر اسلام ﷺ سر تا پا عمل است، و حتی دشمنان او وی را به عزم راسخ و استقامت عجیبش و اهمیت دادن به جنبه های عملی مسائل می ستایند شاعر کجا و پیامبر اسلام کجا؟

(آیه ۲۲۷) - ولی از آنجا که در میان شاعران افراد پاک و هدفداری پیدا می شوند که اهل عمل و حقیقتند، و دعوت کننده به راستی و پاکی - هر چند از این قماش شاعران در آن محیط کمتر یافت می شد - قرآن برای این که حق این هنرمندان با ایمان و تلاشگران صادق، ضایع نگردد، با یک استثنا صف آنها را از دیگران جدا کرده، می گوید: «مگر کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده اند» (إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ).

شاعرانی که هدف آنها تنها شعر نیست، بلکه در شعر، هدفهای الهی انسانی می‌جویند، شاعرانی که غرق در اشعار نمی‌شوند و غافل از خدا، بلکه «خدا را بسیار یاد می‌کنند» و اشعارشان مردم را به یاد خدا و او می‌دارد (وَذَكِّرُوا اللَّهَ كَثِيرًا). «و به هنگامی که مورد ستم قرار می‌گیرند (از این ذوق خویش) برای دفاع از خویشتن (و مؤمنان) به پا می‌خیزند» (وَأَنْتَصِرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا).

و به این ترتیب چهار صفت برای این شاعران با هدف بیان کرده: «ایمان»، «عمل صالح» «بسیار به یاد خدا بودن» و «در برابر ستمها به پا خواستن و از نیروی شعر برای دفع آن کمک گرفتن».

و از آنجا که بیشتر آیات این سوره دلداری به پیامبر ﷺ و مؤمنان اندک آن روز در برابر انبوه دشمنان است، و نیز از آنجا که بسیاری از آیات این سوره در مقام دفاع از پیامبر ﷺ در برابر تهمت‌های ناروا نازل شده، سوره را با یک جمله پر معنی و تهدیدآمیز به این دشمنان لجوج پایان داده، می‌گوید: «آنها که ستم کردند به زودی می‌دانند که بازگشتشان به کجاست» و سرنوشتشان چگونه است! (وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ).

«پایان سوره شعراء»

## سوره نمل [۲۷]

این سوره در «مکه» نازل شده، و ۹۳ آیه است

**محتوای سوره:** محتوای این سوره از نظر کلی همان محتوای سوره‌های مکی است، از نظر اعتقادی بیشتر روی مبدء و معاد تکیه می‌کند. و از نظر مسائل عملی و اخلاقی، بخش قابل ملاحظه‌ای از سرگذشت پنج پیامبر بزرگ الهی، و مبارزات آنها با اقوام منحرف بحث می‌کند، تا هم دلداری و تسلی خاطر برای مؤمنانی باشد که مخصوصاً در آن روز در مکه در اقلیت شدید قرار داشتند، و هم هشدار باشد برای مشرکان لجوج و بیدادگر. یکی از امتیازات این سوره بیان بخش مهمی از داستان «سلیمان» و «ملکه سبا» و چگونگی ایمان آوردن او به توحید، و سخن گفتن پرنده‌گانی، همچون هدهد، و حشراتی همچون مورچه، با سلیمان است. این سوره به خاطر همین معنی، سوره «نمل» (مورچه) نامیده شده، و عجب این که در بعضی از روایات به نام سوره سلیمان آمده است. ضمناً این سوره از علم بی پایان پروردگار، و نظارت او بر همه چیز در عالم هستی، و حاکمیت او در میان بندگان سخن می‌گوید. این سوره با «بشارت» شروع می‌شود، و با «تهدید» پایان می‌یابد، بشارتی که قرآن برای مؤمنان آورده، و تهدید به این که خداوند از اعمال شما بندگان غافل نیست.

**فضیلت تلاوت سوره:** در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام ﷺ چنین آمده است: «هر کس سوره طس سلیمان (سوره نمل) را بخواند خداوند به تعداد کسانی که سلیمان را تصدیق و یا تکذیب کردند، و همچنین هود و شعیب و صالح و ابراهیم را، ده حسنه به او می دهد، و به هنگام رستاخیز که از قبرش بیرون می آید، ندای لاله الا الله سر می دهد».

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

(آیه ۱) - قرآن از سوی حکیم دانایی است: باز در آغاز این سوره به «حروف مقطعه» قرآن برخورد می کنیم (ط، سین، س).  
با توجه به این که بلافاصله بعد از آن از عظمت قرآن سخن می گوید به نظر می رسد که یکی از اسرار آن این باشد که این کتاب بزرگ و آیات مبین از حروف ساده الفبا تشکیل یافته، و زیننده ستایش، آن آفریدگاری است که چنین اثر بدیعی را از چنان مواد ساده ای به وجود آورده.

سپس می افزاید: «این آیات قرآن و کتاب مبین است» (تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَكِتَابٍ مُّبِينٍ).

(آیه ۲) - در این آیه دو توصیف دیگر برای قرآن بیان شده: قرآنی که «مایه هدایت، و وسیله بشارت برای مؤمنان است» (هُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ).  
چرا که تا مرحله ای از تقوا و تسلیم و ایمان به واقعیتها در دل انسان نباشد به دنبال حق نمی رود.

(آیه ۳) - «همان کسانی که نماز را بر پا می دارند و زکات را ادا می کنند و به آخرت یقین دارند» (الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ).

و به این ترتیب هم اعتقاد آنها به مبدأ و معاد محکم است، و هم پیوندشان با خدا و خلق. بنابراین اوصاف فوق اشاره ای به اعتقاد کامل و برنامه عملی جامع آنهاست.

(آیه ۴) - سپس به بیان حال گروهی که در نقطه مقابل مؤمنان قرار دارند پرداخته و یکی از خطرناکترین حالاتشان را چنین بازگو می‌کند: «کسانی که ایمان به آخرت ندارند اعمال سوئشان را برای آنها زینت می‌دهیم پس در طریق زندگی حیران و سرگردان می‌شوند» (إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زَيَّنَّا لَهُمْ أَعْمَالَهُمْ فَهُمْ يَعْمَهُونَ).

آلودگی در نظر آنها پاکی، زشتیها نزد آنها زیبا، پستیها افتخار، و بدبختیها و سیه روزیها سعادت و پیروزی محسوب می‌شود. این دگرگونی ارزشها، و به هم ریختن معیارها در نظر انسان، که نتیجه‌اش سرگردان شدن در بیراهه‌های زندگی است از بدترین حالاتی می‌باشد که به یک انسان دست می‌دهد.

(آیه ۵) - سپس به نتیجه «تزیین اعمال» پرداخته و سرانجام کار چنین کسانی را این‌گونه بیان می‌کند: «آنها کسانی هستند که عذابی بد (و شدید و دردناک) دارند» (أُولَئِكَ الَّذِينَ لَهُمْ سُوءُ الْعَذَابِ). در دنیا سرگردان و مأیوس و پریشان خواهند بود، و در آخرت گرفتار مجازاتی هولناک.

«و آنها در آخرت زیانکارترین مردمند» (وَهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْآخَسِرُونَ). چه زیانی از این بالاتر که انسان اعمال زشتش را زیبا ببیند و تمام نیروی خود را برای آن به کار گیرد، اما سرانجام ببیند جز بدبختی و سیه‌روزی به بار نیاورده است.

(آیه ۶) - و در این آیه به عنوان تکمیلی بر اشارات گذشته در زمینه عظمت محتوای قرآن، و مقدمه‌ای برای داستانهای انبیا که بلافاصله بعد از آن شروع می‌شود می‌فرماید: «بطور مسلم این قرآن از سوی حکیم دانایی بر تو القا می‌شود» (وَإِنَّكَ لَتَلَقِّي الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ).

گرچه «حکیم» و «علیم» هر دو اشاره به دانایی پروردگار است، ولی «علیم» از آگاهی بی‌پایان خدا خبر می‌دهد، و «حکیم» از حساب و هدفی که در ایجاد این

عالم و نازل کردن قرآن به کار رفته است.

(آیه ۷) - موسی اینجا به امید قبسی می آید! چنانکه گفتیم در این سوره، بعد از بیان اهمیت قرآن، گوشه‌ای از سرگذشت پنج تن از پیامبران بزرگ و قوم آنها به میان آمده است، و وعده پیروزی مؤمنان و مجازات کافران در آنها به روشنی بازگو شده.

نخست از پیامبر اولوالعزم موسی (ع) شروع می‌کند و مستقیماً به سراغ لحظه‌ای که نخستین جرقه وحی در دل او درخشید، و با پیام و سخن الهی آشنا شد، می‌رود، و می‌گوید: به خاطر بیاور «هنگامی را که موسی به خانواده خود گفت: من آتشی از دور دیدم!» (إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِأَهْلِهِ إِنِّي آنَسْتُ نَارًا).

همین جا توقف کنید «من به زودی خبر از آن برای شما می‌آورم و یا شعله‌ای از آتش، تا گرم شوید» (سَأْتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ آتِيكُمْ بِشِهَابٍ قَبَسٍ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ).

و این در همان شبی بود که با همسرش دختر شعیب در طریق مصر در بیابانی تاریک و ظلمانی گرفتار آمد، راه را گم کرد، و در همین حال درد وضع حمل به همسرش دست داد، موسی احساس نیاز شدیدی به افروختن آتش و استفاده از گرمای آن می‌کرد، همین که شعله آتش را از دور دید خوشحال شد، و آن را دلیل بر وجود انسان یا انسانهایی گرفت، و گفت می‌روم، یا برای شما خبری می‌آورم و یا شعله آتشی که با آن گرم شوید.

(آیه ۸) - موسی خانواده‌اش را در همانجا گذاشت و به آن سو که آتش دیده بوده حرکت کرد «پس هنگامی که نزد آتش رسید، ندایی برخاست که: مبارک باد آن کس که در آتش است، و کسی که در اطراف آن است، و منزه است خداوندی که پروردگار عالمیان است» (فَلَمَّا جَاءَهَا نُودِيَ أَنْ بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا وَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ).

منظور از کسی که در آتش است موسی (ع) بوده که به آن شعله آتش که از میان درخت سبز نمایان شده بوده، آنقدر نزدیک گردیده که گویی در درون آن قرار

داشت، و منظور از کسی که اطراف آن قرار دارد فرشتگان مقرب پروردگار است که در آن لحظه خاص، آن سرزمین مقدس را احاطه کرده بودند. و یا این که به عکس منظور از کسانی که در آتشند فرشتگان الهی می‌باشند و کسی که در گرد آن قرار دارد موسی (ع).

(آیه ۹) - بار دیگر ندایی برخاست و موسی را مخاطب ساخته، گفت: «ای موسی! من خداوند عزیز و حکیمم» (يَا مُوسَى إِنَّهُ أَنَا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ). این جمله برای این بود که هرگونه شک و تردید از موسی، برطرف شود، و بداند که این خداوند عالمیان است که با او سخن می‌گوید نه شعله آتش یا درخت؛ خداوندی که «شکست‌ناپذیر» و «صاحب حکمت و تدبیر» است.

(آیه ۱۰) - از آنجا که مأموریت رسالت آن هم در برابر ظالم و جباری همچون فرعون نیاز به قدرت و قوت ظاهری و باطنی و سند حقانیت محکم دارد، در اینجا به موسی (ع) دستور داده شد «و عصایت را بیفکن» (وَأَلْقِ عَصَاكَ). موسی عصای خود را افکند، ناگاه تبدیل به مار عظیمی شد «هنگامی که موسی نظر به آن افکند، دید با سرعت همچون مارهای کوچک به هر سو می‌دود و حرکت می‌کند (ترسید و) به عقب برگشت و حتی پشت سر خود را نگاه نکرد» (فَلَمَّا رَأَاهَا تَهْتَرُ كَأَنَّهُا جَانٌّ وَلِي مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ).

در اینجا بار دیگر به موسی خطاب شد: «ای موسی! نترس که رسولان در نزد من ترس و وحشتی ندارند» (يَا مُوسَى لَا تَخَفْ إِنِّي لَا يَخَافُ لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ).

یعنی؛ ای موسی! تو در حضور پروردگار بزرگ هستی، و حضور او ملازم با امنیت مطلق است!

(آیه ۱۱) - اما در این آیه استثنایی برای جمله «إِنِّي لَا يَخَافُ لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ» بیان کرده، می‌گوید: «مگر کسی که ستم‌کند سپس (در مقام توبه و جبران برآید و) بدی را تبدیل به نیکی کند که من غفور و رحیمم»، توبه او را می‌پذیریم و به او نیز امنیت می‌بخشیم (إِلَّا مَنْ ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا بَعْدَ سُوءٍ فَإِنِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ).

(آیه ۱۲) - سپس دومین معجزه موسی (ع) را به او ارائه کرد، فرمود: «و دستت را در گریبان‌ت داخل کن هنگامی که خارج می‌شود، سفید و درخشانده است بی آنکه عیبی در آن، باشد» (وَأَدْخِلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجَ بَيْضًا مِّنْ غَيْرِ سُوءٍ).

یعنی؛ این سفیدی ناشی از بیماری «برص» نیست، بلکه نورانیت و درخشندگی و سفیدی جالبی است که خود بیانگر وجود یک معجزه و امر خارق عادت است.

باز برای این که به موسی (ع) لطف بیشتری کند و به منحرفان امکان بیشتری برای هدایت دهد، می‌گوید: معجزات تو منحصر به این دو نیست، بلکه این دو معجزه «در زمره معجزات نه گانه‌ای است که تو با آنها بسوی فرعون و قومش فرستاده می‌شوی آنان قومی فاسد و طغیانگرند» و نیاز به راهنمایی دارند، مجهز به معجزات بزرگ فراوان (فِي تِسْعِ آيَاتٍ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَقَوْمِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ).

از ظاهر این آیه چنین استفاده می‌شود که این دو معجزه جزء نه معجزه معروف موسی بوده است نه اضافه بر آن.

(آیه ۱۳) - بالاخره موسی (ع) با قویترین سلاح معجزه، مسلح شد، و به سراغ فرعون و فرعونیان آمد و آنها را به سوی آیین حق دعوت کرد قرآن در این آیه می‌گوید: «هنگامی که آیات روشنی‌بخش ما به سراغ آنان آمد گفتند: این سحر آشکاری است» (فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ آيَاتُنَا مُبْصِرَةً قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ).

و می‌دانیم این تهمت تنها در مورد موسی (ع) نبود، بلکه متعصبان لجوج برای توجیه مخالفت‌های خود با انبیا تهمت سحر را مطرح می‌نمودند.

(آیه ۱۴) - جالب این که در این آیه قرآن اضافه می‌کند: این اتهامات به خاطر آن نبود که راستی در شک و تردید باشند، بلکه آنها «معجزات را از روی ظلم و برتری‌جویی انکار کردند، در حالی که در دل به آن یقین و اطمینان داشتند» (وَجَادُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتُهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا).



از این تعبیر به خوبی استفاده می‌شود که ایمان واقعیتی غیر از علم و یقین دارد، و ممکن است کفر از روی جحود و انکار در عین علم و آگاهی سرزند. در پایان آیه به عنوان یک درس عبرت با یک جمله کوتاه و بسیار پرمعنی به سرانجام شوم فرعونیان و غرق و نابودی آنها اشاره کرده، می‌گوید:

«پس بنگر سرانجام تبه‌کاران و مفسدان چگونه بود؟» (فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ).

(آیه ۱۵) - حکومت داوود و سلیمان: به دنبال نقل گوشه‌ای از داستان موسی (ع) به بحث پیرامون دو تن دیگر از پیامبران بزرگ الهی، «داوود» و «سلیمان» می‌پردازد، که اینها نیز از پیامبران بنی اسرائیل بودند، و تفاوتی که تاریخ آنها با تواریخ پیامبران دیگر دارد این است که اینها بر اثر آمادگی محیط فکری و اجتماعی بنی اسرائیل توفیق یافتند دست به تأسیس حکومت عظیمی بزنند، و آیین الهی را با استفاده از نیروی حکومت، گسترش دهند، لذا از لحن سرگذشت پیامبران دیگر که با مخالفت شدید قوم خود روبرو می‌شدند در اینجا خبری نیست.

جالب این که قرآن سخن را از مسأله «موهبت علم» که زیربنای یک حکومت صالح و نیرومند است شروع کرده، می‌گوید: «و ما به داوود و سلیمان علم قابل ملاحظه‌ای بخشیدیم» (وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا).

روشن است که «علم» در اینجا معنی گسترده و وسیعی دارد که علم توحید و اعتقادات مذهبی و قوانین دینی، و همچنین علم قضاوت، و تمام علوم می‌را که برای تشکیل چنان حکومت وسیع و نیرومندی لازم بوده است در بر می‌گیرد.

و به دنبال این جمله از زبان داوود و سلیمان چنین نقل می‌کند: «و آنها گفتند: حمد و ستایش از آن خداوندی است که ما را بر بسیاری از بندگان مؤمنش برتری بخشید» (وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ).

جالب این که بلافاصله بعد از بیان موهبت بزرگ «علم»، سخن از «شکر» به میان آمده، تا روشن شود هر نعمتی را شکری لازم است، و حقیقت شکر آن است که از آن نعمت در همان راهی که برای آن آفریده شده است استفاده شود و این دو

پیامبر بزرگ از نعمت علمشان در نظام بخشیدن به یک حکومت الهی حداکثر بهره را گرفتند.

(آیه ۱۶) - در این آیه نخست اشاره به ارث بردن سلیمان از پدرش داوود کرده، می‌گوید: «سلیمان وارث داوود شد» (وَوَرِثَ سُلَيْمَنُ دَاوُدَ). و همه مواهب او را به ارث برد.

سپس قرآن می‌افزاید: «سلیمان گفت: ای مردم! به ما سخن گفتن پرنندگان تعلیم شده» (وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلَّمْنَا مَنطِقَ الطَّيْرِ).

«و از همه چیز به ما داده شده است، و این فضیلت آشکاری است» (وَأَوْتَيْنَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنْ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ).

یعنی تمام وسائلی را که از نظر معنوی و مادی برای تشکیل این حکومت الهی لازم است به ما داده شده است.

(آیه ۱۷) - سلیمان در وادی مورچگان! از آیات این سوره، و همچنین از آیات سوره سبأ به خوبی استفاده می‌شود که داستان حکومت حضرت سلیمان جنبه عادی نداشت، بلکه توأم با خارق عادات و معجزات مختلفی بود. در حقیقت خداوند قدرت خود را در ظاهر ساختن این حکومت عظیم و قوایی که مسخر آن بود نشان داد.

نخست می‌گوید: «لشکریان سلیمان از جن و انس و پرنندگان نزد او جمع شدند» (وَحِشْرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودَهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَالطَّيْرِ).

آنقدر زیاد بودند که «باید توقف می‌کردند تا به هم ملحق شوند» (فَهُمْ يُوزَعُونَ).

(آیه ۱۸) - به هر حال، سلیمان با این لشکر عظیم حرکت کرد «تا به سرزمین مورچگان رسیدند» (حَتَّى إِذَا أَتَوْا عَلَى وَادِ النَّمْلِ).

در اینجا «مورچه‌ای (از مورچگان، هموعان خود را مخاطب ساخت و) گفت: ای مورچگان! داخل لانه‌های خود شوید تا سلیمان و لشکریانش شما را پایمال نکنند در حالی که نمی‌فهمند!» (قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ

لَا يَحْطِمْكُمْ سُلَيْمَنُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ).

(آیه ۱۹) - «سلیمان از شنیدن این سخن مورچه تبسم کرد و خندید» (فَتَبَسَّمَ ضَاحِكًا مِّن قَوْلِهَا).

در اینجا سلیمان رو به درگاه خدا کرد و چند تقاضا نمود.

نخست این که: «عرضه داشت: پروردگارا! راه و رسم شکر نعمتهایی را که بر من و پدر و مادرم ارزانی داشته‌ای به من الهام فرما» (وَقَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ).

تا بتوانم با بسیج همه نیروهایم این همه نعمتهای عظیم را در راهی که تو فرمان داده‌ای و مایه‌خشنودی توست به کارگیرم و از مسیر حق منحرف نگردم. دیگر این که مرا موفق دار «تا عمل صالحی به جای آورم که تو از آن خوشنود می‌شوی» (وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ).

و بالاخره سومین تقاضایش این بود که عرضه داشت: پروردگارا! «مرا به رحمتت در زمره بندگان صالحت داخل گردان» (وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ).

یعنی هدف نهایی به دست آوردن قدرت، انجام عمل صالح است و عمل صالح نیز مقدمه‌ای است برای جلب خشنودی و رضای خدا که هدف نهایی است. (آیه ۲۰) - داستان هدهد و ملکه سبا: در اینجا به فراز دیگری از زندگی

شگفت‌انگیز سلیمان اشاره کرده، و ماجرای هدهد و ملکه سبا را بازگو می‌کند.

نخست می‌گوید: «سلیمان در جستجوی آن پرنده [= هدهد] برآمد» (وَتَقَدَّ الطَّيْرُ).

این تعبیر به وضوح بیانگر این حقیقت است که او به دقت مراقب وضع کشور و اوضاع حکومت خود بود و حتی غیبت یک مرغ از چشم او پنهان نمی‌ماند! بدون شک منظور از پرنده در اینجا همان هدهد است، چنانکه در ادامه سخن، قرآن می‌افزاید، سلیمان «گفت: مرا چه شده است که هدهد را نمی‌بینم» (فَقَالَ مَالِيَ لَا أَرَى الْهُدُودَ).

«یا این که او از غائبان است» (أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ).

یعنی آیا او بدون عذر موجهی حضور ندارد و یا با عذر موجهی غیبت کرده است؟

(آیه ۲۱) - «سلیمان» برای این که حکم غیابی نکرده باشد، و در ضمن غیبت همدرد روی بقیه پرندگان - تا چه رسد به انسانهایی که پستهای حساسی بر عهده داشتند - اثر نگذارد افزود: «مَنْ أَوْ رَا قَطْعًا كَيْفَرٌ شَدِيدٌ خَوَاهِم دَاد!» (لَا عَذَابَ لَهُ عَذَابًا شَدِيدًا).

«و یا او را ذبح می‌کنم!» (أَوْ لَا أذْبَحُهُ).

«یا (برای غیبتش) باید دلیل روشنی به من ارائه دهد» (أَوْ لِيَأْتِيَنِي بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ).

در حقیقت سلیمان (ع) تهدید لازم را در صورت ثبوت تخلف نمود، ضمناً نشان داد که او حتی در برابر پرندۀ ضعیفی تسلیم دلیل و منطق است و هرگز تکیه بر قدرت و توانایش نمی‌کند.

(آیه ۲۲) - «چندان درنگ نکرد» که همدرد آمد (فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ).

بازگشت و با صراحت به سلیمان چنین «گفت: من بر چیزی آگاهی یافتم که تو بر آن آگاهی نداری، من از سرزمین سبا یک خبر قطعی (و دست اول) برای تو آورده‌ام؟» (فَقَالَ أَحَطُّ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ وَجِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَأٍ يَقِينٍ).

(آیه ۲۳) - همدرد در شرح ماجرا چنین گفت: «من (به سرزمین سبا رفته بودم) زنی را در آنجا یافتم که بر آنها حکومت می‌کند، و همه چیز را در اختیار دارد مخصوصاً تخت عظیمی داشت!» (إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ).

«همدرد» با این سه جمله تقریباً تمام مشخصات کشور سبا و طرز حکومت آن را برای سلیمان بازگو کرد.

(آیه ۲۴) - سلیمان از شنیدن این سخن در فکر فرو رفت ولی همدرد به او مجال نداد و مطلب دیگری بر آن افزود گفت: مسأله عجیب و ناراحت کننده‌ای که

من در آنجا دیدم این بود که: «مشاهده کردم آن زن و قوم و ملتش در برابر خورشید - نه در برابر الله - سجده می‌کنند!» (وَجَدْتُهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ).

«و شیطان (بر آنها تسلط یافته و) اعمالشان را در نظرشان زینت داده» و افتخار می‌کنند که در برابر آفتاب سجده می‌نمایند! (وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ).

و به این ترتیب «شیطان آنها را از راه حق باز داشته» (فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ). آنها چنان در بت پرستی فرو رفته‌اند که من باور نمی‌کنم به آسانی از این راه برگردند «آنها هدایت نخواهند شد» (فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ).

(آیه ۲۵) - سپس افزود: «آنها چرا برای خداوندی سجده نمی‌کنند که آنچه در آسمانها و زمین پنهان است خارج می‌کند، و آنچه را مخفی می‌دارید و آنچه را آشکار می‌سازید می‌داند» (أَلَا يَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبَاءَ فِي السَّمَوَاتِ وَيَعْلَمُ مَا تُخْفُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ).

یعنی چرا برای خداوندی سجده نمی‌کنند که غیب آسمان و زمین و اسرار نهفته آن را می‌داند.

(آیه ۲۶) - و سرانجام سخن خود را چنین پایان می‌دهد: «همان خداوندی که معبودی جز او نیست و پروردگار و صاحب عرش عظیم است» (اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ).

و به این ترتیب روی «توحید عبادت» و «توحید ربوبیت» پروردگار، و نفی هرگونه شرک تأکید کرده و سخن خود را به پایان می‌برد.

(آیه ۲۷) - سلیمان با دقت به سخنان هدهد گوش فرا داد، و در فکر فرو رفت، سپس چنین گفت: ما تحقیق به عمل می‌آوریم بینیم تو راست گفتی یا از دروغگویان هستی؟! (قَالَ سَنَنْظُرُ أَصَدَقْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْكَاذِبِينَ).

سلیمان نه هدهد را متهم ساخت و محکوم کرد، و نه سخن او را بی دلیل تصدیق نمود، بلکه آن را پایه تحقیق قرار داد.

(آیه ۲۸) - به هر حال سلیمان نامه‌ای بسیار کوتاه و پرمحتوا نوشت و به هدهد داد و گفت: «این نامه مرا ببر و بر آنان بیفکن، سپس برگرد (و در گوشه‌ای توقف کن) بین آنها چه عکس‌العملی نشان می‌دهند؟» (إِذْ هَبُّ بِكِتَابِي هَذَا فَأَلْقَاهُ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّى عَنْهُمْ فَانظُرْ مَاذَا يَرْجِعُونَ).

(آیه ۲۹) - ملکه سبا نامه را گشود و از مضمون آن آگاهی یافت و چون قبلاً اسم و آوازه سلیمان را شنیده بود و محتوای نامه نشان می‌داد که سلیمان تصمیم شدیدی درباره سرزمین سبا گرفته، سخت در فکر فرو رفت، و چون در مسائل مهم مملکتی با اطرافیانش به شور می‌نشست از آنها دعوت کرد، رو به سوی آنها نموده گفت: ای اشراف و بزرگان! نامه ارزشمندی به سوی من افکنده شده است! (قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيَّ كِتَابٌ كَرِيمٌ).

(آیه ۳۰) - سپس ملکه سبا به ذکر مضمون نامه پرداخت و گفت: «این نامه از سوی سلیمان است و محتوایش چنین است: به نام خداوند بخشنده مهربان» (إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ).

(آیه ۳۱) - توصیه‌ام به شما «این است برتری جویی در برابر من نکنید، و به سوی من آیید و تسلیم حق شوید» (أَلَا تَعْلَمُونَ عَلَيَّ وَأُتُونِي مُسْلِمِينَ). آنچه در دو آیه فوق آمده، الگویی است برای طرز نامه‌نگاری که با نام خداوند رحمان و رحیم شروع شود و با دو جمله حساب شده جان سخن بیان گردد.

(آیه ۳۲) - بعد از ذکر محتوای نامه سلیمان، برای سران ملت خود رو به سوی آنها کرده، چنین گفت: ای اشراف و صاحب‌نظران! رأی خود را در این کار مهم برای من ابراز دارید که من هیچ کار مهمی را بی حضور شما و بدون نظر شما انجام نداده‌ام! (قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي أَمْرِي مَا كُنْتُ قَاطِعَةً أَمْرًا حَتَّى تَشْهَدُونِ).

(آیه ۳۳) - «اشراف قوم» در پاسخ او چنین گفتند: ما دارای نیروی کافی و قدرت جنگی فراوان هستیم، ولی تصمیم نهایی با توست، ببین چه دستور

می دهی» (قَالُوا نَحْنُ أَوْلُوا قُوَّةٍ وَأَوْلُوا بِأَسِ شَدِيدٍ وَالْأَمْرُ إِلَيْكِ فَانظُرِي مَاذَا تَأْمُرِينَ).

به این ترتیب هم تسلیم خود را در برابر دستورات او نشان دادند، و هم تمایل خود را به تکیه بر قدرت و حضور در میدان جنگ!

(آیه ۳۴) - ملکه هنگامی که تمایل آنها را به جنگ مشاهده کرد، در حالی که خود باطناً تمایل به این کار نداشت برای فرو نشانیدن این عطش، و هم برای این که حساب شده با این جریان برخورد، کند، چنین گفت: پادشاهان هنگامی که وارد منطقه آبادی شوند آن را به فساد و ویرانی می کشانند! (قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا).

«و عزیزان اهل آن را به ذلت می نشانند» (وَجَعَلُوا أَعْرَظَةً أَهْلِهَا أَذِلَّةً). سپس برای تأکید بیشتر گفت: «آری این چنین می کنند» (وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ). در حقیقت ملکه سبا که خود پادشاهی بود، شاهان را خوب شناخته بود که برنامه آنها در دو چیز خلاصه می شود: «فساد و ویرانگری» و «ذلیل ساختن عزیزان»، چرا که آنها به منافع خود می اندیشند، نه به منافع ملتها و آبادی و سربلندی آنها و همیشه این دو بر ضد یکدیگرند.

(آیه ۳۵) - سپس ملکه افزود: ما باید قبل از هر کار سلیمان و اطرافیان او را بیازماییم و ببینیم به راستی چه کاره اند؟ سلیمان پادشاه است یا پیامبر؟ ویرانگر است یا مصلح؟ ملتها را به ذلت می کشانند یا عزت؟ و برای این کار باید از هدیه استفاده کرد، لذا «من هدیه قابل ملاحظه ای برای آنها می فرستم تا ببینم فرستادگان من چه واکنشی را از ناحیه آنها برای ما می آورند» (وَإِنِّي مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَنَاظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ).

پادشاهان علاقه شدیدی به «هدایا» دارند، و نقطه ضعف و زبونی آنها نیز همین جاست، آنها را می توان با هدایای گرانبها تسلیم کرد، اگر دیدیم سلیمان با این هدایا تسلیم شد، معلوم می شود «شاه» است! در برابر او می ایستیم، و گرنه پیامبر خداست در این صورت باید عاقلانه برخورد کرد.

(آیه ۳۶) - مرا با مال نفریبید! فرستادگان ملکه سبا با کاروان هدایا، سرزمین یمن را پشت سر گذاشتند و به سوی شام و مقرر سلیمان حرکت کردند، به گمان این که سلیمان از مشاهده منظره این هدایا خوشحال می شود، و به آنها شادباش می گوید، اما «هنگامی که (فرستاده ملکه سبا) نزد سلیمان آمد (سلیمان نه تنها از آنها استقبال نکرد بلکه) گفت: می خواهید مرا با مال کمک کنید (و فریب دهید) آنچه خدا به من داده بهتر است از آنچه به شما داده است» (فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَنُ قَالَ أَتِمِدُونَنِي بِمَالٍ فَمَا آتَانِي اللَّهُ خَيْرٌ مِّمَّا آتَيْكُمْ).

مال چه ارزشی در برابر مقام نبوت و علم و دانش و هدایت و تقوا دارد؟  
«بلکه شما هستید که به هدایای خود خوشحال می شوید» (بَلْ أَنْتُمْ بِهَدِيَّتِكُمْ تَفْرَحُونَ).

و به این ترتیب سلیمان، معیارهای ارزش را در نظر آنها تحقیر کرد و روشن ساخت که معیارهای دیگری برای ارزش در کار است.

(آیه ۳۷) - سپس برای این که قاطعیت خود را در مسئله «حق و باطل» نشان دهد به فرستاده مخصوص ملکه سبا چنین گفت: «به سوی آنان بازگرد (و این هدایا را نیز با خود ببر اما بدان) ما به زودی با لشکرهایی به سراغ آنها خواهیم آمد که توانایی مقابله با آن را نداشته باشند» (إِزْجِعِ إِلَيْهِمْ فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُنُودٍ لَا قِبَلَ لَهُمْ بِهَا).  
«و ما آنها را از آن سرزمین آباد با ذلت خارج می کنیم در حالی که کوچک و حقیر خواهند بود» (وَلَنُخْرِجَنَّهُمْ مِنْهَا أَذِلَّةً وَهُمْ صَاغِرُونَ).

چرا که در برابر آیین حق، تسلیم نشدند و از در مکر و فریب وارد گشتند.

(آیه ۳۸) - در یک چشم بر هم زدن تخت او حاضر است! سرانجام فرستادگان ملکه سبا هدایا و بساط خود را برچیدند و به سوی کشورشان بازگشتند. و ماجرا را برای ملکه و اطرافیانش شرح دادند، و بیان داشتند که او به راستی فرستاده خداست و حکومتش نیز یک حکومت الهی است.

لذا ملکه سبا با عده ای از اشراف قومش تصمیم گرفتند به سوی سلیمان بیایند و شخصاً این مسئله مهم را بررسی کنند تا معلوم شود سلیمان چه آیینی دارد؟



این خبر از هر طریقی که بود به سلیمان رسید، و تصمیم گرفت قدرت‌نمایی شگرفی کند تا آنها را بیش از پیش به واقعیت اعجاز خود آشنا، و در مقابل دعوتش تسلیم سازد.

لذا سلیمان رو به اطرافیان خود کرد و «گفت: ای گروه بزرگان! کدامیک از شما توانایی دارد تخت او را پیش از آن که خودشان نزد من بیایند و تسلیم شوند برای من بیاورد» (قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ).  
(آیه ۳۹) - در اینجا دو نفر اعلام آمادگی کردند که یکی از آنها عجیب و دیگری عجیبتر بود.

نخست «عفریتی از جن رو به سوی سلیمان کرد و گفت: من تخت او را پیش از آن که (مجلس تو پایان گیرد و) از جای برخیزی نزد تو می‌آورم» (قَالَ عَفْرَيْتُ مِنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ).

من این کار را با زحمت انجام نمی‌دهم و در این امانت گران‌قیمت نیز خیانتی نمی‌کنم، چرا که «من نسبت به آن توانا و امینم!» (وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ).

(آیه ۴۰) - دومین نفر مرد صالحی بود که آگاهی قابل ملاحظه‌ای از «کتاب الهی» داشت، چنانکه قرآن در حق او می‌گوید: «کسی که علم و دانشی از کتاب داشت گفت: من تخت او را قبل از آن که چشم بر هم زنی نزد تو خواهم آورد!» (قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ).

این شخص یکی از نزدیکان با ایمان، و دوستان خاص سلیمان بوده است، و غالباً در تواریخ نام او را «أصف بن برخیا» نوشته‌اند، و می‌گویند وزیر سلیمان و خواهرزاده او بوده است.

و اما درباره «علم کتاب» بسیاری از مفسران و غیر آنها گفته‌اند این مرد با ایمان از «اسم اعظم الهی» باخبر بود. یعنی آن نام الهی را در درون جان خود پیاده کرده بود و آن چنان از نظر آگاهی و اخلاق و تقوا و ایمان تکامل یافته بود که خود مظهري از آن اسم گشته بود، این تکامل معنوی و روحانی که پرتوی از آن اسم اعظم الهی است قدرت بر چنین خارق‌عاداتی را در انسان ایجاد می‌کند.

و هنگامی که سلیمان با این امر موافقت کرد او با استفاده از نیروی معنوی خود تخت ملکه سبا را در یک «طرفة العین» نزد او حاضر کرد: «پس هنگامی که سلیمان آن را نزد خود مستقر دید (زیان به شکر پروردگار گشود و) گفت: این از فضل پروردگار من است، تا مرا بیازماید که آیا شکر نعمت او را به جا می آورم یا کفران می کنم؟! (فَلَمَّا رَأَهُ مُسْتَقَرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي ءَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ).

سپس افزود: «و هر کس شکر کند به سود خویش شکر کرده، و هر کسی کفران کند پروردگار من غنی و کریم است» (وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ).

\* تفاوت «عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ» و «عِلْمُ الْكِتَابِ»: در حدیثی از پیامبر ﷺ چنین آمده است که «ابوسعید خدری» می گوید: من از معنی «الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ» از محضرش سؤال کردم فرمود: «او وصی برادرم سلیمان بن داوود بود.» عرض کردم: «وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» (رعد/۴۳) از چه کسی سخن می گوید.

فرمود: «ذَلِكَ أَخِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ؛ او برادرم علی بن ابی طالب است!» توجه به تفاوت «علم من الكتاب» که علم جزئی را می گوید، و «علم الكتاب» که «علم کلی» را بیان می کند روشن می سازد که میان «آصف» و «علی» چه اندازه تفاوت بوده است؟!

(آیه ۴۱) - نور ایمان در دل ملکه سبا: سلیمان برای این که میزان عقل و درایت ملکه سبا را بیازماید، و نیز زمینه ای برای ایمان او به خداوند فراهم سازد، دستور داد تخت او را که حاضر ساخته بودند دگرگون و ناشناس سازند «گفت: تخت او را برایش ناشناس سازید بینیم آیا هدایت می شود یا از کسانی خواهد بود که هدایت نمی یابند» و آیا تخت خود را می شناسد یا نمی شناسد؟ (قَالَ نَكُرُوا لَهَا عَرْشَهَا نَنْظُرْ أَتَهْتَدِي أَمْ تَكُونُ مِنَ الَّذِينَ لَا يَهْتَدُونَ).

(آیه ۴۲) - به هر حال «هنگامی که ملکه سبا وارد شد، (به او) گفته شد: آیا تخت تو این گونه است؟! (فَلَمَّا جَاءَتْ قِيلَ أَهَكَذَا عَرْشُكِ).

«ملکه سبا» زیرکانه‌ترین و حساب شده‌ترین جوابها را داد و «گفت: گویا خود آن تخت است!» (قَالَتْ كَأَنَّهُ هُوَ).

و بلافاصله افزود: «و ما پیش از این هم آگاه بودیم و اسلام آورده بودیم!» (وَأَوْتَيْنَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهَا وَكُنَّا مُسْلِمِينَ).

یعنی، اگر منظور سلیمان از این مقدمه‌چینی‌ها این است که ما به اعجاز او پی ببریم ما پیش از این با نشانه‌های دیگر از حقانیت او آگاه شده بودیم و حتی قبل از دیدن این خارق‌عادت عجیب ایمان آورده بودیم.

(آیه ۴۳) - و به این ترتیب سلیمان «او را از آنچه غیر از خدا می‌پرستید بازداشت» (وَصَدَّهَا مَا كَانَتْ تَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ).

هرچند «او قبل از آن از قوم کافر بود» (إِنَّهَا كَانَتْ مِنْ قَوْمٍ كَافِرِينَ).

(آیه ۴۴) - در این آیه صحنه دیگری از این ماجرا بازگو می‌شود، و آن ماجرای داخل شدن ملکه سبا در قصر مخصوص سلیمان است.

سلیمان دستور داده بود، صحن یکی از قصرها را از بلور بسازند و در زیر آن، آب جاری قرار دهند.

هنگامی که ملکه سبا به آنجا رسید «به او گفته شد: داخل حیاط قصر شو» (قِيلَ لَهَا ادْخُلِي الصَّرْحَ).

«پس هنگامی که ملکه آن صحنه را دید، گمان کرد نهر آبی است و ساق پاهای خود را برهنه کرد» تا از آن آب بگذرد در حالی که سخت در تعجب فرو رفته بود که نهر آب در اینجا چه می‌کند؟ (فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً وَكَشَفَتْ عَنْ سَاقَيْهَا).

اما سلیمان به او «گفت: که حیاط قصر از بلور صاف ساخته شده» این آب نیست که بخواهد پا را برهنه کند و از آن بگذرد (قَالَ إِنَّهُ صَرْحٌ مُّمَرَّدٌ مِنْ قَوَارِيرَ).

در اینجا سؤال مهمی پیش می‌آید و آن این است که: سلیمان که یک پیامبر بزرگ الهی بود چرا چنین دم و دستگاه تجملاتی فوق‌العاده‌ای داشته باشد؟ درست است که او سلطان بود و حکمروا، ولی مگر نمی‌شد بساطی ساده همچون سایر پیامبران داشته باشد؟

اما چه مانعی دارد که سلیمان برای تسلیم کردن ملکه سبا که تمام قدرت و عظمت خود را در تخت و تاج زیبا و کاخ با شکوه و تشکیلات پرزرق و برق می دانست صحنه‌ای به او نشان دهد که تمام دستگاه تجملاتیش در نظر او حقیر و کوچک شود، و این نقطه عطفی در زندگی او برای تجدید نظر در میزان ارزشها و معیار شخصیت گردد؟!

به تعبیر دیگر این هزینه در برابر امنیت و آرامش یک منطقه وسیع و پذیرش دین حق، و جلوگیری از هزینه فوق العاده جنگ، مطلب مهمی نبود.

و لذا هنگامی که ملکه سبا، این صحنه را دید چنین گفت: پروردگارا! من بر خویشان ستم کردم! (قَالَتْ رَبِّ اِنِّی ظَلَمْتُ نَفْسِی).

«و با سلیمان در پیشگاه الله، پروردگار عالیمان، اسلام آوردم» (وَأَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ).

خداوند! من همراه رهبرم سلیمان به درگاه تو آمدم، از گذشته پشیمانم و سر تسلیم به استانت می‌سایم.

(آیه ۴۵) - صالح در برابر قوم ثمود: بعد از ذکر قسمتی از سرگذشت «موسی» و «داوود» و «سلیمان» - در آیاتی که گذشت - چهارمین پیامبری که بخشی از زندگی او و قومش در این سوره مطرح می‌گردد حضرت «صالح» و قوم ثمود است.

نخست می‌فرماید: «و ما به سوی ثمود، برادرشان صالح را فرستادیم که خدای یگانه را بپرستید» (وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ).

تعبیر به «آخاهم» (برادرشان) که در داستان بسیاری از انبیا آمده اشاره به نهایت محبت و دلسوزی آنان نسبت به اقوامشان می‌باشد.

به هر حال تمام رسالت و دعوت این پیامبر بزرگ در جمله «أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ» خلاصه شده است، آری بندگی خدا، که عصاره همه تعلیمات فرستادگان پروردگار است.

سپس می‌افزاید «آنها در برابر دعوت صالح به دو گروه مختلف تقسیم شدند

و به مخاصمه برخاستند» مؤمنان از یک سو و منکران لجوج از سوی دیگر (فَاذَاهُمْ فَرِيقَانِ يَخْتَصِمُونَ).

(آیه ۴۶) - صالح برای بیدار ساختن آنها به اندازشان پرداخت و از عذابهای دردناک الهی آنها را برحذر داشت، اما آنها نه تنها پند نگرفتند و بیدار نشدند، بلکه همین مطلب را مستمسکی برای لجاجت خویش ساخته و با اصرار از او خواستند که اگر راست می‌گویی چرا مجازات الهی دامن ما را فرو نمی‌گیرد - این مطلب در آیه ۷۷ سوره اعراف صریحاً آمده است.

ولی صالح به آنها «گفت: ای قوم من! چرا پیش از تلاش و کوشش برای جلب نیکبها، برای عذاب و بدیها عجله دارید؟» (قَالَ يَا قَوْمِ لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ).

چرا تمام فکر خود را روی فرارسیدن عذاب الهی متمرکز می‌کنید، اگر عذاب الهی شما را فروگیرد، به حیاتتان خاتمه می‌دهد و مجالی برای ایمان باقی نخواهد ماند، بیایید صدق گفتار مرا در برکات و رحمت الهی که در سایه ایمان به شما نوید می‌دهد بیازمایید «چرا از پیشگاه خدا تقاضای آمرزش گناهان خویش نمی‌کنید تا مشمول رحمت او واقع شوید» (أَلَوْلَا تَسْتَغْفِرُونَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ).

(آیه ۴۷) - به هر حال این قوم سرکش به جای این که اندرز دلسوزانه این پیامبر بزرگ را به گوش جان بشنوند و به کار بندند با یک سلسله سخنان واهی و نتیجه‌گیریهای بی‌پایه به مبارزه با او برخاستند، از جمله این که «گفتند: ما هم خودت و هم کسانی را که با تو هستند به فال بد گرفته‌ایم» (قَالُوا اطَّيَّرْنَا بِكَ وَبِمَنْ مَعَكَ).

گویا آن سال خشکسالی و کمبود محصول و مواد غذایی بود، آنها گفتند: این گرفتاریها و مشکلات ما همه از قدم نامیمون تو و یاران توست.

اما او در پاسخ «گفت: فال بد (و بخت و طالع شما) در نزد خداست» (قَالَ طَائِرُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ).

اوست که شما را به خاطر اعمالتان گرفتار این مصائب ساخته و اعمال شماست که در پیشگاه او چنین مجازاتی را سبب شده.

این در حقیقت یک آزمایش بزرگ الهی برای شماست «آری شما گروهی هستید که آزمایش می‌شوید» (بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ).

اینها آزمایشهای الهی است، تا کسانی که شایستگی و قابلیت دارند، از خواب غفلت بیدار شوند، و خود را اصلاح کنند.

#### (آیه ۴۸) - توطئهٔ نُه گروهِک مفسد در وادی القری:

در اینجا بخش دیگری از داستان صالح و قومش را می‌خوانیم که بخش گذشته را تکمیل کرده و پایان می‌دهد، و آن مربوط به توطئهٔ قتل صالح از ناحیهٔ نُه گروهِک کافر و منافق و خنثی شدن توطئهٔ آنهاست.

می‌گوید: «در آن شهر (وادی القری) نُه گروهِک بودند که (همیشه) فساد در زمین می‌کردند و اصلاح نمی‌کردند» (وَكَانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ).

(آیه ۴۹) - مسلماً با ظهور صالح و آیین پاک و مصلح او، عرصه بر این گروهِکها تنگ شد، اینجا بود که طبق این آیه «گفتند: بیایید قسم یاد کنید به خدا که بر او [=صالح] و خانواده‌اش شبیخون می‌زنیم (و آنها را به قتل می‌رسانیم) سپس به ولیِّ دم او می‌گوییم: ما هرگز از هلاکت خانوادهٔ او خبر نداشتیم و در این گفتار خود صادق هستیم!» (قَالُوا تَقَاسَمُوا بِاللَّهِ لَنُبَيِّتَنَّهُ وَأَهْلَهُ ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِيِّهِ مَا شَهِدْنَا مَهْلِكَ أَهْلِهِ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ).

(آیه ۵۰) - هنگامی که آنها در گوشه‌ای از کوه بر سر راه صالح به معبدش کمین کرده بودند کوه ریزش کرد و صخرهٔ عظیمی از بالای کوه سرازیر شد و آنها را در لحظه‌ای کوتاه در هم کوبید و نابود کرد!

لذا قرآن می‌گوید: «آنها نقشهٔ مهمی کشیدند و ما هم نقشهٔ مهمی کشیدیم، در حالی که آنها خبر نداشتند!» (وَمَكْرُوا مَكْرًا وَمَكْرْنَا مَكْرًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ).

(آیه ۵۱) - سپس می‌افزاید: «پس بنگر که عاقبت توطئه و مکر آنها چگونه بود که ما همه آنها و تمام قوم و طرفداران آنها را نابود کردیم؟! (فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ مَكْرِهِمْ أَنَا دَمَرْنَاهُمْ وَقَوْمَهُمْ أَجْمَعِينَ).

(آیه ۵۲) - سپس قرآن در مورد چگونگی هلاکت و سرانجام آنها چنین می‌گوید: «پس ببین این خانه‌های آنهاست که به خاطر ظلم و ستمشان (ساقط شده و) خالی مانده!» (فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ خَاوِيَةً بِمَا ظَلَمُوا).

آری! آتش ظلم و ستم در آنها افتاد و همه را سوزاند و ویران کرد.

«در این ماجرا درس عبرت و نشانه روشنی است (از پایان کار ظالمان و قدرت پروردگار) برای کسانی که می‌دانند» (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ).

(آیه ۵۳) - اما در این میان خشک و تر با هم نسوختند و بسی گناه به آتش گنهکار نسوخت «ما کسانی را که ایمان آورده، و تقوا پیشه کرده بودند نجات دادیم» و آنها هرگز به سرنوشت شوم بدکاران گرفتار نشدند» (وَأَنْجَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ).

(آیه ۵۴) - انحراف قوم لوط: پنجمین پیامبری که در این سوره به زندگی او اشاره شده است، پیامبر بزرگ خدا حضرت لوط است.

نخست می‌گوید: «و لوط را به یادآور هنگامی که به قومش گفت: آیا شما به سراغ کار بسیار زشت و قبیح می‌روید در حالی که (زشتی و نتایج شوم آن را) می‌بینید» (وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ وَأَنْتُمْ تُبْصِرُونَ).

منظور از «فاحشه» در اینجا همجنس‌گرایی و عمل ننگین «لواط» است.

(آیه ۵۵) - سپس می‌افزاید: «آیا شما به جای زنان به سراغ مردان از روی شهوت می‌روید» (إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ).

و برای این که روشن سازد انگیزه این عمل جهالت و نادانی است می‌افزاید: «بلکه شما قومی جاهل و نادان هستید» (بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ).

جهل به خداوند، جهل به هدف آفرینش و نوامیس خلقت و جهل به آثار

شوم این گناه ننگین!

## آغاز جزء بیستم قرآن مجید

(آیه ۵۶) - آنجا که پاکدامنی عیب بزرگی است! اکنون بینم این قوم کثیف

و آلوده در پاسخ این گفتار منطقی لوط چه گفتند؟!

قرآن می گوید: «آنها پاسخی جز این نداشتند که به یکدیگر گفتند: خاندان

لوط را از شهر و دیار خود بیرون کنید، چرا که اینها افرادی پاکند» و حاضر نیستند

خود را با ما هماهنگ کنند! (فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَنْظَهُرُونَ).

جوابی که بیانگر انحطاط فکر و سقوط فوق العاده اخلاقی آنها بود.

آری! در محیط آلودگان، پاکی جرم است و عیب! یوسفهای پاکدامن را به

جرم عفت و پارسایی به زندان می افکنند، و خاندان پیامبر بزرگ خدا «لوط» را به

خاطر پرهیزشان از آلودگی و ننگ به تبعید تهدید می کنند، اما زلیخاها آزادند

و صاحب مقام! و قوم لوط باید در شهر و دیار خود آسوده بمانند!

(آیه ۵۷) - در روایات آمده است که لوط حدود سی سال آنها را تبلیغ کرد

ولی جز خانواده اش - آن هم به استثنای همسرش که با مشرکان هم عقیده شد - به

او ایمان نیاوردند.

بدیهی است چنین گروهی که امید اصلاحشان نیست جائی در عالم حیات

ندارند و باید طومار زندگانشان در هم پیچیده شود.

لذا در این آیه می گوید: «پس ما لوط و خاندانش را رهایی بخشیدیم به جز

همسرش که مقدر کردیم او جزء باقیمانندگان باشد» (فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ

قَدَّرْنَاَهَا مِنَ الْغَابِرِينَ).

(آیه ۵۸) - و پس از بیرون آمدن آنها در موعد معین - در سحرگاه شبی که

شهر غرق فساد و ننگ بود - پس از آن که صبحگاهان فرا رسید «بارانی (از سنگ) بر

آنها فرستادیم (وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا). که همگی زیر آن مدفون شدند، و این بعد از

آن بود که زلزله و وحشتناکی سرزمین آنها را بکلی زیر و رو کرد.



«و چه سخت و ناگوار و بد است باران انذار شدگان» (فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ).  
 (آیه ۵۹) - در این آیه بعد از پایان شرح حال پنج پیامبر بزرگ الهی  
 و سرنوشت قوم آنها، روی سخن را به پیامبر گرامی اسلام ﷺ کرده و به عنوان یک  
 نتیجه گیری از گذشته، و مقدمه ای برای طرح گفتگو با مشرکان، چنین می فرماید:  
 «بگو: حمد و ستایش مخصوص خداست» (قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ).

ستایش مخصوص خداوندی است که اقوام ننگینی همچون قوم لوط را نابود  
 کرد، مبادا دامنه آلودگیهای آنها سراسر زمین را فراگیرد.  
 سپس می افزاید: «و سلام و درود بر بندگان برگزیده اش» (وَسَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ  
 الَّذِينَ اصْطَفَىٰ).

سلام بر موسی، صالح، لوط، سلیمان و داوود علیهم السلام و سلام بر همه انبیا  
 و پیروان راستینشان.

بعد می گوید: «آیا خداوند (که این همه توانایی و قدرت و موهبت و نعمت  
 دارد) بهتر است یا بتهایی را که آنها شریک خدا قرار می دهند» و مطلقاً مبدأ اثر  
 نیستند؟! (أَلَلَّهُ خَيْرٌ أَمَّا يُشْرِكُونَ).

(آیه ۶۰) - با این همه باز مشرک می شوید! در آیه قبل - بعد از ذکر بخشهای  
 تکان دهنده ای از زندگی پنج پیامبر بزرگ - سؤال کوتاه و پرمعنایی مطرح شد که «آیا  
 خداوند با این همه قدرت و توانایی بهتر است یا بتهای بی ارزشی که آنها  
 ساخته اند».

از اینجا به بعد به شرح آن سؤال پرداخته و ضمن پنج آیه که با پنج سؤال  
 حساب شده شروع می شود مشرکان را تحت بازپرسی و محاکمه قرار می دهد،  
 و روشنترین دلائل توحید را ضمن اشاره به دوازده نمونه از مواهب بزرگ خداوند  
 بیان می کند.

نخست به خلقت آسمانها و زمین و نزول باران و برکات ناشی از آن پرداخته  
 چنین می گوید: آیا بتهایی که معبود شما هستند بهترند «یا کسی که آسمانها و زمین را  
 آفریده و برای شما از آسمان آبی فرستاد پس با آن باغهای زیبا و سرورانگیز

رویانندیم» (أَمَّنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا بِهِ حَدَائِقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ).

در دنباله آیه روی سخن را به بندگان کرده، می‌گوید: «شما قدرت نداشتید که درختان این باغهای زیبا را برویانید» (مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَهَا).

کار شما تنها بذرافشانی و آبیاری است، اما کسی که حیات را در دل این بذر آفریده، و به نور آفتاب و قطرات حیاتبخش باران و ذرات خاک فرمان می‌دهد که این دانه‌ها را برویانید، تنها خداست.

به تعبیر دیگر: توحید در خلقت (توحید خالق) و توحید در ربوبیت (توحید تدبیرکننده این جهان) پایه‌ای برای «توحید معبود» شمرده شده است.

و لذا در پایان آیه می‌گوید: «آیا معبود دیگری با خداست» (إِلَهُ مَعَ اللَّهِ). «بلکه آنها گروهی هستند که (از روی نادانی، مخلوقات را) هم‌طراز (پروردگارشان) قرار می‌دهند» (بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعِدُونَ).

(آیه ۶۱) - در دومین سؤال به بحث از موهبت آرامش و ثبات زمین و قرارگاه انسان در این جهان پرداخته، می‌گوید: آیا معبودهای ساختگی آنها بهتر است «یا کسی که زمین را مستقر و آرام قرار داد، و در میان آن، نهرهای آب جاری، روان ساخت، و برای زمین، کوههای ثابت و پابرجا ایجاد کرد؟! تا همچون زرهی قشر زمین را از لرزش نگاه دارند (أَمَّنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا وَجَعَلَ خِلَالَهَا أَنْهَارًا وَجَعَلَ لَهَا رَوَاسِيَ).

و نیز «میان دو دریا (از آب شیرین و شور) مانعی قرار داد» تا با هم مخلوط نشوند (وَ جَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا).

آیا بتها نقشی در این نظام بدیع و شگفت‌انگیز دارند؟! حتی بت پرستان چنین ادعایی نمی‌کنند.

لذا در پایان آیه بار دیگر این سؤال را تکرار می‌کند که «آیا معبودی با الله هست»؟ (إِلَهُ مَعَ اللَّهِ).

نه «بلکه بیشترشان نادانند و بی‌خبر» (بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ).

(آیه ۶۲) - در سومین سؤال، از این سؤالات پنجگانه که مجموعه‌ای از یک بازپرسی و محاکمه معنوی را تشکیل می‌دهد، سخن از حل مشکلات، و شکستن بن‌بستها و اجابت دعاهاست.

می‌گوید: آیا معبودهای بی‌ارزش شما بهترند «یا کسی که دعای مضطر و درمانده را هنگامی که او را بخواند به اجابت می‌رساند و گرفتاری و بلا را برطرف می‌کند»؟! (أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَّرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ).

آری! در آن هنگام که تمام درهای عالم اسباب به روی انسان بسته می‌شود و از هر نظر درمانده و مضطر می‌گردد، تنها کسی که می‌تواند قفل مشکلات را بگشاید نور امید در دلها بپاشد ذات پاک اوست و نه غیر او.

از آنجا که این واقعیت به عنوان یک احساس فطری در درون جان همه انسانهاست، بت پرستان نیز به هنگامی که در میان امواج خروشان دریا گرفتار می‌شوند تمام معبودهای خود را فراموش کرده، دست به دامن لطف «الله» می‌زنند همان‌گونه که قرآن می‌گوید: «هنگامی که سوار کشتی می‌شوند خدا را می‌خوانند در حالی که پرستش را مخصوص او می‌دانند». (عنکبوت/۶۵)

سپس می‌افزاید: نه تنها مشکلات و ناراحتیها را برطرف می‌سازد بلکه «شما را خلفای زمین قرار می‌دهد» (وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ).

«آیا (با این همه) معبودی با خداست»؟ (ءِإِلَهٌ مَّعَ اللَّهِ).

«ولی شما کمتر متذکر می‌شوید» (قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ). و از این دلایل روشن

پند و اندرز نمی‌گیرید.

(آیه ۶۳) - در چهارمین سؤال مسأله هدایت را مطرح کرده، می‌گوید: آیا این

بتها بهترند «یا کسی که شما را در تاریکیهای صحرا و دریا (به وسیله ستارگان) هدایت می‌کند»؟ (أَمَّنْ يَهْدِيكُمْ فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ).

«و کسی که بادها را به عنوان بشارت‌دهندگان پیش از نزول رحمتش

می‌فرستد» (وَمَنْ يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ). بادهایی که بیانگر نزول

بارانند و همانند پیک مخصوص بشارت، پیشاپیش آن حرکت می‌کنند.

و در پایان آیه، بار دیگر، مشرکان را مخاطب ساخته، می‌گوید: «آیا معبود دیگری با خداست؟! (ءَالِهَةٌ مَعَ اللَّهِ)».

سپس بی آنکه منتظر جواب آنها باشد اضافه می‌کند: «خداوند برتر و بالاتر است از آنچه برای او شریک قرار می‌دهند» (تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ).

(آیه ۶۴) - در این آیه پنجمین سؤال را که در مورد مبدأ و معاد است به این صورت مطرح می‌کند: آیا معبودان شما بهترند «یا کسی که آفرینش را آغاز کرد و سپس آن را اعاده می‌کند»؟! (أَمَّنْ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ).

«وکسی که (در میان این آغاز و انجام) شما را از آسمان و زمین روزی می‌دهد» (وَمَنْ يُزُقُّكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ).

«آیا (با این حال باز هم معتقدید که) معبودی با خداست» (ءَالِهَةٌ مَعَ اللَّهِ).

«به آنها بگو: (اگر چنین اعتقادی دارید) دلالتان را بیاورید اگر راست می‌گویید» (قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ).

منظور از «رزق آسمان» باران و نور آفتاب و مانند آن است، و منظور از «رزق زمین» گیاهان و مواد غذایی مختلفی است که مستقیماً از زمین می‌روید یا بطور غیرمستقیم از زمین نشأت می‌گیرد همچون دامها، همچنین معادن و مواد گوناگونی که انسان در زندگی خود از آن بهره می‌گیرد.

(آیه ۶۵) - از آن‌جا که در آیه قبل سخن از قیامت و رستاخیز به میان آمد در

اینجا این مسأله را از جوانب مختلف مورد بررسی قرار می‌دهد.

نخست به پاسخ سؤالی می‌پردازد که مشرکان بارها آن را مطرح کرده بودند و می‌گفتند قیامت کی برپا می‌شود؟

می‌فرماید: «بگو: هیچ کس از کسانی که در آسمان و زمین هستند - جز خدا - از غیب آگاه نیستند، و نمی‌دانند کی برانگیخته می‌شوند» (قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ).

ولی این منافات با آن ندارد که خداوند بخشی از علم غیب را در اختیار هر کس بخواهد بگذارد.

(آیه ۶۶) - سپس دربارهٔ عدم آگاهی مشرکان از قیامت و شک و تردید و بی خبریشان می فرماید: «آنها اطلاع صحیحی دربارهٔ آخرت ندارند بلکه در اصل آن شک دارند بلکه نسبت به آن نابینایند!» (بَلِ ادَّارَكَ عِلْمُهُمْ فِي الْآخِرَةِ بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْهَا بَلْ هُمْ مِنْهَا عَمُونَ).

چرا که نشانه‌های آخرت در زندگی همین دنیا نمایان است: بازگشت زمین مرده به حیات در فصل بهار، بارور شدن درختانی که در فصل زمستان از کار افتاده بود و مشاهدهٔ عظمت قدرت خدا در مجموعهٔ آفرینش، همگی دلیل بر امکان زندگی پس از مرگ است، اما آنها همچون نابینایان از کنار این صحنه‌ها می‌گذرند.

(آیه ۶۷) - این آیه منطق منکران رستاخیز را در یک جمله بیان می‌کند؛ «کافران گفتند: آیا هنگامی که ما و پدرانمان خاک شدیم باز هم (از دل خاک) بیرون فرستاده خواهیم شد؟» (وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِذَا كُنَّا تُرَابًا وَآبَاؤُنَا أَنَّا لَمُخْرَجُونَ).

(آیه ۶۸) - سپس آنها می‌افزایند: «این وعدهٔ بی پایه‌ای است که به ما و پدرانمان از پیش داده شده» و هرگز اثری از آن نمایان نبوده و نیست (لَقَدْ وُعِدْنَا هَذَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ).

«اینها جز همان افسانه‌های پیشینیان نیست»، اینها اوهام و خرافات است (إِنْ هَذَا إِلَّا آسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ).

بنابراین نخست از استبعاد شروع می‌کردند و بعد آن را پایهٔ انکار مطلق قرار می‌دادند.

ضمناً آنها با این تعبیر می‌خواستند سخن پیامبر را در مورد قیامت تحقیر کنند و بگویند: این از وعده‌های کهنه و بی اساس است که دیگران هم به نیاکان ما داده‌اند و مطلب تازه‌ای به نظر نمی‌رسد که قابل بررسی و مطالعه باشد.

(آیه ۶۹) - در آیات گذشته سخن از انکار معاد از سوی کفار متعصب بود. در اینجا به جای این که دلیلی برای آنها ذکر کند آنها را به مجازاتهای الهی که در پیش دارند تهدید و انذار می‌کند.

روی سخن را به پیامبر ﷺ کرده، می‌گوید: «بگو: در روی زمین سیر کنید

(و آثار گذشتگان را ببینید) پس بنگرید عاقبت کار مجرمان و گنهکاران به کجا رسید؟ ﴿قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ﴾.

چگونه می‌گویید این وعده‌ها به نیاکان ما نیز داده شد و آنها نیز به آن اعتنا نکردند و ضرری هم ندیدند؟

(آیه ۷۰) - از توطئه‌های آنها نگران مباش! از آنجا که پیامبر اسلام ﷺ از انکار و مخالفت آنها رنج می‌برد و به راستی دلش برای آنها می‌سوخت و عاشق هدایت و بیداری آنها بود و از سوی دیگر، همواره با توطئه‌های آنها مواجه بود این آیه، پیامبر ﷺ را دل‌داری داده، می‌گوید: «و (از تکذیب و انکار) آنها غمگین مباش» و زیاد غصه آنها را مخور (وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ).

«و سینه‌ات از توطئه آنان تنگ نشود» که ما پشتیبان و یار و یاور توایم (وَلَا تَكُنْ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ).

(آیه ۷۱) - ولی این منکران لجوج به جای این که از این هشدار پیامبر دلسوز و مهربان و ملاحظه عاقبت کار مجرمان، پند و اندرز گیرند، باز در مقام سخریه و استهزاء برآمده «و می‌گویند: اگر راست می‌گویید این وعده عذاب الهی، کی واقع خواهد شد؟! (وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ).

(آیه ۷۲) - در اینجا قرآن به پاسخ این گفتار سخریه‌آمیز آنها با لحنی کاملاً واقع‌بینانه پرداخته، می‌گوید: «به آنها بگو: شاید بعضی از آنچه را عجله می‌کنید نزدیک و در کنار شما باشد!» (قُلْ عَسَىٰ أَنْ يَكُونَ رَدْفَ لَكُمْ بَعْضُ الَّذِي تَسْتَعْجِلُونَ).

چرا عجله می‌کنید؟ چرا مجازات الهی را کوچک می‌شمیرید؟ چرا به خود رحم نمی‌کنید؟ آخر عذاب خدا شوخی نیست! احتمال بدهید به خاطر همین سخنان قهر و غضب خدا بر سر شما سایه افکنده باشد و به همین زودی بر شما فرود آید و نابودتان کند، این همه سرسختی برای چیست؟

(آیه ۷۳) - سپس به بیان این واقعیت می‌پردازد که اگر خداوند در مجازات شما عجله نمی‌کند، به خاطر فضل و رحمتش بر شماست، تا برای اصلاح خویش

و جبران گذشته به قدر کافی مهلت داشته باشید.

می‌گوید: «و پروردگار تو نسبت به همه مردم فضل و رحمت دارد، ولی اکثر آنها شکرگزار نیستند» (وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ).  
(آیه ۷۴) - و اگر تصور می‌کنند تأخیر مجازات آنها به خاطر آن است که خداوند از نیات سوء و اندیشه‌های زشتی که در سر می‌پرورانند بی‌خبر است، اشتباه بزرگی است چراکه: «پروردگار تو آنچه را سینه‌هاشان در خود پنهان می‌دارد و آنچه را آشکار می‌کنند به خوبی می‌داند» (وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ).

او به همان اندازه از خفایای درونشان آگاه است که از اعمال برون، و اصولاً پنهان و آشکار و غیب و شهود برای او یکسان است.

(آیه ۷۵) - سپس می‌افزاید: نه تنها خداوند، اسرار درون و برون آنها را می‌داند، بلکه علم او به قدری وسیع و گسترده است که: «هیچ موجودی در آسمان و زمین، پنهان و مکتوم نیست مگر آن که در کتاب آشکار (علم پروردگار) ثبت است» (وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ).

(آیه ۷۶) - در آیات گذشته سخن از «مبدء» و «معاد» در میان بود در اینجا با طرح مسأله «نبوت» و حقانیت قرآن، این بحث را تکمیل می‌کند.

به علاوه در گذشته روی سخن با مشرکان بود، و در اینجا از کفار دیگر همچون یهود و اختلافات آنها سخن می‌گوید.

نخست می‌فرماید «این قرآن، اکثر چیزهایی را که بنی اسرائیل در آن اختلاف دارند برای آنها بیان می‌کند» (إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَفُصِّلُ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَكْثَرَ الَّذِي هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ).

بنی اسرائیل در مسائل زیادی با هم اختلاف داشتند، در مورد «مریم» و «عیسی» و در مورد پیامبری که بشارتش در تورات داده شده، و همچنین در بسیاری از احکام دینی و مذهبی با یکدیگر اختلافاتی داشتند قرآن آمد و در این زمینه حق مطلب را ادا کرد.

(آیه ۷۷) - و از آنجا که مبارزه با هرگونه اختلاف، مایه هدایت و رحمت است در این آیه به صورت یک اصل کلی می فرماید: «قرآن، هدایت و رحمت است برای مؤمنان» (وَإِنَّهُ لَهْدَىٰ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ).

آری! هدایت و رحمت است از نظر اختلاف زدایی، و مبارزه با خرافات.

(آیه ۷۸) - و از آنجا که گروهی از بنی اسرائیل در برابر حقایقی که قرآن بازگو کرده بود باز مقاومت به خرج دادند و تسلیم نشدند، در این آیه می افزاید: «پروردگار تو میان آنها (در روز قیامت) به حکم خود داوری می کند، و او توانا و داناست» (إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ بِحُكْمِهِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ).

(آیه ۷۹) - و از آنجا که این سخنان علاوه بر بیان عظمت قرآن و تهدید بنی اسرائیل، وسیله ای برای آرامش و آسودگی خاطر پیامبر ﷺ است در این آیه می افزاید: «بنابراین بر خداوند توکل و تکیه کن» (فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ).

توکل بر خدایی که عزیز است و شکست ناپذیر، و به هر چیز عالم و آگاه.

بر او توکل کن و از مخالفت های آنها نترس «چرا که تو بر حق آشکار هستی» (إِنَّكَ عَلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ).

(آیه ۸۰) - در اینجا این سؤال مطرح می شود اگر قرآن حق آشکار است، پس چرا این همه با آن مخالفت می کنند، آیات بعد در واقع جوابگوی این سؤال است. می گوید: اگر آنها این حق مبین را پذیرا نمی شوند، و سخنان گرم تو در قلب سرد آنها اثر نمی کند جای تعجب نیست «چرا که تو نمی توانی سخنت را به گوش مردگان برسانی!» (إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى).

مخاطب تو زندگانند، آنها که روحی زنده و بیدار و حق طلب دارند، نه مردگان زنده نما که تعصب و لجاجت و استمرار بر گناه، فکر و اندیشه آنها را تعطیل کرده است.

«حتی کسانی که (زنده اند اما) گوشهای آنها کر است نمی توانی سخن خود را به آنها برسانی، (مخصوصاً) هنگامی که پشت کنند و از تو دور شوند» (وَلَا تَسْمَعُ الصَّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ).



(آیه ۸۱) - باز اگر آنها به جای گوش شنوا چشم بینایی داشتند، در این صورت گرچه صدا به گوش آنها نمی‌رسید، اما ممکن بود با علامت و اشاره صراط مستقیم را پیدا کنند، اما افسوس که آنها نابینا هم هستند «و تو نمی‌توانی نابینایان را از گمراهیشان بازگردانی» و هدایت کنی (وَمَا أَنْتَ بِهَادِي الْعُمَىٰ عَنْ ضَلَالَتِهِمْ).  
و به این ترتیب تمام راههای درک حقیقت به روی آنها بسته است، قلبهایشان مرده، گوشهایشان کر و چشمهایشان نابیناست.

«تو فقط می‌توانی سخن خود را به گوش کسانی برسانی که آماده پذیرش ایمان به آیات ما هستند و در برابر حق تسلیمند (إِنْ تُسْمِعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ).

(آیه ۸۲) - از آنجا که در آیات گذشته سخن از استعجال کفار در مورد عذاب و یا تحقق رستاخیز بود.

در اینجا اشاره به قسمتی از حوادثی که در آستانه رستاخیز صورت می‌گیرد کرده، و سرنوشت دردناک این منکران لجوج را مجسم می‌سازد.

می‌گوید: «و هنگامی که فرمان عذاب فرا می‌رسد (و آنها در آستانه رستاخیز قرار می‌گیرند) جنبیده‌ای را از زمین، برای آنان خارج می‌کنیم که با آنها سخن می‌گوید، و سخنش این است که مردم به آیات ما (خدا) ایمان نمی‌آوردند» (وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ).

«دَابَّةُ الْأَرْضِ» در روایات متعددی بر شخص امیرمؤمنان علی علیه السلام تطبیق شده است و با در نظر گرفتن احادیث فراوان می‌توان از آن مفهوم کلی‌تری را استفاده کرد که بر هر یک از پیشوایان بزرگ که در آخر زمان قیام و حرکت فوق‌العاده می‌کنند و حق و باطل و مؤمن و کافر را از هم مشخص می‌سازند منطبق می‌شود.

(آیه ۸۳) - سپس به یکی دیگر از نشانه‌های رستاخیز اشاره کرده، می‌گوید: به‌خاطر بیاور «روزی را که ما از هر امتی گروهی را از کسانی که آیات ما را تکذیب می‌کردند محشور می‌کنیم، و آنها را نگه می‌داریم تا به یکدیگر ملحق شوند» (وَيَوْمَ

نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ).

بسیاری از بزرگان این آیه را اشاره به مسأله رجعت و بازگشت گروهی از بدکاران و نیکوکاران به همین دنیا در آستانه رستاخیز می دانند.

(آیه ۸۴) - «تا زمانی که (به پای حساب) می آیند، (به آنان) می گوید: آیا آیات مرا تکذیب کردید و در صدد تحقیق برنیامدید؟ (حتیٰ) اِذَا جَاؤَا قَالَ اَكْذَبْتُمْ بِآيَاتِي وَلَمْ تُحِيطُوا بِهَا عِلْمًا).

«شما چه اعمالی انجام می دادید؟ (اَمَّا ذَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ).

گوینده این سخن خداوند است و منظور از آیات، معجزات پیامبران و یا فرمانهای الهی و یا همه اینهاست.

(آیه ۸۵) - بدیهی است این مجرمان در مقابل هیچ یک از این دو سؤال پاسخی ندارند که بدهند لذا در این آیه اضافه می کند: «و فرمان عذاب الهی به خاطر ظلم و ستمشان در مورد آنها صادر می شود و آنها سخنی ندارند که بگویند!» (وَوَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ بِمَا ظَلَمُوا فَهُمْ لَا يَنْطِقُونَ).

این عذاب به معنی عذاب دنیاست هرگاه آیه را به معنی رجعت<sup>۱</sup> بدانیم، و به معنی عذاب آخرت است اگر آیه را به معنی قیامت بدانیم.

(آیه ۸۶) - حرکت زمین، یک معجزه علمی قرآن! بار دیگر در اینجا به مسأله مبدأ و معاد و نشانه های قدرت و عظمت خداوند در عالم هستی، و همچنین حوادث رستاخیز پرداخته چنین می گوید: «آیا ندیدند که ما شب را برای آرامش آنها قرار دادیم» (الَمْ يَرَوْا اَنَّا جَعَلْنَا اللَّيْلَ لَيْسَكُنَا فِيهِ).  
«و روز را روشنی بخش» (وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا).

«در این امور نشانه ها و دلایل روشنی است (از قدرت و حکمت پروردگار) برای کسانی که آماده پذیرش ایمانند» (اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ لَاٰيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُوْنَ).

۱. «رجعت» از عقاید معروف شیعه است و تفسیرش در یک عبارت کوتاه چنین است: بعد از ظهور حضرت مهدی (عج) و در آستانه رستاخیز گروهی از «مؤمنان خالص» و «کفار و طاغیان بسیار شرور» به این جهان باز می گردند، گروه اول مدارجی از کمال را طی می کنند، و گروه دوم کیفرهای شدیدی می بینند.

(آیه ۸۷) - این آیه به رستاخیز و مقدمات آن می پردازد و می گوید: «و (به خاطر بیاورید) روزی را که در صور دمیده می شود و تمام کسانی که در آسمانها و در زمین هستند در وحشت فرو می روند، جز کسانی که خدا بخواهد، و همگی با خضوع در پیشگاه او حاضر می شوند» (وَيَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَفَرَعَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ وَكُلُّ أَتَوْهُ دَاخِرِينَ).

از مجموعه آیات قرآن استفاده می شود که دو یا سه بار «نفخ صور» می شود: یک بار در پایان دنیا و آستانه رستاخیز، که وحشت همه را فرا می گیرد. بار دوم همگی با شنیدن آن قالب تهی می کنند و می میرند. بار سوم به هنگام بعث و نشور و قیام قیامت است که با نفخ صور همه مردگان به حیات باز می گردند و زندگی نوینی را آغاز می کنند. ولی ظاهر آیه نشان می دهد که در اینجا اشاره به نفخه اولی است که در پایان جهان صورت می گیرد.

(آیه ۸۸) - این آیه اشاره به یکی دیگر از آیات عظمت خداوند در پهنه عالم هستی کرده، می گوید: «و کوهها را می بینی و آنها را ساکن و جامد می پنداری در حالی که مانند ابر در حرکتند» (وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ).

«این صنع و آفرینش خداوندی است که همه چیز را متقن آفریده» (صُنِعَ اللَّهُ الَّتِي اتَّقَنَ كُلَّ شَيْءٍ).

کسی که این همه حساب و نظم در برنامه آفرینش اوست «مسلماً از کارهایی که شما انجام می دهید آگاه است» (إِنَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ).

آیه فوق از قبیل آیات توحید و نشانه های عظمت خداوند در همین دنیا است و به «حرکت کره زمین» که برای ما محسوس نیست اشاره می کند.

(آیه ۸۹) - در آیات گذشته سخنی از اعمال بندگان و آگاهی خداوند نسبت به آن در میان بود و در این آیه سخن از پاداش عمل و ایمنی آنها از فزع روز قیامت است.

می فرماید: «کسانی که حسنه و کار نیکی انجام دهند پاداشی بهتر از آن خواهند داشت و آنها از وحشت در آن روز درامان خواهند بود» (مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَهُمْ مِنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ).

«حسنة» در اینجا مفهوم وسیعی دارد که همه اعمال نیک را در بر می گیرد، از جمله ایمان به خدا و پیامبر اسلام و ولایت ائمه علیهم السلام که در رأس هر کار نیک قرار دارد و مانع از آن نیست که اعمال صالح دیگر نیز در آیه جمع باشد.

(آیه ۹۰) - سپس به نقطه مقابل این گروه پرداخته، می گوید: «وکسانی که «سیئه» و کار بدی انجام دهند به رو در آتش افکنده می شوند!» (وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وَجُوهُهُمْ فِي النَّارِ).

و جز این توقعی نمی توانند داشته باشند «آیا جزایی جز آنچه عمل می کردید خواهید داشت»؟! (هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ).

آنها هنگامی که مواجه با حق می شدند، صورت خود را بر می گرداندند و با همان صورت از گناه استقبال می کردند اکنون باید گرفتار چنین مجازاتی شوند.

(آیه ۹۱) - آخرین مأموریت پیامبر ﷺ: در سه آیه آخر این سوره، روی سخن را به پیامبر اکرم ﷺ کرده و حقایقی را بازگو می کند که در واقع بیانگر این واقعیت است که به آنها بگو: من وظایف خودم را انجام می دهم، چه شما مشرکان لجوج ایمان بیاورید و چه نیاورید.

نخست می فرماید: «من مأمورم پروردگار این شهر (مقدس مکه) را عبادت کنم!» (إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ رَبَّ هَذِهِ الْبَلَدَةِ).

این شهر مقدسی که تمام افتخار شما و موجودیتتان در آن خلاصه می شود، شهر مقدسی که خدا آن را با برکاتش به شما ارزانی داشته ولی شما به جای شکر نعمتش، کفران می کنید.

آری! من مأمورم «پروردگاری را (عبادت کنم) که این شهر را حرمت نهاده» (الَّذِي حَرَّمَهَا).

اما تصور نکنید که فقط این سرزمین ملک خداست بلکه «همه چیز (در عالم

هستی) به او تعلق دارد» (وَلَهُ كُلُّ شَيْءٍ).

و دومین دستور که به من داده شده این است: «و من مأمورم که از مسلمین باشم» تسلیم مطلق در برابر فرمان پروردگار و نه غیر او (وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ).

و به این ترتیب دو مأموریت اصلی خود را که «پرستش خداوند یگانه» و «تسلیم مطلق در برابر فرمان» اوست بیان می‌دارد.

(آیه ۹۲) - سپس ابزار وصول به این دو هدف را چنین بیان می‌کند: (و من مأمورم) قرآن را تلاوت کنم» (وَأَنْ تَتْلُوا الْقُرْآنَ).

از فروغ آن شعله گیرم، و از چشمه آب حیاتبخش جرعه‌ها بنوشم، و در همه برنامه‌ها بر راهنمایی آن تکیه کنم، آری این وسیله من است!

و به دنبال آن اضافه می‌کند: تصور نکنید ایمان آوردن شما سودی به حال من و یا از آن بالاتر سودی برای خداوند بزرگ دارد، نه «پس هرکس هدایت شود برای خود هدایت می‌یابد» (فَمَنْ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ).

و تمام منافع هدایت چه در این جهان و چه در جهان دیگر عائد خود او می‌شود.

«و هرکس گمراه شود» (وزر و وبالش به گردن خود اوست) بگو: من فقط از انذارکنندگان و بیم‌دهندگانم و عواقب شوم آن دامن مرا نمی‌گیرد» (وَمَنْ ضَلَّ فَقُلْ إِنَّمَا أَنَا مِنَ الْمُنذِرِينَ).

(آیه ۹۳) - و سرانجام در آخرین آیه به پیامبر دستور می‌دهد که خدا را در برابر این همه نعمتهای بزرگ مخصوصاً نعمت هدایت، حمد و ستایش کن می‌فرماید: «بگو: حمد و ستایش مخصوص ذات خداست» (وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ).

این حمد و ستایش هم به نعمت قرآن باز می‌گردد، هم هدایت الهی و هم می‌تواند مقدمه‌ای برای جمله بعد باشد که می‌گوید: «به زودی آیاتش را به شما نشان می‌دهد تا آن را بشناسید» (سَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ فَتَعْرِفُونَهَا).

این تعبیر اشاره به آن است که با گذشت زمان و پیشرفت علم و دانش و خرد

آدمی، هر روز پرده از آیات جدید و اسرار تازه‌ای از عالم هستی برداشته می‌شود، و روز به روز به عظمت قدرت و عمق حکمت پروردگار آشناتر می‌شوید، و این ارائه آیات هرگز قطع نمی‌شود و در طول عمر بشر همچنان ادامه دارد.

اما اگر با این همه، باز راه خلاف و انحراف بپیمایید، بدانید: «پروردگار شما هرگز از کارهایی که انجام می‌دهید غافل نیست» (وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ).  
و اگر کینفر شما را تأخیر می‌اندازد به خاطر لطفش به بندگان است.

«پایان سوره نمل»

## سوره قصص [۲۸]

این سوره در «مکه» نازل شده و ۸۸ آیه است

**محتوای سوره:** این سوره در شرایطی که مؤمنین در چنگال دشمنان نیرومندی گرفتار بودند، دشمنانی که هم از نظر جمعیت و تعداد، و هم قدرت و قوت بر آنها برتری داشتند، نازل شده است. این اقلیت مسلمان، چنان تحت فشار آن اکثریت بودند، که جمعی از آینده اسلام بیمناک و نگران به نظر می رسیدند. از آنجا که این حالت شباهت زیادی به وضع بنی اسرائیل در چنگال فرعونیان داشت، بخشی از محتوای این سوره را داستان «موسی» و «بنی اسرائیل» و «فرعونیان» تشکیل می دهد، بخشی که در حدود نیمی از آیات این سوره را در بر می گیرد.

و مخصوصاً در آغازش نوید حکومت حق و عدالت را برای مستضعفین و بشارت در هم شکستن شوکت ظالمان را بازگو می کند، بشارتی آرام بخش و قدرت آفرین.

بخش دیگری از این سوره داستان «قارون» آن مرد ثروتمند مستکبر را که تکیه بر علم و ثروت خود داشت بازگو می کند که بر اثر غرور، سرنوشتی همچون سرنوشت فرعون پیدا کرد؛ او در آب فرو رفت و این در خاک.

و میان این دو بخش درسهای زنده و ارزنده ای از توحید و معاد، و اهمیت قرآن، و وضع حال مشرکان در قیامت، و مسأله هدایت و ضلالت، و پاسخ به

بهبانان جوئیهای افراد ضعیف، آمده است که در حقیقت نتیجه‌ای است از بخش اول و مقدمه‌ای است برای بخش دوم.

**فضیلت تلاوت سوره:** در حدیثی از پیامبر اسلام ﷺ می‌خوانیم: «کسی که سوره قصص را بخواند به تعداد هر یک از کسانی که موسی را تصدیق یا تکذیب کردند ده حسنه به او داده خواهد شد، و فرشته‌ای در آسمانها و زمین نیست مگر این که روز قیامت گواهی بر صدق او می‌دهد».

بدیهی است این همه اجر و پاداش از آن کسانی است که این سوره را می‌خوانند و می‌اندیشند و برنامه عمل خویش قرار می‌دهند.

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

(آیه ۱) - «ط، سین، میم» (طَسْم). این چهاردهمین بار است که با «حروف مقطعه» در آغاز سوره‌های قرآن روبه‌رو می‌شویم، مخصوصاً «طَسْم» سومین و آخرین بار است.

در مورد «طَسْم» از روایات متعددی بر می‌آید که این حروف علامتهای اختصاری از صفات خدا، و یا مکانهای مقدسی می‌باشد، اما در عین حال مانع از آن تفسیر معروف که بارها بر روی آن تأکید کرده‌ایم نخواهد بود که خداوند می‌خواهد این حقیقت را بر همه روشن سازد که این کتاب بزرگ آسمانی که سرچشمه انقلابی بزرگ در تاریخ بشر گردید و برنامه کامل زندگی سعادتبخش انسانها را در بر دارد از وسیله ساده‌ای همچون حروف «الفباء» تشکیل یافته که هر کودکی می‌تواند به آن تلفظ کند، این نهایت عظمت است که آن چنان محصول فوق‌العاده با اهمیتی را از چنین مواد ساده‌ای ایجاد کند که همگان آن را در اختیار دارند.

(آیه ۲) - و شاید به همین دلیل بلافاصله بعد از این حروف مقطعه سخن از عظمت قرآن به میان آورده، می‌گوید: «این (آیات با عظمت) آیات کتاب مبین (قرآن) است» (تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ). کتابی که هم خود روشن است و هم روشنگر راه سعادت انسانها.



(آیه ۳) - قرآن بعد از ذکر این مقدمه کوتاه وارد بیان سرگذشت «موسی» و فرعون شده، می‌گوید: «ما به حق بر تو (بخشی) از داستان موسی و فرعون را می‌خوانیم برای گروهی که ایمان می‌آورند» (نَتْلُوْا عَلَیْكَ مِنْ نَبِیِّ مُوسَى وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ یُّؤْمِنُوْنَ).

آری! هدف اصلی از این آیات مؤمنانند و این تلاوت به خاطر آنها و برای آنها صورت گرفته، مؤمنانی که می‌توانند از آن الهام گیرند و راه خود را به سوی هدف در میان انبوه مشکلات بگشایند.

(آیه ۴) - سپس به تفصیل آن پرداخته می‌گوید: «فرعون (استکبار و سلطه‌گری و) برتری‌جویی در زمین کرد» (إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِی الْأَرْضِ). او بنده ضعیفی بود که بر اثر جهل و نادانی شخصیت خود را گم کرد و تا آنجا پیشرفت که دعوی خدایی نمود.

به هر حال او برای تقویت پایه‌های استکبار خود به چند جنایت بزرگ دست زد.

نخست: «اهل آن [=سرزمین] را به گروه‌های مختلفی تقسیم نمود» (وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِیْعًا).

چرا که حکومت یک اقلیت ناچیز بر یک اکثریت بزرگ جز با برنامه «تفرقه بینداز و حکومت کن» امکان‌پذیر نیست! آنها همیشه از «توحید کلمه» و «کلمه توحید» وحشت داشته و دارند، آنها از پیوستگی صفوف مردم به شدت می‌ترسند.

آری! فرعون مخصوصاً مردم مصر را به دو گروه مشخص تقسیم کرد: «قبطیان» که بومیان آن سرزمین بودند، و تمام وسائل رفاهی و کاخها و ثروتها و پستهای حکومت در اختیار آنان بود. و «سبطیان» یعنی مهاجران بنی اسرائیل که به صورت بردگان و غلامان و کنیزان در چنگال آنها گرفتار بودند.

دومین جنایت او استضعاف گروهی از مردم آن سرزمین بود قرآن می‌گوید:

«آن چنان این گروه را به ضعف و ناتوانی کشانید که پسران آنها را سر می برید و زنان آنها را (برای خدمت) زنده نگه می داشت» (يَسْتَضَعِفُ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ).

فرعونیان برای تضعیف بنی اسرائیل این نقشه را طرح کرده بودند که نسل ذکور آنها را که می توانست قیام کند و با فرعونیان بجنگد براندازند، و تنها دختران و زنان را که به تنهایی قدرت بر قیام و مبارزه نداشتند برای خدمتکاری زنده بگذارند.

و در آخرین جمله این آیه به صورت یک جمع بندی و نیز بیان علت می فرماید: «او بطور مسلم از مفسدان بود» (إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ).

طبیعی است افراد برتری جو و خودپرست تنها حافظ منافع خویشند، و هرگز حفظ منافع شخصی، با حفظ منافع جامعه که نیاز به عدالت و فداکاری و ایثار دارد هماهنگ نخواهد بود، و بنابراین هر چه باشد نتیجه اش فساد است در همه ابعاد زندگی.

(آیه ۵) - در این آیه و آیه بعد خداوند پرده از روی اراده و مشیت خود در مورد مستضعفان برداشته و پنج امر را در این زمینه بیان می کند که با هم پیوند و ارتباط نزدیک دارند.

۱- «ما می خواهیم بر مستضعفان زمین منت نهیم» و آنها را مشمول مواهب خود نماییم (وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ).

۲- «و ما می خواهیم آنها را پیشوایان قرار دهیم» (وَنَجْعَلُهُمْ أُتَمَّةً).

۳- «و آنها را وارثان (حکومت جباران) قرار دهیم» (وَنَجْعَلُهُمُ الْوَارِثِينَ).

(آیه ۶) - چهارم: آنها را نیرومند، قوی و صاحب قدرت «و حکومتشان را در زمین پابرجا سازیم» (وَنُمَكِّنُهُمْ فِي الْأَرْضِ).

۵- «و به فرعون و هامان و لشکریانشان آنچه را از آنها [=بنی اسرائیل] بیم داشتند نشان دهیم» (وَنُرِيَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ).

این بشارتی است در زمینه پیروزی حق بر باطل و ایمان بر کفر.

این بشارتی است برای همهٔ انسانهای آزاده و خواهان حکومت عدل و داد و برجیده شدن بساط ظلم و جور.

نمونه‌ای از تحقق این مشیت الهی، حکومت بنی اسرائیل و زوال حکومت فرعونیان بود.

و نمونهٔ کاملترش حکومت پیامبر اسلام ﷺ و یارانش بعد از ظهور اسلام بود. و نمونهٔ گسترده‌تر آن ظهور حکومت حق و عدالت در تمام کرهٔ زمین به وسیلهٔ حضرت مهدی - عج - است.

البته حکومت جهانی حضرت مهدی (عج) در آخر کار هرگز مانع از حکومت‌های اسلامی در مقیاسهای محدودتر پیش از آن از طرف مستضعفان بر ضد مستکبران نخواهد بود، و هر زمان شرایط آن را فراهم سازند وعدهٔ حتمی و مشیت الهی دربارهٔ آنها تحقق خواهد یافت و این پیروزی نصیبشان می‌شود.

(آیه ۷) - در آغوش فرعون! از اینجا قرآن مجید، برای ترسیم نمونهٔ زنده‌ای از پیروزی مستضعفان بر مستکبران وارد شرح داستان موسی و فرعون می‌شود.

نخست می‌گوید: «ما به مادر موسی وحی فرستادیم (و الهام کردیم) که موسی را شیر ده و هنگامی که بر او ترسیدی او را در دریا بیفکن!» (وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَاذًا خَفَتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ).

«و ترس و اندوهی به خود راه مده» (وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي).

«چرا که ما قطعاً او را به تو باز می‌گردانیم، و او را از رسولان قرار خواهیم داد» (إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ).

این آیه کوتاه مشتمل بر دو امر، و دو نهی، و دو بشارت است که مجموعاً خلاصه‌ای است از یک داستان بزرگ و پرماجرا که فشرده‌اش چنین است:

دستگاه فرعون برنامهٔ وسیعی برای کشتن «نوزادان پسر» از بنی اسرائیل ترتیب داده بود، و حتی قابله‌های فرعون می‌مراقب زنان باردار بنی اسرائیل بودند.

در این میان یکی از این قابله‌ها با مادر موسی رابطهٔ دوستی داشت - حمل

موسی مخفیانه صورت گرفت و چندان آثاری از حمل در مادر نمایان نبود - هنگامی که احساس کرد نوزاد نزدیک شده به سراغ دوست قابله اش فرستاد و گفت: ماجرای من چنین است فرزندی در رحم دارم و امروز به محبت و دوستی تو نیازمندم.

هنگامی که موسی تولد یافت از چشمان او نور مرموزی درخشید، و برقی از محبت در اعماق قلب قابله فرو نشست.

زن قابله گفت: حتی راضی نیستم مویی از سر او کم شود، با دقت از او حفاظت کن، من فکر می‌کنم دشمن نهایی ما سرانجام او باشد!

قابله از خانه مادر موسی بیرون آمد، بعضی از جاسوسان حکومت او را دیدند و تصمیم گرفتند وارد خانه شوند، خواهر موسی ماجرا را به مادر خبر داد، مادر در میان این وحشت شدید نوزاد را در پارچه‌ای پیچید و در تنور انداخت، مأموران وارد شدند در آنجا چیزی جز تنور آتش ندیدند!

خداوند آتش را برای او برد و سلام کرده است - همان خدایی که آتش نمرودی را برای ابراهیم سرد و سالم ساخت - دست کرد و نوزادش را سالم بیرون آورد.

اما باز مادر در امان نبود، چرا که مأموران در حرکت و جستجو بودند. در اینجا یک الهام الهی قلب مادر را روشن ساخت؛ به سراغ یک نجار مصری آمد، نجاری که او نیز از قبطیان و فرعونیان بود! از او درخواست کرد صندوق کوچکی برای او بسازد.

شاید صبحگاهانی بود که هنوز مردم مصر در خواب بودند و هوا کمی روشن شده بود، مادر نوزاد خود را همراه صندوق به کنار رود نیل آورد، پستان در دهان نوزاد گذاشت، و آخرین شیر را به او داد، سپس او را در آن صندوق مخصوص که همچون یک کشتی کوچک قادر بود بر روی آب حرکت کند گذاشت و آن را روی امواج نهاد.

در اخبار آمده: فرعون دختری داشت که از بیماری شدیدی رنج می‌برد، دست به دامن اطبا زد نتیجه‌ای نگرفت، به کاهنان متوسل شد آنها گفتند: که ای

فرعون! ما پیش بینی می‌کنیم که از درون این دریا انسانی به این کاخ گام می‌نهد که اگر از آب دهانش به بدن این بیمار بمالند بهبودی می‌یابد!

فرعون و همسرش آسیه در انتظار چنین ماجرابی بودند که ناگهان روزی صندوقچه‌ای را که بر امواج در حرکت بود، نظر آنها را جلب کرد، دستور داد مأموران فوراً به سراغ صندوق بروند.

صندوق مرموز در برابر فرعون قرار گرفت، هنگامی که چشم همسر فرعون به چشم کودک افتاد، برقی از آن جستن کرد، و همگی مهر او را در دل گرفتند، و هنگامی که آب دهان این نوزاد مایه شفای بیمار شد این محبت فزونی گرفت.

(آیه ۸) - قرآن می‌گوید: «سپس خاندان فرعون، موسی را (از روی امواج نیل) برگرفتند تا (سرانجام) دشمن آنان و مایه اندوهشان گردد!» (فَأَلْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا).

و در پایان آیه اضافه می‌کند: «مسلماً فرعون و هامان و لشکریان آن دو خطاکار بودند» (إِنَّ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِبِينَ).

چه خطایی از این برتر که راه حق و عدالت را گذارده پایه‌های حکومت خود را بر ظلم و جور و شرک بنا نموده بودند؟

و چه خطایی از این روشنتر که آنها هزاران طفل را سر بردند تا «کلیم‌الله» را نابود کنند، ولی خداوند او را به دست خودشان سپرد و گفت: بگیری و این دشمنان را پرورش دهید و بزرگ کنید!

(آیه ۹) - از این آیه استفاده می‌شود که مشاجره و درگیری میان فرعون و همسرش و احتمالاً بعضی از اطرافیان آنها بر سر این نوزاد درگرفته بود، چرا که قرآن می‌گوید: «همسر فرعون گفت: این نور چشم من و تو است، او را نکشید، شاید برای ما مفید باشد، یا او را به عنوان پسر انتخاب کنیم!» (وَقَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرَّتُ عَيْنٍ لِي وَلَكَ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا).

فرعون دریافته بود که این نوزاد از بنی اسرائیل است و خواهان اجرای قانون جنایت‌بارش در باره نوزادان بنی اسرائیل در این مورد شد!

اما «آسیه» همسر فرعون که نوزاد پسری نداشت و قلب پاکش کانون مهر این نوزاد شده بود در مقابل همه آنها ایستاد و از آنجا که در این گونه کشمکشهای خانوادگی غالباً پیروزی با زنان است او در کار خود پیروز شد.

و اگر داستان شفای دختر فرعون نیز به آن افزوده شود دلیل پیروزی «آسیه» در این درگیری روشنتر خواهد شد.

ولی قرآن با یک جمله کوتاه و پرمعنی در پایان آیه می گوید: «آنها نمی دانستند» چه می کنند (وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ).

آری! آنها نمی دانستند که فرمان نافذ الهی و مشیت شکست ناپذیر خداوند بر این فرار گرفته است که این نوزاد را در مهمترین کانون خطر پرورش دهد، و هیچ کس را یارای مخالفت با این اراده و مشیت نیست!

(آیه ۱۰) - بازگشت موسی به آغوش مادر: گفتیم مادر موسی (ع) فرزندش را به امواج نیل سپرد، اما بعد از این ماجرا توفانی شدید در قلب او وزیدن گرفت، نزدیک بود فریاد کشد و از جدایی فرزند ناله سر دهد؛ اما لطف الهی به سراغ او آمد. چنانکه قرآن می گوید: «قلب مادر موسی از همه چیز (جز یاد فرزندش) تهی گشت، و اگر دل او را (به وسیله ایمان و امید) محکم نکرده بودیم، نزدیک بود این مطلب را افشا کند» (وَاصْبِحْ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَىٰ فَارِعًا إِن كَادَتْ لِتُبَدِّي بِهِ لَوْلَا أَن رَّبَطْنَا عَلَىٰ قَلْبِهَا لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ).

(آیه ۱۱) - مادر بر اثر این لطف پروردگار آرامش خود را بازیافت، ولی می خواهد از سرنوشت فرزندش باخبر شود، لذا مادر موسی «به خواهر او گفت: حال او را پی گیری کن» (وَقَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيهِ).

خواهر موسی دستور مادر را انجام داد «و از دور ماجرا را مشاهده کرد» (فَبَصَّرَتْ بِهِ عَنْ جُنُبٍ). او دید که صندوق نجات موسی را فرعونیان از آب می گیرند، از صندوق بیرون آورده در آغوش دارند.

«در حالی که آنها (از وضع این خواهر) بی خبر بودند» (وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ).

(آیه ۱۲) - به هر حال اراده خداوند به این تعلق گرفته بود که این نوزاد به

زودی به مادرش برگردد و قلب او را آرام بخشد، لذا می فرماید: «ما همه زنان شیرده را از قبل بر او تحریم کردیم» (وَ حَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِنْ قَبْلُ).

طبیعی است نوزاد شیرخوار چند ساعت که می گذرد، گرسنه می شود، مأموران حرکت کردند و در به در دنبال دایه می گردند، اما عجیب این که پستان هیچ دایه ای را نمی گیرد.

این همان تحریم تکوینی الهی بود که همه دایه ها را بر او حرام کرده بود. کودک پی در پی گریه می کند و سر و صدای او درون قصر فرعون می پیچد و قلب ملکه را به لرزه در می آورد.

مأموران بر تلاش خود می افزایند ناگهان در فاصله نه چندان دور به دختری برخورد می کنند که «می گوید: من خانواده ای را می شناسم که می توانند این نوزاد را کفالت کنند و خیرخواه او هستند آیا می خواهید شما را راهنمایی کنم؟» (فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَهُمْ لَهُ نَاصِحُونَ).

من زنی از بنی اسرائیل را می شناسم که پستانی پرشیر و قلبی پرمحبت دارد؛ مأموران خوشحال شدند و مادر موسی را به قصر فرعون بردند، نوزاد هنگامی که بوی مادر را شنید سخت پستانش را در دهان فشرد، برق خوشحالی از چشمها جستن کرد.

وقتی موسی پستان مادر را قبول کرد هامان، وزیر فرعون گفت من فکر می کنم تو مادر واقعی او هستی، چرا در میان این همه زن تنها پستان تو را پذیرفت! مادر گفت ای پادشاه! به خاطر این است که من زنی خوشبو هستم، و شیرم بسیار شیرین است.

حاضران این سخن را تصدیق کردند و هرکدام هدیه و تحفه گران قیمتی به او دادند.

آری! او باید از شیر پاکی همچون شیر مادرش تغذیه کند تا بتواند بر ضد ناپاکیها قیام کند و با ناپاکان بستیزد.

(آیه ۱۳) - و به این ترتیب «ما موسی را به مادرش بازگرداندیم تا چشمش

روشن شود و غم و اندوهی در دل او باقی نماند، و بداند وعده الهی حق است اگر چه اکثر مردم نمی دانند» (فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَلِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ).

(آیه ۱۴) - موسی در طریق حمایت از مظلومان: در اینجا با سومین بخش از سرگذشت پرمجازی موسی (ع) روبه رو می شویم که در آن مسائلی مربوط به دوران بلوغ او و پیش از آن که از «مصر» به «مدین» برود، و انگیزه هجرت او مطرح شده است.

نخست می گوید: «و هنگامی که (موسی) نیرومند و کامل شد، حکمت و دانش به او دادیم و این گونه نیکوکاران را جزا می دهیم» (وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَىٰ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ).

منظور از این علم و حکمت، وحی و نبوت نیست، بلکه همان آگاهی و روشن بینی و قدرت بر قضاوت صحیح، و مانند آن است که خدا به عنوان پاکدامنی و درستی و نیکوکاری به موسی داد.

(آیه ۱۵) - به هر حال موسی «در موقعی که اهل شهر در غفلت بودند وارد شهر شد» (وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَىٰ حِينٍ غَفْلَةٍ مِّنْ أَهْلِهَا). این شهر به احتمال قوی پایتخت مصر بوده است.

به هر حال موسی وارد شهر شد و در آنجا با صحنه ای روبرو گردید «دو نفر مرد را دید که سخت با هم گلاویز شده اند و مشغول زد و خورد هستند که یکی از آنها از شیعیان و پیروان موسی بود و دیگری از دشمنانش» (فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يُتَابِعَانِ هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَهَذَا مِنْ عَدُوِّهِ).

هنگامی که مرد بنی اسرائیلی چشمش به موسی افتاد «از موسی (که جوانی نیرومند و قوی پنجه بود) علیه دشمنش تقاضای کمک کرد» (فَاسْتَعَاثَهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ).

موسی (ع) به یاری او شتافت تا او را از چنگال این دشمن ظالم ستمگر که بعضی گفته اند یکی از طباحان فرعون بود و می خواست مرد بنی اسرائیلی را برای



حمل هیزم به بیگاری کشد نجات دهد» در اینجا موسی مشتبی محکم بر سینهٔ مرد فرعونیی زد اما همین یک مشت کار او را ساخت و بر زمین افتاد و مرد» (فَوَكَّرَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ).

بدون شک موسی قصد کشتن مرد فرعونیی را نداشت؛ لذا بلافاصله موسی «گفت: این از عمل شیطان بود، چرا که او دشمن گمراه کنندهٔ آشکاری است» (قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ).

او می‌خواست دست مرد فرعونیی را از گریبان بنی اسرائیلی جدا کند، هر چند گروه فرعونیان مستحق بیش از این بودند، اما در آن شرایط اقدام به چنین کاری مصلحت نبود.

(آیه ۱۶) - سپس قرآن از قول موسی چنین می‌گوید: «او گفت: پروردگارا! من به خویشتن ستم کردم، مرا ببخش، پس خداوند او را بخشید، که او غفور رحیم است» (قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ).  
مسلماناً موسی در اینجا گناهی مرتکب نشد، بلکه در واقع ترک اولائی از او سر زد که نمی‌بایست چنین بی‌احتیاطی کند.

(آیه ۱۷) - موسی «عرض کرد: پروردگارا! به شکرانهٔ نعمتی که به من دادی (و مرا در چنگال دشمنان گرفتار نساختی) هرگز پشتیبان مجرمان نخواهم بود» (قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيرًا لِلْمُجْرِمِينَ).

منظورش از این جمله این بود که من هرگز با فرعونیان مجرم و گنهکار همکاری نخواهم کرد بلکه در کنار ستمدیدگان بنی اسرائیل خواهم بود.

(آیه ۱۸) - موسی مخفیانه به سوی مدین حرکت می‌کند! در اینجا با چهارمین صحنهٔ این سرگذشت پرماجرا روبرو می‌شویم.

مسألهٔ کشتن یکی از فرعونیان بسرعت در مصر منعکس شد و شاید نام موسی هم در این میان بر سر زبانها بود.

در این آیه می‌خوانیم: «به دنبال این ماجرا، موسی در شهر، ترسان بود و هر لحظه در انتظار حادثه‌ای، و در جستجوی اخبار» (فَأَصْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفًا يَتَرَقَّبُ).

«ناگهان (با صحنه تازه‌ای روبرو شد و دید) همان بنی اسرائیلی که دیروز از او یاری طلبیده بود فریاد می‌کشد و از او کمک می‌خواهد» و با قبضی دیگری گلاویز شده است (فَإِذَا الَّذِي اِسْتَضَرَّهُ بِالْأَمْسِ يَسْتَضِرُّهُ).

اما «موسی به او گفت: تو به وضوح، انسان جاهل و گمراهی هستی!» (قَالَ لَهُ مُوسَى إِنَّكَ لَعَوِيٌّ مُّبِينٌ). هر روز با کسی گلاویز می‌شوی و در دسر می‌آفرینی؟ (آیه ۱۹) - ولی به هر حال مظلومی بود که در چنگال ستمگری گرفتار شده بود - خواه در مقدمات تقصیر کرده باشد یا نه - می‌بایست موسی به یاری او بشتابد و تنهایش نگذارد «اما هنگامی که خواست با کسی که دشمن هر دوی آنها بود درگیر شود و با قدرت مانع او گردد (فریادش بلند شد) گفت: ای موسی! می‌خواهی مرا بکشی همان‌گونه که دیروز انسانی را کشتی؟! (فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَنْ يَبْطِشَ بِالَّذِي هُوَ عَدُوٌّ لَهُمَا قَالَ يَا مُوسَى أَتُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِي كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا بِالْأَمْسِ).

از قرار معلوم «تو فقط می‌خواهی جباری در روی زمین باشی، و نمی‌خواهی از مصلحان باشی!» (إِنْ تُرِيدُ إِلَّا أَنْ تَكُونَ جَبَّارًا فِي الْأَرْضِ وَمَا تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْمَصْلِحِينَ).

این جمله نشان می‌دهد که موسی قبلاً نیت اصلاح‌طلبی خود را چه در کاخ فرعون و چه در بیرون آن، اظهار کرده بود.

(آیه ۲۰) - ماجرا به فرعون و اطرافیان او رسید و تکرار این عمل را تهدیدی بر وضع خود گرفتند، جلسه مشورتی تشکیل دادند و حکم قتل موسی صادر شد. در این هنگام یک حادثه غیرمنتظره موسی را از مرگ حتمی رهایی بخشید و آن این‌که: «مردی از نقطه دور دست شهر (از مرکز فرعونیان و کاخ فرعون) بسرعت خود را به موسی رساند و گفت: ای موسی! این جمعیت برای کشتن تو به مشورت نشستند، فوراً از شهر خارج شو که من از خیرخواهان توام» (وَجَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ يَسْعَى قَالَ يَا مُوسَى إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيُقْتَلُوكَ فَاخْرُجْ أُنَى لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ).

این مرد ظاهراً همان کسی بود که بعداً به عنوان «مؤمن آل فرعون» معروف

شد، می‌گویند: نامش «حزقیل» و از خویشاوندان نزدیک فرعون بود.

(آیه ۲۱) - موسی این خبر را کاملاً جدی گرفت، به خیرخواهی این مرد با ایمان ارج نهاد، و به توصیه او «از شهر خارج شد در حالی که ترسان بود و هر لحظه در انتظار حادثه‌ای!» (فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ).

تمام قلب خود را متوجه پروردگار کرد و برای حل این مشکل بزرگ دست به دامن لطف او زد و «گفت: پروردگار من! مرا از این قوم ظالم‌رهایی بخش» (قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ).

(آیه ۲۲) - موسی تصمیم گرفت که به سوی سرزمین «مدین» که شهری در جنوب شام و شمال حجاز بود و از قلمرو مصر و حکومت فرعونیان جدا محسوب می‌شد برود، او در این سفر سخت، تنها یک سرمایه بزرگ همراه داشت، سرمایه ایمان و توکل بر خدا!

لذا «هنگامی که متوجه جانب مدین شد گفت: امیدوارم که پروردگار مرا به راه راست هدایت کند!» (وَلَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَىٰ رَبِّي أَن يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ).

(آیه ۲۳) - یک کار نیک درهای خیرات را به روی موسی گشود! در اینجا در برابر «پنجمین صحنه» از این داستان قرار می‌گیریم، و آن صحنه ورود موسی به شهر مدین است.

گفته‌اند: این جوان پاکباز هشت روز در راه بود، آنقدر راه رفت که پاهایش آبله کرد. و برای رفع گرسنگی از گیاهان و برگ درختان استفاده می‌نمود.

کم‌کم دورنمای «مدین» در افق نمایان شد، و موجی از آرامش بر قلب او نشست، نزدیک شهر رسید، اجتماع گروهی نظر او را به خود جلب کرد، به زودی فهمید اینها شبانهایی هستند که برای آب دادن به گوسفندان اطراف چاه آب اجتماع کرده‌اند. «هنگامی که موسی در کنار چاه آب مدین قرار گرفت گروهی از مردم را در آنجا دید که (چارپایان خود را از آب چاه) سیراب می‌کنند» (وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِنَ النَّاسِ يَسْتُونَ).

«و در کنار آنها دو زن را دید که گوسفندان خود را مراقبت می‌کنند» اما به چاه نزدیک نمی‌شوند (وَوَجَدَ مِنْ دُونِهِمْ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ).

وضع این دختران با عفت که در گوشه‌ای ایستاده‌اند و کسی به داد آنها نمی‌رسد و یک مشمت شبان گردن کلفت تنها در فکر گوسفندان خویشند، و نوبت به دیگری نمی‌دهند، نظر موسی را جلب کرد، نزدیک آن دو آمد و «گفت: کار شما چیست؟» (قَالَ مَا خَطْبُكُمَا).

چرا پیش نمی‌روید و گوسفندان را سیراب نمی‌کنید؟ برای موسی این تبعیض و ظلم و ستم قابل تحمل نبود، او مدافع مظلومان بود و به خاطر همین کار از وطن آواره گشته بود.

دختران در پاسخ او «گفتند: ما گوسفندان خود را سیراب نمی‌کنیم تا چوپانان همگی حیوانات خود را آب دهند و خارج شوند» و ما از باقیمانده آب استفاده می‌کنیم (قَالَتَا لَا نَسْقِي حَتَّى يُصْدِرَ الرِّعَاءُ).

و برای این که این سؤال برای موسی بی‌جواب نماند که چرا پدر این دختران عقیف آنها را به دنبال این کار می‌فرستد؟ افزودند: «پدر ما پیرمرد مسنی است» پیرمردی شکسته و سالخورده (وَأَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ).

(آیه ۲۴) - موسی از شنیدن این سخن سخت ناراحت شد، جلو آمد دلو سنگین را گرفت و در چاه افکند، دلولی که می‌گویند چندین نفر می‌بایست آن را از چاه بیرون بکشند، با قدرت بازوان نیرومندش یک تنه آن را از چاه بیرون آورد، و «گوسفندان آن دو را سیراب کرد» (فَسَقَى لَهُمَا).

«سپس به سایه روی آورد و به درگاه خدا عرض کرد: خدایا! هر خیر و نیکی بر من فرستی به آن نیازمندم» (ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى الظِّلِّ وَقَالَ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ). آری! او خسته و گرسنه و در آن شهر غریب و تنها بود.

(آیه ۲۵) - اما کار خیر را بنگر که چه قدرت نمایی می‌کند؟ یک قدم برای خدا برداشتن فصل تازه‌ای در زندگانی موسی می‌گشاید، و یک دنیا برکات مادی و معنوی برای او به ارمغان می‌آورد، گمشده‌ای را که می‌بایست سالیان دراز به دنبال

آن بگردد در اختیارش می‌گذارد.

و آغاز این برنامه زمانی بود که ملاحظه کرد «یکی از آن دو دختر که با نهایت حیا گام برمی‌داشت (و پیدا بود از سخن گفتن با یک جوان بیگانه شرم دارد به سراغ او آمد، و تنها این جمله را) گفت: پدرم از تو دعوت می‌کند تا پاداش و مزد آبی را که از چاه برای گوسفندان ما کشیدی به تو بدهد!» (فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا).

برق امیدی در دل او جستن کرد گویا احساس کرد با مرد بزرگی روبرو خواهد شد، مرد حق‌شناسی که حتی حاضر نیست زحمت انسانی، حتی به اندازه کشیدن یک دلو آب بدون پاداش بماند.

آری! آن پیرمرد کسی جز شعیب پیامبر خدا نبود.

موسی حرکت کرد و به سوی خانه شعیب آمد، طبق بعضی از روایات دختر برای راهنمایی از پیش رو حرکت می‌کرد و موسی از پشت سرش، باد بر لباس دختر می‌وزید و ممکن بود لباس را از اندام او کنار زند، حیا و عفت موسی (ع) اجازه نمی‌داد چنین شود، به دختر گفت: من از جلو می‌روم بر سر دوراهیها و چند راهیها مرا راهنمایی کن.

موسی وارد خانه شعیب شد و ماجرای خود را برای او بازگو کرد.

قرآن می‌گوید: «هنگامی که موسی نزد او آمد [=شعیب] آمد و سرگذشت خود را شرح داد گفت: نترس، از قوم ظالم نجات یافتی» (فَلَمَّا جَاءَهُ وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقِصَصَ قَالَ لَا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الظَّالِمِينَ).

موسی به زودی متوجه شد استاد بزرگی پیدا کرده است. شعیب نیز احساس کرد شاگرد لایق و مستعدی یافته.

(آیه ۲۶) - موسی در خانه شعیب: این ششمین صحنه از زندگی موسی در

این ماجرای بزرگ است.

موسی بعد از آن که سرگذشت خود را برای شعیب بازگو کرد، یکی از دخترانش زبان به سخن گشود و با این عبارت کوتاه و پرمعنی به پدر پیشنهاد

استخدام موسی برای نگهداری گوسفندان کرد «گفت: ای پدر! این جوان را استخدام کن، چرا که بهترین کسی که می‌توانی استخدام کنی آن فرد است که قوی و امین باشد» او هم امتحان نیرومندی خود را داده هم پاکی و درستکاری را (قَالَتْ اِحْدِيهُمَا يَا اَبْتِ اسْتَأْجِرْهُ اِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْاَمِينُ).

مهمترین شرایط مدیریت به صورت کلی در این جمله کوتاه خلاصه شده است - قدرت و امانت.

(آیه ۲۷) - در اینجا شعیب از پیشنهاد دخترش استقبال کرد، رو به موسی نموده چنین «گفت: من می‌خواهم یکی از این دو دخترم را به همسری تو درآورم به این شرط که هشت سال برای من کار کنی!» (قَالَ اِنِّي اُرِيْدُ اَنْ اُنْكِحَكَ اِحْدَى ابْنَتِي هَاتَيْنِ عَلَيَّ اَنْ تَاْجُرْنِي ثَمَانِي حَجَجٍ).

سپس افزود: «و اگر هشت سال را به ده سال تکمیل کنی محبتی کرده‌ای» اما بر تو واجب نیست! (فَاِنْ اَتَمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ).

و به هر حال «من نمی‌خواهم کار را بر تو مشکل بگیرم، و ان شاء الله به زودی خواهی دید که من از صالحانم» (وَمَا اُرِيْدُ اَنْ اَشُقَّ عَلَيْكَ سَتَجِدُنِي اِنْ شَاءَ اللهُ مِنَ الصَّالِحِيْنَ).

(آیه ۲۸) - موسی به عنوان موافقت و قبول این عقد «گفت: این قراردادی میان من و تو باشد» (قَالَ ذَلِكَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ).

البته «هر کدام از این دو مدت (هشت سال یا ده سال) را انجام دهم ظلمی بر من نخواهد بود و در انتخاب آن آزادم» (اَيُّمَا الْاَجْلَيْنِ قَضَيْتُ فَلَا عُدْوَانَ عَلَيَّ).

و برای محکم کاری و استمداد از نام پروردگار افزود: «و خدا بر آنچه ما می‌گوییم شاهد و گواه است» (وَاللّٰهُ عَلٰی مَا نَقُولُ وَكِيلٌ).

و به همین سادگی موسی داماد شعیب شد!

(آیه ۲۹) - نخستین جرقه وحی! در اینجا به هفتمین صحنه از این داستان می‌رسیم: هیچ‌کس دقیقاً نمی‌داند در این ده سال بر موسی چه گذشت اما بدون شک این ده سال از بهترین سالهای عمر موسی بود.

بدیهی است موسی به این قانع نیست که تا پایان عمر شبانی کند - هر چند محضر شعیب برای او بسیار مغتنم بود - او باید به یاری قوم خود بشتابد که در زنجیر اسارت گرفتارند و در جهل و نادانی و بی خبری غوطه ورنند.

به هر حال قرآن می گوید: «هنگامی که موسی مدت خود را به پایان رسانید و همراه خانواده اش (از مدین به سوی مصر) حرکت کرد، از جانب طور آتشی دید!»  
**فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا).**

«به خانواده اش گفت: درنگ کنید که من آتشی دیدم (می روم) شاید خبری از آن برای شما بیابم، یا شعله ای از آتش، تا با آن گرم شوید» **«قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا أَلْعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ).**

از ذیل آیه استفاده می شود که او راه را گم کرده بود، و شبی بود سرد و ناراحت کننده.

**(آیه ۳۰) -** «هنگامی که به سراغ آتش آمد (دید آتشی است نه همچون آتشیهای دیگر خالی از حرارت و سوزندگی، یک پارچه نور و صفا، در همین حال که موسی سخت در تعجب فرورفته بود) ناگهان از ساحل راست وادی در آن سرزمین بلند و پربرکت از میان یک درخت ندا داده شده که: ای موسی! منم خداوند پروردگار عالمیان» **«فَلَمَّا آتِيهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْأَوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ).**

**(آیه ۳۱) -** اما با توجه به مأموریت بزرگ و سنگینی که موسی بر عهده دارد باید معجزاتی بزرگ به تناسب آن از سوی خدا در اختیارش قرار داده شود که به دو قسمت مهم آن در این آیات اشاره شده است.

نخست این که: به موسی ندا داده شد که «عصایت را بین کن (و موسی عصا را افکند) هنگامی که به آن نگاه کرد دید همچون ماری است که با سرعت و شدت حرکت می کند، موسی (ترسید و) به عقب برگشت و حتی پشت سر خود را نگاه نکرد!» **«وَأَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَءَاهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ).**

در این هنگام بار دیگر موسی ندا را شنید که به او می گوید: «ای موسی! برگرد

و نترس تو در امان هستی!»! (یا مُوسَى اقْبِلْ وَلَا تَخَفْ إِنَّكَ مِنَ الْآمِنِينَ).

(آیه ۳۲) - معجزه نخستین، آیتی از وحشت بود، سپس به او دستور داده می شود که به سراغ معجزه دیگرش برود که آیتی از نور و امید است و مجموع آن دو ترکیبی از «انذار» و «بشارت» خواهد بود، به او فرمان داده شد:

«دست خود را در گریبان کن (و بیرون آور) هنگامی که خارج می شود سفید و درخشنده است، بدون عیب و نقص» (أَسْلُكَ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجَ بَيْضًا مِنْ غَيْرِ سُوءٍ).

مشاهده این خارق عادات عجیب، در آن شب تاریک و در آن بیابان خالی، موسی را سخت تکان داد، و برای این که آرامش خویش را باز یابد دستور دیگری به او داده شد.

دستور این بود: «و دستهایت را بر سینه ات بگذار تا ترس و وحشت از تو دور شود» (وَاضْمُمْ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ).

سپس همان ندا به موسی گفت: «این دو [=معجزه عصا و ید بیضا] برهان روشن از پروردگارت بسوی فرعون و اطرافیان اوست که آنها قوم فاسقی هستند» (فَدْنِكَ بُرْهَانًا مِنْ رَبِّكَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا فَاْسِقِينَ).

(آیه ۳۳) - در اینجا موسی (ع) به یاد حادثه مهم زندگیش در مصر افتاد، حادثه کشتن مرد ظالم قبطی و بسیج نیروهای فرعونی برای تلافی خون او.

لذا در اینجا «عرض می کند: پروردگارا! من از آنها یک نفر را کشته ام، می ترسم (به تلافی خون او) مرا به قتل برسانند» و این مأموریت ناتمام بماند (قَالَ رَبِّ إِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ).

(آیه ۳۴) - از این گذشته من تنها هستم و زبانم آنقدر فصیح نیست، «و برادرم هارون را نیز با من بفرست که زبانش از من گویاتر است، تا مرا یاری و تصدیق کند، من از این بیم دارم که تنها بمانم و تکذیبم کنند» و این کار بزرگ به انجام نرسد (وَآخِي هُرُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسَلْهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ).



(آیه ۳۵) - خداوند نیز دعوت او را اجابت کرد، و به او اطمینان کافی داد و فرمود: «ما بازوان تو را به وسیله برادرت (هارون) محکم می‌کنیم» (قَالَ سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ).

«و برای شما (در تمام مراحل) سلطه و برتری قرار می‌دهیم» (وَنَجْعَلُ لَكُمْ سُلْطٰنًا).

کاملاً مطمئن باشید «آنها به برکت آیات ما هرگز به شما دست نمی‌یابند» (فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا بِآيَاتِنَا).

بلکه «شما و پیروانتان غالب و پیروزید» (أَنْتُمْ وَمَنِ اتَّبَعَكُمَا الْغٰلِبُونَ).

(آیه ۳۶) - موسی در برابر فرعون: در اینجا با هشتمین صحنه از این ماجرای بزرگ روبه‌رو می‌شویم.

موسی (ع) فرمان نبوت و رسالت را در آن شب تاریک و در آن سرزمین مقدس از خداوند دریافت نمود، به مصر آمد و برادرش هارون را باخبر ساخت، هر دو به سراغ فرعون رفتند.

چنانکه قرآن می‌گوید: «هنگامی که موسی با معجزات روشن ما به سراغ آنها آمد، آنها گفتند: این چیزی جز سحر نیست که به دروغ (به خدا) بسته شده است!» (فَلَمَّا جَاءَهُمْ مُوسَى بِآيَاتِنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّقْتَرَى).

«ما هرگز چنین چیزی را در نیاکان خود نشنیده‌ایم!» (وَمَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ).

آنها به حربه سحر متوسل شدند همان حربه‌ای که همه جباران و گمراهان در طول تاریخ در برابر معجزات انبیا به آن متوسل می‌شدند.

(آیه ۳۷) - اما «موسی (در پاسخ آنها با لحن تهدیدآمیزی چنین) گفت: پروردگار من از حال کسانی که هدایت را از نزد او برای مردم می‌آورند آگاه‌تر است، و همچنین از کسانی که سرانجام دنیا و آخرت از آنهاست» (وَقَالَ مُوسَى رَبِّي أَعْلَمُ بِمَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ مِنْ عِنْدِهِ وَمَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ).

اشاره به این که خدا به خوبی از حال من و حقانیت دعوت من آگاه است، هر

چند شما مرا متهم به دروغ کنید.

از این گذشته مطمئن باشید اگر من دروغگو باشم ظالم هستم «و ظالمان هرگز رستگار نخواهند شد» (إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ).

(آیه ۳۸) - در اینجا با نهمین صحنه از این تاریخ پرماجرا و آموزنده مواجه می‌شویم.

آوازه پیروزی موسی (ع) بر ساحران و ایمان ساحران در سراسر مصر پیچید و موقعیت حکومت فرعونیان سخت به خطر افتاد باید افکار عمومی را به هر قیمتی که هست از این مسأله منحرف ساخت و یک سلسله مشغولیات ذهنی که بتواند مردم را اغفال و تحمیق کند فراهم ساخت.

فرعون در این زمینه به مشورت نشست، و در نتیجه فکرش به چیزی رسید که در این آیه آمده است: «فرعون گفت: ای جمعیت اشراف! من خدایی جز خودم برای شما سراغ ندارم!» (وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي).

خدای زمینی مسلماً منم! و اما خدای آسمان دلیلی بر وجود او در دست نیست، اما من احتیاط را از دست نمی‌دهم و به تحقیق می‌پردازم!

سپس رو به وزیرش هامان کرد گفت: «ای هامان! برایم آتشی بر گِل بیفروز» و آجرهای محکمی بساز (فَأَوْقِدْ لِي يَا هَامَانُ عَلَى الطِّينِ).

«و برای من برج بلندی ترتیب ده تا از خدای موسی خبر گیرم؛ هر چند من گمان می‌کنم او از دروغگویان است!» (فَأَجْعَلْ لِي صَرْحًا لَعَلِّي أَطَّلِعُ إِلَى إِلَهِ مُوسَى وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ).

هنگامی که ساختمان به اتمام رسید، روزی فرعون با تشریفاتی به آنجا آمد، و شخصاً از برج عظیم بالا رفت.

معروف است تیری به کمان گذاشت به آسمان پرتاب کرد تیر بر اثر اصابت به پرنده‌ای، و یا طبق توطئه قبلی خودش خون‌آلود بازگشت فرعون از آنجا پایین آمد و به مردم گفت: بروید و فکرتان راحت باشد خدای موسی را کشتم!

حتماً گروهی از ساده‌لوحان و مقلدان چشم و گوش بسته حکومت وقت این

خبر را باور کردند و در همه جا پخش نمودند، و از آن سرگرمی تازه‌ای برای اغفال مردم مصر ساختند.

(آیه ۳۹) - قرآن سپس به استکبار فرعون و فرعونیان و عدم تسلیم آنها در برابر «مبدأ» و «معاد» - که ریشه جنایات آنها نیز از انکار همین دو اصل سرچشمه می‌گرفت - پرداخته چنین می‌گوید: «فرعون و لشکریانش به ناحق در زمین استکبار کردند (و خدا را که آفریننده بزرگ زمین و آسمان است انکار نمودند) و گمان کردند که (قیامتی در کار نیست، و) به سوی ما باز گردانده نمی‌شوند» (وَاسْتَكْبَرُوا هُورًا وَجُنُودُهُ فِي الْأَرْضِ بَغَيْرِ الْحَقِّ وَظَنُوا أَنَّهُم إِلَيْنَا لَا يُرْجَعُونَ).

(آیه ۴۰) - اما ببینیم سرانجام این کبر و غرور به کجا رسید، قرآن می‌گوید: «ما او و لشکریانش را گرفتیم و آنها را در دریا پرتاب کردیم!» (فَأَخَذْنَاهُ وَجُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ).

آری! مرگ آنها را به دست عامل حیاتشان سپردیم، و نیل را که رمز عظمت و قدرت آنها بود به گورستانشان مبدل ساختیم!

و در پایان آیه روی سخن را به پیامبر اسلام کرده، می‌فرماید: «پس ببین عاقبت کار ظالمان چگونه بود؟» (فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ).

(آیه ۴۱) - بعد می‌افزاید: «و آنان [=فرعونیان] را پیشوایانی قرار دادیم که به آتش (دوزخ) دعوت می‌کنند و روز رستاخیز یاری نخواهند شد» (وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ).

همان‌گونه که در این جهان ائمه ضلال بودند، در آنجا نیز پیشوایان دوزخند.

(آیه ۴۲) - باز برای تأکید بیشتر، قرآن چهره آنها را در دنیا و آخرت، چنین ترسیم می‌کند: «و در این دنیا نیز لعنتی بدنبال آنان قرار دادیم؛ و روز قیامت از زشت رویانند» (وَأَتَّبَعْنَاهُمْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ هُمْ مِنَ الْمَقْبُوحِينَ).

لعنت خدا که همان طرد از رحمت است، و لعنت فرشتگان و مؤمنان که نفرین است، هر صبح و شام و هر وقت و بی‌وقت نثار آنها می‌شود.

(آیه ۴۳) - در اینجا به دهمین صحنه یعنی؛ آخرین بخش از آیات مربوط

به داستان پرماجرایی موسی (ع) می‌رسیم، که سخن از نزول احکام، و تورات می‌گوید: یعنی زمانی که دوران «نفی طاغوت» پایان گرفته، و دوران سازندگی و اثبات آغاز می‌شود.

نخست می‌فرماید: «و ما به موسی کتاب آسمانی دادیم بعد از آن که اقوام قرون نخستین را هلاک کردیم (کتابی که) برای مردم بصیرت آفرین بود، و مایه هدایت و رحمت تا متذکر شوند» (وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِ مَا أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ الْأُولَىٰ بَصَائِرَ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لَّعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ).

(آیه ۴۴) - سپس به بیان این حقیقت می‌پردازد که آنچه را در باره موسی و فرعون با تمام ریزه کاریهای دقیق آن بیان کردیم، خود دلیلی است بر حقانیت قرآن تو، چرا که تو در این صحنه‌ها هرگز حاضر نبودی و این ماجرا را با چشم ندیدی بلکه این لطف خدا بود که این آیات را برای هدایت مردم بر تو نازل کرد.

می‌گوید: «و تو در جانب غربی نبودی هنگامی که ما فرمان نبوت را به موسی دادیم، و تو از شاهدان (این ماجراها) محسوب نمی‌شدی» (وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْغَرْبِيِّ إِذْ قَضَيْنَا إِلَىٰ مُوسَى الْأَمْرَ وَمَا كُنْتَ مِنَ الشَّاهِدِينَ).

(آیه ۴۵) - سپس می‌افزاید: «ولی ما اقوامی را در اعصار مختلف خلق کردیم، و زمانهای طولانی بر آنها گذشت» که آثار انبیا از دلهايشان محو شد؛ پس تو را با کتاب آسمانیت فرستادیم (وَلَكِنَّا أَنْشَأْنَا قُرُونًا فَتَطَاوَلَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ).

«تو هرگز در میان مردم مدین اقامت نداشتی تا (از وضع آنان آگاه باشی و) آیات ما را برای آنها [=مشرکان مکه] بخوانی» (وَمَا كُنْتَ ثَاوِيًّا فِي أَهْلِ مَدْيَنَ تَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا).

«ولی ما بودیم که تو را فرستادیم» و این آیات را در اختیارت قرار دادیم (وَلَكِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ).

(آیه ۴۶) - باز برای تأکید همین معنی می‌افزاید: «تو در کنار طور نبودی زمانی که ما ندا دادیم» و فرمان نبوت را به نام موسی صادر کردیم (وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا).

«ولی این رحمتی از سوی پروردگارت بود (که این اخبار را در اختیار تو نهاد) تا به وسیله آن قومی را انذار کنی که پیش از تو هیچ انذارکننده‌ای برای آنها نیامده است شاید متذکر شوند» (وَلَكِنْ رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ لِتُنذِرَ قَوْمًا مَا أَتَيْهِمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ).

(آیه ۴۷) - هر روز به بهانه‌ای از حق می‌گریزند! از آنجا که در آیات گذشته سخن از ارسال پیامبر ﷺ به عنوان انذارکننده و بیم‌دهنده بود در این آیه به لطفی که بر وجود پیامبر ﷺ مترتب است اشاره کرده، می‌گوید: «هرگاه ما (پیش از فرستادن پیامبری) آنها را به خاطر اعمالشان مجازات می‌کردیم، می‌گفتند: پروردگارا! چرا رسولی برای ما نفرستادی تا آیات تو را پیروی کنیم و از مؤمنان باشیم» اگر به خاطر این نبود مجازات آنها به جهت اعمال و کفرشان حتی نیاز به ارسال پیامبر نداشت (وَأُولَا أَنْ تُصِيبَهُمْ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمْتْ أَيْدِيَهُمْ فَيَقُولُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَتَتَّبِعَ آيَاتِكَ وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ).

در حقیقت آیه اشاره به این نکته است که راه حق روشن است، و هر عقلی حاکم به بطلان شرک و بت‌پرستی است، و زشتی بسیاری از اعمال آنها همچون مظالم و ستمها از مستقلات حکم عقل می‌باشد.

(آیه ۴۸) - سپس به بهانه‌جوییهای آنها اشاره می‌کند که آنها بعد از ارسال رسل نیز دست از بهانه‌گیری برنداشتند، و باز به راههای انحرافی خود ادامه دادند. می‌گوید: «پس هنگامی که حق از نزد ما برای آنها آمد گفتند: چرا به این پیامبر مثل همان چیزی که به موسی داده شد اعطا نگردیده است؟! (فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا لَوْلَا أُوتِيَ مِثْلَ مَا أُوتِيَ مُوسَى).

چرا عصای موسی در دست او نیست؟ چرا ید بیضا ندارد؟ چرا دریا برای او شکافته نمی‌شود؟ چرا دشمنانش غرق نمی‌شوند؟ چرا و چرا؟!....

قرآن به پاسخ این بهانه‌جویی‌ها پرداخته، می‌گوید: «مگر (بهانه‌جویانی همانند اینها) معجزاتی را که در گذشته به موسی داده شده انکار نکردند؟! (أَوَلَمْ يَكْفُرُوا بِمَا أُوتِيَ مُوسَى مِنْ قَبْلُ).

«گفتند: این دو (موسی و هارون) دو نفر ساحرند که دست به دست هم داده‌اند (تا ما را گمراه کنند) و گفتند: ما به هر کدام از آنها کافریم!» **﴿قَالُوا سِحْرَانِ تَظَاهَرَا وَقَالُوا إِنَّا بِكُمْ كَافِرُونَ﴾**.

(آیه ۴۹) - به هر حال مشرکان لجوج اصرار داشتند که چرا پیامبر اسلام ﷺ معجزاتی همچون موسی نداشته است؟ و از سوی دیگر نه به گفته‌ها و گواهی تورات درباره علائم پیامبر ﷺ اعتنا می‌کردند، و نه به قرآن مجید و آیات پر عظمتش.

لذا قرآن، روی سخن را به پیامبر ﷺ کرده، می‌گوید: «بگو: اگر شما راست می‌گویید (که این دو کتاب از سوی خدا نیست) کتابی روشنتر و هدایت بخشتر از آنها از سوی خدا بیاورید تا من از آن پیروی کنم» **﴿قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَى مِنْهُمَا اتَّبِعْهُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾**.

اگر چیزی در دست پیامبر اسلام جز این قرآن نبود برای اثبات حقایق دعوتش کفایت می‌کرد، ولی آنها حق طلب نیستند بلکه مشتی بهانه‌جویانند.

(آیه ۵۰) - سپس اضافه می‌کند: «اگر این پیشنهاد تو را نپذیرند بدان که آنان از هوسهای خود پیروی می‌کنند» **﴿فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ﴾**.

«و آیا گمراهتر از آن کس که پیروی هوای نفس خویش کرده و هیچ هدایت الهی را نپذیرفته کسی پیدا می‌شود؟» **﴿وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوِيَهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ﴾**.

«مسلماً خداوند قوم ستمگر را هدایت نمی‌کند» **﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾**.

در روایات متعددی آیه فوق به کسانی تفسیر شده است که امام و رهبر الهی را نپذیرفته‌اند و تنها به آرای خویش تکیه می‌کنند.

این روایات در حقیقت از قبیل مصداق روشن است و به تعبیر دیگر انسان نیازمند به هدایت الهی است، این هدایت گاهی در کتاب آسمانی منعکس می‌شود،

وگاه در وجود پیامبر و سنّت او، و گاه در اوصیای معصومش، و گاه در منطق عقل و خرد.

مهم آن است که انسان در خط هدایت الهی باشد و نه هوای نفس، تا بتواند از این انوار هدایت بهره‌مند گردد.

**آیه ۵۱ - شأن نزول:** در مورد نزول این آیه و چهار آیه بعد از آن روایات گوناگونی نقل شده که قدر مشترک همه آنها ایمان آوردن گروهی از علمای یهود و نصاری و افراد پاکدل به آیات قرآن و پیامبر اسلام ﷺ است.

از جمله: از «سعید بن جبیر» نقل شده که: این آیات در باره هفتاد نفر از کشیشهای مسیحی نازل شده که «نجاشی» آنها را برای تحقیق از «حبشه» به «مکه» فرستاد، هنگامی که پیامبر اسلام ﷺ سوره یس را برای آنها تلاوت کرد اشک شوق ریختند و اسلام آوردند.

**تفسیر: حق طلبان اهل کتاب به قرآن تو ایمان می‌آورند!** از آنجا که در آیات گذشته سخن از بهانه‌هایی بود که مشرکان برای عدم تسلیم در مقابل حقایق قرآن مطرح می‌کردند، در اینجا از دل‌های آماده‌ای سخن می‌گوید که با شنیدن این آیات، حق را پیدا کرده و به آن سخت وفادار ماندند، و از جان و دل تسلیم آن شدند، در حالی که قلبهای تاریک جاهلان متعصب کمترین اثری از خود نشان نداد!

می‌فرماید: «وما آیات قرآن را یکی بعد از دیگری برای آنها آوردیم شاید متذکر شوند» (وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ).

(آیه ۵۲) - ولی «کسانی که قبلاً کتاب آسمانی به آنها داده‌ایم (از یهود و نصاری) به آن [=قرآن] ایمان می‌آورند» (الَّذِينَ آمَنُوا مِنْ قَبْلِهِمْ بِه يُؤْمِنُونَ). چرا که آن را هماهنگ با نشانه‌هایی می‌بینند که در کتب آسمانی خود یافته‌اند.

(آیه ۵۳) - سپس می‌افزاید: «و هنگامی که (این آیات) بر آنها خوانده می‌شود می‌گویند: به آن ایمان آوردیم، اینها مسلماً حق است، و از سوی پروردگار ما است» (وَإِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ قَالُوا آمَنَّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنَا).

سپس اضافه می‌کند: نه تنها امروز تسلیم سخنان پروردگاریم که ما پیش از این هم مسلمان بودیم» (إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ).

(آیه ۵۴) - سپس قرآن به پاداش عظیم این گروه تقلیدشکن و حق طلب پرداخته چنین می‌گوید: «آنها کسانی هستند که اجر و پاداششان را به خاطر صبر و شکیباییشان دو بار دریافت می‌دارند!» (أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا). یک بار به خاطر ایمان به کتاب آسمانی خودشان که به راستی نسبت به آن وفادار و پایبند بودند، و یک بار هم به خاطر ایمان آوردن به پیامبر اسلام، پیامبر موعودی که کتب پیشین از او خبر داده بود.

سپس به یک رشته از اعمال صالح آنها که هر یک از دیگری ارزنده‌تر است اشاره می‌کند این اعمال عبارتند از «دفع سیئات به وسیله حسنات» «انفاق از نعمتهای الهی» و «برخورد بزرگوارانه با جاهلان» که به انضمام «صبر و شکیبایی» که در جمله قبل آمد، چهار صفت ممتاز می‌شود.

نخست می‌گوید: «آنها به وسیله نیکبها، بدبها را دفع می‌کنند» (وَيَذَرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ).

دیگر این که: «از آنچه به آنان روزی داده‌ایم انفاق می‌کنند» (وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ).

نه تنها از اموال و ثروتشان که از علم و دانش و نیروی فکری و جسمی و جاهت اجتماعیشان که همه مواهب و روزیهای الهی است در راه نیازمندان می‌بخشد.

(آیه ۵۵) - و بالاخره آخرین امتیاز عملی آنان این است که: «هرگاه سخن لغو و بیهوده‌ای را بشنوند از آن روی می‌گردانند» (وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ).

هرگز «لغو» را با «لغو» پاسخ نمی‌گویند، و جهل را با جهل جواب نمی‌دهند، بلکه به بیهوده‌گویان «می‌گویند: اعمال ما از آن ماست و اعمال شما از آن خودتان!» (وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ).

سپس می‌افزاید: آنها با جاهلان بیهوده‌گو و کسانی که با سخنان مودیانه



سعی می‌کنند اعصاب افراد با ایمان و نیکوکار را در هم بریزند، وداع می‌گویند و گفتارشان این است: «سلام بر شما ما طالب جاهلان نیستیم!» (سَلَامٌ عَلَیْكُمْ لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ).

ما نه اهل زشت‌گویی و جهل و فسادیم، و نه خواهان آن، ما خواهان دانشمندان روشن‌ضمیر و علمای عامل و مؤمنان راستین هستیم.

آری! این بزرگوارانند که می‌توانند رسالت ایمان را در خود پذیرا شوند و در برابر انواع ناملایمات برای رسیدن به سر منزل ایمان مقاومت به خرج دهند.

(آیه ۵۶) - هدایت تنها به دست خداست! این آیه پرده از روی این حقیقت بر می‌دارد که: «تو نمی‌توانی کسی را که دوست داری هدایت کنی، ولی خداوند هر کس را بخواهد هدایت می‌کند، و او از هدایت یافتگان آگاهتر است» (إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ).

منظور از هدایت در اینجا «ارائه طریق» نیست، چرا که ارائه طریق کار اصلی پیامبر ﷺ است و بدون استثناء راه را به همه نشان می‌دهد، بلکه منظور از هدایت در اینجا «ایصال به مطلوب» و رسانیدن به سر منزل مقصود است.

به هر حال این آیه یک نوع دلداری برای پیامبر ﷺ است که به این واقعیت توجه کند نه اصرار بر شرک از ناحیه گروهی از بت پرستان مکه بی دلیل است، و نه ایمان مخلصانه مردم حبشه یا نجران و امثال سلمانها و بحیراها. و هرگز از عدم ایمان گروه اول نگرانی به خود راه ندهد.

(آیه ۵۷) - در این آیه سخن از کسانی می‌گوید که در دل به حقانیت اسلام معترف بودند ولی روی ملاحظات منافع شخصی، حاضر به قبول ایمان نبودند می‌فرماید: «آنها گفتند: ما اگر هدایت را همراه تو پذیرا شویم (و از آن پیروی کنیم) ما از سرزمینمان می‌ربایند!» (وَقَالُوا إِنْ تَتَّبِعِ الْهُدَىٰ مَعَكَ نُتَخَطَّفُ مِنْ أَرْضِنَا).

این سخن را کسانی می‌گویند که قدرت پروردگار را ناچیز می‌شمردند و نمی‌دانند چگونه او یارانش را یاری و دشمنانش را درهم می‌شکند.

لذا قرآن در پاسخ آنها چنین می‌گوید: «آیا ما حرم امنی در اختیار آنها قرار

ندادیم که ثمرات هر چیزی (از هر شهر و دیاری) به سوی آن آورده می شود رزقی است از جانب ما؟! (أَوَلَمْ نُمْكِّنْ لَهُمْ حَرَمًا آمِنًا يُجِبِي إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ رِزْقًا مِنْ لَدُنَّا).

«ولی بیشترشان نمی دانند» (وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ).

خداوندی که سرزمین شوره زار و سنگلاخ بی آب و درختی را حرم امن قرار داد، و آن چنان دلها را متوجه آن ساخت که بهترین محصولات از نقاط مختلف جهان را به سوی آن می آورند، قدرت خود را به خوبی نشان داده است. بنابراین چگونه ممکن است خداوند بعد از اسلام شما را از آن محروم سازد، دل قوی دارید و ایمان بیاورید.

(آیه ۵۸) - دلبستگیهای دنیا شما را نفریید! در آیات گذشته سخن از این بود که بعضی از کفار متوسل به این عذر می شدند که اگر ما ایمان بیاوریم، عرب به ما حمله می کند و ما را از سرزمینمان بیرون می راند. در اینجا دو پاسخ دیگر به آن داده شده است.

نخست می فرماید: به فرض که شما ایمان را نپذیرفتید و در سایه کفر و شرک زندگی مرفه و مادی پیدا کردید، اما فراموش نکنید: «ما بسیاری از شهرهایی را که مست و مغرور نعمت و زندگی مرفه بودند نابودشان کردیم» (وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ بَطِرَتْ مَعِيشَتَهَا).

آری! غرور نعمت آنها را به طغیان دعوت کرد، و طغیان سرچشمه ظلم و بیدادگری شد، و ظلم ریشه زندگانی آنها را به آتش کشید.

«پس این خانه ها و دیار آنهاست که بعد از آنان جز مدت قلیلی کسی در آن سکونت نکرد» (فَتِلْكَ مَسَاكِنُهُمْ لَمْ تُسْكَنْ مِنْ بَعْدِهِمْ إِلَّا قَلِيلًا).

آری! شهرها و خانه های ویران آنها همچنان خالی و خاموش و بدون صاحب مانده است و اگر کسانی به سراغ آن آمدند افراد کم و در مدت کوتاهی بود. «و ما وارث آنها بودیم!» (وَكُنَّا نَحْنُ الْوَارِثِينَ).

جمله فوق اشاره ای است به مالکیت حقیقی خداوند نسبت به همه چیز، که

اگر مالکیت اعتباری بعضی اشیا را موقتاً به بعضی انسانها واگذار کند، چیزی نمی‌گذرد که همه زائل می‌گردد و او وارث همگان خواهد بود.

(آیه ۵۹) - این آیه در حقیقت جواب سؤال مقدری است و آن این که: اگر چنین است که خداوند طغیانگران را نابود می‌کند، پس چرا مشرکان مکه و حجاز که طغیانگری را به حد اعلا رسانیده بودند و جاهل و جنایتی نبود که مرتکب نشوند با عذابش نابود نکرد.

قرآن می‌گوید: «و پروردگار تو هرگز شهرها و آبادیها را هلاک نمی‌کرد تا این که در کانون و مرکز آنها پیامبری بفرستد که آیات ما را بر آنان بخواند» (وَمَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَىٰ حَتَّىٰ يَبْعَثَ فِي أُمَّهَاتِ رُسُلًا يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا).

آری! تا اتمام حجت نکنیم و پیامبران را با دستورات صریح نفرستیم مجازات نخواهیم کرد.

تازه بعد از اتمام حجت مراقب اعمال آنها هستیم، اگر ظلم و ستمی از آنها سرزد و مستوجب عذاب شدند مجازاتشان می‌کنیم «و ما هرگز شهرهایی را هلاک نمی‌کردیم مگر آن که اهلش ظالم و ستمگر باشند» (وَمَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَىٰ إِلَّا وَأَهْلُهَا ظَالِمُونَ).

(آیه ۶۰) - این آیه پاسخ سومی است برای گفتار بهانه‌جویانی که می‌گفتند: اگر ایمان بیاوریم عرب بر ما هجوم می‌کند و زندگانی ما را به هم می‌ریزد.

قرآن می‌گوید: «آنچه به شما داده شده، متاع زندگی دنیا و زینت آن است» (وَمَا أُوْتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَزِينَتُهَا).

«ولی آنچه نزد خداست (از نعمتهای بی پایان جهان دیگر، و مواهب معنوی در این دنیا) بهتر و پایدارتر است» (وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى).

چرا که تمام نعمتهای مادی دنیا دارای عوارض ناگوار و مشکلات گوناگونی است و هیچ نعمت مادی خالص از ضرر و خطر یافت نمی‌شود.

به علاوه نعمتهایی که در نزد خداست به خاطر جاودانگی آنها و زودگذر بودن مواهب این دنیا قابل مقایسه با متاع دنیا نیست، بنابراین هم بهتر و هم پایدارتر است.

به این ترتیب در یک مقایسه ساده هر انسان عاقلی می فهمد که نباید آن را فدای این کرد، لذا در پایان آیه می فرماید: «آیا اندیشه نمی کنید؟! (أَفَلَا تَعْقِلُونَ). (آیه ۶۱) - در آیات گذشته سخن از کسانی بود که به خاطر تمتع و بهره گیری از نعمتهای دنیا کفر را بر ایمان و شرک را بر توحید ترجیح داده اند، در اینجا وضع این گروه را در قیامت در برابر مؤمنان راستین مشخص می کند.

نخست با یک مقایسه که به صورت استفهام مطرح شده، وجدان همگان را به داوری می طلبد و می گوید: «آیا کسی که به او وعده نیک داده ایم، و به آن خواهد رسید همانند کسی است که متاع زندگی دنیا به او داده ایم؛ سپس روز قیامت (برای حساب و جزا) از احضارشدگان خواهد بود؟ (أَفَمَنْ وَعَدْنَاهُ وَعَدًّا حَسَنًا فَهُوَ لَا يَأْتِيهِ كَمَنْ مَتَعْنَاهُ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ هُوَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ الْمُحْضَرِّينَ).

(آیه ۶۲) - و به دنبال این سخن، صحنه های رستاخیز را در برابر کفار مجسم می کند صحنه هایی که از تصورش مو بر بدن راست می شود و اندام را به لرزه در می آورد.

می گوید: «روزی را (به خاطر بیاورید) که خداوند آنها را ندا می دهد و می گوید: کجا هستند همتایانی که برای من می پنداشتید؟! (وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَاءِيَ الَّذِينَ كُنتُمْ تَزْعُمُونَ).

این سؤال یک نوع سرزنش و مجازات است.

(آیه ۶۳) - اما به جای این که آنها به پاسخ پردازند معبودهایشان به سخن در می آیند و از آنها اظهار تنفر و بیزاری می کنند، زیرا می دانیم معبودان گاه بتهای سنگ و چوبی بودند، و گاه مقدسینی همچون فرشتگان و مسیح، و گاه جن و شیاطین، در اینجا گروه سوم به سخن می آیند که سخن آنها را در این آیه می خوانیم:

«گروهی (از معبودان) که فرمان عذاب در باره آنها مسلم شده، می گویند: پروردگارا! ما اینها [=عابدان] را گمراه کردیم (آری) ما آنها را گمراه کردیم همان گونه که خودمان گمراه شدیم (ولی آنها به میل خویش به دنبال ما آمدند) ما (از آنها) به سوی تو بیزاری می جوئیم، آنان در حقیقت ما را نمی پرستیدند بلکه هوای نفس

خود را پرستش می کردند! (قَالَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَغْوَيْنَا أَغْوَيْنَاهُمْ كَمَا غَوَيْنَا تَبَرَّأْنَا إِلَيْكَ مَا كُنَّا إِيَّانَا يَعْبُدُونَ).

(آیه ۶۴) - به دنبال سؤالی که از آنها درباره معبودهایشان می شود و آنها در پاسخ عاجز می مانند، به آنان «گفته می شود: شما معبودهایتان را (که شریک خدا می پنداشتید) بخوانید» تا به یاری شما برخیزند! (وَقِيلَ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ).

آنها با این که می دانند در آنجا کاری از دست معبودان ساخته نیست، بر اثر شدت وحشت و یا به خاطر اطاعت فرمان خدا دست تقاضا به سوی معبودانشان دراز می کنند و «آنها را به کمک می خوانند» (فَدَعَوْهُمْ).

ولی پیداست «جوابی به آنها نمی دهند» و دعوت آنها را لبیک نمی گویند (فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ).

در این هنگام است که «عذاب الهی را در برابر چشم خود می بینند» (وَرَأَوْا الْعَذَابَ).

«و آرزو می کنند که ای کاش هدایت یافته بودند» (لَوْ أَنَّهُمْ كَانُوا يَهْتَدُونَ). چرا که هر دست و پایی در آنجا کنند جز ناکامی و رسوایی نتیجه ای نخواهد داشت، چون تنها راه نجات ایمان و عمل صالح بوده که آنها فاقد آنند.

(آیه ۶۵) - به دنبال سؤال از معبودهای آنها، سؤال دیگری از عکس العمل آنان در برابر پیامبران می شود، می فرماید: «وروزی را (به خاطر بیاورید) که خداوند آنها را ندا می دهد و می گوید: چه پاسخی به پیامبران (من) گفتید؟! (وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ مَاذَا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَ).

و مسلماً آنها پاسخی ندارند، آیا بگویند دعوت آنها را اجابت کردیم که این دروغ است و دروغ در آن صحنه خریدار ندارد؟ یا بگویند تکذیبشان کردیم، به آنها تهمت زدیم، ساحرشان نامیدیم مجنونشان خواندیم؟! بر ضد آنها دست به پیکار مسلحانه زدیم. هر چه بگویند مایه بدبختی و رسوایی است!

(آیه ۶۶) - لذا در این آیه می فرماید: «در آن روز همه اخبار بر آنها پوشیده می ماند» و هیچ پاسخی برای گفتن در اختیار ندارند (فَعَمِيَتْ عَلَيْهِمُ الْأَنْبَاءُ يَوْمَئِذٍ).

«حتی نمی‌توانند از یکدیگر سؤال کنند» و پاسخی از هم بشنوند (فَهُمْ لَا يَتَسَاءَلُونَ).

و به این ترتیب همه خبرها بر آنها پوشیده می‌شود، هیچ پاسخی در برابر این سؤال که جواب پیامبران را چه دادید پیدا نمی‌کنند.

(آیه ۶۷) - و از آنجا که روش قرآن این است که همیشه درها را به روی کافران و گنهکاران باز می‌گذارد تا در هر مرحله‌ای از فساد و آلودگی باشند بتوانند به راه حق برگردند، در این آیه می‌افزاید: «اما کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد امید است از رستگاران باشد» (فَأَمَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَعَسَىٰ أَنْ يَكُونَ مِنَ الْمُفْلِحِينَ).

(آیه ۶۸) - این آیه در حقیقت دلیلی است بر نفی شرک و بطلان عقیده مشرکان، می‌فرماید: «و پروردگار تو هر چه را بخواهد خلق می‌کند، و (هر چه را بخواهد) بر می‌گزیند» (وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ).  
آفرینش به دست اوست و تدبیر و اختیار و گزینش نیز به اراده و فرمان اوست.

«آنها در برابر او اختیاری ندارند» (مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ).

اختیار آفرینش با اوست، اختیار شفاعت به دست او، و اختیار ارسال پیامبران نیز به اراده اوست، خلاصه اختیار همه چیز بستگی به مشیت ذات پاک او دارد. با این حال چگونه آنها راه شرک می‌پویند و چگونه به سوی غیر خدا می‌روند؟!

لذا در پایان آیه می‌فرماید: «منزه است خداوند و برتر و بالاتر است از همتیانی که برای او قائل می‌شوند» (سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ).

(آیه ۶۹) - این آیه که سخن از علم گسترده خداوند می‌گوید در حقیقت تأکیدی است و یا دلیلی است برای آنچه در آیه قبل از اختیار و مشیت گسترده خداوند بیان شد.

می‌فرماید: «و پروردگار تو می‌داند آنچه را سینه‌هاشان پنهان می‌دارد، و آنچه

را که آشکار می‌کنند» (وَرَبُّكَ يَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ).

این احاطه او بر همه چیز دلیلی است بر اختیار او نسبت به همه چیز و ضمناً تهدیدی است برای مشرکان که گمان نکنند خدا از نیات و توطئه‌های آنها آگاه نیست.

(آیه ۷۰) - این آیه که در حقیقت، حکم نتیجه‌گیری و توضیح برای آیات گذشته در زمینه نفی شرک دارد، چهار وصف از اوصاف الهی را منعکس می‌کند که همه فرع بر خالقیت و مختار بودن اوست.

نخست می‌گوید: «و او خدایی است که معبودی جز وی نیست» (وَهُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ).

بنابراین آنها که به بهانه شفاعت و مانند آن دست به دامن بستها می‌زنند، سخت در اشتباهند.

دیگر این که تمام نعمتها چه در این جهان و چه در آن جهان همه از ناحیه اوست، و این لازمه خالقیت مطلقه او می‌باشد، لذا می‌افزاید: «هر حمد و ستایشی برای اوست در این جهان و جهان دیگر» (لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَىٰ وَالْآخِرَةِ). سوم این که: «حاکمیت (نیز) از آن اوست» (وَلَهُ الْحُكْمُ).

بدیهی است وقتی خالق و مختار او باشد، حاکمیت تکوین و تشریح نیز در اختیار او خواهد بود.

چهارم این که: «و همه شما (برای حساب و پاداش و کیفر) به سوی او بازگردانده می‌شوید» (وَأِلَيْهِ تُرْجَعُونَ).

اوست که شما را آفریده، و اوست که از اعمال شما آگاه است و اوست که حاکم یوم‌الجزاء می‌باشد، بنابراین حساب و جزای شما نیز به دست او خواهد بود.

(آیه ۷۱) - نعمت بزرگ روز و شب: در اینجا سخن از بخش عظیمی از مواهب الهی می‌گوید که هم دلیلی است بر مسأله توحید و نفی شرک - و از این نظر بحث گذشته را تکمیل می‌کند - و هم نمونه‌ای است از نعمتهای خداوند که به خاطر آن شایسته حمد و ستایش است.

نخست به نعمت بزرگ نور و روشنایی روز که مایه هر جنبش و حرکت است اشاره کرده، می فرماید: «بگو: به من خبر دهید اگر خداوند شب را تا قیامت بر شما جاودان سازد آیا معبودی جز خدا می تواند روشنایی برای شما بیاورد؟ آیا نمی شنوید؟! (قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهُ غَيْرَ اللَّهِ يَا تَيْبِكُمْ بَضِيَاءٍ أَفَلَا تَسْمَعُونَ).

(آیه ۷۲) - این آیه سخن از نعمت «ظلمت و تاریکی» به میان می آورد، می فرماید: «بگو: به من خبر دهید اگر خداوند روز را تا قیامت بر شما جاودان کند چه معبودی غیر از الله است که شبی برای شما بیاورد تا در آن آرامش یابید؟ آیا نمی بینید؟! (قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ النَّهَارَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهُ غَيْرُ اللَّهِ يَا تَيْبِكُمْ بَلِيلٍ تَسْكُنُونَ فِيهِ أَفَلَا تُبْصِرُونَ).

(آیه ۷۳) - و در این آیه که در حقیقت نتیجه گیری از دو آیه قبل است می فرماید: «و از رحمت الهی است که برای شما شب و روز قرار داد، تا از یک سو در آن آرامش پیدا کنید، و از سوی دیگر برای تأمین زندگی و بهره گیری از فضل خداوند تلاش کنید، و شاید شکر نعمت او را به جا آورید» (وَمِنْ رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ).

آری! گستردگی دامنه رحمت خدا ایجاب می کند که تمام وسائل حیات شما را تأمین کند.

(آیه ۷۴) - بار دیگر پس از ذکر گوشه ای از دلایل توحید و ابطال شرک به سراغ همان سؤالی می رود که در آیات گذشته نیز مطرح شده بود.

می فرماید: «روزی را (به خاطر بیاورید) که خداوند آنها را ندا می دهد و می گوید کجا بند شریکانی که برای من می پنداشتید؟! (وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ).

(آیه ۷۵) - در این آیه می فرماید: در آن روز «از هر امتی گواهی بر می گزینیم» (وَنَزَعْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا).

سپس به مشرکان بی خبر و گمراه «می گوییم: دلیل خود را (بر شرکتان)



بیاورید؟» (وَقُلْنَا هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ).

اینجاست که همه مسائل آفتابی می شود «و آنها می دانند که حق برای خداست» (فَعَلِمُوا أَنَّ الْحَقَّ لِلَّهِ).

«و تمام آنچه را افترا می بستند از (نظر) آنها گم خواهد شد!» (وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتُرُونَ).

این گواهان به قرینه آیات دیگر قرآن، همان پیامبرانند که هر پیامبری گواه امت خویش است، و پیامبر اسلام ﷺ که خاتم انبیاست گواه بر همه انبیا و امتها.

(آیه ۷۶) - ثروتمند خودخواه بنی اسرائیل: سرگذشت عجیب موسی و مبارزه او با فرعون در بخشی از آیات این سوره مشروحاً گذشت.

در این بخش از آیات این سوره سخن از درگیری دیگر بنی اسرائیل با مردی ثروتمند و سرکش از خودشان به نام قارون به میان می آورد.

معروف است که او از بستگان نزدیک موسی (ع) بود، و از نظر اطلاعات و آگاهی از تورات معلومات قابل ملاحظه‌ای داشت، نخست در صف مؤمنان بود، ولی غرور ثروت او را به آغوش کفر کشید و به قعر زمین فرستاد، او را به مبارزه با پیامبر خدا وادار نمود و مرگ عبرت‌انگیزش درسی برای همگان شد.

نخست می‌گوید: «قارون از قوم موسی بود اما بر آنها ستم و ظلم کرد» (إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ).

علت این بغی و ظلم آن بود که ثروت سرشاری به دست آورده بود.

قرآن می‌گوید: «ما آنقدر اموال و ذخائر و گنج به او دادیم که حمل خزائن او برای یک گروه زورمند، مشکل بود» (وَأَتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولِي الْقُوَّةِ).

ببینیم بنی اسرائیل به قارون چه گفتند؟

قرآن می‌گوید: «به خاطر بیاور زمانی را که قومش به او گفتند: این همه خوشحالی (آمیخته با غرور و غفلت و تکبر) نداشته باش که خدا شادی‌کنندگان مغرور را دوست نمی‌دارد» (إِذْ قَالَ قَوْمُهُ لَأُتَفَرِّحَ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ).

(آیه ۷۷) - بعد از این نصیحت، چهار اندرز پرمایه و سرنوشت ساز دیگر به او می دهند که مجموعاً یک حلقه پنج گانه کامل را تشکیل می دهد.  
 نخست می گویند: «در آنچه خدا به تو داده است سرای آخرت را جستجو کن» (وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ).

اشاره به این که مال و ثروت بر خلاف پندار بعضی از کج اندیشان، چیز بدی نیست، مهم آن است که ببینیم در چه مسیری به کار می افتد. و قارون کسی بود که با داشتن آن اموال عظیم، قدرت کارهای خیر اجتماعی فراوان داشت ولی چه سود که غرورش اجازه دیدن حقایق را به او نداد.

در نصیحت دوم افزودند: «و سهم و بهرہات را از دنیا فراموش مکن» (وَلَا تَسْسِ نَصِيْبَكَ مِنَ الدُّنْيَا).

این یک واقعیت است که هر انسان سهم و نصیب محدودی از دنیا دارد، یعنی اموالی که جذب بدن او، یا صرف لباس و مسکن او می شود مقدار معینی است، و مازاد بر آن به هیچ وجه قابل جذب نیست.

مگر یک نفر چقدر می تواند غذا بخورد؟ چه اندازه لباس بپوشد؟ چند مسکن و چند مرکب می تواند داشته باشد؟ و به هنگام مردن چند کفن با خود می تواند ببرد؟ پس بقیه خواه و ناخواه سهم دیگران است و انسان امانت دار آنها! و چه زیبا فرمود: امیرمؤمنان علی علیه السلام: «ای فرزند آدم! هر چه بیش از مقدار خوراکت به دست می آوری خزانه دار دیگران در مورد آن خواهی بود!»

سومین اندرز این که: «همان گونه که خدا به تو نیکی کرده است تو هم نیکی کن» (وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ).

و به تعبیر دیگر همان گونه که خدا به تو بخشیده است به دیگران ببخش.

بالاخره چهارمین اندرز این که: نکند که این امکانات مادی تو را بفریبد و آن را در راه فساد و افساد به کارگیری! «هرگز فساد در زمین مکن که خدا مفسدان را دوست ندارد» (وَلَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ).

این نیز یک واقعیت است که بسیاری از ثروتمندان بی ایمان گاه بر اثر جنون

افزون طلبی و گاه برای برتری جویی دست به فساد می‌زنند جامعه را به محرومیت و فقر می‌کشانند همه چیز را در انحصار خود می‌گیرند.

(آیه ۷۸) - اکنون نوبت آن رسیده است که ببینیم مرد یاغی و ستمگر

بنی اسرائیل به این واعظان دلسوز چه پاسخ گفت؟

قارون با همان حالت غرور و تکبری که از ثروت بی حسابش ناشی می‌شد

چنین «گفت: من این ثروت را به وسیله دانشی که نزد من است به دست آورده‌ام!»

(قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي).

این مربوط به شما نیست که من با ثروتم چگونه معامله کنم!

در اینجا قرآن پاسخ کوبنده‌ای به قارون - وقارونها - می‌دهد که «آیا او

نمی‌دانست خداوند اقوامی را قبل از او هلاک کرد که از او نیرومندتر (و آگاهتر)

و ثروتمندتر بودند؟! (أَوَلَمْ يَعْلَم أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ

مِنْهُ قُوَّةً وَأَكْثَرَ جَمْعًا).

تو می‌گویی آنچه داری از طریق علم و دانشت داری، اما فراموش کردی که از

تو عالمتر و نیرومندتر و ثروتمندتر فراوان بودند، آیا توانستند از چنگال مجازات

الهی رهایی یابند؟

و در پایان آیه با یک جمله کوتاه و پرمعنی هشدار دیگری به او می‌دهد

و می‌فرماید: به هنگام نزول عذاب الهی «مجرمان از گناهانشان سؤال نمی‌شوند»

(وَلَا يُسْأَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ) اصلاً مجالی برای پرسش و پاسخ نیست،

عذابی است قاطع و دردناک و کوبنده و ناگهانی.

یعنی امروز آگاهان بنی اسرائیل به قارون نصیحت می‌کنند و مجال اندیشه

و پاسخ به او می‌دهند اما هنگامی که اتمام حجت شد و عذاب الهی فرا رسید،

دیگر مجالی برای اندیشه یا سخنان ناموزون و کبرآلود نیست، عذاب الهی همان

و نابودی همان!

(آیه ۷۹) - جنون نمایش ثروت! معمولاً ثروتمندان مغرور گرفتار انواعی از

جنون می‌شوند، یک شاخه آن «جنون نمایش ثروت» است، آنها از این که ثروت

خود را به رخ دیگران بکشند لذت می‌برند، از این که سوار مرکب راهوار گران‌قیمت خود شوند و از میان پا برهنه‌ها بگذرند و گرد و غبار بر صورت آنها بیفشانند و تحقیرشان کنند احساس آرامش خاطر می‌کنند!

به هر حال قارون از این قانون مستثنی نبود، بلکه نمونه بارز آن محسوب می‌شد، قرآن در یک جمله آن را بیان کرده، می‌فرماید: «پس قارون با تمام زینت خود در برابر قومش (بنی اسرائیل) ظاهر شد» (فَخَرَجَ عَلَىٰ قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ).

در اینجا -طبق معمول- مردم دو گروه شدند: اکثریت دنیاپرست که این صحنه خیره‌کننده قلبشان را از جا تکان داد و آه سوزانی از دل کشیدند و آرزو که ای کاش به جای قارون بودند، حتی یک‌روز، و یک‌ساعت، و یک لحظه! چه زندگی شیرین و جذابی چه عالم نشاط‌انگیز و لذت‌بخشی؟

چنانکه قرآن می‌گوید: «کسانی که طالب زندگی دنیا بودند گفتند: ای کاش ما هم مثل آنچه به قارون داده شده است داشتیم!» (قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ).

«به راستی که او بهره‌عظیمی (از نعمتها) دارد!» (إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ). آفرین بر قارون و بر این ثروت سرشارش! چه جاه و جلالی؟ در حقیقت در اینجا کوره عظیم امتحان الهی داغ شد، از یک سو قارون در وسط کوره قرار گرفته، و باید امتحان خیره‌سری خود را بدهد، و از سوی دیگر دنیاپرستان بنی اسرائیل در گرداگرد این کوره قرار گرفته‌اند.

(آیه ۸۰) - ولی در مقابل این گروه عظیم گروه اندکی عالم و اندیشمند، پرهیزگار و با ایمان که افق فکرشان از این مسائل برتر و بالاتر بود در آنجا حاضر بودند، کسانی که شخصیت را با معیار زر و زور نمی‌سنجیدند، کسانی که این مغزهای پوک را تحقیر می‌کردند آری گروهی از آنها در آنجا بودند.

چنانکه قرآن می‌گوید: «و کسانی که علم و آگاهی به آنها داده شده بود صدا زدند: وای بر شما! (چه می‌گویید؟) ثواب و پاداش الهی برای کسانی که ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام می‌دهند بهتر است» (وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيَلَكُمْ

ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِّمَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا).

و سپس افزودند: «اما جز صابران آن را دریافت نمی کنند» (وَلَا يُلْقِيهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ).

(آیه ۸۱) - قارون با این عمل، طغیان و سرکشی خود را به اوج رسانید، ولی در تواریخ و روایات در اینجا ماجرای دیگری نقل شده است که نشانه نهایت بی شرمی قارون است و آن این که: روزی موسی (ع) به قارون گفت: خداوند به من فرمان داده که زکات مالیت را بگیرم، قارون سر باز زد، و برای تبرئه خویش به مبارزه با موسی (ع) برخاست و جمعی از ثروتمندان بنی اسرائیل را نیز با خود همراه ساخت.

یک فکر شیطانی به نظرش رسید، گفت: باید به سراغ زن بدکاره ای از فواحش بنی اسرائیل بفرستیم تا به سراغ موسی برود و او را متهم کند که با او سرورری داشته! به سراغ آن زن فرستادند او نیز این پیشنهاد را پذیرفت، این از یکسو. از سوی دیگر قارون به سراغ موسی آمد و گفت: خوب است بنی اسرائیل را جمع کنی و دستورات خداوند را بر آنها بخوانی، موسی پذیرفت و آنها را جمع کرد. گفت: خداوند به من دستور داده که جز او را پرستش نکنید، صلّه رحم به جا آورید و چنین و چنان کنید، و در مورد مرد زناکار دستور داده است اگر زنا می محصنه باشد، سنگسار شود!

در اینجا گفتند: حتی اگر خود تو باشی! گفت: آری! حتی اگر خود من باشم! در اینجا وقاحت را به آخرین درجه رساندند و گفتند: ما می دانیم که تو خود مرتکب این عمل شده ای و فوراً به دنبال آن زن بدکاره فرستادند.

موسی (ع) رو به او کرد و گفت: به خدا سوگندت می دهم حقیقت را فاش بگو!

زن بدکاره با شنیدن این سخن تکان سختی خورد، لرزید و منقلب شد و گفت: اکنون که چنین می گویی من حقیقت را فاش می گویم، اینها از من دعوت کردند تو را متهم کنم، ولی گواهی می دهم که تو پاکی و رسول خدایی!

سپس دو کیسه پولی را که به او داده بودند نشان داد و گفتنیها را گفت.  
موسی (ع) به سجده افتاد و گریست، در اینجا بود که فرمان مجازات قارون  
زشت سیرت توطئه گر صادر شد.

چنانکه قرآن مجید می گوید: «ما او و خانه اش را در زمین فرو بردیم» (فَحَسَبْنَا  
بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ).

عجبا! فرعون در امواج نیل فرو می رود، و قارون در اعماق زمین، آبی که مایه  
حیات است مأمور نابودی فرعونیان می شود، و زمینی که مهد آرامش است  
گورستان قارون و قارونیان.

مسلم است که در آن خانه، قارون تنها نبود، او و اطرافیانش، او  
و هم سنگرانش.

«و گروهی نداشت که او را در برابر عذاب الهی یاری کنند، و خود نیز  
نمی توانست خویشان را یاری دهد!» (فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا  
كَانَ مِنَ الْمُنتَصِرِينَ).

(آیه ۸۲) - این آیه دگرگونی عجیب تماشاچیان دیروز را که از مشاهده جاه  
و جلال قارون به وجد و سرور آمده بودند منعکس می کند که به راستی عجیب  
و آموزنده است، می گوید: «و آنها که دیروز آرزو داشتند که به جای او باشند (آنگاه  
که صحنه فرو رفتن او و ثروتش را به قعر زمین دیدند) می گفتند: وای بر ما! گویی  
خدا روزی را بر هر کس از بندگانش بخواهد گسترش می دهد و بر هر کس بخواهد  
تنگ می گیرد» و کلید آن تنها در دست اوست (وَأَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا مَكَانَهُ بِالْأَمْسِ  
يَقُولُونَ وَيَ كَانَ اللَّهُ يَسْطُرُ الرُّزُقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ).

لذا در مقام شکر این نعمت برآمدند و گفتند: «اگر خداوند بر ما منت نگذارد  
بود، ما را هم به قعر زمین فرو می برد!» (لَوْلَا أَنْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بِنَا).

«ای وای! مثل این که کافران هرگز رستگار نمی شوند» (وَيَكَاَنَهُ لَا يُفْلِحُ  
الْكَافِرُونَ). الان حقیقت را با چشم خود می بینیم، و نتیجه غرور و غفلت  
و سرانجام کفر و شهوت را.

(آیه ۸۳) - نتیجه سلطه جویی و فساد در ارض: بعد از ذکر ماجرای تکان دهنده ثروتمند جنایتکار یعنی قارون، در این آیه بیانی آمده است که در حقیقت یک نتیجه گیری کلی از این ماجراست، می فرماید: آری «این سرای آخرت را (تنها) برای کسانی قرار می دهیم که اراده برتری جویی در زمین و فساد را ندارند» (تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا).

آنچه سبب محرومیت انسان از مواهب سرای آخرت می شود در حقیقت همین دو است «برتری جویی» (استکبار) و «فساد در زمین» که همه گناهان در آن جمع است. لذا قرآن در پایان آیه می فرماید: «و عاقبت نیک برای پرهیزکاران است» (وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ).

«عاقبت» به مفهوم وسیع کلمه، سرانجام نیک، پیروزی در این جهان، بهشت و نعمتهایش در جهان دیگر است.

(آیه ۸۴) - بعد از ذکر این واقعیت که سرای آخرت و نعمتهایش از آن سلطه جویان و مستکبران نیست بلکه مخصوص پرهیزکاران متواضع و حق طلب است، در این آیه به بیان یک قانون کلی - که آمیزه ای است از «عدالت» و «تفضل» در مورد پاداش و کیفر - پرداخته، می گوید: «کسی که کار نیکی انجام دهد برای او پاداشی بهتر از آن است» (مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا).

این همان مرحله «تفضل» الهی درباره نیکوکاران است یعنی خداوند همچون مردم تنگ چشم نیست که به هنگام رعایت عدالت، سعی می کنند مزد و پاداش درست به اندازه عمل باشد او گاهی چندین برابر از لطف بی کرانش پاداش عمل را می دهد و حداقل آن ده برابر است.

سپس به ذکر مجازات بدکاران پرداخته، می گوید: «و به کسانی که کارهای بد انجام دهند، مجازات بدکاران جز (به مقدار) اعمالشان نخواهد بود» (وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ).

و این مرحله «عدل» پروردگار است، چرا که ذره ای بیش از آنچه انجام داده اند کیفر نمی شوند.

**آیه ۸۵ - شأن نزول:** هنگامی که پیامبر ﷺ به قصد هجرت از «مکه» به سوی مدینه می آمد به سرزمین «جحفه» که رسید، به یاد موطنش «مکه» افتاد، آثار این شوق که با تأثر و اندوه آمیخته بود در چهره مبارکش نمایان گشت. در اینجا پیک وحی خدا جبرئیل نازل شد و پرسید آیا به راستی به شهر وزادگاہت اشتیاق داری؟ پیامبر فرمود: آری!

جبرئیل عرض کرد: خداوند این پیام را برای تو فرستاده: **«إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَيَّ مَعَادٍ؛** آن کس که این قرآن را بر تو فرض کرده است تو را به سرزمین اصلیت باز می گرداند.» و می دانیم این وعده بزرگ سرانجام تحقق یافت. بنابراین آیه فوق یکی از پیشگوئیهای اعجاز آمیز قرآن است که چنین خبری را بطور قطع و بدون هیچ قید و شرط بیان کرده و بعد از مدت کوتاهی تحقق یافت. **تفسیر: وعده بازگشت به حرم امن خدا -** در شأن نزول آمد که این آیه طبق مشهور در سرزمین «جحفه» در مسیر پیامبر ﷺ به سوی مدینه نازل شد، او می خواهد به «یثرب» برود و آن را «مدینه الرسول» کند، اما با این حال عشق و دلبستگی او به مکه سخت او را آزار می دهد.

اینجاست که نور وحی به قلب پاکش می تابد و بشارت بازگشت به سرزمین مألوف را به او می دهد، و می گوید: «همان کسی که قرآن را بر تو فرض کرد تو را به جایگاه وزادگاہت باز می گرداند» **«إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَيَّ مَعَادٍ»**. غم مخور همان خدایی که موسی را در طفولیت به مادرش باز گرداند، همان خدایی که او را بعد از یک غیبت ده ساله از مصر به زادگاه اصلیش باز گردانید، همان خدا تو را با قدرت و قوت تمام به مکه باز می گرداند، و چراغ توحید را با دست تو در این سرزمین مقدس بر می افروزد.

سپس می افزاید در برابر خیره سری مخالفان سرسخت «بگو: پروردگار من از همه بهتر می داند چه کسی هدایت را (از سوی او) آورده، و چه کسی در ضلال مبین است» **«قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ مَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ وَمَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»**.

راه هدایت روشن است و گمراهی آنها آشکار، آنها بیهوده خود را خسته



می‌کنند، خدا به خوبی می‌داند و دل‌های حق‌طلب نیز از این واقعیت آگاه است.

(آیه ۸۶) - این آیه به یکی دیگر از بزرگترین نعمتهای پروردگار به پیامبر اکرم ﷺ پرداخته، و می‌گوید: «تو هرگز این امید را نداشتی که این کتاب (بزرگ آسمانی) به تو القاء گردد، لکن رحمت پروردگار تو چنین ایجاب کرد» (وَمَا كُنْتَ تَرْجُوا أَنْ يُلْقَىٰ إِلَيْكَ الْكِتَابُ إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ).

سپس می‌افزاید: اکنون به شکرانه این نعمت بزرگ «هرگز از کافران پشتیبانی مکن» (فَلَا تَكُونَنَّ ظَهْرًا لِلْكَافِرِينَ).

(آیه ۸۷) - دو آیه پایان این سوره تأکیدی است بر مسأله توحید با تعبیرها و استدلال‌ات گوناگون، توحیدی که خمیر مایه تمام مسائل دینی است. در این دو آیه چهار دستور به پیامبر ﷺ داده شده و چهار توصیف از پروردگار به عمل آمده است، و مجموع بحثهایی را که در آیات این سوره آمده تکمیل می‌کند.

نخست می‌گوید: «نباید (کفار) تو را از آیات خداوند بعد از آن که بر تو نازل شد باز دارند» (وَلَا يَصُدُّنَكَ عَنْ آيَاتِ اللَّهِ بَعْدَ إِذْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ).

گرچه نهی متوجه کفار است، اما مفهومش عدم تسلیم پیامبر ﷺ در برابر کارشکنیها و توطئه‌های آنهاست.

و به این ترتیب به پیامبر ﷺ دستور می‌دهد هنگامی که آیات الهی نازل شد باید با قاطعیت روی آن بایستی و به سوی مقصد با قدمهای محکم پیش بروی که خدا همراه تو و پشتیبان تو است.

به دنبال این دستور که جنبه نفی داشت، دستور دوم را که جنبه اثبات دارد صادر کرده، و می‌گوید «و به سوی پروردگارت دعوت کن» (وَادْعُ إِلَىٰ رَبِّكَ). خداوندی که مالک تو و صاحب اختیار توست، و مربی و پرورش دهنده تو می‌باشد. سومین دستور بعد از دعوت به سوی الله، نفی هرگونه شرک و بت‌پرستی است، می‌گوید: «و قطعاً از مشرکان مباش» (وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ).

که راه توحید آشکار است و نورانی، و رهروان آن بر صراط مستقیمند.

(آیه ۸۸) - بالاخره چهارمین دستور، تأکید مجددی است بر نفی هرگونه شرک، می فرماید: «و هیچ معبود دیگری را با خدا میخوان» (وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ).

این دستورهایی پی در پی که هر کدام دیگری را تأکید می کند، اهمیت مسأله توحید را در برنامه های اسلامی روشن می سازد.

به دنبال این دستورات چهارگانه، توصیفهای چهارگانه ای از خدا می کند، که آنها نیز تأکید پی در پی در مسأله توحید است.

نخست می گوید: «هیچ معبودی جز او نیست» (لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ).  
 «همه چیز جز ذات پاک او فانی و نابود می شود» (كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ).  
 و هنگامی که دانستیم تنها چیزی که در این عالم باقی می ماند ذات پاک خداست روشن می شود هر چیز به نحوی با ذات پاک او پیوند و ارتباط داشته باشد از آن نظر فنا و هلاک برای او نیست.

«حکم و حاکمیت (در جهان تکوین و تشریح) مخصوص ذات پاک اوست»  
 (لَهُ الْحُكْمُ).

«و همه به سوی او بازگردانده می شوید» (وَأِلَيْهِ تُرْجَعُونَ).  
 توصیفهای سه گانه اخیر می تواند دلیلی بر اثبات توحید و ترک هرگونه بت پرستی باشد که در توصیف اول آمده است.

«پایان سوره قصص»

## سوره عنكبوت [۲۹]

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای ۶۹ آیه است

**محتوای سوره:** بطورکلی می‌توان گفت بحثهای این سوره در چهار بخش خلاصه می‌شود:

۱- بخش آغاز این سوره که پیرامون مسأله «امتحان» و «وضع منافقان» است و این دو پیوند ناگسستنی با هم دارند.

۲- بخش دیگری که در حقیقت برای دلداری پیامبر ﷺ و مؤمنان اندک نخستین از طریق بیان گوشه‌هایی از سرنوشت پیامبران بزرگی همچون نوح و ابراهیم و لوط و شعیب است.

۳- بخش دیگری از توحید، نشانه‌های خدا در عالم آفرینش، و مبارزه با شرک، سخن می‌گوید.

۴- قسمت دیگری از این سوره بر محور ضعف و ناتوانی معبودهای ساختگی، و عابدان «عنكبوت‌صفت» آنها و همچنین عظمت قرآن و دلایل حقایق پیامبر اسلام و لجاجت مخالفان و نیز یک سلسله مسائل تربیتی همچون نماز، نیکی به پدر و مادر، و اعمال صالح دور می‌زند.

نامگذاری این سوره به «سوره عنكبوت» از آیه ۴۱ آن گرفته شده که بت پرستان را که تکیه بر غیر خدا می‌کنند تشبیه به عنكبوت می‌کند که تکیه‌گاهش، تارهای سست و بی‌بنیاد است.

**فضیلت تلاوت سوره:** از پیامبر گرامی اسلام ﷺ چنین آمده است: «هر کس سوره عنکبوت را بخواند به تعداد تمام مؤمنان و منافقان، ده حسنه برای او نوشته می شود».

مخصوصاً درباره تلاوت سوره عنکبوت و روم در ماه رمضان در شب بیست و سوم، فضیلت فوق العاده ای وارد شده است تا آنجا که در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «هر کس سوره عنکبوت و روم را در ماه رمضان شب بیست و سوم تلاوت کند به خدا سوگند اهل بهشت است، و من هیچ کس را از این مسأله استثنا نمی کنم، و نمی ترسم که خداوند در این سوگند قاطع من گناهی بر من بنویسد، و مسلماً این دو سوره در پیشگاه خدا بسیار ارج دارد».

بدون شک محتوای پر بار این دو سوره و درسهای مهم توحیدی آن، و برنامه های سازنده عملی که در این سوره ارائه شده است کافی است که هر انسانی را که اهل اندیشه و الهام و عمل باشد به بهشت جاویدان سوق دهد.

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

(آیه ۱) - باز در آغاز این سوره به حروف مقطعه «الف - لام - میم» (الْم) برخورد می کنیم که تاکنون بارها تفسیر آن را بیان کرده ایم.

(آیه ۲) - آزمایش الهی یک سنت جاویدان: بعد از ذکر حروف مقطعه به یکی از مهمترین مسائل زندگی بشر که مسأله شداید و فشارها و آزمونهای الهی است اشاره کرده، می گوید: «آیا مردم گمان کردند همین اندازه که اظهار ایمان کنند (و شهادت به توحید و رسالت پیامبر دهند) به حال خود واگذارده خواهند شد و آنها امتحان نمی شوند؟! (أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يَتْرُكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ).

(آیه ۳) - بعد بلافاصله به ذکر این حقیقت می پردازد که امتحان یک سنت همیشگی و جاودانی الهی است، امتحان مخصوص شما جمعیت مسلمانان نیست، سنتی است که در تمام امتهای پیشین جاری بوده است، می فرماید: «ما کسانی را که قبل از آنها بودند آزمایش کردیم» (وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ).

آنها را نیز در کوره‌های سخت امتحان افکندیم، آنها نیز همچون شما در فشار دشمنان بی‌رحم و جاهل و بی‌خبر و متعصب و لجوج قرار داشتند.

باید هم چنین باشد چرا که در مقام ادعا هرکس می‌تواند خود را برترین مؤمن، بالاترین مجاهد، وفداکارترین انسان معرفی کند، باید وزن و قیمت و ارزش این ادعاها از طریق آزمون روشن شود.

آری «باید خدا بداند چه کسانی راست می‌گویند، و چه کسانی دروغگو هستند» (فَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ).

بدیهی است خدا همه اینها را می‌داند، منظور از «علم» در اینجا ظهور آثار و شواهد عملی است، یعنی باید علم خدا درباره مردم عملاً در خارج پیاده شود، و تحقق عینی یابد، و هرکس آنچه را در درون دارد بیرون ریزد، تا ثواب و جزا و کیفر مفهوم داشته باشد.

(آیه ۴) - فرار از حوزه قدرت خدا ممکن نیست! در آیات گذشته سخن از آزمایش عمومی مؤمنان بود، و این آیه تهدید شدیدی برای کفار و گنهکاران است، تا گمان نکنند اگر مؤمنان را تحت فشار قرار دادند و مجازاتهای الهی فوراً دامان آنها را فرو نگرفت خدا از آنها غافل است.

می‌فرماید: «آیا کسانی که سیئات را انجام می‌دهند گمان کردند بر ما پیشی خواهند گرفت (و از چنگال کیفر ما رهایی خواهند یافت؟) چه بد قضاوتی کردند!» (أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَنْ يَسْبِقُونَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ).

مهلت الهی آنها را مغرور نکند که این نیز برای آنها آزمونی است و فرصتی برای توبه و بازگشت.

(آیه ۵) - سپس بار دیگر به سراغ برنامه‌های مؤمنان و اندرز به آنها می‌رود می‌گوید: «هرکس امید لقاء پروردگار دارد (باید آنچه در توان دارد از اطاعت فرمان او مضایقه نکند) زیرا زمانی را که خداوند تعیین کرده (سرانجام) فرا می‌رسد» (مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ). آری! این وعده الهی تخلف‌ناپذیر است.

و از این گذشته خداوند سخنان شما را می‌شنود و از اعمال و نیات شما آگاه

است که «او شنوا و داناست» (وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ).

لقای پروردگار در قیامت، نه یک ملاقات حسی است که یک لقای روحانی و یک نوع شهود باطنی است، چرا که در آنجا پرده‌های ضخیم عالم ماده از مقابل چشم جان انسان کنار می‌رود، و حالت شهود به انسان دست می‌دهد.

(آیه ۶) - این آیه در حقیقت تعلیلی است برای آنچه در آیه قبل گذشت، می‌گوید: این که دستور داده شده مؤمنان به «لقاءالله» آنچه در توان دارند فروگذار نکنند به خاطر این است که «هرکسی جهاد و تلاش و کوششی کند (و تحمل مصائب و مشکلاتی نماید) در حقیقت برای خود جهاد کرده است، چرا که خدا از همه جهانیان بی‌نیاز است» (وَمَنْ جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ). برنامه‌آزمون الهی، جهاد با هوای نفس، و مبارزه با دشمنان سرسخت برای حفظ ایمان و پاکی و تقوا، به سود خود انسان است.

(آیه ۷) - این آیه توضیح و تکمیلی است برای آنچه بطور سربسته در آیه قبل تحت عنوان «جهاد» آمده بود، در اینجا حقیقت جهاد را شکافته و چنین بازگو می‌کند: «کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند گناهان آنها را می‌پوشانیم» (وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ). بنابراین نخستین فایده این جهاد بزرگ (ایمان و عمل صالح) تکفیر و پوشاندن گناهان است که عائد خود انسان می‌شود، همان‌گونه که ثواب آن هم از آن خودشان می‌باشد.

چنانکه قرآن در پایان آیه می‌گوید: «و ما بطور قطع آنها را به بهترین اعمالی که انجام دادند پاداش می‌دهیم» (وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ).

آیه ۸ - شأن نزول: «بعضی از مردانی که در مکه بودند ایمان و اسلام را پذیرفتند هنگامی که مادران آنها از این مسأله آگاه شدند تصمیم گرفتند که غذا نخورند، آب ننوشند، تا فرزندانشان از اسلام بازگردند!

گرچه هیچ‌کدام از این مادران به گفته خود وفا نکردند و اعتصاب غذا را شکستند، ولی آیه نازل شد و خط‌مشی روشنی در برخورد با پدر و مادر در زمینه

مسأله ایمان و کفر به دست همگان داد.

تفسیر: برترین توصیه نسبت به پدر و مادر: یکی از مهمترین آزمایشهای الهی مسأله «تضاد» خط ایمان و تقوا، با پیوندهای عاطفی و خویشاوندی است، قرآن در این زمینه تکلیف مسلمانان را به روشنی بیان کرده است.

نخست به عنوان یک قانون کلی - که از ریشه‌های عواطف و حق شناسی سرچشمه می‌گیرد - می‌فرماید: «و ما به انسان توصیه کردیم نسبت به پدر و مادرش نیکی کند» (وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا).

بنابراین هر کس شایسته نام انسان است باید در برابر پدر و مادر حق شناس باشد، و احترام و تکریم و نیکی به آنها را در تمام عمر فراموش نکند، هر چند با این اعمال هرگز نمی‌تواند دین خود را به آنها ادا کند.

سپس برای این که کسی تصور نکند که پیوند عاطفی با پدر و مادر می‌تواند بر پیوند انسان با خدا و مسأله ایمان حاکم گردد، با یک استثنا صریح مطلب را در این زمینه روشن کرده، می‌فرماید: «و اگر آن دو (پدر و مادر) تلاش و کوشش کنند و به تو اصرار ورزند که برای من شریکی قائل شوی، که به آن علم نداری، از آنها اطاعت مکن» (وَإِنْ جَاهِدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا).

و در پایان آیه می‌افزاید: «بازگشت همه شما به سوی من است پس من شما را از اعمالی که انجام می‌دادید آگاه می‌سازم» (إِلَىٰ مَرْجِعِكُمْ فَأُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ) و پاداش و کیفر آن را بی‌کم و کاست در اختیاران خواهم گذاشت.

این جمله در حقیقت تهدیدی است برای کسانی که راه شرک را می‌پویند، و کسانی که دیگران را به این راه دعوت می‌کنند.

(آیه ۹) - این آیه بار دیگر حقیقتی را که قبلاً در مورد کسانی که ایمان و عمل صالح دارند بیان شد، تکرار و تأکید کرده، می‌فرماید: «کسانی که ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام می‌دهند آنها را در زمره صالحان داخل خواهیم کرد» (وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصَّالِحِينَ).

اصولاً عمل انسان به انسان رنگ می‌دهد، عمل صالح انسان را از نظر روحی

به رنگ خود در می آورد و در زمره «صالحان» وارد می کند، و عمل سوء در زمره بدان و «ناصالحان».

(آیه ۱۰) - در پیروزیها شریکند اما در مشکلات نه! از آنجا که در آیات گذشته بحثهای صریحی از «مؤمنان صالح» و «مشرکان» آمده بود در این آیه به گفتگو پیرامون گروه سوم یعنی «منافقان» می پردازد، می گوید: «و از مردم کسانی هستند که می گویند: به خدا ایمان آورده ایم! اما هنگامی که در راه خدا شکنجه و آزار می بینند، آزار مردم را همچون عذاب الهی می شمارند» و از آن سخت وحشت می کنند (وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ).

«ولی هنگامی که پیروزی از سوی پروردگارت (برای شما) بیاید، می گویند: ما هم با شما بودیم» و در این پیروزی شریکیم (وَلَئِنْ جَاءَ نَصْرٌ مِنْ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ).

آیا اینها گمان می کنند خدا از اعماق قلبشان با خبر نیست؟

«آیا خداوند به آنچه در سینه های جهانیان است آگاهتر نیست؟» (أَوَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ).

(آیه ۱۱) - در این آیه باز برای تأکید بیشتر می افزاید: «بطور قطع خداوند مؤمنان را می شناسد، و نیز بطور یقین خداوند منافقان را نیز می شناسد» (وَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْمُنَافِقِينَ).

اگر ساده لوحانی فکر می کنند می توانند با اخفای حقایق از قلمرو علم خدا دور بمانند سخت در اشتباهند.

«منافقین» معنی وسیعی دارد و افراد ضعیف الایمانی را که با مختصر فشاری تغییر عقیده می دهند نیز شامل می شود.

(آیه ۱۲) - این آیه به یک نمونه از منطقیهای سست و پوچ مشرکان اشاره کرده، می گوید: «کافران به مؤمنان گفتند: شما بیاید از راه و آیین ما پیروی کنید و (اگر گناهی داشته باشید) ما گناه شما را به دوش می گیریم» (وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا وَلْنَحْمِلْ خَطَايَاكُمْ).



امروز نیز بسیاری از وسوسه‌گران را می‌بینیم که هنگام دعوت به یک عمل خلاف می‌گویند اگر گناهی دارد به گردن ما! در حالی که می‌دانیم هیچ‌کس نمی‌تواند گناه دیگری را به گردن بگیرد، چرا که خداوند عادل است و کسی را به جرم دیگری مجازات نمی‌کند.

لذا در جمله بعد با صراحت می‌گوید: «آنها هرگز چیزی از خطاها و گناهان اینها را بر دوش نخواهند گرفت، آنها دروغ می‌گویند» (وَمَا هُمْ بِخَامِلِينَ مِنْ خَطَايَاهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ).

(آیه ۱۳) - سپس برای این که تصور نشود این دعوت‌کنندگان به کفر و شرک و بت‌پرستی و ظلم، در برابر این عملشان مجازاتی ندارند در این آیه می‌افزاید، «آنها بارهای سنگین گناهانشان را بر دوش می‌کشند، و بارهای دیگری را اضافه بر بارهای سنگین خودشان!» (وَلَيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَأَثْقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ).

این بارگناه اضافی همان بارگناه اضلال و اغوا کردن و تشویق دیگران به گناه است، همان بار سنت بد گذاردن.

و در پایان آیه می‌افزاید: «آنها بطور قطع در روز قیامت از افتراها و دروغهایی که می‌بستند سؤال می‌شوند» و باید خود جوابگوی آن باشند (وَلَيَسْئَلُنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَمَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ).

(آیه ۱۴) - اشاره‌ای به سرگذشت نوح و ابراهیم: از آنجا که بحثهای گذشته سخن از آزمایش عمومی انسانها بود از اینجا به بعد بخشهایی از آزمایشهای سخت انبیا و اقوام پیشین را منعکس می‌کند.

نخست از اولین پیامبر اولوالعزم یعنی نوح (ع) شروع می‌کند و در عبارتی کوتاه آن بخش از زندگانش را که بیشتر متناسب وضع مسلمانان آن روز بود بازگو می‌کند.

می‌گوید: «و ما نوح را به سوی قومش فرستادیم و او در میان آنها هزار سال - مگر پنجاه سال - درنگ کرد» (وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا).

شب و روز مشغول تبلیغ و دعوت به سوی توحید بود، یعنی ۹۵۰ سال! به سوی خدا فرا خواند، و از این تلاش پی گیر خسته نشد اما با این همه جز گروه اندکی ایمان نیاوردند - حدود هشتاد نفر طبق نقل تواریخ یعنی بطور متوسط هر دوازده سال یک نفر!

بنابراین شما در راه دعوت به سوی حق و مبارزه با انحرافات خسته نشوید که برنامه شما در مقابل برنامه نوح (ع) سهل و آسان است.

ولی ببینید پایان این قوم ستمگر و لجوج به کجا رسید: «سرانجام طوفان عظیم آنها را فرو گرفت، در حالی که ظالم و ستمگر بودند» (فَاَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ). (آیه ۱۵) - در این آیه می افزاید: «ما او و سرنشینان کشتی را رهایی بخشیدیم، و آن را آیتی برای جهانیان قرار دادیم» (فَانَجَّيْنَاهُ وَاَصْحَابَ السَّفِينَةِ وَجَعَلْنَاهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ).

(آیه ۱۶) - سپس به دنبال ماجرای فشرده نوح (ع) و قومش به سراغ داستان ابراهیم (ع) دومین پیامبر بزرگ اولوالعزم می رود و می فرماید: «ما ابراهیم را (نیز فرستادیم) هنگامی که به قومش گفت: خدای یگانه را پرستش کنید و از او بپرهیزید که این برای شما بهتر است اگر بدانید» (وَإِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ).

چرا که دنیایان را از آلودگیهای شرک و گناه و بدبختی نجات می دهد، و آخرت شما نیز سعادت جاویدان است.

(آیه ۱۷) - سپس ابراهیم (ع) به دلائل بطلان بت پرستی می پردازد و با چند تعبیر مختلف که هر کدام متضمن دلیلی است، آیین آنها را شدیداً محکوم می کند. نخست می گوید: «شما غیر از خدا فقط بتهایی (از سنگ و چوب) را می پرستید» (إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا).

مجسمه هایی بی اراده، بی عقل و شعور و فاقد همه چیز که چگونگی منظره آنها خود دلیل گویایی بر بطلان عقیده بت پرستی است.

بعد از این فراتر می رود و می گوید: نه تنها وضع این بتها نشان می دهد که

معبود نیستند، بلکه شما نیز می دانید که «دروغی به هم می بافید» و نام معبود را بر این بتها می گذارید (وَتَخْلُقُونَ أَفْكًَا).

سپس به دلیل سومی می پردازد که پرستش شما نسبت به این بتها یا به خاطر منافع مادی است و یا سرنوشتتان در جهان دیگر، و هرکدام باشد باطل است، چرا که «آنهايي را که غیر از خدا پرستش می کنید، مالک هیچ رزقی برای شما نیستند» (إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا).

شما خود قبول دارید که بتها خالق نیستند، بلکه خالق، خداست؛ بنابراین روزی دهنده نیز اوست «پس روزی را تنها نزد خدا بطلبید» (فَاَتَّبِعُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ). و چون روزی دهنده اوست «او را پرستش کنید و شکر او را به جا آورید» (وَاعْبُدُوهُ وَاشْكُرُوا لَهُ).

و اگر زندگی سرای دیگر را می طلبید بدانید «که بسوی او بازگشت داده می شوید» و نه به سوی بتها! (إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ).  
بتها نه در اینجا منشأ اثری هستند و نه آنجا.

(آیه ۱۸) - سپس ابراهیم (ع) به عنوان تهدید، و همچنین بی اعتنائی نسبت به آنها، می گوید: «اگر شما (مرا) تکذیب کنید (جای تعجب نیست) امتهایی پیش از شما نیز (پیامبران را) تکذیب کردند» و به سرنوشت دردناکی گرفتار شدند (وَإِنْ تُكَذِّبُوا فَقَدْ كَذَّبَ أُمَمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ).

«وظیفه رسول و فرستاده خدا جز ابلاغ آشکار نیست» خواه پذیرا شوند یا نشوند (وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ).

منظور از امتهای پیشین، قوم نوح و اقوامی بودند که بعد از آنها روی کار آمدند.  
(آیه ۱۹) - در اینجا قرآن داستان ابراهیم را موقتاً رها کرده و بحثی را که ابراهیم در زمینه توحید و بیان رسالت خویش داشت به وسیله ذکر دلیل بر معاد تکمیل می کند.

می گوید: «آیا این منکران معاد، ندیدند چگونه خداوند آفرینش را آغاز می کند سپس آن را باز می گرداند؟» (أَوَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ).

در پایان آیه به عنوان تأکید می‌افزاید: «این کار برای خدا سهل و آسان است»  
**(إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ).**

چرا که تجدید حیات در برابر ایجاد روز نخست مسأله ساده‌تری محسوب می‌شود، گرچه ساده و مشکل در برابر کسی که قدرتش بی‌انتهاست مفهومی ندارد. (آیه ۲۰) - قرآن همچنان بحث معاد را تعقیب می‌کند و در این آیه مردم را به «سیر آفاقی» در مسأله معاد دعوت می‌کند در حالی که آیه قبل، بیشتر جنبه «سیر انفسی» داشت.

می‌فرماید: «بگو: در زمین بگردید و بنگرید خداوند چگونه آفرینش را آغاز کرده است؟ سپس خداوند (به همین گونه) جهان آخرت را ایجاد می‌کند» **(قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنشِئُ النّشْأَةَ الْآخِرَةَ).** چرا که او با خلقت نخستین، قدرتش را بر همگان ثابت کرده است، آری خداوند بر هر چیز تواناست **(إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ).**

هم این آیه و هم آیه قبل از آن، امکان معاد را از طریق وسعت قدرت خداوند اثبات می‌کند.

(آیه ۲۱) - سپس به ذکر یکی از مسائل مربوط به معاد می‌پردازد، و آن مسأله رحمت و عذاب است می‌گوید: «او در قیامت هر کس را بخواهد (و مستحق بداند) مجازات می‌کند، و هر کس را بخواهد (ولایق ببیند) مورد رحمت قرار می‌دهد، و به سوی او بازگشت می‌کنید» **(يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَرْحَمُ مَنْ يَشَاءُ وَإِلَيْهِ تُقْلَبُونَ).** با این که رحمت الهی بر غضبش پیشی گرفته اما در اینجا نخست سخن از عذاب می‌گوید بعد رحمت، چرا که در مقام تهدید است.

(آیه ۲۲) - در تکمیل این بحث که عذاب و رحمت به دست خداست، و بازگشت همه به سوی اوست، می‌افزاید: اگر تصور کنید می‌توانید از قلمرو حکومت خداوند بیرون روید و چنگال مجازات گریبان شما را نگیرد، سخت در اشتباهید چرا که «شما نمی‌توانید بر اراده خداوند چیره شوید و از دست قدرت او در زمین یا آسمان فرار کنید» **(وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ).**

و اگر تصور کنید سرپرست و یآوری از شما دفاع می‌کند، آن هم اشتباه محض است زیرا «برای شما جز خدا، ولی و یاروی نیست» (وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ).

و به این ترتیب قرآن تمام درهای فرار از چنگال مجازات الهی را به روی این مجرمان می‌بندد.

(آیه ۲۳) - لذا در این آیه بطور قاطع می‌فرماید: «وکسانی که به آیات خدا و لقای او کافر شدند از رحمت من مأیوسند» (وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَلِقَائِهِ أُولَئِكَ يَسُوءَا مِنْ رَحْمَتِي).

سپس برای تأکید می‌افزاید: «و برای آنها عذاب دردناکی است» (وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ).

این «عذاب الیم» لازمه مأیوس شدن از رحمت خداست.

(آیه ۲۴) - طرز پاسخ مستکبران به ابراهیم (ع): حال نوبت آن است که ببینیم این قوم گمراه در برابر دلائل سه‌گانه ابراهیم (ع) در زمینه توحید و نبوت و معاد چه گفتند؟ آنها قطعاً پاسخ منطقی نداشتند و لذا مانند همه زورمندان قلدر بی منطق تکیه بر قدرت شیطانیشان کردند، و فرمان قتل او را صادر نمودند. چنانکه قرآن می‌گوید: «اما جواب قوم او [= ابراهیم] جز این نبود که گفتند: او را بکشید یا بسوزانید!» (فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا اقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ).

سرانجام پیشنهاد اول پذیرفته شد چون معتقد بودند بدترین نوع اعدام همان سوزاندن به آتش است.

در اینجا سخنی در مورد چگونگی آتش‌سوزی ابراهیم به میان نیامده است، همین اندازه در دنباله آیه می‌خوانیم: «ولی خداوند او را از آتش‌رهایی بخشید» (فَأَنْجِيهِ اللَّهُ مِنَ النَّارِ).

شرح ماجرای آتش‌سوزی در سوره انبیا آیه ۶۸-۷۰ آمده است.

در پایان می‌افزاید: «در این ماجرا نشانه‌هایی است برای کسانی که ایمان می‌آورند» (إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ).

(آیه ۲۵) - به هر حال ابراهیم (ع) از آن آتش عظیم به صورت خارق العاده‌ای به لطف پروردگار رهایی یافت، ولی تنها دست از بیان هدفهای خود برنداشت بلکه شتاب و سرعت و حرارت بیشتری به آن داد.

ابراهیم گفت: شما غیر از خدا بتهایی برای خود انتخاب کرده‌ای که مایه دوستی و محبت میان شما در زندگی دنیا باشد سپس روز قیامت از یکدیگر بیزاری می‌جوید و یکدیگر را لعن می‌کنید و جایگاه شما آتش است و هیچ یار و یاورى برای شما نخواهد بود» (وَقَالَ إِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا مَوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا وَمَأْوَىٰكُمْ النَّارُ وَمَالِكُمْ مِنْ نَاصِرِينَ).

پرستش برای هر قوم و قبیله‌ای به اصطلاح رمز وحدت بود و نیز پیوندی میان آنها و نیاکانشان ایجاد می‌کرد. از این گذشته سران کفار پیروان خود را دعوت به پرستش بتها می‌کردند و این حلقه اتصالی بین «سران» و «پیروان» بود. ولی در قیامت همه این پیوندهای پوچ و پوسیده و پوشالی از هم گسسته می‌شود و هر یک گناه را به گردن دیگری می‌اندازد.

(آیه ۲۶) - در این آیه اشاره به ایمان لوط و هجرت ابراهیم می‌کند، می‌گوید: «و لوط به او [= ابراهیم] ایمان آورد» (فَأَمَّنَ لَهُ لُوطٌ).

«لوط» خود از پیامبران بزرگ خدا بود - می‌گویند: پسر خواهر ابراهیم بود - و از آنجا که پیروی یک فرد بزرگ به منزله پیروی یک امت و ملت است، خداوند در اینجا مخصوصاً از ایمان لوط آن شخصیت والای معاصر ابراهیم سخن می‌گوید: تا روشن شود اگر دیگران ایمان نیاوردند مهم نبود.

سپس می‌افزاید: «و (ابراهیم) گفت: من بسوی پروردگارم هجرت می‌کنم که اوصاحب قدرت و حکیم است» (وَقَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَىٰ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ). ابراهیم (ع) از سرزمین بابل - به اتفاق لوط و همسرش ساره - به سوی سرزمین شام، مهد انبیا و توحید، حرکت کرد، تا بتواند در آنجا دعوت توحید را وسعت بخشد.

(آیه ۲۷) - در این آیه سخن از مواهب چهارگانه‌ای است که خداوند بعد از این هجرت بزرگ به ابراهیم داد.

نخست فرزندان لایق و شایسته بود، فرزندانی که بتوانند چراغ ایمان و نبوت را در دودمان او روشن نگهدارند، می‌گوید: «و (در اواخر عمر) اسحاق و یعقوب را به او بخشیدیم» (وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ).

دیگر این که: «نبوت و کتاب آسمانی را در دودمانش قرار دادیم» (وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ).

سوم این که: «و پاداش او را در دنیا دادیم» (وَأَتَيْنَاهُ أَجْرَهُ فِي الدُّنْيَا).

این پاداش ممکن است اشاره به امور مختلفی باشد: مانند نام نیک و لسان صدق در میان همه امتها، چراکه همه به ابراهیم (ع) به عنوان یک پیامبر عظیم‌الشان احترام می‌گذارند، به وجود او افتخار می‌کنند و شیخ‌الانبیاءش می‌نامند.

آبادی سرزمین مکه به دعای او یکی دیگر از این پاداشها است.

چهارم این که: «او در آخرت از صالحان است» (وَأَنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ). و این یک مجموعه کامل از افتخارات را تشکیل می‌دهد.

(آیه ۲۸) - آلوده‌دامنان خیره‌سرا! بعد از بیان گوشه‌ای از ماجرای ابراهیم (ع) به سراغ ذکر بخشی از سرگذشت پیامبر هم‌عصرش لوط (ع) پرداخته، می‌فرماید: «ولوط را فرستادیم (به‌خاطر بی‌اور) هنگامی که به قومش گفت: شما عمل بسیار زشتی انجام می‌دهید که هیچ‌یک از مردم جهان پیش از شما آن را انجام نداده است» (وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ). «فاحشه» در اینجا کنایه از «همجنس‌گرایی» است.

(آیه ۲۹) - «ولوط» (ع) این پیامبر بزرگ سپس مقصد خود را فاش‌تر بیان ساخت و گفت: «آیا شما به سراغ مردان می‌روید؟! (أَتَيْتُكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ).

«و آیا راه (تداوم نسل انسان) را قطع می‌کنید؟! (وَتَقَطُّونَ السَّبِيلَ).

«و در مجلس‌ان اعمال ناپسند انجام می‌دهید» (وَتَأْتُونَ فِي نَادِيكُمُ الْمُنْكَرَ).

اکنون ببینیم پاسخ این قوم گمراه و ننگین در برابر سخنان منطقی حضرت

لوط (ع) چه بود.

قرآن می‌گوید: «اما پاسخ قومش جز این نبود که گفتند: اگر راست می‌گویی عذاب الهی را برای ما بیاور» (فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا ائْتِنَا بِعَذَابِ اللَّهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ).

(آیه ۳۰) - در اینجا بود که لوط (ع) دستش از همه جا کوتاه شد، رو به درگاه خدا آورد و با قلبی آکنده از غم و اندوه «عرض کرد: پروردگارا! مرا در برابر این قوم تبه‌کار یاری فرما» (قَالَ رَبِّ انصُرْنِي عَلَى الْقَوْمِ الْمُفْسِدِينَ).

قومی که روی زمین را به فساد و تباهی کشیده‌اند، اخلاق و تقوا را بر باد داده‌اند، عفت پاکدامنی را پشت سر انداخته‌اند، شرک و بت پرستی را با فساد اخلاق و ظلم و ستم آمیخته‌اند و نسل انسان را به فنا و نیستی تهدید کرده‌اند.

(آیه ۳۱) - و این هم سرنوشت آلودگان! سرانجام دعای لوط مستجاب شد، فرشتگانی که مأمور عذاب بودند قبل از آن که به سرزمین لوط (ع) برای انجام مأموریت خود بیایند به سرزمینی که ابراهیم (ع) در آن بود برای ادای رسالتی دیگر، یعنی بشارت ابراهیم (ع) به تولد فرزندان رفتند.

آیه می‌گوید: «و هنگامی که فرستادگان ما (از فرشتگان) بشارت (تولد فرزند) برای ابراهیم آوردند، گفتند: ما اهل این شهر و آبادی را [و به شهرهای قوم لوط اشاره کردند] هلاک خواهیم کرد، چرا که اهل آن ستمگرند» (وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا إِنَّا مُهْلِكُوا أَهْلَ هَذِهِ الْقَرْيَةِ إِنَّ أَهْلَهَا كَانُوا ظَالِمِينَ).

(آیه ۳۲) - هنگامی که ابراهیم این سخن را شنید نگران لوط پیامبر بزرگ خدا شد و «گفت: در این آبادی لوط است!» (قَالَ إِنَّ فِيهَا لُوطًا).

سرنوشت او چه خواهد شد؟!

اما فوراً در پاسخ او «گفتند: (نگران مباش) ما به کسانی که در آن هستند آگاه‌تریم» (قَالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِيهَا). ما هرگز تر و خشک را با هم نمی‌سوزانیم و برنامه ما کاملاً دقیق و حساب شده است.

و افزودند: «او و خانواده‌اش را نجات می‌دهیم؛ جز همسرش که در میان قوم



(گنهکار) باقی خواهد ماند! (لَنْجِيئَهُ وَاهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ).  
(آیه ۳۳) - گفتگوی فرشتگان با ابراهیم در اینجا پایان گرفت و آنها روانه دیار لوط (ع) شدند.

قرآن می گوید: «هنگامی که فرستادگان ما نزد لوط آمدند از دیدن آنها بدحال و دلتنگ شد» (وَلَمَّا أَنْ جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِئَاءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا).  
آنها به صورت جوانانی خوش قیافه بودند، و آمدن چنین میهمانانی در چنان محیط آلوده‌ای، ممکن بود برای لوط موجب دردسر و احتمالاً آبروریزی نزد میهمانان شود.

ولی میهمانان که ناراحتی او را درک کردند به زودی خود را معرفی نموده و او را از نگرانی بیرون آوردند: «گفتند: نترس، و غمگین مباش (کاری از این بی‌شرمان ساخته نیست و به زودی همگی نابود خواهند شد) ما تو و خانواده‌ات را نجات خواهیم داد، جز همسرت که در میان قوم باقی می‌ماند» و هلاک می‌شود (وَقَالُوا لَا تَخَفْ وَلَا تَحْزَنْ إِنَّا مُنْجُونَكَ وَاهْلَكَ إِلَّا امْرَأَتَكَ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ).

(آیه ۳۴) - بعد برای این که سرنوشت این گروه آلوده به ننگ را در برنامه مأموریت خود روشنتر سازند افزودند: «ما بر اهل این شهر و آبادی غذایی از آسمان به خاطر فسق و گناهشان فرو خواهیم ریخت»! (إِنَّا مُنْزِلُونَ عَلَىٰ أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ).

(آیه ۳۵) - در اینجا چگونگی عذاب دردناک آنها توضیح داده نشده، همین اندازه می‌فرماید: «ما از آن آبادیها (از ویرانه‌های درهم ریخته و شهرهای بلا دیده و نابود شده) آنها درس عبرت و نشانه‌ی روشنی برای کسانی که اندیشه می‌کنند باقی گذاردیم» (وَلَقَدْ تَرَكْنَا مِنْهَا آيَةً بَيِّنَةً لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ).

ولی در آیه ۸۴ سوره اعراف و همچنین آیه ۸۲ سوره هود آمده است که نخست زلزله شدیدی شهرهای آنها را بکلی زیرورو کرد و سپس بارانی از سنگهای آسمانی بر آنها فروریخت.

(آیه ۳۶) - هر گروه ستمگر به نوعی مجازات شدند: بعد از داستان لوط

و قومش نوبت به اقوام دیگری همچون «قوم شعیب» و «عاد» و «ثمود» و «فرعون» می‌رسد.

نخست می‌گوید: «ما به سوی مدین برادرشان شعیب را فرستادیم» (وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا).

تعبیر به برادر، اشاره به نهایت محبت این پیامبران نسبت به امتهایشان و عدم سلطه‌جویی آنها است.

«مدین» شهری است در جنوب غربی «اردن» که امروز به نام «معان» خوانده می‌شود، در شرق «خلیج عقبه» قرار گرفته، و حضرت شعیب و قومش در آنجا می‌زیستند.

«شعیب» مانند سایر پیامبران بزرگ خدا دعوت خود را از اعتقاد به مبدأ و معاد که پایه و اساس هر دین و آیین است آغاز کرد، «گفت: ای قوم من! خدا را بپرستید و به روز قیامت امیدوار باشید» (فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَارْجُوا الْيَوْمَ الْآخِرَ). اعتقاد به این دو اصل مسلماً در تربیت و اصلاح انسان تأثیر فوق‌العاده‌ای خواهد داشت.

دستور سوم «شعیب» یک دستور جامع عملی بود که تمام برنامه‌های اجتماعی را در بر می‌گیرد گفت: «سعی در فساد در زمین مکنید» (وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ).

«فساد» مفهوم وسیعی دارد که هرگونه نابسامانی و ویرانگری و انحراف و ظلم را در بر می‌گیرد و نقطه مقابل آن صلاح و اصلاح است.

(آیه ۳۷) - اما آن گروه به جای این که اندرزهای این مصلح بزرگ را به گوش جان بشنوند در مقام مخالفت برآمده «او را تکذیب کردند» (فَكَذَّبُوهُ).

«و به این سبب زلزله آنها را فرا گرفت!» (فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ).

«و بامدادان در خانه‌های خود به رو افتاده و مرده بودند!» (فَأَصْبَحُوا فِي

دَارِهِمْ جَائِعِينَ).

(آیه ۳۸) - این آیه سخن از قوم «عاد» و «ثمود» می‌گوید، بی آنکه از پیامبر

آنها (هود و صالح)، و گفتگوهایشان با این دو قوم سرکش سخنی به میان آورد، چرا که اقوامی بودند شناخته شده و داستان پیامبرشان در آیات دیگر قرآن کراراً آمده است.

می فرماید: «ما طایفه عاد و ثمود» را هلاک کردیم (وَعَادًا وَثَمُودَ).

سپس می افزاید: «و مساکن (ویران شده) آنان برای شما آشکار است» و ویرانه های شهرهایشان در سرزمین حجر و یمن بر سر راهتان (وَقَدْ تَبَيَّنَ لَكُمْ مِنْ مَسَاكِينِهِمْ).

سپس به علت اصلی بدبختی آنها اشاره کرده، می گوید: «شیطان اعمالشان را برای آنها آراسته بود، از این رو آنان را از راه (خدا) بازداشت» (وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ).

«در حالی که بینا بود» (وَكَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ).

فطرت آنها بر توحید و تقوا بود، و پیامبران الهی نیز بقدر کافی راه را به آنها نشان داده بودند.

(آیه ۳۹) - این آیه از سه نفر از گردنکشان که هرکدام نمونه بارزی از یک قدرت شیطانی بودند نام برده، می گوید: «وقارون و فرعون و هامان را نیز» هلاک کردیم (وَقَارُونَ وَفِرْعَوْنَ وَهَامَانَ).

قارون مظهر ثروت توأم با غرور و خودخواهی و غفلت، فرعون مظهر قدرت استکباری توأم با شیطنت، و هامان الگویی برای معاونت از ظالمان مستکبر بود.

سپس می افزاید: «موسی با دلائل روشن به سراغ این سه آمد» و حجت را بر آنها تمام کرد (وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مُوسَى بِالْبَيِّنَاتِ).

«اما آنها راه استکبار و غرور و سرکشی را در زمین پیش گرفتند» (فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ).

ولی «آنها (با این همه) نتوانستند بر خدا پیشی گیرند» و از چنگال قدرت او فرار کنند (وَمَا كَانُوا سَابِقِينَ).

زیرا آنها نتوانستند از قلمرو قدرت خدا با امکاناتی که در اختیار داشتند

بگریزند، و از عذاب الهی رهایی یابند، بلکه در همان لحظه‌ای که خداوند اراده کرد آنها را با ذلت و زبونگی به دیار عدم فرستاد.

(آیه ۴۰) - در این آیه می‌فرماید: «پس ما هر یک از آنها را به گناهش گرفتیم»  
(فَكَلَّا أَخَذْنَا بِذُنُوبِهِ).

«بر بعضی از آنها توفانی شدید و کوبنده توأم با سنگریزه فرستادیم» (فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا). منظور از این گروه، قوم عاد است.

«و بعضی دیگر را صیحه آسمانی فرو گرفت» (وَمِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ).  
و این عذابی بود که بر قوم ثمود، و بعضی اقوام دیگر نازل گردید.  
«و بعضی دیگر از آنها را در زمین فرو بردیم» (وَمِنْهُمْ مَنْ خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ).  
این مجازاتی بود که در مورد قارون تحقق یافت و بالاخره «بعضی دیگر را غرق کردیم» (وَمِنْهُمْ مَنْ أَغْرَقْنَا).

این اشاره به فرعون و هامان و اتباع آنهاست.

در پایان آیه برای تأکید این واقعیت که اینها همه گرفتار عکس‌العمل کارهای خویش شدند و محصولی را درو می‌کردند که بذر آن را خودشان پاشیده بودند، می‌فرماید: «خداوند هرگز به آنها ظلم و ستم نکرد، آنها بودند که بر خویشان ستم می‌کردند» (وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ).

آری! مجازاتهای این جهان و جهان دیگر بازتاب و تجسمی است از اعمال انسانها، در آنجا که تمام راههای اصلاح و بازگشت را به روی خود ببندند.

(آیه ۴۱) - تکیه‌گاههای سست همچون لانه عنکبوت! در آیات گذشته سرنوشت دردناک و غم‌انگیز مشرکان مفسد و مستکبران لجوج و ظالمان بیدادگر و خودخواه بیان شد، به همین تناسب در اینجا مثال جالب و گویایی برای کسانی که غیر خدا را معبود و ولی خود قرار می‌دهند بیان کرده، می‌فرماید: «مَثَلُ كَسَانِي كِه غِير از خدا را اولیای خود برگزیدند، مَثَلِ عَنْكَبُوتِ اسْتِ كِه خَانِه‌ای بَرای خود انْتِخَاب كَرْدِه، در حالی كِه سسْت‌تَرین خَانِه‌ها، خَانِهْ عَنْكَبُوتِ اسْتِ، اگر می‌دانستند!» (مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا

وَأَنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبِيتُ الْعُنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ).

ولی آنها که بر ایمان و توکل بر خدا تکیه می‌کنند تکیه بر سدّ پولادین دارند. ذکر این نکته نیز در اینجا ضروری است: خانه عنکبوت و تارهای او با این که ضرب‌المثل در سستی می‌باشد خود از عجایب آفرینش است که دقت در آن انسان را به عظمت آفریدگار آشناتر می‌کند.

اگر به خانه‌های سالم عنکبوت دقت کنیم منظره جالبی همچون یک خورشید با شعاعهایش بر روی پایه‌های خصوصی از تارها مشاهده می‌کنیم البته این خانه برای عنکبوت خانه مناسب و ایده‌آلی است ولی در مجموع سست‌تر از آن تصور نمی‌شود، و این چنین است معبودهایی که غیر از خدا می‌پرستند.

(آیه ۴۲) - در این آیه هشدار تهدیدآمیزی به این مشرکان غافل و بی‌خبر می‌دهد، می‌گوید: «خداوند آنچه را آنها غیر از او می‌خوانند می‌داند» (إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ).

شُرک آشکار آنها، و شرک مخفی و پنهانشان، هیچ‌یک بر خدا پوشیده نیست. «و اوست قادر شکست‌ناپذیر و حکیم علی‌الاطلاق» (وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ). اگر مهلت به آنها می‌دهد، نه به خاطر آن است که نمی‌داند یا قدرتش محدود است، بلکه حکمت او ایجاب می‌کند که فرصت کافی دهد تا بر همه اتمام حجت شود، و آنها که شایسته هدایتند، هدایت گردند.

(آیه ۴۳) - این آیه گویا اشاره به ایرادی است که دشمنان پیامبر ﷺ در برابر این مثالها به او می‌کردند و می‌گفتند: چگونه ممکن است خدایی که آفریننده زمین و آسمان است به عنکبوت و مگس و حشرات و مانند اینها مثال بزند.

قرآن در پاسخ آنها می‌گوید: «و اینها مثالهایی است که ما برای مردم می‌زنیم و جز عالمان آن را درک نمی‌کنند» (وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ).

(آیه ۴۴) - در این آیه اضافه می‌کند: «خداوند آسمانها و زمین را به حق آفریده و در این نشانه عظیمی است برای افراد با ایمان» (خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ

وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ).

باطل و بیهوده در کار او راه ندارد، اگر مثال به عنکبوت و خانه سست و بی بنیادش می زند، روی حساب است، و اگر موجود کوچکی را برای تمثیل برگزیده برای بیان حق است، و گرنه او آفریننده بزرگترین کهکشانش و منظومه های آسمانی است.

(آیه ۴۵) - نماز بازدارنده از زشتیها و بدیها: بعد از پایان بخشهای مختلفی از سرگذشت اقوام پیشین و پیامبران بزرگ و برخورد نامطلوب آنها با این رهبران الهی، و پایان غم انگیز زندگی آنها، روی سخن را - برای دلداری و تسلی خاطر و تقویت روحیه و ارائه خط مشی کلی و جامع - به پیامبر کرده دو دستور به او می دهد.

نخست می گوید: «آنچه را از کتاب آسمانی (قرآن) به تو وحی شده تلاوت کن» (أَتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ). بخوان و در زندگی به کار بند.

بعد از بیان این دستور که در حقیقت جنبه آموزش دارد، به دستور دوم می پردازد که شاخه اصلی پرورش است، می گوید: «و نماز را برپا دار» (وَأَقِمِ الصَّلَاةَ).

سپس به فلسفه بزرگ نماز پرداخته، می گوید: «زیرا نماز (انسان را) از زشتیها و منکرات باز می دارد» (إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ).

طبیعت نماز از آنجا که انسان را به یاد نیرومندترین عامل بازدارنده یعنی اعتقاد به مبدأ و معاد می اندازد دارای اثر بازدارندگی از فحشاء و منکر است. البته نهی از فحشا و منکر سلسله مراتب و درجات زیادی دارد و هر نمازی به نسبت رعایت شرایط دارای بعضی از این درجات است.

امام صادق علیه السلام می فرماید: «کسی که دوست دارد ببیند آیا نمازش مقبول درگاه الهی شده یا نه؟ باید ببیند آیا این نماز، او را از زشتیها و منکرات بازداشته یا نه؟ به همان مقدار که بازداشته نمازش قبول است!»

در دنباله آیه اضافه می فرماید: «ذکر خدا از آن هم برتر و بالاتر است»

(وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ).

ظاهر جمله فوق این است که بیان فلسفه مهمتری برای نماز می باشد، یعنی یکی دیگر از آثار و برکات مهم نماز که حتی از نهی از فحشا و منکر نیز مهمتر است آن است که انسان را به یاد خدا می اندازد که ریشه و مایه اصلی هر خیر و سعادت است، و حتی عامل اصلی نهی از فحشا و منکر نیز همین «ذِكْرُ اللَّهِ» می باشد، در واقع برتری آن به خاطر آن است که علت و ریشه محسوب می شود.

و از آنجا که نیت انسانها و میزان حضور قلب آنها در نماز و سایر عبادات بسیار متفاوت است در پایان آیه می فرماید: «و خدا می داند چه کارهایی را انجام می دهید» (وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ).

چه اعمالی را که در پنهان انجام می دهید یا آشکار، چه نیاتی را که در دل دارید، و چه سخنانی که بر زبان جاری می کنید.

### آغاز جزء ۲۱ قرآن مجید

(آیه ۴۶) - برای بحث بهترین روش را برگزینید: در آیات گذشته بیشتر سخن از نحوه برخورد با «بت پرستان» لجاج و جاهل بود که به مقتضای حال با منطقی تند، با آنها سخن می گفت، و در اینجا سخن از مجادله با «اهل کتاب» است که باید به صورت ملایمتر باشد.

نخست می فرماید: «با اهل کتاب جز به روشی که از همه بهتر است مجادله نکنید» (وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ).

منظور در اینجا بحث و گفتگوهای منطقی است، یعنی الفاظ شما مؤدبانه، لحن سخن دوستانه، محتوای آن مستدل، آهنگ صدا خالی از فریاد و جنجال و هرگونه خشونت و هتک احترام، همه باید در همین شیوه و روش انجام گیرد.

البته همین اصل کلی در بحث و مجادله اسلامی در مواردی ممکن است حمل بر ضعف و زبونی شود، و یا طرف مقابل آنچنان مست و مغرور باشد که این طرز برخورد انسانی، بر جرأت و جسارتش بیفزاید لذا در دنباله آیه به صورت یک

استثنا می فرماید: «مگر کسانی از آنها که مرتکب ظلم و ستم شدند» (إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ).

همانها که بر خود و دیگران ظلم کردند و بسیاری از آیات الهی را کتمان نمودند تا مردم به اوصاف پیامبر اسلام ﷺ آشنا نشوند.

و در آخر آیه یکی از مصداقهای روشن «مجادله به احسن» را که می تواند الگوی زنده ای برای این بحث باشد به میان آورده، می فرماید: «بگویند ما به تمام آنچه از سوی خدا بر ما و شما نازل شده است ایمان داریم، معبود ما و شما یکی است، و در برابر او تسلیم هستیم» (وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأَنْزَلَ إِلَيْكُمْ وَإِلَهُنَا وَإِلَهُكُمْ وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ).

(آیه ۴۷) - این آیه به عنوان تأکید بر اصول چهارگانه ای که در آیه قبل آمد، می فرماید: «و این گونه کتاب [=قرآن] را بر تو نازل کردیم» (وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ).

آری! این قرآن بر اساس وحدت معبود، وحدت دعوت همه پیامبران راستین تسلیم بی قید و شرط در برابر فرمان حق، و مجادله با بهترین شیوه ها نازل شده.

سپس می افزاید: «کسانی که کتاب (آسمانی) به آنها داده ایم (و به راستی به آن پایبند و معتقدند) به این کتاب ایمان می آورند» (فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ).  
 آن پایبند و معتقدند) به این کتاب ایمان می آورند» (فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ).

چرا که هم نشانه های آن را در کتب خود یافته اند، و هم محتوایش را از نظر اصول کلی هماهنگ با محتوای کتب خود می بینند.

بعد می افزاید: «و گروهی از اینها (از اهل مکه و مشرکان عرب) نیز به آن ایمان می آورند» (وَمِنْ هَؤُلَاءِ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ).

و در پایان در مورد کافران هر دو گروه می گوید: «آیات ما را جز کافران انکار نمی کنند» (وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الْكَافِرُونَ).

آنها به خاطر لجاجت و تعصب و تقلید کورکورانه از نیاکان، و یا برای حفظ منافع نامشروع زودگذر به انکار بر می خیزند.



(آیه ۴۸) - سپس به یکی دیگر از نشانه‌های روشن حقانیت دعوت پیامبر اسلام ﷺ که تأکیدی است بر محتوای آیه گذشته اشاره کرده، می‌گوید: «تو هرگز پیش از این کتابی را نمی‌خواندی، و با دست خود چیزی نمی‌نوشتی مبادا دشمنانی که در صدد (تکذیب و) ابطال سخنان تو هستند شک و تردید کنند» و بگویند آنچه را او آورده نتیجه مطالعه کتب پیشین و نسخه برداری از آنهاست (وَمَا كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذَا لَارْتَابَ الْمُبْطُلُونَ).

تو هرگز به مکتب نرفتی و خط ننوشتی، اما با اشاره وحی الهی، مسأله آموز صد مدرّس شدی!

(آیه ۴۹) - در این آیه نشانه‌های دیگری برای حقانیت قرآن بیان کرده، می‌گوید: «این کتاب آسمانی مجموعه‌ای است از آیات بینات که در سینه‌های صاحبان علم قرار می‌گیرد» (بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ). تعبیر به «آیات بینات» بیانگر این واقعیت است که نشانه‌های حقانیت قرآن در خود آن به چشم می‌خورد و در پیشانی آیات می‌درخشد. از این گذشته، طرفداران این آیات و طالبان و دلدادگان آن، کسانی هستند که بهره‌ای از علم و آگاهی دارند، هر چند دستشان تهی و پایشان برهنه است. در پایان آیه اضافه می‌کند: «و آیات ما را جز ستمگران (از روی عناد) انکار نمی‌کنند» (وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ).

چرا که نشانه‌های آن روشن است و در کتب پیشین نیز آمده است.

(آیه ۵۰) - آیا معجزه قرآن کافی نیست؟! کسانی که بر اثر لجاجت و اصرار در باطل، حاضر نبودند به هیچ قیمتی در برابر بیان مستدل و منطقی قرآن تسلیم شوند. دست به بهانه‌جویی تازه‌ای زدند. چنانکه قرآن در این آیه می‌گوید: آنها از روی سخریه و استهزا «گفتند: چرا معجزاتی (همچون معجزات موسی و عیسی) از سوی پروردگارش بر او نازل نشده است؟» (وَقَالُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِنْ رَبِّهِ).

چرا او عصای موسی و ید بیضا و دم مسیحا ندارد؟

قرآن برای پاس‌خگویی به این بهانه‌جویان لجوج، از دوراه وارد می‌شود.

نخست می‌گوید: به آنها «بگو: (معجزه کار من نیست که با تمایلات شما انجام گیرد) معجزات همه نزد خداست» (قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ).

او می‌داند چه معجزه‌ای در چه زمانی و برای چه اقوامی متناسب است.

و بگو: «من فقط اندازکننده و بیم‌دهنده آشکارم» (وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ).

(آیه ۵۱) - پاسخ دیگر این که: «آیا همین اندازه برای آنها کافی نیست که ما

این کتاب آسمانی را بر تو نازل کردیم که پیوسته بر آنها تلاوت می‌شود» (أَوَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ أَنَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ).

آنها تقاضای معجزات جسمانی می‌کنند، در حالی که قرآن برترین معجزه

معنوی است. معجزه‌ای جاویدان، که شب و روز آیتش بر آنها خوانده می‌شود.

و در پایان آیه برای تأکید و توضیح بیشتر می‌گوید: «در این کتاب آسمانی هم

رحمت بزرگی نهفته است و هم تذکر‌گویایی، برای کسانی که ایمان می‌آورند» (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَرَحْمَةً وَذِكْرًا لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ).

آری! قرآن هم رحمت است و هم وسیله یادآوری، اما برای گروه با ایمان

برای آنها که درهای قلب خود را به روی حقیقت گشوده‌اند.

(آیه ۵۲) - و از آنجا که هر مدعی نیاز به شاهد و گواه دارد در این آیه

می‌فرماید: «بگو: همین بس که خدا میان من و شما گواه است» (قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ يَبِينِي وَبَيْنَكُمْ شَهِيدًا).

بدیهی است هر قدر آگاهی شاهد و گواه بیشتر باشد ارزش شهادت او بیشتر

است، لذا در جمله بعد اضافه می‌کند: خدایی گواه من است که تمام «آنچه را در

آسمانها و زمین است می‌داند» (يَعْلَمُ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ).

ممکن است این گواهی، گواهی عملی باشد زیرا وقتی خداوند معجزه بزرگی

همچون قرآن را در اختیار پیامبرش قرار می‌دهد سند حقانیت او را امضا کرده است.

علاوه بر گواهی عملی فوق، در آیات متعددی از قرآن مجید گواهی قولی نیز

داده شده.

و نیز ممکن است منظور گواهی و شهادت خداوند باشد در کتب آسمانی

پیشین که علمای اهل کتاب به خوبی از آن آگاهی داشتند.

در پایان آیه به عنوان یک هشدار و تهدید می‌فرماید: «وَكَسَانِي كِه بَه بَاطِلِ اِيْمَانِ اَوْرَدَنْد وَ بِه اللّٰه كَافِر شَدَنْد زِيَانْكَارَانِ وَاَقْعِي هَسْتَنْد» (وَالَّذِينَ آمَنُوا بِالْبَاطِلِ وَكَفَرُوا بِاللّٰهِ اُولٰٓئِكَ هُمُ الْخٰسِرُونَ).

چه خسروانی از این بالاتر که انسان تمام سرمایه‌های وجود خود را در برابر هیچ از دست بدهد آنگونه که مشرکان دادند!

(آیه ۵۳) - در این آیه به سومین بهانه جویبهای آنها اشاره کرده، می‌گوید: «آنها در مورد عذاب عجله می‌کنند و با سرعت آن را از تو می‌طلبند» (وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ). آنها می‌گویند اگر عذاب الهی حق است و دامن کفار را می‌گیرد پس چرا به سراغ ما نمی‌آید؟!

قرآن در پاسخ این سخن سه جواب می‌دهد.

نخست می‌گوید: «اگر موعد مقرر تعیین نشده بود عذاب الهی فوراً به سراغشان می‌آمد» (وَلَوْ لَا اَجَلٌ مُّسَمًّى لَّجَاءَهُمُ الْعَذَابُ).

این زمان معین برای آن است که هدف اصلی یعنی بیداری یا اتمام حجت بر آنها حاصل گردد.

دیگر این که آنها که این سخن را می‌گویند چه اطمینانی دارند که هر لحظه عذاب الهی دامنشان را نگیرد؟ چرا که «این عذاب ناگهانی و بدون مقدمه، و در حالی که آنها نمی‌دانند و توجه ندارند به سراغشان می‌آید» (وَلَيَأْتِيَنَّهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ).

گرچه موعد عذاب در واقع معین و مقرر است ولی مصلحت این است که آنها از این آگاه نباشند و بدون مقدمه فرارند.

(آیه ۵۴) - بالاخره سومین پاسخ را قرآن در این بیان آیه کرده، می‌گوید: «آنها در برابر تو در مورد عذاب عجله می‌کنند در حالی که جهنم هم اکنون کافران را احاطه کرده است!» (يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ).

اگر عذاب دنیا تأخیر بیفتد عذاب آخرت صددرصد قطعی است آنچنان

مسلم است که قرآن به صورت یک امر فعلی از آن یاد می‌کند و می‌گوید: «جهنم گویی هم اکنون آنها را احاطه کرده است!»

(آیه ۵۵) - سپس می‌افزاید: «آن روز که عذاب الهی از بالای سر و از پایین پا، آنها را فرا می‌گیرد، و به آنها می‌گوید: بچشید آنچه را که عمل می‌کردید» روز سخت و دردناکی است (يَوْمَ يَغْشِيهِمُ الْعَذَابُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ وَيَقُولُ ذُوقُوا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ).

آیه ۵۶ - شأن نزول: این آیه درباره مؤمنانی نازل شده که در مکه تحت فشار شدید کفار بودند، بطوری که توانایی بر ادای وظایف اسلامی خود نداشتند. به آنها دستور داده شد از آن سرزمین هجرت کنند.

تفسیر: هجرتی باید کرد! از آنجا که در آیات گذشته سخن از موضعگیریهای مختلف مشرکان در برابر اسلام و مسلمانان بود در اینجا به وضع خود مسلمانان پرداخته و مسؤولیت و وظیفه آنها را در برابر یکی از مشکلاتی که در ارتباط با کفار دارند یعنی مشکل اذیت و آزار و محدودیت و فشار آنها را بیان می‌کند.

می‌فرماید: «ای بندگان من که ایمان آورده‌اید (و هم اکنون برای انجام وظایف دینی خود تحت فشار دشمن هستید) سرزمین من وسیع است (به جای دیگر هجرت کنید و) مرا بپرستید» (يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ فَإِيَّايَ فَاعْبُدُونِ). چرا که هدف آفرینش انسان بندگی خداست. هرگاه این هدف اساسی و نهایی زیرپا بماند راهی جز هجرت نیست.

(آیه ۵۷) - از آنجا که یکی از عذرهای کسانی که در بلاد شرک می‌ماندند و حاضر به هجرت نبودند این بود که ما می‌ترسیم از دیار خود بیرون برویم و خطر مرگ به وسیله دشمنان، یا گرسنگی، یا عوامل دیگر ما را تهدید کند به علاوه به فراق بستگان و خویشاوندان و فرزندان و شهر و دیار خود مبتلا شویم، قرآن در این آیه به عنوان یک پاسخ جامع به آنها می‌گوید: سرانجام همه انسانها می‌میرند، و «هرکسی مرگ را می‌چشد، سپس به سوی ما بازگردانده می‌شود» (كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ).

گمان نکنید مرگ پایان همه چیز است، چرا که «همه شما به سوی ما باز می‌گردید» به سوی پروردگار بزرگ، و به سوی نعمتهای بی‌پایانش.

(آیه ۵۸) - این آیه به گوشه‌ای از پاداشهای مؤمنان اشاره کرده، می‌فرماید: «وکسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند آنها را در غرفه‌هایی از بهشت جای می‌دهیم که نه‌ها از زیر آن جاری است» (وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُبَوِّئَنَّهُمْ مِنَ الْجَنَّةِ غُرَفًا تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ).

امتیاز دیگر غرفه‌های بهشتی این است که همچون منازل و قصرهای این جهان نیست که هنوز انسان دمی در آن نیاسوده است بانگ «الرحیل» زده می‌شود بلکه «آنها جاودانه در آن خواهند ماند» (خَالِدِينَ فِيهَا).

و در پایان آیه اضافه می‌کند: «چه خوب است پاداش آنها که برای خدا عمل می‌کنند» (نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ).

(آیه ۵۹) - این آیه مهمترین اوصاف مؤمنان عامل را به این صورت بیان می‌کند: «آنها کسانی هستند که در برابر مشکلات صبر و استقامت به خرج می‌دهند، و بر پروردگارشان توکل می‌کنند» (الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ). از زن و فرزند و دوستان و بستگان و خانه و کاشانه خود جدا می‌شوند و صبر می‌کنند.

مراتهای غربت و سختیهای آوارگی از وطن را می‌چشند و شکیبیا هستند. و اگر درست بیندیشیم ریشه همه فضائل انسانی همین «صبر» و «توکل» است: صبر عامل استقامت در برابر موانع و مشکلات است، و توکل انگیزه حرکت در این راه پرنشیب و فراز.

(آیه ۶۰) - در این آیه در پاسخ کسانی که به زبان حال یا زبان قال می‌گفتند: اگر ما از شهر و دیار خود هجرت کنیم چه کسی به ما روزی می‌دهد؟ می‌گوید: غم روزی را نخورید و ننگ ذلت و اسارت را نپذیرید، روزی رسان خداست، نه تنها شما که «بسیارند جنبندگان که حتی نمی‌توانند روزی خود را حمل کنند (و هرگز ذخیره غذایی در لانه خود ندارند، و هر روز نو روزی نو

می خواهند) اما خدا آنها را (گرسنه نمی گذارد و) روزی می دهد، و همو شما را نیز روزی می بخشد» (وَكَأَيِّنْ مِنْ دَابَّةٍ لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ يَرْزُقُهَا وَإِيَّاكُمْ).  
در پایان آیه تأکید می کند: «و او شنوا و داناست» (وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ).  
سخن همه شما را می شنود، و حتی زبان حال شما و همه جنندگان را می داند از نیازهای همه به خوبی باخبر است و چیزی از دایره علم بی پایان او پنهان نیست.

(آیه ۶۱) - در دل خدا می گویند و با زبان بت! در آیات گذشته روی سخن با مشرکانی بود که حقانیت اسلام را درک کرده بودند اما به خاطر ترس از قطع روزی خود حاضر به قبول ایمان و هجرت نبودند در اینجا روی سخن را به پیامبر اسلام ﷺ - و در واقع به همه مؤمنان - کرده دلائل توحید را از طریق «خلقت» و «ربوبیت» و «فطرت» بیان می کند، و به آنها خاطر نشان می سازد که سرنوشت آنها به دست خدایی است که در «آفاق» و «انفس» آثار او را می یابند، نه به دست بتها که بتها هیچ نقشی در این میان ندارند.

نخست به مسأله خلقت آسمان و زمین اشاره کرده و از اعتقادات باطنی آنها کمک گرفته، می گوید: «اگر از آنها سؤال کنی چه کسی آسمانها و زمین را آفریده؟ (چه کسی) خورشید و ماه را مسخر (فرمان خویش در طریق منافع بندگان کرده؟) همه یک زبان پاسخ می گویند: الله» (وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولَنَّ اللَّهُ).

زیرا مسلم است نه بت پرستان و نه غیر آنها هیچ کس نمی گوید خالق زمین و آسمان و تسخیرکننده خورشید و ماه یک مشت سنگ و چوبی است که به دست انسان ساخته و پرداخته شده است.

در پایان آیه، بعد از ذکر این دلیل روشن می گوید: «با این حال چگونه آنها (از عبادت خداوند خالق متعال به عبادت یک مشت بتهای سنگی و چوبی) بازگردانده می شوند؟» (فَأَنى يُؤَفِّكُونَ).

گویی قدرت بر تصمیم گیری ندارند و بی اراده به سوی بت پرستی کشیده

می شونند!

(آیه ۶۲) - سپس برای تأکید همین معنی که هم خالق اوست و هم رازق اوست، اضافه می‌کند: «خداوند روزی را برای هرکس از بندگانش بخواهد گسترده می‌کند و (برای هرکس بخواهد) محدود و تنگ می‌سازد» (وَاللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ).

و اگر چنین تصور کنند که خدا قدرت دارد، ولی از حال آنها آگاه نیست این اشتباه بزرگی است، چرا که «خداوند به همه چیز داناست» (إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ).

مگر ممکن است کسی خالق و مدبر باشد و لحظه به لحظه فیض او به موجودات برسد و در عین حال از وضع آنها آگاه نباشد؟ این قابل تصور نیست.

(آیه ۶۳) - در مرحله دوم سخن از «توحید ربوبی» و نزول سرچشمه اصلی ارزاق از ناحیه خداست، می‌فرماید: «اگر از آنها سؤال کنی چه کسی از آسمان آبی نازل کرد پس زمین را بعد از مردن به وسیله آن زنده کرد همه یک زبان می‌گویند: اللَّهُ! (وَلَكِنَّ سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا لِيَقُولُنَّ اللَّهُ).

این اعتقاد باطنی بت پرستان است که حتی از اظهار آن با زبان ابا نداشتند، زیرا آنها هم «خالق» را خدا می‌دانستند و هم «رَبِّ و مدبر جهان» را.

بعد می‌افزاید: «بگو: حمد و ستایش مخصوص خداست» (قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ).

حمد و سپاس برای کسی است که همه نعمتها از ناحیه اوست.

و از آنجا که گفتگوهای مشرکان از یکسو، و گفتارها و اعمالشان از سوی دیگر با هم تناقض داشت، در پایان آیه می‌افزاید: «بلکه بیشترشان درک نمی‌کنند» (بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ).

وگرنه انسان عاقل فهمیده چگونه ممکن است خالق و رازق و مدبر جهان را خدا بداند، و در برابر بتها که هیچ تأثیری در سرنوشت آنان ندارند سجده کند.

(آیه ۶۴) - و برای این که اندیشه آنها را از افق زندگی محدود فراتر برد

و جهان و سیعتری در برابر دید عقل آنها بگشاید در این آیه چگونگی زندگی دنیا را در مقایسه با زندگی جاویدان سرای دیگر در یک عبارت کوتاه و بسیار پرمعنی چنین بیان می‌کند: «این زندگی دنیا جز لهو و لعب چیزی نیست» جز سرگرمی و بازی مطلبی در آن یافت نمی‌شود (وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ).  
 «و سرای آخرت زندگی واقعی است اگر آنها می‌دانستند» (وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ).

بدیهی است قرآن هرگز نمی‌خواهد با این تعبیر ارزش مواهب الهی را در این جهان نفی کند، بلکه می‌خواهد با یک مقایسه صریح و روشن ارزش این زندگی را در برابر آن زندگی مجسم سازد، علاوه بر این به انسان هشدار دهد که «اسیر» این مواهب نباشد، بلکه «امیر» بر آنها گردد، و هرگز ارزشهای اصیل وجود خود را با آنها معاوضه نکند.

(آیه ۶۵) - در مرحله سوم به سراغ فطرت و سرشت انسانی و تجلی نور توحید در بحرانی‌ترین حالات، در درون جان انسانها می‌رود و ضمن مثال بسیار گویایی می‌فرماید: «هنگامی که بر کشتی سوار می‌شوند خدا را با اخلاص کامل می‌خوانند (و غیر او از نظرشان محو می‌شود) اما هنگامی که آنها را از طوفان و گرداب رهایی می‌بخشد و به خشکی می‌رساند باز مشرک می‌شوند!» (فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّيْهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ).

آری! شداید و طوفانها زمینه‌ساز شکوفایی فطرت آدمی است، چرا که نور توحید در درون جان همه انسانها نهفته است. تعلیمات غلط و غفلت و غرور، مخصوصاً به هنگام سلامت و وفور نعمت، پرده‌هایی بر آن می‌افکند، اما طوفانهای حوادث این پرده‌ها را می‌برد و آن نقطه نورانی آشکار می‌شود.

(آیه ۶۶) - در این آیه بعد از ذکر این همه استدلالات بر توحید و خداپرستی مخالفان را با تهدیدی شدید و کوبنده مواجه ساخته، می‌گوید: «آنها آیات ما را انکار کنند (و نعمتهای ما را نادیده بگیرند) و چند روزی از لذات زودگذر بهره ببرند، اما به زودی خواهند فهمید» که عاقبت کفر و شرک آنها به کجا خواهد رسید؟ و آنها را به



چه سرنوشت شومی گرفتار خواهد ساخت؟ (لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ وَلِيَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ).

آیه ۶۷ - شأن نزول: «گروهی از مشرکان گفتند: ای محمد! اگر ما داخل در دین تو نمی شویم تنها به خاطر این است که می ترسیم مردم ما را برابیند (و بسرعت نابود کنند) چون جمعیت ما کم است و جمعیت مشرکان عرب بسیارند، به محض این که به آنها خبر رسد که ما وارد دین تو شده ایم بسرعت ما را می ربایند، و خوراک یک نفر از آنها هستیم!

در اینجا آیه اَوْلَمْ يَرَوْا... نازل شد و به آنها پاسخ گفت.»

تفسیر: در آیات گذشته نیز به این بهانه مشرکان به صورت دیگری اشاره شده بود که ما می ترسیم اگر اظهار ایمان کنیم و به دنبال آن هجرت نماییم زندگی ما مختل گردد که قرآن از طرق مختلف به آنها پاسخ گفت.

در این آیه قرآن از طریق دیگری به آنها پاسخ داده، می فرماید: «آیا ندیدند که ما (برای آنها حرم امنی) قرار دادیم» سرزمین پاک و مقدس مکه (اَوْلَمْ يَرَوْا اَنَا جَعَلْنَا حَرَمًا آمِنًا).

«در حالی که مردم را در اطراف آنان (در بیرون این حرم) می ربایند؟ (وَيَتَخَطَّفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ). همه جا غارت است و کشتار، اما این سرزمین همچنان امن و امان باقی مانده است.

«آیا (با این حال) به باطل ایمان می آورند و نعمت خدا را کفران می کنند؟! (اَفَاِذَا بَاطِلٌ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَةِ اللَّهِ يَكْفُرُونَ).

(آیه ۶۸) - پس از ذکر این دلیل روشن در این آیه چنین نتیجه گیری و جمع بندی می کند: «چه کسی ستمکارتر از آن کس است که بر خدا دروغ بسته یا حق را پس از آن که به سراغش آمده تکذیب نماید؟ (وَمَنْ اَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا اَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُ).

ما دلایل آشکاری برای شما اقامه کردیم که جز «الله» شایسته پرستش نیست اما شما بر خدا دروغ می بندید و شریکانی برای او می تراشید.

شرک خمیرمایه همه مفاسد اجتماعی است و ستمهای دیگر در واقع از آن سرچشمه می‌گیرد، هوی پرستی، مقام پرستی، و دنیا پرستی هر کدام نوعی از شرک است.

ولی بدانید عاقبت شومی در انتظار مشرکان است «آیا جایگاه کافران در دوزخ نیست؟» (الْإِنْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ).

(آیه ۶۹) - این آیه که در عین حال آخرین آیه سوره عنکبوت است واقعیت مهمی را بیان می‌کند که عصاره‌ای از تمام این سوره و هماهنگ با آغاز آن است. می‌فرماید: راه خدا گرچه مشکلات فراوان دارد، مشکل از نظر شناخت حق، مشکل از نظر وسوسه‌های شیاطین جن و انس، مشکل از نظر مخالفت دشمنان سرسخت و بی‌رحم، و مشکل از نظر لغزشهای احتمالی اما در اینجا یک حقیقت است که به شما در برابر این مشکلات نیرو و اطمینان می‌دهد و حمایت می‌کند و آن این است که: «آنها که در راه ما (با خلوص نیت) جهاد کنند قطعاً به راههای خود هدایتشان خواهیم کرد، و خداوند با نیکوکاران است» (وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ).

تعبیر به «جهاد» تعبیر وسیع و مطلق است و هرگونه جهاد و تلاشی را که در راه خدا و برای او و به منظور وصول به اهداف الهی صورت گیرد شامل می‌شود، خواه در طریق کسب معرفت باشد، یا جهاد با نفس، یا مبارزه با دشمن یا صبر بر طاعت، یا شکیبایی در برابر وسوسه معصیت، یا در مسیر کمک به افراد مستضعف، و یا انجام هر کار نیک دیگر.

کسانی که در این راهها به هر شکل و هر صورت برای خدا مجاهده کنند مشمول حمایت و هدایت الهی هستند.

بنابراین هرگونه شکست و ناکامی نصیب ما شود معلول یکی از دو چیز است: یا در جهاد کوتاهی کرده‌ایم، و یا اخلاص در کار ما نبوده است.

«پایان سوره عنکبوت»

## سوره روم [۳۰]

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای ۶۰ آیه است

- محتوای سوره: مطالب این سوره را در هفت بخش می‌توان خلاصه کرد.
- ۱- پیشگویی از پیروزی رومیان بر ایرانیان در جنگی که در آینده درگیر می‌شد.
  - ۲- گوشه‌ای از طرز فکر و چگونگی حالات افراد بی‌ایمان.
  - ۳- بخش مهمی از آیات عظمت خداوند در آسمان و زمین و در وجود انسانها.
  - ۴- سخن از توحید فطری بعد از بیان دلایل آفاقی و انفسی.
  - ۵- بازگشت به شرح و تبیین حالات افراد بی‌ایمان و گنهکار، و ظهور فساد در زمین بر اثر گناهان آنها.
  - ۶- اشاره‌ای به مسأله مالکیت و حق ذی‌القربی و نکوهش از رباخواری.
  - ۷- بازگشت مجددی به دلایل توحید و نشانه‌های حق و مسائل مربوط به معاد.
- فضیلت تلاوت سوره:** علاوه بر حدیثی که از امام صادق علیه السلام در فضیلت سوره عنکبوت نقل شد، در حدیث دیگری از پیامبر صلی الله علیه و آله چنین آمده: «هرکس سوره روم را بخواند پاداشی معادل ده حسنه به تعداد هر فرشته‌ای که در میان آسمان و زمین تسبیح خدا می‌گوید خواهد داشت و آنچه را در روز و شب از دست داده جبران خواهد کرد».
- بدیهی است کسی که محتوای این سوره را در روح و جان خود جای دهد

و مراقبت پروردگار را در هر لحظه در خود ببیند، تقوای الهی چنان قلبش را پر می‌کند که شایسته چنین پاداش بزرگی است.

### به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

**آیه ۱ - شأن نزول:** آیات نخستین این سوره بدین سبب نازل شد که در آن هنگام که پیامبر ﷺ در «مکه» بود، و مؤمنان در اقلیت قرار داشتند، جنگی میان ایرانیان و رومیان درگرفت، و در این نبرد ایرانیان پیروز شدند. مشرکان «مکه» این را به فال نیک گرفتند و دلیل بر حقانیت شرک خود دانستند!

آیات نخستین این سوره نازل شد و قاطعانه گفت: گرچه ایرانیان در این نبرد پیروز شدند اما چیزی نمی‌گذرد که از رومیان شکست خواهند خورد و حتی حدود زمان این پیشگویی را نیز بیان داشت.

این پیشگویی قاطع قرآن که از یک سو نشانه اعجاز این کتاب آسمانی و اتکا آورنده آن به علم بی‌پایان پروردگار به عالم غیب است، و از سوی دیگر نقطه مقابل تفأل مشرکان بود، مسلمانان را طوری دلگرم ساخت که حتی می‌گویند: بعضی از آنان با مشرکان روی این مسأله شرط‌بندی مهمی کردند! - آن روز هنوز حکم تحریم این‌گونه شرط‌بندیها نازل نشده بود.

**تفسیر:** یک پیشگویی عجیب! این سوره جزء ۲۹ سوره‌ای است که با حروف مقطعه آغاز می‌شود «الف، لام، میم» (الْم).

تنها چیزی که در اینجا جلب توجه می‌کند این است که بر خلاف بسیاری از سوره‌هایی که با حروف مقطعه آغاز می‌شود و پشت سر آن سخن از عظمت قرآن است در اینجا بحثی از عظمت قرآن نمی‌یابیم، بلکه سخن از شکست رومیان و پیروزی مجدد آنها در آینده است، ولی با دقت روشن می‌شود که این بحث نیز بیان عظمت قرآن است، چرا که این خبر غیبی مربوط به آینده از نشانه‌های اعجاز و عظمت این کتاب آسمانی محسوب می‌شود.

(آیه ۲) - بعد از ذکر حروف مقطعه می فرماید: «رومیان مغلوب شدند»  
 (غَلِبَتِ الرُّومُ).

(آیه ۳) - «واین شکست در سرزمین نزدیکی واقع شد» (فِي أَدْنَى الْأَرْضِ).

منظور از «أَدْنَى الْأَرْضِ» (سرزمین نزدیک) سرزمین ایرانیان بوده است یعنی؛ در محلی واقع شد که نزدیکترین نقطه میان ایران و روم بود.

سپس اضافه می کند: «و آنها (رومیان) بعد از مغلوبیت به زودی غلبه خواهند کرد» (وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ).

(آیه ۴) - سپس حدود سالهای آن را با این عبارت بیان می کند: «در چند سال»! (فِي بَضْعِ سِنِينَ).

و اگر می بینید خداوند از آینده خبر می دهد، به خاطر آن است که «همه کارها از آن خداست؛ چه قبل و چه بعد» از این شکست و پیروزی (لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ).

عبارت فوق می خواهد این نکته را روشن سازد که قادر بالذات و ممالک علی الاطلاق اوست و هرکس هر چیزی دارد از او دارد.

سپس می افزاید: اگر امروز که رومیان شکست خوردند مشرکان خوشحال شدند «در آن روز مؤمنان (به خاطر پیروزی دیگری) خوشحال خواهند شد»!  
 (وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ).

(آیه ۵) - آری! خوشحال می شوند «به سبب یاری خداوند» (بِنَصْرِ اللَّهِ).  
 خداوند «هرکه را بخواهد یاری می کند، و او صاحب قدرت و رحیم است»!  
 (يُنْصِرُ مَنْ يُشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ).

مسلمانان در آن روز از جهات مختلفی خوشحال شدند:

از پیروزی اهل کتاب بر مجوسیان که صحنه‌ای از غلبه خداپرستی بر شرک بود.

از پیروزی معنوی به خاطر ظهور اعجاز قرآن. و از پیروزی مقارن آن که

احتمالاً «صلح حدیبیه» یا یکی دیگر از فتوحات مسلمین بود.

(آیه ۶) - باز هم برای تأکید بیشتر می فرماید: «این وعده‌ای است که خدا داده است» (وَعَدَ اللَّهُ).

«و خداوند هرگز از وعده‌اش تخلف نخواهد کرد، هر چند بیشتر مردم نمی دانند» (لَا يُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ).

و علت عدم آگاهی مردم عدم معرفتشان نسبت به خدا و علم و قدرت اوست آنها خدا را به درستی نشناختند، و لذا از این حقیقت که او محال است از وعده‌اش تخلف کند درست آگاه نیستند، چرا که تخلف از وعده یا به خاطر جهل است و یا به خاطر ضعف و ناتوانی است و هیچ یک در خدا راه ندارد.

(آیه ۷) - سپس می افزاید: این مردم کوتاه بین «تنها ظاهری از زندگی دنیا را می بینند و از آخرت و پایان کارها بی خبرند!» (يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ).

انسان «ظاهربین» انفاق را سبب خسران و زیان می شمرد، در حالی که این «موحد» تجارتی پرسود می داند.

آن یکی رباخواری را مایه افزایش درآمد، و این یکی مایه وبال و بدبختی و زیان.

آن یکی جهاد را مایه افزایش درآمد، و این یکی مایه وبال و بدبختی و زیان. آن یکی جهاد را مایه دردسر و شهادت را به معنی نابودی و این یکی جهاد را رمز سربلندی و شهادت را حیات جاویدان می شمرد.

اگر آنها باطن و درون این زندگی دنیا را نیز می دانستند برای شناخت آخرت کافی بود، چرا که دقت کافی در این زندگی زودگذر نشان می دهد که حلقه‌ای است از یک سلسله طولانی، و مرحله‌ای است از یک مسیر بزرگ، همان گونه که دقت در زندگی دوران جنینی نشان می دهد که هدف نهایی خود این زندگی نیست، بلکه این یک مرحله مقدماتی برای زندگی گسترده‌ای است.

\* اعجاز قرآن از دریچه علم غیب! یکی از طرق اثبات اعجاز قرآن خبرهای

غیبی قرآن است که یک نمونه روشن آن در همین آیات مورد بحث آمده، در طی چند آیه با انواع تأکیدات از پیروزی بزرگ یک ارتش شکست خورده در چند سال بعد خبر می‌دهد، و آن را به عنوان یک وعدهٔ تخلف‌ناپذیر الهی معرفی می‌کند.

تاریخ به ما می‌گوید که هنوز نه سال نگذشته بود که: رومیان در نبرد جدیدی بر ایرانیان پیروز شدند، و مقارن همان زمان مسلمانان با صلح حدیبیه (و طبق روایتی در جنگ بدر) پیروزی چشمگیری بر دشمنان پیدا کردند.

(آیه ۸) - آیه قبل سخن از ظاهر بینانی بود که تنها افق فکرشان به محدودهٔ دنیا و جهان ماده تعلق دارد، و از قیامت و عالم ماوراءطبیعت بی‌خبرند.

در این آیه و آیات آینده به ذکر مطالب متنوعی پیرامون مبدأ و معاد می‌پردازد نخست به صورت یک استفهام اعتراض آمیز می‌گوید: «آیا آنها در درون جان خویش تفکر نکردند که خداوند آسمان و زمین و آنچه را در میان این دو است جز به حق نیافریده؟ و برای آن اجل و پایان معینی قرار داده است» (أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى).

یعنی اگر آنها درست بیندیشند و به وجدان خود و داوری عقلشان مراجعه کنند به خوبی از این دو امر آگاه می‌شوند که: جهان براساس حق آفریده شده، و نظاماتی بر آن حاکم است که دلیل بر وجود عقل و قدرت کامل در خالق این جهان است. و دیگر این که: این جهان رو به زوال و فنا می‌رود و از آنجا که خالق حکیم ممکن نیست بیهوده آن را آفریده باشد دلیل بر این است که جهان دیگری که سرای بقا است بعد از این جهان می‌باشد، وگرنه آفرینش این جهان مفهوم نداشت.

لذا در پایان آیه اضافه می‌کند: «بسیاری از مردم به لقای پروردگارشان کافرند» (وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ).

و یا این که با زبان، منکر نیستند اما عملشان آن‌چنان آلوده و ننگین است که نشان می‌دهد آنها اعتقادی به معاد ندارند، چرا که اگر معتقد بودند نباید این چنین فاسد و مفسد باشند.

(آیه ۹) - عاقبت بدکاران! از آنجا که تعبیر به «اجل مسمی» بیانگر این

حقیقت است که به هر حال زندگی این جهان دوام و بقایی ندارد و این هشدار است به همه دنیاپرستان، در این آیه می فرماید: «آیا در زمین گردش نکردند تا بنگرند عاقبت کسانی که قبل از آنها بودند» به کجا کشیده شد (أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ).

«آنها نیرومندتر از اینان بودند و زمین را (برای زراعت و آبادی) بیش از اینان دگرگون ساختند و آباد کردند» (كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَأَثَارُوا الْأَرْضَ وَعَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا).

«و پیامبرانشان با دلایل آشکار به سراغشان آمدند» (وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ). اما آنها خیره سری کردند، و در برابر حق تسلیم نشدند و کیفر خود را دیدند.

«خداوند هرگز به آنان ستم نکرد، آنها به خودشان ستم می کردند!» (فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ).

(آیه ۱۰) - این آیه آخرین مرحله کفر آنها را بیان کرده، می گوید: «سپس سرانجام کسانی که اعمال بد انجام دادند به جایی رسید که آیات خدا را تکذیب کردند، و (از آن بدتر) به استهزا و مسخره کردن آن برخاستند» (ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَصَاؤُا السُّؤَاىِ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِؤُنَ).

آری! گناه و آلودگی همچون بیماری خوره به جان انسان می افتد، و روح ایمان را می خورد و از بین می برد، و کار به جایی می رسد که سر از تکذیب آیات الهی در می آورد و به مرحله ای می رسد که دیگر هیچ وعظ و اندرز و اندازی مؤثر نیست و جز تازیانه عذاب دردناک الهی راهی باقی نمی ماند!

(آیه ۱۱) - سرنوشت مجرمان در قیامت: در آیات گذشته سخن از تکذیب کنندگانی به میان آمد که آیات خدا را به باد مسخره می گرفتند، و در اینجا با بیان گوشه ای از مباحث معاد و سرنوشت مجرمان در قیامت بحثهایی را که پیش از این درباره معاد در آیات قبل گفته شد تکمیل می کند.

نخست می فرماید: «خداوند آفرینش را آغاز نموده سپس اعاده می کند،



و بعد به سوی او بازگردانده می شوید» (اللَّهُ يَبْدُؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ). در آیه یک استدلال کوتاه و پرمعنی برای مسأله معاد بیان شده که در آیات دیگر قرآن نیز به عبارات دیگری آمده است، و آن این که: «همان کسی که قدرت بر آفرینش نخستین داشت قدرت بر معاد هم دارد، و قانون عدالت و همچنین حکمت خداوند ایجاب می کند که این آفرینش مجدد تحقق یابد».

(آیه ۱۲) - این آیه وضع مجرمان را چنین مجسم می کند: «آن روز که قیامت بر پا می شود مجرمان در نومیدی و غم و اندوه فرو می روند» (وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ).

چرا که نه ایمان و عمل صالحی با خود به عرصه محشر آورده اند، نه یار و یاورى دارند و نه امکان بازگشت به دنیا و جبران گذشته وجود دارد. (آیه ۱۳) - لذا در این آیه می افزاید: «آنها شفیعانی از معبودانشان ندارند» (وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِنْ شُرَكَائِهِمْ شُفَعَاؤُا).

به همین جهت «نسبت به معبودهایی که آنها را شریک خدا قرار داده بودند کافر می شوند» و از آنها تنفر و بیزاری می جویند (وَكَانُوا بِشُرَكَائِهِمْ كَافِرِينَ). (آیه ۱۴) - سپس به گروههای مختلف مردم در آن روز اشاره کرده، می گوید: «روزی که قیامت بر پا می شود مردم از هم جدا می گردند» (وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُؤْمِنُ يَنْفَرُ قَوْمًا).

(آیه ۱۵) - «پس گروهی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند آنها در باغی از بهشت متنعم و شاد و مسرور خواهند بود، آن چنان که آثار شادی در چهره هایشان هویدا می گردد» (فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ).

(آیه ۱۶) - «و اما آنان که به آیات ما و لقای آخرت کافر شدند، در عذاب الهی احضار می شوند» (وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ فَأُولَئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ).

(آیه ۱۷) - تسبیح و حمد در همه حال برای خداست: بعد از بحثهای

فراوانی که در آیات گذشته در مورد مبدأ و معاد و بخشی از پاداش مؤمنان و کیفر مشرکان آمد در این آیه به تسبیح و حمد پروردگار و تنزیه و تقدیس او از هرگونه شرک و نقص و عیب پرداخته، می‌فرماید: «منزه است خداوند به هنگامی که شام می‌کنید و هنگامی که صبح می‌کنید» (فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ).

(آیه ۱۸) - «و حمد و ستایش مخصوص ذات پاک اوست در آسمان و زمین (منزه است) به هنگام عصر، و هنگامی که وارد ظهر می‌شوید» (وَلَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَعَشِيًّا وَحِينَ تُظْهِرُونَ).

به این ترتیب در دو آیه فوق چهار وقت برای «تسبیح» پروردگار بیان شده: آغاز شب؛ طلوع صبح؛ عصرگاهان؛ و به هنگام زوال ظهر.

(آیه ۱۹) - در این آیه باز به مسأله معاد باز می‌گردد، و از طریق دیگری به استبعاد منکران چنین پاسخ می‌گوید: «زنده را از مرده، و مرده را از زنده، خارج می‌کند و زمین را پس از مردنش حیات می‌بخشد، و به همین‌گونه روز قیامت (از گورها) بیرون آورده می‌شوید» (يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَيُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَكَذَلِكَ تُخْرَجُونَ).

یعنی «صحنه معاد» و «صحنه پایان دنیا» که یکی خروج «زنده از مرده» است و دیگری «مرده از زنده» مرتباً در برابر چشم شما تکرار می‌شود، بنابراین چه جای تعجب که در پایان جهان همه موجودات زنده بمیرند و در رستاخیز همه انسانها به زندگی جدیدی باز گردند؟!

اما «خروج حیّ از میت» در مورد زمینهای مرده برای همه روشن است که در فصل زمستان زمین به صورت مرده در می‌آید، اما در فصل بهار با تعادل هوا و فروریختن قطرات حیاتبخش باران جنبشی در زمین پیدا می‌شود، و این صحنه معاد است که در این جهان می‌بینیم.

و اما در مورد خارج ساختن «مرده از زنده» آن هم چیز پوشیده و پنهانی نیست و اما در مورد بیرون آمدن موجود «زنده از مرده» گرچه طبق مسلمات علم امروز در حال حاضر حداقل در آزمایشهای بشری و مشاهدات روزمره موردی دیده

نشده است. ولی مسلماً در آغاز که این کره خاکی یک پارچه آتش بود، موجود زنده‌ای وجود نداشت، بعداً در شرایط خاصی که علم هنوز آن را به درستی کشف نکرده است موجودات زنده از مواد بی جان با یک جهش بزرگ متولد شدند، اما این موضوع در شرایط فعلی کره زمین در آنجا که در دسترس علم و دانش بشر است دیده نمی‌شود.

اما آنچه برای ما محسوس و کاملاً قابل لمس و درک است این است که موجودات مرده دائماً جزء اندام موجودات زنده می‌شوند و لباس حیات در تن می‌پوشانند، آب و غذایی که ما می‌خوریم موجود زنده‌ای نیست، اما جزء بدن ما که شد تبدیل به یک موجود زنده می‌شود، و سلولهای تازه‌ای بر سلولهای بدن ما افزوده می‌گردد.

بنابراین می‌توان گفت: دائماً در نظام عالم طبیعت زندگی از دل مرگ و مرگ از دل زندگی بیرون می‌آید به همین دلیل خدایی که آفریننده طبیعت است قادر به احیای مردگان در جهان دیگر می‌باشد.

(آیه ۲۰) - آیات خدا در آفاق و انفس! در اینجا نکات جالبی از دلایل توحید و نشانه‌های پروردگار را در نظام عالم هستی بازگو کرده، و بحثهای گذشته را تکمیل می‌نماید.

نخست به سراغ آفرینش انسان که اولین و مهمترین موهبت الهی بر اوست می‌رود و می‌گوید: «یکی از نشانه‌های او این است که شما را از خاک آفرید، سپس شما انسانهایی شدید که در روی زمین منتشر گشتید» (وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ).

در این آیه به دو نشانه عظمت الهی اشاره شده: یکی آفرینش انسان از خاک که ممکن است اشاره به آفرینش نخستین انسان یعنی آدم بوده باشد، یا آفرینش همه انسانها از خاک چراکه مواد غذایی تشکیل دهنده وجود انسان، همه مستقیماً یا بطور غیرمستقیم از خاک گرفته می‌شود.

دوم: تکثیر نسل انسان و انتشار فرزندان آدم در سراسر روی زمین است.

(آیه ۲۱) - این آیه نیز بخش دیگری از آیات انفسی را که در مرحله بعد از آفرینش انسان قرار دارد مطرح کرده، می‌فرماید: «و از نشانه‌های او این که همسرانی از جنس خودتان برای شما آفرید تا در کنار آنها آرامش یابید» (وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا).

و از آنجا که ادامه این پیوند در میان همسران، نیاز به یک جاذبه و کشش قلبی و روحانی دارد به دنبال آن اضافه می‌کند: «و در میان شما مودت و رحمت قرار داد» (وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً).

و در پایان آیه برای تأکید بیشتر می‌فرماید: «در این نشانه‌هایی است برای گروهی که تفکر می‌کنند» (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُتَفَكَّرُونَ). و از اینجا می‌توان نتیجه گرفت آنها که پشت پا به این سنت الهی می‌زنند وجود ناقصی دارند، چرا که یک مرحله تکاملی آنها متوقف شده مگر آن که به راستی شرایط خاص و ضرورتی ایجاب تجرد کند.

(آیه ۲۲) - این آیه معجونی از آیات آفاقی و انفسی است: نخست به مسأله خلقت آسمانها و زمین اشاره کرده، می‌گوید: «از نشانه‌های بزرگ خدا آفرینش آسمانها و زمین است» (وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ). آسمانها با آن همه کرات، با آن همه منظومه‌ها و کهکشانها، آسمانهایی که اندیشه بلند پرواز انسان از درک عظمت آن عاجز و فکر از مطالعه آن خسته می‌شود و هر قدر علم و دانش انسان پیش می‌رود نکته‌های تازه‌ای از عظمتش آشکار می‌گردد.

سپس سخن را به یکی از آیات بزرگ انفسی منتقل ساخته، می‌گوید: «و اختلاف زبانها و رنگهای شما» نیز از آیات عظمت اوست! (وَإِخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَالْوَالِدَاتُ).

که برای سازمان یافتن اجتماع بشر خداوند صداها و رنگها را مختلف قرار داده است و همچنین زبانها و نژادها را.

قرآن در پایان آیه می‌گوید: «در این امور نشانه‌هایی است برای عالمان

واندیشمندان» (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْعَالَمِينَ).

چراکه آنها بیش از هرکس از این اسرار آگاه می‌شوند.

(آیه ۲۳) - باز هم نشانه‌های عظمت او در برون و درون: به دنبال بحثهای

گذشته پیرامون آیات پروردگار در آفاق و انفس در اینجا به گفتگو پیرامون بخش دیگری از این آیات بزرگ می‌پردازد.

نخست پدیده «خواب» را به عنوان یک پدیده مهم آفرینش و نموداری از نظام حکیمانه آفریننده آن مورد توجه قرار داده، می‌گوید: «و از نشانه‌های او خواب شما در شب و روز است، و تلاش و کوشش شما برای بهره‌گیری از فضل پروردگار» و تأمین معاش (وَمِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَابْتِغَاؤُكُمْ مِنْ فَضْلِهِ).

و در پایان می‌افزاید: «در این امور نشانه‌هایی است برای آنها که گوش شنوا دارند» (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ).

این موهبت بزرگ الهی سبب می‌شود که جسم و روح انسان به اصطلاح سرویس شود، و با بروز حالت خواب که یک نوع وقفه و تعطیل کار بدن است آرامش و رفع خستگی حاصل گردد، و انسان حیات و نشاط و نیروی تازه‌ای پیدا کند.

مسلماً اگر خواب نبود روح و جسم انسان بسیار زود پژمرده و فرسوده می‌شد، و بسیار زود پیری و شکستگی به سراغ او می‌آمد.

(آیه ۲۴) - این آیه که پنجمین قسمت از آیات عظمت خدا را بیان می‌کند

باز به سراغ آیات آفاقی می‌رود، و مسأله باران و رعد و برق و حیات زمین را پس از مرگ مورد توجه قرار داده، می‌گوید: «و از نشانه‌های خدا این است که برق را که هم مایه ترس است هم مایه امید، به شما نشان می‌دهد» (وَمِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا).

«ترس» از خطرات ناشی از برق که گاه به صورت «صاعقه» در می‌آید و «امید»

از نظر نزول باران که غالباً بعد از رعد و برق به صورت رگبار فرو می‌ریزد.

سپس می‌افزاید: «و از آسمان آبی نازل می‌کند که زمین را بعد از مرگش حیات

می‌بخشد» (وَيُنزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُحْيِي بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا).

در پایان آیه به عنوان تأکید می‌افزاید: «در این امور آیات و نشانه‌هایی است برای جمعیتی که تعقل و اندیشه می‌کنند» (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ). آنها هستند که می‌فهمند در این برنامه حساب شده دست قدرتی در کار است و هرگز نمی‌تواند معلول تصادفها و ضرورت‌های کور و کر باشد.

(آیه ۲۵) - در این آیه بحث از آیات آفاقی را در زمینه تدبیر نظام آسمان و زمین و ثبات و بقای آنها ادامه داده، می‌فرماید: «و از آیات او این است که آسمان و زمین به فرمان او بر پاست» (وَمِنَ آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ). یعنی نه تنها آفرینش آسمانها که در آیات قبل به آن اشاره شد آیتی است که برپایی و ادامه نظام آنها نیز آیتی دیگر می‌باشد، چه این که این اجرام عظیم در گردش منظم خود احتیاج به امور زیادی دارد که مهمترین آنها محاسبه پیچیده تعادل نیروی جاذبه و دافعه است.

و در پایان این آیه با استفاده از زمینه بودن «توحید» برای «معاد» بحث را به این مسأله منتقل ساخته، می‌فرماید: «سپس هنگامی که شما را (در قیامت) از زمین فرا خواند ناگهان همه خارج می‌شوید» و در صحنه محشر حضور می‌یابید (ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِّنَ الْأَرْضِ إِذَا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ).

(آیه ۲۶) - توحید مالکیت خداوند: در آیات گذشته بحثهایی پیرامون «توحید خالقیت» و «توحید ربوبیت» آمده بود، و این آیه، از یکی از شاخه‌های توحید که «توحید مالکیت» است سخن می‌گوید، می‌فرماید: «تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند از آن او می‌باشند» (وَلَهُ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ). و چون همه از آن اویند «همگی در برابر او خاضع و مطیعند» (كُلُّ لَهُ قَانِتُونَ). یعنی از نظر قوانین آفرینش زمام امر همه در دست اوست و همه خواه ناخواه تسلیم قوانین او در جهان تکوینند.

دلیل این «مالکیت» همان خالقیت و ربوبیت اوست: کسی که در آغاز موجودات را آفریده و تدبیر آنها را بر عهده دارد، مسلماً مالک اصلی نیز باید او

باشد، نه غیر او.

(آیه ۲۷) - و از آنجا که در سلسله آیاتی که گذشت و نیز بعداً خواهد آمد مسائل مربوط به مبدأ و معاد همچون تار و پود یک پارچه درهم انسجام یافته، در این آیه باز به مسأله معاد برمی‌گردد و می‌گوید: «او کسی است که آفرینش را آغاز می‌کند سپس آن را باز می‌گرداند، و این کار برای او آسانتر می‌باشد!» (وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ).

قرآن در این آیه با کوتاهترین استدلال، مسأله امکان معاد را اثبات کرده است، می‌گوید: شما معتقدید آغاز آفرینش از اوست، بازگشت مجدد که از آن آسانتر است چرا از او نباشد؟

توجه به یک نکته در اینجا ضروری است که تعبیر به آسان بودن و سخت بودن از دریچه فکر ماست، و الا برای وجودی که بی‌نهایت است «سخت» و «آسان» هیچ تفاوتی ندارد.

و شاید به همین دلیل بلافاصله در ذیل آیه می‌فرماید: «و برای اوست توصیف برتر در آسمانها و زمین» (وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ).

چرا که هر وصف کمالی در آسمان و زمین درباره هر موجودی تصور کنید از علم، قدرت، مالکیت، عظمت، وجود و کرم، مصداق اتم و اکمل آن نزد خدا است، چرا که همه محدودش را دارند، و او نامحدودش را، اوصاف همه عارضی است و اوصاف او ذاتی و او منبع اصلی همه کمالات است.

سرانجام در پایان آیه به عنوان تأکید یا به عنوان یک دلیل، می‌گوید: «و اوست توانمند و حکیم» (وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ).

عزیز است و شکست‌ناپذیر اما در عین قدرت نامحدودش کاری بی حساب انجام نمی‌دهد، و همه افعالش بر طبق حکمت است.

(آیه ۲۸) - بعد از بیان قسمتی دیگر از دلائل توحید و معاد در آیات گذشته به ذکر دلیلی بر نفی شرک به صورت بیان یک مثال پرداخته، می‌گوید: «خداوند مثالی از خودتان برای شما زده است» (ضَرَبَ لَكُمْ مَثَلًا مِّنْ أَنْفُسِكُمْ).

و آن مثال این است که اگر بردگان و مملوکهایی در اختیار شما باشد «آیا این برده‌های شما در روزیهای که به شما داده‌ایم شریک شما می‌باشند؟! (هَلْ لَكُمْ مِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ شُرَكَاءَ فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ).

«آن چنان که هر دو با هم کاملاً مساوی باشید» (فَأَنْتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ).

و از تصرف مستقل و بدون اجازه آنان بیم داشته باشید آن‌گونه که در مورد شرکای آزاد، خود بیم دارید» (تَخَافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ).

یا آن چنان که شما حاضر نیستید بدون اجازه آنها دخل و تصرفی در اموالتان کنید.

وقتی در مورد بردگانتان که «ملک مجازی» شما هستند این چنین امری را نادرست و غلط می‌دانید، چگونه مخلوقات را که ملک حقیقی خدا هستند شریک او می‌پندارید؟ یا پیامبرانی همچون مسیح، یا فرشتگان خدا، یا مخلوقاتی همچون جن، و یا بت‌های سنگی و چوبی را هم‌تایان خدا می‌شمیرید؟ این چه قضاوت زشت و دور از منطقی است؟! و

و در دنباله آیه برای تأکید می‌فرماید: «این چنین آیات خود را برای کسانی که تعقل می‌کنند شرح می‌دهیم» (كَذَلِكَ نَفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ).

آری! با ذکر مثالهای روشن از متن زندگی خود شما حقایق را بازگو می‌کنیم تا اندیشه خود را به کار اندازید.

(آیه ۲۹) - ولی این آیات بینات و این‌گونه مثالهای واضح و روشن برای صاحبان اندیشه است، نه ظالمان هوی پرست بسی دانشی که پرده‌های جهل و نادانی بر قلب آنها فرو افتاده، و خرافات و تعصبات جاهلی فضای فکر آنها را تیره و تار کرده.

لذا در این آیه می‌افزاید: «ظالمان از هوی و هوسهای خویش بدون علم و آگاهی پیروی می‌کنند» و تابع هیچ منطقی نیستند (بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ).

اینها را خداوند به خاطر اعمالشان در وادی ضلالت افکنده است «و چه



کسی می تواند آنها را که خداگمراه کرده هدایت کند؟! (فَمَنْ يَهْدِي مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ).  
و مسلم است کسانی را که خدا رهایشان سازد و به خویشتن واگذار کند  
«برای آنها هیچ یار و یاورى نخواهد بود» (وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ).  
(آیه ۳۰) - تا اینجا بحثهای فراوانی پیرامون توحید و خداشناسی از طریق  
مشاهده نظام آفرینش داشته ایم.

و به دنبال آن در این آیه سخن از توحید فطری است یعنی همان مسأله را از  
طریق درون و مشاهده باطنی و درک ضروری وجدانی تعقیب کرده، می فرماید:  
«پس روی (دل) خود را متوجه آیین پاک و خالص پروردگار کن!» (فَأَقِمْ وَجْهَكَ  
لِلدِّينِ حَنِيفًا).

چرا که «این فطرتی است که خداوند انسانها را بر آن آفریده، دگرگونی در  
آفرینش خدا نیست» (فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ). و از  
نخستین روزی که انسان قدم به عالم هستی می گذارد این نور الهی در درون جان او  
شعله ور است.

«این است دین و آیین محکم و استوار» (ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ).

«ولی اکثر مردم نمی دانند» (وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ).

«دین حنیف» یعنی دینی که از تمام کجیها و از انحراف و خرافات و گمراهیها  
به سوی راستی و درستی متمایل شده است.

(آیه ۳۱) - در این آیه چنین می افزاید: این توجیه شما به دین حنیف خالص  
و فطری «در حالی است که شما بازگشت به سوی پروردگار می کنید» (مُنِيبِينَ إِلَيْهِ).  
اصل و اساس وجود شما بر توحید است و سرانجام باید به سوی همین  
اصل بازگردید.

و به دنبال دستور «انابه» و بازگشت، دستور به «تقوا» می دهد که جامع همه  
اوامر و نواهی الهی است، می فرماید: «و از (مخالفت فرمان) خداوند بپرهیزید»  
(وَاتَّقُوهُ).

سپس از میان تمام اوامر تکیه و تأکید بر موضوع نماز کرده، می گوید: «و نماز

را بر پا دارید» (وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ). چراکه نماز در تمام ابعادش مهمترین برنامه مبارزه با شرک و مؤثرترین وسیله تقویت پایه‌های توحید و ایمان به خداست.

لذا از میان تمام نواهی نیز روی «شرک» تکیه می‌کند، می‌گوید: «و از مشرکان نباشید» (وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ). چراکه شرک بزرگترین گناه و اکبر کبائر است. (آیه ۳۲) - در این آیه یکی از نشانه‌ها و پیامدهای شرک را در عبارتی

کوتاه و پرمعنی بیان کرده، می‌گوید: از مشرکان نباشید «از کسانی که دین خود را پراکنده ساختند، و به دسته‌ها و گروه‌ها تقسیم شدند» (مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا).

و عجب این که با تمام تضاد و اختلافی که داشتند «هر گروهی به آنچه نزد آنهاست (دل بسته و) خوشحالند!» (كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ).

آری! یکی از نشانه‌های شرک پراکندگی و تفرقه است، چراکه معبودهای مختلف منشأ روشهای متفاوت، و سرچشمه جداییها و پراکندگیهاست.

\* توحید یک جاذبه نیرومند درونی! بدون شک همان‌گونه که دلایل عقلی و منطقی به انسان جهت می‌دهد در درون جان او نیز کششها و جاذبه‌هایی وجود دارد که برای او تعیین جهت می‌کند.

فلسفه وجودی آنها همین است که در مسائل حیاتی انسان همیشه نمی‌تواند به انتظار عقل و منطق بنشیند، چراکه این کارگاهی سبب تعطیل هدفهای حیاتی می‌شود، مثلاً اگر انسان برای خوردن غذا، یا آمیزش جنسی، بخواهد از منطق «لزوم بدل ما یتحلل» و «لزوم تداوم نسل از طریق توالد و تناسل» الهام بگیرد و طبق آن حرکت کند، باید مدتها پیش از این نوع او منقرض شده باشد، ولی غریزه و جاذبه جنسی از یکسو و اشتها به تغذیه از سوی دیگر او را به سوی این هدف می‌کشاند، و هر قدر هدفهای حیاتی تر و عمومی‌تر باشد این جاذبه‌ها نیرومندتر است!

ولی باید توجه داشت که این کششها و جاذبه‌ها بر دو گونه است: بعضی ناآگاه است یعنی نیاز به وساطت عقل و شعور ندارد، همان‌گونه که حیوان بدون نیاز به تفکر به سوی غذا و جنس مخالف جذب می‌شود.

اما گاهی تأثیر آن به صورت آگاهانه است یعنی این جاذبه درونی در عقل و اندیشه اثر می‌گذارد و او را وادار به انتخاب طریق می‌کند. قسم اول را «غریزه» و قسم دوم را «فطرت» می‌نامند - دقت کنید. خداگرایی و خداپرستی به صورت یک فطرت در درون جان همه انسانها قرار دارد.

شواهد گوناگونی در دست داریم که فطری بودن «خداگرایی» بلکه مذهب را در تمام اصولش روشن می‌کند:

۱- دوام اعتقاد مذهبی و ایمان به خدا در طول تاریخ پرماجرای بشر خود نشانه‌ای بر فطری بودن آن است، چراکه اگر عادت بود نه جنبه عمومی و همگانی داشت، و نه دائمی و همیشگی بود.

۲- مشاهدات عینی در دنیای امروز نشان می‌دهد با تمام تلاش و کوششی که بعضی از رژیمهای استبدادی جهان برای محو مذهب و آثار مذهبی از طرق مختلف به خرج داده‌اند نتوانسته‌اند مذهب را از اعماق این جوامع ریشه کن سازند. ۳- کشفیات اخیر روانکاوان و روانشناسان در زمینه ابعاد روح انسانی شاهد دیگری بر این مدعا است، آنها می‌گویند: بررسی درباره ابعاد روح انسان نشان می‌دهد که یک بعد اصیل آن «بعد مذهبی» یا به تعبیر آنها «قدسی» و «یزدانی» است، و گاه این بعد مذهبی را سرچشمه ابعاد سه‌گانه دیگر یعنی بعد «راستی» (علم) و «نیکویی» و «زیبایی» دانسته‌اند.

«حس راستی» سرچشمه انواع علوم و دانشها و انگیزه کنجکاوی مستمر و پیگیر در شناخت جهان هستی است.

«حس نیکی» انسان را به سوی مفاهیم اخلاقی همچون عدالت و شهامت و فداکاری و مانند آن جذب می‌کند.

«حس زیبایی» انسان را به سوی هنرهای اصیل، زیباییها، ادبیات و مسائل ذوقی جذب می‌کند، و گاه سرچشمه تحولهایی در زندگی فرد و جامعه می‌شود. «حس مذهبی» یعنی ایمان به یک مبدأ متعالی و پرستش و نیایش او.

۴- پناه بردن انسان در شداید و سختیها به یک نیروی مرموز ماورای طبیعی و تقاضای حل مشکلات و فرونشستن طوفانهای سخت زندگی از درگاه او، نیز گواه دیگری بر اصالت این جاذبه درونی و الهام فطری است که - به انضمام سایر شواهدی که گفتیم - می تواند ما را به وجود چنین کشش نیرومندی در درون وجودمان به سوی خدا واقف سازد.

(آیه ۳۳) - این آیه در حقیقت استدلال و تأکیدی است بر بحث گذشته در زمینه فطری بودن توحید و شکوفا شدن این نور الهی در شداید و سختیها. می فرماید: «هنگامی که مختصر ضرری به انسانها برسد پروردگارشان را می خوانند، و به سوی او انابه می کنند» (وَإِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ مُنِيبِينَ إِلَيْهِ).

ولی آن چنان کم ظرفیت و کوتاه فکر و اسیر تعصب و تقلید کورکورانه از نیاکان مشرک خود هستند که به مجرد این که حوادث سخت برطرف می شود و نسیم آرامش می وزد و «خداوند رحمتی از سوی خودش به آنها می چشاند گروهی از آنان نسبت به پروردگارشان مشرک می شوند» (ثُمَّ إِذَا أَذَاهُمْ مِنْهُ رَحْمَةً إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ).

تکیه روی «مُنِيبِينَ إِلَيْهِ» اشاره لطیفی به این معنی می باشد که پایه و اساس در فطرت انسان توحید و خداپرستی است و شرک امر عارضی است که وقتی از آن قطع امید می کند خواه ناخواه به سوی ایمان و توحید باز می گردد.

(آیه ۳۴) - در این آیه به عنوان تهدید به این افراد کم ظرفیت مشرک که به هنگام نیل به نعمتها خدا را به دست فراموشی می سپارند می گوید: بگذار «نعمتهایی را که ما به آنها داده ایم کفران کنند» و هر کار از دستشان ساخته است انجام دهند (لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ).

«پس (تا می توانید از این نعمتهای زودگذر دنیا) بهره گیرید» (فَتَمَتَّعُوا).  
«اما به زودی (نتیجه شوم اعمال خویش را) خواهید دانست» (فَسَوْفَ

تَعْلَمُونَ).

(آیه ۳۵) - در این آیه برای محکوم ساختن این گروه مشرک، سخن را در قالب استفهام آمیخته با توبیخ درآورده، می‌گوید: «آیا ما دلیل محکمی بر آنان فرستادیم که از شرکشان سخن می‌گوید» و آن را موجه می‌شمارد؟ (أَمْ أَنْزَلْنَا عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا فَهُوَ يَتَكَلَّمُ بِمَا كَانُوا بِهِ يُشْرِكُونَ).

(آیه ۳۶) - این آیه که ترسیم دیگری از طرز فکر و روحیه این جاهلان کم‌ظرفیت است چنین می‌گوید: «و هنگامی که رحمتی به مردم بچشانیم خوشحال و مغرور می‌شوند، و هرگاه بلا و رنج و دردی به خاطر اعمالی که انجام داده‌اند به آنها برسد ناگهان مأیوس و نومید می‌گردند» (وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً فَرِحُوا بِهَا وَإِن تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ إِذَا هُمْ يَقْنَطُونَ).

در حالی که مؤمنان راستین کسانی هستند که نه به هنگام نعمت گرفتار غرور و غفلت می‌شوند و نه به هنگام مصیبت، گرفتار یأس و نومیدی، نعمت را از خدا می‌دانند و شکر به درگاه او می‌برند، و مصیبت را آزمون و امتحان، و یا نتیجه اعمال خویش محسوب می‌دارند و صبر می‌کنند و رو به درگاه او می‌آورند.

(آیه ۳۷) - این آیه همچنان از «توحید ربوبیت» سخن می‌گوید، و به تناسب بحثی که در آیات گذشته آمده بود که بعضی از کم‌ظرفیتان با روی آوردن نعمت، مغرور و با مواجه شدن بلا، مأیوس می‌شوند، چنین می‌فرماید: «آیا ندیدند که خداوند روزی را برای هرکس بخواهد گسترده (و برای هرکس بخواهد) تنگ می‌سازد» (أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَيَقْدِرُ).

درست است که عالم، عالم اسباب است ولی در عین حال این یک قاعده کلی و همیشگی نیست، چرا که گاه افراد بسیار جدی و لایقی را می‌بینیم که هر چه می‌دوند به جایی نمی‌رسند، و به عکس گاه افراد کم دست و پا را مشاهده می‌کنیم که درهای روزی از هر سو به روی آنها گشوده است!

این استثناها گویا برای این است که خداوند نشان دهد با تمام تأثیری که در عالم اسباب آفریده، نباید در عالم اسباب گم شوند، و نباید فراموش کنند که در پشت این دستگاه، دست نیرومند دیگری است که آن را می‌گرداند.

لذا در پایان آیه می‌گوید: «در این نشانه‌هایی است از قدرت و عظمت خدا برای قومی که ایمان می‌آورند» (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ).

(آیه ۳۸) - و از آنجا که هر نعمت و موهبتی، وظایف و مسؤولیتهایی را همراه می‌آورد، در این آیه روی سخن را به پیامبر ﷺ کرده، می‌گوید: چون چنین است «پس حق بستگان و نزدیکان را ادا کن، و همچنین (حق) مسکینان و در راه ماندگان را» (فَاتِ ذَٰلِقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمَسْكِينِ وَابْنَ السَّبِيلِ).

تعبیر به «حَقَّهُ» بیانگر این واقعیت است که آنها در اموال انسان شریکند و اگر چیزی انسان می‌پردازد حق خود آنها را ادا می‌کند.

و در پایان آیه برای تشویق نیکوکاران، و ضمناً بیان شرط قبولی انفاق می‌فرماید: «این کار برای کسانی که تنها رضای خدا را می‌طلبند بهتر است» (ذَٰلِكَ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ).

«و کسانی که چنین کار نیکی را انجام می‌دهند رستگارانند» (وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ).

با توجه به این که «وَجْهَ اللَّهِ» به معنی ذات پاک پروردگار است، این آیه نشان می‌دهد که تنها مسأله انفاق و پرداختن حق خویشاوندان و دیگر صاحبان حقوق کافی نیست، مهم آن است که با اخلاص و نیت پاک توأم بوده و از هرگونه ریا و خودنمایی و منت و تحقیر و انتظار پاداش خالی باشد.

(آیه ۳۹) - در این آیه به تناسب بحثی که از انفاق خالص در میان بود به دو نمونه از انفاقها که یکی برای خداست، و دیگری به منظور رسیدن به مال دنیا اشاره کرده، می‌فرماید: «آنچه به عنوان ربا می‌پردازید تا در اموال مردم فزونی یابد، نزد خدا فزونی نخواهد یافت، و آنچه را به عنوان زکات می‌پردازید و تنها رضای خدا را می‌طلبید (مایه برکت است؛ و) کسانی که چنین می‌کنند دارای پاداش مضاعفند» (وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ رِبَاٍ لَّيْرُبُوا فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرْبُوا عِنْدَ اللَّهِ وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ زَكَاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ).

«ربا» در اصل به معنی افزایش است و در اینجا منظور هدایایی است که

بعضی از افراد برای دیگران -مخصوصاً صاحبان مال و ثروت - می‌برند، به این منظور که پاداشی بیشتر و بهتر از آنها دریافت دارند.

بدیهی است در این گونه هدایا نه استحقاق طرف در نظر گرفته می‌شود، و نه شایستگیها و اولویتها، بلکه تمام توجه به این است که این هدیه به جایی داده شود که بتواند مبلغ بیشتری را صید کند! و طبیعی است این چنین هدایا که جنبهٔ اخلاص در آن نیست از نظر اخلاقی و معنوی فاقد ارزش می‌باشد.

(آیه ۴۰) - در این آیه بار دیگر به مسألهٔ مبدأ و معاد که موضوع اساسی در بسیاری از آیات این سوره بود باز می‌گردد، و خدا را با چهار وصف، توصیف می‌کند تا هم اشاره‌ای به توحید و مبارزه با شرک باشد، و هم دلیلی بر معاد، می‌فرماید: «خداوند همان کسی است که شما را آفرید، سپس روزی داد، بعد می‌میراند و بعد زنده می‌کند» (اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ).

«آیا هیچ‌یک از شریکانی که شما برای خدا ساخته‌اید توانایی بر چیزی از این کارها دارد؟» (هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَفْعَلُ مِنْ ذَلِكَ مِنْ شَيْءٍ).

«منزه است خدا، و برتر است از آنچه آنها شریک برای او قرار می‌دهند» (سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ).

مسلم است هیچ‌یک از مشرکان، معتقد نبودند که آفرینش به وسیلهٔ بتها صورت گرفته، یا این که روزی آنها به دست بتهاست، و یا پایان عمرشان. بنابراین پاسخ این سؤالات منفی است و استفهام، استفهام انکاری می‌باشد. جملهٔ «سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ» این حقیقت را بازگو می‌کند که آنها مقام پروردگار را فوق‌العاده پایین آوردند که در کنار بتها و معبودان ساختگی قرار می‌دهند.

(آیه ۴۱) - سرچشمهٔ فساد، اعمال خود مردم است!

در آیات گذشته، سخن از شرک در میان بود و می‌دانیم ریشهٔ اصلی تمام مفاسد فراموش کردن اصلی توحید و روی آوردن به شرک است، لذا در اینجا سخن از ظهور فساد در زمین به خاطر اعمال مردم به میان آورده، می‌گوید: «فساد در

خشکی و دریا به خاطر کارهایی که مردم انجام داده‌اند آشکار شده است» (ظَهَرَ  
الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ). هر جا فساد ظاهر شود بازتاب  
اعمال مردم است چرا که هر کار نادرست عکس العمل نامطلوبی دارد.

سپس می‌فرماید: «خدا می‌خواهد نتیجه بعضی از اعمالشان را به آنان  
بچشانند، شاید به سوی حق بازگردند!» (لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ).

(آیه ۴۲) - در این آیه برای این که مردم شواهد زنده‌ای را در مسأله ظهور

فساد در زمین به خاطر گناه انسانها با چشم خود ببینند، دستور «سیر در ارض» را  
می‌دهد و به پیامبر ﷺ می‌فرماید: «بگو: شما در روی زمین به گردش پردازید (حال  
امتهای پیشین را جستجو کنید، و اعمال و سرنوشت آنها را مورد بررسی قرار دهید)  
ببینید عاقبت کسانی که قبل از شما بودند به کجا رسید؟» (قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ  
فَأَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلُ).

قصرها و کاخهای ویران شده آنها را بنگرید، خزائن به تاراج رفته آنها را تماشا  
کنید، جمعیت نیرومند پراکنده شده آنها را مشاهده نمایید، و سرانجام قبرهای  
درهم شکسته و استخوانهای پوسیده آنها را بنگرید.

آری «بیشترشان آنها مشرک بودند» (كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُشْرِكِينَ). و شرک ام‌الفساد  
و مایه تباهی آنها شد.

(آیه ۴۳) - و از آنجا که پند گرفتن و بیدار شدن، و سپس بازگشتن به سوی

خدا، همیشه مفید و مؤثر نیست، در این آیه روی سخن را به پیامبر ﷺ کرده چنین  
می‌گوید: «صورت خود را به سوی دین و آیین مستقیم و پابرجا (آیین توحید  
خالص) قرار ده، پیش از آن که روزی فرار رسد که هیچ‌کس قدرت ندارد آن روز را از  
خدا بازگرداند (و برنامه الهی را تعطیل کند) و در آن روز مردم گروه‌گروه می‌شوند  
و صفوف از هم جدا می‌گردد» گروهی در بهشت و گروهی در دوزخ (فَأَقِمْ وَجْهَكَ  
لِلدِّينِ الْقَيِّمِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ يُصَدَّعُونَ).

این که خطاب را متوجه پیامبر ﷺ می‌کند، برای این است که دیگران حساب

کار خویش را برسند.



(آیه ۴۴) - این آیه در حقیقت شرحی است برای این جدایی صفوف در قیامت، می فرماید: «هر کسی کافر شد کفرش بر زیان خود اوست» و وبالش دامنگیر او (مَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ).

«و اما آنها که عمل صالحی انجام دادند (پاداش الهی را) به سود خودشان آماده و مهیا می سازند» (وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلَا نَفْسِهِمْ يَمْهَدُونَ).

(آیه ۴۵) - در این آیه در مورد مؤمنان توضیح می دهد که نه تنها اعمال خود را در آنجا می بینند، بلکه خدا مواهب بیشتری که شایسته فضل و کرم اوست به آنها می بخشد، می گوید: «هدف این است که (خداوند) کسانی را که ایمان آورده اند، و عمل صالح انجام داده اند از فضلش پاداش دهد» (لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْ فَضْلِهِ).

مسلماً این فضل الهی شامل حال کافران نمی شود، «چرا که خدا کافران را دوست ندارد» (إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ).

(آیه ۴۶) - در این سوره، بخش قابل ملاحظه ای از دلائل توحید و نشانه های پروردگار در هفت آیه بیان شده که هر کدام با جمله «وَمِنْ آيَاتِهِ» آغاز می شود. شش قسمت آن را قبلاً به صورت پی در پی خواندیم، و این آیه آخرین آنها می باشد. و از آن جا که در آیه قبل سخن از ایمان و عمل صالح بود، بیان دلائل توحیدی تأکیدی نیز بر آن می باشد.

می فرماید: «و از آیات (عظمت و قدرت) خدا این است که بادها را به عنوان بشارتگرانی می فرستد» (وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ يُرْسِلَ الرِّيحَ مَبْشُرَاتٍ).

آنها در پیشاپیش باران حرکت می کنند، قطعات پراکنده ابر را با خود برداشته به هم می پیوندند، و به سوی سرزمینهای خشک و تشنه می برند، صفحه آسمان را می پوشانند و با دگرگون ساختن درجه حرارت جو، ابرها را آماده ریزش باران می کنند.

در دنباله آیه می خوانیم: «خدا می خواهد بدین سبب شما را از رحمت خود بچشانند، تا کشتیها به فرمانش حرکت کنند، و شما از فضل و رحمت او بهره گیرید

و شاید شکرگزاری کنید» (وَلْيُذَيِّقْكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَلِتَجْرِيَ الْفُلُكُ بِأَمْرِهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ).

آری! بادها هم وسیله تولید نعمتهای فراوان در زمینه کشاورزی و دامداری هستند، و هم وسیله حمل و نقل، و سرانجام سبب رونق امر تجارت است. آری! آنها بشارت دهندگانی هستند در جهات مختلف.

(آیه ۴۷) - در این آیه سخن از فرستادن پیامبران الهی است، در حالی که آیه بعد از آن بار دیگر به نعمت وزش بادها بر می‌گردد، ممکن است قرار گرفتن این آیه در میان دو آیه که درباره نعمت وجود بادها سخن می‌گوید جنبه معترضه داشته باشد. و ممکن است ذکر مسأله نبوت در کنار این بحثها برای تکمیل مسائل مربوط به مبدأ و معاد باشد.

به هر حال آیه چنین می‌گوید: «ما قبل از تو پیامبرانی را به سوی قومشان فرستادیم» (وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ رُسُلًا إِلَى قَوْمِهِمْ).

«آنها دلائل روشن و آشکار (از معجزات و منطق عقل) برای این اقوام آوردند» (فَجَاوَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ).

گروهی ایمان آوردند، و گروهی به مخالفت برخاستند اما هنگامی که اندرزا و هشدارها سودی نداد «ما از مجرمان انتقام گرفتیم»! (فَأَنْتَقِمْنَا مِنَ الَّذِينَ أَجْرُمْوا). و مؤمنان را یاری کردیم «و همواره این حق بر ما بوده است که مؤمنان را یاری کنیم» (وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ).

(آیه ۴۸) - این آیه بار دیگر به توضیح نعمت وزش بادها پرداخته، چنین می‌گوید: «خداوند همان‌کسی است که بادها را می‌فرستد تا ابرهایی را به حرکت درآورد» (اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا).

«سپس ابرها را در پهنه آسمان آن‌گونه که بخواهد می‌گستراند» (فَيَبْسُطُهُ فِي السَّمَاءِ كَيْفَ يَشَاءُ).

آنها را به صورت قطعاتی در آورده «و متراکم می‌سازد» (وَيَجْعَلُهُ كِسْفًا). «اینجاست که دانه‌های باران را می‌بینی که از لابلای آنها خارج می‌شوند»

﴿فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ﴾.

آری! یکی از نقشهای مهم، هنگام نزول باران بر عهدهٔ بادهای گذاشته شده است.

و در پایان آیه می‌افزاید: «پس هنگامی که این باران حیاتبخش را به هرکس از بندگانش بخواهد برساند، ناگهان آنها خوشحال و مسرور می‌شوند» ﴿فَإِذَا أَصَابَ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ﴾.

(آیه ۴۹) - «و قطعاً پیش از آن که بر آنان نازل شود، مأیوس بودند» ﴿وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمُبْلِسِينَ﴾.

این یأس و آن بشارت را کسانی به خوبی درک می‌کنند که همچون عربهای بیابانگرد حیات و زندگی‌شان پیوند بسیار نزدیکی با همین قطره‌های باران دارد.

(آیه ۵۰) - در این آیه روی سخن را به پیامبر اسلام ﷺ کرده، می‌گوید: «به آثار رحمت الهی بنگر که چگونه زمین را بعد از مردنش زنده می‌کند» ﴿فَأَنْظُرْ إِلَىٰ آثارِ رَحْمَتِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾.

تعبیر به «رحمت الهی» در مورد باران، اشاره به آثار پربرکت آن از جهات مختلف است.

سپس با توجه به پیوندی که مبدأ و معاد در مسائل مختلف دارند در پایان آیه می‌افزاید: «چنین کسی (که زمین مرده را با نزول باران زنده کرد) زنده‌کنندهٔ مردگانی (در قیامت) است، و او بر همه چیز تواناست» ﴿إِنَّ ذَلِكَ لَمُحْيِي الْمَوْتِ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾.

(آیه ۵۱) - از آنجا که در آیات گذشته، سخن از بادهای پربرکتی در میان بود که پیشقراولان بارانهای رحمت‌زا هستند، در این آیه اشاره به بادهای زینبار کرده، می‌گوید: «و اگر ما بادی بفرستیم (داغ و سوزان یا سرد و خشک و یا توأم با سموم) و بر اثر آن، زراعت و باغ خود را زرد و پژمرده ببینند (مأیوس شده و) پس از آن راه کفران پیش می‌گیرند» و به این راه همچنان ادامه می‌دهند ﴿وَلَئِنْ أَرْسَلْنَا رِيحًا فَرَأَوْهُ مُصْفَرًّا لَظَلُّوا مِنْ بَعْدِهِ يَكْفُرُونَ﴾.

آنها افراد ضعیف و کم ظرفیتی هستند و آن چنانند که قبل از آمدن باران مایوس و بعد از نزول آن، بسیار شادند، و اگر روزی باد سمومی بوزد و زندگی آنان موقتاً گرفتار مشکلاتی گردد، فریادشان بلند می شود و زبان به کفر می گشایند.

به عکس مؤمنان راستین که از نعمت خدا شادند و شکرگزار و در مصائب و مشکلات صبورند و شکیبیا، دگرگونیهای زندگی مادی هرگز در ایمان آنها، کمترین خللی وارد نمی کند، و همچون کوردلان ضعیف الایمان با وزش یک باد مؤمن و با وزش باد دیگر کافر نمی شوند.

(آیه ۵۲) - در این آیه و آیه بعد به تناسب بحثی که در آیه قبل آمد، مردم را به چهار گروه تقسیم می کند:

گروه مردگان، یعنی آنها که هیچ حقیقتی را درک نمی کنند هر چند ظاهراً زنده اند.

و گروه ناشنویان که آمادگی برای شنیدن سخن حق ندارند.

و گروهی که از دیدن چهره حق محرومند.

و سرانجام گروه مؤمنان راستین که دل‌هایی دانا، و گوش‌هایی شنوا، و چشم‌هایی بینا دارند.

نخست می گوید: «تو نمی توانی سخنان حق خود را به گوش مردگان برسانی» و اندر زهای تو در دل آنان که دلمرده اند اثر ندارد (فَأِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى).

و نیز «تو نمی توانی سخنت را به گوش کران برسانی مخصوصاً هنگامی که روی می گردانند و پشت می کنند» (وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ).

(آیه ۵۳) - و همچنین «تو نمی توانی نابینایان را از گمراهیشان هدایت کنی» (وَمَا أَنْتَ بِهَادِ الْعُمَىٰ عَنْ ضَلَالَتِهِمْ).

«تنها سخنان حقت را می توانی به گوش کسانی برسانی که به آیات ما ایمان می آورند و در برابر حق تسلیمند» (إِنْ تُسْمِعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ).

قرآن غیر از «حیات» و «مرگ» مادی و جسمانی و همچنین «شنوایی» و «بینایی» ظاهری، نوع برتری از حیات و مرگ و دید و شنود، قائل است که ریشه

اصلی سعادت یا بدبختی انسان در آن است. و این آیات از آن سخن می‌گوید.  
 (آیه ۵۴) - در این آیه به یکی دیگر از دلایل توحید که دلیل فقر و غنا است اشاره می‌کند و بحثهایی را که در سرتاسر این سوره، پیرامون توحید آمده تکمیل می‌نماید، می‌گوید: «خداوند همان کسی است که شما را (در حالی که ضعیف و ناتوان بودید) آفرید، سپس بعد از ناتوانی، قوت بخشید (و دوران جوانی و شکوفایی نیروها آمد) و باز بعد از قدرت ضعف و پیری قرار داد» (اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا وَشَيْبَةً).  
 آری «او هر چه بخواهد می‌آفریند و دانا و تواناست» (يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ).

در آغاز آن چنان ضعیف و ناتوان بودید که حتی قدرت نداشتید مگسی را از خود دور کنید یا آب دهان خویش را نگه دارید، این از نظر جسمانی، و از نظر فکری به مصداق «لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا» «هیچ چیز نمی‌دانستید؛ حتی پدر و مادر مهربانی را که دائماً مراقب شما بودند نمی‌شناختید.

ولی کم‌کم دارای رشد و قدرت شدید، اندامی نیرومند و فکری قوی و عقلی توانا و درکی وسیع پیدا کردید.

و با این حال نمی‌توانستید این قدرت را نگه دارید و درست همانند انسانی که از دامنه کوه بلندی به فراز قلّه رسیده از طرف دیگر سرایشی را شروع کردید، و باز به قعر درّه ضعف و ناتوانی جسمی و روحی رسیدید.

این دگرگونیها و فراز و نشیبها، بهترین دلیل بر این حقیقت است که نه آن قوت از شما بود، و نه آن ضعف، بلکه هر دو از ناحیه دیگری بود.

آخرین جمله آیه که اشاره به علم و قدرت خداست، هم بشارت است و هم انذار که خدا از همه اعمال و نیات شما آگاه است و نیز توانایی بر پاداش و کیفر شما دارد.

(آیه ۵۵) - در اینجا بار دیگر به مسأله رستاخیز باز می‌گردد و صحنه دردناک دیگری از حال مجرمان را در آن روز مجسم می‌سازد.

می گوید: «و روزی که قیامت بر پا شود، مجرمان سوگند یاد می کنند که جز ساعتی (در عالم برزخ) درنگ نکردند!» (وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ).

آری «این چنین از درک حقیقت بازگردانده می شوند» (كَذَلِكَ كَانُوا يُؤْفَكُونَ).  
(آیه ۵۶) - این آیه پاسخ مؤمنان آگاه را به سخنان مجرمان ناآگاهی که از وضع برزخ و قیامت اطلاع درستی ندارند بازگو می کند.

می فرماید: «ولی کسانی که علم و ایمان به آنها داده شده، می گویند: شما به فرمان خدا تا روز قیامت (در عالم برزخ) درنگ کردید، و اکنون روز رستاخیز است، اما شما نمی دانستید» (وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ وَلَكِنَّكُمْ كُنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ).

مقدم داشتن «علم» بر «ایمان» به خاطر آن است که علم پایه ایمان است.  
(آیه ۵۷) - به هرحال هنگامی که مجرمان خود را با واقعیات دردناک روز قیامت روبرو می بینند در مقام عذرخواهی و توبه بر می آیند، ولی قرآن می گوید: «در آن روز عذرخواهی ظالمان سودی به حالشان ندارد و توبه آنان نیز پذیرفته نیست» (فَيَوْمَئِذٍ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَعذِرَتُهُمْ وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ).  
یکی از عذرهای آنها این است که گناهان خود را به گردن سردمداران کفر و نفاق بیندازند.

و گاه در مقام عذرخواهی سعی می کنند انحراف خود را به گردن شیطان بیندازند و او را بر وسوسه هایش ملامت کنند.

(آیه ۵۸) - این آیه در حقیقت اشاره ای است به کل مطالبی که در این سوره بیان شد می فرماید: «ما برای مردم در این قرآن از هرگونه مثال و مطلبی بیان کردیم» (وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ).

وعد و وعید، امر و نهی، بشارت و انداز، آیات آفاقی و انفسی، دلائل مبدا و معاد و اخبار غیبی، و خلاصه از هر چیز که در نفوس انسانها ممکن است اثر مثبت بگذارد بیانی داشتیم.

در حقیقت، قرآن بطور کلی، و سوره روم که اکنون در مراحل پایان آن هستیم  
بالخصوص مجموعه‌ای است از مسائل بیدارکننده برای هر قشر و گروه و برای هر  
طرز فکر و عقیده.

ولی با این حال گروهی هستند که هیچ‌یک از این امور در قلوب تاریک  
و سیاهشان اثری نمی‌گذارد، «و اگر آیه‌ای برای آنها بیاوری کافران می‌گویند: شما  
اهل باطل هستید» و اینها سحر و جادوست! (وَلَئِنْ جِئْتَهُمْ بِآيَةٍ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا  
إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُبْطِلُونَ).

تعبیر به «مُْبْطِلُونَ» تعبیر جامعی است که همه برچسبها و نسبتهای ناروای  
مشرکان به انبیا و طرفداران حق را در بر می‌گیرد.

(آیه ۵۹) - این آیه دلیل مخالفت این گروه را به روشنی بیان می‌کند،  
می‌گوید: این نفوذ ناپذیری و لجاجت بی حد و حساب و دشمنی با هر حقیقت،  
به خاطر آن است که آنها حس تشخیص و درک خود را بر اثر کثرت گناه و لجاجت از  
دست داده‌اند، و ابداً چیزی درک نمی‌کنند، آری «این چنین خداوند بر دل‌های  
کسانی که علم و آگاهی ندارند مهر می‌نهد» (كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الَّذِينَ  
لَا يَعْلَمُونَ).

قابل توجه این که در آیات گذشته، علم پایه ایمان شناخته شده، و در این آیه  
جهل پایه کفر و عدم تسلیم در برابر حق.

(آیه ۶۰) - این آیه که آخرین آیه سوره روم است، دو دستور مهم  
و یک بشارت بزرگ به پیامبر گرامی اسلام ﷺ می‌دهد، تا او را در این مبارزه  
پی‌گیر و مستمر در برابر این لجوجان جاهل، و بی‌خردان سرسخت، به استقامت  
دعوت کند.

نخست می‌گوید: «اکنون که چنین است (در برابر همه حوادث، همه آزارها  
و کارشکنیها و نسبتهای ناروا) شکیبایی و صبر پیشه کن» (فَاصْبِرْ).

که شکیبایی و صبر و استقامت کلید اصلی پیروزی است.  
و برای این که پیامبر را در این راه دلگرمتر کند می‌افزاید: «وعدۀ خدا بطور

مسلم حق است» (إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ).

دومین دستور، دستور به تسلط بر اعصاب و حفظ متانت و آرامش، و به اصطلاح از جا در نرفتن در این مبارزه سخت و پی‌گیر است، می‌فرماید: «وهرگز نباید کسانی که ایمان و یقین ندارند تو را خشمگین و عصبانی کنند» (وَلَا يَسْتَخِفُّكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ).

وظیفه تو بردباری و تحمل و حوصله هر چه بیشتر و حفظ متانتی که شایسته یک رهبر در برابر این‌گونه افراد است، می‌باشد.

این سوره با وعده پیروزی مؤمنان بر دشمنان آغاز شد، و با وعده پیروزی نیز پایان می‌گیرد، ولی شرط اصلی آن را صبر و استقامت شمرده است.

«پایان سوره روم»



## سوره لقمان [۳۱]

این سوره در «مکه» نازل شده است و دارای ۳۴ آیه است

**محتوای سوره:** بطورکلی محتوای این سوره در پنج بخش خلاصه می‌شود:

بخش اول بعد از ذکر حروف مقطعه اشاره به عظمت قرآن و هدایت و رحمت بودن آن برای مؤمنانی که واجد صفات ویژه هستند می‌کند.

بخش دوم از نشانه‌های خدا در آفرینش آسمان و برپاداشتن آن بدون هیچ‌گونه ستون، و آفرینش کوهها در زمین، و جنبندگان مختلف، و نزول باران و پرورش گیاهان سخن می‌گوید.

بخش سوم قسمتی از سخنان حکمت‌آمیز لقمان آن مرد الهی را به هنگام اندرز فرزندش نقل می‌کند.

در بخش چهارم بار دیگر به دلایل توحید باز می‌گردد، و سخن از تسخیر آسمان و زمین و نعمتهای وافر پروردگار و نکوهش از منطبق بت پرستانی که تنها براساس تقلید از نیاکان در این وادی گمراهی افتادند، سخن می‌گوید.

و نیز از علم گسترده و بی‌پایان خدا با ذکر مثال روشنی پرده برمی‌دارد.

بخش پنجم اشاره کوتاه و تکان‌دهنده‌ای به مسأله معاد و زندگی پس از مرگ دارد، به انسان هشدار می‌دهد که مغرور به زندگی این دنیا نشود.

این مطلب را با ذکر گوشه‌ای از علم غیب پروردگار که از همه چیز در ارتباط با

انسان از جمله لحظه مرگ او و حتی جنینی که در شکم مادر است آگاه است تکمیل کرده و سوره را پایان می دهد.

**فضیلت تلاوت سوره:** در حدیثی از پیامبر ﷺ می خوانیم: «کسی که سوره لقمان را بخواند لقمان در قیامت رفیق و دوست اوست، و به عدد کسانی که کار نیک یا بد انجام داده اند (به حکم امر به معروف و نهی از منکر در برابر آنها) ده حسنه به او داده می شود».

و در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام می خوانیم: «کسی که سوره لقمان را در شب بخواند، خداوند سی فرشته را مأمور حفظ او تا به صبح در برابر شیطان و لشکر شیطان می کند، و اگر در روز بخواند این سی فرشته او را تا به غروب از ابلیس و لشکرش محافظت می نمایند».

این همه فضیلت و ثواب و افتخار برای خواندن یک سوره قرآن به خاطر آن است که تلاوت مقدمه ای است برای اندیشه و فکر و آن نیز مقدمه ای است برای عمل و تنها با لقلقه لسان نباید این همه فضیلت را انتظار داشت.

### به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

(آیه ۱) - این سوره، با ذکر عظمت و اهمیت قرآن آغاز می شود، و بیان حروف مقطعه در ابتدای آن نیز اشاره لطیفی به همین حقیقت است، که این آیات که از حروف ساده الفبا ترکیب یافته، چنان محتوایی بزرگ و عالی دارد که سرنوشت انسانها را بکلی دگرگون می سازد «الف، لام، میم» (آلم).

(آیه ۲) - لذا بعد از ذکر «حروف مقطعه» می گوید: «این آیات کتاب حکیم است» کتابی پرمحتوا و استوار (تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ).

توصیف «کتاب» به «حکیم» یا بخاطر استحکام محتوای آن است، چرا که هرگز باطل به آن راه نمی یابد، و هرگونه خرافه را از خود دور می سازد.

و یا به معنی آن است که این قرآن همچون دانشمند حکیمی است که در عین خاموشی با هزار زبان سخن می گوید، تعلیم می دهد، اندرز می گوید، تشویق

می‌کند، انذار می‌نماید، داستانهای عبرت‌انگیز بیان می‌کند، و خلاصه به تمام معنی دارای حکمت است، و این سرآغاز، تناسب مستقیمی دارد با سخنان «لقمان حکیم» که در این سوره از آن بحث به میان آمده.

(آیه ۳) - این آیه هدف نهائی نزول قرآن را با این عبارت بازگو می‌کند: این کتاب حکیم «مایهٔ هدایت و رحمت برای نیکوکاران است» (هُدًى وَرَحْمَةً لِّلْمُحْسِنِينَ).

«هدایت» در حقیقت مقدمه‌ای است برای «رحمت پروردگار»، چراکه انسان نخست در پرتو نور قرآن حقیقت را پیدا می‌کند و به آن معتقد می‌شود، و در عمل خود آن را به کار می‌بندد، و به دنبال آن مشمول رحمت و اسعه و نعمتهای بی‌پایان پروردگار می‌گردد.

(آیه ۴) - این آیه محسنین را با سه وصف، توصیف کرده، می‌گوید: همانان که نماز را برپا می‌دارند، و زکات را می‌پردازند و آنها به آخرت یقین دارند» (الَّذِينَ يُتِمُّونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ).

پیوند آنها با خالق از طریق نماز، و با خلق خدا از طریق زکات، قطعی است و یقین آنها به دادگاه قیامت انگیزهٔ نیرومندی است برای پرهیز از گناه و برای انجام وظایف.

(آیه ۵) - و این آیه عاقبت و سرانجام کار «محسنین» را چنین بیان می‌کند: «آنها بر طریق هدایت از پروردگارشانند، و آنانند رستگاران» (أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ).

آیه ۶ - شأن نزول: این آیه دربارهٔ «نضرین حارث» نازل شده است.

او مرد تاجری بود و به ایران سفر می‌کرد، و در ضمن، داستانهای ایرانیان را برای قریش بازگو می‌نمود، و می‌گفت: اگر محمد برای شما سرگذشت عاد و ثمود را نقل می‌کند، من داستانهای رستم و اسفندیار، و اخبار کسری و سلاطین عجم را باز می‌گویم! آنها دور او را گرفته، استماع قرآن را ترک می‌گفتند.

بعضی دیگر گفته‌اند که این قسمت از آیات دربارهٔ مردی نازل شده که کنیز

خواننده‌ای را خریداری کرده بود و شب و روز برای او خوانندگی می‌کرد و او را از یاد خدا غافل می‌ساخت.

**تفسیر:** غنا یکی از دامهای بزرگ شیاطین! در اینجا سخن از گروهی است که درست در مقابل گروه «محسنین» و «مؤمنین» قرار دارند که در آیات گذشته مطرح بودند.

سخن از جمعیتی است که سرمایه‌های خود را برای بیهودگی و گمراه ساختن مردم به کار می‌گیرد، و بدبختی دنیا و آخرت را برای خود می‌خرد!

نخست می‌فرماید: «و بعضی از مردم، سخنان باطل و بیهوده را خریداری می‌کنند تا (خلق خدا را) از روی جهل و نادانی، از راه خدا گمراه سازند» (وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ).  
«و آیات خدا را به استهزاء و سخریه گیرند» (وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا).

و در پایان آیه اضافه می‌کند: «عذاب خوارکننده از آن این گروه است» (أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ).

«لَهْوَ الْحَدِيثِ» مفهوم وسیع و گسترده‌ای دارد که هرگونه سخنان یا آهنگهای سرگرم‌کننده و غفلت‌زا که انسان را به بیهودگی یا گمراهی می‌کشاند در بر می‌گیرد، خواه از قبیل «غنا» و الحان و آهنگهای شهوت‌انگیز و هوس‌آلود باشد، و خواه سخنانی که نه از طریق آهنگ، بلکه از طریق محتوا انسان را به بیهودگی و فساد، سوق می‌دهد.

\* **تحریم غنا:** بدون شک غنا بطور اجمال از نظر مشهور علما حرام است و شهرتی در حدّ اجماع و اتفاق دارد.

از مجموع کلمات فقهای اسلام استفاده می‌شود که: «غنا» آهنگهایی است که متناسب مجالس فسق و فجور و اهل گناه و فساد می‌باشد، و قوای شهوانی را در انسان تحریک می‌نماید.

این نکته نیز قابل توجه است که گاه یک «آهنگ» هم خودش غنا و لهو و باطل است و هم محتوای آن، به این ترتیب که اشعار عشقی و فسادانگیز را با آهنگهای

مطرب بخوانند، و گاه تنها آهنگ، غناست؛ به این ترتیب که اشعار پرمحتوا یا آیات قرآن و دعا و مناجات را به آهنگی بخوانند که مناسب مجالس عیاشان و فاسدان است، و در هر دو صورت حرام می باشد.

نکته دیگر اینکه آنچه در بالا گفتیم مربوط به خوانندگی است، و اما استفاده از آلات موسیقی و حرمت آن بحث دیگری دارد که از موضوع این سخن خارج است.

(آیه ۷) - این آیه به عکس العمل این گروه در برابر آیات الهی اشاره کرده، و در واقع آن را با عکس العملشان در برابر لهُوَالْحَدِيثِ مقایسه می کند و می گوید: «و هنگامی که آیات ما بر او خوانده می شود مستکبرانه روی برمی گرداند، گویی آن را نشنیده، گویی اصلاً گوشه‌هایش سنگین است» و هیچ سخنی را نمی شنود (وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَ لِيَ مُسْتَكْبِرًا كَانُوا لَمْ يَسْمَعُهَا كَانُوا فِي أذُنَيْهِ وَقَرَأُوا).

و در پایان، کیفر دردناک چنین کسی را این گونه بازگو می کند: «او را به عذاب دردناک بشارت ده!» (فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ).

(آیه ۸) - در این آیه به شرح حال مؤمنان راستین باز می گردد که در آغاز این مقایسه از آنان شروع شد، در پایان نیز به آنان ختم می گردد، می فرماید: «کسانی که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند، باغهای پر نعمت بهشت از آن آنها است» (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ النَّعِيمِ).

(آیه ۹) - مهمتر اینکه این باغهای پر نعمت بهشتی، برای آنها جاودانه است «همیشه در آن خواهند ماند» (خَالِدِينَ فِيهَا).

«این وعده حتمی الهی است» و وعده ای تخلف ناپذیر (وَعْدَ اللَّهِ حَقًّا). و خداوند نه وعده دروغین می دهد، و نه از وفای به وعده های خود عاجز است، چرا که «اوست عزیز و حکیم» شکست ناپذیر و دانا (وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ).

(آیه ۱۰) - این آفرینش خداست، دیگران چه آفریده اند؟ این آیه از دلایل توحید که یکی دیگر از اساسی ترین اصول اعتقادی است سخن می گوید.

نخست به پنج قسمت از آفرینش پروردگار که پیوند ناگسستنی با هم دارند

اشاره می‌کند، این موارد عبارتند از: آفرینش آسمان، و معلق بودن کرات در فضا و نیز آفرینش کوهها برای حفظ ثبات زمین، و سپس آفرینش جنبندگان، و بعد از آن آب و گیاهان که وسیله تغذیه آنهاست.

می‌فرماید: «خداوند آسمانها را بدون ستونی که قابل رؤیت باشد آفرید»  
**خَلَقَ السَّمَوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا).**

این تعبیر اشاره لطیفی است به قانون جاذبه و دافعه که همچون ستونی بسیار نیرومند اما نامرئی کرات آسمانی را در جای خود نگه داشته؛ بنابراین، جمله فوق یکی از معجزات علمی قرآن مجید است که شرح بیشتر آن را در ذیل آیه ۲ سوره رعد (در جلد دوم) آوردیم.

سپس درباره فلسفه آفرینش کوهها می‌گوید: «خداوند در زمین کوههایی افکند تا شما را مضطرب و متزلزل نکند» **(وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ).** حال که نعمت آرامش آسمان به وسیله ستون نامرئیش، و آرامش زمین به وسیله کوهها تأمین شد نوبت به آفرینش انواع موجودات زنده و آرامش آنها می‌رسد که در محیطی آرام بتوانند قدم به عرصه حیات بگذارند، می‌گوید: «و در روی زمین از هر جنبنده‌ای منتشر ساخت» **(وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ).**

اما پیدااست که این جنبندگان نیاز به آب و غذا دارند، لذا در جمله‌های بعد به این دو موضوع اشاره کرده، می‌گوید: «و از آسمان آبی فرستادیم و به وسیله آن (در روی زمین) انواع گوناگونی از جفتهای گیاهان پرارزش رویاندیم» **(وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ).**

سفره‌ای است گسترده با غذاهای متنوع در سرتاسر روی زمین که هر یک از آنها از نظر آفرینش، دلیلی است بر عظمت و قدرت پروردگار.

این آیه بار دیگر به «زوجیت در جهان گیاهان» اشاره می‌کند که آن نیز از معجزات علمی قرآن است، چراکه در آن زمان، زوجیت (وجود جنس نر و ماده) در جهان گیاهان بطور گسترده ثابت نشده بود، و قرآن از آن پرده برداشت.

(آیه ۱۱) - بعد از ذکر عظمت خداوند در جهان آفرینش، و چهره‌های

مختلفی از خلقت روی سخن را به مشرکان کرده و آنها را مورد بازخواست قرار می‌دهد، می‌گوید: «این آفرینش خداست، اما به من نشان دهید معبودان غیر او چه چیز را آفریده‌اند؟! (هُذَا خَلْقُ اللَّهِ فَأَرُونِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ).

مسئلاً آنها نمی‌توانستند ادعا کنند هیچ‌یک از مخلوقات این جهان مخلوق بتها هستند، بنابراین آنها به توحید خالقیت معترف بودند، با این حال چگونه می‌توانستند شرک در عبادت را توجیه کنند، چراکه توحید خالقیت دلیل بر توحید ربوبیت و یگانگی مدبر عالم، و آن هم دلیل بر توحید عبودیت است.

لذا در پایان آیه، عمل آنها را منطبق بر ظلم و ضلال شمرده، می‌گوید: «ولی ظالمان در گمراهی آشکارند» (بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ).

می‌دانیم «ظلم» معنی گسترده‌ای دارد که شامل قرار دادن هر چیز در غیر محل خودش می‌شود، و از آنجا که مشرکان عبادت و گاه تدبیر جهان را در اختیار بتها می‌گذاشتند مرتکب بزرگترین ظلم و ضلالت بودند.

(آیه ۱۲) - به تناسب بحثهای گذشته پیرامون توحید و شرک و اهمیت و عظمت قرآن و حکمتی که در این کتاب آسمانی به کار رفته، در این آیه و چند آیه بعد از آن، سخن از «لَقْمَانِ حَكِيمٍ» و بخشی از اندرزهای مهم این مرد الهی در زمینه توحید و مبارزه با شرک به میان آمده، این اندرزهای دهگانه که در طی شش آیه بیان شده هم مسائل اعتقادی را به طرز جالبی بیان می‌کند، و هم اصول و ظایف دینی، و هم مباحث اخلاقی را.

در این که «لَقْمَانِ» که بود؟ در حدیثی از پیامبر اکرم ﷺ چنین می‌خوانیم: «به حق می‌گویم که لقمان پیامبر نبود، ولی بنده‌ای بود که بسیار فکر می‌کرد، ایمان و یقینش عالی بود، خدا را دوست می‌داشت، و خدا نیز او را دوست داشت، و نعمت حکمت بر او ارزانی فرمود...».

آیه می‌فرماید: «ما به لقمان حکمت دادیم (و به او گفتیم: شکر خدا را بجای آور، هرکس شکرگزاری کند، تنها به سود خویش شکر کرده، و هرکس کفران کند (زیانی به خدا نمی‌رساند) چراکه خداوند، بی‌نیاز و ستوده است» (وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ

الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ.

حکمتی که قرآن از آن سخن می‌گوید و خداوند به لقمان عطا فرموده بود «مجموعه‌ای از معرفت و علم، و اخلاق پاک و تقوا و نور هدایت» بوده است.

«لقمان» به خاطر داشتن این حکمت به شکر پروردگارش پرداخت او هدف نعمتهای الهی و کاربرد آن را می‌دانست، و درست آنها را در همان هدفی که برای آن آفریده شده بودند به کار می‌بست، و اصلاً حکمت همین است: «به کار بستن هر چیز در جای خود» بنابراین «شکر» و «حکمت» به یک نقطه باز می‌گردند.

(آیه ۱۳) - بعد از معرفی لقمان و مقام علم و حکمت او به نخستین اندرز وی که در عین حال مهمترین توصیه به فرزندش می‌باشد اشاره کرده، می‌فرماید: به خاطر بیاور «هنگامی را که لقمان به فرزندش - در حالی که او را موعظه می‌کرد - گفت: پسرم! چیزی را همتای خدا قرار مده که شرک ظلم بزرگی است» (وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ).

چه ظلمی از این بالاتر که هم در مورد خدا انجام گرفته که موجود بی‌ارزشی را همتای او قرار دهند، و هم درباره‌ی خویشتن که از اوج عزت عبودیت پروردگار به قعر ذلت پرستش غیر او سقوط کنند!

(آیه ۱۴) - احترام پدر و مادر: این آیه و آیه بعد در حقیقت جمله‌های معترضه‌ای است که در لابلاهای اندرزهای لقمان از سوی خداوند بیان شده است، که ارتباط روشنی با سخنان لقمان دارد، زیرا در این دو آیه، بحث از نعمت وجود پدر و مادر و زحمات و خدمات و حقوق آنهاست و قراردادادن شکر پدر و مادر در کنار شکر «الله».

به‌علاوه تأکیدی بر خالص بودن اندرزهای لقمان به فرزندش نیز محسوب می‌شود چرا که پدر و مادر با این علاقه وافر و خلوص نیت ممکن نیست جز خیر و صلاح فرزند را در اندرزهایشان بازگو کنند.

نخست می‌فرماید: «وما به انسان درباره‌ی پدر و مادرش سفارش کردیم» (وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ).



آنگاه به زحمات فوق العادهٔ مادر اشاره کرده، می‌گوید: «مادرش او را با ناتوانی روی ناتوانی حمل کرد» و به هنگام بارداری هر روز رنج و ناراحتی تازه‌ای را متحمل می‌شد. (حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَيَّ وَهْنًا).

مادران در دوران بارداری گرفتار وهن و سستی می‌شوند، چراکه شیرهٔ جان و مغز استخوانشان را به پرورش جنین خود اختصاص می‌دهند، و از تمام مواد حیاتی وجود خود بهترینش را تقدیم او می‌دارند.

حتی این مطلب در دوران رضاع و شیردادن نیز ادامه می‌یابد، چراکه «شیر، شیرهٔ جان مادر است».

لذا به دنبال آن می‌افزاید: «و دوران شیرخوارگی او در دو سال پایان می‌یابد» (وَفِضَالُهُ فِي غَامِئِنِ).

همان‌گونه که در جای دیگر قرآن نیز اشاره شده است: «مادران فرزندان را دو سال تمام شیر می‌دهند» (بقره/۲۳۳)

البته منظور دوران کامل شیرخوارگی است هرچند ممکن است گاهی کمتر از آن انجام شود.

سپس می‌گوید: توصیه کردم که: «برای من و برای پدر و مادرت شکر به جا آور» (أَنْ أَشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ).

شکر مرا به جا آور که خالق و منعم اصلی توأم و چنین پدر و مادر مهربانی به تو داده‌ام و هم شکر پدر و مادرت را که واسطهٔ این فیض و عهده‌دار انتقال نعمتهای من به تو می‌باشند.

و در پایان آیه با لحنی که خالی از تهدید و عتاب نیست می‌فرماید: «بازگشت (همهٔ شما) به سوی من است» (إِلَى الْمَصِيرِ).

آری! اگر در اینجا کوتاهی کنید در آنجا تمام این حقوق و زحمات و خدمات مورد بررسی قرار می‌گیرد و مو به مو حساب می‌شود.

(آیه ۱۵) - و از آنجا که توصیهٔ به نیکی در مورد پدر و مادر، ممکن است این توهّم را برای بعضی ایجاد کند که حتی در مسألهٔ عقائد و کفر و ایمان، باید با آنها

مماشات کرد، در این آیه می‌افزاید: «وهرگاه آن دو، تلاش کنند که تو چیزی را همتای من قرار دهی که از آن (حداقل) آگاهی نداری (بلکه می‌دانی باطل است) از ایشان اطاعت مکن» (وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا).

هرگز نباید رابطه انسان با پدر و مادرش، مقدم بر رابطه او با خدا باشد، و هرگز نباید عواطف خویشاوندی حاکم بر اعتقاد مکتبی او گردد. باز از آنجا که ممکن است، این فرمان، این توهّم را به وجود آورد که در برابر پدر و مادر مشرک، باید شدت عمل و بی‌حرمتی به خرج داد، بلافاصله اضافه می‌کند که عدم اطاعت آنها در مسأله کفر و شرک، دلیل بر قطع رابطه مطلق با آنها نیست بلکه در عین حال «با آن دو، در دنیا به طرز شایسته‌ای رفتار کن» (وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا).

از نظر دنیا و زندگی مادی با آنها مهر و محبت و ملاحظت کن، و از نظر اعتقاد و برنامه‌های مذهبی، تسلیم افکار و پیشنهادهای آنها مباش، این درست نقطه اصلی اعتدال است که حقوق خدا و پدر و مادر، در آن جمع است.

لذا بعداً می‌افزاید: «و از راه کسانی پیروی کن که توبه‌کنان به سوی من آمده‌اند» راه پیامبر و مؤمنان راستین (وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنْابَ إِلَيَّ).

«سپس بازگشت همه شما به سوی من است و من شما را از آنچه (در دنیا) عمل می‌کردید آگاه می‌کنم» و بر طبق آن پاداش و کیفر می‌دهم (ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ).

(آیه ۱۶) - دومین اندرز لقمان درباره حساب اعمال و معاد است که حلقه «مبدأ» و «معاد» را تکمیل می‌کند.

می‌گوید: «پسرم! اگر به اندازه سنگینی دانه خردلی (کار نیک یابد) باشد، و در دل سنگی یا در (گوشه‌ای از) آسمانها وزمین قرار گیرد، خداوند آن را (در دادگاه قیامت) می‌آورد (و حساب آن را می‌رسد چرا که) خداوند دقیق و آگاه است» (يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ

أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ).

«خَرْدَل» گیاهی است که دارای دانه‌های سیاه بسیار کوچکی است که در کوچکی و حقارت ضرب‌المثل می‌باشد.

اشاره به این که اعمال نیک و بد هر قدر کوچک و کم ارزش، و هر قدر مخفی و پنهان باشد، همانند خردلی که در درون سنگی در اعماق زمین، یا در گوشه‌ای از آسمانها مخفی باشد، خداوند لطیف و خبیر که از تمام موجودات کوچک و بزرگ و صغیر و کبیر در سراسر عالم هستی آگاه است آن را برای حساب، و پاداش و کیفر حاضر می‌کند، و چیزی در این دستگاه گم نمی‌شود!

توجه به این آگاهی پروردگار از اعمال انسان، خمیر مایه همه اصلاحات فردی و اجتماعی است و نیروی محرک قوی به سوی خیرات و بازدارنده مؤثر از شرور و بدیهاست.

(آیه ۱۷) - بعد از تحکیم پایه‌های مبدأ و معاد که اساس همه اعتقادات مکتبی است به مهمترین اعمال یعنی مسأله نماز پرداخته، می‌گوید: «پسرم! نماز را برپادار» (يَا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ).

چرا که نماز مهمترین پیوند تو با خالق است، نماز قلب تو را بیدار و روح تو را مصفا، و زندگی تو را روشن می‌سازد.

آثار گناه را از جانت می‌شوید، نور ایمان را در سرای قلبت پرتوافکن می‌دارد، و تو را از فحشا و منکرات باز می‌دارد.

بعد از برنامه نماز به مهمترین دستورات اجتماعی یعنی؛ امر به معروف و نهی از منکر پرداخته، می‌گوید: «و (مردم را) به نیکیها و معروف دعوت کن و از منکرات و زشتیها باز دار» (وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ).

و بعد از این سه دستور مهم عملی به مسأله صبر و استقامت که در برابر ایمان همچون سر نسبت به تن است، پرداخته، می‌گوید: «و در برابر مصائبی که به تو می‌رسد شکیبها باش که این از کارهای مهم (هر انسانی) است» (وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ).

(آیه ۱۸) - سپس لقمان به مسائل اخلاقی در ارتباط با مردم و خویشتن پرداخته، نخست تواضع و فروتنی و خوشروئی را توصیه کرده، می‌گوید: «بسا بی‌اعتنائی از مردم روی مگردان» (وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ).  
 «و مغرورانه بر زمین راه مرو» (وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا).  
 «چرا که خداوند هیچ متکبر مغروری را دوست ندارد» (إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ).

و به این ترتیب لقمان حکیم در اینجا از دو صفت بسیار زشت و ناپسند که مایه از هم پاشیدن روابط صمیمانه اجتماعی است اشاره می‌کند: یکی تکبر و بی‌اعتنائی، و دیگر غرور و خودپسندی که هر دو در این جهت مشترکند که انسان را در عالمی از توهم و پندار و خود برتری فرو می‌برند، و رابطه او را از دیگران قطع می‌کنند.

در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «کسی که از روی غرور و تکبر، روی زمین راه رود زمین، و کسانی که در زیر زمین خفته‌اند، و آنها که روی زمین هستند، همه او را لعنت می‌کنند!»

(آیه ۱۹) - در این آیه دو برنامه دیگر اخلاقی را که جنبه اثباتی دارد - در برابر دو برنامه گذشته که جنبه نفی داشت - بیان کرده، می‌گوید: پسرم! «در راه رفتن اعتدال را رعایت کند» (وَأَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ).

«از صدای خود بکاه» و هرگز فریاد مزین (وَأَغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ).  
 «چرا که زشت‌ترین صداها صدای خران است!» (إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ).

در واقع در این دو آیه از دو صفت، نهی و به دو صفت، امر شده: «نهی» از «خود برتری» و «خودپسندی»، که یکی سبب می‌شود انسان نسبت به بندگان خدا تکبر کند، و دیگری سبب می‌شود که انسان خود را در حد کمال پندارد، و در نتیجه درهای تکامل را به روی خود ببندد هر چند خود را با دیگری مقایسه نکند.  
 و «امر» به رعایت اعتدال در «عمل» و «سخن»، زیرا تکیه روی اعتدال در راه

رفتن یا آهنگ صدا در حقیقت به عنوان مثال است.

و به راستی کسی که این صفات چهارگانه را دارد انسان موفق و خوشبخت و پیروزی است، در میان مردم محبوب، و در پیشگاه خدا عزیز است.

از رسول خدا ﷺ نقل شده: «بیشترین چیزی که سبب می شود امت من به خاطر آن وارد بهشت شوند تقوای الهی و حسن خلق است».

(آیه ۲۰) - **تکیه گاه مطمئن!** بعد از پایان اندرزه‌های دهگانه لقمان در زمینه مبدأ و معاد و رسم زندگی، قرآن برای تکمیل آن به سراغ بیان نعمتهای الهی می رود تا حس شکرگزاری مردم را برانگیزد، شکری که سرچشمه «معرفة الله» و انگیزه اطاعت فرمان او می شود.

روی سخن را به همه انسانها کرده، می گوید: «آیا ندیدید خداوند آنچه را در آسمانها و زمین است مسخر فرمان شما کرد» که در مسیر منافع و سود شما حرکت کند؟ (الْم تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ).

سپس می افزاید: «خداوند نعمتهای خود را - اعم از نعمتهای ظاهر و باطن - بر شما گسترده و افزون ساخت» (وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً).

و در پایان آیه از کسانی سخن می گوید که نعمتهای بزرگ الهی را که از درون و برون، انسان را احاطه کرده، کفران می کنند، و به جدال و ستیز در برابر حق برمی خیزند، می فرماید: «بعضی از مردم هستند که درباره خداوند بدون هیچ دانش و هدایت و کتاب روشنی، مجادله می کنند» (وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُبِينٍ).

و به جای این که بخشنده آن همه نعمتهای آشکار و نهان را بشناسند، رو به سوی شرک و انکار، از سر جهل و لجاجت می آورند.

در حقیقت این گروه لجوج نه خود دانشی دارند، و نه به دنبال راهنما و رهبری هستند، و نه از وحی الهی استمداد می جویند، و چون راه هدایت در این سه امر منحصر است لذا با ترک آن به وادی گمراهی و وادی شیاطین کشیده شده اند.

(آیه ۲۱) - این آیه به منطق ضعیف و سست این گروه گمراه اشاره کرده، می‌گوید: «هنگامی که به آنها گفته شود، از آنچه خداوند نازل کرده پیروی کنید، می‌گویند: نه، ما از چیزی پیروی می‌کنیم که پدران خود را بر آن یافته‌ایم!» (وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا).

و از آنجا که پیروی از نیاکان جاهل و منحرف، جزء هیچ یک از طرق سه‌گانه هدایت‌آفرین فوق نیست، قرآن از آن به عنوان راه شیطانی یاد کرده، می‌فرماید: «آیا اگر حتی شیطان آنها را دعوت به عذاب آتش فروزان کند» باز هم تبعیت می‌کنند؟! (أَوَلَوْ كَانِ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ).

(آیه ۲۲) - سپس به بیان حال دو گروه مؤمن خالص و کفار آلوده پرداخته، آنها را در مقایسه با یکدیگر و مقایسه با آنچه در مورد پیروان شیطان و مقلدان کور و کفر نیاکان بیان کرده، مورد توجه قرار داده، می‌گوید: «کسی که روی خود را تسلیم خدا کند در حالی که نیکوکار باشد، به دستگیره محکمی چنگ زده» و به تکیه‌گاه مطمئنی تکیه کرده است (وَمَنْ يُسَلِّمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ).

چنگ زدن به دستگیره محکم، تشبیه لطیفی از این حقیقت است که انسان برای نجات از قعر درّه مادیگری و ارتقا به بلندترین قلّه‌های معرفت و معنویت و روحانیت نیاز به یک وسیله محکم و مطمئن دارد این وسیله چیزی جز ایمان و عمل صالح نیست، غیر آن، همه پوسیده و پاره شدنی و مایه سقوط و مرگ است، علاوه بر این آنچه باقی می‌ماند این وسیله است، و بقیه همه فانی و نابودشدنی! لذا در پایان آیه می‌فرماید: «و عاقبت همه کارها به سوی خداست» (وَالِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ).

در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام از پیامبر گرامی اسلام چنین آمده: «بعد از من فتنه‌ای تاریک و ظلمانی خواهد بود تنها کسانی از آن رهایی می‌یابند که به عروۃ‌الوثقی چنگ زنند، عرض کردند: ای رسول خدا! عروۃ‌الوثقی چیست؟ فرمود: ولایت سید اوصیا است.

عرض کردند: یا رسول الله سید او صیبا کیست؟  
فرمود: امیرمؤمنان.

عرض کردند: امیرمؤمنان کیست؟

فرمود: مولای مسلمانان و پیشوای آنان بعد از من.

باز برای این که پاسخ صریحتری بگیرند، عرض کردند: او کیست؟  
فرمود: برادرم علی بن ابی طالب علیه السلام.

روایات دیگری نیز در همین زمینه که منظور از «عروة الوثقی» دوستی اهل بیت علیهم السلام یا دوستی آل محمد صلی الله علیه و آله یا امامان از فرزندان حسین علیه السلام است نقل شده.

بارها گفته‌ایم که این تفسیرها بیان مصداقهای روشن است، و منافات با مصادیق دیگری همچون توحید و تقوا و مانند آن ندارد.

(آیه ۲۳) - سپس به بیان حال گروه دوم پرداخته، می‌گوید: «و کسی که کافر شود (و این حقایق روشن را انکار کند) کفر او تو را غمگین نسازد» (وَمَنْ كَفَرَ فَلَا يَحْزَنُكَ كُفْرُهُ). چرا که تو وظیفه‌ات را به خوبی انجام داده‌ای، اوست که بر خویشتن ظلم و ستم می‌کند.

و نیز نگران مباش که گروهی در دنیا با این که کفر می‌ورزند و ظلم و ستم می‌کنند، از نعمتهای الهی متنعمند، و گرفتار مجازات نیستند، زیرا دیر نشده است «بازگشت همه آنها به سوی ماست و ما آنها را از اعمالشان (و نتایج شوم آن) آگاه می‌سازیم» (إِنَّا مَرْجِعُهُمْ فَنُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا).

نه تنها از اعمالشان آگاهیم که از نیات و اسرار درون دل‌هایشان نیز با خبریم «زیرا خداوند به آنچه درون سینه‌هاست آگاه است» (إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ).

(آیه ۲۴) - سپس می‌افزاید: بهره آنها از زندگی دنیا تو را شگفت زده نکند، «ما اندکی از متاع دنیا در اختیار آنان می‌گذاریم (و متاع هر چه باشد، کم و ناچیز است) سپس آنها را به تحمل عذاب شدیدی وادار می‌سازیم» عذابی مستمر و دردناک (نُتَعِّمُهُمْ قَلِيلًا ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ إِلَىٰ عَذَابٍ غَلِيظٍ).

این تعبیر ممکن است اشاره به آن باشد که آنها تصور نکنند، در این جهان از قبضه قدرت خداوند خارجند، خود او می خواهد آنها را برای آزمایش و اتمام حجت و مقاصدی دیگر آزاد بگذارد.

(آیه ۲۵) - ده وصف از اوصاف پروردگار: در این آیه و پنج آیه بعد از آن مجموعه‌ای از صفات خداوند بیان شده است که در حقیقت ده صفت عمده یا ده اسم از اسماء الحسنی را بیان می‌کند:

غنی، حمید، عزیز، حکیم، سمیع، بصیر، خبیر، حق، علی و کبیر.

این از یک نظر، و از سوی دیگر در این آیه از «خالقیت» خداوند سخن می‌گوید و در آیه دوم از «مالکیت مطلقه» در آیه سوم از «علم بی انتهایش» بحث می‌کند و در آیه چهارم و پنجم از «قدرت نامتناهیش».

و در آخرین آیه نتیجه می‌گیرد کسی که دارای این صفات است «حق» است و غیر از او همه باطل و هیچ و پوچند.

نخست می‌فرماید: «و هرگاه از آنان سؤال کنی چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است مسلماً می‌گویند: الله» (وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ).

این تعبیر از یک سو دلیل بر این است که مشرکان هرگز منکر توحید خالق نبودند، و از سوی دیگر دلیل بر فطری بودن توحید و تجلی این نورالهی در سرشت همه انسانهاست.

سپس می‌گوید: حال که آنها به توحید خالق معترفند؛ «بگو: الحمد لله (که خود شما معترفید) ولی بیشتر آنان نمی‌دانند» که عبادت باید منحصر به خالق جهان باشد (قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ).

(آیه ۲۶) - سپس به مسأله «مالکیت» حق می‌پردازد چرا که بعد از ثبوت خالقیت نیاز به دلیل دیگری بر مالکیت او نیست، می‌فرماید: «آنچه در آسمانها و زمین است از آن خداست» (لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ).

بدیهی است آن کس که «خالق» و «مالک» است مدبر امور جهان نیز می‌باشد.



و کسی که چنین است از همه چیز بی نیاز و شایسته هرگونه ستایش است به همین دلیل در پایان آیه می‌افزاید: «خداوند غنی و حمید است» (إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ).

او غنی علی‌الاطلاق، و حمید از هر نظر است، چراکه هر موهبتی در جهان است به او باز می‌گردد، و هرکس هرچه دارد از او دارد.

(آیه ۲۷) - این آیه ترسیمی از علم بی‌پایان خداست، که با ذکر مثالی بسیار گویا و رسا مجسم شده است، می‌گوید: «و اگر همه درختان روی زمین قلم شود، و دریا برای آن مرکب گردد، و هفت دریاچه به آن افزوده شود اینها همه تمام می‌شود ولی کلمات خدا پایان نمی‌گیرد، خداوند عزیز و حکیم است» (وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ).

از آنجا که مخلوقات گوناگون این جهان هرکدام بیانگر ذات پاک خدا و علم و قدرت اویند، به هر موجودی «کلمة الله» اطلاق شده، و به همین مناسبت «کلمات الله» به معنی علم و دانش پروردگار به کار رفته است.

(آیه ۲۸) - بعد از ذکر علم بی‌پایان پروردگار، سخن از قدرت بی‌انتهای او به میان آورده، می‌فرماید: «آفرینش و برانگیختن (و زندگی دوباره) همه شما (در قیامت) همانند یک فرد بیش نیست، خداوند شنوا و بیناست» (مَا خَلَقَكُمْ وَلَا يَعْتُبُكُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ).

(آیه ۲۹) - این آیه تأکید و بیان دیگری است برای قدرت و وسعه خداوند، روی سخن را به پیامبر کرده، می‌گوید: «آیا ندیدی که خداوند شب را در روز، و روز را در شب داخل می‌کند؟» (أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ). و نیز آیا ندیدی که خداوند «خورشید و ماه را (در مسیر منافع انسانها) مسخر ساخته؟» (وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ).

«و هرکدام تا سرآمد معینی به حرکت خود ادامه می‌دهند» (كُلٌّ يَجْرِي إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى).

و این که «خداوند به آنچه انجام می دهید آگاه است»؟ (وَأَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ).

(آیه ۳۰) - و در این آیه به صورت یک نتیجه گیری جامع و کلی می فرماید: «اینها همه دلیل بر آن است که خداوند حق است، و آنچه غیر از او می خوانند باطل است، و خداوند بلندمقام و بزرگ مرتبه است» (ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ).

مجموع بحثهایی که در آیات قبل پیرامون خالقیت و مالکیت و علم و قدرت بی انتهای پروردگار آمده بود، این امور را اثبات کرد که «حق» تنها اوست و غیر او زائل و باطل و محدود و نیازمند است، و «علیّ و کبیر» که از هر چیز برتر و از توصیف بالاتر است ذات پاک او می باشد.

(آیه ۳۱) - در این آیه سخن از دلیل نظم به میان می آید، و در آیه بعد سخن از توحید فطری است و مجموعاً بحثهایی را که در آیات قبل آمد تکمیل می کند. می گوید: «آیا ندیدی کشتیها بر (صفحه) دریاها به فرمان خدا، و به (برکت) نعمت او حرکت می کنند»؟! (أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلُكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اللَّهِ). هدف این است: «تا بخشی از آیاتش را به شما نشان دهد» (لِيُرِيَكُمْ مِنْ آيَاتِهِ).

آری «در اینها نشانه هایی است برای کسانی که بسیار شکیبیا و شکرگزارند» (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ). بدون شک حرکت کشتیها بر صفحه اقیانوسها نتیجه مجموعه ای از قوانین آفرینش است.

(آیه ۳۲) - در گرداب بلا! بعد از بیان نعمت حرکت کشتیها در دریاها که هم در گذشته و هم امروز، بزرگترین و مفیدترین وسیله حمل و نقل انسانها و کالاها بوده است، اشاره به یکی از چهره های دیگر همین مسأله کرده، می گوید: «و هنگامی که (در سفر دریا) موجی همچون ابرها آنان را بپوشاند (و بالا رود و بالای سرشان قرار گیرد) خدا را با اخلاص می خوانند» (وَإِذَا غَشِيَهُمْ مَوْجٌ كَالظُّلَلِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ

## لَهُ الدِّينَ).

یعنی امواج عظیم دریا آن چنان بر می خیزد، و اطراف آنها را احاطه می کند که گویی ابری بر سر آنان سایه افکنده است، سایه ای وحشتناک و هول انگیز. اینجاست که انسان با تمام قدرتهای ظاهری که برای خویش جلب و جذب کرده، خود را ضعیف و ناچیز و ناتوان می بیند. و اینجاست که توحید خالص همه قلب او را احاطه می کند، و دین و آئین و پرستش را مخصوص او می داند.

سپس اضافه می کند: «اما وقتی آنها را به خشکی رساند و نجات داد، بعضی راه اعتدال را پیش می گیرند» و به ایمان خود وفادار می مانند، در حالی که بعضی دیگر فراموش کرده راه کفر را پیش می گیرند (فَلَمَّا نَجَّيْهُمْ إِلَى الْبَرِّ فَمِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ). و در پایان آیه به گروه دوم اشاره کرده، می فرماید: «ولی آیات ما را هیچ کس جز پیمان شکنان ناسپاس انکار نمی کنند» (وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ). (آیه ۳۳) - در این آیه به صورت یک جمع بندی از مواعظ و اندرزهای گذشته، و دلائل توحید و معاد، همه انسانها را به خدا و روز قیامت توجه می دهد، سپس از غرور ناشی از دنیا و شیطان برحذر می دارد، بعد به وسعت دامنه علم خداوند و شمول آن نسبت به همه چیز می پردازد.

می فرماید: «ای مردم! تقوای الهی پیشه کنید و بترسید از روزی که نه پدر کيفر (اعمال) فرزندش را تحمل می کند و نه فرزند چیزی از کيفر (اعمال) پدرش را» (يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ وَأَخْشَوْا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَاَلِدِهِ وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَنِ وَاَلِدِهِ شَيْئًا).

در حقیقت دستور اول، توجه به مبدأ است، و دستور دوم توجه به معاد. دستور اول، نیروی مراقبت را در انسان زنده می کند، و دستور دوم احساس پاداش و کيفر را، و بدون شک کسی که این دو دستور را به کار بندد کمتر آلوده گناه و فساد می شود.

به هر حال در آن روز هرکس چنان به خود مشغول است و در پیچ و خم

اعمال خویش گرفتار که به دیگری نمی پردازد، حتی پدر و فرزند که نزدیکترین رابطه‌ها را با هم دارند هیچ‌کدام به فکر دیگری نیستند.

در پایان آیه انسانها را از دو چیز برحذر می‌دارد، می‌فرماید: «به یقین وعده الهی حق است. پس مبادا زندگی دنیا شما را بفریبد، و مبادا (شیطان) فریبکار شما را به (کرم) خدا مغرور سازد!» (إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُمُ بِاللَّهِ الْغُرُورُ).

(آیه ۳۴) - وسعت علم خداوند! در آخرین آیه این سوره به تناسب بحثی که پیرامون روز رستاخیز در آیه قبل به میان آمده، سخن از علومی به میان می‌آورد که مخصوص پروردگار است می‌گوید: «آگاهی از زمان قیام قیامت مخصوص خداست» (إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ).

«و اوست که باران را نازل می‌کند» و از تمام جزئیات نزول آن آگاه است (وَيُنزِلُ الْغَيْثَ).

و نیز «آنچه را که در رحمها (ی مادران) است می‌داند» (وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ).

«و هیچ‌کس نمی‌داند فردا چه به دست می‌آورد» (وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا).

«و هیچ‌کس نمی‌داند در چه سرزمینی می‌میرد»؟ (وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ).

«خداوند عالم و آگاه است» (إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ).

گویی مجموع این آیه پاسخ به سؤالی است که در زمینه قیامت مطرح می‌شود همان سؤالی که بارها مشرکان قریش از پیامبر ﷺ کردند و گفتند: «متی هو؟» روز قیامت کی خواهد بود». (اسراء/ ۵۱)

«پایان سورة لقمان»

## سوره سجده [۳۲]

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای ۳۰ آیه است

**نامهای این سوره:** نام این سوره در بعضی از روایات و در لسان مشهور مفسران «سوره سجده» یا «الم سجده» است، و گاه برای مشخص ساختن آن از سوره حم سجده آن را به نام «سجده لقمان» می خوانند، چرا که بعد از سوره لقمان قرار گرفته است.

در بعضی از روایات نیز از آن به «الم تنزیل» یاد شده است.

**محتوای سوره:** این سوره به حکم آنکه از سوره های «مکی» است خطوط اصلی سوره های مکی یعنی بحث از «مبدأ» و «معاد» و «بشارت» و «انذار» را قویاً تعقیب می کند و روی هم رفته در آن چند بخش جلب توجه می کند.

۱- قبل از هر چیز سخن از عظمت قرآن است.

۲- سپس بحثی پیرامون نشانه های خداوند در آسمان و زمین دارد.

۳- بحث دیگری پیرامون آفرینش انسان از «خاک» و «آب نطفه» و «روح الهی» و اعطای وسائل فراگیری علم و دانش می باشد.

۴- بعد از آن از رستاخیز و حوادث قبل از آن یعنی مرگ سخن می گوید.

۵ و ۶- بحثهای مؤثر و تکان دهنده ای از بشارت و انذار دارد.

به این ترتیب هدف اصلی سوره تقویت مبانی ایمان به مبدأ و معاد و ایجاد

موج نیرومندی از حرکت به سوی تقوا، و بازداری از سرکشی و طغیان است.

**فضیلت تلاوت سوره:** در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چنین آمده است: «کسی که سوره الم تنزیل و تبارک را بخواند مانند آن است که شب قدر را احیا گرفته باشد».

در حدیث دیگری از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام چنین نقل شده: «هرکس سوره سجده را در هر شب جمعه بخواند خداوند نامه اعمال او را به دست راست او می‌دهد، گذشته او را می‌بخشد، و از دوستان محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و اهل بیت او خواهد بود». بدون شک تلاوتی که سرچشمه اندیشه، و اندیشه‌ای که مبدأ تصمیم‌گیری و حرکت بوده باشد، می‌تواند آن‌چنان انسان را بسازد که مشمول این همه فضیلت و افتخار گردد.

### به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

(آیه ۱) - **عظمت قرآن، و مبدأ و معاد:** باز در این سوره با حروف مقطعه «الف، لام، میم» (آلَمْ). روبه‌رو می‌شویم و این پانزدهمین بار است که در آغاز سوره‌های قرآنی این‌گونه حروف را می‌یابیم.

بحثی که درباره اهمیت قرآن بلافاصله بعد از این حروف آمده است بار دیگر بیانگر این حقیقت است که «الم» اشاره به عظمت قرآن و قدرت‌نمایی عظیم پروردگار است که چنین کتاب بزرگ و پرمحتوا که معجزه جاویدان محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است از حروف ساده «الفبا» به وجود آورده است.

(آیه ۲) - می‌فرماید: «این کتابی است که از سوی پروردگار جهانیان نازل شده و شک و تردیدی در آن نیست» (تَنْزِيلُ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ). این آیه در واقع پاسخ به دو سؤال است، گویی نخست از محتوای این کتاب آسمانی سؤال می‌شود، در پاسخ می‌گوید: محتوای آن حق است و جای کمترین شک و تردید نیست، سپس سؤال درباره ابداع‌کننده آن به میان می‌آید، در پاسخ می‌گوید: این کتاب از سوی «رب العالمین» است.

(آیه ۳) - سپس به تهمتی که بارها مشرکان و منافقان بی‌ایمان به این کتاب

بزرگ آسمانی بسته بودند اشاره کرده، می فرماید: «آنها می گویند: (محمّد) اینها را به دروغ به خداست بسته است» و از ناحیه پروردگار جهانیان نیست (أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ).

در پاسخ ادعای بی دلیل آنها می گوید: این افترا نیست، «بلکه سخن حقی است از سوی پروردگارت» (بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ).  
و دلیل حقانیت آن در خود آن آشکار و نمایان است.

سپس به هدف نزول آن پرداخته، می گوید: «هدف این بوده که گروهی را انداز کنی که پیش از تو هیچ اندازکننده‌ای برای آنها نیامده است، شاید (پند گیرند و) هدایت شوند» (لِنُنذِرَ قَوْمًا مَّا أَتَيْهِمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ).

منظور از «نذیر» در اینجا پیامبر بزرگی است که دعوت خود را آشکارا و توأم با معجزات و در محیطی وسیع و گسترده آشکار سازد، و می دانیم چنین اندازکننده‌ای در جزیره عربستان و در میان قبائل «مکه» قیام نکرده بود.

(آیه ۴) - بعد از بیان عظمت قرآن و رسالت پیامبر ﷺ به یکی دیگر از مهمترین پایه‌های عقائد اسلامی یعنی توحید و نفی شرک پرداخته چنین می گوید: «خداوندا کسی که آسمانها و زمین و آنچه را در میان این دو است در شش روز [= شش دوران] آفرید» (اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ).

بعد از مسأله آفرینش به مسأله «حاکمیت خداوند» بر عالم هستی پرداخته، می گوید: «سپس خداوند بر عرش قدرت قرار گرفت» و بر کل عالم هستی حکومت کرد (ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ).

قرارگرفتن خداوند بر عرش به این معنی است که او هم خالق جهان هستی است، و هم حاکم بر کل عالم.

و در پایان آیه با اشاره به مسأله توحید «ولایت» و «شفاعت» مراحل توحید را کامل کرده، می فرماید: «جز او ولی و شفیع برای شما نیست» (مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ).

با این دلیل روشن چرا بیراهه می‌روید و دست به دامن بتها می‌زنید؟ «آیا متذکر نمی‌شوید؟! (أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ).

در حقیقت مراحل سه‌گانه توحید که در آیه فوق منعکس است هرکدام دلیلی بر دیگری محسوب می‌شود، توحید خالقیت دلیل بر توحید حاکمیت است و توحید حاکمیت دلیل بر توحید ولی و شفیع و معبود.

(آیه ۵) - در این آیه نخست به توحید پروردگار و سپس به مسأله «معاد» اشاره می‌کند، و به این ترتیب سه شاخه توحید که در آیات گذشته بیان شده (توحید خالقیت و حاکمیت و عبودیت) در اینجا با ذکر توحید ربوبیت - یعنی تدبیر جهان هستی تنها به وسیله خداوند - تکمیل می‌گردد.

می‌فرماید: «خداوند امور این جهان را از مقام قرب خود به سوی زمین تدبیر می‌کند» (يُدَبِّرُ الْأُمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ).

و می‌افزاید: «سپس تدبیر امور در روزی که مقدار آن هزار سال از سالهایی است که شما می‌شمارید به سوی او باز می‌گردد» (ثُمَّ يَرْجِعُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ).

منظور از این روز، روز قیامت است یعنی؛ خداوند این جهان را با تدبیر خاصی نظم بخشیده، ولی در پایان جهان این تدبیر را بر می‌چیند و به دنبال آن طرحی نوین و جهانی و سیعتر ابداع می‌گردد، یعنی پس از پایان این دنیا جهان دیگر آغاز می‌شود.

(آیه ۶) - مراحل شگفت‌انگیز آفرینش انسان: این آیه تأکیدی است بر بحثهای توحیدی که در آیات قبل گذشت و در چهار مرحله خلاصه می‌شد (توحید خالقیت، حاکمیت ولایت و ربوبیت) می‌فرماید: کسی که با این صفات گفته شد «او خداوندی است که از پنهان و آشکار با خبر است و شکست‌ناپذیر و مهربان است» (ذَلِكَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ).

(آیه ۷) - این آیه اشاره‌ای به نظام احسن آفرینش بطور عموم، و سرآغازی برای بیان خلقت انسان و مراحل تکامل او بطور خصوص است، می‌فرماید: «او



همان کسی است که هرچه را آفرید نیکو آفرید» (الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ).  
و به هر چیز آنچه نیاز داشت داد و بنای کاخ عظیم خلقت را بر «نظام احسن»  
یعنی بر چنان نظمی استوار کرد که از آن کاملتر تصور نمی شد.

دهنده‌ای که به گل نکهت و به گل جان داد

به هر که آنچه سزا دید حکمتش آن داد!

قرآن سپس با ذکر این مقدمه «آفاقی» وارد بحث «انفسی» می شود  
و همان‌گونه که در بحث آیات آفاقی از چند شاخه توحید سخن گفت در اینجا نیز از  
چند موهبت بزرگ در مورد انسانها سخن می گوید.

نخست می فرماید: خداوند «آغاز آفرینش انسان را از گِل قرار داد» (وَبَدَأَ خَلْقَ  
الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ). تا هم عظمت و قدرت خود را نشان دهد و هم به این انسان  
هشدار دهد که تو از کجا آمده‌ای و به کجا خواهی رفت.

پیداست این آیه سخن از آفرینش «آدم» می گوید، نه همه انسانها، چرا که  
ادامه نسل او در آیه بعد مطرح است، و ظاهر این آیه دلیل روشنی است بر خلقت  
مستقل انسان که بدون واسطه از گِل صورت گرفته است.

(آیه ۸) - این آیه به آفرینش نسل انسان و چگونگی تولد فرزندان آدم در  
مراحل بعد اشاره کرده، می گوید: «سپس نسل او را از عصاره‌ای از آب ناپیچ  
و بی قدر آفرید» (ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ).

(آیه ۹) - این آیه بعد اشاره‌ای است به مراحل پیچیده تکام انسان در عالم  
رحم، و همچنین مراحلی که آدم به هنگام آفرینش از خاک طی نمود، می فرماید:  
«سپس (اندام) او را موزون ساخته» (ثُمَّ سَوَّيْتَهُ).

«و از روح خویش در وی دمید!» (وَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا).  
«و برای شما گوش و چشمها و دلها قرار داد» (وَجَعَلْنَا لَكُمْ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ  
وَالْأَفْئِدَةَ).

«اما کمتر شکر (نعمتهای) او را به جا می آورید» (قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ).  
در آغاز که نطفه منعقد می شود تنها دارای یک نوع «حیات نباتی» است،

یعنی فقط تغذیه و رشد و نمو دارد، ولی از حس و حرکت که نشانه «حیات حیوانی» است و همچنین قوه ادراکات که نشانه «حیات انسانی» است در آن خبری نیست. اما تکامل نطفه در رحم به مرحله ای می رسد که شروع به حرکت می کند و تدریجاً قوای دیگر انسانی در آن زنده می شود، و این همان مرحله ای است که قرآن از آن تعبیر به نفخ روح می کند.

اضافه «روح» به «خدا» به اصطلاح «اضافه تشریفی» است، یعنی یک روح گراندتر و پرشرافت که سزاوار است روح خدا نامیده شود در انسان دمیده شد. (آیه ۱۰) - **ندامت و تقاضای بازگشت!** قرآن در اینجا بحث گویائی را درباره «معاد» آغاز می کند، سپس حال «مجرمان» را در جهان دیگر بازگو می کند، و مجموعاً تکمیلی است برای بحثهای گذشته که پیرامون «مبدأ» سخن می گفت، زیرا می دانیم بحث از «مبدأ» و «معاد» در قرآن مجید غالباً توأم با یکدیگر است. نخست می گوید: «آنها گفتند: آیا هنگامی که ما (مُردیم و خاک شدیم و) در زمین گم شدیم، آفرینش تازه ای خواهیم یافت؟! (وَقَالُوا إِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ).

تعبیر به «گم شدن در زمین» اشاره به این است که انسان پس از مردن خاک می شود، همانند سایر خاکها، و هر ذره ای از آن بر اثر عوامل طبیعی و غیرطبیعی به گوشه ای پرتاب می شود، و دیگر چیزی از او باقی به نظر نمی رسد تا آن را در قیامت دوباره بازگردانند.

ولی آنها در حقیقت منکر قدرت خداوند بر این کار نیستند «بلکه آنان لقای پروردگارشان را انکار می کنند» و می خواهند با انکار معاد، آزادانه به هوسرانی خویش ادامه دهند (بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ).

در واقع این آیه شباهت زیادی با آیات نخستین سوره قیامت دارد آنجا که می گوید: «آیا انسان گمان می کند ما استخوانهای پراکنده او را جمع نخواهیم کرد! ما حتی قادریم (خطوط) سرانگشتان او را به نظام نخستین بازگردانیم! ولی هدف انسان این است که ایامی را که در این دنیا در پیش دارد (با انکار قیامت) به گناه

و فجور بگذرانند لذا سؤال می‌کند روز قیامت کی خواهد بود؟ (قیامت/۳-۶)  
بنابراین آنها از نظر استدلال لنگ نیستند، بلکه شهوات آنها حجابی بر قلبشان  
افکنده، و نیت سوئشان مانع قبول مسأله معاد است.

(آیه ۱۱) - این آیه پاسخ آنها را از طریق دیگری بیان می‌کند، می‌گوید: تصور  
نکنید شخصیت شما به همین بدن جسمانی شماست، بلکه اساس شخصیتتان را  
روح شما تشکیل می‌دهد، و او محفوظ است «بگو: فرشته مرگ که بر شما مأمور  
شده (روح) شما را می‌گیرد، سپس به سوی پروردگارتان بازگردانده می‌شود» (قُلْ  
يَتَوَفَّيْكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ).

در یک جمع بندی می‌توان چنین گفت که دو آیه فوق به منکران معاد چنین  
پاسخ می‌دهد که: اگر مشکل شما پراکندگی اجزای جسمانی است که خودتان  
قدرت خدا را قبول دارید و منکر آن نیستید، و اگر مشکل اضمحلال و نابودی  
شخصیت انسان بر اثر این پراکندگی است آن نیز درست نیست چرا که پایه  
شخصیت انسان بر روح قرار گرفته.

(آیه ۱۲) - سپس وضع همین مجرمان کافر و منکران معاد را که در قیامت با  
مشاهده صحنه‌های مختلف آن از گذشته خود سخت نادم و پشیمان می‌شوند  
چنین مجسم کرده، می‌گوید: «و اگر ببینی مجرمان را هنگامی که در پیشگاه  
پروردگارشان سر به زیر افکنده می‌گویند: پروردگارا! آنچه وعده کرده بودی دیدیم  
و شنیدیم (ما پشیمانیم) ما را بازگردان تا کار شایسته‌ای انجام دهیم، ما به (قیامت)  
یقین داریم» در تعجب فرو خواهی رفت (وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُوا رُءُوسِهِمْ  
عِنْدَ رَبِّهِمْ رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا إِنَّا مُوقِنُونَ).

به راستی تعجب می‌کنی که آیا این افراد سر به زیر و نادم همان مغروران  
سرکش و چموش هستند که در دنیا در برابر هیچ حقیقتی سر فرود نمی‌آوردند.  
منظور از «مجرمان» در اینجا، کافران و بخصوص منکران قیامتند.

(آیه ۱۳) - و از آنجا که این همه اصرار و تأکید برای پذیرش ایمان، ممکن  
است این توهم را ایجاد کند که خداوند توانائی ندارد نور ایمان را در قلب آنها

پرتوافکن کند، در این آیه می‌افزاید: «و اگر می‌خواستیم به هر انسانی هدایت لازمش را (از روی اجبار بدهیم) می‌دادیم» (وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدًى).

مسئلاً ما چنین قدرتی داریم، ولی ایمانی که از طریق اجبار و الزام ما تحقق یابد ارزش چندانی ندارد، اراده ما بر این تعلق گرفته که نوع انسان «مختار» باشد.

لذا در پایان آیه می‌فرماید: «ولی (من آنها را آزاد گذارده‌ام و) سخن و وعده‌ام حق است که دوزخ را (از افراد بی‌ایمان و گنهکار) از جن و انس همگی پرکنم!» (وَلَكِنَّ حَقَّ الْقَوْلِ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ).

آری! آنها با سوء اختیار خود این راه را طی کرده‌اند و مستحق مجازاتند، و ما هم اراده قاطع داریم بر این که دوزخ را از آنان پرکنیم.

(آیه ۱۴) - لذا در این آیه می‌گوید: ما به این دوزخیان خواهیم گفت: «بچشید عذاب جهنم را) به خاطر این که دیدار امروزتان را فراموش کردید، ما نیز شما را فراموش کردیم!» (فَذُوقُوا بِمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا إِنَّا نَسِينَاكُمْ).  
«و بچشید عذاب جاودان را به خاطر اعمالی که انجام می‌دادید» (وَذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ).

بار دیگر از این آیه استفاده می‌شود که فراموش کردن دادگاه عدل قیامت سرچشمه اصلی بدبختیهای آدمی است، و در این صورت است که خود را در برابر قانون شکنیها و مظالم آزاد می‌بیند، و نیز از این آیه به خوبی روشن می‌شود که مجازات ابدی در برابر اعمالی است که انسان انجام می‌دهد و نه چیز دیگر.

(آیه ۱۵) - پادشاهای عظیمی که هیچ‌کس از آن آگاه نیست! می‌دانیم روش قرآن این است که بسیاری از حقایق را در مقایسه با یکدیگر بیان می‌کند، تا کاملاً مفهوم و دلنشین گردد.

در اینجا نیز بعد از شرحی که درباره مجرمان و کافران در آیات پیشین بیان شد به صفات برجسته مؤمنان راستین می‌پردازد، و اصول عقیدتی و برنامه‌های عملی آنها را بطور فشرده ضمن دو آیه با ذکر هشت صفت، بیان می‌دارد.

نخست می‌فرماید: «تنها کسانی به آیات ما ایمان می‌آورند که هر وقت این

آیات به آنان یادآوری شود به سجده می افتند، و تسبیح و حمد پروردگارشان را به جا می آورند و تکبر نمی کنند» (إِنَّمَا يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا الَّذِينَ إِذَا ذُكِرُوا بِهَا خَرُّوا سُجَّدًا وَسَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ).\*

در این آیه چهار قسمت از صفات آنها بیان شده:

۱- به محض شنیدن آیات الهی به سجده می افتند.

همین ویژگی در بعضی دیگر از آیات قرآن به عنوان یکی از برجسته ترین صفات انبیا ذکر شده است، چنانکه خداوند درباره گروهی از پیامبران بزرگ می گوید: «هنگامی که آیات خداوند رحمان بر آنان خوانده می شد به خاک می افتادند و سجده می کردند و گریه شوق سر می دادند» (مریم/۵۸)

۲ و ۳- نشانه دوم و سوم آنها «تسبیح» و «حمد» پروردگار است، از یک سو خدا را از نقائص پاک و منزّه می شمردند، و از سوی دیگر او را به خاطر صفات کمال و جمالش، حمد و ستایش می نمایند.

۴- وصف دیگر آنها تواضع و فروتنی و ترک هرگونه استکبار است.

(آیه ۱۶) - سپس به وصف پنجم آنها اشاره کرده، می گوید: «پهلوهایشان از بسترها در دل شب دور می شود»<sup>۱</sup> و به پا می خیزند و رو به درگاه خدا می آورند (تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ).

آری! آنها به هنگامی که چشم غافلان در خواب است و آرامش و خاموشی همه جا را فراگرفته و خطر آلودگی عبادت و ریا کمتر وجود دارد و بهترین شرایط حضور قلب فراهم است، با تمام وجودشان رو به درگاه معبود می آورند و آنچه در دل دارند با او در میان می گذارند.

و در وصف ششم و هفتم می افزاید: «آنها پروردگار خود را با بیم و امید می خوانند» (يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا).

نه از غضب و عذاب او ایمن می شوند، و نه از رحمتش مأیوس می گردند،

\* این آیه سجده واجب دارد.

۱. این تعبیر کنایه از برخاستن از خواب و پرداختن به نماز شب و عبادت پروردگار در دل شب است.

چرا که غلبه خوف بر امید، انسان را به یأس و سستی می‌کشاند. و غلبه رجا و طمع انسان را به غرور و غفلت وا می‌دارد، و این هر دو دشمن حرکت تکاملی انسان در سیر او به سوی خداست.

آخرین و هشتمین ویژگی آنها این است که: «و از آنچه به آنها روزی داده‌ایم انفاق می‌کنند» (وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ).

نه تنها از اموال خویش به نیازمندان می‌بخشند که از علم و دانش، نیرو و قدرت، رأی صائب و تجربه و اندوخته‌های فکری خود، از نیازمندان مضایقه ندارند.

(آیه ۱۷) - در این آیه به پاداش عظیم و مهم مؤمنان راستین که دارای نشانه‌های مذکور در دو آیه قبل هستند پرداخته، با تعبیر جالبی که حکایت از اهمیت فوق‌العاده پاداش آنان می‌کند، می‌فرماید: «هیچ‌کس نمی‌داند چه پاداش‌های مهمی که مایه روشنی چشمهاست برای آنها نهفته شده!» (فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ).

«این پاداش کارهایی است که انجام می‌دادند» (جَزَاءٌ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ).

در حدیثی می‌خوانیم که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌گوید: «خدا می‌فرماید: من برای بندگان صالحم نعمتهایی فراهم کرده‌ام که هیچ چشمی ندیده، و هیچ گوشی نشنیده، و بر فکر کسی نگذشته است!»

(آیه ۱۸) - این آیه مقایسه‌ای را که در آیات گذشته بود بطور صریح‌تر روشن می‌سازد می‌گوید: «آیا کسی که با ایمان باشد همانند کسی است که فاسق است؟! نه هرگز این دو برابر نیستند» (أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ).

در این آیه، «فاسق» در مقابل «مؤمن» قرار گرفته، و این دلیل بر آن است که فسق، مفهوم گسترده‌ای دارد که هم کفر را شامل می‌شود، و هم گناهان دیگر را.

(آیه ۱۹) - این آیه، این عدم مساوات را به صورت گسترده‌تری بیان کرده، می‌فرماید: «اما آنها که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند باغهای بهشت جاویدان از آن آنها خواهد بود» (أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ

## جَنَاتُ الْمَأْوَى).

سپس می افزاید «این (جنات مأوی) وسیله پذیرایی (خداوند) از آنهاست به پاداش آنچه انجام می دادند» (نَزُلًا بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ).

(آیه ۲۰) - و در این آیه به نقطه مقابل آنها پرداخته، می گوید: «اما کسانی که فاسق شدند (و از اطاعت خدا سر باز زدند) جایگاه همیشگی آنها آتش (دوزخ) است» (وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوِيهِمُ النَّارُ).

آنها برای همیشه در این جایگاه وحشتناک زندانی و محبوسند به گونه ای که: «هر زمان بخواهند از آن خارج شوند به آن بازگردانده می شوند» (كَلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا).

«و به آنان گفته می شود: بچشید عذاب آتشی را که پیوسته انکار می کردید» (وَقِيلَ لَهُمْ دُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكذِّبُونَ).

بار دیگر در اینجا می بینیم که عذاب الهی در برابر «کفر و تکذیب» قرار گرفته و ثواب و پاداش او در برابر «عمل».

اشاره به اینکه «ایمان» به تنهایی کافی نیست، بلکه باید انگیزه بر عمل باشد ولی «کفر» به تنهایی برای عذاب کافی است هرچند عملی همراه آن نباشد.

(آیه ۲۱) - مجازاتهای تربیتی: به دنبال بحثی که پیرامون گناهکاران و مجازات دردناک آنها در آیات قبل گذشت، در اینجا به یکی از الطاف خفی الهی در مورد آنان که همان مجازاتهای خفیف دنیوی و بیدارکننده است اشاره می کند، تا معلوم شود خدا هرگز نمی خواهد بنده ای گرفتار عذاب جاویدان شود، به همین دلیل از تمام وسائل بیدارکننده برای نجات آنها استفاده می کند.

می فرماید: «به آنان از عذاب نزدیک (عذاب این دنیا) پیش از عذاب بزرگ (آخرت) می چسانیم، شاید باز گردند» (وَلَنذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَى دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ).

مسلماً «عذاب ادنی» معنی گسترده ای دارد که احتمالاتی را دربر می گیرد.

از جمله این که منظور مصائب و درد ورنجهاست.

یا قحطی و خشکسالی شدید هفت ساله‌ای که مشرکان در مکه به آن گرفتار شدند، تا آنجا که مجبور گشتند از لاشه مردارها تغذیه کنند!  
یا ضربه شدیدی است که بر پیکر آنها در جنگ «بدر» وارد شد.  
و اما «عذاب اکبر» به معنی عذاب روز قیامت است که از هر مجازاتی بزرگتر و دردناکتر است.

(آیه ۲۲) - و از آنجا که هرگاه هیچ‌یک از وسائل بیدارکننده، حتی مجازات الهی سود ندهد راهی جز انتقام پروردگار از این گروه که ظالمترین افرادند وجود ندارد. در این آیه می‌فرماید: «چه کسی ستمکارتر است از آن کس که آیات پروردگارش به او یادآوری شده و او از آن روی گردانده است» (وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا).  
«مسلماً ما از این مجرمان بی‌ایمان انتقام خواهیم گرفت» (إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ).

اینها در حقیقت کسانی هستند که نه مواهب و نعمتهای الهی در آنها مؤثر افتاده، و نه عذاب و بلاى هشدار دهنده او، بنابراین ظالمتر از اینها کسی نیست، و اگر از آنها انتقام گرفته نشود از چه کسی انتقام گرفته شود؟!  
(آیه ۲۳) - در اینجا اشاره کوتاه و زودگذری به داستان «موسی» و «بنی اسرائیل» می‌کند تا پیامبر اسلام ﷺ و مؤمنان نخستین را تسلی و دلداری دهد. نخست می‌گوید: «ما به موسی، کتاب آسمانی دادیم» (وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ).

«و شک نداشته باش که او، آیات الهی را دریافت داشت» (فَلَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَائِهِ).  
«و ما آن کتاب آسمانی موسی، تورات را وسیله هدایت بنی اسرائیل قرار دادیم» (وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ).

(آیه ۲۴) - در این آیه به افتخاراتی که نصیب بنی اسرائیل در سایه استقامت و ایمان شد اشاره می‌کند، تا درسی برای دیگران باشد، می‌فرماید: «و از آنها امامان



و پیشوایانی قرار دادیم، که به فرمان ما امر هدایت خلق خدا را بر عهده گرفتند زیرا آنها شکیبائی کردند و به آیات ما یقین داشتند» (وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ).

در اینجای رمز پیروزی و شرط پیشوایی و امامت را دو چیز شمرده: یکی ایمان و یقین به آیات الهی، دیگر صبر و استقامت و شکیبائی.

(آیه ۲۵) - واز آنجا که بنی اسرائیل - همچون سایر امم - بعد از این پیشوایان راستین باز دست به اختلاف زدند راههای مختلفی را پیمودند و منشأ تفرقه در میان مردم شدند، در این آیه با لحن تهدید آمیزی می‌گوید: «پروردگار تو میان آنها در روز قیامت در مورد اختلافاتی که داشتند داوری می‌کند»، و هر کس را به سزای اعمالش می‌رساند (إِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ).

آری! سرچشمه اختلاف همیشه آمیختن «حق» با «هوی و هوسها» است، واز آنجا که قیامت روزی است که هوی و هوسها در آن بی‌رنگ و محو می‌شود. اینجاست که خداوند با فرمان خود به اختلافات پایان می‌دهد، و این یکی دیگر از فلسفه‌های معاد است.

(آیه ۲۶) - آیات گذشته با تهدید مجرمان بی‌ایمان آمیخته بود، و این آیه توضیح و تکمیلی بر این تهدید است، می‌فرماید: «آیا همین برای هدایت آنها کافی نیست که افراد زیادی از مردمی که در قرون پیش از آنها زندگی داشتند هلاک کردیم و آنها را به کیفر اعمالشان رساندیم؟» (أَوَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْقُرُونِ). «اینها در مساکن ویران شده آنان راه می‌روند» و آثار آن اقوام نفرین شده را با چشم خود می‌بینند (يَمْشُونَ فِي مَسَاكِينِهِمْ).

لذا در پایان آیه می‌افزاید: «در این نشانه‌هایی است (از قدرت خداوند و مجازات دردناک مجرمان) آیا نمی‌شنوند؟» (إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ أَفَلَا يَسْمَعُونَ).

(آیه ۲۷) - در این آیه به یکی از مهمترین نعمتهای الهی که مایه آبادی همه سرزمینها و وسیله حیات همه موجودات زنده است اشاره می‌کند تا روشن شود همان‌گونه که خداوند قدرت بر ویران ساختن سرزمین تبهکاران دارد، قدرت بر

آبادکردن زمینهای ویران و مرده، و اعطای همه گونه موهبت را به بندگانش دارد. می‌فرماید: «آیا ندیدند که ما آب را به سوی زمینهای خشک می‌رانیم، و به وسیله آن زراعتهایی می‌رویانیم که هم چارپایانشان از آن می‌خورند، و هم خودشان تغذیه می‌کنند؟ آیا نمی‌بینند؟» (أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ فَخَرَجَ بِهِ زُرْعًا تَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعَامُهُمْ وَأَنْفُسُهُمْ أَفَلَا يُبْصِرُونَ).

(آیه ۲۸) - و از آنجا که آیات گذشته مجرمان را تهدید به انتقام، و مؤمنان را بشارت به امامت و پیشوایی و پیروزی می‌داد، در اینجا کفار از روی غرور و نخوت این سؤال را مطرح می‌کنند که این وعده‌ها و وعیدها کی عملی خواهد شد؟ چنانکه قرآن می‌فرماید: «آنان می‌گویند: اگر راست می‌گویید این پیروزی شما کی خواهد بود؟»! (وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْفَتْحُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ).

(آیه ۲۹) - قرآن بلافاصله به آنها پاسخ می‌گوید و به پیامبر دستور می‌دهد: «بگو: روز پیروزی (فرا می‌رسد، اما در آن روز) ایمان آوردن سودی به حال کافران نخواهد داشت، و به آنها هیچ مهلت داده نمی‌شود!»! (قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيْمَانُهُمْ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ).

یعنی؛ اگر منظورتان این است که صدق وعده‌های الهی را که از زبان پیامبر شنیده‌اید ببینید و ایمان بیاورید، آن روز دیگر دیر شده است، و ایمان برای شما هیچ فایده‌ای ندارد.

(آیه ۳۰) - سرانجام در آخرین آیه با یک تهدید گویا و پرمعنی سخن را پایان داده، می‌گوید: ای پیامبر! «اکنون که چنین است از آنها روی بگردان و منتظر باش، آنها نیز منتظرند» (فَاعْرِضْ عَنْهُمْ وَانْتَظِرْ إِنَّهُمْ مُنْتَضِرُونَ).

حالا که نه بشارت در آنها اثر می‌کند و نه انداز، نه اهل منطقتند تا با مشاهده آثار الهی در پهنه آفرینش، او را بشناسند و غیر او را پرستش نکنند و نه وجدانی بیدار دارند که از درون جان به نغمه توحید گوش فرا دهند، از آنها روی بگردان. تو منتظر رحمت خدا باش و آنها منتظر عذاب او، که آنها فقط لایق عذابند!

«پایان سوره سجده»

## سوره احزاب [۳۳]

این سوره در «مدینه» نازل شده و دارای ۷۳ آیه است

**محتوای سوره:** این سوره یکی از پربرترین سوره‌های قرآن مجید است، و مسائل متنوع و بسیار مهمی را در زمینه اصول و فروع اسلام تعقیب می‌کند. بحثهایی را که در این سوره آمده است می‌توان به هفت بخش تقسیم کرد: بخش اول سرآغاز سوره است که پیامبر اسلام ﷺ را به اطاعت خداوند و ترک تبعیت از کافران و پیشنهادهای منافقان دعوت می‌کند. بخش دوم به پاره‌ای از خرافات زمان جاهلیت مانند مسأله «ظهار» که آن را وسیله طلاق و جدائی زن و مرد از هم می‌دانستند، و همچنین مسأله پسرخواندگی (تَبَنّی) اشاره کرده و قلم بطلان بر آنها می‌کشد. بخش سوم که مهمترین بخش این سوره است مربوط به جنگ احزاب و حوادث تکان‌دهنده آن، و پیروزی اعجاز‌آمیز مسلمین بر کفار است. بخش چهارم مربوط به همسران پیامبر است که باید در همه چیز الگو و اسوه برای زنان مسلمان باشند. بخش پنجم به داستان «زینب» دختر «جحش» که روزی همسر پسرخوانده پیغمبر ﷺ «زید» بود و از او جدا شد اشاره می‌کند. بخش ششم از مسأله حجاب سخن می‌گوید و همه زنان با ایمان را به رعایت این دستور اسلامی توصیه می‌کند.

بخش هفتم که آخرین بخش را تشکیل می‌دهد، اشاره‌ای به مسأله مهم «معاد» دارد، و راه نجات در آن عرصه عظیم و همچنین مسأله امانت‌داری بزرگ انسان یعنی مسأله تعهد و تکلیف و مسؤولیت او را شرح می‌دهد. از آنجاکه بخش مهمی از این سوره به ماجرای «جنگ احزاب» (خندق) می‌پردازد این نام برای آن انتخاب شده است.

**فضیلت تلاوت سوره:** در حدیثی از پیامبر اسلام ﷺ می‌خوانیم: «کسی که سوره احزاب را تلاوت کند و به خانواده خود تعلیم دهد از عذاب قبر در امان خواهد بود».

و از امام صادق علیه السلام نقل شده: «کسی که سوره احزاب را بسیار تلاوت کند در قیامت در جوار پیامبر و خاندان او خواهد بود».

البته این‌گونه فضائل و افتخارات برای تلاوتی است که مبدأ اندیشه گردد و اندیشه‌ای که افق فکر انسان را چنان روشن سازد که پرتوش در اعمال او ظاهر گردد.

### به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

**آیه ۱ - شأن نزول:** در مورد نزول این آیه و دو آیه بعد، گفته‌اند: این آیات در مورد «ابوسفیان» و بعضی دیگر از سران کفر و شرک نازل شده که بعد از جنگ «احد» از «پیامبر اسلام» ﷺ امان گرفتند و وارد مدینه شدند و خدمت رسول خدا ﷺ آمدند و عرض کردند: «ای محمد! بیا و از بدگویی به خدایان ما صرف نظر کن، و بگو آنها برای پرستش کنندگانشان شفاعت می‌کنند.» این پیشنهاد پیامبر ﷺ را ناراحت کرد، عمر برخاست و گفت: اجازه ده تا آنها را از دم شمشیر بگذرانم!

پیغمبر ﷺ فرمود: «من به آنها امان دادم چنین چیزی ممکن نیست» اما دستور داد آنها را از مدینه بیرون کنند.

این آیات نازل شد و به پیامبر ﷺ دستور داد که به این‌گونه پیشنهادها اعتنا نکند.

تفسیر: تنها از وحی الهی پیروی کن! از خطرناکترین پرتگاههایی که بر سر راه رهبران بزرگ قرار دارد مسألهٔ پیشنهادهای سازشکارانه‌ای است که از ناحیهٔ مخالفان مطرح می‌گردد.

مشرکان «مکّه» و منافقان «مدینه» بارها کوشیدند که با طرح پیشنهادهای سازشکارانه پیامبرگرامی اسلام ﷺ را از خط «توحید» منحرف سازند.

اما نخستین آیات سورهٔ احزاب نازل شد و به توطئه آنها پایان داد و پیامبر ﷺ را به ادامهٔ روش قاطعانه‌اش در خط توحید بدون کمترین سازش دعوت نمود.

این آیات مجموعاً چهار دستور مهم به پیامبر ﷺ می‌دهد:

**دستور اول:** در زمینهٔ تقوا و پرهیزکاری است که زمینه‌ساز هر برنامهٔ دیگری می‌باشد، می‌فرماید: «ای پیامبر! تقوای الهی پیشه کن» (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ).

حقیقت «تقوا» همان احساس مسؤولیت درونی است و تا این احساس مسؤولیت نباشد انسان به دنبال هیچ برنامهٔ سازنده‌ای حرکت نمی‌کند.

**دستور دوم:** نفی اطاعت کافران و منافقان است، می‌فرماید: «و از کافران و منافقان اطاعت مکن!» (وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ).

و در پایان این آیه برای تأکید این موضوع می‌گوید: «خداوند عالم و حکیم است» (إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا). اگر فرمان ترک پیروی آنها را به تو می‌دهد روی علم و حکمت بی‌پایان اوست.

به هر حال، بعد از تقوا و احساس مسؤولیت، نخستین وظیفه، شستشوی صفحهٔ دل از اغیار و ریشه‌کن نمودن خارهای مزاحم از این سرزمین است.

(آیه ۲) - در سومین دستور مسألهٔ بذرافشانی توحید و تبعیت از وحی الهی را مطرح کرده، می‌گوید: «و از آنچه از سوی پروردگارت به تو وحی می‌شود پیروی کن» (وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ).

و مراقب باش و بدان «که خداوند به آنچه انجام می‌دهید آگاه است» (إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا).

بنابراین نخست باید دیورا از درون جان بیرون راند تا فرشته درآید.  
 باید طاغوت زدایی کرد تا حکومت الله و نظام الهی جانشین آن گردد.  
 (آیه ۳) - و از آنجا که در ادامه این راه مشکلات فراوان است و تهدید  
 و توطئه و کارشکنی بسیار زیاد، چهارمین دستور را به این صورت صادر می‌کند:  
 «و بر خدا توکل کن» و از توطئه‌هایشان نترس! (وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ).  
 «و همین بس که خداوند ولی و حافظ و مدافع (انسان) باشد» (وَكَفَى بِاللَّهِ  
 وَكَيْلًا). اگر هزار دشمن قصد هلاکت تو را دارند، چون من دوست و یاور توام از  
 دشمنان باکی نداشته باش.

گرچه مخاطب در این آیات مشخص پیامبر است، ولی پیداست که دستوری  
 است برای همه مؤمنان، و همه مسلمانان جهان در هر عصر و هر زمان.  
 (آیه ۴) - ادعاهای بیهوده! در تعقیب آیات گذشته که به پیامبر ﷺ  
 دستور می‌داد تنها از وحی الهی تبعیت کنند نه از کافران و منافقان، در اینجا  
 نتیجه تبعیت از آنها را منعکس می‌کند که پیروی از آنان انسان را به یک مشت  
 خرافات و باطیل و انحرافات دعوت می‌نماید که سه مورد آن در این آیه بیان  
 شده است.

نخست می‌فرماید: «خداوند برای هیچ‌کس دو دل در درونش نیافریده!» (مَا  
 جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ).

جمله فوق معنی عمیقی دارد و آن این که انسان یک قلب بیشتر ندارد  
 و در این قلب جز عشق یک معبود نمی‌گنجد، آنها که دعوت به شرک و معبودهای  
 متعدد می‌کنند، باید قلبهای متعددی داشته باشند تا هر یک را کانون عشق  
 معبودی سازند!

لذا در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام در تفسیر این آیه می‌خوانیم؛ که  
 فرمود:

«دوستی ما و دوستی دشمن ما در یک قلب نمی‌گنجد چرا که خدا برای  
 یک انسان دو قلب قرار نداده است که با یکی دوست بدارد و با دیگری دشمن،

دوستان ما در دوستی ما خالصند همان‌گونه که طلا در کوره خالص می‌شود هرکس می‌خواهد این حقیقت را بداند، قلب خود را آزمایش کند اگر چیزی از محبت دشمنان ما در قلبش با محبت ما آمیخته است از ما نیست و ما هم از او نیستیم».

بنابراین قلب واحد، کانون اعتقاد واحدی است و آن هم برنامه عملی واحدی را اجرا می‌کند چرا که انسان نمی‌تواند حقیقتاً معتقد به چیزی باشد اما در عمل از آن جدا شود.

قرآن سپس به خرافه دیگری از عصر جاهلیت می‌پردازد و آن خرافه «ظهار» است، آنها هنگامی که از همسر خود ناراحت می‌شدند و می‌خواستند نسبت به او اظهار تنفر کنند به او می‌گفتند: «أَنْتَ عَلَيَّ كَظْهَرِ أُمِّي؛ تو نسبت به من مانند پشت مادر منی!» و با این گفته او را به منزله مادر خود می‌پنداشتند و این سخن را به منزله طلاق!

قرآن در دنباله این آیه می‌گوید: «خداوند هرگز همسران‌تان را که مورد ظهار قرار می‌دهید مادران شما قرار نداده» و احکام مادر را، در مورد آنان مقرر نکرده است (وَمَا جَعَلَ أَزْوَاجَكُمْ اللَّائِي تُظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَاتِكُمْ).

اسلام این برنامه جاهلی را امضا نکرد، بلکه برای آن مجازاتی قرار داد و آن این‌که: شخصی که این سخن را می‌گوید حق ندارد با همسرش نزدیکی کند تا این‌که کفاره لازم را بپردازد، و اگر کفاره نداد و به سراغ همسر خود نیز نیامد همسر می‌تواند با توسل به «حاکم شرع» او را وادار به یکی از دو کار کند یا رسماً و طبق قانون اسلام او را طلاق دهد و از او جدا شود، و یا کفاره دهد و به زندگی زناشویی همچون سابق ادامه دهد.

سپس به سومین خرافه جاهلی پرداخته، می‌گوید: «و (نیز، خداوند) فرزند خوانده‌های شما را، فرزند حقیقی شما قرار نداده است» (وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ).

توضیح اینکه: در عصر جاهلیت معمول بوده که بعضی از کودکان را به

عنوان فرزند خود انتخاب می‌کردند، و آن را پسر خود می‌خواندند و به دنبال این نامگذاری تمام حقوقی را که یک پسر از پدر داشت برای او قائل می‌شدند از پدر خوانده‌اش ارث می‌برد و پدر خوانده نیز وارث او می‌شد، و تحریم زن پدر یا همسر فرزند در مورد آنها حاکم بود.

اسلام، این مقررات غیرمنطقی و خرافی را به شدت نفی کرد.

لذا قرآن بعد از این جمله می‌افزاید: «این سخن شماست که به دهان خود می‌گویید» سخنی باطل و بی‌پایه (ذَلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ).

می‌گوید فلان کس پسر من است، در حالی که در دل می‌دانید قطعاً چنین نیست، این امواج صوتی فقط در فضای دهان شما می‌پیچد و خارج می‌شود، و هرگز از اعتقاد قلبی سرچشمه نمی‌گیرد.

اینها سخنان باطلی بیش نیست «اما خداوند حق را می‌گوید و او به راه راست هدایت می‌کند» (وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ).

سخن حق به سخنی گفته می‌شود که با واقعیت عینی تطبیق کند، یا اگر یک مطلب قراردادی است هماهنگ با مصالح همه اطراف قضیه باشد، و می‌دانیم مسأله ناپسند «ظهار» در عصر جاهلیت، و یا «پسر خواندگی» که حقوق فرزندان دیگر را تا حد زیادی پامال می‌کرد نه واقعیت عینی داشت و نه قراردادی حافظ مصلحت عموم بود.

(آیه ۵) - سپس قرآن برای تأکید بیشتر و روشن ساختن خط صحیح و منطقی اسلام چنین می‌افزاید: «آنها را به نام پدرانشان بخوانید که این کار نزد خدا عادلانه‌تر است» (أَدْعُوهُمْ لِأَبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ).

و برای رفع بهانه‌ها اضافه می‌کند: «و اگر پدرانشان را نمی‌شناسید آنها برادران دینی و موالی شما هستند» (فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَاخوانُكُمْ فِي الدِّينِ وَمَوَالِيكُمْ).

یعنی عدم شناخت پدران آنها دلیل بر این نمی‌شود که نام شخص دیگری را به عنوان «پدر» بر آنها بگذارید، بلکه می‌توانید آنها را به عنوان برادر دینی یا دوست



و هم پیمان خطاب کنید.

ولی از آنجا که گاه انسان بر اثر عادت گذشته، یا سبق لسان، و یا اشتباه در تشخیص نسب افراد، ممکن است کسی را به غیر پدرش نسبت دهد و این از حوزه اختیار انسان بیرون است، خداوند عادل و حکیم، چنین کسی را مجازات نخواهد کرد.

لذا در ذیل آیه می‌افزاید: «اما گناهی بر شما نیست در خطاهایی که از شما سر می‌زند» و بی‌توجه آنها را به نام دیگران صدا می‌زنید (وَأَيُّسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ).

«ولی آنچه را از روی عمد و اختیار می‌گویید» مورد حساب قرار خواهد داد (وَلَكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ).

«و خداوند، آمرزنده و رحیم است» (وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا). گذشته‌ها را بر شما می‌بخشد، سهو و نسیان و اشتباه و خطا را مورد عفو قرار می‌دهد. (آیه ۶) - این آیه به مسأله مهم دیگری یعنی ابطال نظام «مؤاخات» می‌پردازد.

توضیح اینکه: هنگامی که مسلمانان از مکه به مدینه هجرت کردند و اسلام پیوند و رابطه آنها را با بستگان مشرکشان که در مکه بودند بکلی برید پیامبر ﷺ به فرمان الهی، مسأله عقد اخوت و پیمان برادری را در میان آنها برقرار ساخت. به این ترتیب که میان «مهاجران» و «انصار» (دوبه‌دو) پیمان اخوت و برادری منعقد شد، و آنها همچون دو برادر حقیقی از یکدیگر ارث می‌بردند، ولی این یک حکم موقت و مخصوص به این حالت فوق‌العاده بود.

آیه نازل شد و «نظام مؤاخات» را بطوریکه جانشین نسب شود ابطال کرد و حکم ارث و مانند آن را مخصوص خویشاوندان حقیقی قرار داد. منتهی در این آیه قبل از ذکر این نکته، به دو حکم دیگر، یعنی «اولوئیت پیامبر ﷺ نسبت به مؤمنین»، و «بودن زنانی پیامبر ﷺ به منزله مادر» به عنوان مقدمه، ذکر شده است.

می فرماید: «پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است» (النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ). یعنی، پیامبر اسلام ﷺ در مسائل اجتماعی و هم فردی و خصوصی، هم در مسائل مربوط به حکومت، و هم قضاوت و دعوت، از هر انسانی نسبت به خودش سزاوارتر است، و اراده و خواست او، مقدم بر اراده و خواست وی می باشد.

البته پیامبر ﷺ معصوم است و نماینده خدا جز خیر و صلاح جامعه و فرد را در نظر نمی گیرد.

«و همسران او مادران آنها [=مؤمنان] محسوب می شوند» (وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ).

البته مادر معنوی و روحانی، همان گونه که پیامبر ﷺ پدر روحانی و معنوی امت است.

این ارتباط و پیوند معنوی، تنها تأثیرش مسأله «حفظ احترام» و «حرمت ازدواج» با زنان پیامبر بود، یعنی مسلمانان حق داشتند، با دختران پیامبر ازدواج کنند، در حالی که هیچ کس با دختر مادر خود نمی تواند ازدواج کند، و نیز مسأله محرمیت و نگاه کردن به همسران پیامبر برای هیچ کس جز محارم آنها مجاز نبود.

با این که پیامبر ﷺ به منزله پدر، و همسران او به منزله مادران مؤمنین هستند، هیچ گاه از آنها ارث نمی برند، چگونه می توان انتظار داشت که پسر خوانده ها وارث گردند.

سپس می افزاید: «و خویشاوندان نسبت به یکدیگر، از مؤمنان و مهاجران، در آنچه خدا مقدر داشته است اولی هستند» (وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ).

ولی با این حال برای این که راه را بکلی به روی مسلمانان نبندد و بتوانند برای دوستان و کسانی که مورد علاقه آنها هستند چیزی به ارث بگذارند - هر چند از طریق وصیت نسبت به ثلث مال باشد - در پایان آیه اضافه می کند: «مگر این که

بخواهید نسبت به دوستانان نیکی کنید» و سهمی از اموال خود را به آنها بدهید  
**(إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا).**

و در آخرین جمله برای تأکید همه احکام گذشته، یا حکم اخیر، می فرماید:  
**«این حکم در کتاب (الهی) نوشته شده است» (كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا).**

**(آیه ۷) - پیمان محکم الهی:** از آنجا که در آیه قبل اختیارات وسیع و گسترده پیامبر اسلام ﷺ بیان شد، در اینجا وظائف سنگین پیامبر ﷺ و سایر پیامبران بزرگ را بیان می کند، زیرا می دانیم همواره اختیارات توأم با مسؤولیتهاست.

نخست می فرماید: به خاطر بیاور «هنگامی را که از پیامبران پیمان گرفتیم و (همچنین) از تو و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم، و ما از همه آنان پیمان محکمی گرفتیم» که در ادای مسؤولیت تبلیغ و رسالت کوتاهی نکنند! **(وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ ابْنِ مَرْيَمَ وَأَخَذْنَا مِنْهُم مِّيثَاقًا غَلِيظًا).**

به این ترتیب نخست تمام پیامبران را در مسأله میثاق مطرح می کند، سپس از پنج پیامبر اولوالعزم نام می برد که در آغاز آنها شخص پیامبر اسلام به خاطر شرافت و عظمتی که دارد آمده است.

این پیمان مؤکد همان ادا کردن مسؤولیت تبلیغ و رسالت و رهبری و هدایت مردم در تمام زمینه ها و ابعاد است.

و نیز موظف بودند یکدیگر را تأیید نمایند، و پیامبران پیشین، امتهای خود را برای پذیرش پیامبران بعد آماده سازند، همان گونه که پیامبران بعد باید دعوت پیامبران پیشین را تصدیق و تأکید نمایند.

**(آیه ۸) -** در این آیه هدف از بعثت انبیاء و پیمان مؤکدی را که از آنها گرفته شده است چنین بیان می کند: «هدف این است که خداوند از صدق راستگویان پرسش کند و برای کافران عذاب دردناک آماده ساخته است» **(لِيَسْئَلَ الصَّادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ وَأَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا أَلِيمًا).**

منظور از «صَادِقِينَ» مؤمنانی می‌باشند که در میدان حمایت از آیین خدا، و جهاد و ایستادگی در برابر مشکلات، و بذل جان و مال، صداقت و راستگویی خود را به ثبوت رسانده‌اند.

(آیه ۹) - آزمایش بزرگ الهی در میدان احزاب: این آیه و چندین آیه بعد از آن که مجموعاً هفده آیه را تشکیل می‌دهد پیرامون یکی از بزرگترین آزمونهایی الهی در مورد «مؤمنان» و «منافقان» و امتحان صدق گفتار آنها در عمل سخن می‌گوید.

این آیات از یکی از مهمترین حوادث تاریخ اسلام، یعنی جنگ احزاب، که در سال پنجم هجری واقع شد بحث می‌کند.

جنگ «احزاب» چنانکه از نامش پیداست مبارزه همه جانبه‌ای از ناحیه عموم دشمنان اسلام و گروههای مختلفی بود که با پیشرفت این آیین منافع نامشروعشان به خطر می‌افتاد.

نخستین جرقه جنگ از ناحیه گروهی از یهود «بنی‌نضیر» روشن شد که به مکه آمدند و طایفه «قریش» را به جنگ با پیامبر ﷺ تشویق کردند و به آنها قول دادند تا آخرین نفس در کنارشان بایستند، سپس به سراغ قبیله «غطفان» رفتند، و آنها را نیز آماده کارزار کردند.

این قبائل از هم‌پیمانان خود مانند قبیله «بنی‌اسد» و «بنی‌سلیم» نیز دعوت کردند، و چون همگی خطر را احساس کرده بودند، دست به دست هم دادند تا کار اسلام را برای همیشه یکسره کنند.

مسلمانان به فرمان پیامبر ﷺ به شور نشستند و قبل از هر چیز با پیشنهاد سلمان فارسی، اطراف مدینه را خندق کردند - و به همین جهت یکی از نامهای این جنگ، جنگ خندق است.

لحظات بسیار سخت و خطرناکی بر مسلمانان گذشت؛ منافقین در میان لشکر اسلام سخت به تکاپو افتاده بودند، جمعیت انبوه دشمن و کمی لشکریان اسلام در مقابل آنها - تعداد لشکر کفر را ده‌هزار، و لشکر اسلام را سه هزار نفر

نوشته‌اند - و آمادگی آنها از نظر تجهیزات جنگی آینده سخت و دردناکی را در برابر چشم مسلمانان مجسم می‌ساخت.

ولی خدا می‌خواست در اینجا آخرین ضربه بر پیکر کفر فرود آید و صف منافقین را نیز از صفوف مسلمین مشخص سازد.

سرانجام این غزوه به پیروزی مسلمانان تمام شد، طوفانی سخت به فرمان خدا وزیدن گرفت، خیمه و خرگاه و زندگی کفار را درهم ریخت، رعب و وحشت شدیدی در قلب آنها افکند، و نیروهای غیبی فرشتگان را به یاری مسلمانان فرستاد.

قدرت نمایهای شگرفی همچون قدرت‌نمایی امیرمؤمنان علی علیه السلام در برابر «عروبن عبد ود» بر آن افزوده شد، و مشرکان بی آنکه بتوانند کاری انجام دهند پا به فرار گذاردند.

آیات هفده گانه نازل شد و با تحلیلهای کوبنده و افشاگرانه خود به عالیتین وجه از این حادثه مهم برای پیروزی نهایی اسلام و کوبیدن منافقان بهره‌گیری کرد. قرآن این ماجرا را نخست در یک آیه خلاصه می‌کند سپس در شانزده آیه دیگر به بیان خصوصیات آن می‌پردازد.

می‌گوید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! نعمت بزرگ خدا را بر خود به یاد آورید در آن هنگام که لشکرهایی (عظیم) به سراغ شما آمدند» (یا ایها الذین آمنوا اذکروا نعمه الله علیکم اذ جاء تکم جنود).

«ولی ما باد و طوفان سختی بر آنها فرستادیم و لشکریانی که آنها را نمی‌دیدید» و به این وسیله آنها را درهم شکستیم (فأزسلنا علیهم ریحاً و جنوا لم تروها).

«و خداوند همیشه به آنچه انجام می‌دهید (و کارهایی که هر گروه در این میدان بزرگ انجام دادند) بینا بوده است» (وکان الله بما تعملون بصیراً).

(آیه ۱۰) - این آیه که ترسیمی از وضع بحرانی جنگ احزاب، و قدرت عظیم جنگی دشمنان، و نگرانی شدید بسیاری از مسلمان است چنین می‌گوید: به خاطر

بیاورید «زمانی را که آنها از طرف بالا و پایین (شهر) بر شما وارد شدند (و مدینه را محاصره کردند) و هنگامی را که چشمها از شدت وحشت خیره شده و جانها به لب رسیده بود، و گمانهای گوناگون بدی به خدا می بردید» (إِذْ جَاؤُكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا).

(آیه ۱۱) - اینجا بود که کوره امتحان الهی سخت داغ شد، چنانکه در این آیه می گوید: «آنجا بود که مؤمنان آزمایش شدند و تکان سختی خوردند» (هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا).

طبیعی است هنگامی که انسان گرفتار طوفانهای فکری می شود، جسم او نیز از این طوفان برکنار نمی ماند، و در اضطراب و تزلزل فرو می رود. آری! فولاد را در کوره داغ می برند تا آبدیده شود، مسلمانان نخستین نیز باید در کوره حوادث سخت قرار گیرند تا آبدیده و مقاوم شوند.

(آیه ۱۲) - منافقان و ضعیف‌الایمانها در صحنه احزاب:

گفتیم کوره امتحان جنگ احزاب داغ شد، و همگی در این امتحان بزرگ درگیر شدند.

در اینجا مسلمانان به گروههای مختلفی تقسیم شدند: جمعی مؤمنان راستین بودند، گروهی خواص مؤمنان، جمعی افراد ضعیف‌الایمان، جمعی منافق، جمعی منافق لجوج و سرسخت، گروهی در فکر خانه و زندگی خویشان و در فکر فرار بودند، جمعی سعی داشتند دیگران را از جهاد بازدارند و گروهی تلاش می کردند رشته اتحاد خود را با منافقین محکم کنند.

در این آیه گفتگوی منافقان و بیماردلان منعکس شده است.

می فرماید: «و (نیز) به خاطر بیاورید هنگامی را که منافقان و بیماردلان می گفتند: خدا و پیامبرش چیزی جز وعده‌های دروغین به ما نداده اند!» (وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا).

در تاریخ جنگ احزاب چنین آمده است که، در اثنای حفر خندق که

مسلمانان هر یک مشغول کردن بخشی از خندق بودند روزی به قطعه سنگ سخت و بزرگی برخورد کردند که هیچ کلنگی در آن اثر نمی‌کرد، خبر به پیامبر ﷺ دادند، پیامبر ﷺ شخصاً وارد خندق شد، و در کنار سنگ قرار گرفت و کلنگی را به دست گرفت و نخستین ضربه محکم را به مغز سنگ فرود آورد، قسمتی از آن متلاشی شد و برقی از آن جستن کرد، پیامبر ﷺ تکبیر پیروزی گفت، مسلمانان نیز همگی تکبیر گفتند.

بار دوم ضربه شدید دیگری بر سنگ فرو کوفت قسمت دیگری درهم شکست و برقی از آن جستن نمود پیامبر تکبیر گفت و مسلمانان نیز تکبیر گفتند. سرانجام پیامبر سومین ضربه را بر سنگ فرود آورد و برق جستن کرد، و باقیمانده سنگ متلاشی شد، حضرت ﷺ باز تکبیر گفت و مسلمانان نیز صدا به تکبیر بلند کردند، سلمان از این ماجرا سؤال کرد.

پیامبر ﷺ فرمود: «در میان برق اول سرزمین حیره و قصرهای پادشاهان ایران را دیدم، و جبرئیل به من بشارت داد که امت من بر آنها پیروز می‌شوند! و در برق دوم قصرهای سرخ‌فام شام و روم نمایان گشت، و جبرئیل به من بشارت داد که امت من بر آنها نیز پیروز خواهند شد! در برق سوم قصرهای صنعا و یمن را دیدم و جبرئیل باز به من خبر داد که امتم بر آنها نیز پیروز خواهند شد، بشارت باد بر شما ای مسلمانان!»

منافقان نگاهی به یکدیگر کردند و گفتند: چه سخنان عجیبی؟ و چه حرفهای باطل و بی‌اساسی؟ او از مدینه دارد سرزمین حیره و مدائن کسری را می‌بیند، و خبر فتح آن را به شما می‌دهد، در حالی که هم‌اکنون شما در چنگال یک مشت عرب گرفتارید (و حالت دفاعی به خود گرفته‌اید) و حتی نمی‌توانید به بیت‌الحذر بروید (چه خیال باطل و پندار خامی؟!).

آیه فوق نازل شد و گفت که این منافقان و بیمار دلان می‌گویند خدا و پیغمبرش جز فریب و دروغ وعده‌ای به ما نداده است، (آنها از قدرت بی‌پایان پروردگار بی‌خبرند).

(آیه ۱۳) - در این آیه به شرح حال گروه خطرناکی از همین منافقان بیماردل که نسبت به دیگران خباثت و آلودگی بیشتری داشتند پرداخته، می‌گوید: «و (نیز) به خاطر بیاورید هنگامی راکه گروهی از آنها گفتند: ای اهل یشرب! (ای مردم مدینه)! اینجا جای توقف شما نیست، به خانه‌های خود بازگردید» (وَإِذْ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا).

و به این ترتیب می‌خواستند جمعیت انصار را از لشکر اسلام جدا کنند این از یکسو، از سوی دیگر «و گروهی از آنان از پیامبر اجازه بازگشت می‌خواستند و می‌گفتند: خانه‌های ما بی حفاظ است، در حالی که بی حفاظ نبود؛ آنها فقط می‌خواستند (از جنگ) فرار کنند» (وَيَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِنْهُمُ النَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِنْ يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا).

«یشرب» نام قدیمی مدینه است، پیش از آنکه پیامبر ﷺ به آنجا هجرت کند، بعد از آن کم‌کم نام مدینه الرسول (شهر پیغمبر) بر آن گذارده شد که مخفف آن همان «مدینه» بود.

(آیه ۱۴) - این آیه به سستی ایمان این گروه اشاره کرده، می‌گوید: «آنها چنان بودند که اگر دشمنان از اطراف مدینه بر آنان وارد می‌شدند و پیشنهاد بازگشت به سوی شرک به آنان می‌کردند می‌پذیرفتند، و جز مدت کمی (برای انتخاب این راه) درنگ نمی‌کردند» (وَلَوْ دَخَلَتْ عَلَيْهِمْ مِنْ أَقْطَارِهَا ثُمَّ سَأَلُوا الْفِتْنَةَ لَآتَوْهَا وَمَا تَلَبَّثُوا بِهَا إِلَّا يَسِيرًا).

پیدا است مردمی که این چنین ضعیف و بی‌پاشنه‌اند نه آماده پیکار با دشمنند و نه پذیرای شهادت در راه خدا.

(آیه ۱۵) - سپس قرآن، این گروه منافق را به محاکمه می‌کشد و می‌گوید: «آنها قبلاً با خدا عهد و پیمان بسته بودند که پشت به دشمن نکنند، و (بر سر عهد خود در دفاع از توحید و اسلام و پیامبر بایستند، مگر آنها نمی‌دانند که) عهد الهی مورد سؤال قرار خواهد گرفت» و در برابر آن مسؤولند (وَلَقَدْ كَانُوا عَاهَدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ لَا يُولُونَ الدِّبَارَ وَكَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْئُولًا).



اصولاً هرکسی ایمان می آورد و با پیامبر ﷺ بیعت می کند این عهد را با او بسته که از اسلام و قرآن تا سرحدّ جان دفاع کند.

(آیه ۱۶) - بعد از آنکه خداوند نیت منافقان را افشا کرد که منظورشان حفظ خانه هایشان نیست، بلکه فرار از صحنه جنگ است، با دو دلیل به آنها پاسخ می گوید.

نخست به پیامبر می فرماید: «بگو: اگر از مرگ یا کشته شدن فرار کنید این فرار سودی به حال شما نخواهد داشت؛ و در آن هنگام جز بهره کمی از زندگانی نخواهید گرفت» (قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمُ الْفِرَارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ وَإِذَا لَا تُمْتَعُونَ إِلَّا قَلِيلًا).

(آیه ۱۷) - دیگر اینکه مگر نمی دانید تمام سرنوشت شما به دست خداست، و هرگز نمی توانید از حوزه قدرت و مشیت او فرار کنید.

می فرماید: ای پیامبر! به آنها «بگو: چه کسی می تواند شما را در برابر اراده خدا حفظ کند اگر او بدی یا رحمتی را برای شما اراده کند!» (قُلْ مَنْ ذَا الَّذِي يَعْصِمُكُم مِّنَ اللَّهِ إِنْ أَرَادَ بِكُمْ سُوءًا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً).

«و آنها جز خدا هیچ سرپرست و یاورى برای خود نخواهند یافت» (وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا).

بنابراین اکنون که همه مقدرات شما به دست اوست فرمان او را در زمینه جهاد که مایه عزت و سربلندی در دنیا و در پیشگاه خداست به جان بپذیرید، و حتی اگر شهادت در این راه به سراغ شما آید با آغوش باز از آن استقبال کنید.

(آیه ۱۸) - سپس به وضع گروهی دیگر از منافقین که از میدان جنگ احزاب کناره گیری کردند و دیگران را نیز دعوت به کناره گیری می نمودند اشاره کرده، می گوید: «خداوند آن گروهی از شما را که کوشش داشتند مردم را از جنگ منصرف سازند می داند» (قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الْمُؤَقِّينَ مِنْكُمْ).

«و همچنین کسانی را که به برادرانشان می گفتند به سوی ما بیاید» و دست از این پیکار خطرناک بردارید! (وَالْقَاتِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنَا).

همان کسانی که اهل جنگ و پیکار نیستند «و جز مقدار کمی (آن هم از روی اکراه و یا ریا) به سراغ جنگ نمی روند» (وَلَا يَأْتُونَ الْبَأْسَ إِلَّا قَلِيلًا).

(آیه ۱۹) - در این آیه می افزاید: انگیزه تمام این کارشکنیها این است که: «آنها در همه چیز نسبت به شما بخیلند» (أَشِحَّةً عَلَيْكُمْ).

نه تنها در بذل جان در میدان نبرد که در کمکهای مالی برای تهیه وسائل جنگ، و در کمکهای بدنی برای حفر خندق، و حتی در کمکهای فکری نیز بخل می ورزند، بخلی توأم با حرص و حرصی روزافزون!

بعد از بیان بخل آنها و مضایقه از هرگونه ایشارگری، به بیان اوصاف دیگری از آنها که تقریباً جنبه عمومی در همه منافقان در تمام اعصار و قرون دارد پرداخته چنین می گوید: «پس هنگامی که (لحظات) ترس (و بحرانی) پیش می آید، می بینی آن چنان به تو نگاه می کنند و چشمهایشان در حدقه می چرخد که گویی می خواهند قالب تهی کنند!» (فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ كَالَّذِي يُغْشَىٰ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ).

آنها چون از ایمان درستی برخوردار نیستند و تکیه گاه محکمی در زندگی ندارند، هنگامی که در برابر حادثه سختی قرار گیرند کنترل خود را بکلی از دست می دهند، گویی می خواهند قبض روحشان کنند.

سپس می افزاید: «اما همین ها هنگامی که حالت خوف و ترس فرو نشست، زبانهای تند و خشن خود را با انبوهی از خشم و عصبانیت بر شما می گشایند (و سهم خود را از غنائم مطالبه می کنند) در حالی که در آن نیز حریص و بخیلند» (فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَقُوكُمْ بِالسِّنَةِ حِدَادٍ أَشِحَّةً عَلَى الْخَيْرِ).

در پایان آیه به آخرین توصیف آنها که در واقع ریشه همه بدبختیهایشان می باشد اشاره کرده، می فرماید: «آنها (هرگز) ایمان نیاورده اند» (أُولَئِكَ لَمْ يُولُوا). «و به همین دلیل خداوند اعمالشان را حبط و نابود کرد» (فَأَحْبَطَ اللَّهُ

أَعْمَالَهُمْ). چرا که اعمالشان هرگز توأم با انگیزه الهی و اخلاص نبوده است.

«و این کار بر خدا آسان است» (وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا).

(آیه ۲۰) - این آیه ترسیم گویاتری از حالت جبن و ترس این گروه است، می‌گوید: «آنها (به قدری وحشت زده شده‌اند که) گمان می‌کنند هنوز لشکر احزاب نرفته‌اند» (يَحْسُبُونَ الْآخْزَابَ لَمْ يَذْهَبُوا).

کابوس و وحشتناکی بر فکر آنها سایه افکنده، گویی سربازان کفر مرتباً از مقابل چشمانشان رژه می‌روند، شمشیرها را برهنه کرده و نیزه‌ها را به آنها حواله می‌کنند! سپس اضافه می‌کند: «و اگر برگردند (از ترس آنان) دوست می‌دارند در میان اعراب بادیه‌نشین پراکنده (و پنهان) شوند» (وَإِنْ يَأْتِ الْآخْزَابُ يَوَدُّوا لَوْ أَنَّهُمْ بَادُونَ فِي الْأَعْرَابِ).

آری! بروند و در آنجا بمانند «و (مرتباً) از اخبار شما جويا گردند» (يَسْتَلُونَ عَنْ أَنْبَائِكُمْ). لحظه به لحظه از هر مسافری جوياي آخرین خبر شوند، مبادا احزاب به منطقه آنها نزدیک شده باشند، و سایه آنها به دیوار خانه آنها بیفتد! و این منت را بر سر شما بگذارند که همواره جوياي حال و وضع شما بودیم!

و در آخرین جمله می‌افزاید: «و اگر در میان شما باشند جز اندکی پیکار نمی‌کنند» (وَلَوْ كَانُوا فِيكُمْ مَا قَاتَلُوا إِلَّا قَلِيلًا).

نه از رفتن آنها نگران باشید، نه از وجودشان خوشحال، که افرادی بی ارزش و بی خاصیتند و نبودنشان از بودنشان بهتر!

(آیه ۲۱) - نقش مؤمنان راستین در جنگ احزاب: تاکنون از گروه‌های مختلف و برنامه‌های آنها در غزوه «احزاب» سخن به میان آمد.

قرآن مجید در پایان این سخن از «مؤمنان راستین» و روحیه عالی و پایمردی و استقامت و سایر ویژگی‌های آنان در این جهاد بزرگ، سخن می‌گوید.

و مقدمه این بحث را از شخص پیامبر اسلام که پیشوا و بزرگ و اسوه آنان بود شروع می‌کند، می‌گوید: «برای شما در (زندگی) رسول خدا (و عملکرد او در میدان احزاب) سرمشق نیکویی بود برای آنها که امید به (رحمت) خدا و روز رستاخیز دارند و خدا را بسیار یاد می‌کنند» (لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا).

بهترین الگو برای شما نه تنها در این میدان که در تمام زندگی، شخص پیامبر ﷺ است.

این ناخدای بزرگ به هنگامی که سفینه اش گرفتار سخت ترین طوفانها، می شود کمترین ضعف و سستی و دستپاچگی به خود راه نمی دهد، او هم ناخداست هم لنگر مطمئن این کشتی، هم چراغ هدایت است، و هم مایه آرامش و راحت روح و جان سرنشینان.

جمله «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» مفهومش این است که برای شما در پیامبر ﷺ تاسی و پیروی خوبی است، می توانید با اقتدا کردن به او خطوط خود را اصلاح و در مسیر «صراط مستقیم» قرار گیرید.

این نکته نیز قابل توجه است که علی عليه السلام می فرماید: «هرگاه آتش جنگ، سخت شعله ور می شد ما به رسول الله پناه می بردیم و هیچ یک از ما به دشمن نزدیکتر از او نبود».

(آیه ۲۲) - بعد از ذکر این مقدمه به بیان حال مؤمنان راستین پرداخته، می گوید: «هنگامی که مؤمنان، لشکریان احزاب را دیدند (نه تنها تزلزلی به دل راه ندادند بلکه) گفتند: این همان است که خدا و رسولش به ما وعده فرموده (و طایفه آن آشکارگشته) و خدا و رسولش راست گفته اند، و این ماجرا جز بر ایمان و تسلیم آنها نیفرود» (وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا).

این وعده اشاره به سخنی است که قبلاً پیامبر ﷺ گفته بود که به زودی قبائل عرب و دشمنان مختلف شما دست به دست هم می دهند و به سراغ شما می آیند، اما بدانید سرانجام پیروزی با شماست.

به آنها گفته شده بود که شما در بوته های آزمایش سختی آزموده خواهید شد، و آنها با مشاهده احزاب متوجه صدق گفتار خدا و پیامبر ﷺ شدند و بر ایمانشان افزود.

(آیه ۲۳) - این آیه اشاره به گروه خاصی از مؤمنان است که در تاسی به

پیامبر ﷺ از همه پیشگامتر بودند، و بر سر عهد و پیمانشان با خدا یعنی فداکاری تا آخرین نفس و آخرین قطره خون ایستادند.

می فرماید: «در میان مؤمنان مردانی هستند که بر سر عهدی که با خدا بستند صادقانه ایستاده‌اند، بعضی پیمان خود را به آخر بردند (و در راه او شربت شهادت نوشیدند) و بعضی دیگر در انتظارند» (مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ).

«و هرگز تغییر و تبدیلی در عهد و پیمان خود ندادند» (وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا).

به عکس منافقان و یا مؤمنان ضعیف‌الایمان که طوفان حوادث آنها را به این طرف و آن طرف می‌افکند، و هر روز فکر شوم و تازهای در مغز ناتوان خود می‌پروراندند.

آیه چنان مفهوم وسیعی دارد که تمام مؤمنان راستین را در هر عصر و هر زمان شامل می‌شود، چه آنها که جامه شهادت در راه خدا بر تن پوشیدند و چه آنها که بدون هیچ‌گونه تزلزل بر سر عهد و پیمان با خدای خویش ایستاده‌اند و آماده جهاد و شهادتند.

(آیه ۲۴) - این آیه نتیجه و هدف نهایی عملکردهای مؤمنان و منافقان را در یک جمله کوتاه چنین بازگو می‌کند: «هدف این است که خداوند صادقان را به خاطر صدقشان پاداش دهد، و منافقان را هرگاه بخواهد عذاب کند و یا (اگر توبه کنند) ببخشد و توبه آنها را بپذیرد، چرا که خداوند آمرزنده و مهربان است» (لِيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ إِنْ شَاءَ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا).

نه صدق و راستی و وفاداری مؤمنان مخلص بدون پاداش می‌ماند، و نه سستی‌ها و کارشکنیهای منافقان بدون کیفر.

(آیه ۲۵) - این آیه که آخرین سخن را درباره جنگ احزاب می‌گوید و به این بحث خاتمه می‌دهد در عبارتی کوتاه جمع‌بندی روشنی از این ماجرا کرده در جمله اول می‌فرماید: «خدا کافران را با دلی پر از خشم بازگرداند

بی آنکه نتیجه‌ای از کار خود گرفته باشند» (وَرَدَ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا).

در جمله بعد می‌افزاید: «و خداوند (در این میدان) مؤمنان را از جنگ بی‌نیاز ساخت» و پیروزی را نصیبشان کرد (وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ).

آن‌چنان عواملی فراهم کرد که بی‌آنکه احتیاج به درگیری وسیع و گسترده‌ای باشد و مؤمنان متحمل خسارات و ضایعات زیادی شوند جنگ پایان گرفت، زیرا از یکسو طوفان شدید و سردی اوضاع مشرکان را به هم ریخت، و از سوی دیگر رعب و ترس و وحشت را که آن‌هم از لشکرهای نامرئی خدا است بر قلب آنها افکند، و از سوی سوم ضربه‌ای که «علی بن ابی طالب علیه السلام» بر پیکر بزرگترین قهرمان دشمن «عمرو بن عبد ود» وارد ساخت و او را به دیار عدم فرستاد، سبب فرو ریختن پایه‌های امید آنها شد، دست و پای خود را جمع کردند و محاصره مدینه را شکستند و ناکام به قبائل خود بازگشتند.

و در آخرین جمله می‌فرماید: «خداوند قوی و شکست‌ناپذیر است» (وَكَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيزًا).

ممکن است کسانی «قوی» باشند اما «عزیز» و شکست‌ناپذیر نباشند یعنی شخص قویتری بر آنان پیروز شود، ولی تنها «قوی و شکست‌ناپذیر» در عالم خداست که قوت و قدرتش بی‌انتهاست.

\* پیامدهای جنگ احزاب: جنگ احزاب نقطه عطفی در تاریخ اسلام بود و توازن نظامی و سیاسی را برای همیشه به نفع مسلمانان بهم زد، بطور خلاصه می‌توان پیامدهای پربار این جنگ را در چند جمله بیان کرد:

(الف) ناکام ماندن آخرین تلاش دشمن و درهم شکسته شدن برترین قدرت نهایی آنها.

(ب) رو شدن دست منافقین و افشا شدن کامل این دشمنان خطرناک داخلی.

(ج) جبران خاطره دردناک شکست احد.

(د) ورزیدگی مسلمانان، و افزایش هیبت آنان در قلوب دشمنان.

ه) بالا رفتن سطح روحیه و معنویت مسلمین به خاطر معجزات بزرگی که در آن میدان مشاهده کردند.

و) تثبیت موقعیت پیامبر ﷺ در داخل و خارج مدینه.

ز) فراهم شدن زمینه برای تصفیة مدینه از شرّ یهود بنی قریظه.

**(آیه ۲۶) - غزوة بنی قریظه یک پیروزی بزرگ دیگر!**

در مدینه سه طایفه معروف از یهود زندگی می کردند: «بنی قریظه»، «بنی النضیر» و «بنی قینقاع».

هر سه گروه با پیامبر اسلام ﷺ پیمان بسته بودند که با دشمنان او همکاری و به نفع آنها جاسوسی نکنند.

ولی طایفه «بنی قینقاع» در سال دوم هجرت و طایفه «بنی نضیر» در سال چهارم هجرت، هرکدام به بهانه ای پیمان خود را شکستند و به مبارزه رویاروی با پیامبر ﷺ دست زدند، سرانجام مقاومت آنها درهم شکست و از مدینه بیرون رانده شدند.

بنابراین در سال پنجم هجرت که غزوة «احزاب» رخ داد، تنها طایفه «بنی قریظه» در مدینه باقی مانده بودند، که به مشرکان عرب پیوستند و به روی مسلمانان شمشیر کشیدند.

پس از پایان غزوة احزاب، جبرئیل به فرمان خدا بر پیغمبر وارد شد، و گفت: چرا سلاح بر زمین گذاری؟ فرشتگان آماده پیکارند، هم اکنون باید به سوی «بنی قریظه» حرکت کنی، و کار آنها یکسره شود.

منادی از طرف پیامبر ﷺ صدا زد که پیش از خواندن نماز عصر به سوی بنی قریظه حرکت کنید، مسلمانان بسرعت آماده جنگ شدند و تازه آفتاب غروب کرده بود که قلعه های محکم بنی قریظه را در حلقه محاصره خود درآوردند.

بیست و پنج روز این محاصره به طول انجامید و بعداً همگی تسلیم شدند، گروهی به قتل رسیدند و پیروزی بزرگ دیگری بر پیروزی مسلمانان افزوده شده این آیه و آیه بعد، پس از حصول این پیروزی نازل شد، و خاطره این ماجرا را به صورت

یک نعمت و موهبت بزرگ الهی شرح داد.

نخست می فرماید: «و خداوند گروهی از اهل کتاب [= یهود] را که از آنان [مشرکان عرب] حمایت کردند از قلعه‌های محکمشان پایین کشید» (وَ أَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُواهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَيَاصِيهِمْ).

از اینجا روشن می شود که یهود قلعه‌های خود را در کنار مدینه در نقطه مرتفعی ساخته بودند و بر فراز برجهای آنها به دفاع از خویشان مشغول می شدند. سپس می افزاید: «و خداوند در دل‌های آنها ترس و رعب افکند» (وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ).

و سرانجام کارشان به جایی رسید که «گروهی را به قتل می رساندید و گروهی را اسیر می کردید» (فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَ تَأْسِرُونَ فَرِيقًا).

(آیه ۲۷) - «و زمینها و خانه‌ها و اموال آنها را در اختیار شما گذارد» (وَ أَوْرَثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَ دِيَارَهُمْ وَ أَمْوَالَهُمْ).

و در پایان آیه می فرماید: «همچنین زمینی (در اختیار شما قرار داد) که هرگز در آن گام ننهاده بودید» (وَ أَرْضًا لَمْ تَطَّوُّهَا).

ظاهراً این جمله اشاره به باغات و اراضی مخصوصی است که در اختیار «بنی قریظه» بود و احدی حق ورود به آن را نداشت، چراکه یهود در حفظ و انحصار اموال خود سخت می کوشیدند.

«و خداوند بر هر چیزی قادر و تواناست» (وَ كَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا).

\* پیامدهای غزوه بنی قریظه: پیروزی بر این گروه ستمگر و لجوج نتایج پرباری برای مسلمانان داشت از جمله:

الف) پاک شدن جبهه داخلی مدینه و آسوده شدن خاطر مسلمانان از جاسوسهای یهود.

ب) فرو ریختن پایگاه مشرکان عرب در مدینه و قطع امید آنان از شورشی از درون.

ج) تقویت بنیه مالی مسلمین به وسیله غنائم این جنگ.



د) هموار شدن راه پیروزیهای آینده، مخصوصاً فتح خیبر!

ه) تثبیت موقعیت حکومت اسلامی در نظر دوست و دشمن در داخل

و خارج مدینه.

آیه ۲۸ - شأن نزول: همسران پیامبر ﷺ بعد از پاره‌ای از غزوات که

غنائم سرشاری در اختیار مسلمین قرار گرفت تقاضاهای مختلفی از پیامبر ﷺ در مورد افزایش نفقه یا لوازم گوناگون زندگی داشتند.

طبق نقل بعضی از تفاسیر، «ام سلمه» از «پیامبر» ﷺ کنیز خدمتگزاری تقاضا

کرد و «میمونه» حله‌ای خواست، و «زینب» بنت جحش پارچه مخصوص یمنی

و «حفصه» جامه مصری، «جویریة» لباس مخصوص خواست، و «سوده» گلیم

خیبری! خلاصه هر کدام درخواستی نمودند.

پیامبر ﷺ که می دانست تسلیم شدن در برابر این گونه درخواستها که معمولاً

پایانی ندارد چه عواقبی برای «بیت نبوت» در بر خواهد داشت، از انجام این

خواسته‌ها سر باز زد و یک ماه تمام از آنها کناره‌گیری نمود، تا این که این آیه و سه آیه

بعد از آن نازل شد و با لحن قاطع و در عین حال توأم با رأفت و رحمت به آنها

هشدار داد که اگر زندگی پر زرق و برق دنیا می خواهید می توانید از پیامبر ﷺ جدا

شوید و به هر کجا می خواهید بروید، و اگر به خدا و رسول خدا و روز جزا دل

بسته‌اید و به زندگی ساده و افتخارآمیز خانه پیامبر ﷺ قانع هستید بمانید و از

پادشاهای بزرگ پروردگار برخوردار شوید.

تفسیر: یا سعادت جاودان یا زرق و برق دنیا! فراموش نکرده‌اید که در آیات

نخست این سوره خداوند تاج افتخاری بر سر زنان پیامبر ﷺ زده و آنها را به عنوان

«أُمُّ الْمُؤْمِنِينَ» (مادر مؤمنان) معرفی نموده، بدیهی است همیشه مقامات حساس

و افتخار آفرین، و وظائف سنگینی نیز همراه دارد، چگونه زنان پیامبر ﷺ می توانند

ام‌المؤمنین باشند ولی فکر و قلبشان در گرو زرق و برق دنیا باشد؟

پیامبر ﷺ پادشاه نیست که حرمسرائی داشته باشد پر زرق و برق، و زنانش

غرق جواهرات گرانبیاض و وسائل تجملاتی باشند.

در این آیه پیامبر ﷺ را مخاطب ساخته، می‌گوید: «ای پیامبر! به همسرانت بگو: اگر شما زندگی دنیا را می‌خواهید، و طالب زینت آن هستید، بیایید هدیه‌ای به شما دهم، و شما را به طرز نیکویی رها سازم» بی‌آنکه خصومت و مشاجره‌ای در کار باشد (یا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّأَزْوَاجِكَ إِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزَيِّنَتْنَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعُنَّ وَأُسرِّحُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا).

(آیه ۲۹) - در این آیه می‌افزاید: «اما اگر شما خدا و پیامبرش و سرای آخرت را می‌خواهید (وبه زندگی ساده از نظر مادی و احیاناً محرومیتها قانع هستید) پس خداوند برای نیکوکاران شما پاداش عظیمی آماده ساخته است» (وَإِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالذَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا).

بنابراین تنها اظهار عشق و علاقه به خدا و سرای دیگر و پیامبر ﷺ کافی نیست، برنامه‌های عملی نیز باید هماهنگ با آن باشد.

و به این ترتیب خداوند تکلیف همسران پیامبر ﷺ را که باید الگو و اسوه زنان با ایمان باشند برای همیشه روشن ساخت.

گرچه مخاطب در این سخنان، همسران پیامبرند، ولی محتوای آیات و نتیجه آن، همگان را شامل می‌شود، مخصوصاً کسانی که در مقام رهبری خلق و پیشوایی و تأسی مردم قرار گرفته‌اند.

(آیه ۳۰) - سپس در این آیه به بیان موقعیت زنان پیامبر ﷺ در برابر کارهای نیک و بد، و همچنین مقام ممتاز و مسؤولیت سنگین آنها، با عباراتی روشن پرداخته، می‌گوید: «ای همسران پیامبر! هرکدام از شما گناه آشکار و فاحشی مرتکب شود عذاب او دوچندان خواهد بود، و این برای خدا آسان است» (يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَن يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا).

شما در خانه وحی و مرکز نبوت زندگی می‌کنید، دیگران به شما نگاه می‌کنند و اعمالتان سرمشقی است برای آنها، بنابراین گناهتان در پیشگاه خدا عظیمتر است

چراکه هم ثواب و هم عذاب بر طبق معرفت و میزان آگاهی، و همچنین تأثیر آن در محیط داده می شود.

### آغاز جزء ۲۲ قرآن مجید

(آیه ۳۱) - اما در نقطه مقابل نیز «و هر کس از شما در برابر خدا و پیامبر ﷺ

خضوع و اطاعت کند و عمل صالحی به جا آورد پاداش او را دو چندان خواهیم داد، و روزی پرارزشی را برای او فراهم ساخته ایم» (وَمَنْ يَّقُنْتُ مِنْكُمْ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَعْمَلُ صَالِحًا نُؤْتِهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا).

(آیه ۳۲) - همسران پیامبر باید چنین باشند! در آیات گذشته سخن از

موقعیت و مسؤولیت سنگین همسران پیامبر ﷺ بود، این موضوع همچنان ادامه می یابد و طی آیاتی هفت دستور مهم به همسران پیامبر ﷺ می دهد.

نخست در مقدمه کوتاهی می فرماید: «ای همسران پیامبر! شما همچون یکی

از زنان معمولی نیستید اگر تقوا پیشه کنید» (يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ).

شما به خاطر انتسابتان به پیامبر ﷺ دارای موقعیت خاصی هستید که

می توانید سرمشقی برای همه زنان باشید، چه در مسیر تقوا و چه در مسیر گناه.

و به دنبال این مقدمه - که آنان را برای پذیرش مسؤولیتها آماده می سازد و به

آنها شخصیت می دهد - نخستین دستور را در زمینه عفت صادر می کند و مخصوصاً

به سراغ یک نکته باریک می رود تا مسائل دیگر در این رابطه خودبه خود روشن

گردد، می فرماید: «پس بگونه ای هوس انگیز سخن نگوئید که بیمار دلان در شما

طمع کنند» (فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ).

بلکه به هنگام سخن گفتن، جدی و خشک و بطور معمولی سخن بگوئید، نه

همچون زنان کم شخصیت که سعی دارند با تعبیرات تحریک کننده که گاه توأم

با داد و اطوار مخصوصی است که افراد شهوت ران را به فکر گناه می افکند

سخن بگوئید.

در پایان آیه دومین دستور را این‌گونه شرح می‌دهد: «شما باید به صورت شایسته‌ای (که مورد رضای خدا و پیامبر ﷺ و توأم با حق و عدالت باشد) سخن بگویید» (وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا).

(آیه ۳۳) - سپس سومین دستور را که آن نیز در زمینه رعایت عفت است چنین بیان می‌کند: «و شما در خانه‌های خود بمانید و همچون جاهلیت نخستین (در میان مردم) ظاهر نشوید» و اندام و وسائل زینت خود را در معرض تماشای دیگران قرار ندهید (وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى).

منظور از «جاهلیت اولی» همان جاهلیتی است که مقارن عصر پیامبر ﷺ بوده، و بطوری که در تواریخ آمده در آن موقع زنان حجاب درستی نداشتند، و دنباله روسری‌های خود را به پشت سر می‌انداختند بطوری که گلو و قسمتی از سینه و گردن‌بند و گوشواره‌های آنها نمایان بود، و به این ترتیب قرآن همسران پیامبر ﷺ را از این‌گونه اعمال باز می‌دارد.

بدون شک این یک حکم عام است، و تکیه آیات بر زنان پیامبر ﷺ به عنوان تأکید بیشتر است.

بالاخره دستور چهارم و پنجم و ششم را به این صورت بیان می‌فرماید: شما زنان پیامبر ﷺ «نماز را برپا دارید، و زکات را بپردازید و خدا و رسولش را اطاعت کنید» (وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ).

این دستورات سه‌گانه نیز نشان می‌دهد که احکام فوق مخصوص به زنان پیامبر ﷺ نیست، بلکه برای همگان است هرچند در مورد آنان تأکید بیشتری دارد.

در پایان آیه می‌افزاید: «خداوند فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد» (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا).

تعبیر به «إِنَّمَا» که معمولاً برای حصر است، دلیل بر این است که این موهبت ویژه خاندان پیامبر ﷺ است.

جمله «يُرِيدُ» اشاره به اراده تکوینی پروردگار است؛ یعنی معصومان به خاطر

تأییدات الهی و اعمال پاک خویش، چنان هستند که در عین داشتن قدرت و اختیار برای گناه کردن به سراغ گناه نمی‌روند.

روایات بسیار زیادی که در منابع اهل سنت و شیعه وارد شده شمول همهٔ خاندان پیامبر ﷺ را نفی می‌کند و می‌گوید: مخاطب در آیهٔ فوق و منظور از «اهل بیت» منحصرأً پنج نفرند: پیامبر ﷺ، علیؑ، و فاطمهؑ و حسن و حسینؑ.

(آیه ۳۴) - در این آیه «هفتمین» و آخرین و ظیفهٔ همسران پیامبر بیان شده و هشدار است به همهٔ آنان برای استفاده کردن از بهترین فرصتی که در اختیار آنان برای آگاهی بر حقایق اسلام قرار گرفته، می‌فرماید: «و آنچه را در خانه‌های شما از آیات خداوند و حکمت و دانش خوانده می‌شود، یاد کنید» و خود را در پرتو آن بسازید که بهترین فرصت را در اختیار دارید (وَ اذْكُرْنَ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ).

سرانجام در پایان آیه می‌فرماید: «خداوند لطیف و خبیر است» (إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا).

اشاره به این که او از دقیقترین و باریکترین مسائل باخبر و آگاه است، و نیات شما را به خوبی می‌داند، و از اسرار درون سینه‌های شما باخبر است.

\* جاهلیت قرن بیستم! جمعی از مفسران در تفسیر «الْجَاهِلِيَّةُ الْأُولَى» در آیات مورد بحث گرفتار شک و تردید شدند گویی نتوانستند باور کنند که بعد از ظهور اسلام، نوعی دیگر جاهلیت در جهان پا به عرصهٔ وجود خواهد گذاشت که جاهلیت عرب قبل از اسلام در مقابل آن موضوع کم‌اهمیتی خواهد بود.

ولی امروز این امر برای ما که شاهد مظاهر جاهلیت و حشمتناک قرن بیستم هستیم کاملاً حل شده است، و باید آن را به حساب یکی از پیشگوئیهای اعجاز‌آمیز قرآن مجید گذارد.

اگر عرب در عصر جاهلیت اولی، جنگ و غارتگری داشت، و فی‌المثل چندین بار بازار عکاظ صحنهٔ خونریزیهای احمقانه گردید که چند تن کشته شدند،

در جاهلیت عصر ما جنگهای جهانی رخ می دهد که گاه بیست میلیون نفر در آن قربانی و پیش از آن مجروح و ناقص الخلقه می شوند!

اگر در جاهلیت عرب زنان، «تبرج بیه زینت» می کردند، و روسریهای خود را کنار می زدند به گونه ای که مقداری از سینه و گلو و گردن بند و گوشواره آنها نمایان می گشت، در عصر ما کلوبهایی تشکیل می شود به نام کلوب برهنگان - که نمونه آن در انگلستان معروف است - که با نهایت معذرت افراد در آن برهنه مادرزاد می شوند، رسواییهای پلاژهای کنار دریا و استخرها و حتی معابر عمومی نگفتنی است.

اگر در جاهلیت عرب، «زنان آلوده ذوات الاعلام» بودند که پرچم بر در خانه خود می زدند تا افراد را به سوی خود دعوت کنند!، در جاهلیت قرن ما افرادی هستند که در روزنامه های مخصوص مطالبی را در این زمینه مطرح می کنند که قلم از ذکر آن جداً شرم دارد، و جاهلیت عرب بر آن صد شرف دارد.

خلاصه چه گوئیم از وضع مفاسدی که در تمدن مادی ماشینی منهای ایمان عصر ما وجود دارد که ناگفتنش بهتر است، و نباید این تفسیر را با آن آلوده کرد. آنچه گفتیم فقط مشتتی از خروار برای نشان دادن زندگی کسانی بود که از خدا فاصله می گیرند، و با داشتن هزاران دانشگاه و مراکز علمی و دانشمندان معروف، در منجلاب فساد غوطه ورنند، و حتی گاهی همین مراکز علمی و دانشمندان در اختیار همان فجایع و مفاسد قرار می گیرند.

آیه ۳۵ - شأن نزول: هنگامی که «اسماء بنت عمیس» همسر «جعفر بن ابی طالب» با شوهرش از «حبشه» بازگشت به دیدن همسران پیامبر ﷺ آمد، یکی از نخستین سؤالاتی که مطرح کرد این بود: آیا چیزی از آیات قرآن درباره زنان نازل شده است؟ آنها در پاسخ گفتند: نه!

«اسماء» به خدمت پیامبر ﷺ آمد، عرض کرد: «ای رسول خدا جنس زن

گرفتار خسران و زیان است!

پیامبر ﷺ فرمود: چرا؟

عرض کرد: به خاطر این که در اسلام و قرآن فضیلتی درباره آنها همانند مردان نیامده است.

اینجا بود که آیه نازل شد و به آنها اطمینان داد که زن و مرد در پیشگاه خدا از نظر قرب و منزلت یکسانند.

**تفسیر: شخصیت و ارزش مقام زن در اسلام** - به دنبال بحثهایی که درباره وظائف همسران پیامبر ﷺ در آیات گذشته ذکر شده در این آیه سخنی جامع و پرمحتوا درباره همه زنان و مردان و صفات برجسته آنها بیان شده است، و ضمن برشمردن ده وصف از اوصاف اعتقادی و اخلاقی و عملی آنان، پاداش عظیم آنها را در پایان آیه برشمرده است.

می‌گوید: «مردان مسلمان و زنان مسلمان» (إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ).  
«و مردان مؤمن و زنان مؤمنه» (وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ).

اشاره به این که اسلام همان اقرار به زبان است که انسان را در صف مسلمین قرار می‌دهد، و مشمول احکام آنها می‌کند، ولی ایمان تصدیق به قلب و دل است و اعمالی که به دنبال آن می‌آید.

«و مردانی که مطیع فرمان خدا هستند و زنانی که از فرمان حق اطاعت می‌کنند» (وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ).

سپس به یکی دیگر از مهمترین صفات مؤمنان راستین، یعنی حفظ زبان پرداخته، می‌گوید: «و مردان راستگو و زنان راستگو» (وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ).

و از آنجا که ریشه ایمان، صبر و شکیبایی در مقابل مشکلات است، و نقش آن در معنویات انسان همچون نقش «سر» است در برابر «تن» پنجمین وصف آنها را این‌گونه بازگو می‌کند: «و مردان صابر و شکیبا و زنان صابر و شکیبا» (وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ).

از طرفی می‌دانیم یکی از بدترین آفات اخلاقی، کبر و غرور و حب جاه است، و نقطه مقابل آن «خشوع»، لذا در ششمین توصیف می‌فرماید: «و مردان با خشوع و زنان باخشوع» (وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ).

گذشته از حب جاه، حب مال، نیز آفت بزرگی است، و اسارت در چنگال آن، اسارتی است دردناک، و نقطه مقابل آن انفاق و کمک کردن به نیازمندان است، لذا در هفتمین توصیف می‌گوید: «و مردان انفاق‌گر و زنان انفاق‌کننده» (وَالْمُتَّصِدِّقِينَ وَالْمُتَّصِدِّقَاتِ).

سه چیز است که اگر انسان از شر آن در امان بماند از بسیاری از شرور و آفات اخلاقی در امان است، زبان و شکم و شهوت جنسی، به قسمت اول در چهارمین توصیف اشاره شد، اما به قسمت دوم و سوم در هشتمین و نهمین وصف مؤمنان راستین اشاره کرده، می‌گوید: «و مردانی که روزه می‌دارند و زنانی که روزه می‌دارند» (وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ).

«و مردانی که دامان خود را از آلودگی به بی‌عفتی حفظ می‌کنند، و زنانی که عقیق و پاکند» (وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ).

سرانجام به دهمین و آخرین صفت که تداوم تمام اوصاف پیشین بستگی به آن دارد پرداخته، می‌گوید: «و مردانی که بسیار به یاد خدا هستند، و زنانی که بسیار یاد خدا می‌کنند» (وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ).

آری! آنها با یاد خدا در هر حال و در هر شرایط، پرده‌های غفلت و بی‌خبری را از قلب خود کنار می‌زنند، و سوسه‌ها و همزات شیاطین را دور می‌سازند و اگر لغزشی از آنان سرزند، فوراً در مقام جبران برمی‌آیند.

در پایان آیه، پاداش بزرگ این گروه از مردان و زنانی را که دارای ویژگیهای ده‌گانه فوق هستند چنین بیان می‌کند: «خداوند برای آنها مغفرت و پاداش عظیمی فراهم ساخته است» (أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا).

نخست با آب مغفرت گناهان آنها را - که موجب آلودگی روح و جان آنها است - می‌شوید، سپس پاداش عظیمی که عظمتش را جز او کسی نمی‌داند در اختیارشان می‌نهد.

آیه ۳۶ - شأن نزول: این آیه در مورد داستان ازدواج زینب بنت جحش (دختر عمه پیامبر گرامی اسلام) با زید بن حارثه برده آزاد شده پیامبر ﷺ نازل



شده است.

قبل از زمان بعثت و بعد از آن که خدیجه با پیامبر ﷺ ازدواج کرد خدیجه برده‌ای به نام «زید» خریداری نمود که بعداً آن را به پیامبر ﷺ بخشید و حضرت او را آزاد فرمود، و چون طائفه‌اش او را از خود راندند پیامبر ﷺ نام «فرزند خود» بر او نهاد.

هنگامی که پیامبر ﷺ تصمیم گرفت برای «زید» همسری برگزیند از «زینب بنت جحش» که دختر «امیه» دختر «عبدالمطلب» (دختر عمه‌اش) بود برای او خواستگاری نمود «زینب» نخست چنین تصور می‌کرد که پیامبر ﷺ می‌خواهد او را برای خود انتخاب کند، خوشحال شد و رضایت داد، ولی بعداً که فهمید خواستگاری از او برای «زید» است، سخت ناراحت شد و سر باز زد، برادرش «عبدالله» نیز با این امر به سختی مخالفت نمود.

در اینجا بود که آیه نازل شد و به امثال زینب و بعدالله هشدار داد که آنها نمی‌توانند هنگامی که خدا و پیامبرش کاری را لازم می‌دانند مخالفت کنند، آنها که این مسأله را شنیدند در برابر فرمان خدا تسلیم شدند.

اما این ازدواج دیری نپایید و بر اثر ناسازگاریهای اخلاقی میان طرفین، منجر به طلاق شد.

سپس پیامبر ﷺ برای جبران این شکست زینب در ازدواج، او را به فرمان خدا به همسری خود برگزید.

**تفسیر:** می‌دانیم روح اسلام «تسلیم» است، آن هم «تسلیم بی‌قید و شرط در برابر فرمان خدا» این معنی در آیات مختلفی از قرآن با عبارات گوناگون منعکس شده است، از جمله در این آیه می‌فرماید: «هیچ مرد وزن با ایمانی حق ندارد هنگامی که خدا و پیامبرش مطلبی را لازم بدانند اختیاری از خود در برابر فرمان خدا داشته باشند» (وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ). آنها باید اراده خود را تابع اراده حق کنند، همان‌گونه که سر تا پای وجودشان وابسته به اوست.

این درست به آن می ماند که یک طبیب ماهر به بیمار بگوید در صورتی به درمان تو می پردازم که در برابر دستوراتم تسلیم محض شوی، و از خود اراده ای نداشته باشی، این نهایت دلسوزی طبیب را نسبت به بیمار نشان می دهد و خدا از چنین طبیبی برتر و بالاترست.

لذا در پایان آیه به همین نکته اشاره کرده، می فرماید: «کسی که نافرمانی خدا و پیامبرش را کند گرفتار گمراهی آشکاری شده است» (وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا).

راه سعادت گم می کند و به بیراهه و بدبختی کشیده می شود.

(آیه ۳۷) - سپس به داستان معروف «زید» و همسرش «زینب» که یکی از مسائل حساس زندگانی پیامبر گرامی اسلام ﷺ است و ارتباط با مسأله همسران پیامبر ﷺ - که در آیات پیشین گذشت دارد - پرداخته، می گوید: «به خاطر بیاور زمانی را که به کسی که خداوند به او نعمت داده بود، و تو نیز به او نعمت بخشیده بودی می گفتمی همسرت را نگاهدار و از خدا بپرهیز» و پیوسته این امر را تکرار می کردی! (وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ).

منظور از «نعمت خداوند» همان نعمت هدایت و ایمان است که نصیب «زیدبن حارثه» کرده بود، و نعمت پیامبر ﷺ این بود که وی را آزاد کرد و همچون فرزند خویش گرامیش داشت.

از این آیه استفاده می شود که میان زید و زینب، مشاجره ای درگرفته بود و این مشاجره ادامه یافت و در آستانه جدایی و طلاق قرار گرفت، و پیامبر ﷺ کراراً و مستمراً او را نصیحت می کرد و از جدایی و طلاق باز می داشت.

بعد می افزاید: «تو در دل چیزی را پنهان می داشتی که خداوند آن را آشکار می کند، و از مردم می ترسیدی در حالی که خداوند سزاوارتر است که از او بترسی!» (وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشِيَهُ).

مسأله ترس از خدا نشان می دهد که این ازدواج به عنوان یک وظیفه انجام شده که باید به خاطر پروردگار ملاحظات شخصی را کنار بگذارد تا یک هدف مقدس الهی تأمین شود، هرچند به قیمت زخم زبان کوردلان تمام گردد.

لذا در دنباله آیه می فرماید: «هنگامی که زید نیازش را از آن زن به سرآورد (و از او جدا شد) ما او را به همسری تو درآوردیم، تا مشکلی برای مؤمنان در ازدواج با همسران پسرخوانده هایشان - هنگامی که از آنها طلاق بگیرند - نباشد»

(فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَا كَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي زَوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا).

و این کاری بود که می بایست انجام بشود «و فرمان خدا انجام شدنی است» (وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا).

بنابراین، این ازدواج الهی، یک مسأله اخلاقی و انسانی بود و نیز وسیله مؤثری برای شکستن دو سنت غلط جاهلی؛ حرمت ازدواج با همسر مطلقه پسرخوانده، و قبیح ازدواج با همسر مطلقه یک غلام و برده آزاد شده.

(آیه ۳۸) - این آیه در تکمیل بحثهای گذشته چنین می گوید: «هیچ گونه سختی و حرجی بر پیامبر در آنچه خدا برای او واجب کرده است نیست» (مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ).

آنجا که خداوند فرمانی به او می دهد، ملاحظه هیچ امری در برابر آن جایز نیست و بدون هیچ چون و چرا باید به مرحله اجرا درآید.

اصولاً سنت شکنی و برچیدن آداب و رسوم خرافی و غیرانسانی همواره با سر و صدا توأم است، و پیامبران هرگز نباید به این سر و صداها اعتنا کنند.

لذا در جمله بعد می فرماید: «این سنت الهی در مورد پیامبران در امم پیشین نیز جاری بوده است» (سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ).

تنها تو نیستی که گرفتار این مشکلی، بلکه همه انبیا به هنگام شکستن سنتهای غلط گرفتار این ناراحتیها بوده اند.

و در پایان آیه برای تثبیت، قاطعیت در این گونه مسائل بنیادی می فرماید:

«فرمان خدا همواره روی حساب و برنامه دقیقی است و باید به مرحله اجرا درآید»  
 (وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَقْدُورًا).

(آیه ۳۹) - **مبلغان راستین کیانند؟** به تناسب بحثی که در آیه قبل درباره پیامبران گذشت این آیه به یکی از مهمترین برنامه‌های عمومی انبیا اشاره کرده، می‌فرماید: پیامبران پیشین «کسانی بودند که تبلیغ رسالت‌های الهی می‌کردند و از او می‌ترسیدند و از هیچ‌کس جز خدا واهمه نداشتند» (الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ).

تو نیز در تبلیغ رسالت‌های پروردگار نباید کمترین وحشتی از کسی داشته باشی! اصولاً کار پیامبران در بسیاری از مراحل شکستن سنت‌های غلط است و اگر بخواهند کمترین ترس و وحشتی به خود راه بدهند در انجام رسالت خود پیروز نخواهند شد قاطعانه باید پیش روند، حرف‌های ناموزون بدگویان را به جان خریدار شوند و بی‌اعتنا به جوسازیها به برنامه‌های خود ادامه دهند چرا که همه حسابها به دست خداست.

لذا در پایان آیه می‌فرماید: «همین بس که خداوند (حافظ اعمال بندگان و) حسابگر (و جزادهنده آنها) است» (وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا).

هم حساب ایثار و فداکاری پیامبران را در این راه نگه می‌دارد و پاداش می‌دهد و هم سخنان ناموزون و یاوه‌سرایی دشمنان را محاسبه و کیفر می‌دهد.

این آیه دلیل روشنی است بر اینکه شرط اساسی برای پیشرفت در مسائل تبلیغاتی قاطعیت و اخلاص و عدم وحشت از هیچ‌کس جز از خداست.

(آیه ۴۰) - **مسأله خاتمیت:** این آیه آخرین سخنی است که خداوند در ارتباط با مسأله ازدواج پیامبر ﷺ با «همسر مطلقه زید» برای شکستن یک سنت غلط جاهلی، بیان می‌دارد، و ضمناً حقیقت مهم دیگری را - که مسأله خاتمیت است - در ذیل آن بیان می‌کند، می‌فرماید: «محمد پدر هیچ‌یک از مردان شما نبوده و نیست» (مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّنْ رِّجَالِكُمْ).

نه «زید» و نه دیگری، و اگر یک روز نام پسر محمد بر او گذاردند این تنها یک

عادت و سنت بود که با ورود اسلام و نزول قرآن برجیده شد نه یک رابطه طبیعی و خویشاوندی.

سپس می‌افزاید: «ولی (او) رسول خدا و ختم‌کننده و آخرین پیامبران است»  
**«وَلَكِنَّ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ».**

بنابراین صدر آیه ارتباط نسبی را بطور کلی قطع می‌کند، و ذیل آیه ارتباط معنوی ناشی از رسالت و خاتمیت را اثبات می‌نماید، و از اینجا پیوند صدر و ذیل روشن می‌شود.

و البته خداوند عالم و آگاه همه آنچه را در این زمینه لازم بوده در اختیار او گذارده، از اصول و فروع و کلیات و جزئیات در تمام زمینه‌ها، و لذا در پایان آیه می‌فرماید: «و خداوند به همه چیز آگاه است» **«وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا».**

**(آیه ۴۱) - رحمت و درود خدا و فرشتگان راهگشای مؤمنان:** از آنجا که در آیات گذشته سخن از وظائف سنگین پیامبر اسلام ﷺ در مقام تبلیغ رسالت بود، در اینجا برای فراهم آوردن زمینه این تبلیغ و گسترش دامنه آن در تمام محیط بخشی از وظائف مؤمنان را بیان می‌کند، روی سخن را به همه آنها کرده چنین می‌گوید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خدا را فراوان یاد کنید» **«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا».**

**(آیه ۴۲) - «و صبح شام او را تسبیح و تنزیه نمایید» (وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا).**

آری! چون عوامل غفلت در زندگی مادی بسیار فراوان و تیرهای وسوسه شیاطین از هر سو به طرف انسان پرتاب می‌گردد برای مبارزه با آن راهی جز «ذکر کثیر» در همه حال نیست.

«ذکر کثیر» به معنی واقعی کلمه یعنی «توجه با تمام وجود به خداوند» نه تنها با زبان و لقلقه لسان.

امام صادق علیه السلام فرمود: «هرکس بسیار یاد خدا کند خداوند او را در سایه لطف خود در بهشت برین جای خواهد داد».

(آیه ۴۳) - این آیه در حقیقت نتیجه و علت غایی ذکر و تسبیح مداوم است، می‌فرماید: «او کسی است که بر شما درود و رحمت می‌فرستد، و فرشتگان او نیز (برای شما تقاضای رحمت می‌کنند) تا شما را از ظلمات (جهل و شرک و کفر) بیرون آورد و به سوی نور (ایمان و علم و تقوا) رهنمون شود» (هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ).

«چراکه او نسبت به مؤمنان رحیم و مهربان است» (وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا).  
و به همین دلیل هدایت و رهبری آنها را برعهده گرفته و فرشتگانش را نیز مأمور امداد آنها نموده است.

آری! این آیه بشارتی است بزرگ برای همه سالکان راه حق و به آنها نوید می‌دهد که از جانب معشوق کششی نیرومند است، تا کوشش عاشق بیچاره به جایی برسد!

آری! این رحمت خاص خداست که مؤمنان را از ظلمات اوهام و شهوات و وسوس شیطانی بیرون می‌آورد و به نور یقین و اطمینان و تسلط بر نفس رهنمون می‌گردد که اگر رحمت او نبود این راه پرپیچ و خم هرگز پیموده نمی‌شد.

(آیه ۴۴) - در این آیه مقام مؤمنان و پاداش آنها را به عالیترین وجه و در کوتاهترین عبارت ترسیم کرده، می‌گوید: «تحیت فرشتگان الهی به آنها در (روز قیامت) روزی که او را دیدار می‌کنند سلام است» (تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ).

این سلامی است که نشانه سلامت از عذاب و از هرگونه درد و رنج و ناراحتی است، سلامی است توأم با آرامش و اطمینان.

بعد از این تحیت که در حقیقت مربوط به آغاز کار است اشاره به پایان کار آنها کرده، می‌فرماید: «خداوند برای آنها پاداش پرارزشی فراهم ساخته است» (وَاعَدَلَّهُمْ أَجْرًا كَرِيمًا).

(آیه ۴۵) - تو چراغ فروزانی! در اینجا روی سخن به پیامبر اسلام ﷺ است ولی نتیجه آن برای مؤمنان؛ و به این ترتیب آیات گذشته را که پیرامون بخشی از

وظایف مؤمنان بحث می‌کرد تکمیل می‌کند.

در این آیه و آیه بعد پنج توصیف برای پیامبر ﷺ آمده، و در دو آیه بعد از آن بیان پنج وظیفه است که همه به یکدیگر مربوط و مکمل یکدیگر می‌باشند.

نخست می‌فرماید: «ای پیامبر! ما تو را به عنوان شاهد و گواه فرستادیم» (یا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا).

او از یکسو گواه اعمال امت است، چرا که اعمال آنها را می‌بیند و از سوی دیگر شاهد و گواه بر انبیای پیشین است که آنها خود گواه امت خویش بودند و از سوی سوم وجود تو با اوصاف و اخلاقت، با برنامه‌های سازنده‌ات، با سوابق درخشانت و با عملکرد شاهد و گواه بر حقانیت مکتبت، و شاهد و گواه بر عظمت و قدرت پروردگار است.

سپس به توصیف دوم و سوم پرداخته، می‌فرماید: «ما تو را بشارت‌دهنده و اندازکننده» قرار دادیم (وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا).

بشارت‌دهنده نیکوکاران به پاداش بی‌پایان پروردگار، به سلامت و سعادت جاودان، به پیروزی و موفقیت پرافتخار.

وانذارکننده کافران و منافقان از عذاب دردناک الهی، از خسارت تمام سرمایه‌های وجودی، و از سقوط در دامان بدبختی در دنیا و آخرت.

(آیه ۴۶) - این آیه به چهارمین و پنجمین وصف پیامبر اشاره کرده، می‌گوید:

«ما تو را دعوت‌کننده به سوی الله به فرمان او (قرار دادیم) و هم چراغ روشنی بخش» (وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا).

او چراغ روشنی است که خودش گواه خویش است، تاریکیها و ظلمات را می‌زداید، و چشمها و دلها را به سوی خود متوجه می‌کند، و همان‌گونه که «آفتاب آمد دلیل آفتاب» وجود او نیز دلیل حقانیت اوست.

وجود پیامبر ﷺ مایه آرامش، و فرار دزدان دین و ایمان و پرورش و نمو روح ایمان و اخلاق، و خلاصه مایه حیات و جنبش و حرکت است، و تاریخ زندگی او شاهد و گواه زنده این موضوع است.

(آیه ۴۷) - همان طور که گفتیم در این آیه و آیه بعد بیان پنج وظیفه از وظائف مهم پیامبر اسلام ﷺ به دنبال بیان اوصاف پنج گانه است. نخست می فرماید: «به مؤمنان بشارت ده که برای آنها از سوی خدا فضل و پاداش بزرگی است» (وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا). اشاره به اینکه مسأله «تبشیر» پیامبر ﷺ تنها محدود به پاداش اعمال نیک مؤمنان نمی شود، بلکه خداوند آن قدر از فضل خود به آنها می بخشد که موازنه میان عمل و پاداش را بکلی برهم می زند.

(آیه ۴۸) - بعد از آن به دستور دوم و سوم پرداخته، می گوید: «و از کافران و منافقان اطاعت مکن» (وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ). بدون شک رسول خدا ﷺ هرگز اطاعتی از کافران و منافقان نداشت، اما اهمیت موضوع به قدری است که به عنوان تأکید برای شخص پیامبر ﷺ و هشدار و سرمشقی برای دیگران، روی این موضوع مخصوصاً تکیه می کند، چه این که از خطرات مهمی که بر سر راه رهبران راستین قرار دارد به سازش و تسلیم کشیده شدن در اثناء مسیر است.

سپس در چهارمین و پنجمین دستور چنین می گوید: «اعتنایی به آزارهای آنها مکن، بر خدا توکل نما و همین بس که خدا حامی و مدافع توست» (وَدَعِ أَذْيَهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا).

این قسمت از آیه نشان می دهد که آنها برای تسلیم ساختن پیامبر ﷺ او را سخت در فشار قرار داده بودند، و انواع آزارها چه از طریق زخم زبان و بدگویی و جسارت، و چه از طریق آزار بدنی، و چه محاصره اقتصادی نسبت به او و یارانش روا می داشتند.

تاریخ می گوید پیامبر ﷺ و مؤمنان نخستین همچون کوه در مقابل انواع آزارها ایستادگی به خرج دادند و هرگز ننگ تسلیم و شکست را نپذیرفتند، و سرانجام در اهداف خود پیروز شدند.

(آیه ۴۹) - گوشه ای از احکام طلاق و جدایی شایسته: قسمتهای مختلف



آیات این سوره (احزاب) به صورت مجموعه‌های گوناگونی است که بعضی خطاب به پیامبر ﷺ و بعضی خطاب به همه مؤمنان می‌باشد.

در این آیه روی سخن به همه اهل ایمان است، می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که با زنان با ایمان ازدواج کردید، و قبل از همبستر شدن طلاق دادید عده‌ای برای شما بر آنها نیست که بخواید حساب آن را نگاه دارید»  
 (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُونَهَا).

در اینجا خداوند استثنائی برای حکم عده زنان مطلقه بیان فرموده که اگر طلاق قبل از دخول واقع شود نگاه داشتن عده لازم نیست، و از این تعبیر به دست می‌آید که قبل از این آیه، حکم عده بیان شده بوده است.

سپس به حکم دیگری از احکام زنانی که قبل از آمیزش جنسی طلاق گرفته‌اند می‌پردازد - که در سوره بقره نیز به آن اشاره شده است - می‌فرماید: «آنها را (با هدیه مناسبی) بهره‌مند سازید» (فَمَتَّعُوهُنَّ).

بدون شک پرداختن هدیه مناسب به زن در جایی واجب است که مهری برای او تعیین نشده باشد.

در این که مقدار این «هدیه» چه اندازه باید باشد؟ قرآن مجید در آیه ۲۳۶ سوره بقره آن را اجمالاً بیان کرده و فرموده است: «هدیه‌ای مناسب و متعارف آن کس که توانایی دارد به اندازه توانائیش و آن کس که تنگدست است به اندازه خودش».

آخرین حکم آیه مورد بحث این است که زنان مطلقه را «بطرز شایسته‌ای رهایشان کنید» و به صورت صحیحی از آنها جدا شوید (وَسَرَّحُوهُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا).

(آیه ۵۰) - با این زنان می‌توانی ازدواج کنی! بعد از ذکر پاره‌ای از احکام مربوط به طلاق دادن زنان در آیه قبل، در اینجا روی سخن را به شخص پیامبر ﷺ کرده، و موارد هفتگانه‌ای را که ازدواج با آنها برای پیامبر مجاز بوده شرح می‌دهد.

۱- نخست می‌گوید: «ای پیامبر! ما همسران تو را که مهر آنها را پرداخته‌ای برای تو حلال کردیم» (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ اللَّاتِي آتَيْتَ أُجُورَهُنَّ). منظور از این زنان به قرینه جمله‌های بعد زانی هستند که با پیامبر ﷺ رابطه خویشاوندی نداشتند و با او ازدواج کردند، زیرا مرسوم بوده است که به هنگام ازدواج با غیرخویشاوندان مهریه را نقداً پرداخت می‌کردند، به علاوه تعجیل در پرداختن مهر، مخصوصاً در موردی که همسر نیاز به آن داشته باشد، بهتر است، ولی به هر حال این کار جزء واجبات نیست، و با توافق طرفین ممکن است مهر به صورت ذمه در عهده زوج کلاً یا بعضاً بماند.

۲- «وکنیزانی را که از طریق غنائم و انفال، خدا به تو بخشیده است» (وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ مِمَّا آفَاءَ اللَّهِ عَلَيْكَ).

۳- «و دختران عموی تو و دختران عمه‌ها و دختران دائی تو و دختران خاله‌هایی که با تو مهاجرت کرده‌اند» اینها نیز بر تو حلالند (وَبَنَاتِ عَمَّاتِكَ وَبَنَاتِ خَالَاتِكَ اللَّاتِي هَاجَرْنَ مَعَكَ).

انحصار در این چهارگروه روشن است، ولی قید مهاجرت به خاطر آنست که در آن روز هجرت دلیل بر ایمان بوده، و عدم مهاجرت دلیل بر کفر و یا به خاطر این است که هجرت امتیاز بیشتری به آنها می‌دهد و هدف در آیه بیان زنان با شخصیت و با فضیلت است که مناسب همسری پیامبر ﷺ می‌باشند.

۴- «و هرگاه زن با ایمانی خود را به پیامبر ببخشد (و هیچ‌گونه مهری برای خود قائل نشود) اگر پیامبر بخواهد می‌تواند با او ازدواج کند» (وَأَمْرًاؤَةً مُؤْمِنَةً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا).

«اما چنین ازدواجی تنها برای تو مجاز است نه برای سایر مؤمنان» (خَالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ).

«ما می‌دانیم برای آنها در مورد همسران و کنیزانشان چه حکمی مقرر داریم» و مصالح آنها چه ایجاب می‌کرده است؟ (قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ فِي أَزْوَاجِهِمْ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ).

بنابراین اگر در مسائل مربوط به ازدواج برای آنها در بعضی موارد محدودیتی قائل شده ایم روی مصالحی بوده است که در زندگی آنها و تو حاکم بوده، و هیچ یک از این احکام و مقررات بی حساب نیست.

سپس می‌افزاید: «این به خاطر آن است که مشکل و حرجی (در ادای رسالت) بر تو نبوده باشد» (لَكَيْلًا يَكُونَ عَلَيْكَ حَرَجٌ). و بتوانی در انجام این وظیفه مسؤولیتهای خود را ادا کنی.

«و خداوند آمرزنده و رحیم است» (وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا).

جمله اخیر اشاره به فلسفه این احکام مخصوص پیامبر گرامی اسلام ﷺ است، این جمله می‌گوید: پیامبر ﷺ شرائطی دارد که دیگران ندارند و همین تفاوت سبب تفاوت در احکام شده است. یعنی، هدف این بوده که قسمتی از محدودیتها و مشکلات از دوش پیامبر ﷺ از طریق این احکام برداشته شود.

آیه ۵۱ - شأن نزول: در تفسیر آیه ۲۸ و ۲۹ همین سوره و بیان شأن نزول آنها گفتیم که جمعی از همسران پیامبر - بنابر آنچه مفسران نقل کرده‌اند - به پیامبر ﷺ عرض کردند که بر نفقه و هزینه زندگی ما بیفزای این گذشته در چگونگی تقسیم اوقات زندگی پیامبر ﷺ در میان آنها نیز با هم رقابت‌هایی داشتند که پیغمبر ﷺ را با آن همه گرفتاری و اشتغالات مهم در مضیقه قرار می‌داد، هرچند آن حضرت کوشش لازم را در زمینه عدالت در میان آنها رعایت می‌کرد.

آیه نازل شد و پیامبر را در تقسیم اوقاتش در میان آنها کاملاً آزاد گذاشت.

تفسیر: رفع یک مشکل دیگر از زندگی پیامبر ﷺ یک رهبر بزرگ الهی همچون پیامبر ﷺ آن هم در زمانی که در کوره حوادث سخت گرفتار است، و توطئه‌های خطرناکی از داخل و خارج برای او می‌چینند، نمی‌تواند فکر خود را زیاد مشغول زندگی شخصی و خصوصیش کند، باید در زندگی داخلی خود دارای آرامش نسبی باشد تا بتواند به حل انبوه مشکلاتی که از هر سو او را احاطه کرده است با فراغت خاطر بپردازد.

در عین حال گاه اختلاف میان همسران و رقابت‌های زنانه متداول آنها، طوفانی در درون خانه پیامبر ﷺ بر می‌انگیخته، و فکر او را به خود مشغول می‌داشته است. اینجاست که خداوند یکی دیگر از ویژگیها را برای پیامبرش قائل شده، و برای همیشه به این ماجراها و کشمکشها پایان داد، و پیامبر ﷺ را از این نظر آسوده خاطر و فارغ البال کرد.

و چنانکه در آیه می‌خوانیم فرمود: «(موعد) هریک از این زنان را بخواهی می‌توانی به تأخیر اندازی و هرکدام را بخواهی نزد خود جای دهی» (تُرْجَى مَنْ تَشَاءُ مِنْهُنَّ وَ تُؤَى إِلَيْكَ مَنْ تَشَاءُ).

می‌دانیم یکی از احکام اسلام در مورد همسران متعدد آن است که شوهر اوقات خود را در میان آنها بطور عادلانه تقسیم کند، و از این موضوع در کتب فقه اسلامی به عنوان «حق قسم» تعبیر می‌کنند.

یکی از خصایص پیامبر ﷺ این بود که به خاطر شرایط خاص زندگی، رعایت حق قسم به حکم این آیه از او ساقط بود هرچند او با این حال حتی الامکان مساوات و عدالت را رعایت می‌کرد.

سپس می‌افزاید: «و هرگاه بعضی از آنها را که برکنار ساخته‌ای بخواهی نزد خود جای دهی گناهی بر تو نیست» (وَمَنْ ابْتَغَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ).

و به این ترتیب نه تنها در آغاز، اختیار با توست، در ادامه کار نیز این تخییر برقرار است.

«این حکم الهی برای روشنی چشم آنها و این که غمگین نشوند و همه آنها راضی به آنچه در اختیارشان می‌گذاری گردند نزدیکتر است» (ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ تَقَرَّ أَعْيُنُهُنَّ وَلَا يَحْزَنَنَّ وَيَرْضَيْنَ بِمَا آتَيْنَهُنَّ كُلُّهُنَّ).

چرا که این یک حکم عمومی درباره همه آنهاست که از ناحیه خدا برای مصالح مهمی تشریح شده، بنابراین آنها باید با رضا و رغبت به آن تن دهند.

در پایان آیه مطلب را با این جمله ختم می‌کند: «خدا آنچه را در قلوب شماست می‌داند، و خداوند (از همه اعمال و مصالح بندگان باخبر) است، و در

عین حال حلیم است» و در کيفر آنها عجله نمی کند (وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَلِيمًا).

آری! خدا می داند شما در برابر کدامین حکم قلباً رضا و تسلیم دارید، و در برابر کدامین ناخشنود هستید.

(آیه ۵۲) - یک حکم مهم دیگر در ارتباط با همسران پیامبر:

در این آیه حکم دیگری از احکام مربوط به همسران پیامبر ﷺ بیان شده، می فرماید: «بعد از این دیگر زنی بر تو حلال نیست، و نمی توانی همسرانت را به همسران دیگری مبدل کنی [= بعضی را طلاق دهی و همسر دیگری به جای او برگزینی] هر چند جمال آنها مورد توجه تو واقع شود، مگر آنچه که به صورت کنیز در ملک تو درآید، و خداوند ناظر و مراقب بر هر چیز است» و با این حکم فشار قبایل عرب را در اختیار همسر از آنان از تو برداشتیم (لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدُ وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ وَلَوْ أَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ إِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ رَقِيبًا).

آیه ۵۳ - شأن نزول: هنگامی که رسول خدا با «زینب بنت جحش» ازدواج کرد، ولیمه نسبتاً مفصلی به مردم داد.

انس که خادم مخصوص پیامبر ﷺ بود می گوید: پیامبر ﷺ به من دستور داد که اصحابش را به غذا دعوت کنم، من همه را دعوت کردم، دسته دسته می آمدند و غذا می خوردند و از اتاق خارج می شدند، تا این که عرض کردم: ای پیامبر خدا! کسی باقی نمانده که من او را دعوت نکرده باشم، فرمود: اکنون که چنین است سفره را جمع کنید، سفره را برداشتند و جمعیت پراکنده شدند، اما سه نفر همچنان در اتاق پیامبر ﷺ ماندند و مشغول بحث و گفتگو بودند.

آیه نازل شد و دستورات لازم را بیان کرد و نیز از بعضی قرائن استفاده می شود که گاهی همسایگان و سایر مردم طبق معمول برای عاریت گرفتن اشیائی نزد بعضی از زنان پیامبر ﷺ می آمدند برای حفظ حیثیت همسران پیامبر ﷺ آیه نازل شد و به مؤمنان دستور داد که هرگاه می خواهند چیزی از آنها بگیرند از پشت پرده بگیرند.

در روایت دیگری آمده است که بعضی از مخالفان پیامبر ﷺ گفتند: به خدا سوگند هرگاه او چشم از جهان بپوشد ما با همسران او ازدواج خواهیم کرد! آیه نازل شد و ازدواج با زنان پیامبر ﷺ را بعد از او بکلی ممنوع ساخت، و به این توطئه نیز پایان داد.

**تفسیر:** باز روی سخن در این آیه به مؤمنان است و بخشی دیگر از احکام اسلام مخصوصاً آنچه مربوط به آداب معاشرت با پیامبر ﷺ و خانواده نبوت بوده است ضمن جمله‌های کوتاه و گویا و صریح بیان می‌کند.

**نخست** می‌گوید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هرگز در اتاقهای پیامبر سرزده داخل نشوید، مگر این که برای صرف غذا به شما اجازه داده شود، (آن هم مشروط به این که به موقع وارد شوید) نه این که از مدتی قبل بیایید و در انتظار وقت غذا بنشینید» (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيْرٍ نَاظِرِينَ إِنِيهٍ).

مسلماً این حکم اختصاص به پیامبر ندارد، در هیچ مورد بدون اجازه نباید وارد خانه کسی شد. به علاوه به هنگامی که دعوت به طعام می‌شوند باید وقت شناس باشند و مزاحمت بی‌موقع برای صاحبخانه فراهم نکنند.

سپس به دومین حکم پرداخته، می‌گوید: «ولی هنگامی که دعوت شدید وارد شوید، و هنگامی که غذا خوردید پراکنده شوید» (وَلَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا).

در سومین حکم می‌فرماید: پس از صرف غذا «مجلس انس و گفتگو (در خانه پیامبر و هیچ میزبان دیگری) تشکیل ندهید» (وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ). البته ممکن است میزبان خواهان چنین مجلس انسی باشد در این صورت مستثناست.

سپس علت این حکم را چنین بیان می‌کند: «این کار پیامبر را آزار می‌داد، اما او از شما شرم می‌کرد، ولی خداوند از بیان حق شرم نمی‌کند و ابا ندارد» (إِنَّ ذَلِكَ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ).

البته پیامبر خدا نیز از بیان حق در مواردی که جنبه شخصی و خصوصی نداشت هیچ ابا نمی کرد ولی بیان حق اشخاص از ناحیه خودشان زیبا نیست اما از ناحیه کسان دیگر جالب و زیباست.

سپس چهارمین حکم را در زمینه «حجاب» چنین بیان می دارد: «و هنگامی که چیزی از متاع و وسائل زندگی از همسران پیامبر ﷺ بخواهید از پشت حجاب (پرده) بخواهید» (وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَاسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَائِ حِجَابٍ).

روشن است قرارگرفتن همسران پیامبر در معرض دید مردم (هرچند باحجاب اسلامی باشد) کار خوبی نبود لذا دستور داده شده که از پشت پرده یا پشت در بگیرند.

قرآن بعد از این دستور فلسفه آن را چنین بیان می فرماید: «این برای پاکی دلهای شما و آنان بهتر است» (ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ).

پنجمین حکم را به این صورت بیان می فرماید: «شما حق ندارید رسول خدا را آزار دهید» (وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ).

گرچه عمل ایذائی در خود این آیه منعکس است ولی مفهوم آیه عام است و هرگونه اذیت و آزار را شامل می شود.

سرانجام ششمین و آخرین حکم را در زمینه حرمت ازدواج با همسران پیامبر بعد از او چنین بیان می کند: «شما هرگز حق ندارید که همسران او را بعد از او به همسری خویش درآورید که این کار در نزد خدا عظیم است» (وَلَا أَنْ تَنْكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا).

(آیه ۵۴) - این آیه به مردم شدیداً هشدار داده، می گوید: «اگر چیزی را آشکار کنید یا پنهان دارید خداوند از همه امور آگاه است» (إِنْ تُبْدُوا شَيْئًا أَوْ تُخْفُوهُ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا).

گمان نکنید خدا از برنامه های ایذائی شما نسبت به پیامبرش باخبر نیست، چه آنها که بر زبان جاری کردند و چه آنها که در دل تصمیم داشتند همه را به خوبی می داند، و با هرکس متناسب کار و نیتش رفتار می کند.

**آیه ۵۵ - شأن نزول:** بعد از نزول آیه حجاب (آیه گذشته) پدران و فرزندان و بستگان همسران پیامبر ﷺ خدمتش عرض کردند: ای رسول خدا! ما نیز با آنها از پشت پرده سخن گوئیم؟

آیه نازل شد و به آنها پاسخ گفت که این حکم شامل شما نمی شود.

**تفسیر: مواردی که از قانون حجاب مستثنا است -**

از آنجا که در آیه گذشته حکم مطلقى درباره حجاب در مورد همسران پیامبر ﷺ آمده بود و اطلاق این حکم این توهم را به وجود می آورد که محارم آنها نیز موظف به اجرای آن هستند و تنها از پشت پرده باید با آنها تماس بگیرند، آیه نازل شد و حکم این مسأله را شرح داد.

می فرماید: «بر آنان [=همسران پیامبر] گناهی نیست که با پدران، فرزندان، برادران، فرزندان برادران، فرزندان خواهران خود، و زنان مسلمان، و بردگان خود» بدون حجاب تماس داشته باشد (لَا جُنَاحَ عَلَيْهِنَّ فِي آبَائِهِنَّ وَلَا أَبْنَائِهِنَّ وَلَا إِخْوَانِهِنَّ وَلَا أَبْنَاءِ إِخْوَانِهِنَّ وَلَا أَبْنَاءِ أَخَوَاتِهِنَّ وَلَا نِسَائِهِنَّ وَلَا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ). و به تعبیر دیگر محارم آنها که منحصر در این شش گروهند مستثنا می باشند. و در پایان آیه همسران پیامبر ﷺ را مخاطب ساخته، می گوید: «تقوا را پیشه کنید که خداوند بر هر چیزی آگاه است» و هیچ چیز بر او مخفی و پنهان نیست (وَأَتَقِينَ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا).

چه این که حجاب و پرده، و مانند اینها همه وسائلی برای حفظ از گناه بیش نیست، ریشه اصلی همان تقواست که اگر نباشد حتی این وسائل نیز سودی نخواهد بخشید.

**(آیه ۵۶) - سلام و درود بر پیامبر ﷺ:** به دنبال بحثهایی که در آیات گذشته پیرامون حفظ حرمت پیامبر ﷺ و عدم ایذاء او آمده در اینجا نخست سخن از علاقه خاص خداوند و فرشتگان نسبت به پیامبر ﷺ می گوید، و بعد در این زمینه دستور به مؤمنان می دهد، و سپس عواقب دردناک و شوم آزاردهندگان پیامبر ﷺ را مطرح می سازد و در آخرین مرحله گناه بزرگ کسانی را که از طریق تهمت مؤمنان را ایذاء



کنند بازگو می‌کند.

نخست می‌فرماید: «خداوند و فرشتگان بر پیامبر رحمت و درود می‌فرستند»  
**(إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ).**

مقام پیامبر ﷺ آن قدر والا است که آفریدگار عالم هستی و تمام فرشتگانی که تدبیر این جهان به فرمان حق برعهده آنها گذارده شده است بر او درود می‌فرستند، اکنون که چنین است شما نیز با این پیام جهان هستی هماهنگ شوید، «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! بر او درود بفرستید و سلام بگویید و در برابر فرمان او تسلیم باشید»  
**(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا).**

او یک گوهر گرانقدر عالم آفرینش است، و اگر به لطف الهی در دسترس شما قرار گرفته مبادا ارزشش بشمرید، مبادا ارج و مقام او را در پیشگاه پروردگار و در نزد فرشتگان همه آسمانها فراموش کنید.

قابل توجه این که درباره کیفیت صلوات بر پیامبر ﷺ در روایات بی شماری که از طرق اهل سنت و اهل بیت رسیده صریحاً آمده است که «آل محمد» را به هنگام صلوات بر «محمد» بیفزایید.

به این صورت: **«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ».**

**(آیه ۵۷) -** این آیه در حقیقت نقطه مقابل آیه گذشته را بیان می‌کند، می‌گوید: «کسانی که خدا و پیامبرش را ایذاء می‌کنند خداوند آنها را در دنیا و آخرت از رحمت خود دور می‌سازد و برای آنان عذاب خوارکننده‌ای آماده کرده است» **(إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا).**

منظور از «ایذاء پروردگار» همان کفر و الحاد است که خدا را به خشم می‌آورد و اما ایذاء پیامبر اسلام ﷺ مفهوم وسیعی دارد، و هرگونه کاری که او را آزار دهد شامل می‌شود.

حتی از روایاتی که در ذیل آیه وارد شده چنین استفاده می‌شود که آزار خاندان پیامبر ﷺ مخصوصاً علی عليه السلام و دخترش فاطمه عليها السلام نیز مشمول همین آیه بوده است.

رسول خدا فرمود: «فاطمه پاره‌ای از تن من است هرچه او را آزار دهد مرا می‌آزارد».

شبهه همین معنی درباره‌ی علی علیه السلام نیز از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده است.

**آیه ۵۸) -** این آیه از ایذاء مؤمنان سخن می‌گوید و برای آن بعد از ایذاء خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله اهمیت فوق‌العاده‌ای قائل می‌شود، می‌فرماید: «وکسانی که مردان و زنان با ایمان را به خاطر کاری که انجام نداده‌اند آزار می‌دهند، متحمل بهتان و گناه آشکاری شده‌اند» **﴿وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا كَتَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا﴾**.

چرا که مؤمن از طریق ایمان پیوندی با خدا و پیامبرش دارد، و به همین دلیل در اینجا در ردیف خدا و پیامبرش قرار گرفته است.

در حدیثی که «امام علی بن موسی الرضا» از جدش پیامبر نقل کرده چنین آمده است: «کسی که مرد یا زن مسلمانی را بهتان زند یا درباره‌ی او سخنی بگوید که در او نیست خداوند او را در قیامت روی تلی از آتش قرار می‌دهد تا از عهده آنچه گفته برآید!»

**آیه ۵۹ - شأن نزول:** آن ایام زنان مسلمان به مسجد می‌رفتند و پشت سر پیامبر صلی الله علیه و آله نماز می‌گذارند، هنگام شب موقعی که برای نماز مغرب و عشاء می‌رفتند بعضی از جوانان هرزه و اوباش بر سر راه آنها می‌نشستند و بسا مزاح و سخنان ناروا آنها را آزار می‌دادند و مزاحم آنان می‌شدند.

آیه نازل شد و به آنها دستور داد حجاب خود را بطور کامل رعایت کنند تا به خوبی شناخته شوند و کسی بهانه مزاحمت پیدا نکند.

**تفسیر:** اخطار شدید به مزاحمان و شایعه‌پراکنان! به دنبال نهی از ایذاء رسول خدا صلی الله علیه و آله و مؤمنان در آیات گذشته، در اینجا روی یکی از موارد ایذاء تکیه کرده و برای پیشگیری از آن از دو طریق اقدام می‌کند.

در قسمت اول می‌گوید: «ای پیامبر! به همسران و دختران و زنان مؤمنین

بگو: جلبابها [=روسری‌های بلند] خود را بر خویش فرو افکنند این کار برای این‌که شناخته شوند و مورد آزار قرار نگیرند بهتر است» و اگر تاکنون خطا و کوتاهی از آنها سرزده توبه کنند (یا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَازُوا جِبَاحَكُمْ وَبَنَاتِكُمْ وَنِسَاءَ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ).

هدف این است که زنان مسلمان در پوشیدن حجاب سهل‌انگار و بی‌اعتنا نباشند مثل بعضی از زنان بی‌بند و بار که در عین داشتن حجاب آن‌چنان بی‌پروا و لاپرواہی هستند که غالباً قسمت‌هایی از بدنهای آنان نمایان است و همین معنی توجه افراد هرزه را به آنها جلب می‌کند.

و از آنجا که نزول این حکم، جمعی از زنان با ایمان را نسبت به گذشته پریشان می‌ساخت، در پایان آیه می‌افزاید: «خداوند همواره آمرزنده و مهربان است» (وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا).

هرگاه از شما تاکنون در این امر کوتاهی شده چون بر اثر جهل و نادانی بوده است خداوند شما را خواهد بخشید، توبه کنید و به سوی او باز گردید، و وظیفه عفت و پوشش را به خوبی انجام دهید.

آیه ۶۰ - شأن نزول: گروهی از منافقین در مدینه بودند و انواع شایعات را پیرامون پیامبر ﷺ به هنگامی که به بعضی از غزوات می‌رفت در میان مردم منتشر می‌ساختند، گاه می‌گفتند: پیامبر کشته شده، و گاه می‌گفتند: اسیر شده، مسلمانانی که توانایی جنگ را نداشتند و در مدینه مانده بودند سخت ناراحت می‌شدند، شکایت نزد پیامبر ﷺ آوردند.

آیه نازل شد و سخت این شایعه پراکنان را تهدید کرد.

تفسیر: به دنبال دستوری که در آیه پیش به زنان با ایمان داده شد به بعد دیگر این مسأله یعنی فعالیت‌های موزیانه اراذل و اوباش پرداخته، می‌گوید: «اگر منافقان و کسانی که در قلبشان بیماری است و نیز کسانی که اخبار دروغ در مدینه پخش می‌کنند دست از کارشان برندارند ما تو را بر ضد آنان می‌شورانیم (و با یک حمله عمومی تو را بر آنها مسلط خواهیم ساخت) سپس جز مدت کوتاهی نمی‌توانند در

کنار تو در این شهر بمانند!»! (لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا).

(آیه ۶۱) - و هنگامی که از این شهر رانده شدند و از تحت حمایت حکومت اسلامی طرد گشتند «از همه جا طرد می شوند، و هر جا یافته شوند گرفته خواهند شد و به سختی به قتل خواهند رسید!»! (مَلْعُونِينَ أَيْنَمَا ثُقِفُوا أُخِذُوا وَقُتِلُوا قَتْلًا). اشاره به این که بعد از این حمله عمومی در هیچ جا در امان نخواهند بود، و آنها را با دقت جستجو و پیدا می کنند و به دیار عدم فرستاده می شوند.

(آیه ۶۲) - سپس در این آیه می افزاید: این دستور تازه ای نیست، «این سنتی است الهی و همیشگی که در اقوام پیشین بوده است» که هرگاه گروههای خرابکار بی شرمی و توطئه را از حد بگذرانند فرمان حمله عمومی به آنها صادر می شود (سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ).

و چون این حکم یک سنت الهی است هرگز دگرگون نخواهد شد چرا که «برای سنت خداوند تبدیل و تغییری نمی یابی» (وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا). این تعبیر در حقیقت جدی بودن این تهدید را مشخص می کند که بدانند مطلب کاملاً قطعی و ریشه دار است و تغییر و تبدیل در آن راه ندارد، یا باید به اعمال ننگین خود پایان دهند و یا در انتظار چنین سرنوشت دردناکی باشند. این حکم مانند سایر احکام اسلامی اختصاص به زمان و مکان و اشخاصی ندارد.

اگر به راستی سمپاشی و توطئه از حد بگذرد و به صورت یک جریان درآید، و جامعه اسلامی را با خطرات جدی روبرو سازد حکومت اسلامی می تواند دستور آیات فوق را که به پیامبر ﷺ داده شده است به اجرا درآورد، و مردم را برای درهم کوبیدن ریشه های فساد بسیج کند؟!

(آیه ۶۳) - می پرسند: قیامت کی برپا می شود؟ آیات گذشته سخن از توطئه های منافقان و اشراک می گفت، در اینجا به یکی دیگر از برنامه های مخرب آنها اشاره شده است که گاه به عنوان استهزاء و یا به منظور ایجاد شک و تردید در قلوب

ساده دلان این سؤال را مطرح می کردند که قیامت با آن همه اوصافی که محمد از آن خبر می دهد کی برپا می شود؟

می فرماید: «مردم از تو پیرامون زمان قیامت سؤال می کنند» (يَسْأَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ).

سپس به آنها چنین پاسخ می گوید: «بگو: (ای پیامبر!) آگاهی بر این موضوع تنها نزد خداست» و هیچ کس جز او از این موضوع آگاه نیست (قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ). حتی پیامبران مرسل و فرشتگان مقرب نیز از آن بی خبرند.

و به دنبال آن می افزاید: «چه می دانی؟ شاید قیامت قیامت نزدیک باشد» (وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا).

(آیه ۶۴) - سپس به تهدید کافران و گوشه ای از مجازات دردناک آنها پرداخته، می فرماید: «خداوند کافران را از رحمت خود دور ساخته و برای آنان آتش سوزاننده ای فراهم کرده است» (إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكَافِرِينَ وَأَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا).

(آیه ۶۵) - «آنها جاودانه در این آتش سوزان خواهند ماند و سرپرست و یآوری نخواهند یافت» (خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَا يَجِدُونَ وِلِيًّا وَلَا نَصِيرًا).

تفاوت میان «ولیی» و «نصیر» در اینجاست که «ولیی» انجام تمام کار را برعهده می گیرد ولی «نصیر» کسی است که انسان را کمک می دهد تا به مقصود خود برسد، اما این کافران در قیامت نه ولی دارند و نه نصیری.

(آیه ۶۶) - سپس قسمت دیگری از عذاب دردناک آنها را در قیامت بیان کرده، می فرماید: «روزی را به خاطر بیاور که صورتهای آنها در آتش دگرگون می شود» (يَوْمَ تَقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ).

این دگرگونی یا از نظر رنگ چهره هاست که گاه سرخ و کبود می شود و گاه زرد و پژمرده، و یا از نظر قرار گرفتن بر شعله های آتش است که گاه این سمت صورت آنها بر آتش قرار می گیرد، و گاه سمت دیگر (نعوذ بالله).

اینجاست که فریادهای حسرت بارشان بلند می شود و «می گویند: ای کاش ما خدا و پیامبرش را اطاعت کرده بودیم» (يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَا اطَعْنَا اللَّهَ وَاطَعْنَا الرَّسُولَ).

که اگر اطاعت می‌کردیم چنین سرنوشت دردناکی در انتظار ما نبود.

(آیه ۶۷) - «و می‌گویند: پروردگارا! ما از رؤسا و بزرگترهای خود اطاعت کردیم پس آنها ما را گمراه ساختند» (وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبْرَاءَنَا فَأَصَلُّوْنَا السَّبِيلَا).

(آیه ۶۸) - در اینجا این دوزخیان گمراه به هیجان می‌آیند و مجازات شدید گمراه‌کنندگان خود را از خدا می‌خواهند و می‌گویند: «پروردگارا! آنها را دو چندان عذاب کند» عذابی بر گمراهیشان و عذابی بر گمراه کردن ما! (رَبَّنَا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ).

«و آنها را لعن کن لعن بزرگی!» (وَالْعَنُهُمْ لَعْنًا كَبِيرًا).

مسلماً آنها مستحق عذاب و لعن هستند ولی «عذاب مضاعف» و «لعن کبیر» به خاطر تلاش و کوششی است که برای گمراه کردن دیگران داشته‌اند.

(آیه ۶۹) - چه نسبت‌های ناروا به موسی (ع) دادند؟ به دنبال بحث‌هایی که پیرامون احترام مقام پیامبر ﷺ و ترک هرگونه ایذاء نسبت به آن حضرت در آیات گذشته آمد، در اینجا روی سخن را به مؤمنان کرده، می‌گوید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید مانند کسانی نباشید که موسی را اذیت و آزار کردند، اما خدا او را از همه نسبت‌های ناروا میرا و پاک نمود، و او در پیشگاه خدا آبرومند و بزرگ منزلت بود» (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَى فَبَرَّاهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَكَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهًا).

انتخاب موسی از میان تمام پیامبرانی که مورد ایذاء قرار گرفتند به خاطر آن است که مودیان بنی اسرائیل بیش از هر پیامبری او را آزار دادند.

منظور از ایذاء موسی (ع) در اینجا یک حکم کلی و جامع است؛ زیرا بنی اسرائیل از جنبه‌های مختلف موسی (ع) را ایذاء کردند، ایذاء‌هایی که بی‌شبهت به آزار بعضی از مردم مدینه نسبت به پیامبر اسلام ﷺ نبود مانند پخش شایعات و نقل اکاذیب و نسبت ناروایی که که همسر پیامبر ﷺ دادند که شرح آن در تفسیر سوره نور ذیل آیات ۱۱ تا ۲۰ گذشت.

از این آیه می توان استفاده کرد که هرگاه کسی در پیشگاه خدا وجیه و صاحب قدر و منزلت باشد خدا به دفاع از او در برابر افراد مودی که نسبتهای ناروا به او می دهند می پردازد.

(آیه ۷۰) - سخن حق بگوئید تا اعمالتان اصلاح شود: این آیه به دنبال بحثهایی که درباره شایعه پراکنان و موزیان بدزبان گذشت دستوری صادر می کند که در حقیقت درمان این درد بزرگ اجتماعی است، می گوید: «ای کسانی که ایمان آورده اید! تقوای الهی پیشه کنید، و سخن حق بگوئید...» (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا).

«قَوْل سَدِيد» سخنی است که همچون یک سد محکم جلو امواج فساد و باطل را می گیرد.

(آیه ۷۱) - این آیه نتیجه «قول سدید» و سخن حق را چنین بیان می فرماید: «تا کارهای شما را اصلاح کند و گناهانتان را بیامزد» (يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ).

در حقیقت تقوا پایه اصلاح زبان و سرچشمه گفتار حق است، و گفتار حق یکی از عوامل مؤثر اصلاح اعمال، و اصلاح اعمال سبب آمرزش گناهان است، چرا که «إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ؛ اعمال نیک گناهان را از بین می برند». (هود/۱۱۴).

در پایان آیه می افزاید: «و هرکس اطاعت خدا و رسولش کند به رستگاری (و پیروزی) عظیمی دست یافته است» (وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا).

چه رستگاری و پیروزی از این برتر و بالاتر که اعمال انسان پاک گردد، و گناهانش بخشوده شود و در پیشگاه خدا روسفید گردد؟!

(آیه ۷۲) - حمل امانت الهی بزرگترین افتخار بشر: این آیه و آیه بعد که آخرین آیات سوره احزاب است مسائل مهمی را که در این سوره در زمینه ایمان، عمل صالح، جهاد، ایثار، عفت، ادب، و اخلاق آمده است تکمیل می کند، و نشان

می دهد که انسان چگونه دارای موقعیت بسیار ممتازی است که می تواند حامل رسالت عظیم الهی باشد.

نخست بزرگترین و مهمترین امتیاز انسان را بر تمام جهان خلقت بیان فرموده، می گوید: «ما امانت (تعهد، تکلیف، و ولایت الهیه) را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه داشتیم» (إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ).

«اما آنها (موجودات عظیم و بزرگ عالم خلقت) از حمل آن سر برتافتند و از آن هراسیدند» (فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا).

بدیهی است ابا کردن آنان از سر استکبار نبود بلکه ابا کردن آنها توأم با اشفاق یعنی ترس و هراس آمیخته با توجه و خضوع بود.

«اما انسان (این اعجوبه عالم آفرینش جلو آمد و) آن را بر دوش کشید!» (وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ).

ولی افسوس که «او بسیار ظالم و جاهل بود» چون قدر این مقام عظیم را نشناخت و به خود ستم کرد! (إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا).

«امانت الهی» همان قابلیت تکامل به صورت نامحدود، آمیخته با اراده و اختیار، و رسیدن به مقام انسان کامل و بنده خاص خدا و پذیرش ولایت الهیه است.

اما منظور از «عرضه داشتن» این امانت به آسمانها و زمین و کوهها همان مقایسه نمودن است یعنی هنگامی که این امانت، با استعداد آنها مقایسه شد آنها به زبان حال و استعداد عدم شایستگی خویش را برای پذیرش این امانت بزرگ اعلام کردند.

به این ترتیب آسمانها و زمین و کوهها همه با زبان حال فریاد کشیدند که حمل این امانت از عهده ما خارج است.

ولی انسان آن چنان آفریده شده بود که می توانست تعهد و مسؤولیت را بر دوش کشد، و ولایت الهیه را پذیرا گردد، و در جاده عبودیت و کمال به سوی معبود لایزال سیر کند، و این راه را با پای خود و با استعداد از پروردگارش بسپرد.



البته این پذیرش یک پذیرش قراردادی و تشریفاتی نبوده، بلکه پذیرشی است تکوینی بر حسب عالم استعداد.

اما توصیف انسان به «ظلموم» و «جهول» به خاطر فراموش کاری غالب انسانها و ظلم کردن بر خودشان و عدم آگاهی از قدر و منزلت آدمی است، همان کاری که از آغاز در نسل آدم به وسیله «قابیل» و خط قابلیان شروع شد و هم اکنون نیز ادامه دارد.

(آیه ۷۳) - این آیه در حقیقت بیان علت عرضه این امانت به انسان است، بیان این واقعیت است که افراد انسان بعد از حمل این امانت بزرگ الهی به سه گروه تقسیم شدند: منافقان، مشرکان و مؤمنان، می فرماید: «هدف این بوده که خداوند، مردان منافق و زنان منافق، و مردان مشرک و زنان مشرک را عذاب کند و کیفر دهد، و نیز خداوند بر مردان با ایمان و زنان با ایمان رحمت فرستد و خداوند آمرزنده و مهربان است» (لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ وَيَتُوبَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا).

«پایان سوره احزاب»